کتابخانهٔ آستانهٔ قدس

باز بین شد
خ ۱۳۵۳

مجلس ونام نهید شد

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب ~~مواعظ ادریسی~~ فتوح المؤمنین فارسی — فتوح المرسلین

مصنف / مؤلف ~~...~~ فتح‌الله بن عزیزالله الهادی

خطی / چاپی نستعلیق ۲۰ سطری

سال طبع یا تحریر — عدد اوراق ۲۳۶

جزء کتب اخلاق و مواعظ شماره ۲۲۴

شماره عمومی ۲۵۸۰ شماره قبض

واقف تاریخ وقف

طول ۳۵ و عرض ۲۲ سانتیمتر قفسه

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد

شناسنامه آسیب شناسی

نسخه شناسی	عنوان	فتوح المومنین		
	درجه نفاست	عادی		خطی ✓ / چاپ سنگی
	تعداد اوراق	۲۳۶	اندازه	۲۲×۳۵
	قطع	رحلی	شماره اموالی	۲۱۷۱۰
آسیب شناسی و اقدامات مرمتی	درصد تخریب اوراق	۱۰ ○ ۲۰ ○ ۵۰ ○ ۸۰ ○	از هم پاشیدگی عطف	دارد ○ ندارد ✓
	نیاز به جعبه	دارد ○ ندارد ✓	نوع آفت	شیمیایی ○ زیستی ○ فیزیکی ○
	نیاز به جلد سازی	دارد ○ ندارد ✓	نیاز به مرمت جلد	دارد ○ ندارد ✓
	نیاز به مرمت اوراق	دارد ○ ندارد ✓	نیاز به دوخت عطف	دارد ○ ندارد ✓
	نیاز به لکه گیری	دارد ○ ندارد ✓	نیاز به گردگیری	دارد ○ ندارد ✓
	نیاز به آفت زدایی	دارد ○ ندارد ✓	نیاز به اسیدزدایی	دارد ○ ندارد ✓

بررسی کنندگان: ۱. ابراهیمی ۲. شایان
۳.
تاریخ بررسی: ۸۹/۸/۲

اقدامات انجام شده:

تاریخ اقدام:

...ذر وی هیچ کم شود و دیگر به شب چراغ روشن کرده و ایمان به سبب حضرت رسول صلعم ظاهر گشت و ظلمت
...کردید و عالم به نور ایمان روشن شد سر آل چراغ خود روشن است و دیگران را خود چراغ گفت چون آیه تو چراغی
...چون چراغها دیگر اگر چه چراغ روشن باشد اما بی ظلمت نبود و حضرت محمد صلعم نوری بود که بی هیچ ظلمت
...ع که در عالم باشد یا دی مشهور کرده اما چراغ دولت نور ایمان محمد را اگر خلق او...
...رانید قوله تعالی لِيُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ دیگر چراغ به شب روشن...
...ی هم روز روشن بود و هم شب و هم در دنیا و هم در آخرت وقیل
...د تبیّن فی القیامة دنیا روشن کردید عوت و آخرت روشن کرد به
...رحمت عالیانش خورند زیرا که کافران درین جهان در خدمت او از عذاب رسته
...وند و عاصی در آخرت بر شفاعت او از عقوبت او خلاصی یابد وَمَا كَانَ لِيُعَذِّبَهُمْ و دستی اهم
...یها از برکت محمد صلعم و همه نورها از پرتو نور وی بود و قبول طاعت از کرامت وی است اجابت
...وت از حرمت وی است و بعزت اسلام از ملت وی است مناسک حج از شریعت وی است مغفرت حاج و علا...
...شفاعت وی است که وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ و همه رسولان را نام خوانند که یا آدم یا ابراهیم
...ا از بهر حرمت حضرت رسول را نگفت یا محمد یا احمد اما گفت يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لقد رفی
...وا منته الانبیاء وما اتی به وما من حجابه وفضله علیهم فیها اگر آدم را علم اسما داده
...ما بود حضرت رسول صلعم را گفت وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ اما اگر آدم را قبله فرشتگان کرد
...ول را در شب معراج امام همه انبیا کرده اند و در روز قیامت پیش رو خلق اول و آخر باشد
...تا آدم و همه رسولان در شب معراج زنده گشته و دست و پای آنحضرت بوسیدند و...
...ت سجده کرد و اگر آدم پدر خلایق است نور رسول پیش از آدم آفریده بود و به
...کل آفریده و حضرت رسول صلعم را از نور آفر...
...مَكَانًا عَلِيًّا و با حضرت رسول نیز...

مال ۱۲۱۸ ...
بازبینی شد
۱۳۵۳

مناقبی که اگر کشتی نوح را بر آب روان کرد که بر روی آب برود و حضرت رسول عکرمه را
دعوت کرد و گفت حجتی خواهم حضرت رسول بر کنار حوضی بود سنگی را بخواند سنگی از آن ح
بر آمد و بر روی آب برفت پیش حضرت رسول الله آمد و بایستاد و اگر دعای نوح اجابت یافت که
که رب لا تذر علی الارض دعای رسول صلعم در حق زید و عامر بن الطفیل و
شنیدی که چگونه مردند و دعای … نوح موجب … بود
الله اعلم واعف عنا برحمتک یا ارحم الراحمین فصل در بیان
ای مؤمنان و موحدان که دنیا با هیچکس وفا نکند و آخر حال او اینست که جسمی که به
روزی خواهد شد که طعمهٔ ماران و کژدمان خواهند کردانید و جسم نازک در ظلمت حبس حال …
دوست روزگار صناع همت او را بلا سلسل(?) فنا نیست گردانید و چندین هزار دهور و عصار و قرون
بشمار بر خاک او بگذرند که کسی نام او در دفتر وجود نخواند بلکه هیچکس از موجودات اثری از او
او نشنوند گاه کوزه گران از خاک او کوزهٔ آب بسازند و گاه آن کوزه را می شکنند و در مزبله می
اندازند کاشکی مشیت او را در هستی نگذاشتی و شحنهٔ وجود او را در عدم انگاشتی و قاضی عدل او
در موقف سؤال بداشتی و ملائکه غلاظ و شداد بر و نگماشتی و در صحایف منشور و فضایح اعمال خود ندیدی
و خطاب قهر زبانهٔ دوزخ نشنیدی و اموال و اثقال سلاسل و اغلال کشیدی و حرارت شراب صدید
و زقوم نچشیدی بلکه جابجا وجود اجزای متفرقهٔ او را جمع کردانند و او را عریان و حیران از خاک
بر انگیزانند و صواعق خوف و هیبت بر و باز رانند و اگر عیاذاً بالله حضرت غفاری قطره از
دستگیری بر گذشته نکرداند آن بیچاره بگرفتاری عذاب ابدی درماند و فریاد رس …
و زان … بشفقتی که یک لحظه عذاب بر و آسان کرداند از فضیح …
… را بلعنه(?) و رحم از خود بهتر دانند زیرا …

بخورم خیانت کرده باشم و خیانت وی بی دیانتی در مذهب من حرام است چون غوره پدید آید در باغ را به بندم
و مهر کنم و نگذارم که هیچ آفریده درین باغ برود تا وقتی که بنظر شما بدر در آید عشر پادشاه بدهم آنگه دست
با انگور کنم تو شیر(?) و زن چون این حکایت بشنید بگریست و گفت پادشاه غافل منم و بسبب دیانت تو
از خواب غفلت بیدار گشتم پس طریق عدالت پیش گرفت و آن مرد را معزز و مکرم ساخت و از دیانت
کار بیکرد(?) و نظام او زامانت مرد کامل میشود و بی تکلف اندرین خلق خند تی(?) دولت و دین حاصل میشود
در حکایت که پسر پادشاه بلخ روزی بتماشا بیرون آمد گذرش بر دیو(?) … افتاد نگاه کرد پیری دید
زناری در میان بسته و بیلی در دست گرفته و درختی چند می نشاند امیرزاده گفت ای پیر درختی
که از میوهٔ آن نخوری چرا می نشانی پیر گفت دیگران کاشتند ما میخوریم ما نیز کاریم تا دیگران بخورند
نشاید که ما نیز بخوریم امیرزاده جوانی نورسیده بود و مغرور بود بطلاق سوگند خورد که تو ازین میوه
باغ نخوری این گفت و مرکب راند پیر بر رسید که این جوان چه کس بود گفتند پسر امیر بلخ بعد از مدتی
امیرزاده بتماشای سوار شد با کوکبهٔ خود بباغی رسید بغایت دلگشا و روضه دید بسیار خوش آب
درختانش همه بالا کشیده امیر آنجا میوهای خوش رسیده از بالای درختان سرافراز نو اخوان نکشته
خوش آورد امیرزاده در آن باغ خوش آمد عنان باز کشید و از مرکب پیاده شد و در باغ رفت پیری
زناربند در آن باغ میگشت چون امیرزاده را دید بشتافت طبقی از میوه های لطیف چند پیش آورد
زاده میوه خوردن کرد و در اثنای میوه خوردن قدری بدست پیر داد که تو هم با ما در میوه خوردن موافقت
کن پیر آن میوه را بدست یکی از ملازمان که ایستاده بودند داد و گفت مرا ازین میوه نشاید خو
امیرزاده گفت که چرا گفت بجهت آنکه وقتی که این درخت را می نشاندم پسر امیر بلخ اینجا رسیده
در نشاندن درخت سرزنش کرد که عمر گذرانیده و بلب گور رسیده چه اهل دارد و دراز …
درین سن درختی که چند سال دیگر میوهٔ آن خواهد رسید می نشانی من ازین سخن او را جوابی
و بطلاق سوگند خورد که تو ازین میوهٔ باغ نخوری من از حرمت او امید آرم که نشاید ز …

وگه جدا شده باشد و ازین میوه باغ نخوردم تا طلاق او واقع نشود و من از عهده دیانت بیرون آمده
باشم جوان گفت ای پیر امیرزاده منم و من آن کو گفت خورده ام از بهر این دیانت ورزیدن تو و
وزارت خود بتو تفویض فرمودم و هیچ مهمی بی مشورت تو شروع ننمایم پیر زمانی سر در پیش افکند و تامل
کرد پس از دیر سر بر آورد و گفت قبول کردم اما پادشاه مسلمان و وزیر گبر روا نباشد پس زنار ببرید
و کلمه شهادت بر زبان راند ببرکت دیانت بدولت اسلام و مرتبه اعلای منصب بزرگ رسید شعر
گر علو قدر خواهی از دیانت رخ متاب با تو گفتم گفتنی والله اعلم بالصواب فصل دوم در مقال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم اول من صلی صلوة الفجر آدم صلوات الله علیه لما تاب الله علیه اتاه جبرئیل
حین طلوع الفجر و تردد بالتوبة فصلی الرکعتین شکر الله تعالی ... الامتی محمد کفارت الخ
بهانه صدق رسول الله وقت ساعت مبارک گردانیم که حدیثی از احادیث سید رسل و هادی سبل و
عالم و سرور اولاد آدم آن سلطان تخت نبوت و آن ساکن خانقاه نبوت آن صاحب ...
لولاک و آن برگزیده خطه افلاک و آن کدخدای ... کل و آن مقتدای زمره رسل محمد رسول الله صلی الله
[علیه و سلم] پیغمبر ما بیان کرد اول کسی که نماز بامداد گذارد حضرت آدم علیه السلام بود چون از کتم عدم بصحرای
وجود آمد ... در سبزه زار بهشت و گلهای نزهت جنت نصیب کردند و عمامه ...
... جنت بر سر نهادند و بر منبر تدریس نشاندند و طالب علمان و مریدان را قال الحکیم
علم لنا را از کتابخانه و علم آدم الاسماء کلها المبوی تعلیم میداد و سلطان کبریا جل جلاله فردوس اعلی
... آدم علیه السلام و حوا را در ... چنانکه در کلام مجید و فرقان حمید خبر میدهد یا آدم اسکن انت
وزوجک الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من
الظالمین در دست ایشان نهاد و آن شجره منهیه را سبب اخراج آدم بود و لا تقربا هذه
الشجرة ... کرد تا دست آدم برسد که ناگاه آن ... و بیابان ... و آن بی باک گوی
هوا و آن کژدم گزیده و آن رجیم و آن خوک زخم کرده و آن سگ لعنتی الی یوم الدین و آن
خاکسار

خاکسار بی مایه و آن بدبخت فرومایه ابلیس علیه اللعنه از گوشه بیرون دوید و لباس تلبیس پوشیده و دفتر ...
در بهشتی نهاد و خطبه آدلک علی شجرة الخلد و ملک لا یبلی بر آدم خواند بر حکم شیطان بود بر وجه ...
دست در آن شجره منهیه دراز کردند و ندای ... آدم ربه فغوی بر خواند و ولوله در ملکوت
افتاد و پادشاه عالم جل جلاله با آدم عتاب کرد و گفت ای آدم ... عاشق لست و قرارگاه ...
نبود آن دیو بیگانه درگاه و آنچه خوردی چاره نیست که رخت برگیری و بجایگاه آن دنیا روی تا ...
این ... دیگر نیز برگ ... بر میان بندی و حله حریر از بر بکشی تا در آن خانه
دنیا ملوث نکنی آدم از بوستان جنت ... و دستان تحت افتاد و برهنه طفقا یخصفان علیهما من ورق
الجنة در کتف کشیده و روز روشن بر آمد و نماز شام غریبان بر آمد سلطان خورشید در ... متواری
شد و روی جهان چون نامه سیاه و کیه کاران سیاه شد آدم از بهشت جدا مانده و از یار دور افتاده
آن ... گفت و سر از ظلمت ... ناله و ربنا ظلمنا انفسنا بر آورد و در آن تاریکی میگریست که ناگاه صبح
صادق که برگ سلطان خورشید است از طرف شرق تا ... گرفت و خورشید از لشکر ظلمت زر و قلب و
... راه شکست و علم نور بر بام عالمیان نصب کرد و ظلمت منهدم شد ...
بدید ... آمد بر خواست و از ... شکران نعمت دو رکعت نماز گذارد و دیگر گفت از جهت قبول
توبه و دو رکعت دیگر از برای آنکه ظلمت شب تاریک متواری شد و عالم روشن شد و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم ... پیغمبر مایه کردن دو رکعت نماز را ذخیره امت من گردانید و بر امت فریضه گردانید
تا هر آن بنده که توفیق یابد و این دو رکعت فریضه بامداد را بجای بگذارند و در آن ...
نهد و دوستان و یاران بگذارند و فرزندان و عیال که از بهر ایشان ...
رو ... در آن ساعت خطاب عزت در رسد که عیدی او ... بنده من
بگذاشت ... دل تنگ مکن که من بتو نزدیکم اینک دو رکعت فریضه نماز بامداد او هم گذ...
دیگر کو ترا وضو کرد ... خداوند او در آن ساعت عجز و مسکنت رحمت خود ...

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد

درو ... اند که زمانی دل حاضر دار تا شمه از احادیث سید ابرار از الطاف در دریای شکر بار با تو بیان کنم
سید عالم و بهترین اولاد آدم صدر صفه صفا محمد مصطفی صلعم چنین میفرماید که آن که طبق خشم فرو کوفته و ب... عظیم بسط
... د و چهار بالش دولت بقاب قوسین بازنهاده چنانکه قران مجید و کتاب حمید خبر میدهد که فکان قاب
قوسین او ادنی و در آن شب بزرگوارتر عجایب کل و غرایب مصنوعات ثقلین و کونین جن و انس بزرگتر
... شت و دوزخ را همه بر من عرضه کردند چنانکه کتاب کریم خبر میدهد قوله تعالی لقد رای من آیات ربه الکبری و در آن
شب بزرگوار در صحبت و جهار ... ار حاجت متواتر و متوالی از ملک الملوک جل جلاله و عم نواله درخواستم همه را
... ای روا کرد و خلعت خود دستاندم و تحفه امتان درخواستم و قصد آن کردم تا از مقام باز گردم که چهار تن از
مقربان حضرت عزت در رسیدند مرا بگرفتند و مرا به بهشت عدن در آوردند و از این کوشک بدان کوشک و از این
قصر بدان قصر بردند که ناگاه ادریس پیغمبر علیه السلام را دیدم که نزدیک من آمد و گفت مرحبا ای سید اولین
و آخرین و ای چراغ آسمان و زمین و ثنای او و را جواب گفتم و گفتم یا ادریس شکر خدای را که ترا پیش از همه خلق
در بهشت در آورده است ادریس پیغمبر گفت ای مهتر عالم سخن کوتاه کن از آن روز باز که مرا در بهشت در آورده
... به بهشت گشتم هر جا که کوشک خرم و میوه لطیف و خوبی زیباتر دیدم خواستم که ساعتی در آنجا قرار گیرم فرمان
از حضرت عزت در رسید که یا ادریس از آنجا در گذر که این جای تو نیست دست بدرگاه صمدیت برداشتم و گفتم
... خدایا آنجا جای کیست خطاب عزت در رسید که آن جای امتان محمد است با حق سبحانه و تعالی مناجات کردم
... گفتم الهی امت محمد را چه معامله بود که مستحق این درجات و مستوجب این کرامات کردی از حق سبحانه و تعالی چنین
... ادریس امت محمد صلعم را امر کار فرمودم ایمان و در گفت فریضه نماز بامداد ... هست هر آن بنده
... نماز بامداد بجماعت ادا کند من که خدا و ندم همه گناهان او را بیامرزم و او را مستحق این
... ب این کرامات کردانم الحمد لله رب العالمین که خدای تعالی توفیق دهد تا ما در این
... ن بفحوای خبر حاضر شویم و دو رکعت نماز بامداد بجماعت بگذاریم اللهم بحق وحدانیت و محمد امت
... ن زمان لطیف و ساعت شریف هر گناهی که از ما بیچارگان در وجود آید از رحمت

داللهم

۴

... و سل ...
... ن و بزرگی گفته ...
... ی ... ... و آنچه قیامت بالیتی و ید ...
... اری گفت کاشکی ... بودی تا مرا ... بر یدندی و گوشت مرا بخوردندی و هزار روز قیامت
... دی ... آمده است که حضرت داود نبی علیه السلام بر جنون نوحه کردی و گفتی اللهم نفس ضعیف ما طاقت آتش
... حمت تو بی آرد و طاقت آتش غضب تو چگونه آورد و این احوال مهتران عرصه نبوت و سروران صوف ...
... ست و امثال ای غافلان و تیره روزگاران و نامه سیاهان و کینه کاران و بیچارگان بدین سخنی ...
... و حیرت مجال ما لایق ترا تا غلبه خوف بحجب کمال معرفت و صفای قلوب است نه نشیبه تغفلت و کثرت
غفلت و دیده دلهای ما را از ملاحظه این خطر بر دوخت و استیلای مخالفت بضاعت یقین را استبصار
... و تعاقب تساویل شیطان عقول مکدر ما را ... و توالی و دواعی شهوات نفس شیطان
... فرقا روزگار ما بجهت کثرت افتراق و معاصی تیره روی این ما برخیه که نسأل الله
... امکننا بما هو اهله وان یتمم قبایح اعمالنا کما یقتضیه کرمه انه
... الله وحده لا شریک له وصلی الله علی محمد وآله اجمعین والسلام
... ی المناجات بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین خداوند
... کریم خطابخش پوزش پذیر تو دانی نگویم که عذرم پذیر در توبه باز است حق دستگیر

دارد …

بضاعت نیا …

در مکنند کی ها جو ر و …

کل ها زه کشتم بباغ سخن ها معطر شد … حل و لاله بینی بر …

بدین خامه آراستم نامه ها عنبر افشان رسانیدم این نامه ها بپای آمدی این نامه نامدار ها بر نامداران زمین

ز تاریخ بود نهصد و هشت سال ها بپایان رسانیده شد این مقال ها الهی از چند مدت سببی و ز کار …

آموز و آموزگار ها الهی بحق همه انبیا ها باوصاف صدق همه اولیا ها بحق محمد رسول خدا ها و حیدر علی شاه …

الهی بحق گزیده بتول ها که فخر النسا بود و دخت رسول ها الهی بحق دو سبطین شاه حسین و حسن آنکه زین …

بزین العباد و بباقر امام ها که استند شاه همه خاص و عام ها بحق گزین جعفر پاک دین ها بموسی کاظم امام …

بحق رضا آنکه نامش علی ها بحق تقی و برادر نقی ها بحق حسن عسکری آن امام ها بحق محمد علیه السلام ها …

کنی رحمی خدا ها همه عاصیان کنه کار را ها ببخشی همه شیوه مرتضا ها بماه رخ حضرت مصطفا ها ببخش …

بحق تو ای حاکم حاکمان ها ببخشی گناه صغیر و کبیر ها بجنت رسانی گدا و امیر ها بتخصیص جرم …

رسول آنکه فتح الله از جا کردن علیت ها غلام غلامان شاه ولیت ها و زر ولب …

از آنکه ایمان دین استان ها بخشی گناهش خداوندگار ها بحق ده و دو امام کبار ها ز لطف خود …

همه خوش دل کردی و لاله گر … کنی جنت آباد … و دو امام ها بحق محمد علیه السلام ها بزرگی کن ای …

ببین کم خرد خود و … مکن ها برو ناله گر بر بینی بپوش ها بکوشید نا نکته … مکوش …

بخ

… بسیاری …

… سبیار بود بهشت

… یان و دریابد باغی

… سود و آمد و دو و ایم بجای پیغمبر

… ی صدقه پنهان خشم خدای تعالی فرو نشاند و اگر

… دو باید آمد و هی که بلا امروز بگرداند و روزی و درازی

… است بمسایه خدای تعالی است … آدم کرد … سیده است با شاه اولیا

… است تا شام نه هم ماه و هشت و یکم و بیست چهارم و بیست و پنجم از هر ماه که این

… این روزها را در قرآن یاد کرده است چنانکه فرمود قوله تعالی فی ایام نحسات لنذیقهم

… الحیوة الدنیا ای الآخرة یا امیر المؤمنین چون بناء عمارتی کنی روز یکشنبه بنا کن که خدای تعالی

… این را در روز یکشنبه بنا کرده و بنا فرموده است پادشاه اولیا چون سفر کنی روز دوشنبه کن که

پیغمبر … را در روز سفر رفته است و روز سه شنبه خون کم کن که در این روز که حوا حایض شد هم در این روز بود که

… در خون هابیل ریخته شد و روز چهارشنبه نحس است و روز پنجشنبه طلب حاجت را نیکست که حضرت ابراهیم علیه السلام در این روز

بود که بطلب حاجت نزد ملک نمرود علیه اللعنة رفت از کشتن بود حاجتش روا شد و روز جمعه عقد نکاح …

… پیغمبران در این روز عقد نکاح بسته اند و روز شنبه روز صدقه دادن است و نیک بود و در روز …

صدقه دادن که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این دعا گفت اللهم بارک لامتی هذه

… سبتها و خمیسها و اجعل ذلک فی بکورها … چهارشنبه برهنه بر پا بگیر تو شیطان … در آینه

...ه گم کرد
...ند یا مرتضی علی خدای
...وند دعا کنیم خود ... جات
...وی و قفس نیست و شما بروی ازین معذرت باشید
...که حاجت ایشان روا شد و نشود ... اگر ایشان آواز ... ندا
...سید آدم و ... میخواهم که ... تبرا باد کنند و ما لهم فریاد بر آورند تا که اذا جاء
...فیما بینهم لا یستقدمون ... پس سبب این حاجت ایشان روا نشده از دنیا بیرون روند
...یعنی خدای تعالی نماز بی طهارت ایشان قبول نکند و صدقه نیز که از وجه حرام بود قبول نکند زیرا که مال خود و کسب خود
...دادن و از مال مردم صدقه دادن را خدای تعالی قبول نکند یا مرتضی علی اگر صدقه دهی بنام
...و که خدای تعالی فرشتگان را موکل کرده است تا صدقه دهندگان را بترسانند و مردگان شاد
...بشارت دهند ایشان را و بر ایشان ... گورهای ایشان را و به بهشت رسانند چنانکه
...میراث ایشان گورهای پر نور شود و مردگان گویند و اجرها ما چند ان مال و زر حاصل کردیم
...و در دنیا بگذاشتیم امروز ما را هیچ فایده نیست و نمی باشد یا امیر المومنین چون روز قیامت شود خدای
...بفرماید و فرشتگان ... که قومی را به بهشت برند و چون به در بهشت رسند درهای بهشت را در بندند و گویند
...فرشتگان ما با شما همان کنیم که شما با مومنان و مسلمانان کرده اید ایشان گویند ما چه کرده ایم فرشتگان
گویند شما در دنیا بر ایشان میخندید و تمسخر میزدید امروز ما نیز بر شما میخندیم و تمسخر میزنیم اکنون شما را اون
نیست در بهشت روید که بهشت جای شما نیست و به دوزخ روید که جای شما دوزخ است زنهار با هیچکس مکنید
و تمسخر مزنید و ... هیچکس را از خود ... یا شاه اولیا ... دیگر ... خدای تعالی فرماید به بهشت

و ...
و اهل رحمت
خدای تعالی نزدیک
و بر رحمت او ... دور
نام درختی در بهشت ...
خود در دوزخ میکشد یا علی بر در بهشت نوشته
و سخن چنیان یا شاه ولایت چون خدای تعالی بهشت ...
خدای تعالی فرمود از بهر چه خوردن و از برای پرهیزکاران بهشت ...
اولیا بر در دوزخ نوشته دیدم که هر که بر خلاف هوا و هوس رود بهشت
رود و دوزخ جای باشد و چون خدای تعالی دوزخ را بیافرید گفت خداوندا مرا از
برای بخیلان و متکبران دوزخ گفت رضا دادم و قبول کردم که سزا دادم ایشان یا امیر المومنین
جوانمردان که هرگاه ایشان دعا کنند پادشاه ذوالجلال و کریم بیزوال دعای ایشان را استجابت کرداند یا امیر المو
خدای تعالی در رضای مادران و پدران است و خشم خدای تعالی در خشم مادر و پدر است و هر که را مادر و پدر از وی آزرده
باشد ... خدای تعالی ازو راضی ... که مادر و پدر ازو خشنود نیست خدای تعالی نیز ازوی خشنود نیست
امیر المومنین ما سایه را اگر ... و اگر چه کافر باشد یا شاه اولیا بدترین شیطان دزدان باشند حضرت
امیر المومنین علی گفت یا رسول الله دزد که است گفت هر چه از تو آید و ببرد دزد است شیطان ببرد و دیوان
... دادن در گردن کیال بماند و روز دیوان و شیطان دزد آنجایی باشد یا شاه اولیا هر که طعام حلال
خورد دیدار صافی و دل نرم شود و چشم او روشن گردد و بر آنچه خدای تعالی ... گریان باشد از خوف
ازلی

بهتر باید گفتن
بعلم کن تا ترا بدان
حلال ده که یک لقمه از حلال خوردن
خود بصدقه دادن بهتر بود که بعد از مرگ تو صد دینار دادن
بهر حال اگر چه از تو نپذیرد تا در عمر تو و دین تو برکت پدید آید و برنده رحم دعوت
نهی فرموده است یا شاه ولایت بسیار در دنیا شادمان مباش که خدای تعالی مردمان شادمان را دوست ندارد
وند و هلکین مباش که خدای تعالی هلکیان را دوست میدارد یا شاه اولیا هر که چیزی بخشد و باز
همچنان باشد که سگی قی کرده باشد و آنرا باز خورد یا مرتضی علی گشاده روی باش که خدای تعالی
گشاده رویان را دوست میدارد یا امیر المؤمنین چون کاری کنی خالصه برای خدا کن و چون
از برای رضای خدای تعالی ده و بر باید که صدقه برپا دادن همان کند با دین که
هر که روز میشود آن روز میگوید که من روز نوام و بر تو گواهی میدهم تا چه خواهی کردن پس
دیوان تو نیکی نویسند نه بدی یا علی چون خدای تعالی ترا درین جهان خصلت نیک ده هر تو هیچ غم مخور پنج بر
گذشته است در دنیا اول زبان راست گوی دوم نگاه داشتن امانت سیوم جوانمردی چهارم لقمه حلال
حاصل کردن یا شاه اولیا بپرهیز از صحبت توانگران و صحاب دنیا که روزی جمع کردن و زر دنیا گذارشنه
و در قیامت زیان کار باشند یا امیر المؤمنین اهل دنیا را رستگاری نیست مگر توانگر جوانمرد و
هر امیر کار و پیران خدا ترس یا علی دوست بد بود آنکه راز تو را آشکارا کند و دشمن ترا دوست دارد
و دوست ترا دشمن دارد و هرگز از وی ایمن مباش که هیچ منفعت از وی نتوان یافت یا علی احتیاط کن
در جایی که آب دست خواهی کرد که در آنجا شرط عظیم است و در نماز کنی جهد کن و دیمان خود را

فی دارد و چون وضو سازی آب بسیار بر عضو خود مریز و چون از وضو ساختن فارغ شوی سه بار انا انزلناه و
بخوان و ده بار صلوات فرست خدای تعالی ترا از جمیع بلاها نگاه دارد و از همه غم و اندوه برهاند و
ح بشورساند و دعای ترا مستجاب گرداند و چون از وضو ساختن فارغ شوی بر همان تری که بر دست
قی ماند مسح سر بکن و بهمان تری مسح پایها و این دعا بخوان که سبحانك اللهم وبحمدك ان لا اله
ك و اتوب اليك و هر که بعد از وضو ساختن چنین گوید خدای تعالی گناهان صغیره و کبیره وی را بیامرزد
کند یا امیر در وقت آفتاب برآمدن و فرو رفتن خدای تعالی یاد کند اگر چه گناهان او بعدد ستارگان آسمان
شد و خلق زمین خدای تعالی او را ثواب دهد و بیامرزد یا امیر المؤمنین چون نماز بامداد گذاری
تا نماز نشستن تا آفتاب برآید هر که چنین کند خدای تعالی ثواب حج و عمره بدان کس دهد و
ان باشد که بنده آزاد کرده باشد و هزار دینار در راه خدای تعالی بصدقه داده باشد یا شاه اولیا بر تو
د که نماز بجماعت گذاردن چنین است که بندگان خدای تعالی حج و عمره داشته باشند و بر نماز
ت حریص باش به درستی که کاهلی نکند مگر منافق که خدای تعالی او را دشمن گرفته است یا علی نماز
اعت گذاردن همچون نماز فرشتگان است که در آسمان سیوم آیند و بر تو باد که در صف اول بایستی
مرتضی علی هر که در روز جمعه غسل بکند از برای نماز جمعه هر گناه که کرده باشد حق سبحانه و تعالی او را
بیامرزد و عفو کند و آن نوری باشد در گور وی و در ترازوی که گران بود در روز قیامت یا شاه
ت دوست ترین بندگان نزدیک خدای تعالی آن بنده است که سر بر زمین نهد و بگوید رب
ظلمت نفسي فاغفر لي ذنوبي انه لا يغفر الذنوب الا انت یا امیر المؤمنین خمر خواره را او را دشمن
بدان که او ملعون است و دشمن خدا و رسول و ائمه معصومین است و خمر خواره را دشمن میدارند
زمین و آسمان و هر چه آفتاب بر وی تابد او را لعنت میکند پس خمر خواره ملعون باشد و از رحمت
خدای تعالی دور باشد مگر که توبه کند از کرده خود و از کرده خویش پشیمان و دیگر مانع زکوة را است
بدان که او ملعون است و دشمن خدا و رسول و ائمه معصومین است و خمر خواره را دشمن میدارند زمین

۱۰

آسمان و هر چه آفتاب بر وی تابد به او بخشد و رسول الله بیرون آمده است چنانکه خدای تعالی در قرآن فرموده است
قوله تعالی فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ یا مرتضی علی هر که در ماه رمضان روزه
ندارد و از حرام پرهیز خدای تعالی از وی خوشنود شود و وی را به بهشت برند و چون وقت نماز رسد
در حال وضو سازد و شیطان کور شود و دنبه کافر الله نتواند کردن یا شاه اولیا هر که مرد و زن و پیر و تمام
مرد او بند پیر خدای تعالی عملهای او را باطل کند و طاعتهای او را قبول نکند بس که رسول فردای قیامت دشمن
باشم یا امیر المؤمنین حضرت جبرئیل فرمود که بنده مؤمن را هفت خصلت است اول پنج نماز بجماعت گزاردن دوم
نشستن و برخواستن با علما سیم یتیم را عزیز داشتن چهارم از پی جهاد رفتن پنجم تشنگان را آب دادن ششم
زکوة مال دادن هفتم در میان مسلمانان صلح دادن یا مرتضی علی چون یتیمی بگرید عرش خدای تعالی بلرزد و
خدای تعالی گوید یا جبرئیل چه بر کسی که یتیمی را بگریاند که بدو اندوهی رسد من که خداوندم در آخرت او را دیگر
و بهشت بر آنکس مباح کردم که یتیمی را بنوازد و بخنده آورد و خوشنود گرداند خدای تعالی فرماید که در او
فاضلتر و خوبتر از زبان خوش نیست که آدمی بسبب زبان خوش به بهشت رود و هم بسبب زبان بد بدوزخ رود
پر از نقصان کن زبان گزنده را تا به بهشت روی یا ولی الله هر ماه عربی سیزدهم و چهاردهم و
پانزدهم روزه دار و خدای تعالی بدان روزه بدرجه روزه داران رمضان ثواب کرامت
کند فردای قیامت روی وی چون ماه شب چهارده باشد و ثواب آنکس خدای تعالی بوی دهد که همه عمر روزه
داشته باشد یا امیر المؤمنین هر که روزی بیست و پنج بار بگوید اللّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوالِدَيَّ وَ[illegible]
[illegible] وَالْمُؤْمِناتِ الْأَحْياءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْواتِ خدای تعالی او را در میان اولیاء انبیاء خویش ثابت
[illegible] بار بگوید لا اله الا الله [illegible] احد احد لا اله الا الله بعدد کل احد لا اله الا الله
[illegible] دنیا و کل احد [illegible] آسمان و زمین هیچ فرشته نماند که او را آمرزش خواهند یا علی
[illegible] روزه ده بار بگوید الحمد لله قبل کل احد الحمد لله علی کل حال خدای تعالی او را بیامرزد
اگر اهل کبایر باشد یا شاه اولیا [illegible] روز دوشنبه بر من صد بار صلوات فرستد فردا [illegible]

او بر

۸

وعجب نشود مرا که آنکس را شفاعت کنم اگرچه آنکس از اهل کبایر باشد یا علی ولی الله شب نماز گزار که یک رکعت
نماز شب فاضلتر از هزار رکعت نماز باشد که بروز گزارد یا پادشاه ولایت در همه عبادتها خاموشی باشد مگر
ذکر خدای تعالی یا علی هر روز توبه کن که من هر روز هفتاد بار توبه کنم یا علی استغفار بسیار گوی که کلمه استغفار
حصاریست محکم و دفع آتش را یا امیر المؤمنین هر مسلمان مؤمن که شکر نعمت خدای تعالی بکند از دعای بلا صابر باشد
و چون گناه کند توبه کند جای او بلا شک در بهشت باشد از هر دری که خواهد در رود و خواب بسیار دل را مرده
و درویش گرداند و فراموشی آورد یا علی هر که مسلمانی را بخاطر طلب خویش طعام دهد خدای تعالی او را هزار حسنه
دهد و هزار سیئه از دیوان اعمال او محو کند و حاجت او را برآورد یا علی بشتاب در روا کردن حاجت مسلمانان که خدای
حاجت تو را روا کند یا مرتضی علی مهمان را عزیز دار و گرامی و چون مهمان بیاید بار روزی خود بیاید و چون
برود گناهان اهل خانه را بیرون برد و ذره ذره در دریای نیستی افکند یا علی بپرهیز از ستم رسیده که خدای
تعالی دعای ستم رسیدگان را مستجاب کند اگرچه کافر باشند یا علی بپرهیز از سوگند دروغ خوردن اگرچه راست باشی
ترا زیان دارد و روزی و عمر را کم کند و دین و تن را او را که محبت نیست عقل نیست او را که عصمت نیست ایمان نیست
او را که دروغ گوید مروت نیست او را که صدق نیست و عبادت نیست او را که امانت نیست علم نیست او را که رفق
نیست جوانمردی نیست او را که شرم نیست کرم نیست او را که حلم نیست یا مرتضی علی اول روز و آخر روز خواب مکن
که روزی کم کند و دل سست گرداند و دین را زیان دارد و در خانه تنها و تاریک خواب مکن و در آستانه در
منشین و بر بالای در منه که خوب نباشد و پای برهنه بجایی مرو و بدست چپ آب و نان مخور که خوب نیست و دست
زیر روی منه و در مجلس فساق منشین و قرآن خواندن ترک مکن و هر که از تو چیزی پرسد او را بیاموز و در مجلس دف
و طنبور و ساز هم منشین که مجلس فسق است و شیطان که وی را نیست گردانند و بر گناهی که کرده از آن پشیمانی خور
[illegible] کسی با تو بد کند تو با او نیکی کن و بروزی او خرسند باش و از خدای خویش گله مکن و نجات از خانه خود
[illegible] کنند [illegible] است یا امیر المؤمنین چون چیزی بخوری یا بیاشامی بگوی بسم الله
[illegible] و چون در مسجد خواهی رفتن اول پای راست در پیش نه و بگوی

بسم الله والسلام على رسول الله اللهم افتح لنا ابواب رحمتك وابواب فضلك چون در مسجد درون
روی پای چپ فرا پیش نه و همین دعا بخوان و از آفتاب نشستن که نماز کی روی بیرون دیا ولی الله دوام بسیار بکن
تا آسان توان زیست که وام بار دین است و فرو افکندن دین کاست و بروز خوار زیست و پنجشنبه یا علی از
هر چند اگر شب جمعه قرآن و سوره بقره خوانند نور از بالین و بر آیه تا هفتم زمین و هفتم آسمان رسد و هر که در
شب جمعه سوره دخان برخواند هر گناه که کرده باشد و خواهد کرد خدای تعالی بیامرزد و هر که در وقت تکیه کردن
از آخر سوره الکهف این آیه برخواند قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ الی آخره خدای تعالی از سر بالین او نوری پدید
آورد که روشنی او تا خانه کعبه منور کرده و هر که در وقت خواب کردن وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ را بخواند بعدد ستا
رکان آسمان و خلق زمین نیکوئی در دیوان او ثبت کنند و چون در محل خواب استغفار بسیار گوید و ده بار بر من صلواة
فرستد الحمد بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ
الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و این را بسیار گوی که در اینجا بسیار فایده است و سوره اخلاص ثلث قرآن است و آیة الکرسی
را بسیار برخوان که بهر حرفی هزار برکت و هزار رحمت بتو رسد و هر که بوقت خواب کردن سوره تبارک الذی
بیده الملک را برخواند بعدد هر حرفی ثوابی در دیوان اعمال او بنویسند و چون در وقت خواب کردن این دعا
برخواند که اللّٰهم اعصمني بالاسلام اللّٰهم اعوذ بك من شر كل دابة وانت آخذ بناصيتها ان
ربي على صراط مستقيم خدای تعالی او را از شر آدمی و دیو و پری در حفظ امان خود نگاه دارد و از شر
جمیع جنبنده و گزنده و غیر نگاه دارد و یا امیر المؤمنین هر شب که خواهی خوابیدن سوره حشر را بسیار بخوان تا خدای
تعالی ترا از شر دنیا و آخرت نگاه دارد و هر وقت که در اندیشها و اندوهها فرو مانی و خواهی که حاجتهای
تو روا گردد این دعا برخوان که یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت برحمتک یا ارحم الراحمین استغیث
فاغفر لي واصلح لي شأني وفرج همي وغمي یا شاه اولیا چون طعام خوری اول ابتدا بنمک کن
و ختم بنمک کن که شفای هفتاد گونه بیماری بتو ... و در طعام سیاه دانه کن ...
... را یا مرتضی علی چون طلب حاجتی خواهی کردن از خدای تعالی خواهی کرد ...

... ن لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس و سبب نزول این آیت آن بود که جبرئیل
... این آیت انما ولیکم الله آورده بود برای امامت و ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و
... حضرت رسول از جهت خوف بعضی ابلاغ نیکرد و خدای تعالی از آن خبر داد و گفت ای رسول برسان و اگر
... نازل شده است از خدای تعالی یعنی آیت انما ولیکم الله اگر نرسانی و اداء نکنی ادای رسالت
... نباشی و مترس که خدای تعالی عالم و نگهدار تو است و نگاه دارد ترا از ضرر و شر ظالمان و او میان
... رسول بجا فرود آمد و اصحاب نیز فرود آمدند و حاضر شدند و از جهاز شتر منبری ساختند و حضرت
... بر منبر آمد و گفت ایها الناس من اولی بکم من انفسکم یعنی امیر و امام کیست اولیتر بشما از نفسهای شما
... ولی شما و صاحب تصرف شما در امور همه گفتند خدا و رسول پس حضرت رسول دست حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام را گرفت و گفت من کنت مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله یعنی هر که من بوی اولیترم و دوستم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجو اولیتر است
... امام و صاحب تصرف و لیست بار خدایا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را
... دشمن دارد و یاری ده هر که علی را یاری دهد و خذلان کن و فروگذار هر که علی را خذلان کند و فروگذارد
... خلق همه تهنیت کردند حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را اول کسی که تهنیت کرد عمر ابن خطاب علیه اللعنه
... بود که گفت بخ بخ یا ابا الحسن انت مولای و مولی کل مؤمن ومؤمنة یعنی خوش گوارنده
... یا ابو الحسن که گشتی مولای من و مولای همه مؤمنان از مرد و زن ... امیر المؤمنین معصوم
... ثابت شده است و گفت حضرت امیر المؤمنین ... امامت باقی که ثابت شود ... کریم
... رسول و نص هر امامی بامام بعد خود در ابا ائمه ایشان در زمان خود معصوم بوده اند و غیر از ایشان اینکه
... دعوی امامت کرده معصوم نبوده اند اما نص حضرت رسالت پناه محمدی صلعم امامت حضرت امام
... گفت ابني هذا امام ابن امام واخو امام ابو الائمه تسعة تاسعهم ...
... پس امامت دیگر آور امام است و پدر نه امام است که نهم ایشان قائم ایشان است پس ...

دوازده امام ثابت شده هر منصوص کردند از قبل حضرت رسول صلی الله علیه وآله ...

کرده است بتواتر ثابت شده است مسئله وجیه است که این همه امامان معصوم باشند یا نه گوییم بلی زیراکه

بامامست پس اگر معصوم نباشند او نیز محتاج شود بامامی دیگر همچنین هر امامی بامامی دیگر تا تسلسل لازم آید پس عدم عصمت

امام محال بود پس امام باید که معصوم بود والله اعلم بالصواب فصل پنجم در بیان معاد اگر گویند که دلیل معاد یعنی حشر واجب و

وزنده کردن ایشان خلقان بعد از فنای ایشان حق است و واقع خواهد شدن گوییم زیراکه خدای تعالی مکلفان را

بطاعت وعبادت فرموده است وتکلیف کرده است پس واجب باشد بر خدای تعالی جزا ثواب ... اثر ایشان رسانیدن

تا ظلم نکرده باشد و آن پیش از موت این مکلفان ممکن نباشد زیراکه دنیا سرای تکلیف مشقت ... و

شتم و رنج است باید که بر جمع شود پس واجب باشد بر خدای تعالی که بعد از فنای ایشان جزا داده است چنانکه ...

در قرآن مجید فرموده است کما بدأنا اول خلق نعیده یعنی چنانکه آفریدیم اول بار همچنان اعاده کنیم دیگر

بار و خبر خدای تعالی صدق است مسئله دلیل صراط و میزان و پریدن نامها و انطاق جوارح و بهشت و دوزخ و ثواب

جمله حقست و واقع خواهد شدن گوییم زیراکه این همه امور ممکن اند و پیغمبر صادق القول بوقوع آن خبر داده هر امری

ممکن که پیغمبر صادق القول از آن خبر دهد وقول آن در محل خود خواهد بود والله اعلم والسلام علی من اتبع الهدی

ذکر دعا دولت پادشاه عالم پناه طهماسب اللهم سید خواقین الدین والدولة اید اعاظم الملک والملل بهمایون الدولة والسلطنة السلطان الاعظم

الاعدل الخاقان القارنی الاشجع الاعقل ناصب رایات العدالة والارشاد بین المسلمین صاحب آیات السعادة والهدایة

والخلافة والفتح المبین الموفق عند الله الکریم المنان السلطان بن سلطان ابوالمظفر السلطان شاه طهماسب بهادرخان الصفوی

الحسینی خلد الله ملکه وسلطانه وافاض علی کافة العالمین عدله واحسانه نظم ایا نازنین رای نیکونهاد

که ... از توقعای نیاد سپهر کرم را توئی آفتاب ... از تو در هیچ باب امور جهان نظام

دوران قیام از تو یافت همه روز کارت بود نوبهار بنا شد جز از ابر دیع کار

خداوند کار که این شهریار سعدلت شعار را است فتح بسیار و قرنهای بیشمار بر سر این

... حیدر کرار پاینده و دستدام وآرد نظم بهر خود این چرخ زیرینه پاه ندیده است چنین

شاه

٦

۱۰

شاه فرخنده رای زمین نظم انجم از آسمان برین به پابوسش آید بر روی زمین الحمد

المرسلین و اولیاء الوصیین و بحرمة ائمة المعصومین نظم که این پادشه را ابد کرده وارث نبی

شهریاران روی زمین کذارند بر آستان اش جبین شاه شهریار انجم سپاه معدلت دستگاه که زبر

وصف او لالست نظم فریدون فر اسکندر نشانی عدل افزود تر از نوشیروانی برگزیده خداوند جهان قطب

دایره زمان ناصر اهل ایمان قایم مقام سید الانس والجان شهنشاه عالم برگزیده بن آدم سلطان بارگاه

صاحب الامر نایب مناب حضرت امام محمد المهدی صاحب الزمان صلوات الله وسلامه علیه بود و بر آستانش قایم

کر بسته هزاران نسل آدم همه روی زمین بگرفته تاکش بود خاقان چین کمینه غلامش سرنامداران گردن

شکوه بخشش چون دریا بلکه چو کوه سپهر سخا و جهان کرم جهان سپهش اندر زمان کرم زمین ابر و سر فرازی

از و زمانرا بود دلنوازی از و جهان و جهان خلق از و بهره مند زمین در کشش آسمان بلند بنابر آن

بنده حقیر در ترتیب و شعف این کتاب کوشیده و امید وار بدانکه چون بنظر کیمیا اثر شهنشاه عالم پناه رسد

قبول نظر سلطنت شعار افتد و لطف و شفقت بدین بنده کم بضاعت دریغ نفرمایند که در نظر عنایت آن

حضرت سرفرازی دو جهانی حاصلست نظم خسروا ملک زینت افزون باد چهره دولتت همیون باد هر دل ا

کز محبت تو نیست از جفای زمانه پر خون باد بر کافه انام و خواص و عام بر سبیل نص کلام حضرت ملک

علام و بر محبت رسول الانام واجب و لازم و فرض و متحتم دعای دوام دولت پادشاه اسلام شاه جمجاه

ملک سپاه اختر دین و دولت و صاحب قران بر دوستان احمد مختار پاینده و مستدام باد بحق رب العباد

باب چهارم در فضیلت علم و تعلیم خطبه الحمد لله منشی الصور و منبت الشجر و مخرج الثمر و کل خردوا

و قیستروا و انزل علی سیدنا البشر انا اعطیناك الکوثر فاحمد مت الذی اکرمو

و بعد من دیوان فضله الخاسه و قل یا ایها الکافرون مرج البحرین عذبا و اجاجا

و جعل القمر فیهن نورا و سراجا اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون

فی دین الله افواجا فالق النوا والحب و خالق الجد والاب تبت یدی ابی لهب وتب

...حضا كل جبّار لهيبته و سجد و الى محتاج الى الجنود و مدد
...مد الله الصمد حجج فرد و الحرص و النطق و تنزع عن الملق قل اعوذ
...ب الفلق من شر ما خلق جل عن غشي القياس و عن ادراك الحواس و تعالى
منزه عن الامثال و الاجناس قل اعوذ برب الناس ملك الناس اله الناس من شر
الوسواس الخناس و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و نشهد ان محمدا
عبده و رسوله و نشهد ان عليا وليه و وصي رسوله الى الخلق المناجات يا واقف
السرايا و يا عالم الضماير انت القاسم الارزاق و مفيض الجود و على الاطلاق حمدی که مستوفیان ملاء اعلی
بفلك لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام از محاسبه وجود وجهان متحیر باشند شکری که محرران
دفترخانه بسیط غبرا با اقلام در نظم ان تحریر فرو ... عاجز آیند نثار درگاه احدیت و حرف بارگاه
صمدیت و اقف الاسراری که و اقف نامه هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا جهة مصالح
اولاد آدم و منافع خلق عالم در دفاتر ظهور ثبت فرمود و قاسم الارزاق که از کمال لطف بی نهایت
و لطایف و اتجبعنا در قبل از ایجاد بر صحایف لوح و کتبنا فی الالواح کل شیء بر برات قدرت جود رقم
فرمود خداوندی که زبان گویا در اقامت رسوم تمجیدش بغیر از اعتراف بنهوی لا احصی ثناء
علیک و دل دانا در تمهید قواعد تمجیدش بجز تصدیق مضمون انت کما اثنیت علی نفسک چاره
ندید که ما عرفناک حق معرفتک پادشاهی که سر ظلام در دیده شفق شام او میکشد و شربت
فلک در خرمن مزرعه آسمان به آتش حواصل ماه او میریزد و صفحه زرین خورشید را در زیر پر عقاب مغرب
او می نهند ملجا ... مخالفان از ... کان کرم او میسازد ملجا و ملجا طالبان زر او در ... می پردازد
منبع کی الهام عام ... از لطف او ... در لیل و نهار و تیر چهار ... او میرساند جواهر
امواج دریای سحاب فیض جود او ... احسان بحر ... اصداف الطاف او می بخشد و خیاط صنع او
دوال ... صبح را بر ... شب وصل کند و سر ... حکمت سر افشانی مرصع کرده ... بر سر شب ... فلک

زند

زند و زر زردشت او زرد زرین خورشید را از کوشه فلک شرق در آویزد تا مصرف نحس قسمان خزاین
طاق افلاک را چون طاق خزاین قارون پر زر کند المناجات احدی بی نیاز بی انباز حمد کارساز بنده نواز ای عطای تو
بهترین انجام ای ثنای تو بهترین آغاز آفریننده زمین و زمان گسترانیده نشیب و فراز دل و جان را برحمت تو
طمع انس و جان را بحضرت تو نیاز دستگیر از تو دست بنده بگیر کارساز از تو کار بنده بساز بنده کار از چو ذکر تو
نوشد در حریم نیاز محرم در زبان لا جرم سال و ماه میگوید طوطی خاطر سخن پرورش کی ... بنده کای آگاه
وحده لا اله الا انت ... ای دستگیر در دمندان ما را بحضرت نزدیک گردان و یا نور لطایف ایمان ما را
بدار السلام حسب گردان یا اله العالمین و یا خیر الناصرین فی نعت سید المرسلین صلعم صد هزاران هزار صلوات
نامیات و ... زبان گشوده تحیات که در روح مو قف قدس از نفحات مشک آسایش یابند و شرایف تسلیمات
زاکیات که دل جان عارفان معارف ... از لمعات نور فزایش آرایش پذیرند و بارگاه مقدس خاکگاه
موسس ... صدر صفه رسالت و بدر خط جلالت واقف نکات ... کاینات صاحب دیوان فروع
ورکیان ... و جنة النعیم ... بالمومنین رئوف رحیم مسند نشین بارگاه قبول عالی قدر طوای
ما محمد الا رسول شفیع جمیع انجمن رسلا مبشرین و منذرین تاجدار و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین هادی هدی
مطلع مکی نقاب سایه نشین حرمت آفتاب شمه ... شاه رسل خاتم پیغمبران
احمد مرسل که خرد خاک ره اوست هر دو جهان بسته فتراک اوست بلبل بستان سر ... سبحان الذی اسری
طوطی خوش الحان و ما ینطق عن الهوی هادی سبیل نجات ... رسول ثقلین سید کونین
محی طلب الخطاب آثار ... ما خلقت الافلاک حبیب حضرت اله و طبیب علت گناه
یعنی ابو القاسم محمد رسول الله علیه و آله و سلم فی منقبت شاه اولیا امیر المومنین علی خصوصا بر آن سلطان مسند خلافت
پادشاه ممالک جلالت کاتب جواز اهل جنت ماحی آثار بدعت خطیب منبر سلونی وارث مرتبه هارونی
مبارز ... که لا فتی مشهور ... زوج بتول وحی رسول امام جنت ... ائمه اثنا عشر ...
نامه ولایت فاتحه مصحف ... آسمان صفات الهی ... خلافت شاهی مرکز دایره

هدایت وسیادت شهاب فلک ولایت وسعادت شهسوار میدان وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا رازدار لَوْ کُشِفَ
الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ یَقِینًا کوتوال أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا صاحب جاه با زیب وبها امیر
المؤمنین امام المتقین یعسوب الدین منجی الطایعین ومهلک الهالکین وغایة الغر المحجلین حضرت
علی ابن ابی طالب علیه السلام نظم ای گزیده مرتضی آیت یا امیر المؤمنین خوانده نفس مصطفایت یا
امیر المؤمنین کرده [illegible] دهر را آورده سرها زیر حکم بازوی زور آزمایت یا امیر المؤمنین
بس که لعل اندر دل کان خاک بر سر کرده ماند از دل دریا عطایت یا امیر المؤمنین خازنان کوه ودریا
کیسه‌ها بر دوخته روز بازار سخایت یا امیر المؤمنین الحق عیسی ز نفس [illegible] رمزی بود ولبس از لب
معجز نمایت یا امیر المؤمنین از نسیم باد نوروزی لشکر یاد [illegible] هست خلق جان فزایت یا امیر المؤمنین
گر بدی بالاتر از عرش برین جایی دیگر گفتمی کانجاست جایت یا امیر المؤمنین با همه بالا نشینی عقل کل تا
گر خدا ثانی بودی بعالم گفتمی ثانی اثنین خدایت یا امیر المؤمنین
برده راه [illegible] رایت یا امیر المؤمنین الحق تو شاه [illegible] عز وجاه پس همه اند
جز خدایت یا امیر المؤمنین علیه افضل الصلوات واکمل التحیات اللّهم صلّ علی صاحب الدعوة
النبویة والصولة الحیدریة والعصمة الفاطمیة والحلم الحسنیة والشجاعة
الحسینیة والعبادة السجادیة والآثار الباقریة والمآثر الجعفریة والعلوم
الکاظمیة والحجة الرضویة والجود التقویة والنقابة النقویة والهیبة
العسکریة القائم بالحق والداعی الی الصدق امام محمد مهدی الهادی
صاحب الزمان صلوات الله علیه اجمعین الطیبین الطاهرین والحمد لله رب العالمین

باب دویم در فضیلت علم وعالم وتعلیم ودر این باب شش فصل بود فصل اول در فضیلت علم محمد ابراهیم در کتاب
تتمة العاملین آورده بروایت صحیح آمده است که اصحاب محبان از حضرت رسالت محمدی
صلی الله علیه وآله وسلم سؤال کردند که یا رسول [illegible] خدا
کدام عمل

صلی الله سؤال کردند که یا رسول الله کدام عمل فاضلتر است گفت علم دویم نوبت سؤال کردند گفت علم اصحاب
گفتند یا رسول الله از شما سؤال میکنیم آنحضرت فرمود که انّ قلیل العمل مع العلم کثیر والعمل مع الجهل قلیل یعنی عمل اندک
با علم بسیار است وعلم بسیار با جهل قلیل بود یعنی عمل که با علم نباشد هیچ قدری ومنزلتی ندارد در درگاه خدای تعالی بیت
گر عمل با علم باشد اندکی هست بسیار و قبولش بی شکی ور بود با جهل بسیاری عمل کم بود ناید قبول از وی یکی
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم تعلم العلم خیر من عبادة سنة قایم باللیل وصایم بالنهار یعنی یک ساعت بطلب علم
مشغول بودن بهتر بود از عبادت یک ساله که شبها به نماز بوده باشند وروز بروزه قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود که خیر الدنیا والآخرة مع العلم وشر الدنیا والآخرة مع الجهل یعنی نیکوی دنیا وآخرت با علم بود وبدی دنیا
وآخرت از جهل حاصل میشود پس واجب ولازم آمد که طلب علم کردن تا از ان نیکی دنیا وآخرت حاصل شود
واز بدی دنیا وآخرت خلاص شود وان حضرت فرمود که هر که یک مسئله از علم بیاموزد خدای تعالی روز
قیامت هزار قلاده از نور در گردن او اندازد و هزار گناه او را بیامرزد ودر بهشت از برای او شهری
بنا کند از زر سرخ وبنویسند خدای تعالی بهر تار موی که بر تن او بود در دیوان اعمال او ثواب
یک حج وعمره وحکما نیز گفته اند که علم حیات دل بود ومصباح بصر در اخبار صحیح آمده است که اختلاف افتاد میان
اهل شام واهل بصره در فضیلت علم ومال دنیا اهل شام گفتند مال فاضلتر بود از علم واهل بصره گفتند علم
فاضلتر بود از مال وان جماعت پیش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند وگفتند مسئله ما را جواب گوی
آنحضرت فرمود که یا اهل شام علم هشت درجه و مرتبه از مال فاضلتر بود اول آنکه علم میراث پیغمبر است ومال
میراث کسری وقیصر ونمرود وفرعون است دویم آنکه علم زیاده شود بنفقه کردن ودر حق مسلمانان صرف کردن
ومال کم شود بخرج کردن سیم آنکه علم صاحب خود را نگه دارد ومال را نگه باید داشت چهارم آنکه چون
کسی بمیرد علم از وی جدا نشود ودر قبر وعرصات با وی بود ومال را از وی بعد مرگ وارثان بربایند پنجم
آنکه خلق عالم از آدمیان چهار گروه اند یکی علما دویم امرا سیم اغنیا چهارم فقرا این گروه اغنیا و
[illegible] محتاج علما اند وعلما را بایشان هیچ حاجت نیست ششم آنکه علم را بید خدای تعالی نگاه [illegible]

وگزیدگان خود و مال را به بدکاران و ظالمان نیک و بد هفتم آنکه علم صاحب خود را روز قیامت از صراط چون برق درخشان بگذرانند و مال صاحب خود را بر صراط بدارد و تا خدای تعالی حکم کند بدان هشتم آنکه ای اهل شام هیچکس بجمع کردن دعوای خدایی نکنند و فرعون بجمع کردن مال دعوای خدایی کرد دیگر فضیلت علم آنست که این همه محبت که خدای تعالی را با حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم بود با دیگر پیغمبران نبود و چون خواست که محبت او بدیشان زیاده شود دولت نبوت ایشان پیدا شود و با ایشان کتاب فرستاد و معجز ایشان کتاب علم بود و دانش پس معلوم گردید که چیزی از علم فاضلتر نیست پس علما و انبیا و اولیا و حضیاد الله علم فصل بو رسیدن علما قال الله تعالی والذین اوتوا العلم درجات یعنی خداوند علم را داراده شده است و بدهد درجات و منازل و جای دیگر فرمود انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی بندگان که عالمند از خدای تعالی میترسند و فرمان بردارى بجای می آورند قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم عظموا العلماء فانهم یحتاجون الیهم فی الدنیا والآخرة یعنی بزرگ و گرامی دارید علما را بدرستی که شما را نیز احتیاج است بعلم ایشان در دنیا و آخرت قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من خدم عالما سبعة ایام فکانما خدم سبعة آلاف سنة اعطاه الله تعالی بکل یوم ثواب الف شهید یعنی هر که خدمت عالمی را یک روز کند بدرستی چنان باشد که خدمت کرده باشد هفت هزار سال و بدهد او را خدای تعالی برای هر روزی ثواب شهیدی و دیگر میفرماید که من اکرم عالما او متعلما فکانما اکرم سبعین نبیا یعنی هر که بزرگ و گرامی دارد عالمی را و یا متعلمی را چنان باشد که هفتاد پیغمبر را بزرگ و گرامی داشته باشد قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ما بین العالم والعابد مائة درجة بین کل درجتین حضر الجواد المضمر سبعین سنة یعنی میان عالم و عابد عبادت کننده صد درجه است از درجه تا درجه دیگر آنقدر مسافت بود که اسب نیک تاخته هفتاد سال برود فضل عالم بر زاهد است شعر صاحبدلی بمدرسه آمد ز خانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی از آن این فریق را گفت آن گلیم خویش بدر میبرد ز موج وین جهد میکند که بگیرد غریق را قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم سأل جبرئیل قلت العلماء اکرم

عند الله شهیدا قال العالم الواحد اکرم عند الله من عشرة شهیدا فان اقتداء العلماء بالانبیاء واقتداء الشهداء بالعلماء یعنی سؤال کردم از جبرئیل علیه که علما بزرگتر اند پیش خدای تعالی یا شهدا گفت یک شخص عالم گرامی تر است از ده هزار شهید از آنکه اقتدای علما بانبیاست و اقتدای شهدا با علماست دیگر حدیث فرمود که طلب کننده علم پیش خدای تعالی فاضلتر است از مجاهدان و حاجیان و اوا ایستادگان بعمره و معتکفان و مجاوران و آمرزش میخواهند از برای او و درختان و دریاها و ابرها و بادها و ستاره ها و هر چیز که آفتاب بر آن تابد دیگر حضرت رسول علیه السلام میفرماید که هر که اندوهگین نشود بمرگ علما بدرستی که منافق باشد زیرا که هیچ مصیبتی بزرگتر از مرگ علما نیست که چون عالمی وفات کند آسمان و سکینان وی المعتاد روز بر وی بگریند و زاری کنند و هر که اندوهگین شود بمرگ علما بنویسد خدای تعالی در دیوان وی ثواب هزار عالم و هزار شهید قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من حقر الطالب العلم فقد حقرنی ومن حقرنی فله النار یعنی هر که خوار دارد طلب کننده علم را بدرستی چنان باشد که خوار داشته باشد مرا و جای او دوزخ باشد دیگر فرمود حضرت رسول صلی الله من حقر طالب العلم و هو منافق فی الدنیا والآخرة یعنی هر که حرمت ندارد علما را بدرستی که او منافق و ملعون باشد در دنیا و آخرت غزای بود وجود تو زیکقطره منی هان تا نکنی با علما گردنی زیرا که چنین گفت رسول مدنی من اکرم عالما فقد اکرمنی سید کاینات صلی الله فرمود علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل یعنی علمای امت من چون پیغمبران بنی اسرائیل باشند قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان طالب العلم شفاعة الانبیاء یعنی طالب علم را فردای قیامت مقام شفاعت بود چون شفاعت پیغمبران قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم مداد العلماء خیر من دماء الشهداء یعنی سیاهی که علما بدان قرآن و حدیث نویسند بهتر و نیکوتر از خون شهید است دیگر حضرت رسول صلعم فرمود من حفظ من امتی اربعین حدیثا کتب الله له یوم القیامة فقیها عابدا یعنی هر که یاد گرفته دیگر از امت من چهل حدیث بنویسد خدای تعالی روز فردا قیامت فقیه عبادت کننده یعنی نام او را در جریده علما و فقها بنویسد و امثال آن فصل در بیان

قران خوانان ومتعلمان وغیره روایت است از سید کاینات صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود عَلَیْکُمْ بِعِلْمِ الرِّجَالِ
قَبْلَ مَا ذٰلِكَ یَا رَسُولَ اللّٰهِ قَالَ تَعَلُّمُ الْعِلْمِ ومجلس العلما یعنی حضرت رسول صلعم اصحاب را گفت بر شما باد که
عمل مردان کیرید کفتند یا رسول الله عمل مردان چیست گفت علم آموختن با علما نشستن دیگر فرمود اشرف امتی حملة القرآن
یعنی بزرگان امت خوانندگان قرآنند دیگر فرمود که خِیَارُکُمْ وَ اَبْرَارُکُمْ وَ اَفْضَلُکُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ
وَعَلَّمَهُ یعنی برگزیده ترین شما و فاضلترین شما آنکس بود که قران بیاموزد و خلق خدای را دیگر فرمود که اَلْعِلْمُ کَالذَّهَبِ
وَالْمُتَعَلِّمُ کَالْفِضَّةِ وَمَا دُوْنَهُمَا کَالرَّصَاصِ یعنی عالم چون زر سرخ است و متعلم چون زر سفید و باقی مردمان
در زیر و فرمود که چون متعلم بنشیند پیش عالم برای آموختن علم بکشاید خدای تعالی بر روی او هفتاد در از
رحمت چون از انجا برخیزد آموخته او پاک باشد چنانکه از مادر بوجود آمده باشد و بدهد او را خدای تعالی
او را بهر حرف ثواب عبادت یک ساله و بنا کند بهر حرفی از برای او شهری که هر شهری بزرگتر دنیا بزرگی ده
بار چند دنیا بود پس واجب لازم بود بر همه مومنان و مسلمانان که بطلب علم مشغول باشند تا ازین ثواب ارباب
دور جهالت غلامی یا بنده خود را بیاموز علم و ادب ای پسر زانکه نزدیک کسی با هنر با تحصیل دانش تو کوشش نما که دانا چو
شاه است و نادان چو خر با درنقل صحیح و خبر فصیح آمده است از اولیا اکبار که روزی در خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله
بودند که شخصی در آمد و سلام کرد و گفت یا رسول الله خبر ده ما را که چه اجر و ثواب باشد آنکس را که فرزند خود را قران
بیاموزد رسول صلعم فرمود که کلام پاک خدای تعالی است و اجر آن غیر حق سبحانه و تعالی کسی دیگر نداند و نتواند بیان
کردن آن حضرت درین سخن بود که جبرئیل علیه السلام از حضرت رب جلیل در رسید گفت یا رسول الله حق تعالی ترا سلام میرساند
و میگوید که هر که فرزند خود را قران بیاموزد چنان باشد که ده هزار حج کرده باشد و ده هزار عمره بجای آورده
باشد و ده هزار بار بغزا رفته باشد و هزار مسکین را طعام داده باشد و هزار برهنه را جامه پوشانیده باشد
و بنویسد بهر حرفی در دیوان او نیکی و از انجا محو کند بدی او را و گران کرده باشد میزان نیکی او را و بگذراند
او را از صراط چون برق جهنده و هرگز از وی جدا نشود و همراه بود او را و برسد بدو از کرامتها و بزرگی
وفضیلت او بیشتر از آنکه او را آرزو بود بیت جان مومن شادمان از خوندن قران بود خواندن قران
بطالم

بظاهر جان جان را جا بنا بود بیت هر که بی قرآن زند خود از بهر قران ریخ برد زینتش روز جزا اندر بهشت آسان بود
شرع چون چیز لبیت قران قطره باران بران عزت از قران بود تا زنده باشی در جهان بیت چون بپری گاه موت لبیت
در گور هم قران بود روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود در فضیلت علما که در شهری و دهی که عالمی یا متعلمی در انجا
در آید طعام و آب آنجا شیرین گردد و دنیا شاید و از یکطرف در آید و از جانب دیگر بیرون رود و برکت در آمدن
او و در آن شهر و ده خدای تعالی بر دارد عذاب از گورستان ایشان چهل روز بر دارد دیگر آمده است که
چهل سال پس اسباب بخشش اینبا و اولیا و دو میا علم و تقوی وارد آمده است نه مال و جاه که پیش بزرگان
خداوندان دین مال و منال بسیاری افزونی منزلتی ندارد شعر جوانی بر هنر بین و بر دو بر حال او شعر
که ده ساله پر از علمست به از پنجاه ساله کاو جز ترا از علم ... سکویم تو بپری پیش می آری بیت اگر پیری هنر بودی شدی
ابلیس پیغمبر فصل سیم در شرح احوال قاضیان بدان که قاضیان سه طایفه اند یک گروه از اهل بهشت باشند و دو گروه از اهل
دوزخ دیگر حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که اَلْقُضَاةُ ثَلٰثَةٌ قَاضِیَانِ فِی النَّارِ قَاضٍ فِی الْجَنَّةِ یعنی قاضیان
سه گروه اند دو گروه در دوزخ باشند و یک گروه در بهشت اما آن دو گروه که در دوزخ باشند و یک گروه در بهشت اما
آن دو گروه که در دوزخ باشند دیگر گروه در بهشت اما آن دو گروه که در دوزخ باشند یک گروه از ایشان آنان باشند که ایشانرا
علم نباشد و ندانند مسئله را شرعی جواب دهند و حکم کنند پس از فاسقان و ظالمان باشند دوم آنکه ایشانرا علم بود و میل
و محابا و رشوت حکم کنند پس از جمله ظالمان در دو دان باشند چنانکه خدای تعالی میفرماید وَمَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ
فَاُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُوْنَ یعنی هر که حکم نکند با آنچه خدای تعالی فرستاده است از طایفه ظالمان باشد دیگر حضرت رسول صلعم
فرمود وَیْلٌ لِلْعَالِمِ بِهَوٰی النَّاسِ لَا یَکُوْنُ اَحَدٌ اَشَدُّ عَذَابًا یَوْمَ الْقِیَامَةِ یعنی ویل مر عالمی را که سخن
گوید بهوای مردمان که روز قیامت کسی را عذاب سختتر و درد ناکتر از وی نبود و دیگر خدای تعالی مردمان را بر نیکویی دعا
فراموش کرده اید نفسها خود را و شما خوانندگان کتابید یعنی شما علما اید دیگر حضرت رسول صلعم فرمود اَلْعَالِمُ بِلَا عَمَلٍ
کَالشَّجَرِ بِلَا ثَمَرٍ فَالنَّارُ اَوْلٰی بِهِ یعنی عالم بی عمل چون درخت بی میوه بود که باتش سوزان سزاوارتر
است که هر درختی که او را میوه نباشد بغیر از سوختن در آتش او را چاره نیست نظم عالمی را که او را عمل همراه نیست جان

قرآن خوانان و متعلمان و غیره روایت است از سید کاینات صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود علیکم بتعلم الرجال
قبل ما ذلک یا رسول الله قال تعلم العلم و صحبت العلما یعنی حضرت رسول صلعم اصحاب را گفت بر شما باد که
عمل مردان گیرید گفتند یا رسول الله عمل مردان چیست گفت علم آموختن با علما نشستن دیگر فرمود اشرف امتی حملة القرآن
یعنی بزرگان امت خوانندگان قرآنند دیگر فرمود که خیارکم و ابرارکم و افضلکم من تعلم القرآن
و علّمه یعنی برگزیده‌ترین شما و فاضلترین شما آنکس بود که قرآن بیاموزد و خلق خدای را دیگر فرمود که العلم کالذهب
و المتعلم کالفضة و ما دون ذلک کالرصاص یعنی عالم چون زر سرخ است و متعلم چون زر سفید و باقی مردمان
در زیر و فرمود که چون متعلم بنشیند پیش عالم برای آموختن علم یک باب خدای تعالی بر روی او هفتاد در از
رحمت چون از آنجا برخیزد آموزنده او چنان پاک باشد چنانکه از مادر بوجود آمده باشد و بهر ورقی خدای تعالی
او را بهر حرف ثواب عبادت یک ساله دهد و بنا کند بهر حرفی از برای او شهری که هر شهری بزرگتر و بزرگی ده
بار چند دنیا بود پس واجب و لازم بود بر همه مؤمنان و مسلمانان که بطلب علم مشغول باشند تا ازین ثواب دریابند
و از جهالت خلاصی یابند شعر بیاموز علم و ادب ای پسر زمادر نزاید کسی با هنر بتحصیل دانش تو کوشش نما که دانا چو
شاه است و نادان چو خر در نقل صحیح و اخبار فصیح آمده است از اولیا اکبار که روزی در خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله
بودند که شخصی در آمد و سلام کرد و گفت یا رسول الله خبر ده مارا که چه اجر و ثواب باشد آنکس را که فرزند خود را قرآن
بیاموزد رسول صلعم فرمود که کلام پاک خدای تعالی است و اثر آنکه حق سبحانه و تعالی کسی دیگر نداند و نتواند بیان
کردن آن حضرت درین سخن بود که جبرئیل ع از حضرت رب جلیل در رسید گفت یا رسول الله حق تعالی ترا سلام میرساند
و میگوید که هر که فرزند خود را قرآن بیاموزد چنان باشد که ده هزار حج کرده باشد و ده هزار عمره بجای آورده باشد
و ده هزار بار بغزا رفته باشد و هزار مسکین را طعام داده باشد و هزار برهنه را جامه پوشانیده باشد
و بنویسد بهر حرفی در دیوان او نیکی و از آنجا محو کند بدی او را و درجات او را کرد و چند میزان نیکی او را و بگذراند
او را از صراط چون برق جهنده و هرگز از وی جدا نشود و همراه بود او را و برسد بدو از کرامتها و بزرگی
و فضیلتها او بیشتر از آنکه او را آرزو بود جان مؤمن شادمان از خواندن قرآن بود خواندن قرآن

[illegible]

بظاهر

بظاهر جان جان را جانان بود هر که بفرزند خود از بهر قرآن رنج برد فرزندش روز جزا اندر بهشت آسان بود
شرع چون جسم است قرآن قطرهٔ باران بران عزت از قرآن بود تا زنده باشی در جهان چون بمیری مونس است
در گور هم قرآن بود روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود در فضیلت علما که در شهری و دهی که عالمی یا متعلمی در آنجا
در آید و طعام و آب ایشان نخورد و دنیا نخواهد و از یکطرف در آید و از جانب دیگر بیرون رود دیگر برکت در آمدن
او و ران شهر و ده خدای تعالی بر دارد و عذاب از گورستان ایشان چهل روز بر دارد و دیگر آمده است که
چهل سال پس اسباب فضل پیش انبیا و اولیا و او میان علم و تقوی و ادب آمده است نه مال و جاه که پیش بزرگان
و خداوندان دین مال و منال و بسیاری افزونی منزلتی ندارد شعر جوانی بر اهل هنر بین و بر دبر حال او شمار
که ده ساله پیر از علمش به از پنجاه ساله که در جهل تر از علم بگویم تو پیری پیش می آری اگر پیری هنر بودی شدی
ابلیس پیغمبر فصل سیم در شرح احوال قاضیان بدان که قاضیان سه طایفه اند یک گروه از اهل بهشت باشند و دو گروه از اهل
دوزخ و حکم حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که القضاة ثلثة قاضیان فی النار و قاضی فی الجنة یعنی قاضیان
سه گروه اند دو گروه در دوزخ باشند و یک گروه در بهشت اما آن دو گروه که در دوزخ باشند و یک گروه در بهشت اما
آن دو گروه که در دوزخ باشند و یک گروه در بهشت اما آن دو گروه که در دوزخ باشند یک گروه از ایشان آنان باشند که ایشان را
علم نباشد و بر سر جهل مسئله را شرعی جواب دهند و حکم کنند پس از فاسقان و ظالمان باشند دیم آنکه ایشان را علم بود و میل
و محابا و رشوت حکم کنند پس از جملهٔ ظالمان و مردودان باشند چنانکه خدای تعالی میفرماید ومن لم یحکم بما انزل الله
فاولئک هم الظالمون یعنی هر که حکم کند بجز خدای تعالی فرستاده است از طایفهٔ ظالمان باشد دیگر حضرت رسول صلعم
فرمود ویل للعالم بجهل الناس لا یکون احدا اشد عذابا یوم القیامة یعنی ویل عالمی را که سخن
گوید بهوای مردمان که روز قیامت کسی را عذاب سخت تر از او نبود و دیگر خدای تعالی مردمان را به نیکوی دعا
فراموش کرده باید نفسها خود را و شما خوانندگان کتابید یعنی شما نا... دیگر حضرت رسول صلعم فرمود العالم بلا عمل
کالشجر بلا ثمر فالنار اولی به یعنی عالم بی عمل چون درخت بی میوه بود که با آتش سوزان سزاوار
است که هر درختی که او را میوه نباشد بجز از سوختن در آتش او را چاره نیست نظم عالمی را گر عمل همراه نیست آن جان

بود الکامنت چون درخت بی بر است اندر شعر کشن بجز آتش پناه درد او نیست پس بتحقیق بباید دانست که عمل
بی علم بیکار نیست و علم بی عمل دیوانگی علمی که امروز ترا در طاعت نیاورد و از معاصی باز ندارد و فردا ترا هم از آتش
دوزخ باز ندارد نثر علمی که ترا بطاعت آرد بطلب علمی که ترا بحق رساند بطلب علمی که ترا بنداز و زکنار تحقیق بآتش
رساند مطلب نثر از حضرت رسول صلعم میفرماید که اَلْعُلَمَاءُ اُمَنَاءُ الرُّسُلِ مَالَمْ یَدْخُلُوا فِی الدُّنْیَا فَاحْذَرُوهُمْ
عَلٰی دِیْنِکُمْ یعنی علما امینان پیغمبرانند با آنکه بدنیا میل نکنند و چون بدنیا میل کنند بپرهیزند تا دین نقصان نشود
والله اعلم شرح بیخبران و عیره بدانکه خدای تعالی میفرماید قُلْ لَا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ الْغَیْبَ اِلَّا اللّٰهُ بگو محمد که دانند آنچه
در میان آسمان و زمین است مگر خدای تعالی دیگر حضرت رسول صلعم میفرماید کَذَبَ الْمُنَجِّمُوْنَ بِرَبِّ الْکَعْبَةِ یعنی سوگند
یاد میکنم به پروردگار کعبه که منجمان دروغ گویان اند دیگر حضرت رسول صلعم میفرماید اَلْمُنَجِّمُ عِنْدَ اللّٰهِ عَاصٍ اِلَّا نَاسٌ مِنْهُمْ
وَفِی الْعُقْبٰی مَعَ نَدَامَةٍ شَدِیْدَةٍ وَعَذَابٍ اَلِیْمٍ یعنی منجم نزدیک خدای تعالی عاصی بود و پیش بندگان متهم بود و در گور
با پشیمانی سخت و عذاب دردناک بود دیگر حضرت رسول صلعم میفرماید که مَنْ اَتٰی کَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا یَقُوْلُ فَقَدْ
کَفَرَ بِمَا اُنْزِلَ اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ یعنی هر که پیش رمال و منجمی رود و او را راست گوی داند بدانچه او گوید از
غیب خبر دهد بدرستی که کافر شود و از حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام است که میفرماید اَلْمُنَجِّمُ کَالْکَاهِنِ وَالْکَا
هِنُ کَالسَّاحِرِ وَالسَّاحِرُ کَالْکَافِرِ وَالْکَافِرُ فِی النَّارِ یعنی منجم چون فال گوی و رمال است و فال گو جادو است و جادو چون
کافر است و کافر در آتش دوزخ باشد نثر منجم یکی گمراهی و آن تمام است بقول خدا و رسول و امام لکن قول او را الوارد قبول است که
کافرستان اخی و السلام نقل است از حضرت رسول صلعم میفرماید که فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَی الْعَابِدِ کَفَضْلِ الْقَمَرِ لَیْلَةَ الْبَدْرِ عَلٰی
سَائِرِ الْکَوَاکِبِ یعنی دانا بر عبادت کننده چون فضل ماه شب چهارده است بر دیگر ستارگان دیگر حضرت رسول
میفرماید که فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَی الْعَابِدِ کَفَضْلِی عَلٰی اُمَّتِیْ یعنی فضل دانا بر عبادت کننده چون فضل منست بر امت من
پس ای دوستان عالم و عابد بسیار فرق است اگر خواهی که بر تو روشن گردد زمانی مستمع باش تا بشنوی در اخبار نیز
از وهب بن منبه که گوید در بنی اسرائیل عابدی بود که صد سال بر سر کوهی عبادت کردی ابلیس علیه اللعنه خواست که
او را بر برد نتوانست هر وقتی که بر فتی پیش عابد نماز کردی و از جای بجنبیدی و نماز کردی ابلیس بیامد بجایگاه سجود

سجود وی چون مار گرد دیدی و دهن خود را باز چسبید کردی و سر عابد را در دهن گرفتی و آن عابد نترسیدی چون ابلیس
بروی ظفر نیافت صورت خود را بوی بنمود گفت من ابلیسم پیش تو آمده ام و ترا از راه نتوانستم بردن اکنون پشیمانم با تو دوستی
خواهم کرد و بعد ازین دشمنی نخواهم کرد عابد گفت مرا با تو دوستی حاجت نیست و از دشمنی تو نیز نترسم بحمد الله تعالی عابد
پیش از آنکه در نماز شدی ابلیس چون مار و کژدم شدی و بر تن وی برآمدی او را هیچ باکی نبودی ابلیس بصورت مردی شدی
و گفت یا عابد من بینم که مار و کژدم از تن تو برمی آید و تو نمی ترسی عابد گفت و الله که شرم میدارم که از کسی بترسم بجز خدای تعالی
ابلیس نومید گشت و فریاد کرد هر چه دیوان و اتباع ان بودند از دیوان و شیاطین جملگی گرد آمدند و گفتند ترا چه رسیده است
گفت از شما کیست که این عابد را از راه ببرد دیوی گفت من او را از راه ببرم برخواست و پیش عابد آمد چون عابد او را
دید باز گردید و گفت من او را از راه نتوانم بردن آنکه دیوی دیگر بود که نام او مروان بود که بجای سلیمان نشسته بود
پس ابلیس گفت اگر عابد را از راه ببری خلیفتی خویش را بتو دهم دیو برفت تا پیش عابد چون روی عابد را دید از نظر عابد
خیره گشت و باز گردید و گفت یا استاد مرا طاقت نیست که وی را از راه ببرم ابلیس گفت تا دیو دیگر که نام او بهمید ابود و
وی سمرقندی گفت ای استاد من او را از برای خاطر تو از راه ببرم ابلیس گفت اگر تو او را از راه ببری بر روی زمین
خلیفه من تو باشی بهمید اقبول کرد و برفت و خویشتن را بلباس عابدان بیاراست و بر کوه رفت و در پیش عابد شد
و در محراب ایستاد و وضو ساخت عابد چون او را بدید که نماز بر ترتیب کرد و چهار روز بدید و رکعت نماز بایستاد و نه خورد و
چیزی خورد و نه در جایی نگاه کرد چون عابد او را بدان صورت بدید با خود گفت درین جهان چنین عابدی نیست و بر
هشت چون روز پنجم بود بهمید اسلام باز داد و بنشست و روبمحراب کرد و بر ترس عظیم تسبیح میکرد پس عابد وی را
و گفت دستوری ده که از تو چیزی بپرسم پس بهمید گفت هیهات هیهات ای عابد روزگاری بسیار عبادت کردی و بسیار رنجها
کشیده ی و من ترا بسبب این عبادت دوست داشتم اکنون ترا این کار و مقصر می بینم اندر طاعت مگر تو از عذاب خدای تعالی
رستی و به بهشت رسیدی مگر نامه از خدای تعالی بتو رسیده که از عذاب گور و از آتش دوزخ و اهوال قیامت رستی
که ایمن نشستی و از عبادت دست برداشتی و بخدمت من آمدی نشست با و عابد چون این بشنید از وی بترسید برخواست
و در نماز ایستاد بهمید نیز در نماز ایستاده روزگار چندین نماز میکردند و تسبیح میگفتند بهمید ابر خواست

کتابخانه آستان قدس

روی بعابد کرد و دست در گردن وی آورد و عفاک الله یا عابد هزار مردی که بطاعت خدای تعالی مشغول گردد و بر
همان طریق پیرو جای ایشان نباشد الا در بهشت اکنون اول گفتم به صحبت تو گفتم و من خبر تو وقتی شنیده ام که ترا ندیده بودم
و عبادت تو بشناخته بودم و لیکن یا عابد مرا برادری از من بزرگتر یا عابد مرا چون دیدی چیزی عظیم دیدم از تو نیکوتر
بنی آدم ندیدم سعید گفت اکنون بروم و برادر را بیاورم تا هر سه یکجا عبادت کنیم تا در طاعت خدای تعالی بمیریم عابد گفت
من ازین دوستر نمیخواهم پس سعید گفت از تو مسئله بپرسم و خبر ترا ببرادر رسانم پس عابد بپرسید و گفت از چیزی
بپرس که علم من بدان رسد گفت یا عابد مرا خبر ده که از الحمد مردمان گویند گفت چه میگویند سعید گفت که میگویند که هر چه
خدای تعالی خواهد چنان شود و هر چه نخواهد نشود عابد بترسید و جواب نداد سعید گفت من با تو بگویم که خدای تعالی هر چه
[illegible] نگفت بلی سعید گفت ای شیخ دست بیرون کن عابد دست بیرون کرد و سعید شیشه بر کف دست وی نهاد و چند
دانه انگور سعید و گفت خدای تعالی تواند که هفت آسمان و هفت زمین را درین قدر شیشه کند عابد گفت سبحان الله این چنین
کی تواند کرد که هفت آسمان و هفت زمین را درین قدر شیشه کند سعید گفت لعنک یعنی کفر گفتی و کافر شدی پس سعید گفت
خدای تعالی تواند بیافریند بصورت عابد گفت نه سعید گفت یا عابد روزگاری در عبادت ببردی اکنون بر سر این کوه بنشین
[illegible] آ بیاورم و بیکجا عبادت کنیم پس عابد کافر گشت و بر دیو ایمان آورد و دوازده راهست دور سعید از وی شد
پس وی بیامد و پیش ابلیس رفت و احوال عابد با وی بگفت ابلیس خنده خوش برداشت و گفت ای سعید ادم را خرم ارشاد کردی
[illegible] را دشمن کرد همه پس حال عابد برین نوع بود که شنیدی اکنون حکایت عالم را نیز بشنو تا عبرت گیری حکایت
آورده اند از وهب بن منبه که چون ابلیس عابد را از راه ببرد ابلیس شاد شد و گفت ای سعید ادم را خرم
کردی ولیکن مرا غمی دیگر هست که در دل من مانده است سعید گفت چه غمیست ابلیس گفت بفلان شهر عالمی هست که او را
از راه ببرم چنانکه عابد را پس سعید برفت و جامه عالمانه در پوشید و بدر مدرسه عالم شد عالم در مسجد نشسته بود
مردم گرد بر گرد او نشسته بودند چون مردم بر سعید نگاه کردند از عالم بزرگترش دانستند بدان لباس نیکو پیش
[illegible] یک عالمی آمده است از عالم ما بزرگتر و بر در مسجد ایستاده است سعید گفت مرا دستوری هست که در آیم
گفت بلی آمدن سعید در مسجد رفت و در میان خلقان بنشست و سلام کرد و گفت رحمک الله اگر دشوار ندارد

اگر ندارد

۱۵

تو آییم عالم گفت بیا سعید برفت و نزدیک وی رفت و زانو بزانوی وی نهاد و عالم گفت از کجایی گفت از هندوستان و نیکی
تو بسیار شنیده ام آمده ام تا مسئله چند از تو بپرسم و در بعضی شک است بدانم و بیاموزم و در بعضی تو نیت بگویم تا تو از
من بیاموزی عالم گفت دیگر جواب آن بدهم و در بعضی شک است از خدای تعالی بخواهم تا مرا بیاموزد پس سعید گفت
نام تو چیست عالم خبر داد و گفت تو عالمی گفت خدای مکناد که نام عالم بر خود نهم سعید گفت پس عالم کیست گفت عالم آنست
که همه خلق را بیاموزد و از علم او هیچ کم نشود و او در تعلیم نباشد سعید گفت که خلقان نبودند عالم کجا بود گفت خدای تعالی
خلق را بیافرید و علم را بایشان بیاموخت و از علم هیچ کم نشد و نیفزود و چون خلق را فانی گرداند علمش بر وی
رود و کم نشود از علمش هیچ زیاده نباشد و لیکن تو چه مردی سعید گفت من مردی هستم بهمه چیزی و لیکن تو چه آب دانی
که از تو چیزی بیاموزم گفت معاذ الله که من از تو چیزی که ندانم دعا کنم بخدای تعالی تا مرا بیاموزد سعید گفت
من اکنون از تو مسئله ای بپرسم گفت هر چه خواهی بپرس سعید گفت مرا خبر ده از آن یکیست و دو که یکیست
دو نه عالم گفت خدای تعالی یکیست و دو نه چنانکه در کلام خویش فرموده است که الهکم اله واحد لا اله الا هو
دیگر مسلمانی یکیست و دو نه قوله تعالی ان الدین عند الله الاسلام دیگر آنکه مرگ یکیست
دو نه قوله تعالی لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی سعید گفت مرا خبر ده از آن دو جان که
بیکجا اند و از یک نسب نبود گفت آن ماهی بود که یونس علیه در شکم وی بود و از یک نسب نبودند سعید گفت
دو هفت و [illegible] هفت و از هفت و در هفت و از هفت و از هفت عالم گفت آسمان هفت قوله تعالی سبع
السموات زمین هفت والارض مثلهن دریا هفت والبحر یمده من بعده سبعة ابحر دو[ر]
دوزخ هفت قوله تعالی سبعة ابواب دینا هفت قوله تعالی وانبتنا فیها حبا ونباتا و
عنبا وقضبا وزیتونا ونخلا وحدائق غلبا وفاکهة وابا روز هفت یکشنبه و دوشنبه و علی
هذا القیاس واصحاب الکهف هفت قوله تعالی ویقولون سبعة وثامنهم کلبهم و نامهای دوزخ
هفت اول جهنم و لظی و حطمه و سعیر و جحیم و هاویه و سقر سعید گفت نامهای بهشت چند است و چه خوانند عالم گفت بهشت
اول جنة العدن وجنة الخلد وجنة المأوی وجنة الفردوس وجنة العالیة وجنة النعیم وجنان [illegible] سعید گفت مرا خبر

ازان چهار چیز که یکبار بودند و دیگر نبودند و نباشند عالم گفت توریت و زبور و انجیل و فرقان سعید گفت مرا خبر ده از
از دو از دو از دو از دو از دو از دو از دو از دو از دو عالم گفت آدم و حوا و بهشت و دوزخ و دنیا و آخرت
و شقی و سعید و شب و روز و خورشید و ماه و آب و باد و ریح و درخت و سرما و گرما و عرش و کرسی و لوح و قلم و سعیدا
گفت مرا خبر ده از دو چیز که مدام برفتن اند و از دو چیز که دشمنند گفت زندگانی و مرگ و دو چیز که ایستاده اند
بهشت و دوزخ اند و آن دو چیز که سیر نباشند طالب علم و طالب مال که سیر نباشند سعید گفت مرا خبر ده که از زرده
خایه چه آید و از سفیدهٔ چه آید ~~و از سفیدهٔ چه آید~~ عالم گفت گوشت و استخوان و خون و پوست از زرده است
و پرها و رگها از سفیدهٔ سعید گفت مرا خبر ده از دو پسر که از یک شکم بدر آیند تا کدام بزرگتر باشند عالم گفت آنکه
پسین آید زیرا که یک شهوت نباشند و از دو شهوت باشند آنکه شهوت پسین بود ضعیف تر و کوچکتر باشد و آنکه
اول بیرون آید از شهوت نخست بود و آنکه از پس زاید از شهوت پسین بود سعید گفت مرا خبر ده که از شهوت
پدر چه باشد و از شهوت مادر چه [آید] عالم گفت پوست و استخوان و رگ از پدر بود و گوشت و خون و موی از مادر
سعید گفت مرا خبر ده که پسر که بمادر ماند از چه باشد و آنکه به پدر ماند هم از چیست عالم گفت اگر نطفهٔ زن بیشتر بود
بمادر ماند و اگر نطفهٔ پدر بیشتر بود به پدر ماند سعید گفت مرا خبر ده از بزرگترین چیزی و از شیرین ترین چیزی و
تلخ ترین چیزی و نیکوترین چیزی و نخست ترین چیزی و بسیارترین چیزی و گوچکترین [مشغول ترین چیزی] چیزی عالم گفت گوچکترین چیز
مال دنیا قوله تعالی [illegible] مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ و بزرگترین چیزی گفتن لا إله إلا الله محمد رسول الله علیها
و علی آله و بسیارترین چیزی نعمای خدای تعالی و سخت ترین چیزی دل کافران قوله تعالی فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ
أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً و نیکوترین چیزی دین بر مؤمنین و شیرین ترین چیزی کلام مؤمنین است و تلخ ترین چیزی
کلام کافر و حدیث منافق و مشغول ترین چیزی دولت قوله تعالی ~~[illegible]~~ فَمِنكُم مَّن يُرِيدُ وَمِنكُم [مَن يُرِيدُ الْآخِرَةَ]
سعید گفت مرا خبر ده که از [illegible] و نبی کدام عالم گفت رسول آن بود که جبرئیل کتاب بنیسا دی آورد و نبی آنکه
[illegible] وحی خدای تعالی بخواب بیند سعید گفت مرا خبر ده که ملک الموت رسولست یا نه عالم گفت بلی زیرا که امر آید
از خدای تعالی سعید گفت مرا خبر ده که ازان چیز که از پدر سخت تر است عالم گفت آن آهنست که از سنگ خیزد

وازسنگ

وازسنگ سخت تر است سعید گفت مرا خبر ده که آدم را از حوا آفریدن یا حوا را از آدم عالم گفت چنانچه آدم را از حوا آ
آفریدی طلاق که بر دست مرد است بدست زنان بودی سعید گفت مرا خبر ده که از دست راست آفرید یا از دست چپ
عالم گفت اگر از دست راست آفریدی هم قاضی هم امام بودی سعید گفت مرا خبر ده ازان درخت که آدم ازان بخورد
عالم گفت اندر ختی بود هفت شاخ داشت بر هر شاخی خوشه داشت گفت آن خوشه چگونه بود گفت هر خوشه هفت دانه
خوشه هفتاد دانه گفت چند خوشه گرفت گفت چند دانه بود که آدم بخورد گفت دو دانه آدم بخورد و دیگر از حوا گفت دیگر
دانه چه کردند عالم گفت جبرئیل بیاورد بر زمین و هر دانه بهشت پاره کرد و آدم ازان تخم کرد و اصل گندم ازانست سعید
گفت آدم بکجا فرود آمد عالم گفت بهند و بستان و حوا بجده و ابلیس به بلقا و مار بسجستان سعید گفت مرا خبر ده که بنی
آدم چگونه بوده است که بصورت مختلف اند یکی سرخ یکی سیاه یکی دراز یکی کوتاه یکی سخی یکی بخیل عالم گفت زیرا که آدم را
از جمله گل آفرید خاک از همه لونی بود و همه آبی بمالید و آب چشم شور کرد و اگر چنان نبودی بنی آدم کس را مادر
و پدر نشناختی و آب بینی را ترش کرد و اگر چنان نبودی آدمی بحقیقی [چون] مار و کژدم آنجا رفتی و بینی آدم را بگستی سعید گفت
مرا خبر ده تا طوفان چند گاه بماند عالم گفت شش ماه از آسمان میبارید و از زمین آب برمی آمد سعید گفت مرا خبر ده تا
حوا چند بزادی و چند بار گرفتی عالم گفت بامداد بار گرفتی و شبانگاه بزادی و این لیل که روزی ازان روزها نه ساعت
بود و هر ساعتی ازان ساعتها چندان بود که اکنون ماهی سعید گفت مرا خبر ده که فرعون از پس موسی بر چه نشست عالم گفت
بر اسپ [illegible] با چهار هزار سوار بود و مقدم لشکر هامان بود با ده هزار سوار سعید گفت مرا خبر ده که چون زمستان آب
زمین گرم بود و تابستان سرد عالم گفت گرمی در زمستان در زمین بود و سردی در بیرون باشد سعید گفت مرا خبر ده که
ازان سلسله که خدای تعالی در کلام خویش یاد کرده است عالم گفت سبعون ذراعا لا یعلم الصفات که از و زکه
آفریده است آن هفتاد ذراعست و هر ذراعی هفتاد حلقه اگر یکی ازان حلقها بر آسمان نهند پاره پاره کند سعید گفت
کافر مدبر چگونه [باشد] آنرا عالم گفت خدای تعالی هر کافر را چندان بکند از آسمان تا بالای زمین شش چندان
بکند که از مشرق تا مغرب و درش چند [illegible] آنکه کوه احد و در اجل پوست بیافرینند میان هر پوستی چهل گز
بود و میان [illegible] عذاب بود و خدای تعالی که کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب

سید اکفت یا عالم مرا خبر ده از انچه مردمان کویند عالم کفت چه میکویند کفت هر چه خدای تعالی بخواهد بباید و هر چه نخواهد

نباشد عالم کفت درست میکویند کفت یا عالم دست برون کن عالم دست برون کرد شیشه دیکر باره بدو داد کفت عالم بهاد

و کفت یا عالم خدای تعالی تواند که هفت آسمان و هفت زمین دنیا و آخرت و هشت بهشت و هفت دوزخ و جمله خلقان که

افریده است همه را اندرین شیشه کند عالم کفت تواند که ازشرق تا مغرب را خایه مرغی کند چنانکه سفیدی بار زرده نیامیزد

خدای تعالی قادر است و تواند که این جمله هفتصد پاره درمیان انار کند چنانکه جای یکدانه تنک نتواند شد

که بهشت حرام است بر انکس که این ایمان نیاورده و عالم دیکر باره کفت خدای تعالی تواند که این جمله که آفریده است

در چشم تو کند چنانکه سیاهی و سفیدی چشم که بهر تر است یکدیکر نیامیزد و لیکن تو ملعونی آمده که مرا از فرمان باز کند

عزه کنی از من دور شو که تو شیطانی و ملعونی نمیده لعنت الله از آنجا بیرون آمده از رشک و غیرت عالم

پاره پاره بترقید و بلعنت رفت و خدای تعالی و آن عالم را رحمت داده و بالله التوفیق

مکن که آه یتیمی شبی برون تازد فغان و ناله بعرش از ملایک اندازد ز سوز سینه بری یک ملیح یتیمی که

ز تیر تخش یتیمی که ناوک اندازد هزار قلعه رویی باده پوره زنی ز تیر آه سحرکاه سرنکون سازد هزار جوشن

فولاد اکر بپوشانی ز آه کرم فقیری چون موم بکدازد متاز بر سر مظلوم کن مظالم که دست محنت ایام بر سر تازد

مکن کرانی مردم بنوا الجرانس بدانکه روز جزا است با تو پرورازد مکن که کردش این دهر آشنایی تو نیست تو

شیشه داری و او سنک صد منی اندازد چنان به شیشه زند سنک آه مظلومی که طوطی قفصت را چون طوطیان بازد

بوقت نیم شبی چون بکوید الله هزار مشعل تو از خان و مان براندازد مکن بباش دوانی و عذر از و خواهی و کر کجا

خوابت نظر نیاندازد اکر بجل نکند سایل جفا دیده جفا دهند ترا در جهنم اندازند ز جورهای پسران منال عبدالله

که کرخست بزند کردکار بنوازد و پس المومنان عرض از علم و دانش ان است که خدای تعالی را بیکانکی بشناسد

و به نبوت حضرت مصطفی معترف شوید و محبت و مهر امیر المومنین علی مرتضی علیه الصلوات والسلام و بر اولاد

ایشان و محبت ایشان در آرید و مهر ایشان بر دل و جان ببندید و دست در و ثقی زنید و محبت ایشان

و دوستان ایشان زیور و حرز جان کنید و دوستان ایشانرا دوست دارید و دشمنان ایشانرا دشمن

تا از زر

تا ز شر شیطان و فتنه دوران در امان حق سبحانه و تعالی باشی و بنجات آخرت یابی و از آتش دوزخ در امان باشی

اکر صد دوزخ اندر پوست داری نسوزی چون علی را دوست داری و کر بغض علی اندر دل است بسوزی کر هزاران

پوست داری ز پیر عقل جوانی سوال کرد چه کفت که ای برده تو روشن چراغ انسانی ورای حب علی طاعتی نو اند

بود که خلق را برساند ز تیه نیرانی نماز و روزه حج و زکوه بی مهر ش بدین وسیله توان دعوی مسلمانی جواب

داد که لا والله این سخن غلطست دو بیت کوش کن از من اکر سخن دانی بحق خالق بیچون خدای سبحانی بحق جمله کروبین

روحانی که دشمنان علی را نماز نیست درست اکر چو سینه اشتر کسته مبانی باب در بیان خطبه الحمد لله المالک الملک

و رب الارباب و مقلب القلوب و مسبب الاسباب خالق الخلق و مالک الرقاب غافر الذنوب و

قابل التوب شدید العقاب مصور الصور و الانسان بین الماء و التراب و نشهد ان لا اله

الا الله وحده لا شریک له و نشهد ان محمدا عبده و رسوله و نشهد ان علیا ولیه و وصیه

رسوله اللهم صل علی النبی المصطفی محمد و المرتضی علی و البتول فاطمة و السبطین الحسن و الحسین

و صل علی زین العباد علی و الباقر محمد و الصادق جعفر و الکاظم موسی و الرضا علی

و التقی محمد و النقی علی و الزکی العسکری الحسن و صل علی الحجة القائم الخلف الصالح الدائم الا

مام الهمام محمد المهدی صاحب الزمان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و سلم تسلیما

کثیرا کثیرا المناجات ای مفتاح ابواب خزاین علوم ای و ای مفتاح اسباب معادن ای معرفت حکمت

معین مراتب صدر نشینان و ما منا الا له مقام معلوم ای انوار دریای جوامع افلاک بلوامع

کواکب و طوالع شوارق نجوم در وصف جلالت اینکه انه هو السمیع البصیر ای نعت افضالت اینکه نعم المولی

و نعم النصیر بجلال قدرت تو بعلیا خیال عالی الخیال در نکنجد که و ما قدروا الله حق قدره بکمال عظمت که میزان وزن

معیار انس و جان برنسنجد که و لا یحیطون بشیء من علمه جل و جلاله المناجات ای صفات تو جاودان موجود

با بنودیم و ذات پاک تو بود غیر تو کل من علیها فان هر چه ظاهر شد از عدم بوجود قدرتت ساخت آسمان و زمین

این یکی از غبار وان از دود علم از سعی کله نمرود ساخته پشه ز تقدیرت کرده در قعر نیل قومی غرق

قوم فرعون مدبر مردود؛ آتش از خشم تو جو آب روان؛ داده بر باد خاک عاد و ثمود؛ بیت یکلحظه خالی از این ذکر

هر کرا هست عاقبت محمود؛ کای نهاده سر از بندگان آگاه؛ وحده لا اله الا الله؛ الهی بحق اماما[ن] دین؛ منازل شناسان

راه یقین؛ بحق شهیدان مجروح دل؛ بدلهای صافی نهان زیر گل؛ بحق قبول اهل قبلان؛ بآیینه صاف روشن دلان؛

بآب رخ خاکساران عشق؛ بدرد دل بیقراران عشق؛ که رحمت کنی بر همه خاص و عام؛ قلم در کشی عاصیان را تمام؛

بد بیگان
نمایی رهی اجنان؛ که باشد نجات تمامی در آن؛ الهی پادشاها بحرمت جود و جلال تو عظمت کمال تو که بر بیکسی و

بیچارگی و درماندگی این بندگان رحمت کنی بلطف و کرم خود ببخشی و بیامرزی و از بیگناهان گردانی و از زشت گناه

کارانم بکرم و شفقت و مرحمت دستگیری و رحمت کنی و از مکر شیطان و فتنه آخر الزمان در حفظ و امان خود نگاه داری

یا ارحم الراحمین یا خیر الناصرین فی نعت سید المرسلین صد هزاران هزار قنادیل و مشاعیل سرور از حی غفور بروح منور و غالب معطر صدر عالم

تاج فخر آدم در دریای علم و کرم نسیم صحن گلها و گل چمن دلها نقش بند گلبن حقیقت نافه گشای گلشن طریقت صدر نشین دریای

شریعت شمس چرخ عصمت منجوق مهد طهارت داماد عروس وحی مشاطه خاتون امر و نهی امین صلح چراغ اصفیا شفیع

یعنی ابو القاسم
شفیع روز جزا محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شعر تقدیم عقل کل ز کمال محمد است تعظیم دین ز جاه و جلال محمد است

هر پرتوی ز شعشعه نور مصطفی است خورشید ذره ز جمال محمد است طوبی نهال ز شجر ختم انبیاست کوثر ز عین زلال

محمد است خوش وقت آنکه بر وز احکام احمد است مطلوب هر دو کون وصال محمد است عرش برین چو حلقه میم

محمد است گردون دو تا بصورت دال محمد است آمکین عرش از شرف خاک پای اوست تشریف و رتبه گردون آل

محمد است همچون کمال فارسی انکس کمال یافت گو چاکر محمد و آل محمد است خلقی که خاکش یکسر است تعظیم خواند با تعریف

خلیق و خصال محمد است صلی الله علیه و آله الطاهرین و الحمد لله رب العالمین فی منقبت امیر المومنین علی [illegible]

الخصوص بر آن امام معصوم محترم و سرور مطلبی و دین عم نبی و آگاه اولیا و آن ستوده ال [illegible] و سرور صفیا و آن

برگزیده انبیا و آن تشریف پوش لا فتی و آن معدن و کان سخاوت [illegible] مصطفی و او خواجه هر بنده و دستگیر هر بیچاره

و آن فریادرس هر آواره و آن نوازنده هر غمخورده و آن مشکل گشای هر ستمدیده و آن نور چشم هر بنده و آن

امیر جمله مومنان و آن مولای مکرمان و آن محب هر بیکسان و آن طبیب همه بیماران و آن مونس مظلومان و آن

کی

[illegible] کسی که [illegible] و آن نور چشم عالمیان امیر المومنین و امام المتقین [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] و آله الطیبین الطاهرین

الحمد لله رب العالمین [illegible] زیر چرخ کبود یک زر نیست که هر چه هست طفیل علی و آل علی است [illegible]

هست زایل کن [illegible] بجز محبت آل علی که علم نیز نیست بخاک پای سگان [illegible] ورق ضعیف و لیکن

نور مهری از جبین آل علی [illegible] حدیث تخلف خلاف نقص علی است [illegible] که دولت

و سعادت از لیست [illegible] کالحق مصطفی و ذات او حق نور چهارده معصوم پاکیزه سیر [illegible]

[illegible] خواندی در کلامت نام او خیر البشر حق شاه اولیا یعنی علی مرتضی صفدر صف شجاعت [illegible] تیغ دو سر

[illegible] حسن دیگر حسین کربلا حق زین العابدین با باقر خورشید [illegible] صادق امام پاک دین هم بحق موسی کاظم شه والا گهر

[illegible] سلطان علی [illegible] محمد تقی [illegible] امام عسکری [illegible] اهل یقین هم بحق مهدی [illegible]

[illegible] کاشکی [illegible] و دیگر بر آل و اولاد [illegible]

[illegible] صلوات الله [illegible] علیه و علیهم اجمعین الطیبین و عترة الطاهرین رضوان علیهم اجمعین

[illegible] در خبر است از حضرت [illegible] اهل البیت

[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم که نماز فرض [illegible] تعالی بمنزله [illegible] در خبر است دیگر [illegible]

[illegible] سبیل الله صدقه بدهد [illegible] در خبر است و روایت از حضرت ائمه اهل البیت علیهم السلام که هیچ [illegible]

[illegible] تعالی چنان نقرب [illegible] نماز بعد [illegible] حضرت [illegible] باید که چون بنده

[illegible] کند از برای نماز باخلاص تمام و نیت کند و بگوید الله اکبر بیرون آید [illegible] چنانکه گویی [illegible] در

در توجه و آمده [illegible] و چون بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم [illegible] که بر تن او باشند [illegible]

عبادت یکساله در دیوان اعمال او نویسند و چون فاتحة الکتاب بخواند چنان باشد که یک حج و عمره [illegible]

و چون رکوع کند چنان است که بوزن خود زر سرخ بصدقه داده باشد در راه خدا [illegible] کتابهای [illegible]

[illegible] را خوانده باشد و چون بگوید سمع الله لمن حمده خدای تعالی نظر رحمت کند [illegible] و چون سجده کند [illegible]

[illegible] اعلی [illegible] خدای تعالی [illegible] فرشتگان [illegible] چنان بود که بنده [illegible]

و چون تشهد بخواند بدید خدای تعالی او را ثواب صابران و چون سلام دهد فارغ شود از گناهان و بگشاید بروی خدای تعالی
بروی درهای بهشت را پس درآید در بهشت بهر در که خواهد بجنب قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم افضل
الاعمال بعد الایمان الصلوات یعنی فاضلترین اعمال بعد از ایمان نماز است دیگر میفرماید الصلوة کفارة
الخطایا یعنی نماز کفارتهای گناهان است دیگر میفرماید اذا قام العبد الی الصلوة المکتوبة مقبلا
علی الله بقلبه و سمعه و بصره و انصرف من صلوته و قد خرج من ذنوبه کیوم ولدته
امه یعنی چون برخیزد برای نماز فریضه پیش خدای تعالی بایستد بدل و اخلاص پاک چون از نماز برگردد و فارغ شود
بدرستی بیرون آید از گناهان چون روزی که از مادر بوجود آمده باشد دیگر حضرت رسول صلعم میفرماید الصلوة
معراج امتی یعنی نماز معراج امت منست میفرماید که چون بنده تکبیر نماز بگوید تمامت گناه او جمع شود
و چون رکوع کند برگردن او جمع شود از طرف چپ و چون سجده کند گناهان او ریخته بر زمین
میفرماید ان لله ملکا ینادی وقت کل صلوات یا ایها الناس قوموا الی طفا ایناتکم یعنی بدرستی خدای تعالی
را فرشته ایست که منادی میکند در وقت هر نماز که ای مردمان برخیزید و بجای آورید نماز
دوزخ را یعنی نماز میفرماید الصلوة اول وقتها رضوانا و آخرها عفرانا یعنی در اول وقت که ادای نماز
خدای تعالی بود و آخر وقت آمرزش میفرماید هر که نگاه دارد چهل بامداد نماز را بجماعت ببخشد او را اگر اهل
عالم دشمن وی شوند بروی ظفر نیابند هر که چهل بار در مسجد اول بار تکبیر نماز گذارد ثواب چهل هزار در
نویسند و ثواب چهل هزار فرشته و هر گناهی که پیش ازین کرده باشد حق تعالی بیامرزد و حاجت او روا کند
روایت است از حضرت رسول صلعم که مثل پنج نماز چون جوی آب بود که بر در خانه یکی از شما بود که روزی پنج
بار در وی غسل کند و در عضای وی هیچ گردی و چرکی نماند یعنی بدرستی که پنج نماز پاک گرداند او را از
گناهان همچو آن دیگره بر تن نماند درین وقتی بود که نماز بر قاعده شریعت گذارده باشد یعنی رکوع و سجود
... تمام در حق کی آورده باشد میفرماید المصلی یناجی ربه یعنی نماز کننده با خدای تعالی
... میگوید و میشنود میفرماید الصلوة نور المؤمن یعنی نماز نور مومن است میفرماید الصلوة

قربان کل تقی یعنی نماز قربان هر پرهیزگار است دیگر میفرماید و در خبر است از حضرت ... و تعالی ان الحسنات یذ
هبن السیئات ذالک ذکری للذاکرین یعنی نیکوییها ببرد بدیها را و این وعظ و پند است مر کسانی را که بجز
بر نماز که مراد ازین نیکوییها نماز است قوله تعالی ان الله لا یضیع اجر المحسنین یعنی بدرستی که خدای تعالی
ضایع نکند مزد و ثواب نماز کنندگان را دیگر روایت است از حضرت رسول صلعم فرمود الصلوة نور و نور مسوره یعنی
نماز نور است و روشن کننده دل است و نماز انس گرفتن بنده است با حضرت رب العالمین چون یاد خدای تعالی بر دل
و جان مکرر میشود علم و معرفت بخدای تعالی زیاده می شود و محبت و مودت بخدای تعالی زیاده میگردد و عقد ایمان بر دل
و جان را مستحکم گرداند و نماز را فضیلت بسیار است در آن وقتی بود که بخشوع و حضور دل که آن در رکوع و سجود تمام
... که خدای تعالی در کلام مجید میفرماید که قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون یعنی
بدرستی که رستگاری ... ... که در نماز فروتنی نمایند ... کند ابن عباس که خشوع در نماز
... که نماز گذارنده نداند که بر راست و چپ ... حضرت رسول صلعم میفرماید لا صلوة الا بحضور القلب
یعنی نماز نیست الا بحاضر شدن دل در نماز دیگر که الله تعالی میفرماید فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم
ساهون یعنی ویل مر نماز گذارنده را که ... مر او را دل در نماز نبود و ویل چاهیست در قعر جهنم و در آن چاه مار
و دوزخ با آن همه عقوبت ... ... روزی چندین بار بخدای تعالی میگوید ... از عذاب آن مار
و جای کسیست که در نماز غافل بود و قوله تعالی اقم الصلوة لذکری و لا تکن من الغافلین یعنی بپای دار نماز را
از برای یاد کردن خدای تعالی و مباشید از غافلان دیگر خدای تعالی میفرماید لا تقربوا الصلوة
و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون یعنی نزدیک نماز مروید در حالی که مست باشید تا آنکه
بدانید که چه میگویید و چه میخوانید و مستی بانواع است از حب دنیا و کثرت اهموم و مستی از خمر علی کل حال
فرمود که نزدیک نماز مروید تا از بیخودی بخود آیید که نماز مناجات است که با خدای تعالی میکنید بغفلت
دل چگونه باشد و باید دانست که سبب پراکندگی دل در نماز از غلبه شهوت مختلف است در اندرون
و اصل آن حب دنیاست که سر همه خطاهاست و بنیاد همه نقصانها و منبع همه فسادهاست و هر که دل او

بد نیا خوم باشد و از لذت مناجات محروم گشت و که حضرت رسول صلعم میفرماید که اَتِمُّوا رُکُوعَکُمْ وَسُجُودَکُمْ
وَخُشُوعَکُمْ فَاِنِّی اَرَاکُمْ مِنْ خَلْفِی کَمَا اَرَاکُمْ مِنْ قُدَّامِی یعنی تمام کنید رکوع و سجود و خشوع را در نماز
بدرستی که من می بینم پس پشت چنانکه می بینم از پیش خود و دیگر میفرماید اَسْوَاُ النَّاسِ سَرِقَةً مَنْ یَسْرِقُ مِنْ
صَلٰوتِهٖ یعنی بدترین مردمان دزدان باشند و دزدی که نماز چیزی بدزدد یعنی رکوع و سجود را تمام
بجای نیاورد و [illegible] ابن عباس گفته دو رکعت نماز با تفکر بهتر بود از نماز کردن شبی تا بروز که دل
غافل بود فی الجمله باید مصلی هر روز که برآید صفات اندرون و ظاهر وی متغیر و متبدل شود و سنای
بر دل وی سرد گردد و نشاطش به عبادت بیفزاید چنانکه الله تعالی میفرماید وَاِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰی عَنِ
الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْکَرِ یعنی بدرستی که نماز بازدارد مرد را از ناسزا و از ناپسند [illegible]
صلعم فرمود که وَمَنْ تَنْهَهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْکَرِ تَزِدْهُ مِنَ اللهِ اِلَّا بُعْدًا یعنی هر که او را باز
ندارد نماز از ناسزا و ناپسندیده و زیاده شود او را از خدای تعالی مگر دوری [illegible] هر نمازی که ترا
ماهی باشد از فحشا و منکر باز ندارد [illegible] بر وی بکلی اعتماد [illegible] آن نماز تست بی اشتباه و دوری از خدا
روز محشر گو بود مر خلق را زاد المعاد [illegible] قال الله تعالی یَتَسَاءَلُوْنَ عَنِ الْمُجْرِمِیْنَ مَا سَلَکَکُمْ
فِیْ سَقَرَ قَالُوْا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّیْنَ وَلَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِیْنَ یعنی سوال کنند مالکان دوزخ
از گناهکاران که چه گناه کردید که شما را بدوزخ آوردند گویند ما نبودیم از نماز کنندگان و جای دیگر میفرماید قوله
تعالی اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیًّا یعنی آنکه را که ضایع کردند
نماز را و متابعت نفس و شهوت کردند زود باشد که ایشان را در دوزخ یعنی در آورند از ابن عباس
گویند غی وادیست در دوزخ بدان گرمی و هیبت که اگر خدای تعالی امر کند و بفرماید دوزخ را بگیرمی خروش
بجوشد و دوزخ مارها است که شصت ساله راه درازی اوست و سی ساله پهنای اوست و از آن روز که خدای تعالی
آفریده است دهان او گشاده است دهان تنگ [illegible] بی نمازان و خمر خوارگان
در باده خوردن و در روایت صحیح آمده است از حضرت رسول صلعم که گفت روزی بر آدم جبرئیل امین آمد

وادی

ودی وحی میکرد و هنوز وحی تمام نکرده بود که آوازی سخت و مهول با هیبت برآمد که در حال رنگ جبرئیل تغیر کرد از بی
سوال کردم که این برآورد این چه آواز بود گفت یا رسول الله خدای تعالی در دوزخ اعظم چاهی آفریده است و سنگ
سیاهی در آن انداخته بود و سیزده هزار سالست که امروز بقعان چاه رسیده است آنحضرت فرمود که آن چاه
جایگاه کدام طایفه است گفت جای بی نمازانست [illegible] حضرت رسول صلعم فرمود که چون روز قیامت در آید ورین
آید از دوزخ گردی که بزرگی او در آسمان هفتم بود و تا زمین هفتم و پهنی او از مشرق تا مغرب بود و پس گویند او را
که چه میخواهی گوید پنج طایفه را میخواهم اول کسانی که نماز نه ویم مانع زکوة در سیم خمر خواره کان چهارم ربا خواران
پنجم کسانی را که سخن دنیائی در مسجد ها گفته اند یعنی حضرت رسول صلعم گفت بر جبینه ایشان [illegible] چنانکه
بخود را برچیند کبوتر و باز کرد و با تش دوزخ [illegible] اندازید خانه که مسلمان چون دزدی بجز نماز مکن لا فکا
و نیست خانه حق قصه بر خویشتن دراز مکن [illegible] حضرت رسول فرمود که هر که ترک کند نماز را و تنگ آرد حق تعالی او را
به پانزده عقوبت گرفتار کند شش در حیات و سه در ممات و سه در قبر و سه در قیامت اما آن شش که در زندگی بود
اول آنکه نور از روی او ببرد و دویم برکت از عمر او ببرد سیم پاکش نیاید و نشود و چهارم حق تعالی خیرات او را قبول
نکند پنجم دعای او در محل قبول نیفتد ششم او را از دعای صالحان نصیبی نباشد اما آن سه که در نزدیک وفات بود
اول آنکه سخت گرداند بروی سکرات موت دویم گرسنه وفات یابد که اگر طعامهای عالم در حلق او ریزند سیر نشود
سیم تشنگی وی کم نشود و اگر آبهای دریاها بوی دهند همچنان تشنه وفات کند اما آن سه گروه که در گور باشد
اول آنکه دویم در دوزخم واندوه بود تا روز قیامت دویم گور بروی تنگ و تاریک بود تا روز قیامت
سیم او را عذاب سخت دردناک بود تا روز قیامت اما آن سه که در قیامت بوی رسد اول آنکه حساب بروی
سخت شود و دویم خدای تعالی او را دشمن دارد و بروی نظر رحمت نکند و عذاب وی دردناک شود
سیم خدای تعالی او را برانگیزاند از قبر مثل حیوانی که او را چهار دست و پا بود چنانکه در عرصات همه
خلایق از او بگریزند و بعد از آن او را بدوزخ برند و اشنیده آنکه بنماز بهشت اگر چه داشتی فاقه
باز رست گو قرض خدا امی گذارد و قرض تو نیز غم مدار [illegible] حضرت رسول صلعم میفرماید مَنْ تَرَکَ الصَّلٰوةَ فِی

الف
صحیفه تارک الصلوة فکانما هدم البیت المعمور وهدم الکعبة سبع مرات وکانما قتل
ملکا من ملائکة المقربین والانبیاء المرسلین یعنی هر که بخنبد و بر روی بنماز جنان بود که خراب
کرده باشد بیت المعمور را هفت بار و هزار فرشته از فرشتگان مقرب و هزار پیغمبر از پیغمبران مرسل قتل آورده باشد
فرمود الایمان لمن الصلوة یعنی بی ایمانست و هیچ نصیب بهره نیست و دور از مسلمانی حضرت رسالت پناه
محمدی صلعم فرمود حرق سبعین مصحفا وقتل سبعین نبیا وزنا مع امه سبعین مرة کانقض
سبعین بکرة بطریق الزنا اقرب الی رحمة الله من تارک الصلوة متعمدا یعنی هر که هفتاد
مصحف بسوزاند و هفتاد پیغمبر را بقتل آورد و هفتاد بار با مادر خود زنا کند و هفتاد دختر
بطریق زنا دو بر جست و امر کشش حق سبحانه وتعالی نزدیکتر است از ترک کننده نماز پیغمبر فرمود من اعان تا
رک الصلوة بلقمة او کسوة فکانما قتل سبعین نبیا اولهم آدم وآخرهم محمد یعنی هر که
یاری دهد ترک کننده نماز را بیک لقمه طعام یا بیک پوشش همچنان بود که هفتاد پیغمبر را بقتل آورده باشد اول
ایشان حضرت آدم صفی و آخر ایشان حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم نظم برآور جهد کن تا تو باشی بی نماز
جهد کن هشیار شو از خواب مستی سر برآر امر حق را بنده شو فرمان او را در پذیر پنج نوبت ساز کن تا تو
نباشی بی نماز گر تو بگذاری نماز و روزه پس از بهشت نمیدهی جای تو باشد بدوزخ گر تو باشی بی نماز بی نمازی
خو مکن تا تو نمانی در عذاب زانکه باشد روز و شب لعنت حق بی نماز بی نماز را نیز ایمان کندن عذاب سخت
هست در میان کفر باشد دور از ایمان بی نماز بی نمازان گر شوند بیمار پرسش شان مکن ور بمیرد بی نمازی نیز
مکن بر روی نماز زن مخور آب از بی نماز و نیز او را زن مده تا نگردی دوزخی از شومی آن بی نماز در قیامت
چون در آیند آن گروه کافران مؤمنان و صادقان لعنت کنند بر بی نماز ماهیان در قعر دریا مرغها اندر هوا
روز و شب باشند همه لعنت کنان بر بی نماز زین نکوتر من بگویم حال آن بدبختگان دیدم سگ بهتر ز ریش
بی نمازان بی نمازان بت پرستان هر دو باشند دوزخی خوک بهتر صد مراتب از کسان بی نماز بدترین
خلق باشند آن گروه ناکسان هیچ خیرش قبول حق نباشد از بی نماز ای شنایی تا توانی روز و شب اینها پند
تا کار

تا کر ز پند تو عبرت بگیرد بی نماز دیگر حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید لکل شیء علم وعلم
الایمان الصلوة یعنی هر چیزی را نشانه باشد و نشانه باشد و نشانه ایمان نماز است دیگر حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر یعنی نماز ترک کننده که
بعمد ترک جایز دارد و بدرستی که کافر گردد دیگر میفرماید العهد الذی بیننا وبینهم الصلوة
فمن ترکها فقد ترکها یعنی آن عهدی که میانه ما و مؤمنان است آن نماز است پس هر که ترک کند
بدرستی کافر گردد دیگر مکن عمدا ترک نماز را ای پسر که کافر شوی از جهود بیتر اگر سهو و نسیان بود ترک تو
... یا آیت زود تر دیگر حضرت رسول صلعم میفرماید که من اخر الصلوة وقتا او بترک حبس
علی الصراط ثمانون حقبا کل حقب ثلث مائة وستون یوما کل یوم کالف سنة من ایام الدنیا من
الی اخرها یعنی هر که نماز را در وقت ادا نکند یا ترک کند باز دارند او را بر صراط هشتاد
عقب و هر عقبی سیصد و شصت روز باشد که هر روزی از عمر دنیا ... دیگر میفرماید که من ترک الصلوة
متعمدا لبث فی النار ثمانین حقبا یعنی هر که یک نماز را دانسته ترک کند هشتاد حقب در دوزخ بماند
که شش هزار و چهارصد سال باشد دیگر فرمود الصلوة عماد الدین فمن اقامها اقام الدین ومن
ترکها فقد هدم الدین یعنی نماز ستون دین است پس هر که نماز را بپای داشته باشد دین را
بپای داشته است باشد و هر که نماز را ترک کند دین را خراب کرده باشد نظم گر تو بیدل نماز خود بپا
دین خود را ... مدام بجای ... زانکه دین را ستون آمد نماز خانه دین بی ستون خود را ...
حضرت رسول صلعم میفرماید اول ما یحاسب به الانسان الصلوة فان قبلت قبلت ما سواها وان ردت ما — وان ردت
سواها یعنی آنچه در اول حساب کنند از مردمان در روز قیامت نماز است پس اگر مقبول افتد
آنچه غیر نماز باشد مقبول باشد اگر رد کنند نماز را آنچه غیر او بود رد شود پس معلوم شد که هیچ خیرات
و حسنات بی نماز پیش خدای تعالی مقبول نیست نظم روز محشر که جان گداز بود اولین پرسش از نماز
بود پس مکن در نماز تقصیر تا در آن روز باشد تو فیر خبر آمده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

حضرت امیرالمؤمنین فرمودی ای اعرابی مرا حضرت رسول صلعم وصیت کرد که برادر من و ابن عم من اگر طاعت
باید نماز کن اگر ترازو مسبوی نیکی باید نماز کن اگر نامه اعمال سفید باید نماز کن اگر انس عارفان
باید نماز کن اگر قصر پاکان فردوس باید نماز کن اگر مهر حوریان باید نماز کن وکر ایمنی از عذاب باید نماز
کن اگر خشنودی خدای تعالی باید نماز کن اعرابی گفت یا مولا روزی رسد کجا میخوری گفت از خوان حق تعالی
گفت پنداری که در خانه نشسته روزی در دهان تو می آید گفت ای اعرابی نه ماه در شکم مادر بودیم روزی در
دهان من می آمد اعرابی گفت یا مرتضی علی هرگز نشنیدی که نانشسته بدر ونه گفت این موی بر سر تو کشته است که او
... اعرابی گفت حجت کو مرد گفت فردای روز قیامت خدای تعالی با تو حجت کار خواهد کرد ای اعرابی
گفت سخن گوی ... اعرابی از آسمان سخن فرو آمد که مادر و پدرت بیگانه بودند که سخن حلال شنید
اعرابی گفت استغفر الله توبه کردم مرا پندی ده امیرالمؤمنین گفت ای اعرابی بخشنده باش وبخیل باش گویا باش
و خاموش باش و دانا باش و عاقل باش و نادان باش اعرابی گفت یا امیرالمؤمنین مرا خبر ده ازین گفت
بخشنده باش مال برضای خدای تعالی و بخیل باش دین از دست دادن گویا باش بذکر باری تعالی و خاموش
باش از غیبت و فضولی کردن و دانا باش بوقت طاعت و کاهل باش بوقت معصیت زاهد باش بدیدن
عاقل باش بوقت از زر مردمان تا رسته باشی از عذاب دوزخ و خشم الهی و الله اعلم بالصواب
از رسید کاینات صلعم که گفت نماز را بپای دارید و مقدم دارید نماز را از بهر آنکه سر جمله طاعتها نماز است
نماز تدبیر ایمانست نماز رکن ایمانست و عماد ایمانست و دلیل ایمانست و فرق میان کفر و ایمانست و نور
بر ایمانست و قرب قرآن است و کفارت گناهانست و شفای بیمارانست و درجات بندگانست و نجات دوزخیانست
و مناجات رحیم و رحمان است و طاعت نیکان است و عبادت عاشقانست و میراث پیغمبرانست پس اگر خواهی
که بدین پایه برسی در نماز کاهلی مکن و محبت اهل بیت محمد مصطفی صلی الله در میان جان بند تا حضرت
الله تعالی بفضل و رحمت همراهی تو کند و ترا بیامرزد و بهشت ... که هر کدام امام زین العابدین علیه السلام
خواستی که وضو سازد رنگ روی آنحضرت بگردیدی و زاوی سوال کردن گفت چون سازوان بیکنم که

در مسجد نشسته بود که اعرابی بر در مسجد آمد و سلام کرد و از اصحاب پرسید که خلیفه و وصی حضرت مصطفی کیست در
میان این جماعت یاران اشاره بحضرت امیرالمؤمنین علیه کردند اعرابی نزدیک آمد و دعا و ثنا داد بجای
و گفت یا امیرالمؤمنین نماز را دوازده گفت و اینم اعرابی گفت یا علی چگونه است گفت بیرون از فریضه و سنت
در آب پاک غسل کنم و غسل و کبر و چهره بیرون باید کرد آنکه وضو سازم و نیت کنم و خدای تعالی را شکر
کنم اول گویم الحمد لله که مرا مسلمان زادی کردی دویم بار گویم الحمد لله که مرا امت محمد صلی الله علیه و آله
وسلم کرد سیم بار گویم الحمد لله که مرا توفیق دادی که با فریضه تو تمام کنم آنکه برخیزم و روی بمسجد آوردم
با غم و اندوه و تفکر کنان و آنکه پای در مسجد نهم و بگویم بسم الله الرحمن الرحیم و باز گویم بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ
وَعَلٰى مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لَنَا اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ بِفَضْلِكَ و
مسجد در آیم و روی بقبله آورم و با وجوب کنم و به تضرع گویم یا رب در رحمت و مغفرت بر من بگشای
و بر جمله مؤمنان آنکه دو رکعت نماز کنم و ولرا بمقام ابراهیم بدارم و دست راست ... و دست چپ بدوزخ
دارم و از پس پشت گوش بقضا و ملک الموت دارم و بگویم الله اکبر اعرابی گفت یا امیرالمؤمنین مرا بگوی که اول
نماز چیست و کشودن نماز چیست و تمامی نماز چیست آنحضرت فرمود ای اعرابی در آمدن نماز نیت است و
نماز تکبیر است و بیرون نماز خواندن قرآن است بترتیل و تمامی نماز تفکر است و بستن نماز تضرع و زاری کردن
است تجدد بی ... و کشادن نماز سلام است اعرابی گفت قرآن خواندن به ترتیل کدام است گفت بترتیل آن است
که چون آیت بشارت پیش آید ... که از بیم آن آیه وعید آید و چون بر کوع شوم انگشت اندام معلوم دارم
برکیه بگیر سجده کنم بترسم بیم که سجده دیگر رسم اعرابی گفت یا امیرالمؤمنین نماز چگونه بود گفت ای اعرابی نماز
علامت نماز حجت است نماز ستون دین است نماز شادی کور است نماز آسایش دل مومنانست نماز کفارت
گناهانست نماز عزت مومنانست نماز نجات عاصیانست نماز گنج درویشانست نماز کلید در بهشت است نماز
امانت است نماز حرب با شیاطین است نماز راحت مساکین است نماز صبر است نماز خلاص است نماز ندامت است نماز رجا است
نماز شرف علما است نماز شفاعت محمد آخر الزمان است اعرابی گفت یا امیرالمؤمنین نماز را چندین فضیلت است

در پیش خداوند ذوالجلال و کریم لایزال بایستم و با وی مناجات کنم از بیم رنگ رویم متغیر گردد و چون به سجده رسید
سر برداشتی و گفتی خداوندا بنده تو به درگاه تو آمده است ... نیکوکار کند کاری و بدکردار ... بنده گناهکار تو
آمده است خداوندا تو فرموده که نیکوکاران از سر گناهکاران بر گذرند ... از سر گناه ... در گذر
پس مخصوص ... کبر گناه ... العینی ... عاصی ... مشهور است که ... سال
نماز شام ... و نماز بامداد ... و بسیار نماز کردن و ...
گفت ... به سجده رفت ... سجده کرده ... بگفت لا اله الا الله حقا حقا لا اله
الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا وی میگفت و من میشمردم تا هزار بار ... تا
آنکه سر برداشت ... در آب چشم غرق شده ... گفت ... که ابو درداء گفت ...
... خداوندا اگر عمر من ... عظیم ...
تو ... گناهم ... بزرگ گشت ... آمرزش تو ... رحمت تو امید ...
... که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ... پنهان ... میکند ... نماز میکند ...
... کفت ... گرد ... آغاز کرد ... شنیدم که میگفت خداوندا ...
... گناه ... عظیم ... آه آه اگر ...
... اعمال ... آه ...
... جمع ... رحمت ...
... ساعتی ... اضطراب ... گفتم ... شب بیدار بوده است
... دیدم ... بود و ...
... امیر المؤمنین وفات کرده است ... فاطمه زهرا علیها السلام ... گفت ...
... که ... از ترس خدای تعالی ... حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ...
... چشم ... گفت ... ازوی ... دیدم از هیچ کس ندیدم
تا آنکه

تا آنکه بود یقین بود که ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... مقام ... دوزخ ...
یک ... طاعات و عبادات و مناجات ... بود ... و ... کبیر ...
... خدای تعالی ... نفس ...
... کنند تا در روز قیامت ... عذاب الیم ... دوزخ جحیم خلاص ... امام جعفر
صادق علیه السلام ... الحاح ... خویشان ... جمع کنید ...
... وصیت میکنم ... قیامت ... شفاعت نکنیم ... نماز ...
... کنند ... رحمت کنند ... روزی ... عذاب گور ...
... اعمال ... کالبرق الخاطف و کالریح العاصف
... بهشت رسانند ... امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که خدای تعالی فرشتگان ...
... سجود ... رکوع ...
... یرکعون و رکوع لا ینقضون و الصافون لا یتململون
پس ... جماعت ... فرشتگان که در سجود ...
... حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله ...
بنده ... نماز ... خدای تعالی ...
... قیامت ...
... آتش دوزخ
... عالم ...
... رحمت ...
... حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ... نماز ...
خدا و رسول ... سوره قل هو الله احد

و در رکعت دویم قل یا ایها الکافرون بخوانند و در شش رکعت هر چه خواهد از سورها بخوانند و آنکه دو رکعت شفع
بکند ار و سلام باز دهد و در رکعت بعد از الحمد قل اعوذ برب الفلق و در رکعت دویم قل اعوذ برب الناس
بخوانند و آنکه برخیزد و نماز وتر بکند ار و اگر نشسته بکند دو رکعت و اگر ایستاده باشد یک رکعت و تکبیر بعد از آن بجای آورد
و بعد از الحمد سه بار قل هو الله احد بخوانند و آنکه قنوت بخوانند و آنکه هفتاد بار استغفر الله ربی و اتوب الیه بگوید و یا کم
من النار و آنکه برکوع شود و نماز تمام کند و تعقیبات را تمام بجای آورد و حاجات از خدای تعالی در خواهد چون
صبح طلوع کند دو رکعت نماز صبح بکند ار و در رکعت اول الحمد و قل یا ایها الکافرون و در رکعت دویم الحمد و قل
هو الله احد تا بسته ای و هشتش (نماز) قل هو الله احد باشد بعد از آن سجده شکر کند و دعایی که در سجده شکر
خواندن این است یا خیر مدعو و یا خیر مسئول یا اوسع من اعطی یا افضل مرتجی صل
علی محمد و آل محمد لغفرلی وارحمنی و تب علی انک انت التواب الرحیم و حضرت
امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند که نه شیعه ما باشد
کسی که نماز شب ترک کند و نماز شب روزی را زیاده گرداند و روی را نورانی کند و خدای تعالی را
خوشنود گرداند و جمله سیئات را محو کند حضرت رسول صلعم فرموده اند که چون مومن از بستر خواب برخیزد
و خواب در چشم او بود و خدای تعالی را خوشنود کند بکند ار و نماز شب حق تعالی با فرشتگان
گوید این بنده مرا ببینید که از خواب برخواسته است تا مرا خوشنود کند شما گواه باشید که من او را
بیامرزیدم و خانه آنکس که نماز شب کند آن روز باشد و در روز ذکر کرده باشد در آن خانه که ختم کلام الله کنند
و نماز شب کنند [illegible] در نظر فرشتگان میدرخشد چنانکه ستاره در نظر مردمان روایت از حضرت
رسول صلعم فرموده که صفهای امت من در نماز چون صفهای فرشتگان است در آسمان و یک رکعت نماز
با جماعت برابر بیست و چهار رکعت نماز بود و که هر رکعت را خدای تعالی دوست دارد و از عبادت چهل ساله
و هر که نماز شب با جماعت کند از وی خدای تعالی او را محفوظ دارد و از هول قیامت ایمن او را به بهشت فرماید
و نماز جماعت درست نیست الا بیا لک نماز و تمامت و شرایط اگر درست باشد پیش نماز [illegible]

بعد از

بر جانب راست بایستند اگر بیشتر باشند جماعت از قفای او بایستند و باید که پیش نماز عادل و مومن باشد و
قران بهتر از جماعتیان خوانده و بالله التوفیق فصل از حضرت رسول صلعم فرمود در میان نافله رمضان باید که
در ماه رمضان هزار رکعت نماز بکنند زیاده بر نوافل شبانه روزی بدانکه تا بیستم ماه هر شب بیست رکعت نماز
بکند ار و هر شب صد رکعت و در شب بیست و دویم سی رکعت نماز بکند ار و در شبهای مذکوره بیست
رکعت و سی رکعت بکند ار و در شبهای آخر بعد از خفتن و در شب جمعه آخر بیست رکعت بکند ار و
در نماز امیر المومنین علی علیه السلام چهار رکعت بکند ار و دیگر چهار رکعت نماز جعفر طیار بکند ار و نماز حضرت امیر
المومنین علی علیه چهار رکعت به دو سلام ادا در هر رکعتی یکبار الحمد و پنجاه بار قل هو الله احد و نماز فاطمه زهرا
دو رکعت در رکعت اول الحمد یکبار و صد بار سوره قدر و در رکعت دویم الحمد و صد بار قل هو الله احد [illegible]
بخواند [illegible] عالم که چندان ثواب باید که دریاها مداد کرد و درختان قلم تا روز قیامت همه فرشتگان [illegible]
از عهده آن بر نیامده و السلام علی من اتبع الهدی فصل در نماز هدیه روایت است از حضرت رسالت پناه محمد صلعم
که از جمله نمازهای مستحب است و این چنان بود که روز جمعه هشت رکعت نماز بکند ار و چهار رکعت هدیه فرستد
بحضرت فاطمه علیها السلام روز شنبه چهار رکعت هدیه فرستد بحضرت امیر المومنین علیه السلام روز یکشنبه چهار رکعت
هدیه فرستد بامام حسن مجتبی علیه السلام روز دوشنبه چهار رکعت هدیه فرستد بامام حسین علیه السلام روز سه شنبه
چهار رکعت هدیه فرستد بامام زین العابدین علیه السلام روز چهارشنبه چهار رکعت هدیه فرستد بامام محمد باقر
علیه السلام روز پنجشنبه چهار رکعت هدیه فرستد بامام جعفر صادق علیه السلام روز جمعه چهار رکعت هدیه
فرستد بامام موسی کاظم علیه السلام روز شنبه چهار رکعت هدیه فرستد بحضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام روز
یکشنبه چهار رکعت هدیه فرستد بحضرت امام محمد تقی علیه السلام روز دوشنبه چهار رکعت نماز بکند ار و هدیه فرستد
بامام علی النقی علیه السلام روز سه شنبه چهار رکعت هدیه فرستد بحضرت حسن عسکری علیه السلام روز چهارشنبه
چهار رکعت هدیه فرستد بحضرت امام محمد مهدی علیه السلام پس بزبان بگوید اللهم انت السلام و منک
السلام و الیک یعود السلام حینا ربنا منک السلام اللهم ان هذه الرکعات

هدیة منی الیک والیک فلان فتقبلها علی محمد و آله بلّغه وایاها واعطنی افضل املی ورجائی
فیک وفی رسولک صلواتک علیه و آله وفیه دعائی یا ربّ فصل در نماز جمعه و بدانکه دو رکعت
رکعت بود و چهار رکعت زیاده از روزهای دیگر و شش رکعت بکند انگاه که آفتاب گردیده باشد ایضا از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام که شش رکعت نماز بکنید پیش از آنکه آفتاب بر آید و دو رکعت پیش از آنکه آفتاب
بگردد و شش بعد از آنکه نماز جمعه گذارده شود و در روایت اول معروف تر است اگر کسی بر دویم عمل کند باکی
نبود و مستحب است غسل روز جمعه پس از صبح تا زوال و هر که روز جمعه غسل کند ثواب عظیم یابد و چون غسل کند در
پاکی بود تا دیگر جمعه و موی لب فرا گیرد و ناخن بچیند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده
موی لب و ناخن فرا گیرد و بگوید بسم الله و بالله علی سنة رسول الله بهر تار مویی و ناخن که از وی بیفتد حق
تعالی وی را ثواب بنده آزاد کردن بنویسد و غسل هر چند بزوال نزدیکتر بود فاضلتر بود و بعد از زوال قضا
بود و در حال غسل کردن بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا
عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَاَنَّ عَلِیًّا وَلِیُّهُ وَوَصِیُّ رَسُولِهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنی مِنَ التَّوّابینَ وَاجْعَلْنی
مِنَ الْمُتَطَهِّرینَ و جامه پاک و نیکوتر در پوشد و بوی خوش بکار دارد و در مسجد مهین شود با آرام و آهستگی
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که یک نماز در مسجد مهین کردن برابر صد رکعت نماز بود و فرشتگان
وی را آمرزش میخواهند تا روز قیامت و آن فرشته موکلست بر روضه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
وی را آمرزش میخواهد تا روز قیامت ایضا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده که خدای تعالی روز جمعه
را فضل نهاده بر روزهای دیگر و بهشت را بیارایند از برای آنکس که بجمعه آید و شما به بهشت میشتابید بقدر آنکه
بجمعه میشتابید و درهای آسمان بگشایند از برای عملها روز جمعه و فاضلترین اعمال عملها درود فرستادن است
بر حضرت رسول و آلش اگر تواند هزار بار درود فرستد و در آن فضل بسیار است و بگوید بدین ترتیب اَللّٰهُمَّ
صَلَواتُکَ وَمَلائِکَتِکَ وَرُسُلِکَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یا بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ
فَرَجَهُمْ و مستحب است که هر جمعه قرآن ختم کند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون قرآن ختم کردی بگفتی اَللّٰهُمَّ

اِشْرَحْ بِالْقُرْآنِ صَدْری وَاَطْلِقْ بِالْقُرْآنِ لِسانی وَاَعِنّی عَلَیْهِ ما اَبْقَیْتَنی فَاِنَّهُ لا حَوْلَ
وَلا قُوَّةَ اِلّا بِکَ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ نماز رغایب از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم روایت
که فرموده که در ماه رجب جمعه اول که شب رغایب است دوازده رکعت نماز است میان شام و خفتن
در هر رکعتی الحمد یکبار و سه بار سوره قدر و ده بار سوره اخلاص بخواند چون فارغ شود هفتاد بار صلوات بر روح
پاک سید المرسلین صلعم بفرستد بدین نوع که اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ وَآلِهِ و سر بسجده نهد و هفتاد بار
بگوید رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجاوَزْ عَمّا تَعْلَمُ اِنَّکَ اَنْتَ الْعَلِیُّ الْاَعْظَمُ و بنشیند و بگوید
هفتاد بار سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنا وَرَبُّ الْمَلائِکَةِ وَالرُّوحِ و سر بسجده نهد و آنچه در سجده گذشته
گفته است هفتاد بار بگوید و هر مرادی که در دل دارد عرضه کند بقاضی الحاجات از سر نیاز البته مراد حاصل
گردد ان شاء الله تعالی ایضا از حضرت رسول صلعم فرموده هر آن مؤمنی که در شب جمعه میان نماز شام و خفتن
دوازده رکعت نماز کند در هر رکعتی الحمد یکبار و چهل بار قل هو الله احد در هر پل صراط بدو رسد دست
او گیرد و چون برق تیز از وی او کند و نیز فرموده که میان شام و خفتن در شب جمعه بیست رکعت نماز در هر رکعتی
الحمد یکبار بخواند و ده بار قل هو الله احد خدای تعالی او را و دنیای او را و آخرتش را کفایت کند دیگر
فرموده که هر که شب جمعه یا روز جمعه یا روز پنجشنبه یا روز دوشنبه یا شب دوشنبه چهار رکعت نماز کند در
هر رکعتی الحمد بخواند یکبار و سوره قدر هشت بار بعد و سلام چون فارغ شود بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی جَبْرَئیلَ
هفتاد هزار کوشک بدو دهد در هر کوشکی هفتاد هزار سرای در هفتاد هزار خانه و یا اگر هست کند هفتاد
هزار کنیزک دیگر حضرت رسول صلعم فرموده که هر که شب جمعه دو رکعت نماز کند در هر رکعتی الحمد یکبار و پانزده بار
اِذا زُلْزِلَتِ چون فارغ شود بگوید یا حَیُّ یا قَیُّومُ یا ذَا الْجَلالِ وَالْاِکْرامِ خدای تعالی شر
اهل آسمان را از وی باز دارد و شر اهل زمین و شر دیو و پری و آدمی از او باز دارد و عذاب گور
از وی بردارد و از جای برنخیزد تا خدای تعالی بنظر رحمت در وی نگرد و تا مکافات او را به بهشت کند و
مادر و پدر وی را بیامرزد و هر چه دعا کند اجابت کند ایضا حضرت سید کائنات صلعم فرموده که هر که شب جمعه

چهار رکعت نماز کند بدو سلام در هر رکعتی یکبار الحمد بخواند و یکبار سوره جمعه و معوذتین و در هر رکعتی قل هو الله احد یکبار و آیة
الکرسی و قل یا ایها الکافرون یکبار و هفتاد بار صلوات بر پیغمبر صلعم فرستد و هفتاد بار سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا
اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ هر گناهی که کرده باشد حق تعالی بیامرزد و
حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که در شب جمعه چهار رکعت نماز کند بدو سلام در هر رکعتی پنجاه و
دو نوبت قل هو الله احد بخواند گناهان وی را بیامرزد اگر گناه وی بعدد کف دریا بود و الله اعلم و دیگر فرمود هر که در شب جمعه
چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی الحمد یکبار و بیست پنجاه بار قل هو الله احد بخواند نمیرد تا بر بهشت رسد یا در خواب جای
او در بهشت با و نمایند یا از برای وی باز بیند دیگر از حضرت رسول صلعم فرمود که هر مؤمنی که در شب جمعه [...] نماز کند در
هر رکعتی الحمد و پنجاه نوبت قل هو الله احد بخواند و در آخر نماز بگوید اللّٰهم صلّ علی النبیّ الامّی العربی هر گناهی که پیش ازین
و پس ازین کرده باشد حق تعالی بیامرزد نقل است از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که هر مؤمنی که در شب جمعه بمیرد وی را
براتی نویسند از سوال منکر و نکیر هر که روز جمعه بمیرد وی را براتی نویسند از آتش روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه
منقولست که فرمودند صدقه در شب جمعه و روز جمعه یکی هزار بود و هر که درین شب جمعه یکی را بنویسند و هزار بدی از وی محو کنند و هزار
درجه اش بر دارند و هر که درود فرستد بر محمد و آلش در شب جمعه نورش میدرخشد در آسمانها تا روز قیامت و آن فرشته
موکلست بر روضه پاک محمد صلّی الله علیه و آله و سلم وی را آمرزش خواهند تا روز قیامت فضل و فضیلت شب نیمه شعبان
که مولود صاحب الامر است روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر آن مؤمنی که درین شب نیمه
شعبان زیارت امام حسین علیه السلام بکند فضل و ثواب بسیار دارد و درین شب غسل کند و چهار رکعت نماز بگذارد
و در هر رکعتی بعد از الحمد صد بار قل هو الله احد بخواند چون فارغ شود بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ فَقِیْرٌ مِنْ
عَذَابِكَ مُسْتَجِیْرٌ اَللّٰهُمَّ لَا تُبَدِّلْ اِسْمِیْ وَلَا تُغَیِّرْ جِسْمِیْ وَلَا تَجْهَدْ بَلَائِیْ وَلَا تُشْمِتْ بِیْ اَعْدَائِیْ
اَعُوْذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ وَاَعُوْذُ بِرَحْمَتِكَ مِنْ عَذَابِكَ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْكَ جَلَّ ثَنَاءُكَ اَنْتَ
كَمَا اَثْنَیْتَ عَلٰی نَفْسِكَ وَفَوْقَ مَا یَقُوْلُ الْقَائِلُوْنَ دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست فرمود که شب
نیمه شعبان فاضلترین شبهاست پس از شب قدر خدای تعالی سوگند خورده که درو هیچ سائلی را رد نکند چون معصیت نخواهد
دان که

و در شب اول متمم مقابل شب قدر است و حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلم فرمود که درین شب صد بار سُبْحَانَ اللهِ صد بار الحمد لله پیش ما که
و صد بار الحمد لله و صد بار لا اله الّا الله و صد بار الله اکبر بگوید حق سبحانه و تعالی گناهان وی را بیامرزد و هر حاجت که درین شب
از حق خواهد روا گردد ان شاء الله تعالی است از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا فرمود که درین شب از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام یاد کرده و فرمود که از پدرم شنیدم که دعا درین شب مستجاب بوده والله اعلم نقل است از حضرت
رسالت پناه محمد صلعم فرمود که حضرت جبرئیل بیامد و مرا گفت یا محمد بفرمای امت خود را درین شب نیمه شعبان دو رکعت نماز کنند
و در هر رکعتی بعد از الحمد ده بار قل هو الله احد بخوانند و سجده کنند و در سجده بگوید بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰهُمَّ
لَكَ سَجَدَ سَوَادِیْ وَبَیَاضِیْ یَا عَظِیْمَ كُلِّ عَظِیْمٍ تَغْفِرْ لِیْ ذَنْبِیَ الْعَظِیْمَ فَاِنَّهُ لَا یَغْفِرُ غَیْرُكَ هر مؤمنی که این نماز
بکند خدای تعالی هفتاد و دو گناه از دیوان وی محو کند و هم چندان نیکوئی در نامه اعمال وی ثبت کند و از پدر و مادرش
هفتاد هزار سیئه محو فرماید ان شاء الله تعالی روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که هر که درین شب بعد از نماز خفتن دو رکعت
نماز بکند بعد از الحمد در رکعت اول قل یا ایها الکافرون و در دوم قل هو الله چون سلام باز دهد تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام
بگوید و دعائی که ایشان بخوانند پس سجده شکر کند و بگوید هفتاد بار یا رب و هفتاد بار بگوید یا الله و ده بار بگوید لَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ آنگه صلوات فرستد بر حضرت رسول صلّی الله و بر آلش و هر حاجت که خواهد بخواهد از خدای تعالی
بعدد قطرات باران خدای تعالی بدو میدهد به فضل و کرم خود زیرا که درین شب ولادت حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه
و علی آبائه الطاهرین واقع شده از تاریخ دویست و پنجاه و شش سال از هجرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلم گذشته بود که این مولود شده
الٰهی پدید و مبارک آن حضرت بغیبت مبتلا گردان و حاضران این مجلس کنی بحق محمد و آله محمد خبر است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود
که هر که روز از ماه شعبان هفتاد بار بگوید اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ حضرت حق
جلّ و علا او را در افق مبین و آن شکل زمین هامون بود در پیش عرش در دو جویها و قدحها در آنجا نهاده و بعدد ستارگان
و هر روز از ماه شعبان صد بار صلوات بر رسول و آلش فرستد که آن فاضلترین عملهاست و روز سیم ماه شعبان مولود حضرت
امام حسین علیه السلام است آن روز روزه دارد و در نیمه شعبان زیارت امام حسین علیه السلام کند که فضل و ثواب بسیار دارد که
شرح و بیان نیاید در بیان زیارت خبر از امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که هر که خواهد که زیارت کند حضرت رسالت پناه محمد

و حضرت امیرالمؤمنین ع و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام حسن ع و حضرت امام حسین ع و امامان ائمه اثناعشر صلواة الله تعالی و سلامه علیهم اجمعین
در روز جمعه باید که جامه پاک در پوشد و بصحرا رود یا بر بام بلند و چهار رکعت نماز کند بدو سلام و در دو هر چه از قرآن خواهد بخواند
و سلام بدهد و برخیزد و روی بقبله کند و بگوید اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ اَلسَّلامُ عَلَیکَ
یا اَیُّهَا النَّبِیُّ الْمُرْسَلِینَ وَ الْوَصِیِّ الْمُرْتَضٰی وَالسَّیِّدَةِ الزَّهْرا وَالسِّبْطانِ الْمُنْتَجَبانِ وَالْاَوْلادِ وَالْاَعْلامِ
وَالْاُمَناءِ الْمُنْتَجَبُونَ جِئْتُ انْقِطاعاً اِلَیْکُمْ وَ اِلٰی آبائِکُمْ وَ وَلَدِکُمُ الْخَلَفِ عَلٰی بَرَکَةِ الْحَقِّ فَقَلْبِی لَکُمْ
وَ نُصْرَتِی لَکُمْ مُعَدَّةٌ حَتّٰی یَحْکُمَ اللهُ لِدِینِهِ فَمَعَکُمْ لا مَعَ عَدُوِّکُمْ اِنِّی لَمِنَ الْقائِلِینَ بِفَضْلِکُمْ مُقِرٌّ
بِرَجْعَتِکُمْ وَلا اُنْکِرُ لِلّٰهِ قُدْرَةً وَلا اَزْعَمُ اِلّا ما شاءَ سُبْحانَ اللهِ الَّذِی لِلْمُلْکِ یُسَبِّحُ اللهَ بِاَ
سْمائِهِ جَمِیعُ خَلْقِهِ اَلسَّلامُ عَلٰی اَرْواحِکُمْ وَ اَجْسادِکُمْ وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ و مستحب
است که درین روز زیارت کند حضرت امام حسین علیه السلام را و بگوید اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ وَ سَیِّدِی وَ ابْنَ سَیِّدِی
اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ یا قَتِیلُ ابْنَ قَتِیلٍ وَالشَّهِیدُ ابْنَ الشَّهِیدِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ اَنَا زائِرُکَ
یَا بْنَ رَسُولِ اللهِ بِقَلْبِی وَ لِسانِی وَ جَوارِحِی وَ اِنْ لَمْ اَزُرْکَ بِنَفْسِی وَ الْمُشاهَدَةِ بِقُبَّتِکَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ
یا وارِثَ مُوسٰی کَلِیمِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ عِیسٰی رُوحِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِیبِ اللهِ
وَ نَبِیِّهِ وَ رَسُولِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وارِثَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلامُ یا وارِثَ حَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَصِیِّ اَمِیرِ
الْمُؤْمِنِینَ لَعَنَ اللهُ قاتِلِیکَ وَ جَدَّدَ عَلَیْهِمُ الْعَذابَ فِی هٰذِهِ السّاعَةِ وَ فِی کُلِّ ساعَةٍ اَنَا یا سَیِّدِی مُتَقَرِّبٌ
اِلَی اللهِ وَ اِلٰی جَدِّکَ رَسُولِ اللهِ وَ اِلٰی اَبِیکَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ اِلٰی اَخِیکَ الْحَسَنِ وَ اِلَیْکَ یا مَوْلایَ عَلَیْکَ
سَلامُ اللهِ وَ رَحْمَتُهُ بِزِیارَتِی لَکَ بِقَلْبِی وَ لِسانِی وَ جَمِیعِ جَوارِحِی فَکُنْ یا سَیِّدِی شَفِیعِی لِقَبُولِ
ذٰلِکَ مِنِّی وَ اَنَا بِالْبَراءَةِ مِنْ اَعْدائِکَ وَاللَّعْنَةِ لَهُمْ وَ عَلَیْهِمْ اَتَقَرَّبُ بِذٰلِکَ اِلَی اللهِ تَعالٰی وَ اِلَیْکُمْ اَجْمَعِینَ
فَعَلَیْکَ صَلَواتُ اللهِ وَ سَلامُهُ وَ رِضْوانُهُ وَ رَحْمَتُهُ وَ بَرَکاتُهُ آنکه با جانب دیگر کرد و روی بروضه حضرت علی بن الحسین علیه السلام که وی در پایین
حضرت امام حسین علیه السلام است و همچنین بر وی سلام فرستد و دعای حاجتی که خواهد بگوید آنکه چهار رکعت نماز زیارت کند با شش یا
هشت رکعت و کمتر دو رکعت و هشت رکعت فاضلتر بود و آنکه روی بسر قبر حضرت امام حسین علیه السلام کند و بگوید یا مَوْلایَ یا سَیِّدِی وَ ابْنَ سَیِّدِی یا عَلِیُّ
دلی

ابْنَ الْحُسَیْنِ مَوْعِدُکَ یا سادَتِی یا مَعْشَرَ الشُّهَداءِ فَعَلَیْکُمْ سَلامُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ رِضْوانُهُ
در بیان زیارت رسول الله صلعم در آن دو رکعت است در هر رکعتی پس از الحمد پانزده بار انا انزلناه بخواند و در رکوع همان
دستور و در سجده دویم همان دستور و چون از سجود برآید همان دستور و چون سلام بدهد تعقیبی که خواهد بخواند
و باز کرد و میان وی و خدای تعالی بیامرزد او را و عفو کند برحمت خویش پس از نماز بگوید لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ رَبُّنا
وَ رَبُّ آبائِنَا الْاَوَّلِینَ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ اَنْجَزَ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ
وَ اَعَزَّ جُنْدَهُ وَ هَزَمَ الْاَحْزابَ وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ هُوَ حَیٌّ لا یَمُوتُ
بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ در خبر است از حضرت امام زین العابدین ع فرمود که چون حضرت امیر
المؤمنین علی علیه السلام را کاری دشوار پیش آمدی جامه نو در پوشیدی و تجدید وضو ساختی و بر بالای بام برآمدی
و چهار رکعت نماز کردی پس از الحمد در رکعت اول اذا زلزلت الارض خواندی و در دویم اذا جاء نصر الله
و در سیم قل یا ایها الکافرون و در چهارم قل هو الله احد آنکه دست برداشتی سوی آسمان و گفتی اَللّٰهُمَّ اِنِّی
[illegible] اَسْمائِکَ الَّتِی اِذا دُعِیتَ بِها عَلٰی اَبْوابِ السَّماءِ لِلْفَتْحِ انْفَتَحَتْ وَ اِذا دُعِیتَ بِها عَلٰی مَضایِقِ الْاَرْضِ
لِلْفَرَجِ انْفَرَجَتْ وَ اَسْاَلُکَ بِاَسْمائِکَ الَّتِی اِذا دُعِیتَ بِها عَلَی الْعُسْرِ لِلْیُسْرِ تَیَسَّرَتْ وَ اَسْاَلُکَ
بِاَسْمائِکَ الَّتِی اِذا دُعِیتَ بِها عَلَی الْقُبُورِ لِلنُّشُورِ انْتَشَرَتْ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَقْلِبْنِی بِقَضاءِ
حاجَتِی بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ تعقیبات از حضرت امام علی زین العابدین علیه السلام فرمود که هر که دو رکعت
نماز بگذارد به درگاه خدای تعالی که قدم وی از جای فرا تر نشود که حاجتش روا کند انشاء الله تعالی و
چون حاجتی روا شود یا نوعی از نعمت خدای تعالی بدو رسد دو رکعت نماز کند و شکر باری تعالی بگوید در رکعت اول
پس از الحمد قل هو الله احد بخواند و در دویم پس از الحمد قل یا ایها الکافرون و در اول رکوع و سجود میگوید
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ شُکْراً شُکْراً و در دویم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ تَقَبَّلْ حاجَتِی وَ اسْتَجِبْ دُعائِی وَ اَعْطانِی
یا رَبَّ الْعالَمِینَ در خبر است از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کند از حضرت امیرالمؤمنین [illegible] علیه السلام و
از حضرت رسول صلعم که گفت وصیت میکنم شما را بدو رکعت نماز میان شام و خفتن [illegible] در اول الحمد یکبار و [illegible]

زلزلت و در رکعت دویم الحمد یکبار و قل هو الله احد پانزده بار هر که در ماهی این نماز را بگذارد از
متقیان باشد و اگر در هر سالی بکند از محبان باشد هر که در هر جمعه بکند از مخلصان باشد و اگر هر شبی بکند
نیز ملک من باشد در بهشت و ثواب وی جز خدای تعالی نداند و برساند او را به بهشت نعیم مقیم والله اعلم بالصواب
... روایتست از حضرت سید انبیا و سند اولیا محمد مصطفی صلعم فرموده در فضیلت این
نماز ... از خواجه کاینات صلعم فرموده که هر که در روز شنبه چهار رکعت نماز بگذارد و بهر رکعت
فاتحة الکتاب یکبار و قل یا ایها الکافرون سه بار و آیة الکرسی یکبار و آنکه سلام دهد و این چهار رکعت به دو سلام
حق سبحانه و تعالی بعدد هر مردی از جهود و زنان جهود ثواب حج و عمره پذیرفته در دیوان اعمال او ثبت
کند و چنان باشد که توریت و زبور و فرقان برخوانده باشد و بثواب رسیده و ثواب شهدای کربلا
بیابد و چون وی را در گور نهند هزار هزار نور در گور او پذیرفته آید روز قیامت از در بهشت درآید بیشمار
و بی حساب بعدد هر آیتی که در قرآنست ثواب شهیدی از شهدای وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي
سَبِيلِ اللّٰهِ و درین باب فضل و ثواب بسیارست اما بدین نوع اختصار کردیم ... حضرت رسالت پناه
محمدی صلی الله فرمود که هر آن مومنی که در شب شنبه چهار رکعت نماز کند به دو سلام اندر هر رکعتی الحمد یکبار
و آیة الکرسی سه بار چون از نماز فارغ شود به نیت دوازده امام اثنی عشر دوازده قل هو الله بخواند
حق سبحانه و تعالی فرماید که روز قیامت که کجاست گذارنده این نماز که بیاید و مزد خود بستاند و مزد وی تاجی
بود که بر سر وی نهند از کرامت الله تعالی وی را هزار حوری بدهد و هر حوری را تاجی بر سر بود و مقام وی
با شهیدان باشد در بهشت و در نقل آمده است از حضرت رسول صلعم که هر که در شب شنبه چهار رکعت نماز گذارد
و دوازده امام معصومین شفاعت باشد روز قیامت و در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل هو الله احد سی بار بخواند و
چون از نماز فارغ شود سه بار دیگر قل هو الله برخواند و از روح پاک ائمه معصومین علیه السلام امده
ادا نماید و حاجتی که خواهد الله تعالی وی را بدهد و از آتش دوزخ و دران حرام گرداند و عذاب
گور دور و از نفاق رسته باشد و اگر در آن شب بمیرد از جمله شهیدان باشد اگر هر روزه باشد
آمرزیده

٢٩

آمرزیده باشد ... روایتست از حضرت رسالت مآب محمدی صلی الله که هر مومنی که روز یکشنبه چهار رکعت نماز بگذارد
به دو سلام از بهر خشنودی حضرت امیرالمومنین علی و فرزندان او علیه السلام بهر رکعتی فاتحه یکبار و آمن الرسول یکبار و
سه بار قل هو الله احد چون از نماز فارغ شود حق سبحانه و تعالی بعدد هر مرد و زنی ترسا هزار ساله عبادت در
دیوان او ثبت کند و ثواب هزار حج و عمره پذیرفته کند و در میان وی و دوزخ خندقی شود که پهنای او پانصد ساله
باشد و هر حاجتی که از خدای تعالی بخواهد روا شود و همه حاجات او برآید ... حضرت رسول صلی الله
فرمود که هر که روز ... ده رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی یکبار الحمد و دوازده بار انا انزلناه و دوازده بار الله اکبر
و دوازده بار معوذتین پیش سلام الله تعالی از جمله نیکبختان گرداند و ... و بر بهشت رساند او را
و چندان حوری بدهد که از روی ایشان آفتاب خجل گردد و نور روی ایشان آفتاب را بپوشاند و دوازده
شهرستان در بهشت بدو دهد ان شاء الله ... نیز فرموده که هر که در روز دوشنبه دو رکعت نماز گذارد
... رکعتی الحمد یکبار و پانزده بار قل هو الله احد و دوازده بار معوذتین و بعد از نماز دوازده بار آیة
الکرسی و دوازده بار استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه و گذارنده این نماز ...
... روز خدای تعالی فرماید تا نام وی را در جریده اعمال بهشتیان ثبت کنند و بعدد هر آیتی در
نماز خوانده باشد او را ثواب و درجه در بهشت برآورده و او را به بهشت فرمایند والله اعلم ...
هشت رکعت نماز و در هر رکعتی الحمد یکبار و سوره قدر ده بار و سوره اخلاص ده بار و ده بار معوذتین بخواند
هر دو رکعت به یک سلام او را ثواب حج و عمره در دیوان اعمال او ثبت نمایند و او را به بهشت فرمایند چون
در بهشت درآید حوریان ... با چندین هزار جامه ... که گذارنده این نماز آمده از روشنی او دیگر
... حوریان باشد و تمامی بهشت منور ... و ان ذره از آفتاب روشن تر باشد و گیسوان ایشان
... باشد و هر گیسوی وی را هزار خادم بر داشته باشند و بدین کرامت ... که گذارنده این نماز است
... را در گناه کبیره ... این نماز را در قبول حق ... تا تولا به حضرت ائمه معصومین نکنی و از
دشمنان ایشان تبرا نکنی بدین پایه نرسی ... کعب الاحبار روایت کند از حضرت رسالت پناه

...ی صلعم که گفت در توریت نوشته یافتم که هر که در شب سه‌شنبه دو رکعت نماز کند و در هر رکعتی فاتحه و آیة الکرسی
...بار و قل هو الله احد سه بار چون از نماز فارغ شود دوازده بار قل هو الله احد برخواند خدای بعزت او که هنوز از
...بیرون نرفته باشد که جای خود در بهشت عنبرسرشت ببیند و جمله گناهان او را خدای تعالی بیامرزد و در جای
نماز برنخواسته باشد که الله تعالی بنظر رحمت در وی نظر کند و هفتاد تن از قوم و خویش که مستحق عذاب دوزخ
باشند بشفاعت او ببخشند و عبد الله عباس روایت کند از حضرت سید المرسلین صلعم که هر که در روز سه‌شنبه
ده رکعت نماز کند در وقت نیمروز در هر رکعتی فاتحه یکبار و آیة الکرسی یکبار و قل هو الله احد سه بار چون تشهد
بخواند و سلام دهد حق سبحانه و تعالی بفرماید مر فرشتگان را که بر وی موکل باشند تا هفتاد روز گناه بر وی
ننویسند اگر تا هفتاد روز بمیرد از جمله شهیدان باشد بعدد قطرهای باران و برگ درختان ثواب در دیوان
وی ثبت فرمایند و بعدد ریگ بیابان درجاتش بدهند و صد شهرستان در بهشت بنام او بنا کنند و همه در
های دوزخ بر وی بسته گردانند و جمله درهای بهشت بر وی گشاده گردانند و آن بنده چون در بهشت درآید
الله تعالی بفرماید تا وی را هفتاد حله بپوشانند و با صدیقان و شهیدان هم صحبت بود روایت است
از معاذ جبل از حضرت رسول صلعم فرمود که هر که روز سه‌شنبه دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی فاتحه یکبار و سوره
والتین یکبار و قل هو الله احد یکبار و معوذتین یکبار چون از نماز فارغ شود بعدد هر قطرهٔ باران که از آسمان فرود
آید ایزد تعالی بنویسد ثواب در دیوان اعمال و هفت در دوزخ بر وی بسته گردد و هشت در بهشت بر وی
گشاده شود و ثواب پیغمبران بنی اسرائیل دهد در فضیلت نماز شب چهارشنبه روایت کند معاذ جبل از حضرت سید کائنات
صلعم که هر که در شب چهارشنبه شانزده رکعت نماز به نیت آنکه خدای تعالی مرا بدیدار امام محمد مهدی صاحب الزمان
علیه التحیة والاکرام مشرف گرداند و منظور نظر کیمیا اثر آنحضرت گرداند و پس این نماز بگذارد در هر رکعتی فاتحه یکبار و هر
سوره که ایراد کند بخواند و سلام بازدهد چون از نماز فارغ شود الحمد یکبار و ... یکبار و قل هو الله احد و یکبار آیة الکرسی
و سه بار سوره قدر و سه بار بگوید اغثنی و ادرکنی یا صاحب الزمان ... و عاصی را بشفاعت او ببخشد و دیدار
صاحب الزمان نصیب او کرده آید الا باید که تولا با اهل بیت رسول خدا کند و از دشمنان ایشان تبرا کند تا این

درجه

درجه برسد روایت است از حضرت رسول صلعم فرمود که هر آن مؤمنی که در شب چهارشنبه در فریضه نماز خفتن سوره اذا السماء
انشقت برخواند چون بسجده رسد سجده کند از همه گناهان بیرون آید چنانکه مار از پوست بعدد هر آیتی که در
قرآنست او را ثواب آن بنویسند و ثواب عبادت یکساله در دیوان اعمال وی ثبت فرمایند خدای تعالی او را بهشت
بخشد بکرم و لطف خود در فضیلت نماز روز چهارشنبه روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که هر که روز چهارشنبه
دوازده رکعت نماز کند بشش سلام در هر رکعتی فاتحه یکبار و سه بار ... و قل هو الله احد و سه بار معوذتین چون
از نماز فارغ شود فرشته از زیر عرش ندا کند که ای بنده خدای کار از سر گیر که گناهان ترا خدای تعالی
بیامرزید و عذاب گور از تو بازداشت بهر رکعتی ثواب یکساله طاعت در دیوان اعمال او ثبت فرماید و
ثواب هزار شهید وی را کرامت کند تا سال دیگر هیچ گناهی در دیوان اعمال او نخواهند نوشت و در روز قیامت
هفتاد حاجت او روا کنند کمترین حاجت آن باشد که بر وی رحمت کنند و با شهیدان او را حشر کنند
و به رحمت خدای تعالی رسیده باشد روایت یکی عبد الله عباس که از حضرت رسول صلعم فرمود که خدای تعالی بازنگیرد ...
در روز چهارشنبه آفریده است و هر که روز چهارشنبه دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی فاتحه یکبار و اذا زلزلت
یکبار و سه بار قل هو الله احد چون سلام دهد خدای تعالی بفرماید که ثواب هزار ساله طاعت در دیوان اعمال
گذارند و این نماز ثبت کنند و چون از گور برخیزد روی وی سفیدتر بود از برف و سرختر از خون بود و
نامه اعمال او را بدست راست او دهند و از هیبت دوزخ او را ایمن گردانند و وی را از صراط بگذرانند
بجایگه حضرت امیر المومنین در بهشت عنبرسرشت برسانند و او را درجه از درجات ابرار بدهند و برخوان کرامت
بنشانند و خدای تعالی بنظر رحمت در وی نگرد در فضیلت نماز شب پنجشنبه روایت کند راوی این اخبار از حضرت رسول
مختار که فرمود که هر آن مؤمنی که در شب پنجشنبه میان نماز شام و خفتن ده رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی فاتحه
یکبار و پنج بار آیة الکرسی و پنج بار قل هو الله احد و چهار بار معوذتین و چون سلام دهد پانزده بار استغفر الله
من کل ذنب و اتوب الیه بگوید و ثواب این نماز را بعدد هر حرفی گناه از نامه اعمال وی محو گردانند
و بعدد هر حرفی در بهشت درجه بر وی آرند و در روز قیامت بکرامت بسیار وی را در بهشت برند در همسایگی اسحاق

و اسمعیل علیه السلام بر قبهٔ سفید و درون خانه از زمرد سبز و تختی از نور و پایهای آن تخت از عنبر بود و بر بالای آن
تخت هزار حلهٔ سبز بود و آن بنده را بر آن تخت نشانند و حوری با وی جفت بود بر آن تخت و هفتاد حله پوشیده باشد چون
در روی نگرد مغز استخوان وی را بتوان دید از بیرون پوست و آن حور را هفتاد هزار خادم باشد و هر یکی را هفتاد
گیسو و گیسوهای وی را از مروارید و یاقوت بافته باشند و هر یکی را تاجی بر سر نهاده باشند از در مکنون و این چندین
هزار ثواب به پدر و مادر او بخشند و اگر پدر و مادر او از وی خشنود نباشند خشنود شوند و برکت این نماز ثواب ده
هزار رکعت نماز یابند در فضیلت نماز پنجشنبه روایت میکند عبد الله عباس از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود
هر آن بندهٔ مؤمن موحدی که این نماز بگذارد و در میان نماز پیشین و پسین دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی فاتحه یکبار
و قل هو الله احد صد بار چون سلام بدهد ده بار بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ
اَکْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ و صد بار بگوید اَسْتَغْفِرُ اللهَ مِنْ کُلِّ ذَنْبٍ
وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ و صد بار صلوات فرستد بر خواجهٔ کاینات و بر آل کرام او و سه بار بگوید اَغِثْنِیْ یَا
اَئِمَّهٔ مَعْصُوْمِیْنَ اَدْرِکْنِیْ هنوز از جای برنخاسته باشد که حق سبحانه و تعالی او را آمرزیده باشد و ثواب
روزه داران ماه رجب و شعبان و رمضان در نامهٔ اعمال وی ثبت فرماید و بعدد هر مؤمن و مؤمنه از وقت نوح
نبی الله تا وقت خاتم پیغمبران محمد رسول الله صلعم تا روز قیامت ثواب یک طاعت مقبول در دیوان اعمال او نویسند
و توانگر دنیا و آخرت گرداند انشاء الله تعالی در فضیلت نماز جمعه روایت میکند عبد الله عباس از حضرت سید انبیا محمد مصطفی صلعم
فرمود هر آن مؤمن و مؤمنه که در شب جمعه دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی فاتحه یکبار معوذتین یکبار چون از نماز فارغ شود
سر بسجده نهد و بگوید لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ اگر حاجتی که دارد بخواهد از خدای تعالی مراد دو
جهانی او را بر آورده گرداند و در دنیا کام او را از شیرین شهادت شیرین گرداند و در گور عذابش نفرمایند
و گور بر وی فراخ گردانند و پر نور و روشن گردانند چون روز قیامت باشد وی را سفید روی برانگیزانند و در محشر گاه
ندای حضرت سبحانی در رسد که مرحبا ای بندهٔ شایستهٔ من که خداوندم از تو خشنودم اکنون بشتاب بسوی بهشت
و بعدد هر آیتی که در نماز خوانده باشد ثواب حج و عمره در دیوان اعمال وی ثبت گردانند و آن بنده [illegible] اقربای

خود را

خود را شفاعت کند روایت که هر که در شب جمعه دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل هو الله احد صد بار
بخواند و چون از نماز فارغ شود بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ اِلٰهًا وَاحِدًا اَلْاَحَدُ الصَّمَدُ فَرْدًا وِتْرًا حَیًّا قَیُّوْمًا
دَائِمًا اَبَدًا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ اَللّٰهُمَّ تُبْ عَلَیْنَا
اِنَّکَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ خدای تعالی توبهٔ او را قبول کند و گناهان او را در پذیرد و در گذارند و بیامرزد
ان شاء الله تعالی در فضیلت نماز [illegible] روایت می کند عبد الله عباس از حضرت خواجهٔ کاینات صلعم که فرمود بر آن بنده
که از مؤمنان و موحدان که در روز جمعه دوازده رکعت نماز بگذارد پیش از جمعه در هر رکعتی فاتحه [illegible]
یکبار و قل یا ایها الکافرون یکبار و قل هو الله احد سه بار به شش سلام و چون از نماز فارغ شود صد بار صلوات
بر محمد و آل محمد بگوید خدای تعالی او را بوسیلهٔ ائمهٔ اثنا عشر ثواب دوازده پیغمبر مرسل در دیوان اعمال او ثبت
فرماید و ثواب او چندان باشد که او را شرح و بیان نتوان کرد ای مؤمنان بدانید که هیچ طاعتی و عبادتی تا محبت چهارده
معصوم در دل جای نشیند نمی‌پذیرد و از محبت ایشان بوسیلهٔ خود نگرداند تا از دوستی ایشان طاعت و
عبادت شما به درجهٔ قبول رسد و تولای ایشان باید کرد و از دشمنان ایشان تبرا دریغ نباید داشت تا بدین ثواب
بدرجهٔ عالی برسی والله اعلم در موعظه و نصیحت گوید روایت کنند که روزی از روزها پیغمبری از پیغمبران از مسجد بیرون آمد
ابلیس ملعون را دید بر در مسجد ایستاده و علمی در دست و طبلی در گردن آویخته و تیری در میان فرو کرده آن پیغمبر گفت
ای ملعون تو اینجا چه میکنی و اینها از برای چیست گفت هر روز من بدین صفت بر در مسجد روم و یکی را از اتباع خود بر
درون مسجد فرستم چون مردمان سلام نماز دهند من دو آلت دیگر بر طبل و سه زخم زنم و سه آواز از وی برآید اول
این بود که الطمع الطمع چون بگوش کسی رسد که ایشان بمخلوق طمع دارند گویند اگر در مسجد توقف کنیم مردمان از ما
بیازارند و در آواز دوم تشریف از ما بازگیرند و از مسجد بیرون آیند و در زیر علم من جمع آیند اگر امیر
باشند چون بمرگ رسند از تیر زهرآلود بر جگر ایشان زنم تا در بیماری در شک و شبهه افتند و [illegible]
بیرون روند و در این حکایت موافق حدیث نبوی صلعم که من تواضع لغنی لاجل غناه ذهب ثلثا دینه
کند [illegible] دین وی برود و دیگر ابلیس لعین گفت آواز دوم [illegible] من بر آید [illegible]

حرص دنیا در دل بود چون آواز من بوی رسد گوید اگر توقف کنیم دیگران بیع و شرا کنند و سود بربندو من محروم باز
مانم از مسجد بیرون آیند و در زیر علم من در آیند و آواز سیم این بود که المنع المنع چون این آواز بگوش بخیلان رسد گویند
این زمان درویشان و سایلان سوال کنند و از ما چیزی خواهند و چیزی بدیشان باید داد و زود از مسجد بیرون آیند و در
زیر علم من در آیند و چهارم وسوسه کنم این همه کرده عمل نمی آورند و در زیر علم من حاضر شوند پس کی بیم من جمیل
خود را جمیع کرده از مسجد بیرون آورده و شما خیلی خدا ایید و بندگان خدا ایید که استاده رفته است
ای عزیزان دوری برمنان [illegible] بجوید و بجوسته و اگر ذکر حق تعالی باشید تا ضروری بیاشد زود
از مسجد بیرون نروید که مسجد خانه متقیان است و هر چیز کار دنیا که ضروری باشد چه تواند گفت والله اعلم
بالصواب [illegible] آورده اند که چون مرده را دفن کنند یکهفته بر آید روح دستوری خواهد تا تن خود را ببیند
چون بیاید ببیند چشم [illegible] گشاده و تن عزیز در خوناب و در آب غرق شده روح گریان باز گردد
[illegible] پاید همه اعضا ببینه کرم افتاده و دهان و زبان پر کرم شده روح بخروشد و زاری در آید
و ببیند که جای عیال همه بنشسته اند فرزندان ناز پرورده و خویشان بی حالی که اند ببیند آن که عمر عزیز در
کار ایشان کردی و حلال و حرام جمیع کردی و بدیشان که گذاشتی تو را آیا دمی کنند غم کار تو را انجو زنده بر
بالی دور مانده که تو رحم میکنند پس چند ان آه و ناله و زاری کنند و گوید که ترا چنین نه تو را تم میان من و هم بود
پس تا قیامت بلد یکدیگرانه هیچ بس ای عزیزان غم کار خود خورید پیش از انکه [illegible] مرگ گرفتار شده اید فکر و ندامت
کنید که فردا پشیمانی سود ندارد و بنعمت دنیا مغرور [illegible] که [illegible] اشتغال کان نکرده گروه دیگر چون
ما عالم نمی ماند پس مشرق و مغرب بدست آورده گیر پس ای عزیزان مال دنیا از دست رفته و گور تنگ
[illegible] اوری ایرا [illegible] عزیزان اسیر مانده اید و هیچ کاری و عملی از تو نیاید و غم تنهایی و غریبی و بیچار
[illegible] کنید تا چشم بیز بینید این ماوای اسیران و هیچ چاره [illegible] کرکس [illegible]
[illegible] مسکینی میگذرد و عالم همه بر سر خیال [illegible]
[illegible] گور ترا چه میشود ان بیرزن گفت پس من [illegible] گفت

که دعا کنم تا زنده شود گفت بلی میخواهم یا روح الله عیسی علیه السلام دعا کرد شخصی از گور بیرون آمد با روی زرد و موی
سپید گشته و تا گفت یا روح الله این پسر من نیست که پسر من جوانی بود با روی چون ماه شب چهارده و موی سیاه و
بالا چون سرو روان آن سخن چون بشنید آن شخص گفت ای مادر عزیز من پسر توام اما از روی بیم از تاریکی
گور است دیگر پشتم از تنگی لحد است و سفیدی مویم از هول نکیر و منکر است حال گور نیست که اول منزل است از
منازل دنیا با آخرت که القبر اول منزل من منازل الآخرة بنگر که حال قیامت چگونه باشد آه از آن ساعت [illegible]
[illegible] شود آه از آن ساعت که بر صراط باید گذشتن آه از آن ساعت که خلقان را دو گروه کنند
فریق فی الجنة وفریق فی السعیر و خبر است از حضرت رسول صلعم فرمود که حق سبحانه وتعالی گوید [illegible]
بنگرم تو به کسی نگری که ترا از من بهتر است روی آن کن که از من بهتر است ای عزیزان همه وقت با خدای
تعالی باشید و دل و جان در نماز بندید و جمله ماسوی الله از دل بیرون کنید و روی نجات آورید و هوس دنیا از
دل بیرون کنید و بلهو و طرب مشغول مباشید و پیروی شیطان ملعون مکنید هر وقتی که در نماز باز ایستید چنان کنید
[illegible] دنیایی در نماز الا بعد کار [illegible] بار از [illegible]
کر به روی شوی وقت موعود [illegible] زنی یاری دو سه سر بر زمین زده تو دانی کین نماز نا نمازی برشت در
تا کی زیان [illegible] سر پوشیده و طرف خانه کعبه بود و مردی در وی نگاه کرد گفت ای نادان اگر بدانی
در این ساعت که باز مانده به نظر حرام میدادی پس ای که ای عاصی در روز پنجصد و شصت [illegible]
فرستد و تو روی بسوی خلق میشوی و به دیگر جایی نظر میکنی پس ای بنده من بدین تیخ وقت نماز مدام
نمای چون وقت نماز در آید هر مهمی که ترا باشد دست از آن بدار و روی بنماز آر که در حدیث آ
که چون بنده مؤمن در اول وقت ترک کار دنیا بکند و روی بحضرت مولا آورد حق تعالی مهمات
کند و دور دنیا شرا آتش ابدا از وی باز دارد و در آخرت [illegible] کن ابرار پیش فرود آرند حضرت مولا
کتاب مصابیح آورده است که مؤمنه بود پارسا روزی تنوری تافته تا نان پزد وقت نماز در آ
گریستن آغاز کرد دانشمند مخوی است با خود گفت مرا مه کار پیش آمده بهتر از آن نیست که نماز گذارم [illegible]

ـت در نماز ایستاد ابلیس لعین فریاد بکرد شیاطین و اعادیب وی بروی گرد آمدند گفتند ای مهین ترا چه رسیده است
ت امرت بالسجود فابیت بیت و امرة هذه فی الطاعة مرا بسجود فرمودند اباکردم و این زمان زر سجود
ی مود دوست میدارند دیوان گفتند ما را چه سپاریای گفت آن کودک وی را در تنور آتش اندازید کودکش را
تنور انداختند آن کودک فریاد برآورد و چون آواز کودک برون رسید آتش در اتش افتاد و توفیق آلهی در آمد
ن و جب نیست که از بهر خدای تعالی نماز کردم و فرمان وی را در نیمکه ارم انکه نماز بریده و کودک سوخته دیوسوی
و شنود شده چه فایده و کند پس بدل قوی نماز را تمام کرد چون بر تنور آمد کودک را دید که با آتش بازی میکرد
هیچ ضرری بوی نرسیده بود چون وی فرمان رب العالمین نگاه داشت الله تعالی او را بوی پس ای عزیزان
بدید که لطف و کرم با بنده خود دارد که من کان الله له والسلام علی نبینا محمد و آله الطاهرین
الحمد لله رب العالمین | مجلس چهارم و بیست در روز النصب الحمد لله الموصوف
بالعلی الکمال المعروف بإثبات النعم والانفال المتعالی عن التغیر و زوال والتبدل والانتقال
ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم واذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد
له وما لهم من دونه من وال ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ونشهد
ان محمدا عبده ورسوله ونشهد ان علیا ولیه ووصی رسوله النبی العربی ورسو
له واخیه اسد الله مسمی بعلی وبزهرا و بتول و بام ولدیها و بسبطیه وشبلیه
الزکی وبسجاده والباقر والصادق حقا وبموسی وعلی وتقی ونقی وبذی
الحجة القائم بالحق الذی یضرب بالسیف بحکم ازلی اجب الیوم دعائی وترحم
تضرعاتی ومناجاتی فی کل غدات وعشی اتقبل بقبول احسن کل صلواتی بمحمد وعلی
وی کلام حکیم نست سبحانک تبت الیک و ندای تسلیم نست لا احصی ثناء
علیک لسان بلسان این عجز را در چه محل حل کنیم و با جود این داره بکدام قدم قدم زنیم ای برادر
ثابت موصوف ذات برسر برلایزالی بفردانیت موصوف ای صدای ملکوت قل اللهم مالک
ملوی

الفطر یعنی بدرستی که روزه فضل و کمال یابد بدادن فطر دیگر تا که صوم شهر رمضان معلق بین السماء والارض لا یرفع
الا بزکوة الفطر یعنی آنچنان باشد بدرستی که رستگاری یافت هرکه بیرون کرد زکوة فطر و روزه عید در رستگاری بیابد
بیرون بکنند زکوة فطر و بمستحق رسانند زکوة بیست را بده ای عزیز که ایشانست بچیار چیز که صوم تو
و قبول خدای عز بقول کرین سید یا چیز را بیست از حضرت رسالت پناه محمد صلعم فرمود که در نه چیز زکوة واجب است
در زر و نقره و شتر و گاو و گوسفند و گندم و جو و خرما و مویز و محققان گفته اند زکوة عمر و توانائی و جوانی است
زکوة شرف نصرة ضعیفان است زکوة مال نه هر شهر مواسات با درویشان است زکوة فرزند
نواختن یتیمانست زکوة نن آوردن مهمانان است زکوة علم تعلیم دیگر انست زکوة صحت عارفان است
زکوة صحت پرهیزکار است از گناهان زکوة زبان ناگفتن بهتان است زکوة چشم ناگریستن بر بیگانگانست
زکوة دل تعظیم ایمانست در خبر است از امام محمد الباقر علیه السلام فرمود که هرکه زکوة مال بدهد حق تعالی از
وی خشنود شود و اگر زکوة مال بنه بدهد روز قیامت مارش اماری گرد اند و در گردنش کنند سخت برسرش میخورد
تا که مردمان از حساب فارغ شوند پس سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامة و هر که گنجی بنهد و زکوة مال بیرون
نکرده بمرد روز قیامت آن درم و دینارش در آتش سرخ کرده اند و پیشانی و پشت و پهلویش داغ کنند در دنیا
از عبدالله مسعود دیگر پوستهای ایشان را فراخ کرد اند تا هر درم و دینارش را داغ گاهی بود تخصیص پشت و پهلوی و پیشانی
از وی تهی میکرده است و پشت بروی کردی و بقول دیگر آنست که بدان مال گشاده پیشانی و قوی پشت
بوده است ای عزیزان اگر درویشی بود انبیا و اولیا درویشی نکردی نقل است که در دور حضرت رسول علیه السلام
یکی بود نام وی ثعلبه بحضرت رسول صلعم گفت یا رسول الله از حق تعالی درخواه تا مرا مالی کرامت کند گفت برو
و قناعت کن که اندکی که او را شکر کنند به از بسیاری که او را شکر نکنند گفت یا رسول الله شکر الله تعالی بگذارم
و خیرات بسیار کنم و صلهٔ رحم بجای آرم خواجه عالم صلعم فرمودند خداوندا ثعلبه را مالی ده گوسفندی چند
داشت خدای تعالی بران برکت داد و باندک روزگاری گوسفندان چندان داشت و شدند که وی را
در مدینه جای نبود گوسفندان را بیرون آورد و پس از آن پنج وقت نماز در عقب حضرت رسول الله

گذارد گا

وران است و زود باشد که کنیم ان مال را ماری و در گردن ایشان اندازیم روز قیامت پیغمبر باید قوله تعالی
والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی
علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا
ما کنتم تکنزون یعنی انکسانی که گنج می نهند زر و نقره نفقه نمی کنند در راه خدای تعالی یعنی زکوة مال
نمی دهند بشارت باد ایشان را بعذاب دردناک که روز قیامت گرم کرده شود ان زر و نقره در اتش دوزخ
اندازند و بیرون آورند و داغ کنند پیشانی و پهلوی ایشان را و پشت ایشان را و گویند این گنجهای شماست که زکوة ان
نداده اید در دار دنیا می کشید از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم پیغمبر باید که هر که را خدای تعالی مال داده
باشد و او زکوة مال ادا نکند روز قیامت ان مال را ماری گردانند سفید و سیاه و بزرگ باشند در گردن
ایشان اندازند چون طوق و این مار بگزد کنار دهان او را و او می نالد و میگوید مال و گنج نهانی توام که در دنیا
زکوة ان نداده قال النبی الزکوة قنطرة الاسلام یعنی زکوة پل مسلمانان است یعنی هر که زکوة
مال ندهد در شهر اسلام نتواند آمدن قال الرسول صلعم لا یقبل الله الصلوة الرجل الا یؤدی
حق ماله یعنی قبول نمیکند حق سبحانه و تعالی نماز مردی را که زکوة مال ندهد یعنی کم نشود مال بدادن زکوة
در روی شعر گر مال وری زکوتش بده یکی خوشه گندم از بهر عنقا بنه که هرگز نگردد از ان مال کم بیفزاید
باغ و بستان زهم قال النبی صلعم ما هلک مال فی البر والبحر الا هلک بمنع الزکوة یعنی
تلف نشود مال شما نه در بیابان و نه در دریا اما تلف میشود در ندادن زکوة قال النبی صلعم حصنوا اموالکم
بالزکوة وداووا امراضکم بالصدقة حصار سازید مالهای خود را بدادن زکوة و دوا کنید بیماران
خود را بدادن صدقه شعر مال اگر خواهی برآور در شمار روز زکوتش ده که آید در حصار نماز و روزه و حج
تا رحمن بود در امان باشد ز فضل کردگار و در بیان مانع الزکوة حضرت رسول صلعم فرمود من
صیام ولم یخرج الفطرة کان کمن لا صام یعنی هر که روزه دارد و بیرون نکند زکوة
چنان باشد که روزه نداشته باشد قال علیه السلام ان بر من اتمام الصلوة

زوجة من حور العین فی خیمة من در مجوفة مما نعت الله تعالی فی کتابه فقال حور مقصورات
فی الخیام صدق رسول الله این حدیث که روایت کردم حدیث است بس شریف و بس لطیف جوهریست
گرانمایه نکته ایست بس بلند پایه قطره ایست از کوثر نبوت و میوه ایست از باغ جلالت پرتویست از چراغ
رسالت [illegible] از ان صاحب دعوة ادعو الی سبیل ربک بالحکمة تحفه ایست از حقایق
حکم و اسرار دقایق ماه عالم و آدم واسطه عقد اصطفا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم یا معشری
که شمه از مناقب او بگوشت برسانم پیغمبر باید چون مرکب ماه رمضان یک منزل در رسید آیة اظلکم
شهر عظیم سایه در جهان افکند در بارگاه رسالت پشت باز داد و مسند جلالت از درج و ما ینطق عن
الهوی ان هو الا وحی یوحی در بر یاران نثار کرد و فرمود اگر بدانند کان [illegible]
گاهی باشند از سعادتی که ایشان را درین مساعدت می باید اگر بدانند که رحمت سلطان ذو الجلال
دگر عاصیان را لم یزل و لا یزال در هر شبی و روزی از شبهای این ماه بتعظیم چند کند که عاصیان را از
درکه دوزخ باعلی علیین میرسانند اگرین حالت ایشان را مقرری شدی همه سال رمضان بودی و گفتند از
بساط قدرت بانگ صوتوا الی الله در ده بشنیدی این خورشید رمضان رخت رحلت از خطه زمان
بربند ... و تقدیر بار کاه و افطروا لرؤیته بیفکندی ای عزیزان این ماه نه خود ما بیشتر سری از سلطنت
که دیده او را نتوانند دید هر نظری بر آمن سرادقات او نیابد و دیده دیده معرفت کشاد که از ان است
پرورده رحمت گناه است برگزیده رحیم و رحمان است در ان حال که حضرت خواجه عالم و خواجه خلاصه بنی
آدم محمد رسول الله صلعم فرمود که اگر بنده گان خدای تعالی قدر مقدم رمضان دانستندی همه آرزومند
قدوم رمضان بودندی مردی از قبیله بنی خزاعه حاضر بود ازین جرعه درفشانی و ازین جام سرمست شد
و با برادر گفت ای ساقی بزم ایمانی داری شمامه یارمانی داری ... همکنان و ... پر رغبان
این ... شربت اول جرعه این محفل ... فرمای حضرت سید المرسلین صلعم از ان لب و دندان
گوهربار شکر نثار چنین فرمود که ان خلد برین و سرای جز علیین از آن جان حق جویان وران رحمت الهی

درست ها آید فریاد برآورند که خداوندا یگانگی ترا رسد و وحدت تنهایی صفت تست که ما را جفت آفریدی
که من کل شیء خلقنا الزوجین و دلالت رحمت را نورست ماهیان ما در روزه و تراویح و شب بیداری ساز
که وجعلنا من عبادک ازواجا جزاء کابنات ایشان پس بخشم ست سرما فرو و می آرد که ما زاغ [illegible]
باز بالامت و پیوندی باید پادشاه عالم گوید بعزت و جلال قدرت ما که هر آن بنده که در پنجاه [illegible]
دیدیم بتعلیم شرایط بنده کی در ماه رمضان کند کی قیام نماید حوری از حوریان بهشت در حباله او کنیم و در
بوریم و قصری از قصرها در جنة عالیة بر سر آن ملکش نشانیم او را و سرا پرده زنیم در سرابستان و جنة [illegible]
هنوز بیدار شراب نارسیده خلعتش پوشانیم بانواع اعزاز و اکرام بمقام ستر لطفش سازیم [illegible] که در روز
قیامت ماه رمضان را بر صورتی آرند در غایت خوبی و بر بلندی برآرند و از جامها و خلعتهای سندس
و استبرق چندان بروی افکنند که عدد آن جز خدای تعالی نداند منادی از حضرت عزت ندا کند که
ای ماه مبارک رمضان لباس کسی که بدو نیک بخت شده پس فرمان آید که هر آن مومنی که [illegible]
و حرمت تو در [illegible] ست و امتثال امر حق [illegible] کرده است و اجتناب به هوای او کرده گو بیایید و [illegible]
برگزیده و در پوشید مومنان که در طاعت حق تعالی کوشیده باشند در ماه رمضان بیایید و آن خلعتها
در پوشند و روی به بهشت آرند و جماعتی دیگر بیایند که ایمان ایشان نیکو نباشد و در ماه رمضان
گناهان بزرگ کرده باشند و مرتکب قبایح شده از آن جامها برگیرند و در پوشند در حال آن جامها
بر تن ایشان آتش شود و ایشان را بسوزد و ایشان فریاد برآرند که این جامها بر تن ما آتش گردان شد
و بر تن دیگران چنین نیست آواز آید که ایشان از خدای تعالی ترسیدند و شما نترسیدید و ایشان عدل کردند
و شما ظلم لاجرم ایشان در بهشت حور آهند بود یا نار جحیم و شما در دوزخ با عذاب الیم شعر ای بدبخت نفس خود [illegible]
دی با آتش نفس خود را سوخته از نار بدرگاه هستی بخر بر معاصی بسیج [illegible] سوخته با چنین اعمال [illegible]
با شیاطین در جهنم سوخته مسکین بنده گر ور بیچاره از فیض فضل الهی بی بهره ماند بیچاره کسی کرد [illegible]
خط عفو آن در نامه عصیان نکشند این ماه تابان ست در روز بازار عصیان [illegible] از سینه

از

[illegible] سینه وی بر آرزو آخر تا کی [illegible] دیده ببار اخر تا کی ای مومنان باید که [illegible] را در خوان نعم نهاده و در
دعوت باز او از آن بی بهره ماندن بدبختی عظیم باشد از گلزار نافههای مشک تاتاری با شیدن حرمان [illegible]
[illegible] هر شب درین ماه بزرگوار منادی از جلیل جبار ندا کند که هیچ گناهکاری است تا توبه وی قبول کنم
[illegible] حاجتمندی هست تا حاجتش روا کنم او بکرم و لطف ترا میخواند تو در خواب غفلت مانده خوشا خفته [illegible]
[illegible] نباشد هر که را لطف او خواب بر دخفته بیدار باشد روایت از خواجه عالم و سرور بنی آدم
محمد مصطفی صلعم گفت خداوندا امت عیسی را مایده فرستادی امت مرا چه فرستی خطاب عزت در رسید که
[illegible] عیسی علیه السلام پرست بودند امت تو خدا پرست ایشان را خوان نان فرستادیم و امت ترا خوان رمضان و در آن
خوان سه قرص بود در خوان ماه رمضان سه ده است اولش رحمت است دویم مغفرت سیم آزادی از آتش دوزخ بر آن
خوان حلاوت للصیام فرحتان فرحة الافطار عند لقاء الملك الجبار بر آن
[illegible] بر این خوان دلهای بریانست از روزه داران و بر آن خوان هر که بود
[illegible] این خوان هر که انابت و شکستن نفس نافرمان ای عزیزان ماه رمضان بسه صفت موصوف است اوله رحمة
و اوسطه مغفرة وآخره عتق من النار اول ده رحمت است دویم ده مغفرت است سیم ده
آزادی از آتش دوزخ و ماه رمضان از آن بسه صفت موصوف است که بندگان خدا سه گروه اند فمنهم
ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات اگر ظالمی توبه بیار اینک رحمت اگر مقتصدی عذر
[illegible] اینک مغفرت اگر سابقی گام بر دار اینک آزادی از آتش دوزخ شعر دعا چو از سر اخلاص میکنند بنده خدای
عزوجل زود مستجاب کند بیت چو تو در بخشش فرو مانی جز بفضل خداوند مطلب مرهم درد ما خدا باشد
[illegible] مرهم جز از خدا مطلب درد دل را زعنایت اخلاص تو شفای بجز دعا مطلب [illegible] از حضرت عیسی
علیه السلام که بدهی آمد و اهل آن ده همه مرده بودند و بر جای مانده بر روی زمین افتاده و دفن ناکرده
عیسی علیه السلام گفت ایشان بخشم خدای تعالی مرده اند حواریان گفتند یا عیسی علیه السلام میخواهیم که حال
ایشان بدانیم تا آن کنیم عیسی ع گفت [illegible] و دو کاله بدرگاه تعالی بکذارید و آواز دهد یکی از آن

بعت زنده شد خود آب بداد عیسی به گفت حال شما چگونه بود گفت اصبحنا فی العافیة وامسینا فی الهاویة
یعنی بامداد در سلامت و عافیت بودیم شبانگاه بهاویه گرفتار شدیم گفت هاویه چیست گفت دریائیست
از آتش که در وی کوهها است از آتش گفت شما را چه چیز بهاویه رسانید گفت دوستی دنیا و بی طاعتی و بی
عبادتی گفت دوستی دنیا شما را تا چه غایت بود گفت چنانکه کودک مادر را دوست دارد هر گاه که روی
بوی آوردی شاد شدی و اگر بروی غمناک کردی گفت چون است که از میان چندین مردمان تو آواز دادی
گفت ایشان را در دوزخ لجامهای آتشین بر سر کرده اند و فرشتگان غلاظ و شداد بر ایشان موکل اند
و ایشان را عذاب میکنند والله اعلم [illegible] روایتست از حضرت رسالت پناه
محمدی صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر آن بنده مومنی و موحدی از بندگان خدای تعالی و امتان حضرت
رسول صلعم که قیام نمایند و قدم در راه آخرت نهند در روزه ماه رجب تقدیم [illegible]
که از آفریدگار عالم ندا آید که هر که اول ماه رجب روزه دارد خدای تعالی میان او و میان دوزخ
حجابی پدید کند که طول آن هفتاد ساله راه باشد و هر که چهار روز روزه دارد از بلاهای ایمن گردد از
دیوانگی و پیسی و کری و فتنه آخر الزمان ایمن باشد و هر که پنج روز روزه دارد پنجاه ساله گناهش عفو
کنند و هر که شش روز روزه دارد از ماه رجب شصت ساله گناهش بیامرزند و هر که هفت روز روزه دارد
هفت در دوزخ بروی دربندد و هر که هشت روز روزه دارد هشت در بهشت بروی وی بگشایند
و گویند از هر دری که خواهی در رو و هر که نه روز روزه دارد از ماه رجب [illegible] برود و هر که
ده روز روزه دارد در آن ساعت که اهل عرصات بر صراط ترسان باشند خدای تعالی او را دو بال
دهد از یاقوت و در تا بدان بالها از صراط چون برق برود و هر که یازده روز روزه دارد خدای
درجه یوسفش کرامت کند هر که دوازده روز روزه دارد شفاعت و اطاعت او بوسیله دوازده امام
بمحل قبول رسد و شفاعت یابد از حضرت رسول صلعم روایتست از ائمه معصومین علیهم السلام هر که این روزها
که گفتیم ایام البیض رجب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم که معین است و دعاء که معروف است بر خوانند

پادشاه

پادشاه عالم هر که زیارتش کند او را در عمرش برکت کند و مالش بیفزاید و عیالش را از آفتها نگه دارد و گناهان او را
بیامرزد و حسناتش را مضاعف گرداند و سکرات مرگ بروی آسان گرداند و گور بروی روشن سازد ای عزیز
بنگر که بابندگی کلیمی چندین تشریف می دهند و چنین ثوابها وعده میدهند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
هر که از اول ماه رجب روزه دارد و بهشت را بر او واجب گرداند اگر یک روز از میان ماه رجب روزه دارد شفاعت وی
مقبول گشته در مثل عدد ربیعه و مضر و هر که یک روز روزه دارد از اول ماه رجب وی را از شادمان بهشت گرداند
والله اعلم [illegible] از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام که فرمود که هر که یک روز روزه دارد از اول ماه رجب
حق تعالی میان وی و میان دوزخ حجابی پدید کند که عرض وی از مشرق تا مغرب بود و ثواب یک ساله طاعت در
دیوان او بنویسند و بهشت از برای وی واجب بود والبته رجب را از برای تعظیم رجب خواهند رجب تعظیم [illegible]
از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که خمسة ایام شریف که این پنج روز است در سالی و در حدیث هر
هر آن مومن و موحدی که یک روز از آن روزها روزه بدارد ثواب صد ساله طاعت در دیوان اعمال وی
ثبت فرمایند و آن پنج روز اینست اول هشتم ماه صفر دوازدهم ماه ربیع الاول هفتم ماه رجب بیست و پنجم
ماه ذی قعده هجدهم ماه ذی حجة الحرام قال النبی صلعم ثلثة ایام من شهر حرام خمیس والجمعة والسبت کتب الله له عبادة
عام اشهر حرام ذی القعدة الحرام و ذی حجة الحرام و ماه رجب الله الاصم والله اعلم و احکم بالصواب [illegible]
محرم الحرام
انه قال من صام یوماً من الشعبان انطفأ صومه غضب الله وهون الله علیه
هول یوم القیامة وله عند الافطار ثلثة دعوات مستجاب صدق رسول الله [illegible] از آن
خورشید فلک رسالت صدر ایوان کائنات و بدر آسمان موجودات حضرت محمد مصطفی صلعم میفرماید که هر که یک روز
از ماه شعبان روزه بدارد او را روز رستخیز خدای تعالی ایمن گرداند و پادشاه عالم او را از اهوال قیامت ایمن گرداند
در وقت روزه گشادنش سه دعا مستجاب گرداند شعبان ماه حضرت رسولست و خدا است خنک آن بنده مومن که
این روزها را روزه بدارد و در این ماه در تقدیم صیام بسر آورد و حرمت رسول خدای نگاه دارد [illegible]
پنج حرف است شین است و علو است و برات است والف است و نور است هر که [illegible] روزه داشت

شرف یافت الحق و فیروزی یافت دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که حضرت خواجه عالم صلعم در اول روز
ماه شعبان بفرمودی تا منادی کردندی که یا اهل یثرب من رسول خدایم بشما که ماه شعبان ماه منت و رحمت باشد و
ذو الجلال بر آنکسی باد که مرا یاری دهد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود تا منادی حضرت رسول شنیدم هرگز
روزه ماه شعبان از من فوت نشده دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر که یکروز از ماه شعبان
روزه دارد بهشت بروی واجب شود و هر که سه روز روزه دارد آمرزیده گردد شعر در سایه رحمت تو خورشید
شدیم وز لطف تو نیک بخت جاوید شدیم جز فضل تو امید نداریم دگر بسته کرم فضل تو نومید شدیم
دیگر تفسیر امام حسن عسکری … آورده است که حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که چون اول ماه
شعبان باشد پادشاه عالم بفرماید تا درهای بهشت بگشایند و درخت طوبی را فرمایند تا شاخها
بدنیا فرود آرند و منادی از حضرت عزت ندا کند که ای بندگان خدای دست در شاخها
زنید تا شما را به بهشت رسانند و پرهیز کنید از آنکه دست در شاخهای زقوم زنید که شما را بدوزخ
رساند گفت بدان خدایی که مرا برسالت فرستاده که هر که درین ماه نماز سنت بگذارد دست در
شاخهای طوبی زده باشد و هر که والی در زحمت درویشی و اسیر باشد از وی تخفیف کند دست بر
شاخهای طوبی زده باشد و هر که بذکر حق سبحانه و تعالی مشغول شده باشد و شکر نعمت او گذارد دست
در شاخ طوبی زده باشد و هر که تکفل یتیمی کند دستی در شاخ طوبی زده باشد و هر که تعزیت گوید
مصیبت زده را دستی در شاخ طوبی زده باشد و هر که رضای مادر و پدر حاصل کند دست در
شاخ طوبی زده باشد و هر که خود را بر فضیلت این ثوابها رساند این دستی به درجه منزل رسد که دست
دل در دامن ائمه معصومین علیهم السلام فرزندان عالی مقام و شیعیان محبان آل محمد زده باشد تا او را
به بهشت رسانند دیگر فرمود هر که یتیمی را جفا کند او را بها زاری(?) دست در شاخ زقوم زده باشد و هر که
درین ماه معصیتی کند از افعال شنیعه دست در شاخ زقوم زده باشد ای عزیزان چند کشید نادیده
بزرگ دست در شاخ … زنید قدم در راه طریقت نهید و پند همت از دل بر دارید و تب دیده

بحضرت

بحضرت بیارید که هرچه بکنید می بیند و هرچه اندیشه بید آرید میداند دیگر … که درویشی بگفت که براهی میرفتم
بحلقه واعظی رسیدم اول سخنش این بود که ای آنکه عزم گناه کرده و در دل پنهان کرده آنکه آفرید پنهان میداند که
یعلم السر و اخفی گفت بیفتادم و بیهوش شدم چون بهوش آمدم توبه کردم که اِنْ تُبْدُوا شَیْئًا اَوْ تُخْفُوهُ یُحَاسِبْکُمْ بِهِ اللّٰه
اگر آشکار کنید اگر پنهان بدان حساب با شما خواهد کرد شعر سرّت همه در تای فلک میدانند کو سوی …
رگ برگ میدانند کریم که برزق خلق الفرجی(?) با او چه کنی که یک یک میدانند در حدیث است که درین ماه شبی هست
که آن شب را شب نیمه شعبان گویند که مَنْ اَحْیٰی لَیْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ لَمْ یَمُتْ قَلْبُهُ یعنی
هر که نیمه شعبان روزه دارد هرگز دلش نمیرد و حضرت رسول صلعم فرموده که اِنَّ اللّٰهَ عُتَقَاءَ فِی لَیْلَةٍ
مِنْ شَعْبَانَ اَکْثَرَ مِنْ شَعْرِ غَنَمِ بَنِی کَلْبٍ پادشاه عالم در نیمه شب شعبان بعدد موی گوسفندان بنی کلب
عاصیان را از آتش دوزخ آزاد گرداند آن شب شبیست که با گناهی گناه آمرزنده بتوبه جریده محو میکند
و تقیامی انعامی فرماید و بی جودی جودی میفرستد و منادی از حضرت عزت آواز میدهد که ای عاصیان
بیایید تا شما را بیامرزیم و ای سرگشتگان بیایید تا براه بهشتیان بریم ای مجرمان و مجروحان
جراحت گناه بیایید تا مرهم برجراحت شما نهیم تا ای عزیزان اگر زنده درین شب نفسی بزن اگر بیداری
قدمی برو آوار بسوی دار القرار اگر هشیاری توبه بیار قطره چند آب از دیده ببار که آتش و نار از آب باران
کشند و آتش عقبی را آب دیده کان علی الخصوص دران شب که شب برات است تا برات سعادت فرستند شب فتح رحمت
است شب محو سیئات است شب مبارک و جای عظمت و رحمت است و شب بزرگوار است و درهای آسمان گشاده در رحمت
پادشاه ذو الجلال و کریم لا یزال آماده است نظم شب چنین رایت آسمان برحمت باز !! ز خویشتن نفسی ای اسیر …
ز عمر اگر بیاره رفت و ضایع شد !! اگر دریغ نیاید بنگر او پرواز !! مگر ز مدت عمرت اگر هست دریابی !! که هر آنچه
رفت بغفلت اگر نیاید باز !! چنان مکن که بر بیچارگی فرو مانی !! کنون که چاره بدست است چاره ساز
چو روز ما که شب رفته در هوا و هوس !! شبی بروز کن آخر بذکر و فکر نماز !! شب دراز بدیدیان چگونه از کم …
محب را نماید شب وصال دراز … کریم عز و جل غنی و از ان مطلع است … کرسش چهار گوشه ای درش نهفته …

برادر دست تضرع بیار اشک ندم ز بی‌نیاز بخواه آنچه بایدت بنیاز سر ار رسید فرود آر و روی عجز بخاک بر آستان
خداوندگار بنده نواز از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که عَبْدُ الشَّهْوَةِ اَذَلُّ مِنْ عَبْدِ الرِّقِّ یعنی بنده شهوت
خوارتر است از بنده درم خریده آورده‌اند که در بغداد مردی بود زنی را دوست میداشت مدتی در آن محنت بسر
می برد و آن مرد بر مراد خود دعا در یک گشت اتفاق افتاد و در آن شب برات بر یکدیگر رسیدند مرد خواست که مراد حاصل
کند زن گفت دریغ نباشد که امشب همه آشنا باشند و ما بیگانه مرد گفت راستی مرا چنین کار رسید احسنت زنی
بهنگام مراد و هوای نفس خدای تعالی را یاد می کند هم امیست که گوی الله بلکه هنگام مراد گناه نکنی القصه هر
پای بر نفس و هوا نهاده و از یکدیگر جدا شدند و بحضرت حق سبحانه و تعالی آوردند تا روز طاعت و عبادت کردند بامداد
دختر از پدر دست گرفته پیش آن مرد برد و گفت دوش حضرت رسالت پناه صلعم را در خواب دیدم مرا گفت دختر را
بنزد فلان کس برو بوی عقد شرعی کن دختر را تسلیم وی کن تا بدانی که هر آن مؤمن که پای بر نفس هوا نهد و ترک
حرام کند پادشاه عالم در دنیا کام وی بدهد و در عقبی بهشت کرامت کند قوله تعالی وَاَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ
رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَاْوَى هر که در شهوات و لذات بر روی خود در بندد
و از غیرها دوری جوید ما هم آن کنیم تا مراد و رضای او حاصل باشد قوله تعالی رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ
و لیکن این صفت مردان خدا ترس و راه او است قوله تعالی ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ نظم بگو بیت سخنی از ره صفا بشنو
بکوش تا که خلاف هوا توانی کرد ز منزلات هوا گر برون نهی گامی نزول حرم کبریا توانی کرد اگر بعقد
توکل ز پروری تن خویش گذشتهای قضا را ادا توانی کرد وگر بآب ریاضت بیاوری غسلی ز هم
کدورت دل را صفا توانی کرد وگر ز هستی خود بگذری یقین میدان که عرش و فرش و فلک زیر پا توانی کرد
و لیکن این صفت ره روان چالاکست تو نازنین جهانی کجا توانی کرد و اما آنکه روزه عیدین و روز شک و ایام ماه
رمضان و ایام تشریق کسی که بیمار بود و روزه کسی که زن نگوید و روزه کسی که نذر کند بصفت این روز و ایام تشریق
بر جمله مکلفان حرام باشد در بیان روزه تطوع بدانکه هر کس که ششم ربیع الاول روزه دارد چنان باشد که شصت
سال روزه دارد و آن روز مولود حضرت رسالت پناه محمدی صلعم است و هر که روزه دارد بیست و پنجم ماه

کفاره

کفارت دویست ساله گناه بود و هر که بیست و هفتم ماه رجب روزه دارد که مبعث حضرت رسول صلعم است آمرزیده گردد و هر که بیست و هفتم
ذی قعده روزه دارد کفارت گناه شصت ساله شود و آن روز دحو الارض بود و هر که در دهم ذی الحجة الحرام روزه دارد
که روز عید غدیر خم است الجنان باشد که هر ساله روزه داشته باشد و حضرت رسول صلعم فرمود هر آن مؤمن که در هر ماهی
سه روز روزه پنجشنبه اول از دهه اول و چهارشنبه از دهه میان و پنجشنبه آخر از دهه آخر الجنان است که تمام سال
را روزه داشته باشد و هر که هفت روز از ماه رجب روزه دارد آتش دوزخ بروی کار نکند و در دوزخ بروی
در بندد و هر آن مؤمنی که بماه شعبان یا بماه رمضان بر پیوندد البته آنکس را روزی شود و مستحب است که روزه ماه
شعبان بماه رمضان پیوندد البته آمرزیده باشد و از ماه شعبان هفتاد بار گوید توبه عظیم با بدین است استغفر الله
الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم و اتوب الیه دیگر حضرت رسول صلعم فرمود که صوموا لشهرکم بعد ذلک
رمضان بدارد زهی بزرگواری که روزه ماه رمضان است و بزرگان دین رمضان را به بهار تشبیه کرده اند
که چون بهار آید ابر در هوا پیدا شود و باران فرو بارد و نباتات بر دمیدند و سبزها بر دمانند و گلها بشکفانند
و زمین البساط عبقری گسترانند کوهها را حله مشکین در کنند و رخسار ها عقدهای مروارید بر دمانند و همچنین چون ماه
رمضان در آید مسجدها را منور کرده اند و دلهارا نشاط آید و قندیلها بفروزند منبرها را بیارآیند و جامعها را
با بوی کنند و مجلسها ساخته کرده و خایفان در هرب آیند راجیان در طلب آیند عارفان در طرب آیند مشتاقان
در شعب آیند عاصیان بر راه آیند گناهکاران بدرگاه آیند جوانان از دیده اشک بارند پیران موی سفید
در خاک نشانند که اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ رَمَضَانَ اَلْفَ اَلْفِ عَتِيقٍ فَاِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ
لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ عَتَقَ اللهُ فِي كُلِّ سَاعَةٍ اَلْفَ اَلْفٍ كُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ خواجه عالم صلعم
فرمود که پادشاه عالم در هر روزی از ماه رمضان هزار هزار عاصی را از آتش دوزخ آزاد کرداند و چون
شب و روز جمعه در هر ساعتی چندان آزاد کردند که در هر روزی کرده باشد ماه رمضان بحریست که هر که
آلوده نجاست و معصیت باشد چون بوی در آید پاکشود و پاکیزه گردد و رمضان سلطانیست که هر که در سایه
چتر او در آید بر همه عالم بر سر آید و هر که در ماه رمضان خلوت سعادت توبه بیافت در کدام ماه خواهد یافت

هرکه را درین ماه بیامرزند و عنوان آزادی بدهند در کدام ماه خواهند داد و ماه رمضان را دو حرمت است حرمت قرآن
حرمت رمضان که شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و دو عصمت عصمتی از شیطان و عصمتی از نیران دیو را نزد او در بند
کنند و درهای دوزخ را در بندند و نعمت هست درهای بهشت را بگشایند و دو بهار راحت دهند و دو برکت کرده
نور و برکت سحر و دو هدیه است یکی آنکه خواب را در دعا و در عبادت گیرند و خاموشی را تسبیح و دو فرح است یکی
نزدیک افطار یکی نزدیک ملک جبار ای مؤمنان بدانید که هیچ طاعتی و عبادتی بی محبت و دوستی امیر المؤمنین
و همه معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین از ایشان مقبول نمیکنند و محبت ایشان در میان جان و دل باید نشست
تا سعید روی دو جهان حاصل آید و بلحظه و یک لحظه بی دوستی و محبت ایشان نباشی رباعی بی بود علی بود و جود
بجوی بی حب علی باید سودت بجوی بالله که اگر علی امامت بنود صد قبله و محراب بجوزت بجوی پس
ای مؤمنان دوستی علی و آل علی وسیله خود ساز و دوستی محبان و شیعیان حرز جان سازی تا در بهشت عنبر سرشت
باشی و به نعیم مقیم برسی ان شاء الله تعالی باب پنجم در فضیلت زکوة و غیر الخطبه للمنظومه الحمد ذی المنّ لا
البیان والبرهان علیم مدرک حی سمیع مسمّع سبحان هو القهار ذو عدل هو الغفار
ذو فضل هو الستار ذو عفو عظیم عفو والقرآن تعالی ربنا الباقی تنزّه من هو الثانی
هو الشافی هو الوافی منه النور والتبیان عسیت رب اشفق وکن معمورة الصبر اعلی
ما قال واستبشر بروح منه والریحان خیر الناس سر الناس آباهم خلاصتهم واولاهم
رسول الله اعلیهم نبی الجن والانس ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ونشهد
ان محمدا عبده ورسوله ونشهد ان علیا ولیه ووصی رسوله صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم
اجمعین التوحید حمد و ثنای بیحد مر حضرت احدی را که هر یک از احاد موجودات و افراد مخلوقات از خزانه
اعطی کل شیء خلقه ثم هدی بخلعت صوری مخصوص ساخت و از جمله ایشان نوع انسان را به تشریف ولقد کرمنا بنی آدم
مشرف ساخت و از کتاب فانه علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم باصناف دانش و حکیم گردانید ابنا آباء خالق
عرش و لوح و قلم که ذات او به کل رنگ و بوی از کرم بکن لاله سان سرخ رو بند مرا سیه نامه عاصی شرمنده را

ترا اندری

ترا اندری گلشن روزگار بود در ازبهان همه آشکار بدرگاهت ای خالق پر کرم بیارم که سر را ابیالا کنم
ز شرمندگی با اعمال خویش بود جرم از حد و از حصر بیش رزان همچون نرگس سر افکنده ام که از کرده خویش شرمنده ام
ز بسیاری جرم و فعل زبون دلم غنچه سا لست در غرق خون بنفشه صفت سر بزانوی غم ز شرمندگیها خود منهم امان یا که
ای قادر غیب دان کشایم بحمد و چون سوسن زبان ز روی یقین گویم از ذات تو کنم عرض وصف کمالات تو دهی گر تو
توفیق عزت مرا نماند بدل هیچ حسرت مرا الهی تویی پادشاه بلند فرا ز صنعت دهن خلق را خنده بان بنا شد زبان
وست تویی آفریننده هر چه هست بحکمت نهادی روی نیاز خلایق بدرگاهت ای کارساز بحکمت دهی رزق
کریم و رحیم و حی غفور بود در [illegible] تو جز خ و ملک ز صنع تو گویند خیل ملک الهی تویی خلق را دستگیر من بی پر و پا را
دستگیر بود گرچه جرمم برون از شمار چه غم است نام تو آمرزگار چه عذر آورم چون ز پا تا بفرق شدم
بنده در بحر عصیان غرق برون آر از چاه عصیان مرا بکن التفات نمایان مرا گنه کارم و مجرم و شرمسار و لیک
هستم از عفوت امیدوار بنداکم که تا کی سن پیر گناه بکن نامه خویشتن را سیاه ز روی کرم رو سفیدم بکن
ز درگاه خود نا امیدم مکن ز لطف ای خداوند یوم الحساب بکن دعوت بنده را مستجاب یا اله العالمین بحرمة نام
در نعت محمد
خیر الناس عرب با صد هزاران هزار قنادیل نور و مشعل سرور بر روضه [illegible] ملک رسالت سرو چمن خلافت
سلطان بارگاه نبوت دانی خطه فتوت مردم دیده عالم مقتدای اهل صدر صفه صفا به خطه دنا و ان ماه روی
والضحی و ان سلطان کشور [illegible] دران آفتاب برج طریقت وان واقف اسرار حقیقت سلطان انبیا و
اولیا حضرت ابو القاسم محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نظم از خدا درود اطیب مطلبی خیر محمد عربی
آنکه مطلوب آفرینش اوست بلکه مقصود آفرینش اوست [illegible] ایوان مکه و یثرب با دتا بان مشرق و مغرب
شرف گوهر بنی آدم در شرف سرور همه عالم شهریاری که ضل اوست همه عرش و کرسی طفیل اوست همه [illegible]
مصطفی است و او مقصود او محمد مقام او محمود پنجه آفتاب را برتافت پنجه انگشت قرص مه بشکافت بود برتر
ز انجم افلاک زان نیفتاد سایه اش بر خاک آنکه بگذشت از سپهر برین سایه او کجا رسد بزمین ذات
او [illegible] کل [illegible] زیر گیسوش آن رخ چون ماه شب معراج را [illegible] الله

ل و جان فدای تو که تو شاه سرها همچو خاک در ره تو الهی بحق محمد و آل محمد و ذریت محمد که بر حاضران این مجلس ببخش و ببخشای
خیر الناصرین در منقبت امیر المؤمنین حضرتا بر آن امام معصوم آن سرور مطلبی و ابن عم نبی آن سلطان بارگاه ولایت و آن
شاهباز بلند پرواز سعادت و آن شهسوار میدان جلالت و آن گوهر کان ولایت و آن پیشوای میدان هدایت
و آن سرور آدمیان و آن مهتر و بهتر آدمیان و آن مشکل کشای انس و جان امیر البرره و قاتل الکفره المسمی بحیدره باب
میدان هدایت و آن سرور آدمیان و آن مهتر و بهتر آدمیان و آن باب ام الکتاب میزان یوم الحساب حجة الله فی
المشارق و المغارب امیر المؤمنین ابو الحسین علی ابن ابیطالب علیه السلام دُر دریای سرمدست علی، جانشین محمدست علی
اسد الله سرور غالب، شاه مردان علی ابوطالب، ساقی شیر گیر مستان، زیر دستش همه زبردستان
هرکه با شیر حق زند پنجه، پنجه خویش افکند رنجه، در کف انگشت او کلیدی بود، در خیبر بدان کلید گشود، دو سر
ذوالفقار آن فیاض، رشته کفر را شده مقراض، تا نجف بهر گوهرش صدفست، ریگ صحرای او دُر نجف است
زین گل گلشن از جمال علیست، گل زین باغ رنگ آل علیست، بود عم زاده رسول خدا، چون رسول از خدا
نبود جدا، که سر خصم را جدا کرده، که سر خویش را فدا کرده، هر شهی وقت رزم زر بخشند، شه دین روز رزم سر بخشند
کرم خلق بخشش درم است، گر کسی سر فدا کند کرم است، همه سرها فدای او بادا، همه شاهان گدای او بادا
الهی بحق علیا ولی الله و بحرمت فرزندان علیه السلام او که بر ما بیچارگان و گناه کاران امت محمد و شیعیان
علی شاه ولایت را از همه آفتها و بلاها و مرضها و شر جمله ظالمان و حاسدان و منافقان ایمن گردان و همه مؤمنین
و مؤمنات را بیامرزی و به بهشت رسانی بکرم لطف خود یا ذو الجلال والاکرام والله اعلم و احکم بالصواب
باب در بیان فضیلت زکوة و حج و جهاد و این باب مشتملست بر سه فصل فصل اول در بیان زکوة قوله تعالی و آتوا الزکوة
الخ و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که هرکه زکوة مال بدهد مالش را خدای تعالی از تلف
نگه دارد و قوله تعالی وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ
بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ یعنی مپندارند آنهایی که بخیل اند و بخیلی میکنند
در زکوة مال نمی دهند که آنچه خداوند از فضل خود بدیشان داده است برایشان بهتر است و نیکی ایشان

عطا بخشی که گر سایل از و نانی طلب کردی، دو صد اشتر ببخشیدی بیک سایل نگفتی لا، نزاده مادر گیتی مثال او یکی دیگر
سخی طبعی ملوک آیین جوانمردی ملک آسا، علی [illegible] که میران عرب دارند بخاک پایش استعلا
نبی الله را ابن عم رسول الله را همدم، حبیب الله را محرم رجال الله را مولا، و یا احمد زیک نور آمده اندر دم اول، باخر گفت پیغمبر
علی روح است در اعضا، دو سلطانند در دنیا دو سرور آرند در عقبا، دو بحر اند از یکی گوهر دو گوهر از یکی دریا، یکی جامی شرع دین یکی ساقی
بحوض حشر یوم الدین، یکی ماه و یکی پروین یکی یس یکی طاها، یکی شاه شریعت آن یکی ماه طریقت آن، یکی سر
حقیقت آن یکی آن ساقی فردا، ز آدم تا دم خاتم ز جد و باب معصومند، ز خاتم تا دم محشر مبرا اند از خطا، امام
از نسل ایشان وآن که جز ایشان نمی شاید، نه در دنیا نه در عقبا امام و پیشوائی ما، امام و رهبر دنیا و عقبی آن نوادر
عالم بعلم و دانش و حکمت ندارند در جهان همتا، طمع دارم من از ایزد که فردا در دم محشر، گناهم را ببخشد هم برد
تا جنت المأوا، اشتر آب و شهد و انگبین و شربت کوثر، ز دست ساقی کوثر بیابم ساغر صهبا، بمه [illegible] اولاد پیغمبر
چون کمر بستم، ز لطف مرتضی دارم ز هر دو کون استغنا، الهی بحق جمله انبیا و اولیا و امامان ائمه اثنا عشر که رحمت
امتان احمد مختار و شیعیان حیدر کرار و به نبوت و امامت ببخشائی و رحمت کنی و همه را ایمان عطا فرمائی یا اکرم الا
کرمین و یا ارحم الراحمین باب در فضیلت ثواب روزه ماه رمضان و روزه و این باب مشتمل است بر سه فصل فصل اول در فضیلت
ثواب روزه رمضان المبارک حضرت مولانا حسین شیعی از کتاب مصابیح القلوب آورده است قال النبی صلعم انه

قَالَ اللّٰهُ اَحْمَلَ رَمَضَانَ لَمْ يَعْلَمِ الْعِبَادُ مَا فِي رَمَضَانَ لَتَمَنَّتْ اُمَّتِي رَمَضَانَ
السَّنَةَ كُلَّهَا فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ خُزَاعَةَ حَدِّثْنَا بِهِ يَا رَسُولَ فَقَالَ عَلَيْهِ
السَّلَامُ فَقَرَ اِنَّ الْجَنَّةَ لَتَتَزَيَّنُ رَاْسَ الْحَوْلِ حَتَّى اِذَا كَانَ اَوَّلُ يَوْمٍ مِنْ
شَهْرِ رَمَضَانَ هَبَّتْ رِيحٌ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ فَصَفَقَتْ وَرَقُ الْجَنَّةِ
فَيَنْظُرُ حُورُ الْعِينِ اِلَى ذٰلِكَ فَيَقُلْنَ يَا رَبِّ اجْعَلْ لَنَا مِنْ عِبَادِكَ فِي هٰذَا الشَّهْرِ اَزْ
وَاجًا تُقِرُّ اَعْيُنَنَا بِهِمْ وَتُقِرُّ اَعْيُنَهُمْ بِنَا ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا مِنْ
عَبْدٍ يَصُومُ رَمَضَانَ اِلَّا زُوِّجَ

ندای جبروت كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ ای برقع جمالت الْكِبْرِيَاءُ ردائی وای عرصهٔ جلالت لَا يَسْتَغْنِي الْأَرْضُ وَ
السَّمَاءُ ای باهمه از کمال بی نیازی وای باهمه از غایت بنده نوازی [illegible] الهی بحق بزرگان دین منازل انبیا
[illegible]سان راه یقین به پیغمبرانی که پیش آمدند ز بهر درون نهای ریش آمدند بحق جوانان پرهیزکار به پیران
فرسوده روزگار به طفلان بی مادر و بی پدر بدان دردمندان خونین جگر که بر ما تو از کردهٔ ناپسند
در لطف و احسان خود در مبند باستغفرالله باز آمدم بدرگاه تو بی نیاز آمدم اکنون هرچه کردم پشیمان شدم
اگر گبر بودم مسلمان شدم نمائی رهی را بما انچنان که باشد نجات تمامی در آن الهی انکه رحمت تو عمیم است
و ذات تو قدیم است و نام تو رحمن و رحیم است که بر ما و بیچارگان و بیکسان و ضعیفان و گناهکاران و برغمان رحمت
[illegible]نی و ببخشائی و بیامرزی یا اله العالمین و یا خیر الناصرین [illegible] و آن سید المرسل نسیم گل توکل مامور قل حدر
ایوان کاینات بدر آسمان موجودات مشتری برج سعادت خورشید افق رسالت برگزیدهٔ حضرت آل احمد
رسول الله صلعم نظم سرای دل چو معمورست مرا از پرتو نورش زبان آن به که بگشایم به نعت خوبی لولاک حبیب حضرت
عزت محمد آنکه در یکشب گذشت از عرش و از کرسی رسیدش تا باو ادنی محمد آنکه او مه را اشارت کرد بر گردون
و نیمه شد مه تابان که معجز شب یلدا قرین با نور و با رحمت امین و احد وحدت شفیق و مشفق امت امام مسجد
الاقصی الهی بحق راز محمد و نیاز محمد و محراب محمد و جمال محمد و خوی محمد و بوی محمد و موی محمد و نور محمد و آل محمد و اولاد محمد
بر جمیع مؤمنان و مؤمنات بکرم رحمت کنی یا اله العالمین و یا خیر الناصرین [illegible] خصوصا بر آن امام
معصوم و آن سرور مطلبی و ابن عم نبی آن اصل شجرهٔ ولایت و آن فرع ثمرهٔ هدایت و آن بحر دریای شریعت
و آن در دریای طریقت و آن شیر دریای وحدت و آن کاشف سر لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا و آن
مخزن اسرار أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا أَسَدُ اللهِ الْغَالِبُ مطلوب کل و مظهر العجائب
و سلطان أَوْلِيَاءِ اللهِ فِي الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ امیر المؤمنین و امام المتقین و وصی رسول رب العالمین
ابو الحسین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام سراسر دفتر و دیوان بمدح او بیارایم پس انکه نام شیر
حق در آن دیوان بر آرایم کنم طغرا ز بر دستی که در میدان اگر او روی خود کردی ز تیغ او دلیر آن افتادی بلرزه بر اعضا

[illegible]ن را بیرون بر و هر روز نماز پیشین آمدی و با حضرت رسول الله نماز گذاردی و دیگر نماز را در بیرون شهر با گوسفندان بودی تا
[illegible]ندان چندان شد که انجا جایش نماند بوادی دیگر شد و هر جمعه بیامدی و نماز جمعه بگذاردی و برفتی تا از بسیاری مال از نماز
نماز جمعه نیز باز ماند چون آیه فرود آمد حضرت رسول صلعم دو کس پیش ثعلبه فرستاد تا زکوة بستانند ایشان آیهٔ زکوة
بر خواندند گفت جزیه است از من میخواهند بجای دیگر روید تا من درین کار اندیشه کنم ایشان پیش برادر سلیمی شدند که صاحب
شتر بود نامه حضرت رسول صلعم بر وی خواندند گفت سمعا و طاعتا و در میان شتران شد و انکه نیکوتر بود بیرون کرد و بدیشان داد
ایشان باز پیش ثعلبه آمدند و همان سخن گفت که جزیه است از من میخواهند جای دیگر روید تا من درین کار اندیشه کنم ایشان پیش
حضرت رسالت پناه صلعم شدند و حالها بگفتند حضرت رسول صلعم گفت وای بر ثعلبه در زمان جبرئیل علیه السلام آمد و آیه
آورد که وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ
وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ این خبر به ثعلبه رسید بیامد و گفت یا رسول الله هر چه خواهی بدهم گفت حق تعالی فرموده است که زکوة مال و صدقه
[illegible] ثعلبه بیرون شد و خاک بر سر میکرد و میگفت وای بر من وای بر من حضرت رسول صلعم گفت ترا گفتند که قناعت
[illegible]ن نکردی لاجرم بخشم خدای تعالی گرفتار شدی والله اعلم [illegible] قوله تعالی وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا
یعنی خدای راست بر مردمان که قصد خانه کعبه کردن کسی را که توانائی بود در فضیلت حج کنند از حضرت رسول صلعم فرمود که يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ
فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الْحَجَّ فَحُجُّوا یعنی ای مردمان بدرستی که خدای تعالی فریضه نمود بر شما زیارت کردن خانه کعبه پس ای مؤمنان زیارت
کنید دیگر فرمود حجوا تنعموا و حج خانه کنید تا بهشت خداوند خود را ببینید گفت هر که حج کند با شرایطش از آتش دوزخ آزاد شود
و فرمود که هر که یکرکعت نماز بگذارد در کعبه برابر است با هزار صد رکعت و گفت هر گامی که حاجیان بر دارند [illegible] حسنه است
از حسنات حرم دیگران پرسیدند که یا رسول الله حسنات حرم چه باشد گفت یکحسنه با صد هزار حسنه [illegible]
[illegible] و بیست رحمت بخانه فرود آید شصت ازبرای طواف کنندگان و بیست ازبرای کسی که در کعبه نظر کند و نظر در کعبه عبادت است
[illegible] روایت است هر آن بندهٔ مؤمن متقی که از روی اخلاص و محبت نظر کند بجمال حضرت علی ابن ابیطالب علیه الصلوة
والسلام عبادت است که النظر علی وجه علی عبادة و در حدیث آمده است که هر فضلی از فضایل علی ابن [illegible]
نگاه کند و بشنود هر گناهی که بچشم و گوش کرده باشد حق تعالی بیامرزد [illegible] فضیلة علی ابن [illegible]

… دی طعن گویند از دینار زر و تا بلای گرفتار نشود درخبر است که مردی را دیدند در شام که یک نیمه رویش سیاه بود دیگر
سیاهی وی گفت در حضرت امیرالمؤمنین ع طعن بسیار میکردم شبی در خواب دیدم که شخصی پیش من آمد و گفت تو …
طعن بسیار میزنی و دست در روی من فرود آورد دیدم سیاه شد چنانکه می‌بینی نقلست از حضرت رسول صلعم که ویرا گفتند یا رسول
… کس دیدی که بسفر دریا شده و داند که پایه باز آمد و چندان سود آورده است که همسایگان و حریفان بروی حسد می بردند
حضرت رسول ص فرمود که من شما را خبر دهم از کسی که با نفس … نزد دیگر بود و غنیمتش عظیم گفتند بلی یا رسول الله فرمود بنگرید به
مردی که رو بشما دارد نگاه کردیم او را بشارت دادیم چون بخدمت آنحضرت آمد آن حضرت فرمود یارا خبر ده که امروز چه
کار کرده گفت هر روز دیناری کسب میکردم امروز مشغول شدم آنکه از من فوت شد گفتم بروم عوض آن در روی امیر
المؤمنین ع نظر کنم که حضرت رسول فرمود که النظر علی وجه علی عبادة نظر در روی علی عبادت است بر هم و ساعتی در روی
آنحضرت نظر کردم حضرت فرمود که هر روز دیناری زر کسب میکردی امروز از تو فوت شده تو در عوض آن در روی
حضرت امیر ع نظر کردی … ترا چندان ثواب حاصل شده است اگر بر اهل زمین قسمت کنند …
یکی بندان بود که گناهش را بیامرزند و بروی رحمت کنند پس ای عزیز بدانید که هر که دوستی محمد و علی و ائمه
معصومین صلوة الله علیه و آله اجمعین … هم در دنیا و آخرت خاسر و زیان کار باشد و طاعت و عبادت او محل
مقبول نمی رسد شعر هر جا که روی مباش بی یاد علی تا شاد زغم بخوان نادعلی روزی که برای حاجتی در مانی
همت طلب از علی و اولاد علی آمدیم بر سر حکایت حج روایت که حضرت رسالت پناه محمدی ص فرمود حجوا … تدخلوا
جنة ربکم … حق سبحانه و تعالی ابراهیم و اسمعیل را فرمود که خانه کعبه بنا کنید از سنگ بواد غیر ذی زرع از یکجانب
او در بیابان بی نهایت دراز دیگر جانب دریای بی نهایت نظاره کنید تا عشق بازی عشق بازان ما به بیند که
که … کشتی سنگ بهزار فرسنگ برهم نهاده و صد هزاران اعرابی جلف براه نشسته …
… هر روز زیاده و تیز تر میشود حکایت ابوالقسم بشری بن محمد با سرکوه مرد کهل را در ولوف دیدم او
… سفر کشیده … استاده از من پرسید از خانه تو اینجا چند راه است گفتم …
… سال بزیارت آمی گفتم از خانه تو تا اینجا چند راه است گفت پنج …

ادیده

… است گفتم زهی طاعتی نیکو و محبت صادق بخندید و این بیت بگفت شعر که بهند در ره تو کام را … هر سر انجام را
… اگر بنا ختند تا کنون … سنگ کلوخ آتش صنم را با هر مؤمنی که بر کعبه رود و در اهل احرام باید گرفت احرام صحبت الکه عشق
… کرده و … خواجگی را ز سر بنهد و لباس … ز سر برکشند و ازار … بر خود پیچند و روی بمقصد آورد و لبیک
… این قصد تحت و قصد حق احرام باطن است از جمله اغیار و درین احرام روز آری از نیاز و درد آتشی از سوز و
… باری باید داد … کی در عالم صدق لبیک عشق باید زد و روی در بادیه فراغت باید نهاد و این
… میزند شعر نام تو شمع است دل پروانه نام تو گنجست دل ویرانه تا شراب نام تو نوشم ز شوق با یدم از
… دل بیگانه هر خسی را این قدر رنگی کجاست این قدح مردی خورد مردانه آشنای نام تو دانی که کیست
… جهان و زان جهان بیگانه هشیار هشیار آنکس بود کو بود نزدیک تو دیوانه حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در
… کعبه بنا کرد و … خلیل در باطن کعبه بنا کرد و دلها در سینه بر مثال کعبه اند و کعبه ابراهیم خلیل از حجر و کعبه … جلیل
… اسرار آن کعبه مطاف اصناف خلایق و این کعبه مطاف الطاف خالق آن کعبه قبله خلقان و آن کعبه منظور نظر حق سبحانه
آنجا مسجد الحرام اینجا مشهد الکرام آنجا عرفات اینجا تجلیات و کرامات آنجا مقام خلیل اینجا مقام جلیل آنجا چشمه زمزم اینجا
… قدح الطاف و … اینجا رکن … آنجا کنوز معانی آنجا سر عالم صورت و حرمت و سر حرم کعبه و سر مکه و سر عالم حقیقت قران
است و سر قران کلمه و سر کلمه الله و بادیه لااله بباید برید و در بادیه الا بباید رفت و از سر شوق این بادیه ببر باید برد
تا بکعبه الله برسی اگر … از سر رجا و خوفی بباید آورد و نفس اماره را پیش وقت … قربان باید کرد اما این
کار کسی نیست و این را مردانی اند که سر بکونین و عالمین فرو نیارند شعر … که درین ره کلاه … دارند … از مایه کونین …
… دارند مشتاق جمال جان … ز مال گذشته اند … دارند فصل سیم در فضیلت جهاد بدانکه جهاد بر پنج رویست یکی
جهاد … با کافران … چنانکه گفته اند قوله تعالی یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین دیگر جهادیست با …
… قوله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و همچنین گفته اند که آنکسانی که جهد کنند در تو براه …
نمایم باخلاص دیگر قول گفته اند آنکسانی که جهد کنند در خدمت ما راه شان نمایم … و گفته اند آ…
کسانی که جهد کنند در خدمت ما راه شان نمایم به بهشت عنبر سرشت اما قیمت بنده بخدمت … و قیمت

بحرمت است و همت خود مسند به صفوت و صال بس است و پنجم جهاد است با دل دانا و جهاد اولیاست چنانکه
حق تعالی فرمود و جاهدوا فی الله حق جهاده روایت کنند از بایزید بسطامی که او را گفتند تو بر سر آب همی روی گفت
چوبی بر سر آب همی رود گفتند در هوا همی پری گفت مرغان در هوا همی پرند گفتند تو شبی بکعبه روی
گفت جادوی هر دو ماند بشبی رود گفتند پس کار مردان چیست گفت آنکه دل بکسی نبندند جز بخدای عز و جل و علا
روایت کردند از حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود کار مردان چهار چیز است اول نشستن
در پیش علمای دین دوم شمشیر بر سر کافران زدن سیم سفره پیش گرسنگان بردن چهارم مناجات بر در رحمان اما
فضل غازیان با کافران بدان آیت که خدای تعالی فرمود که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي [سبیل] الله
صَفًّا بر دوستی خود با ایشان وعده کرده و گفت و ینصرکم الله روایت کردند از حضرت رسول صلعم فرمود که خدای
هیچکس را دستوری نداد در جهاد تا او را در آورد و او به برحمت خدای تعالی و سه چیز دیگرش دهد یکی چون از
پردون آید از کناهان بیرون آید دیگر آمرزش خواهند هر چیزی که آفتاب بروتابد و مردی که بر ضرورت بیرد از جهد
شهیدان باشد دیگر حضرت رسول صلعم فرمود که کارزار کننده اندر سبیل خدای تعالی اگرچه دوزخی باشد خدای تعالی
نار را بهشت واجب گرداند و هر که از خدای تعالی شهادت خواهد از راستی دل بر هر خدای مرد و شهید بود
و اگر بر در بکشند دیگر حضرت رسول صلعم فرمود که شهیدان را بنزد خدای تعالی پنج چیز است که هیچ پیغمبر را نیست یکی آنکه
جان پیغمبران را ملک الموت ستاند و جان شهیدان را از خدای تعالی ستاند دیگر پیغمبران را مرده خوانند و شهیدان را
مرده نخوانند دیگر پیغمبران را بشویند و شهیدان را نشویند چهارم پیغمبران را کفن کنند و شهیدان را نکنند پنجم پیغمبران را
طاعت دهند روز قیامت و شهیدان را شفاعت دهند تا روز قیامت پس بدانکه جهاد با دل و تن فاضلتر است
از دیگر جهاد زیرا که دشمن را همی بینی و با او حرب کنی و آن سهلست و دشمن بزرگ و حرب عظیم آنست که با نفس کنی که
دشمن را نه بینی مگر خدای تعالی توفیق دهد و گرنه دشوار است اگرچه کافر و جار یا بد آنکس به بهشت رسد و چون
ابلیس جان در ایمان ببرد جاودان به دوزخ رسد خبر از حضرت رسول صلعم فرمود که فاضلترین جهاد ربانی است
گفت وَجَعَلْنَا مِنَ جِهَادِ الاصغر الی جهاد الاکبر یعنی باز گشتم از خرد پس بجهاد بزرگ شد جهاد خود با کافران

و با نفس

نفس سران شیطان او را حرب بزرگ خوانند زیرا که ترا همی و شیطان را نه بینی و کافر دشمن جان است و
شیطان دشمن ایمانست و جهاد با کافران تا شهادت و با شیطان تا مرگ اگر کافر کسی را کشد او در مقام شهید
بهشت است و اگر شیطان ترا کشد ترا دوزخ و عذاب باشد و کافر صلح کنند و بر کرد و شیطان نه صلح
کنند و نه گریزد روایت که برسول صلعم گفتند یا رسول الله ... هوای نفس را چگونه دانیم فرمود آنچه بدنیا نزدیک
... و دوری نمایید و آنچه که با آخرت بدان لشتابید تا رسته شوید از مکر شیطان ملعون حکایت کردند از
حضرت عیسی علیه السلام گفت شبی ابلیس را دیدم در بیابانی گفتم ای پیر پلید کور رسیده چه کار میکنی گفت حرب میکنیم با دو دزد یکی
دزدی دیگر دزد پیروی عیسی گفت کجایند گفت با من دزد پیروی شیطان است و دزد دوم هوای نفس
... گفتم سلاحت چیست گفت مرکب صبر و جوشن یقین و سپرم توکل و علم و سینه کاری و شمشیرم اخلاص است
... ترس خدا آمد و تیرم یاد کردن خدای تعالی و بالله التوفیق ... در روز پنجشنبه ... الحمد
لله الذی صرف الاذی عنی و اصلح حالی بجهدی و اضاء لی فی الدین هدای و اصلح اللیل ... لی
... وکشفه منه شبهته بالمصطفی و صحبت ذیل اجلالی بجهدی ما و مدحت محمدا ایقالی الکن مدح
... التی بجهدی و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و نشهد ان محمدا عبده و
رسوله و نشهد ان علیا ولیه و وصی رسوله الی آخره صلوات الله و سلامه علیه و علیهم
ای مصور بی قلم و ای مقدر بی ستم و ای مدبر خزان و بهار و ای مقلب دوران لیل و نهار ای قادر بر کمال و ای رازق
ذو الجلال ای که در سینه از آتش عشق تو جوشنی ای در کوی تو از گفتگوی تو خروشی ای لطیفی که عاصیان پر عصیان پریشان را در
... رمضان زلال نوال تو نوشانی و ای وآهی که در شب عقد هر ... را لباس مغفرت تو پوشانی ای صانعی
که عقول عقلای عالم بفکر حقایق تو نرسد ای خالقی که فهم خلق بکشاف کنه کبریای تو نرسد بار ای خالق ...
... هر کس لبیک و سعدیک تعالی و تقدس مردان ترا دقت چه روز چه در شب میدان ترا داده
... چه از ... جل جلاله و عم نواله الهی مرا الحرم ... در معرفت برده ام باز کن دلی ده که باشم
... سای تو زبانی که ... الای تو ز نور خرد ورد شنایم بخش ز بیگانگی آشنایم بخش ازادل ...

یا من کرم کرده‌ای ز فضل خودت محترم کرده‌ای در آخر همان کن که کردی نخست که در هر دو عالم امیدم تست چو لطفت همه
رایگان آفریدی خردمند و دانا و جان آفریدی چون دانی که بی زاد و بی توشه‌ام هم از خرمن خویش ده خوشه‌ام
مبرا بر آبرویم مشو امید دم و آبرویم مشو بروی من از کرده نا پسند دری را که هرگز نبستی مبند ز رحمت
بر رویم دری کی بستی مرا احمد مهنای و لطفی نمای عزیزا که خوردی ز نیکم مران بتقدیر از در لطف خویشم مران که بر
گیرم گر توام بفکنی که بپذیردم گر توام رد کنی اگر لطف تو بر نگیرد مرا که را زهره کند بپذیرد مرا چو امید
رحمت نماند از کسان بخشش و بر بخشی ورد زی رسان دریغ کدان چون نجاکم بری بیا کان ز رحمت کم یا کم بری
الهی بحق ده و دو امام بر بخشی گناه همه خاص و عام یا آله العالمین یا انت خیر الناصرین در نعت سید المرسلین صد هزاران هزار
صلوة صلوات و تحف تحیات بروح معنبر و قالب معطر صدر صفهٔ صفا خورشید مطلع بها منبع طه یا ... بلبل
گلستان طلس نکته دین واسطهٔ لوای دولت لولاک مرتبه و ما ارسلناک نغوید مرسله سخن نقطه دایرهٔ کن در فرج بطحی
بدر برج طاها نقطه کلفه از رخ والضحی وصف طرهٔ مشکین واللیل اذا سجی نقش اسرار قربت ما ودعک ربک و ما قلی
شمشیر حشر عصمت منجوق مهد طهارت داماد عروس وحی مشاطه خواتون امر و نهی چشم خورشید رسالت گوهر
کان طهارت شمع جمع انبیا نور دیدهٔ اولیا چابک سوار او ادنی امین اصطفی چراغ اصفیا مسند نشین سبحان
الذی اسری طغرا کش منشور نجات وکیل دار ارباب حاجات نقش نگین و فی انفسکم و افضل انبیا شفیع روز جزا یعنی
ابو القاسم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گلبن باغ جان و بلبل قل انما جز و او هم کل هادی و مهدی
امام امم سبز و مهتر دایین رسل عاصیان نرا ابرو در رستاخیز مهر و درود شبیع بر سر پل هر حرکات ... اهل بحش
ز خط و روی او غنچه و گل آب بتغیش چون ... از رخ روز کار نقش ... گشته لالای روی او لاله
روی موی او سنبل روش در باغ نعت او بودم این شنودم ز نغمه بلبل انا المصطفی رسول الله ... تش
رهنمای هر گمراه علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات و آله الطاهرین الطیبین در منقبت شاه ... علی ...
با صد هزاران هزار رقعه دیل لوزوش ... برادر از حضرت ملک غفور رزو ... پاک رسول بروح پاک حضرت امیر المومنین
حیدر خواجه محراب و منبر صاحب تیغ و دو سر کشنده در خیبر برندهٔ حلق عمر و عنتر مبارز میدان لا فتی در شهرستان

علم

علم مصطفی امام بحق و خلیفه مطلق و مخصوص با منه احمد بازو ... لشکر معانی فلاح دریای سر ... دولت
درگاه شریعت نجات ده لولا علی لهلک عمر درجات تحف انا کالشمس و القمر امام المتقین و فارس المسلمین یعسوب الدین قاید
الغر المحجلین اسد الله الغالب مطلوب کل طالب امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام یارب به نبی و ولی و
و دو پسر بازین عبا و با قره باقر و جعفر با موسی و با رضای و تقی و هم به نقی و عسکری و مهدی امام ... صاحب کرم
که صد خطای بخشد خوشبختش صفی که جرم و می بخشد الله کند هر که علی را شناخت هر چند گنه کند خدا می بخشد صلوات الله
علیه و علیهم اجمعین و آله الطاهرین الطیبین و الحمد لله رب العالمین باب در بیان بهشت و عذاب دوزخ درین باب
مبنی بود بر سه فصل فصل اول در صفت بهشت و اهل بهشت قوله تعالی متکئین فیها علی الارائک لا یرون فیها
شمسا و لا زمهریرا یعنی اهل بهشت نه بینند آفتاب گرم و نه سرمای سخت در خبر است از خواجه کاینات و مفخر
موجودات رحمت آفرینش مهتر و بهتر عالمیان محمد رسول الله علیه التحیة و الثنا میفرماید که هر که در آید به بهشت
زنده جاوید باشد و در انجا هرگز نمیرد و فانی نشود در روضتین که عبد الله سلام از حضرت رسالت پناه محمد صلعم
سوال کرد که یا رسول الله مرا خبر ده که خدای تعالی بهشت و دوزخ را آفریده است یا نه حضرت رسالت
محمدی صلعم فرمود که بلی آفریده است ... آفریده است گفت یا رسول الله کدام را زودتر آفرید بدان حضرت
فرمود بهشت را آفرید اول و بعد از آن دوزخ آفرید و رحمت خدای بر خشمش سبقت گرفت عبد الله گفت یا رسول
مرا صفت بگوی و از عذاب دوزخ و محنت خازنان بهشت و دوزخ کجا اند و بگوی پوشش بهشتیان و دوزخیان
چیست و درهای بهشت چند است انگشت فرمود که بدان ای عبد الله بهشت بر هشت آسمان است و دوزخ بر زمین هفتم
و بهشت را هشت در است و درهای بهشت از دری تا دری پانصد ساله راه است و بر هر دری چندان فرشته باشند که عدد
آن بجز خدای تعالی نداند چون بهشتیان در بهشت قرار گیرند فرشتگان بر ایشان سلام کنند و تحیت رسانند
چنانچه حق تعالی در قران یاد کرده است قوله تعالی سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و در
های بهشت را حلقها است از سیم سفید و قایمهای آن از زر است و ریز یاقوت و گرد او عنبر و گیاه او زعفران
در یک وی از مروارید و یاقوت عبد الله گفت که نخست از کدام طعام خورند گفت از طعامهای لذیذ که از بوی

زنده کرد این مرده کرده ما کرد و عبدالله گفت یا رسول الله بهشتیان چون طعام و شراب خورند بول و غایطشان باشد یا نه آنحضرت فرمود که
بهشتیان را بدان چیز حاجت نیست و لیکن گفت چگونه باشد گفت که عرق سفیدتر از شیر و خوشبوتر از مشک و طعم وی
شیرین‌تر از شهد از جبین ایشان بیرون آید و همانند مرتن ایشان خشک شود اگر از آن عرق ایشان در دریا آمیزد
آب دریا خوشبوترین طعم کرد و عبدالله گفت یا رسول الله مرا خبر کن که بهشتیان را صفت کردی که طعام و شراب
خورند بول و غایط ایشان نباشد درین جهان مثل او هست یا نه فرمود یا عبدالله بلی هست مثل آن کودکی که
در شکم مادر باشد بول و غایط او نبود و اگر کودک را در شکم مادر بول و غایط باشد شکم مادر نیز گنده بدی و رحم او را
زیان داشتی و کودک نیز بمردی اگر بهشتیان را بول و غایط حاجت آمدی مرگ برایشان رسیدی چنانکه درین جهان
و دیگر فرمود حق سبحانه و تعالی ایشان را پاک و طاهر و پاکیزه از عیبها دیگر بار ایشان را پلید نکند زیرا که بهشتیان
مانند حجرها و جیبها نور باشند جاودانه پس گفت مرا بگوی که رودهای بهشت چهار اند یا بیشتر گفت چهار
جوی آنجا میرود و از یکدیگر همی گذرند چنانچه نه این بران و نه آن برین آمیخته شود و از جمله رود یکی
رونده شیر منیت و صافی و دوم آب و دیگری عسل عبدالله گفت ازین جویها چیزی کاهد و چیزی افزاید
گفت نه از وی زیاده و نقصان نباشد گفت یا رسول الله آن رودها را درین جهان مانند هست یا نه گفت است
مانند آب دریاها چون ابر از وی بر دارد و بر زمین بیارد و دیگر باره بجویها رودها آید و بدریا اندر رود
و اگر آب دریا بیفزاید جهان غرق شود پس عبدالله گفت مرا خبر ده که کنار آن جویها چیست فرمود که کرسیهای از نور
حق سبحانه و تعالی سنگ ریزه آن از در و یاقوت و مروارید و گیاه وی زعفران و فرشهای وی
و استبرق و حجرها و خانها بود و بر کنار آن جوی و آب جویها صافی بود و روشنتر از چشم مردم و سفیدتر از شیر و
شیرین‌تر از انگبین و نرم‌تر از حریر و درخشان و روشنتر از آفتاب و خوشبوتر از همه چیزها عبدالله گفت یا رسول الله
پهنای هر جوی مرا خبر ده که چند است و چگونه گردند و یکجا شوند گفت پهنای هر جویی پانصد ساله راه است از
گرد بر گرد کوشکها و ایوانهای بهشت میگردد و بزیر پرده‌های بهشت در میرود چنانچه جیبهای ایشان بر
در هر کجا که میرود تسبیح کند تا در بهشتیان هر جا که بشنوند بخند آرند که مطربان و ثناگران اند عبدالله گفت

بهترین

عبدالله گفت بهترین جویها که است گفت رود کوثر کل زیر آن جوی مشک و ریگ و سنگ وی در و یاقوت و جواهر هست
و کنارهای او خیمها زده است و اندر آن خیمها حوران بهشت چنانکه یاد کرده اند عبدالله گفت که بگوی که بهشتیان
بزیارت و سلام حق تعالی روند چگونه سلام و زیارت حق سبحانه و تعالی کنند گفت بر تختهای نور نشینند که سرای ایشان
زر و در بود و چشم ایشان از یاقوت سرخ بود و رویهای ایشان همچون زنان بود و جامهای ایشان از رحمت خدای تعالی
بود و جامهای ایشان از زمرد سبز بود و گردن ایشان از مروارید و در بود و بر سر ایشان گیسوها بود همچون گیسوهای
دختران دوشیزه و میانهای ایشان از زر بود و پایهای ایشان از سیم سفید بود و همه تنهای ایشان از لؤلؤ
سفید بود و موی ایشان از زعفران بود و دم ایشان از عنبر بود و زین ایشان از رحمت بود و بنگ ایشان از
خشنودی خدای بود و مومنان اندر بهشت بزیارت و سلام رب العالمین روند و همچنین چند تنها نشسته باشند
و با ملایکه روند عبدالله گفت یا رسول الله مرا خبر کن از حال آن درختان که اندر بهشت باشند هرگز خشک شوند
و میوه‌های ایشان نقصان آورد یا نه آنحضرت فرمود که هرگز خشک نشوند از هر درخت هشتاد گونه میوه پدید آید
که آن بدین نمانند عبدالله گفت این را درین جهان مانند هست یا نه گفت بلی که قرآن که خدای تعالی فرستاده است
و گوهر و اصل او یکیست و همه خلقان مشرق و مغرب برسد و هرگز یک حرف از و تباه نشود روا نیست ~~فرستاده است~~
که همیشه از یکدیگر منقطع نگردد و حرفهای او فانی و متلاشی نگردد عبدالله گفت یا رسول الله بگوی از حال بهترین درختی
که در بهشت هست گفت [illegible] بزرگترین درختی که حق تعالی در بهشت آفریده است درخت طوبیست گفت این صفت آن
مرا بگوی گفت اصل آن درخت از زر صافی آفریده است و برگهای او را از زبرجد و میوه‌های او را از لؤلؤ
[illegible] آراسته و هزار شاخ است و بر سر هر شاخی هزار شاخ دیگر و شاخی از وی تا بزیر عرش
[illegible] ده است اندر بهشت هیچ قبه و حجره و کوشکی و موضعی نیست الا شاخ آن درخت در آنجا آمده
و از آن میوه او خداوند [illegible] الموضع هر کس باندازه خود میخورند و هر کسی از خوی چنان داند که آن
نعمت همه او راست و کسی دیگر را نیست چنانکه او را نیست عبدالله گفت مرا خبر ده که در بهشت آن بار نیست
هست یا نه آنحضرت فرمود که نباشد گفت مثل روزه و نماز و زکوة و حج و این علوم چیزی باشد گفت

نباشد عبد الله گفت بگوی که مردان را زن باشد گفت بلی باشد گفت بازی کردن گفت نباشد و گفته اند در بهشت هیچ بادی
جهد گفت بلی باشد گفته ان باد را چه خوانند و چه صفت باشد گفت ان باد از رحمت خدای تعالی باشد ان را آفریده است
و جلیلی بر وی نشسته است و بر ان نوشته است که ایزد تعالی بهشتیان را زندگانی جاودانه داده است عبد الله
گفت مرا خبر ده که ان باد را نام چیست گفت نامش مثیره است چون بهشتیان و فرشتگان بسلام خدای روند ان باد
بر ایشان میوزد و مشک و زعفران و عنبر و کافور بر ایشان می فشاند حق تعالی ان باد را نه از سرما آفریده است و نه از گرما
بر روی بهشتیان میجهد و رویهای ایشان شکفته و روشن کرداند و سرور ایشان زیاده کند پس بهشتیان هم آواز بر آیند
پس وی و طرب در آیند هر نعمت که اندر بهشت ظاهر کرد و ولدان مخلدون بلهو و طرب در آیند و مشغول شوند و چشمهای بهشت
بگشایند و درختان بهشت جلوه کردن گیرند و مرغان بهشت باواز آیند و از ریاحین بهشت نسیم بوی رسد عطرهای
و سیدن گیرد و بهشت خویشتن را بیاراید چنانکه اگر همه خلق جهان آگاه شوند که حق سبحانه و تعالی چه شرف و شادی و نعمت داده است در ان
شادی همه بمیرندی عبد الله گفت مرا خبر ده که بهشتیان چند ساله باشند که در بهشت روند گفت همه بسن حضرت عیسی
و همه بنیکوی یوسف باشند و همه ببالای آدم ع و همه بکنیت و خوی من که محمدم صلعم چنانکه خدای تعالی در قران یاد کرده است
عبد الله گفت مرا خبر ده که روز قیامت خطیب بهشتیان که باشد فرمود که من باشم که این از بهر منست که از میان چندین هزار
پیغمبران خدای تعالی فرمود که خطیب تو باشی در بهشت و این از بهر این است که خدای تعالی نام مرا با نام خود پیدا کرده است
پیش از انکه آسمان و زمین آفرید بهفتاد هزار سال و نام مرا با نام همه پیغمبران سبقت کرد و حق تعالی مرا خاتم پیغمبران
کرد عبد الله گفت صدقت یا رسول الله عبد الله گفت مرا خبر ده که جامهای بهشتیان چه رنگ باشد گفت از سندس و استبرق
و جای ایشان اندر قصرها و خیمها باشد و نعمت ایشان جاودانه باشد عبد الله گفت بگوی پادشاهی هر یک تا چه حد باشد
گفت هر مردی از ایشان چندان پادشاهی بود که هفت بار پادشاهی مشرق و مغرب و هر یکی از ایشان را هزار کوشک
و هزار حجره و هزار کنیزک و هزار خادم که در پیش ایشان بخدمت ایستاده باشند و طشت و ابریقهای زرین و ازارهای نور
در کتف انداخته باشند عبد الله گفت یا رسول الله صفت بهشتیان کن گفت یا عبد الله اگر بهشتیان یکی از روی بدنیا آورند
از مشرق تا مغرب روشن گردد و اگر یکی از ایشان آب خود بدریا افکند جمله آبهای دریا شیرین شود و از وی بوی مشک

آید

آید چنانکه حق تعالی را ارادت بودی که ان جهان باقی ماندی یکتن از اهل بهشت را فرمان آمدی تا دست خویش را
بمالیدی تا هر آدمی که در روی زمین کور بودی بینا شدی و هر که مبتلا بودی درست شدی و هر که مرده بودی زنده گشتی
کافر بودی مسلمان شدی و هیچ آب روی زمین تلخ نبودی اگر از ان گیسوها که بر سر بهشتیان است یکی از گیسوهای ایشان چون
خورشید است اگر گیسوی خود را بنمایند تا آفتاب را بپوشاند عبد الله گفت یا رسول الله همه صفت حور العین بکن با من بشنوم
آنحضرت فرمود که اگر یکی را بفرمایند که بروی زمین بایستد چون بر زمین آید زمین از انگشت قدم وی باخرین زمین رسد
و هر دو کتفهای وی از آسمان نخستین بگذرد و اگر روی خود را با آفتاب نمایند نور لبهای آن پوشیده گردد و هر نیکویی که دیدار
حوریان و خدای تعالی اندامهای ایشان را از مشک خالص و عنبر و کافور آفریده است و بر هر یکی هفتاد گیسوست که اگر از گیسوهای حوریان را
بنمایند همه روز آرزو و جان بدهند و گیسوهای حوریان همه بدر و یاقوت بود و روی ایشان بدان نیکویی است که آدمیان
صفت کردن ان عاجز آیند و نتوانند صفت ان کردن و همه خوشبوی و خوش آواز باشند و رویهای ایشان از نور بود
و ابروهای ایشان پیوسته و بینی ایشان باریک و ساقهای ایشان فراخ و لب سرخ و دندان همچو مروارید و برد شانها
چون ستاره و مویها جعد و بالا لطیف حق تعالی ایشان را بدین لطافت آفریده و هرگز از لهو و طرب و عیش
خالی نباشند و حق تعالی ایشان را از بهر بهشتیان بدین خوبی آفریده است بمکافات ان نیکوییها و عبادتها و طاعتها
که کرده اند در دنیا در خبرست که چون روز قیامت شود حضرت رسالت پناه محمدی صلعم خبر دهد هر که حضرت امیر المومنین ع
شاه ولایت بر تخت فردوس نشینند و فردوس کوهیست بر بالای بهشت در آمده و جویهای بهشت از انجا آید و در بهشت
پراکنده شود و در حدیث آمده است که بهشت صد درجه است از درجه تا درجه چندانست که زمین تا آسمان و بلند ترین
و بالای ان عرش خداوند ذو الجلال است و فردوس جای مقربانست و ان بالا درجات علیین است که حق تعالی در کلام مجید
فرموده است که قوله تعالی كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ
الْمُقَرَّبُونَ در حدیث آمده است که اگر یکی از اهل علیین بر اهل بهشت فرو نگرد از نور روی او تمام بهشت روشن شود اهل
بهشت گویند که نور روی اهل علیین است روایت است از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که حضرت امیر ع بر فردوس که بالای
درجات علیین است بر کرسی از نور نشسته باشند و در پیش وی نسیم میرود و که شراب مقربان است که ایشان را

که ایشان را از صفات خالص هند و دیگر اینها ممزوج چنانکه فرمود قوله تعالی و مزاجه من تسنیم عیناً یشرب بها المقربون چون حضرت امیرالمؤمنین

علی علیه السلام از آنجا با اهل عرصات میگردد هر گرا با وی برائت و دوستی او بود دیگر باید تا از زمره آتش بگذرانند و بهشتش سازند و اگر برائت

و دوستی او و فرزندان او نداشته باشند به دوزخش فرمایند چنانکه فرمود قوله تعالی فیدخل محبیه الجنة و من غضبه النار

از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم که در شب معراج کوشکی از یاقوت سرخ و او را دو در بود و از زمرد

و دو در چهار رکن بود و از یکی تا دیگری چندان بود که از مشرق تا مغرب و در آن کوشک درآمدم و دو چهار جوی دیدم یکی از

آب و یکی از عسل و یکی از خمر و یکی از شیر و دیدم درختها بسیار و اصل این درختها از زر سرخ و برگها از حلهای بهشت بوده و بر برگ

او نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و علیاً ولی الله شعر جنت الفردوس را دان ای پسر حق تعالی آفریده از دو سر

از برای مؤمنان متقی هست قول سید خیر البشر و حضرت حق تعالی این بهشت نعمتها که وعده کرده است از برای محبان

و دوستان اهل بیت مصطفی و از برای محبان و دوستان علی ع و امامان ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم اجمعین آماده

کرده است از بهر مبغضان و دشمنان آل محمد و آل او دوزخی تافته و آتشی افروخته و عقوبت گوناگون ابد الآباد و

از بهر ایشان مقرر کرده پس المؤمنان بر عبادت و طاعات کبر نمایند ابلیس خواهد بود که بغض ایشان در دل شما بوده باشد

که جای شما در دوزخ باشد شعر اگر صد دوزخ اندر پوست داری بسوزی چو علی را دوست داری اگر بغض علی اندر دل

هست بسوزی گر هزاران پوست داری روایت که مولانا حسن کاشی در کتاب مصابیح آورده و نقل از نافذی که او

روایت کرد که روزی در مجلس هارون الرشید شافعی را گفت چند از فضایل حضرت امیرالمؤمنین ع یاد داری گفت چهار صد

یا پانصد و محمد یوسف را گفت تو چند از فضایل امیرالمؤمنین ع روایت میکنی گفت هزار یا زاده باز محمد اسحق را گفت تو

چند از فضایل حضرت علی میگویی گفت که فضایل او پیش من بسیار است اگر خوف و ترس نبودی گفت خوف از کیست گفت از تو

و عاملان گفت بگوی که ایمنی محمد اسحق گفت پانزده هزار حدیث مسند و پانزده هزار حدیث مرسل پس هارون گفت

من شمار اخبر دهم از فضیلتی از آن وی که بچشم سر خود دیده ام شما را نیز نمایم بهتر از آنچه شما یاد داری گفتند

بفرمای گفت عامل دمشق بمن نامه نوشت که اینجا خطیبی است که بحضرت امیرالمؤمنین علی ع ناسزا میگوید و دشنام

میدهد گفتم وی را بند بر نهید و پیش من فرستید وی را فرستادند گفتم ای ملعون امیرالمؤمنین ع را چرا دشنام میدهی

کن.

گفت زیرا که پدران ما را کشته است گفتم ای ملعون امیرالمؤمنین ع هرگز کشت؟ با مرخدا کشت گفت چنین است من وی را

دشمن میدارم جلاد را فرمودم تا وی را صد تازیانه بزد و چون شب درآمد وی را در خانه انداختند و در خانه بقفل

بزد و چون شب درآمد اندیشه میکردم که وی را چه کنم یا به تیغش گردن زنم یا به آتش بسوزانم یا به آبش غرق کنم در این

اندیشه بودم و در خواب شدم دیدم که در آسمان گشاده شد و حضرت رسالت پناه محمدی فرود آمد پنج حله پوشیده

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرود آمد سه حله پوشیده و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرود آمدند هر یکی

دو حله پوشیده و جبرئیل را دیدم که طاسی در دست و طشت آب صافی در روی حضرت رسالت پناه ایستاده و در برابر

من قریب پنج هزار خلق بودند آن حضرت فرمود که هر که شیعه امیرالمؤمنین ع است باید که برخیزد دیدم که چهل کس برخاستند

و پیش آن سید آمدند آن حضرت ایشان را آب داد و گفت ان دمشقی پلید را بیارید وی را از آن خانه بیرون آوردند چون

شاه اولیا امیرالمؤمنین علیه السلام را چشم بر وی افتاد گفت یا رسول الله این ملعون مرا بی جرم دشنام میدهد حضرت پیغمبر گفت

ای ملعون وی را دشنام میدهی ای خدا او را مسخ کن و صورتش بگردان وی در حال سگ شد وی را فرمود

تا در آن خانه کردند من از خواب درآمدم و گفتم تا در خانه باز کردند آن خارجی سگ شده بود و اکنون در آن

خانه است بفرمود تا او را بیاوردند سگی بود او را گوشش بگوش آدم میماند وی را گفتند چون دیدی عذاب خدای را

روی سر در پیش افکنده بود و آب از چشم ناپاکش روان شده شافعی گفت وی را از اینجا فراتر برید که سخت از عذاب الهی

نتواند بود وی را در آن خانه کرد و صاعقه در آن خانه افتاد آن سگ هر چه در آن خانه بود بسوخت آن ملعون در دنیا مسخ بود

سوخته شد و با آخرت بعذاب ابد الآباد گرفتار شد حق تعالی دوزخ را از برای دشمنان حضرت مرتضی علی آفریده است

و بهشت را از برای دوستان و شیعیان اهل بیت آفریده است و حضرت رسول صلعم فرمود و لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب

لما خلق الله النار یعنی اگر جمله خلقان دوست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شدندی آتش دوزخ را خدای تعالی

نیافریدی امیرالمؤمنین بهترین خلقان است و امام متقیان [illegible] هر کس که برادر و فرزندان او اقرار نداد او

از جمله زیانکاران است و از کافران و منافقان [illegible] او در مرزی است و السلام علی من اتبع الهدی

[illegible] عبد الله سلام گفت یا رسول [illegible] را از احوال دوزخ و صفت دوزخ بیان حضرت مراجع

و فخر موجودات و فخر بنی آدم مهتر و بهتر جمیع عالم خواجه دو سرا شفیع روز جزا محمد رسول الله صلعم ان خواجه
که شمه از دوزخ و جنت رسانیدم فرمود که خدای تعالی فرموده است قوله تعالی لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ
مَقْسُومٌ و بدانید که از هر دری که اندر شوند از کافران و مشرکان آنها که گناهان کبایر کرده اند و بی توبه از
دنیا بیرون رفته اند و منافقان و مجرمان از هر دری هفتاد هزار ساله راه است و درهای آهنین ملعنت خدای تعالی
کرده است و بر درها مار خشم و ظلمت و تاریکی آگنده و زمین دوزخ از آهنست و سرب و آبگینه و از زیر تافته از آتش
و در جهان از آتش و برها از آتش عبد الله گفت صفت ایشان بگوی گفت کافران و شقیان و بدبختان باشند گرسنه
و تشنه و هر که بیرون گردند هیر آب نشوند و مردان و زنان در هم آویزند و بسیار مردان باشند از دوزخیان که
عکس ایشان سفید بود و گوشتشان بگویند از ذلیلی و بیچارگی و از بریدن رسیدهای خویشتن و از جهان
الی گسسند و خون و ریم از گلوی ایشان برمی آید و غل و سلسله بر دست و پای ایشان نهاده جهار پایان وحشی
باشند و اندر اندام ایشان هفتاد پوست بود و از میان هر پوستی تا پوستی هفتاد طبقه باشد و هر یکی را جدا
گانه عذاب باشد و در شکم ایشان از ماران و کژدمان باشند از آتش و دوزخ هم بدان گرسنه آورد و در شکم ایشان
گفت عذاب دوزخیان و عرقه چیست آنحضرت فرمود آب صدید و قطران و غسلین و عذابها گوناگون چنانکه حق
سبحانه و تعالی یاد کرده است قوله تعالی كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْ
تَفَقًا عبد الله گفت مرا خبر ده که دوزخیان چند در عذاب خواهند بود آنحضرت فرمود کافران و منافقان
بگناه کبایر خود در عذاب باشند حق تعالی ایشان را عذاب کند و روزگار عذاب ایشان احقاب باشد عبد الله گفت
هر حقب چند باشد گفت چهار هزار سال گفت هر سال چند ماه باشد گفت چهار هزار ماه گفت هر روزی چند ساعت بود
گفت چهار هزار ساعت گفت هر ساعتی چند است گفت چهار هزار روزهای دنیا باشد عبد الله گفت یا رسول
مرا خبر کن از مسکن اهل دوزخ گفت بر دوشهای ایشان طوقهای آهنین بود و غل بر گردن ایشان از آتش
و جامه ها بر تن ایشان از قطران هر گاه که جامه بر تن ایشان پاره پاره گردد و گوشت ایشان بریزد و
عذاب ایشان سخت گردد قوله تعالی رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ و گویند خداوندا

سخت بدبخت و شقی بودیم از بهر آنکه بی راهی کردیم پس گویند قوله تعالی رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ
گویند خداوندا مارا ازین عذاب دوزخ باز بسوی دنیا فرست که اگر گناه دیگر باره کنیم بر تن خود پسندیم اگر دو
باشیم آنگه از خدای تعالی ندا آید قوله تعالی قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ بران گونه فریاد کنند و جواب دهند و گویند
اخسئوا فیها خاموش باشید ای بدکرداران و بدبختان هر گروهی بودند که ایشان طاعت من کردند اندران جهان
و از فرمان من بیرون نرفتند لاجرم من ایشان را در بهشت عزیز جای کردم و شما را درین مقام جای دادم
ایشان دیگر باره فریاد برآرند و خدای عز و جل را بزاری بخوانند ایزد تعالی فرمان دهد تا از میان آتش دوزخ ابری
برآید بالای سر ایشان آید و از ایشان بگذرد و بر بیرون رود و دوزخ را هفت در است و از دری تا
دری سپاه عظیم و لشکری از دیوان باشد به شمار ستارگان و برگ درختان و بر هر دری از درهای دوزخ
هفتاد هزار دریاست از آتش و پهنای هر دریای هزار ساله راه است اندر میان هر دریا شهرستانی از آتش اندر
هر شهرستان هزار حجاب از آتش اندر هر حجابی هزار تابوت از آتش اندر هر تابوتی چشمه ایست از آتش و اندر
هر چشمه جویی روان است از آتش و اندر هر جویی هزار درخت از آتش و بر هر درختی هزار شاخ است از
آتش و بر هر شاخی هزار برگ است از آتش و بر هر برگی هزار سلسله است از آتش و در هر سلسله هزار حلقه است
از آتش و بر هر حلقه هزار مار است از آتش و بر هر ماری چندین از آدمیان و دیوان باشند و عذاب ایشان کند خدای تعالی
که دیگر نه آمد صفت دوزخ این بود که گفتم و خلق را بدین طریق عذاب کنند عبد الله گفت یا رسول الله مرا خبر
کن که خاطب که بود گفت ابلیس لعنة الله زیرا که فرمان ایشان کردند در دنیا ابلیس ایشان را ملامت و سرزنش
کند که چرا فرمان من بردید و طاعت من داشتید و بدان گفتار من فریفته شدید من خواستم که شما را با خود
بجایی آرم که من بسبب شما در عذابم و بر خدای تعالی عاصی شدم اکنون من با شما در عذاب سخت گرفتار باشم جاودانه
ابد الآباد و در حدیث آمده است که فردای قیامت جانوری از دوزخ بیرون آید و او گردن ایشان از گردنهای دوزخ
قوله تعالی رَأْسُهُ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَذَنَبُهُ فِي الْأَرْضِ السُّفْلَى فَمُهُ ذِي الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ
و دنبالش در زیر هفتم زمین و نیش از مشرق تا مغرب حضرت جبرئیل علیه السلام گوید گرامی علیکی گوید پنج کرده را اول کسی را که

که زکوة مال نداده باشند و کسانی که در مسجد با سخن دنیا کرده باشند و کسانی که خمر خورده باشند و بی توبه از دنیا رفته باشند
پس ای مؤمنان توبه کنید از گناهان صغایر و کبایر تا بعذاب دوزخ گرفتار نشوید و کار آخرت شما تباه نشود و عمل
صالح کنید و حق مسلمانان بناحق تصرف مکنید و در خانهای مسلمانان خیانت میارید و دایم بنماز و طاعت و عبادت مشغول شوید و
پرهیز کنید از خمر و زنا و ربا و خیانت با زنان همسایگان و از غیبت و بهتان و خلق آزاری که آزردن خلق خدای دروغ
سزاوار رنج و بیزار اند از خدا و رسول و در همه بدی ای عزیزان من اگر عاقبت خود خواهید ازین گناهان توبه کنید و از
خدای تعالی بترسید تا رسته شوید والله اعلم روایت آورده اند که هرکه کار دین از پای انداخته باشد و دست در گردن
عروس دنیا در آورده باشد و روی از عقبی بگردانیده باشد و پشت بطاعت مولا کرده آنروز که کار بر مجرمان دشوار گردد
سخت باشد سخت ترین عذابی بر آن شخص آن باشد که نعلین آتشین در پای او کرده که مغز سرش در جوش آمده
باشد و اندامها و استخوانهاش گداخته باشد و چشم اندرونش بیرون آید و در میان اهل عرصات خندان باشد و گرداگرد او کس
گمان برد که عذاب او سخت ترین عذابهاست بنگر که دشوار ترین عذابها بر آن باشد ای عزیزان در راه دین قدمی
پیش نهاده اندیشه کنید از آن روز که قدم در عرصات قیامت بنهید **فصل سیوم در بیان احوال قیامت** روایت
از حضرت سید کاینات و خلاصه موجودات و رحمت عالمیان و مهتر و بهتر آدمیان خلاصه دو جهان شفیع امتان محمد
رسول صلعم میفرماید که روز قیامت آفتاب و ماه از حال خویش بگردند و سیاه شوند و ریخته گردند چنانکه ایزد تعالی فرماید
قوله تعالی اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و آسمانها در نوردند چنانکه در قرآن یاد کرده قوله تعالی یوم نطوی السماء
کطی السجل للکتب هم بدان گونه در نوردند که نامهها و کوهها پران شوند و زمینها لرزان شوند تا خلق را بران زمینها
شمار کنند پس عبدالله گفت یا رسول الله مرا خبر ده از آنکه حق تعالی اسرافیل را بچه صفت آفریده است **صفت اسرافیل علیه السلام**
بدانکه اسرافیل را دو گیسو باشد از نور و صور در دست اسرافیل باشد درازی صور چهل هزار ساله راه است و پهنای ان ده ساله
پس بفرماید تا صور بدمد منتظر در زیر عرش ایستاده است صور را اندر دهان بنهاده است تا که چون حق قیامت
بردمد حق کند فرمان و صور اندر دمد گر زنست اول زند نفخ فزع گز نهیب افتند خلقان در جزع هر کران
بانگ نفخ آید بگوش از ترس بپرد تمامی عقل و هوش زلزله در عرصه خاک اوفتد غلغله در سطح افلاک اوفتد

آسمان

آسمان شق گردد و از دود سربسر ز نهیب آن زمین زیر و زبر تیره گردد طلعت خورشید و ماه اختران تاریک گردند و سیاه
کوهها گردد بامر ذو الجلال در هوا سایر و سیرة الجبال بحرها از موج بر طوفان شود همچون کشتیها زمین جنبان شود
آسمانها همچو ابر اندر هوا پاره پاره میشود از هم جدا اختران ریزان شوند از آسمان ظلمت و طوفان
فرو گیرد جهان مادر از فرزند دست دارد کودک از مادر نماید احتراز کز برادر و پدر زان رستخیز جمله ابنای انام
در گریز کودکان گشته از نا امید جمله از وهم موی سر سفید پس ندای آید از پادشاه لم یزل کار ساز مهیمن ذوالجلال
گوید که ای لشکر مردگان و ریزیدگان و نیست شدگان و بدنها ریزیده و استخوانها خبر شده برخیزید بعرصه گاه آیید
امروز روز حسابست و شمار همه یکبار از صدای دمیدن صور بهلاکت رسند و هر چه جاندار باشند بمیرد و جمله فرشتگان آسمان
تا چه گردند شور باز اسرافیل از فرمان رسد و آن ندا از حضرت یزدان رسد تا دمد نفخ دوم در زیر عرش کز نهیب
زیر و عرش و فرش هیبت آن خلق حیران کند پس بعزرائیل حق فرمان کند تا که جان جبرئیل میکائیل را قبض نماید
باز اسرافیل را باز از حکم خدای غیب دان قبض سازد جان خود در آن زمان از فراز عرش تا تحت الثری
کس نماند زنده جز ذات خدا آنکه دیر امکان بود و ذات اوست زانکه حی لایموت اثبات اوست
هیچ کس از طیور و انس و جان هیچ جانداری نماند در جهان آید آنکه ابر و باران زان غمام منفصل بارد
چهل روز تمام پس بقدرت خالق جان آفرین مالک الملک ملایک اجمعین زنده سازد باز اسرافیل را صور
بر درد در دبفرمان خدا هفت شاخ آن صور را ابر هوا که دوری هر شاخ پانصد ساله ره جمله جانهای ملایک را ضیا
والا سازد نخستین شاخ جای در دوم جانهای جمله انبیا در سیوم ارواح جمله اولیا جان الجمله شهیدان و
صالحین از زن صدیقان بود در چارمین شاخ پنجم جای جان جنیان کافر ز اوشم باشد مکان ارواح
حیوانات وحش و طیر و دد باشد اندر هفتم ز حکم احد چون شود در هفت شاخ این روح ها باز اسرافیل آید ندا
تا دمد یک نفخ در صور آنچنان گز دی آن جانها بردن پر در روان روی بسیط خاک تا هفتم سما اندر جهان پرند
بر روی هوا پس بفرمان حکیم ذوالمنن کاورند ارواح را سوی بدن جمله جانها با مرتبه باز سوی قالبهای
خود گردند باز پس همه خلقان یکبار سر از گور بر کنند پس حق سبحانه و تعالی آتشی بفرستد تا گرد جهان در آید و همه

کرد آورد تا حق سبحانه و تعالی آنجا با ایشان حساب کند پس عبد الله گفت مرا خبر ده که درازی صراط چند است گفت فرمود درازی
صراط هزار ساله راه است از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر است گفت خلقان از آنجا توانند گذشتن حضرت رسول فرمود که از پیش
از عرش نوری بفرستد تا مومنان بدان نور از صراط بگذرند گروهی چون برق روند و گروهی چون سواران
و گروهی چون پیادگان و گروهی بدشواری و سختی روند و گروهی افتان و خیزان بگذرند و طفلان را فرشتگان بگذرانند
گروهی باشند که قدم بر صراط نهند پایهای ایشان بسوزد و بر روی در افتند و روی و شکم ایشان بسوزد و دست دراز کنند
دستهای ایشان بسوزد و بزیر افتند و در زیر صراط هرچه کافر باشند از صراط به دوزخ افتند آتش ایشان را بسوی
خود کشد عبد الله گفت مرا خبر ده که خلقان بچند صف باشند حضرت رسول صلعم فرمود صد و بیست صف باشند گفت
درازی هر صفی چند باشد گفت چهل هزار ساله راه باشد و صد و هشتاد صف کافران باشند و حق سبحانه و تعالی مومنان را بفضل
و کرم خود بیامرزد و عفو کند عبد الله گفت یا رسول الله آن چه نیکی و احسان بود که روز قیامت با مومنان کنند که مومنان
خرم شوند و چه قهر بود که با کافران کنند که دوزخیان را هیچ حسرتی و دردی از آن عظیم تر نبود حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود
که روز قیامت باشد حق سبحانه و تعالی بهشتیان را به بهشت فرماید و در آنجا قرار گیرند و حساب ثواب یافته باشند و دوزخیان را
بدان عذاب سخت گرفتار کنند و بدان عمل که کرده باشند الکافه فرشتگان رحمت را بفرمایند تا مرگ را بشکل گوسفندی ابلق
بیارند و بهشتیان را و کافران را ندا کنند که آنچه می بینید مرگ است شما خواهید که بمیرید مرگ الکبش تا شما ایمن شوید که
ما نمیخواهیم پس فرشتگان مرگ را میانه بهشت و دوزخ بکشند تا بهشتیان ایمن گردند و هرگز نمیرند و دوزخیان را از آن
عذاب آن سخت تر نباشد و بهشتیان را از آن خوشتر نباشد عبد الله گفت بگوی که نخستین کسی که از گور بر خیزد که خواهد
بود از خلقان شه اول الکونین سر برآرد از تراب ها با رخ تابنده تر از آفتاب ها باشد آن سلطان جلیل انبیا احمد و
بدر هر دو عالم مصطفی ها براق آید پیش جبرئیل ها حله ها آورده از رب جلیل ها حله ها در پوشد و گردد سوار ها در رکاب
از ملایک صد هزار ها پیش پیشش او امیر المومنین ها آن وصی نفس خیر المرسلین ها او بود حامل لوای حمد را ها پیشرو در پیش شاه
انبیا ها آن لوا او وسیع تر از شمس و قمر ها از علو افراشته بر عرش سر ها آل و اولاد رسول کردگار ها همره وی از یمین
و از یسار ها جمله اصحاب نبی هم پیروان ها بر طریق خویشتن از پی روان ها جمیع انبیا و مرسلین ها جمله خلق اولین و
آخرین

آخرین ها تا بدان موقوف باشند حشرگاه ها جمله جمع آیند از حکم اله ها عبد الله گفت مرا خبر ده نخست کسی از دوزخیان شکل چنان
زنده شود که باشد حضرت رسول صلعم فرمود که ابلیس را زنده کردانند حق جل و علا فرماید که او و فرزندان او بیایند تا ببینند
آنگاه او را با اتباع او به دوزخ فرستند روایت است از ابو ایوب انصاری از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم از این آیه
که قوله تعالی يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا حضرت رسول سخت بگریست گفت از کار عظیم سوال کردی
روز قیامت گناهکاران را بر ده نوع حشر کنند بعضی را بر صورت خوکان و بعضی را بر صورت بوزینگان و بعضی را پاها
بالا و رویها بر زمین و بعضی کور باشند و بعضی را زبانها از دهان بیرون آمده باشد و بر سینه افتاده و زبانهای خود میخایند
و بعضی را دستها و پایها بریده باشند و بعضی را لباس قطران پوشیده باشند و بعضی را بر درختان آتشین کرده باشند
و بعضی را از ایشان بوی گندی آید مانند مردار گفتند یا رسول الله این طایفها کیستند و این عذابها از برای چیست
حضرت سید المرسلین صلعم فرمود که آنها که بصورت خوکانند خمر خوارگانند و حرام خوارگان و رشوت گیران و آنها که
بصورت بوزینگانند سخن چینانند و آنها که سر نگون باشند ربا خوارگانند و کوران قاضیانند که حکم بناحق کرده
باشند و آنها که زبان میخایند عالمانند که بدانچه گفته باشند کار نکرده باشند و آنها که دست و پای ایشان بریده باشد
کسانی اند که همسایگان را رنجانیده باشند و آنها که بر درخت آتشین باشند غمازانند و آنها که لباس قطران پوشیده باشند
متکبرانند و آنها که از ایشان بوی گند آید مانند مردار کسانی اند که بشهوات و لذات حرام مشغول بوده باشند های ای
عاصیان ای مجرمان ای جوانان پر گناهان ای پیران نامه سیاهان ای در حرم مسلمانان خیانت کرده های ای در
حرام و شهوات و لذات رفته های ای خلق آزاران ای ظالمان جور و ستم های بی نمازان از پی شیطان و
هوای نفس رفته در چه خیالی و چه اندیشه کرده و چه عذر ساخته قوله تعالی إِنَّ لَدَيْنَا أَنكَالًا وَجَحِيمًا وَطَعَامًا ذَا
غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا و میفرماید ما ساخته ایم از برای دوزخیان بندها و زنجیرهای آتشین که بر دست و پای
ایشان نهند و دوزخیست تافته و آتشیست افروخته و طعامیست با غصه و طعامهای ایشان چه باشد زقوم و ضریع و غسلین و غساق
گفتند یا رسول الله غسلین و غساق چه باشد فرمود که خون و ریم و زرد آبی که از تن دوزخیان رود ای عزیزا این آیه که برخوان
خلاصی از این غم آنها نماز و طاعت و عبادت و دوستی ائمه اثناعشر با دوستان خدای تعالی دوستی کردن و از دشمنان خدا و رسول و ائمه علیهم السلام

در خبر است که چون این آیت فرمود و د آمد حضرت خواجه کونین و فخر عالمین صلعم بصفا و دبهوش شد و چون باهوش آمد گفت
ای مهمانان من از گناهان دور باشید و از گناهان ظاهر و باطن ترک کنید گناه ظاهر خلاصی شما است از عذاب نیران و ترک گناه
باطن کردن خلاص دلها است از عذاب نیران و سخط رحمان ابیات الهی گناهان بسی کرده ایم ز فضل تو نعمت بسی خورده ایم باره
از رو در رفته ام بی شمار ز شرع نپیوسته در بسته ایم الهی و ستم از طاعت بی ریا با خلاص چیزی نیاورده ایم ولیکن تو
دونی که هرگز بقصد بکنه تو شرکت نیاورده ایم اما ای عزیزان در سینه که ازین عقدها و عقابها از جور رحمت کنند
بباید که محبت و مودت حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین در دل و جان خود در بند تی و تولا بدیشان کنید و از دشمنان
ایشان تبرا کنید تا طاعت و عبادت شما بدرجه قبول رسد الهی بحق محمد و ائمه معصومین که اجر این مجلس ایخشای و بیامرز
یا اله العالمین و یا احسن الناصرین باب سیم در بیان فرخوانی و قدمه الحمد لله الذی من صنعه خلق البشر رب قدیم موجد
فرد قدیم ذی قدر یکتا خداوند جهان دانای پیدا و نهان پرور دگار انس و جان بیچون خدای ذکر هو مقید
سلطانه و مکمل احسانه سبحانه سبحانه سبحان خلاق الصور جان بخش هر دلداده دلبند هر آواره
هر جا که کار افتاده افکنده بر کارش نظر لما بدا اعطائه عم الورى الطافه بالامر کان الکائنه
قضاء والقدر لطفش چه تزئین میکند با جان سکین میکند هر لحظه آیین دگر ملک قیب صانع حق جیب فرع
یعطی لراضی فارغ عن شرک ایمان الکفر سرها پر از سودای او جان غرقه دریای او دل عاشق شیدای او او داغ منتظر
لو شاء بین انواره نور الدین اسراره تدا ب فی ابصاره القلب فی خذ البصر پنهان او پیدا
کند پس سوخته شیدا کند مرغی که سیر انجا کند دور البو زو بال و پر ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له ونشهد ان محمدا عبده و رسوله ونشهد ان علیا ولیه و وصی رسوله الی الاخره
الهی ببرکت نیاز وجود و نوال تو و بذات مقدس تو ای کریمی که هزار هزار نعمت زیاده کنی ای رحیمی که هزار هزار گناه
گناه بیامرزی بیعذری ای دانای بی ضمیر ای توانای بی ظهیر ای قادر بی وزیر یا لطیف یا علیم یا خبیر یا من
لا یختلج الیه البیان والشرح والتقریر حاجاتنا کثیرا وانت عالم بنا بصیر نعم المولى و
نعم النصیر شفاعة من بیچاره سودا زده سرگردانم که با وصف خدا و بدسخن چون رانم من و توحید تو بیهات
ذهن بیان

در بیابان بیمنای تو سرگردانم با هر جودی و قیوم و جودی مقبلی حسبنا الله و کفی قاعده ایام من بلسان صفات تو گجا ره یابم
عاجز و خسته دل و بی سر و بی سامانم همچنین گرد سوال که بکو حق بکجا است گفتم آخر همچنین در همه جا میدانم همه جا در همه
ردی تو در جلوه دگر نیست مصحف روی تر از هر رو میخوانم چند روز نیست که تا هیم ز تو مانده است جدا پس عجب پاینده ام
و نیز عجب میمانم الهی با دستهاکی آلاء و نعمای تو و بحق ذات کبریای تو الهی بحق عظمت و جلال تو و بذات مقدس بی همتای
تو الهی ببرکت جلال و کمال الوهیت خود که عقل و خبر کس بدان نرسد که بر ما بیچارگان و بی کسان رحمت کنی و جرم ما
گنه کاران و نا بر سیاهان عفو کنی و بخشی یا اله العالمین یا احکم الحاکمین فی فرقه سلیم با هزاران هزاران
هزار صله صلوة و تحف تحیاة زاکیات با برکات بر تربت حضرت خواجه کائنات و فخر موجودات رسول حبیب
منیع نبی رفیع حامد محمود شاهد مشهود نور بدر مهدی نقی زکی عربی مکی مدنی
قرشی هاشمی ابطحی عالم معلم طیب خطیب شارح مشفع خاشع خاضع بشیر نذیر
کریم بالمؤمنین رؤف الرحیم سید انبیا و سند اولیا شفیع روز جزا حضرت ابو القاسم محمد المصطفى صلعم عقل
ار ... و عنبر سجه خاکش سینه صافی صفی الله صدف گنج گوهر پاکش مرد با نکه همش آزاده است بنده
سرو قد چالاکش از تمکن چون مخروب و دوخته اند در عه بر قبای لولاکش فرزند هم مصیبت حکیند باشفای لب
چون تیر پیکش بال کث ده در هوا داری طایر صدره پیش فتراکش بر شوخ ساختن ملکوت سکیندی خطاب
زافلاکش انا المصطفى رسول الله دعوتش رهنمای هر گمراه بر ان شهر محتشم و بران سرور محترم جمیع ابنیا خلاصه
اصفیا محمد رسول الله صلعم فی منقبت امیرالمومنین خصوصا علی روحه و نفسه جسمه و دمه و لحمه و قلبه و شحمه و اصله
و فرعه و ابن عمه و کاشفه غمه و قاضی ذنبه و وزیره و وصیه و خلیفه من بعده امیر البررة
و قاتل الکفرة المسمی بحیدرة و ام الکتاب بمیزان یوم الحساب حجة الله فی المشارق و المغارب امیرالمؤمنین
و امام المتقین و یعسوب الدین الامام بالحق ابو الحسنین علی ابن ابیطالب مرد میدان لا فتی است علی جارشه همیشه غایت
علی اولیا قدر اولیا دانند سر مکتوم اولیا است علی تو علی را بجو و کجا دانی کوه معدن سخا است علی اگر علی را جز
نتوان گفت خود که گفت از خدا جدا است علی در دریا هل اتی است علی قدر تعظیم او خدا داند کس ایه قدرت
خدا هست علی از ولایت سخن اگر پرسی غرض من نص انما است علی سر آیه بدیع بدان تا بدانی که ره نما است علی

از عبادت مسند العباد و على كل قوم هاد انتهى كتب على و الله و ائمه معصومين كه بر حاضران اين مجلس بخشش مى و برحمت بيامرزى و بجنت رسانى بآل العالين و يا ارحم الراحمين باب در عذاب خمر خوارگى و قمار بازى اين باب مشتمل است بر سه فصل فصل اول

قوله تعالى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ يعنى اى كسانى كه ايمان آورده ايد بدرستى كه خمر و قمار و انصاب و ازلام پليد است و حرام و از عمل شيطان است بپرهيزيد تا شايد كه رستگارى يابيد كه خمر خواره را بعد از توبه و پرهيز باز حفظ بايد بودن كه هنوز هم عذاب بود روايت است از حضرت سيد المرسلين و امام المتقين و رسول رب العالمين و خاتم النبيين حضرت محمد رسول الله و حبيب الله صلى الله عليه و آله ميفرمايد الْخَمْرُ أُمُّ الْخَبَائِثِ يعنى خورنده خمر چون پرستنده بت بود قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ رَجُلٍ يَشْرَبُ الْخَمْرَ إِلَّا سَقَاهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْحَمِيمِ مِثْلَ مَا يَشْرَبُ مِنَ الْخَمْرِ يعنى نيست هيچ مردى كه بخورد خمر را مگر آنكه خداى تعالى بخشد در روز قيامت از زرداب دوزخيان چندان كه خورده باشد از خمر قَالَ النَّبِيُّ الْخَمْرُ جِمَاعُ الْإِثْمِ وَأُمُّ الْخَبَائِثِ يعنى خمر اصل همه گناهان است و مادر همه پليديهاست قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْخَمْرُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ يعنى بدرستى كه خمر كليد همه گناهانست و مادر همه پليديهاست قَالَ النَّبِيُّ صلعم مَنْ أَطْعَمَ شَارِبَ الْخَمْرِ لُقْمَةً سَلَّطَ اللهُ عَلَيْهِ حَيَّاتٍ وَعَقَارِبَ وَأَطْعَمَهُ اللهُ مِنْ صَدِيدِ جَهَنَّمَ يعنى هر كه يك لقمه طعام دهد خمر خواره را مسلط گرداند خداى تعالى ماران و كژدمان را و طعام دهد او را خداى تعالى از زرداب دوزخ قَالَ النَّبِيُّ صلعم مَنْ سَلَّمَ عَلَى شَارِبِ الْخَمْرِ أَوْ صَافَحَهُ أَوْ عَانَقَهُ أَحْبَطَ اللهُ عَمَلَهُ أَرْبَعِينَ سَنَةً يعنى هر كه سلام كند خمر خواره را يا دست بوسد كند يا دست در گردن او كند حبط كند خداى تعالى عمل چهل ساله او را قَالَ النَّبِيُّ صلعم فرمود كه هر كه خمر خورد در شب نظر نكند خداى تعالى بسوى او تا صبح و هر كه مست بود در روز قبول نكند خداى تعالى عمل او را چهل شبانه روز و اگر در آن مستى بميرد همچنان باشد كه كافر بت پرست قَالَ النَّبِيُّ صلعم مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَجْلِسْ عَلَى مَائِدَةٍ تُدَارُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ يعنى هر كس كه باشد مؤمن بخداى تعالى و بروز بازپسين بايد كه ننشيند بر خوانى كه بر او خمر باشد پيغمبر صلعم ميفرمايد كه دوزخ وادى است بدان هيبت كه دوزخ هفتاد بار از اهل دوزخ از گرمى او بفرياد آيند و بنالند و در آن وادى خانه ايست از آتش و در آن

خانه تابوتى بود از آتش و در آن تابوت مارى بود از آتش و او را هزار سر بود و در هر سرى هزار كف و در آن كف هزار قطره زهر باشد كه اگر يك قطره از آن در دريا هاى دنيا ريزند همه زهر گردد و كه از تابش آن همه خلقان عالم بميرند و بسوزند اصحاب گفتند يا رسول الله اين عذاب كدام طايفه است فرمود از آن خمر خوارگان باشد ديگر فرمود هر كه طعام دهد خمر خوار را يك لقمه مسلط گرداند خداى تعالى بر تن او مارى و كژدمى و هر كه حاجت خمر خواره برآرد چنان باشد كه يارى داده باشد بر خرابى اسلام و هر كه قرض دهد خمر خواره را چنان بود كه يارى كرده باشد بر قتل موسى و هر كه خمر خوار را دختر دهد اگر بيمار شود به پرسش او نروند و بر وى نماز نكنند قَالَ النَّبِيُّ صلعم عَرُوسُ الشَّيْطَانِ السَّكْرَانُ وَالنَّاكِحُ يعنى خمر خواره مست و زن نوحه گر عروس شيطان باشند و مرد شخصى را با همه عقل و فهم چون از وى ديوان و شياطين گردند ديگر ميفرمايد كه روز قيامت خمر خواره با روى سياه بود و ازرق چشم باشد و از زبان او خون و ريم روان بود چنانكه اهل عرصات از بوى او بفرياد آيند پس حضرت رسول صلعم فرمود كه خمر خواره چون بت پرست بود باشد [illegible] آمده است كه روزى جمعى از مؤمنان از حضرت امير سوال كردند كه يا حضرت با عايشه از آن خمر پرهيز بايد كرد آنحضرت فرمود يا مؤمنان چه پرسيد اگر چنانكه قطره خمر بجائى افكنند و آن جا را بر خاك كنند و سالها از وى گياه بر رويد و از سر آن جا علف برويد و اگر گوسفندى بخورد و در ميان گله گوسفندان از دمى گوشت گله آن گوسفندان نخورم و يك قطار شتر كه اول او در مشرق بوده و آخر او در مغرب و آن شتر بار ايشان خمر بار دارشته باشد من مهار شتر اول را دست نگيرم قَالَ النَّبِيُّ صلعم مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَشْرَبْ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْكَوْثَرِ إِلَّا مَنْ تَابَ وَمَاتَ عَلَى التَّوْبَةِ يعنى هر كه بخورد خمر يكبار در دنيا نخورد در آخرت آب كوثر مگر آنكه توبه كند و بر توبه وفات كند [illegible] مخور خمر كو خود پليد آمده پليديها رو پديد آمده كه هر كو بدنيا خورد خمر شوم از و دوستش بكوثر بعيد آمده مگر آنكه توبه كند چون نصوح از آن توبه مرد سعيد آمده كه خمر خواره را در روز قيامت هر كه بعرصات آورند با روى سياه و غلهاى آتشين كشيده و بوى گندى از وى برآيد كه اهل عرصات از تعفن آن آرام نداشته باشند و گويند اين چه بدبخت است از گناهكاران و مجرمان گويند كه اين شارب الخمر است پس ديگر نيز آن از خمر خوردن توبه كنيد تا بدين عقوبتها گرفتار نشويد [illegible] كه هر بنده كه از سر كناه برخيزد و توبه كند از گناه و توبه كار نيكو كاران است و كارها را بصلاح آرد و خداى تعالى گناهان او را بحسنات بدل گرداند آورده اند كه چون آيت تحريم خمر فرود آمد حضرت خواجه عالم صلعم فرمود تا منادى كردند كه ديگر خمر نخورند روزى اتفاق افتاد كه حضرت پيغمبر

[illegible]

الهی کی بیا زنیکو کاران که این گناه را برمن پوشیده کردان و مرا از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شرمنده مکردان چون به نزدیک رسول
رسید حضرت فرمود که چیست در قرابه کفت که سرکه است آنحضرت دست پیش آورد و کفت قدری بر دست من ریز قدری بر
دست آنحضرت ریخت سرکه بود آن مرد متحیر بماند و کفت یا رسول الله بخدا که این سرکه نبود بلکه خمر بود اما چون من پشیمان شدم
توبه کردم و از خدای تعالی بترسیدم و کفتم خداوندا بد کردم و توبه کردم مرا از روی حضرت رسول شرمنده مکردان حضرت الله تعالی
این خمر را سرکه کردانید آنحضرت فرمود که چنین است و هر که توبه کند با اخلاص بدل پاک حق تعالی سیئات او را بحسنات تبدیل
کرداند که اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات احوال تایبان شنیدی اکنون حکایت کسی که از توبه محروم کشت
نیز بشنو حکایت مؤذنی بود که چندین سال بانک نماز کفته بود و شرایع اسلام ورزیده ناکاه نظرش بر جمال زنی
ترسائی افتاد و دلش از دست رفت چند انکه با خویشتن بر آویخت بر نیامد بدر سرای آن زن ترسا رفت قصه با وی
بکفت زن کفت اکر در دعوی صادقی زناری باید بست که در محبت موافقت شرط است زنار بست و خمر بخورد و مست
شد و قصد زن کرد زن از پیش وی بکریخت و در خانه رفت و ...
بکجا نه وند را زود از بام در افتاد و بمرد و چندین ساله مؤذنی کرده و شرایط اسلام ورزیده عاقبت کافر
برد و بمقصود نرسید پس ای بندکان از کناهان توبه کنید که فردا حسرت خوردن فایده ندارد غم کار خود خورید تا کار
که حسرت بخوردن نباید بکار فصل دویم در بیان عذاب بنک خوردن روایتست از حضرت خواجه کاینات و فخر موجودات محمد مصطفی صلعم فرمود
من اکل لقمة من البنج فکانما هدم الکعبة سبعین مرة یعنی هر که یک لقمه از بنک بخورد چنان باشد
که با مادر خود زنا کرده باشد و هر که با مادر خود زنا کند چنان باشد که هفتاد بار خانه کعبه را خراب کرده باشد قال النبی
صلعم من اکل البنج ومات علی هذا الحشر یوم القیمة مکتوب بین عینیه هذا الله من رحمة
لعنة الله یعنی هر که بخورد و بمیرد منکر و نکیر او را برانکیزانند در روز قیامت نوشته باشد در میان دو ابروی او که این شخص ملعونست
و از رحمت خدای تعالی ناامید است و بعضی از مفسران کفته اند که شجره ملعونه که خدای تعالی در کلام مجید یاد کرده است آن
بنک ملعونست دیکر حضرت رسول صلعم کفت بپرهیزید از کیاه خشک که آن بنک بود بدرستی که حیا را ببرد از چشم مردمان
و ایمان را ببرد وقت مرک بپرهیز از بنک که شد حرام حیا را از چشمت رباید تمام بهفتاد بار او برابر بود بمادر زنا کردن ای نیکنام

حکایت فرعون علیه اللعنه روزی با لشکر خود براهی میرفت در میان تاختن شد از لشکر خود کناره رفت و بآب تاختن نشست چون از غایط
و بول بپرداخت لشکر به وی نزدیک شده فرعون نخواست که بدانند که او بآب و غایط نشسته است کفت بار خدایا فرعون را
حاجت نمی باید مرا و بنهای مرا حاصل کن دست بر پشت دعا کرد آن غایط و بول نابود شد و کیاهی پدید آمد فرعون
پشت خود را بدان کیاه باز داد و چون لشکری رسیدند فرعون را نشسته دیدند پشت خود را بدان کیاه باز داد و
بعد از انجا برخواست لشکرش آن کیاه را بتبرک بچیدند و بخوردند و این بنک از اصل غایط فرعونست و هر که بنک خورد فردای
قیامت با فرعون در عذاب دوزخ باشد و بنک خوار سخت ترین عذابها باشد و اهل قیامت از عذاب ایشان بفریاد آیند و
... باشند فصل سیم در بیان قمار و شطرنج روایتست از حضرت سید کاینات و خلاصه موجودات و اکمل عالمیان
بهتر و بهترین آدمیان خواجه هر دو سرا احمد مصطفی صلعم می فرماید که من لعب بالنرد و الشطرنج فکانما غمس یده فی دم الخنزیر
یعنی هر کس نرد یا قمار یا شطرنج بازی کند چنان باشد که دست خود را بخون خوک آلوده کرده باشد و در جمله پلید است
روایتست از حضرت رسول صلعم فرمود که ما الهیکم عن ذکر الله فهو حرام یعنی بدرستی هر چه شما را مشغول کند و باز دارد
از ذکر خدای تعالی حرام بود و حرام کرده است قمار و نرد و شطرنج مثل این فعلها را خدای تعالی روایتست از حضرت رسول صلعم نقل کرده
لا یدخل الله الملائکة بیتا فیه خمر او دف او طنبور او نرد ولا یستجاب دعاؤهم و ترفع الله عنهم البرکة
یعنی فرشتکان در نیایند در خانه که در وی دف یا خمر یا طنبور یا نرد باشد مستجاب نشود دعای اهل آن خانه و برکت از ایشان
برود و شطرنج و نرد و قمار کار شیطانست و هوای نفس شما غریدن و به پرهیز مشغول نیز و از شطرنج و قمار و نرد کار شیطان
زیرا که حرامست و پلید است و بد است مانع ذکر خدای باز دارد و میدان پس ای عزیزان توبه کنید و بر سر کناهان مروید
تا بعقوبت ایشان کرفتار نشوید ای بندکان پر کناه ای جوانان بی باک ای پیران نامه سیاه فکر روز آخرت
بکنید که در آن روز پر خوف و بیم پر خطر است و سفر دور و دراز در اعمال پس و امل دراز در پیش کرفته و پنبه غفلت در کوش کرده
و بیخبر از کار آخرت موعظه و در خبر است از آن سرچشمه خورشید رسالت کوهر کان طهارت برکزیده حضرت اله محمد رسول الله صلعم
میفرماید که چون روز قیامت باشد منادی از حضرت پادشاه لم یزل و لا یزال کریم باکرم ذو الجلال جل جلاله و عز شانه
تا فرشتکان را ندا کند که کافران را از مؤمنان جدا کنید و منافقان را از مخلصان دور کنید و دروغ زنان را از راست

گویان پیدا کنید پس خواجه عالم صلعم زار زار بگریست گوید رحمت و سخنی خواهید ابید امتان من گروهی شما و شما چندان بهشت برند
وجمعی اگر این با لباس قطران به دوزخ کنند و قومی امدی مدید در آفتاب قیامت بدارند بندگان گویند آخر این محشر را
شفیعی میشود ای باید که بشفاعت او کار ما بر آید ایشان بدرگاه ردی بالملائکه آرند و گویند ای زاهدان و عابدان عالم [بالا ما را]
شفاعت کنید تا ازین عذاب خلاصی یابیم فرشتگان زبان طعن برگشایند و گویند شما را کار خویش در دنیا می بایست ساخته
شما عمر خویش در دنیا ضایع کرده اید با حریفان نباله و دوستان نواله لاجرم از جرایم و ضلالت بر می آید ایشان در
جواب در آیند که آندم که پدر ما از کتم عدم بصحرای وجود آمد شما زبان طعن و اعتراض در روی او دراز کردید أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ
فِيهَا اما عنایت کریم لایزال با ما بود وحق سبحانه وتعالی جواب باز داد که إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ الغرض جمله روی با آدم صفی کنند [او را] و گویند
ای خلیفه خرم و کرم وری خسرو صحن عالم پدر ما هم کیان تویی ما را شفیع باش آدم صفی علیه السلام گوید من خود را از گندم نکه
نتوانستم داشت شما را از سقر چگونه نگه دارم به نزدیک نوح روید که بخلیه است طوفانی بر اجاره اوکرده است در دنیا ابرا
مرکب او ساخته است در آخرت آتش را بطعام او کنند با صد هزار رنقان و نوح روی بنوح نبی آرند
شفاعت کن گوید که من دیر در شکایت کردم که رَبِّ لَا تَذَرْ امروز شفاعت چون کنم ای ابراهیم خلیل علیه السلام با
روید چون نزد حضرت ابراهیم خلیل الله روند بحضرت گویند ای صاحب کرامت بدرگاه تویی خلعت عزت یافته ما را شفاعت کن
ما را دستگیر گوید مرا دستوری نیست که شفاعت کنم مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ [عِنْدَهُ] إِلَّا بِإِذْنِهِ پیش حضرت موسی کلیم الله روید که
او برگزیده درگاه کبیر المتعال و برکشیده بارگاه لم یزل ولایزالست گویند ما را شفیع باش حضرت موسی عم گوید من از
جرات إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ زهره آن ندارم که زبان شفاعت بجنبانم پیش عیسی روح الله عم آیید و گویند ای ابن مریم
دوای خستگان ما تو مرهم طبیب تویی [و ادای] الا که دار الرحمن درد ما را دوا کن گوید ای امتان بدانید که درین عقاقیر که من دارم [و اثری]
شفا نیست اما آنچه در کیسه طبیبست در خزینه حبیب است باید تا من نیز با شما بیایم امتان را نیکو بدر است دعا میان ... [شفیق]
و دکیلیست آن امتان همه روی بحضرت خواجه کاینات و خلاصه موجودات محمد رسول الله صلعم با آه و ناله و چشم گریان
و دیل بریان و سوز سینه گویند ای خواجه کونین و فخر عالمین سبحان سر آنداری که ما را شفاعت کنی حضرت
خواجه عالم و شفیع بنی آدم محمد صلعم گوید ای امتان من زینهار که بر بید که من شما را چون انبیای مرسلین بهم نگیر
حواله

حواله کنم و همین ساعت بیایم و حلقه بر در بهشت زنم رضوان گوید کیست گویم پاسبان نکه ام چندین سالست برکنگره قصر و
مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ پاس بیدارم رضوان هنوز نام من نشنیده باشد که در بهشت باز کند و گوید ای سید
عالم و عالمیان در آی وای امام بیت الحرام در حرام من گویم نه من گریخته ام که بهشت در آیم من پادشاهم و چندین هزار
سپاه و آرم آمده ام تا توقیع سلطانی بستانم پس خواجه عالم بزیر عرش در آید و به سجود در افتد و گوید خداوندا امتان
کنه کار دارم اگر کنه کار بندگان تواند اگر چه بد کارند امو زکرده خود پشیمانند خطاب عزت در رسید که ای سید عالم
سر بردار و غم مدار که مَنْشُورٌ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ بر تو داده ایم و همه را بتو بخشیدم ولباس مغفرت
[پوشیده ایم] بپوشیده ایم وپس ان امتان یکبار رو بهشت آرند چنانکه بعضیان کسی در کرد که وار در چنین سیدی تشنه مانند
بزندان دوزخ اسیر یا کسی را که باشد چنین دستگیر یا الهی بحق بنی فاطمه که بر قول ایمان کنی خاتمه یا اگر دعوتم رد کنی و گر قبول
من و دست و دامان آل رسول یا موعظه در خبر است که جبرئیل عم نزد خواجه عالم صلعم آمد نه بهنجان که عادت آمدن او بودی با حزن و رنجه هرچه
[چه حادثه است] متغیر خواجه عالم صلعم فرمود که ای جبرئیل مرا صفت دوزخ کن تا چگونه است گفت یا رسول الله حضرت الله تعالی فرمود تا آتش
آتش دوزخ را هزار سال افروختند تا سپید شد و هزار سال [تا ارغوانی شد و هزار سال] تا سیاه شد و امروز دوزخ سیاه است و تاریک و حق تعالی
هفت طبقه کرده است و هر یکی از برای قومی معین کرده است لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ
مَقْسُومٌ گفت ای جبرئیل مرا خبر کن که ساکنان این درکات اول که باشند جبرئیل گفت یا رسول الله عذاب این طبقه سهلتر باشد
گفت بگوی تا این جای کیست گفت یا رسول الله این جای عاصیان امت که امت تو باشد آنحضرت فرمود یعنی از امت من در دوزخ
روند گفت آری آنکه گناه کبیره کرده باشند و بی توبه از دنیا بیرون رفته باشند حضرت رسول بگریه در آمد [تا] شبانه
روز میگریست دو ازیاران مجلس زهره و یاری آن نبود که معلوم کنند که چه افتاده است و حضرت امیر المومنین
علیه السلام حاضر نبود سلمان نجابه خیر النسا فاطمه زهرا علیها السلام شد و گفت ای سیده زنان عالمیان مرد را است
که پدر بزرگوار تو [چه] خود آمد دید که آنحضرت چندان گریسته که گل بر ضور رسته گفت ای پدر بزرگوار من چه افتاده
است و چه شده است آنحضرت فرمود که جبرئیل عم مرا خبر داده که در طبقه اول دوزخ عاصیان امت تو باشند
است که مرا اسیر باند کم ... ای پدر بزرگوار پرسیدی که عاصیان را چگونه به دوزخ برند گفت آنها را

بوی وهر و از انجا سر کشند چون بکنار دوزخ رسند دوزخ را ببینند و مالک دوزخ را فریاد بر آرند و وا ویلاه و مصیباه
گفتن گیرند مالک را گویند مارا دستوری ده تا بگریم مالک دستوری دهد چندان بگریند که آب چشمشان نماند و بجای آب
خون گریند مالک گوید چه نیکو بودی که این گریه در دنیا بودی از ترس او های ای عاصیان گریه های ای عزیزان که کار
ناله های ای مجرمان سوزد که از های های ای جوانان ناله جان گداز های ای پیران گریه در شبهای تار های ای مردمان
افغان و زاری های ای عاشقان سینه پر نیاز های ای مخلصان اندیشه نمائید از آه و درد و درد آن یاد آورید این آن
روز بزرگ را که خدای تعالی در قرآن یاد کرده که روز قیامت پنجاه هزار سال است و مکر ز آن آفت کنید تا می توانید تا که
دست میدهد هر کاری بکن پیش از آنکه تو بیاید هیچ که کوه های آتشین ورده ببینند تا نه پنداری که راه کوتاه
پس مالک عاصیان را در دوزخ اندازد ایشان یکبار آواز بر آرند که لا اله الا الله آتش از ایشان دور شود مالک بانگ
بر آتش زند که یا نار خذیهم ای آتش ایشان را بگیر که خدای تعالی میفرماید که روی های ایشان را مسوز که خدای تعالی را سجده
کرده اند و دلهای ایشان را مسوز که در ماه رمضان روزه گرفته و تشنگی کشیده اند پس در دوزخ باشند تا هر قدر که خدای تعالی
خواهد یا الهی ما گنه کاران دور آخریم جرم ما در گذر از حرمت آل عبا در دو ما را از در انعام در مان فرست
چون تو خود گفتی که بنو و هیچ دردی بی دوا یا الهی دوستدار مصطفی و آل او در قیامت حشر کن با مصطفی و مرتضا
پس پادشاه عالم گوید ای جبرئیل حال امتان احمد مختار بکجا رسیده است گوید خداوندا تو دانائی بر حقیقت گوید من
میدانم برو و تو نیز بنگر جبرئیل چون بکنار دوزخ آید مالک را گوید طبق بردار تا بنگرم که حال امتان عاصیان محمد بکجا
رسیده است مالک طبق بر دارد جبرئیل ایستاده باشد عاصیان بر نگرند جبرئیل را ببینند با صورت و روی خوب
گویند کیست که صورت خوب دارد گویند که جبرئیل امین است که وحی بحضرت محمد رسول الله آوردی ایشان چون نام حضرت
محمد بشنوند بیکبار فریاد بر آرند که ای جبرئیل حضرت رسول صلعم را از ما سلام برسان و بگوی که عاصیان امت تو بعذاب
دوزخ گرفتار شده باشند که مارا شفاعت کند جبرئیل امین خبر ایشان بحضرت محمد صلعم رساند آنحضرت بروی در افتد
گوید خداوندا عاصیان امت مرا بدوزخ کردی ایشان را بمن بخش خطاب بعزت رسد که ای محمد دلشاد دار
که ایشان را همگی بتو بخشیدم و لباس مغفرت در ایشان پوشیدم پس خواجه عالم ایشان را از دوزخ بیرون آرد

بجواز آنکه

بعد از آنکه چون ببهشتی شده باشند ایشان را بجوی برند که آن را عین الحیات خوانند در آن نهر غوطه زده پاک شوند و بر
خود ریزند علت ظاهر و باطن ایشان برود و پاکیزه شوند و صورتهای ایشان نیکو شود اما بر پیشانی ایشان نوشته باشد
که عتقاء الرحمن من النار یعنی آزاد کردگان خدا اند از آتش دوزخ ایشان را به بهشت فرمایند اهل بهشت ایشان را
بیکدیگر نمایند که ایشان را از دوزخ بیرون آورده اند گویند خداوندا ما را چون به بهشت فرستادی در بهار جنت
گردانیدی این نشانه ما را زایل گردان خدای تعالی آن نشانه را از پیشانی ایشان زایل کرداند پس ای عزیزان عظیم
نعمتیست که حق سبحانه و تعالی در حق ما کرامات کرده است که ما را از امتان حضرت محمد صلعم کرده است انبیای گزین
از خدای تعالی تمنا کرده اند که ایشان را از امت محمد کرداند فصل در بیان موعظه تبارک ذو الجلال حق را دوان ذکر کل من
علیها فان جای اصلی مردمان گورست ای دریغا که دیده ها کور است رویهم چون گل شکفته بنازها در گشته
میان خاک و غبارها نو عروسان عاج و مسکین بند کرده گیسوی مشکین نازنینان همه زیارد رفیق ماه رویان
همه غریب و غریبی همه حیران و گنگ و بیچاره شرمسار و اسیر نظاره آه از آن خانهای خاموشان آه از این
منزل فراموشان آه از آن تنگنای تنهایی آه از آن نام و ننگ تنهایی آه از آن جای درد و رنج و محنت
آه از آن جای حیلت و دهشت آه از آن زاری و ندامتها آه از آن خواری و ملامتها ای دل بیچاره بکن
توبه پیش از آنکه در رسد توبه چند بر آب و بر جنازه روی روز آید که با جنازه روی اسب چوبین ترا
سوار کنند پیرهنت بزیر خاک کنند تن نازک بخاک بسپارند روی چون گل بگل بیفشارند در زمان منکر و نکیر آیند
بخلاف و گرفت گیر آیند هر چه روز گذشته بر سر تو باز آرند در بر آبر تو سؤال خویش ان دونیم کرده اند طفلکان را
یتیم بگذارند آه از آن دم که رخت بردارند خان و مان را بجای بگذارند زن و فرزند را وداع کنند
خویش پیوند را وداع کنند اندر آن روز نیست از آن بهتر که بگویند مدح خیر البشر بزبان مدح مصطفی گویند
بدرون مهر مرتضی جویند گر امید نجات از آن داری دوستی شان ز دست نگذاری پس ای برادران
و عزیزان بدانید که نجات آخرت در دوستی حضرت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیه و علیهم اجمعین از دست بگذارید
که بی مهر ایشان طاعت و عبادت بدرجه قبول نرسد اگر صد هزار سال عمر یابد و عبادت کنید بی مهر محبت ایشان

در دوزخ جا می سازند والسلام علی من اتبع الهدی باب ششم در بیان مناجات الحمد لله الذی سلطانه نعمت لا زال
الماجد العزیز والذی عنفوانه بجو الذال رب تعالی شانه مستوجب عنفوانه شکر خداوندی که او در آوردن صفات لم یزل دور است
ذات پاک او از تهمت مثل و مثل این کاربنا زخاص و عام روزی رسان انس و جان لا ینبغی فحوانه الا جلال الجمل
سابع الاء الی عنفوانه و انظار الا سلطانه مهند که برهانه لما تجلی للجبل دهنده روز نهان یکتای بی مثل و بدل
با فر بصیرت ای لسبز زرد کش سیر نقد دغل شرمی بد آرای بخیر درراه دین سی سیر بزرگی مصابیح الشهب واللیل برج
الجب الجری افادیق النجب کی نگشته الارض الملل هم در دور دیشان از وهم مرهم ایشان از او هم زخم دل
ریشان از وهم لطف و هم خیر امل صلوا علی بدر الدجا اعنی نبی المصطفی من لم یزل بین الوری یدعو الی خیر الملل
رزما در درود بیکران بر خواجه هر دو جهان مقصود امر کن فکان سرمایه دین و دل ملل ونشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و نشهد ان علیا ولیه و وصی رسوله
الهی سیدی و مولایی به برکت عظمت و جلال تو الهی به برکت کبریای تو الهی بفضل بی منتهای تو الهی به برکت الاء و نعمای
تو الهی به برکت وحدانیت و صمدانیت و کمال الوهیت تو که عقل و ضمیر کس بدان نرسد الهی به برکت عفو بی منتهای تو
برحمت الهی به برکت توریت و انجیل و زبور و فرقان تو الهی به برکت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل تو الهی
به برکت جهلائیل و روحائیل و دردائیل تو الهی به برکت حملة العرش و کروبیان و روحانیان تو الهی به برکت نیاز آدم
صفی الله الهی به برکت سید شهدا هابیل علیه السلام الهی به برکت نیاز شیث علیه السلام الهی به برکت نیاز نوح نجی الله علیه السلام
الهی به برکت نیاز یعقوب علیه السلام الهی به برکت نیاز یوسف علیه السلام الهی به برکت نیاز ایوب پیغمبر علیه السلام الهی
به برکت نیاز موسی کلیم الله علیه السلام الهی به برکت نیاز هارون پیغمبر علیه السلام الهی به برکت نیاز سلیمان علیه السلام الهی
به برکت یونس پیغمبر علیه السلام الهی به برکت نیاز خضر پیغمبر علیه السلام الهی به برکت نیاز الیاس پیغمبر علیه السلام الهی به برکت نیاز
جرجیس پیغمبر علیه السلام الهی به برکت نیاز لوط پیغمبر علیه السلام الهی به برکت نیاز داود پیغمبر علیه السلام الهی به برکت نیاز عیسی
روح الله علیه السلام الهی به برکت نیاز زکریا پیغمبر علیه السلام الهی به برکت نیاز یحیی پیغمبر علیه السلام الهی به برکت نیاز خاتم الانبیا
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الهی به برکت نیاز علی ولی الله علیه السلام الهی به برکت نیاز امام حسن الرضا علیه السلام

الهی

الهی به برکت امام حسین المعلی علیه السلام الهی به برکت امام زین العابدین علیه السلام الهی به برکت نیاز امام محمد باقر علیه السلام الهی به برکت نیاز امام جعفر صادق
علیه السلام الهی به برکت نیاز امام موسی کاظم علیه السلام الهی به برکت نیاز امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام الهی به برکت نیاز
امام محمد تقی علیه السلام الهی به برکت نیاز امام علی نقی علیه السلام الهی به برکت نیاز امام حسن عسکری علیه السلام الهی به برکت نیاز امام
محمد مهدی علیه السلام الهی به برکت نیاز جمیع انبیا و اولیا و اصفیا علیه السلام الهی به برکت نیاز ابدال و اوتاد و زهاد و عباد و جمله
مومنین و المومنات که بیچارگان و ضعیفان و گناهکاران و محبان و شیعیان امت محمد مصطفی صلعم رحمت کنی و ببخشی
و پدران و مادران و خویشان و اقوام ما و حاضران این مجلس را بیامرزی و رحمت کنی و ببخشی یا اله العالمین و یا خیر الناصرین
المناجات باری همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده زیر نشین علمت کاینات ما بتو قایم چون
تو قایم بذات هستی تو صورت پیوند نه تو بکس و کس بتو مانند نه آنچه تغیر نپذیرد توئی آنکه نمردست و نمیرد
توئی جز تو فلک را خم چوگان که داد دیگ جسد را نمک جان که داد هم باقی و فانی و بقا بس ترا است ملک تعالی و تقدس
ترا است هر که نه گویا بتو خاموش به هر چه نه یاد تو فراموش به گرچه کنی قهر بسی زار ما روی شکایت نه کسی را زما
منزل شب را تو فراز آوری روز فرو رفته تو باز آوری چرخ روش قطب ثبات از تو یافت باغ وجود آب
حیوات از تو یافت ای ز ازل بوده و تا بود ما تا ابد زنده و فرسوده ما بی طلم از همه سازنده جز تو نداریم
نوازنده راز بی لت این همه امید و بیم تو به بخش و ببخش ای کریم چاره ما ساز که بی یاوریم گر تو برانی بکه
روی آوریم چون خجلم ز سخن خام خویش هم تو ببخشای بانعام خویش بس تو کربی سرو پا آمدیم هم بامید تو خدا آمدیم
قافله شد و اپس ما به پیش ای کس ما بی کسی ما برس جز تو قبله نخواهیم ساخت گر ننوازی تو که خواهد نواخت از که
رزکه پناهیم توئی بی نظیر در که گریزیم توئی دستگیر در که از جرم که خواهنده ایم چاره ما کن که پناهنده ایم الهی
زبان ما را بذکر یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا گویا کردان و همه مومنین و مومنات را از پناه
لطف محفوظ دار و مادران و پدران ما و حاضران این مجلس را بفضل خویش بیامرز و ببخشای یا اله العالمین و یا خیر الناصرین
در نعت سید المرسلین صلعم با صد هزاران بهر رقنادیل نور و مشعل هر در از حضرت ملک غفور بر سید رسل ز برج ... و سرور بطحی
شمع جمع انبیا رشف الطاف نامتناهی در رونق بازار آب و گل خلاصه جان و دل سید سادات و منبع سعادات حضرت

محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وسلم نعت ای مه برقع وکمی نقاب سایه نشین حنه بود آفتاب منتظران را بلب آمد نفس
ای ز تو فریاد بفریاد رس ما همه جسمیم بیا جان تو باش ما همه موریم سلیمان تو باش ای گوهر تاج فرستادگان تاج ده گوهر
آزادگان هرچه نه یک سو ز طفیل تو اند جمله درین راه طفیل تو اند خاک رهت روضهٔ جان منست روضهٔ تو جان و جهان
منست بر سر آن روضهٔ چون جان پاک خیزم و چون خاک نشینم بخاک مهر شد این نامه بعنوان تو ختم شد این
خطبه بدیوان تو وصلّی علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین وبالله التوفیق فی منقبت امیر المؤمنین علی خصوصاً با صدهزار
هزار تحف تحیات زاکیات با برکات بدان مرقد منور شاه اولیا و ستودهٔ اهل اتی وان سرور اصفیا وان
تشریف پوشش میدان لافتی وان معدن کان سخا وان وصی وخلیفهٔ مصطفی وان مونس هر درمانده وان دستگیر
هر بیچاره وان فریادرس هر آواره وان یاری دهندهٔ هر غمخوار وان مشکلگشای هر ستمدیده وان نور
چشم هر بیننده وان امیر جملهٔ مومنان وان مولای ممکنان وان کس بیکسان وان مایهٔ مفلسان وان شفای
بیماران وان فریادرس مظلومان امیر البرره وقاتل الکفره حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام
بر حدیث ثناگر شوم بجمع کسی که هست خیل ملایکه سپاه آن سردار مشهی که هر دو انجم زبهر که پیش او شرفت
بر جز حکایت مهرش نمیکند تکرار علی علی والاگهر وصی رسول سپهر جود کرم شاه آسمان مقدار مدار مرکز
عالم امام جن وملک مه سپهر ولایت قسیم جنت ونار وجود او چو وجود ولیست در جهان وجود وقار او چو
وقار ولیست در جهان وقار علیست از ره رفعت در مدینهٔ علم علیست از شرف علم صدر صفدر یار علیست قاضی بازو
علیست سفتی نار علیست مظهر علم وعلیست معدن علم علیست گوهر عالم علیست فخر تبار علیست گوهر عالم
فر مدار علیست بحر سخا وعلیست مبدع جود علیست اول وآخر علیست لیل ونهار علیست قطب ولایت علیست
نقطهٔ اصل علیست مرکز معنی علیست اصل مدار علیست بهتر از انبیا بهر دو روی بزد ور داحد وقادر احمد مختار
گر مهر امیر مؤمنینت نبود فردوس برین وحور عینت نبود گر مهر ده و دو در یکینت نبود جوی می وشیر انگبینت نبود
صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا باب دربیان زنا کنندگان ولواطه درین باب مبنی بود بر فصل اول در بیان
زنا کنندگان عبد الله عباس روایت کند از حضرت رسول صلعم فرمود که هر که نظر کند بحرام روز قیامت می آید

وهران

۵۱

وهران کس که زنا کند با مسلمانان یا غیر مسلمانان چون از دنیا بیرون رود خدای تعالی فرماید تا صد در از آتش در قبر وی بگشایند و ماران
وکژدمان از وی بیرون آیند وآن شخص را عذاب می کنند تا روز قیامت وچون در عرصات قیامت بیرون آید بوی گندی از
وی حاصل شود که خلق روز قیامت وچون در عرصات از وی رنج رسد وی را بدوزخ برند زیرا که خدای تعالی فاحشه را لعنت وحرام
کرده است روایت از حضرت رسول صلعم فرمود که مرا بمعراج بردند گروهی زنان را که همه پستانها آویخته بودند وبانگ و
فریاد میکردند گفتم یا جبرئیل اینها که عذاب میکنند چه کسانند گفت یا رسول الله اینها زنانی هستند که در دنیا زنا کرده اند
چون آبستن شدند فرزند خود را در شکم هلاک کردندی وگروهی دیگر را دیدم چیزها در دهان ایشان می نهادند وازین
فریاد میکردند گفتم یا اخی این چه طایفه است که ایشان را اینچنین میکنند گفت زرد آب دوزخ بیابان بود عذاب این سختتر بود و
چنین عقوبت گرفتارند گفت یا رسول الله اینها کسانی اند که حلال در خانه داشتند و از پی حرام رفتند وعقوبت ایشان
بدین سختی خواهد بود خبر از عبد الله عباس روایت میکند از خواجه کونین وفخر عالمین صلعم فرمود که آسمانها و زمینها
وکوهها وبحرها در قیامت زانیان را لعنت کنند خاصه بر مردی وبر زنی که زنا کرده باشند دیگر بدانکه
خدای تعالی در توریت وانجیل وزبور وفرقان که درچند جایگاه زنا حرام یاد کرده است وزنا گناه عظیم دیگر آنکه
حرمت مسلمانان برده است وپردهٔ ایشان دریده است وگناهان آمیخته بود وقال الله تعالی ولا تقربوا الفوا
حش ما ظهر منها وما بطن وجای دیگر میفرماید قوله تعالی الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة
جلدة ربع العشرة میفرماید که مردی وزنی که زنا کرده باشند ایشان را تازیانه صد بزنند وحضرت رسول صلعم
گفت ایشانرا یکسال از وطن بر دارند تا بغربت روند از مقام خود واین حد کسی باشد که زن نکرده باشند یا شوهر نکرده باشند
واما رجم کنند یعنی سنگسار کنند وحد زن فرمود خدای تعالی هر کس را در دنیا حد نزنند در آخرت او را حد بزنند
با تازیانهٔ آتشین نعوذ بالله تا زیانهٔ قصه ی آخرت جزا دهد ودر قرآن نخست زنان را یاد کرده پس مردان را واز دزدی
نخست مردان را یاد کرده است پس زنان را قوله تعالی والسارق والسارقة یکی از علما گفت از خدای تعالی پرسید
که سبب تارود ورهم واجب کرد وبریدن اندامی از آدمیان روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام واو از
حضرت خواجه کونین که فرمود دور باشید از زنا که در وی شش عقوبت سه درین جهان وسه در آن جهان اما آن سه

المزانیة

که درین جهانست نیکوئی روی ببرد دوم زندگانی وی زود بسر آید سیم روزی بر وی تنگ شود اما سه که بمد که در آن
جهانست اول خشم خدای تعالی بر وی غالب شود دوم سختی روز شمار سیوم جای ایشان در دوزخ باشد در خبر آورده اند از
سید کاینات که زنا نگرستن است بنظر حرام پرسیدند از یحیی پیغمبر علیه السلام که زنا چیست گفت نگرستن بنظر حرام و تمنا در دل
و بعضی از علما گفته اند زنا نکند فرج را تا چشم او نه بیند و نظر در و نکند در خبر از عبدالله بن مسعود که گفت پرسیدم کدام گناه بزرگتر است
گفت آنکه بر خدای تعالی بهتان گوید که آفریدگار او است گفت یا رسول الله این بهتان کدام است گفت آنکس که فرزند را تباه کند
در شکم و گوید که خدای تعالی کرد گفتم یا رسول الله دیگر کدام است گفت آنکه زنا کند در همسایه چنانکه فرمود قوله تعالی وَالَّذِينَ لَا يَدْ
عُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَزْنُونَ در خبر است از حضرت خواجه عالم صلعم فرمود که خدای تعالی فرموده که بندگان را به پنج عقوبت
گرفتار کنم چون پنج گناه بکنند اول ربا خوارده که ربا خوارده به آتش دوزخ گرفتار گردد دوم زنا کننده به مرگ
مفاجاة گرفتار گردد سیوم آنکه زکوة ندهد چهارپایان ایشان هلاک شود چهارم محو شود پنجم او در سلطان بیداد کند
و دولت زمانه مرا باشد و خشم خدای تعالی بر ایشان نزدیک باشد آورده روایت کنند از مالک گفت با آهنگری یک شب
دیدم که آهن سرخ شده را بدست خویش بیرون آورد از آتش و دست او نمی سوخت من در وی نظر میکردم آمد و
سر برآورد و گفت ای جوان مرد بدانکه من روزی بر در می نگه داشتم زنی بود با حسن و جمال در غایت خوبی او را
بخود دعوت کردم مرا اجابت نکرد هزار درم بوی فرستادم این زن از من قبول نکرد و گفت مرا شوهری خویش
پسندیده است بعد از مدتی شوهرش بمرد من در عشق او مبتلا بودم باز او را بخویش بخواندم اجابت نکرد و گفت حق
شوهر خویش ضایع نکنم پس آن زن به بیوه گی رسید و کودکان یتیم داشت روزی از غایت بی نوائی
و درویشی نزد من آمد و از من قرضی چند طلب کرد گفتم و امت بدهم تا با من راست شوی این زن قبول نکرد
روز دیگر آمد همان شنید باز گردید در روز دیگر آمد گفت مرا دامی ده گفتم هزار دینار ترا بدهم با من خلوت کن
این زن از غایت مفلسی چاره ندید که یتیمانش بی برگ و نوا باشند از سر ضرورت قبول کرد و گفت اگر با تو
شرط میکنم که جای خلوت سازی که هیچ کس بر ان مطلع نگردد چون بدو زر و سیم بدادم و با او خلوت کردم این زن
بلرزید و بگریست چون من خواستم که قصد زن کنم گفت نه با تو شرط کردم که مرا بجای خلوت بری که کسی بر ان

بر حق می بیند که قاضی روز شمار است اگر من از خلق بپوشم خدای تعالی مرا بی کم حالت دید چون زن این بگفت من بلرزیده و در آمدم و از خدای تعالی ترسیدم
گفتم ای زن هزار درم برگیر و برو که بتو بخشیدم آن زن از خانه بیرون رفت و روی به آسمان کرد که قبله گاه دعاست گفت یا رب
العالمین چون این مرد آتش شهوت فرونشاند آتش دوزخ بر و سرد گردان خدای تعالی از دعای آن زن مومنه آتش این جهان
بر من سرد کرده است چنانکه می بینی امید دارم که آتش آن جهان را نیز بر من سرد گرداند آورده آورده اند که چون زلیخا با
حضرت یوسف خلوت کرد در آن خانه بتی بود روی آن بت را بپوشانیدم یوسف علیه السلام گفت چرا چنین کردی گفت زیرا
که روز و شرم میدارم که مرا ببیند گفت تو شرم میداری از جمادی پس من شرم ندارم از خدای بکنم و بگریخت گردن از
از لقمان حکیم که پسر خود را گفت ای پسر دور باش از زنا که درین جهان بیم است و در آن جهان آتش دوزخ
روایت کرده اند از حکیمی که گفت پنج چیز بیش او ناپسند است توانگری نزد زنا کردن ناپسند درویشی نزد
ناز ناپسند و گناه نزد توبه ناپسند و دوستی در نزد طمع ناپسند و دشمنی نزد کردار ناپسند پس ای مومنان توبه کنید از گناهان و زنا که
که خسر الدنیا والآخرة نگردید غفلت ای مومنان چون روز قیامت باشد آن زمان که طبل یوم ینفخ فی الصور فرو کوبند آب از دیدهای
عاصیان و مجرمان و سوز سینه فاجران دریای موج بر اوج برآرند و اذا البحار فجرت این همه وقتی باشد که خلایق سر از خاک برآرند و اذا
بعثرت در صفی وقتی هیچ شخصی زهره آن ندارد که قدم از قدم بردارد تا از عهده چهار سوال بیرون نیاید اول
عن عمره فیما افناه بگوی تا عمر عزیز خود در چه گذرانیدی در طاعت و ایمان و یا در کفر و معصیت در طاعت الهی و یا در متابعت
شهوات و مناهی و چون از عهده این سوال بیرون آید سوال دیگر پرسش کنند گویند عن جسده فیما ابلاه بگوی این
قد سرو آسا که چون کمان دوتا کردی در طاعت یا در معصیت و این چهره گلناری که دیناری کردی و این مشک سیاه را کافوری
در طاعت و بهر کار کردی یا در معصیت و خدا آزاری و چون از عهده این سوال بیرون آید سوال دیگر کنند عن علمه
فیما عمل بگوی تا آنچه دانستی کار کردی دوم از اهل بیت حضرت رسالت پناه محمدی صلعم را شناختی بدیشان تولا
کردی و از دشمنان ایشان تبرا کردی هر کسی که تبرا نکرده باشد چون از عهده این سوال بیرون آید سوال دیگر کنند
عن ماله من این اکتسبه وفیما انفقه ای خبره دینار و زر مال دنیا از کجا کسب کردی حلال و حرام در صلاح
و فساد خرج کردی یا در شرف و هیچ شخصی زهره ندارد که قدم از قدم بردارد تا از عهده این چهار سوال بیرون نیاید ای بیابان ها

که دران روز در مجمع اکبر دریده شود با ایشان که به تیغ حرمت بریده کرده اند و این جماعت کان دلهای بسیار شکنیده بر تن خود بپوشند

فدای مال دنیا میکنید و در حرم مسلمانان بوجه حرام درمیآید آب روی خود میریزید بابصدای تعالی بسیار بدید پس از ایشان دوزخ

بسوزید که حق تعالی دوزخ را از غضب خود آفریده و او را هفت طبقه کرده است و خدای تعالی در دوزخ ماران آفریده است هر یکی بشکل

کردنی ما شتران بختی هر گاه ایشان زنند هفتاد سال درد اندرو مانده و کژدمان را بر شکل دوزخ کرده است اگر یکی از ایشان انگشت

بر آسمان یا بر زمین زنند پاره پاره گردند و بعضی مقامع دارند که بر سر دوزخیان زنند که و لهم مقامع من حدید و بعضی زنجیرها

دارند که دوزخیان را می بندند که ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا در خبر آمده است که اگر حلقه ازان زنجیر بر کوهها

دنیا نهند که خرد شود و آب گردد و جحیم دوزخیست دور و تاریک که از آن روز باز که خدای تعالی دوزخ را آفریده است بجوشانند

بعد ازانکه دوزخیان از تشنگی هر سال فریاد کنند ازان آب بایشان دهند چون بنزدیک روی ایشان بریزد گوشت روی

ایشان فرو افتد چون بیاشامند هرچه در شکم ایشان باشد پاره پاره گردد و در دوزخ کوههای آتش آفریده است از بهر

عقوبت دوزخیان از آتش جهت ایشان آتش افروخته و فرو گرفته که لهم من فوقهم ظلل من النار ومن تحتهم ظلل

اگر میخواهید که ازین دوزخ خلاص یابید تو به بیارید و قطره چند آب از دیده بیارید و کار خود را صلاح آورید

به آنکه خدای تعالی بنده کان خود را در کلام مجید یاد کرده است که کسانی که حضرت رسول صلعم را باور داشته اند و بر عتاب

او اقرار کرده اند و بقیامت ایمان دارند و از خمر و زنا و ربا خوردن کلی دست بر داشته اند ایشان را مؤمن و متقی میخوانند

و آنکسانی که تو کل بخدای تعالی و رسول دارند و رسول او را دروغ میدانند کسانی که بقیامت و شرعیات رسول ایمان ندارند

و خمر و زنا و ربا و لواط و غیبت و بهتان و خلق آزاری پیشه خود کرده اند و از حلال و حرام و معصیت پرهیز نمی کنند

ایشان را مسلمان میخوانند بر سبیل مجاز از بهر آنکه ایمان تصدیق است بدل و تحقیق دارد و هر کجا در قرآن حدیث

ایمان برود حواله آن بر طلبت نه بزبان و جمله مسلمانان بر آنند که کلمه شهادت ایمانست دلیل بر آنکه هر که

شهادتین گفت ایمانست قوله تعالی قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل

الایمان فی قلوبکم بگو ای محمد که عربان پیش تو آمده اند و دعوی میکنند که ایمان آوردیم بگو ایشان را که

شما مؤمن نیستید و ایمان در دل شما نشده است و اگر شما دعوی میکنید مسلمانانیت نه ایمان و این ایمان بزبانست

زهران

زهران مسلمان که اسلام را ایمان دانند زهر بیجان خورده باشد و جای دیگر میفرماید قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من

عذاب الیم یعنی ای مسلمانان شما را راهی باز نمایم که بازارگانی کنید و از عذاب ابد برهید تؤمنون بالله ورسوله ایمان

آرید بخدای تعالی و رسولان او که رستگاری شما در ایمانست و در قرآن باز نمودیم که ما هیچ کسب و مالک نیست و هیچ جای در قرآن نیست

که پرستنده پادشاهان را و پرستنده امیران را و خواجگان را میگوید که پرستنده علویان او فقیهان را میگوید که پرستید نماز

گویان را بلکه میگوید پرستنده حق سبحانه و تعالی را و مؤمنان را دوست گیرید قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم

خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون تا رجاله ثم انکم یوم القیمة پس بدانید که رستگاری شما حاصل

ایمان است بخدای تعالی و رسول و بدانچه حضرت محمد شما را خبر داده است از قیامت بر انگیختن از گور و عذاب دوزخ و نعیم بهشت

و حلال و حرام اگر بعضی ایمان بیارید مؤمن نباشید و خدای تعالی میخواند آنکس را که گوید نؤمن ببعض ونکفر ببعض

یعنی هر که بدان چیز که خدا اخبار عالم اخبر داده است بالتمام ایمان نیاورد او لئک هم الکافرون حقا که ایشان کافرند

همچنین که در شرع پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حکمی که کرده است نه نشسته و نیاموخته فتوی دهد بقول خدای تعالی کافر باشد چنانکه

در قرآن میفرماید ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و دیگر میفرماید یعرفون نعمة

الله ینکرونها واکثرهم الکافرون یعنی ای محمد هر که نشناخت نعمت ما را و شکر ما را نگذاشت

وی کافر است و جای دیگر میفرماید یعرفون نعمة الله ینکرونها واکثرهم الکافرون ان الانسان لکفور

ای محمد آدمیان کافرند ناشکر را و همچنین در ضمن قرآن مسطور است و هر که خدای را نشنود و نپایند آنکه حجت وی خدا

را نبود و هر که خدای را انداید کافر باشد و مجرم و هر که مجرم بود در عذاب دوزخ باشد که ان المجرمین فی عذاب جهنم

خالدون لا یفتر عنهم وهم فیه مبلسون و همچنین حضرت رسول صلعم میفرماید ترک الطمع ایطمع کل امرئ منهم ان یدخل جنة نعیم

طمع دارید هر مردی از ایشان که به بهشت شوند کلا انا خلقناهم مما یعلمون حقا که ما مرزیم و ما میدانیم احوال ایشان ایشان را

مهلت داده ایم تا اجل مسمی در دنیا اختیار کار ایشان راست تا هنگامی که در آخرت اختیار کار ما را خواهد بود و دلیل بر صحت

این قرآنست اعملوا ما شئتم یعنی بکنید آنچه خواهید آدمیان و پریان که زود باشد که با شما پرداز بم سنفرغ لکم

ایها الثقلان و دیگر میگوید ایحسب الانسان ان یترک سدی یعنی می پندارید که از عذاب من برهید الا

ای مسلمانان تن خویش و اهل خویش و فرزندان خویش را نگاه دارید از آتش دوزخ و تن خویش از آتش دوزخ نگه توان داشت الا بتوبه
چنانکه میفرماید یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا یعنی ای مسلمانان توبه کنید از خمر و زنا و ربا خوردن
و ترک نماز کردن و دروغ و بهتان و غمازی و غیبت مؤمنان کردن و فحش گفتن برادر مؤمن را و مال مسلمانان بردن
پس ازین جمله گناهان توبه کنید و به خدا باز گشتن اگر ازین معاصی مذکور توبه نکنید و توبه ناکرده بمیرید عاصی و گناهکار باشید
و خلاصی از آتش دوزخ نداشته باشد و بر صحت این قول است ومن یعص الله ورسوله فان له نار جهنم خالدین
فیها ابدا و جای دیگر میفرماید ان الفجار لفی جحیم بدرستی و راستی که بدکاران در دوزخ باشند جاوید پس اگر خلاصی از آتش دوزخ
خواهید از گناهان توبه باید کرد و محبت اهل البیت مصطفی صلعم و محبت دوستان و شیعیان ایشان را باید داشت و دوستی بجای
باید آورد و تولای ایشان را عزیز جان باید ساخت و از دشمنان ایشان تبرا باید کرد تا خلاص از عذاب و بر نجات آخرت رسید
والله اعلم و احکم فصل [illegible] و دیگر بباید دانست که از گناهان کبیره هیچ گناهی بلواطه نرسد در روایت است از حضرت
خواجه کاینات و خلاصه موجودات و افضل و اکمل عالمیان مفخر و بهتر آدمیان خواجه هر دو سرا شفیع روز جزا محمد مصطفی صلعم
میفرماید که هر بنده از بندگان که لواطه کند چون با هم جفت شوند آسمانها و زمینها بلرزه در آیند و فرشتگان
جمله آسمان و زمین بر ایشان لعنت کنند و در روز قیامت در آیند ایشان را بصورت خوک و از ایشان بوی گندی
حاصل شود که اهل عرصات از بوی آن در رنج باشند و آتش از درون ایشان بر می آید و با اندوه و ناله اندوه
فریاد میکنند و نعلین آتشین در پای ایشان و میان پوست و گوشت ایشان از ماران و کژدمان پر شده و اندامهای ایشان را
می گزند و میسوزانند و ایشان فریاد میکنند و اهل عرصات سوال کنند که گناه ایشان چیست که بدین عذاب گرفتار
گردیده اینها آنکسانند که در دنیا نرینه بر نرینه جمع شده اند در خبر است که چون نرینه بر نرینه جمع شود لعنت کند بر ایشان
اگر آفتاب بر آید تا بدو ایشان را لعنت کنند و بدوزخ در آرند بنوعی که اهل عرصات عجب بمانند و تعجب کنند ایشان را با
زنجیرهای آتشین کشند و ماران و کژدمان بر ایشان مسلط گردانند با نیشهای پر از زهر اگر قطره ازان زهر بر دریاهای
ریزند همه دریاها تلخ شوند و از تلخی و گرمی او بجوش آیند چون ماران و کژدمان ایشان را زخمی زنند هزار سال از آن درد
و فغان و ناله کنند و اندامهای ایشان بلرزه در آید و از هیبت عذابهای گوناگون ایشان را میکنند و فرشتگان غلاظ و شداد

با گرزها

با گرزهای آتشین بر سر ایشان میکوبند و ایشان فریاد میکنند پس ای بندگان خدا توبه کنید از گناهان و شهوات نفس خود
در مهلکه عذاب میفکنید که تنهای شما ضعیف است طاقت زبانیه دوزخ ندارید رحمی برتن خود کنید و توبه کنید از سر
صدق تا آمرزیده شوید و از گناهان بپرهیزید و توسل بحضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم کنید تا از آخرت ایمن گردید که دوستی ایشان
نجات آخرت است روایت که روزی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نشسته بود و در پیش آنحضرت درخت انار خشک بود جماعتی از
دوستان و دشمنان در آمدند و در خدمت آنحضرت نشستند آنحضرت گفت ای یاران شما را آیتی نمایم که همچون مایده عیسی بود
در بنی اسرائیل گفتند میخواهیم آنحضرت فرمود بدین درخت انار بنگرید ایشان نگاه کردند اندر درخت در حرکت آمد و سبز شد و شاخ
برکشید در زمان انار بر آورد و آن جماعتیان در تعجب و تحیر بماندند پس حضرت امیر فرمود که برخیزید و بسم الله بگویید و انار باز کنید
جماعتیان برخواستند و بسم الله الرحمن الرحیم گفتند پس آنکسی که از دوستان بودند انار چیده میخوردند و آنکسانی که دشمن بودند
دست بهر اناری که می بردند بالا میرفت و دست ایشان بدو نمیرسید گفتند یا امیر المؤمنین چگونست که دست بعضی
نمیرسد و بعضی را میرسد آنحضرت فرمود که فردای قیامت نیز چنین باشد دوستان ما در بهشت روند بر تختها نشسته
باشند با تکیه گاه چون میوه خواهند درخت سر فرود آورد و ما را ازان درخت میوه بار کنند پس رحمت که و ذللت
قطوفها تذلیلا دشمنان ما در دوزخ و بهشتیان نگرند و آن همه نعمتها ببینند و دست ایشان بدان نرسد بهشتیان را گویند اگر
پاره را بر ما بریزید از آن نعمتها که روزی شما کرده اند ایشان گویند فارغ باشید که ازین هیچ بشما نرسد که خدا تعالی بر کافران حرام
کرده است کما قال الله تعالی ان الله حرمهما علی الکافرین حکایت آورده اند که مالک بن دینار گفت سالی بحج میرفتم چون از شهر بیرون شدم بوداع
گاه رسیدم پیره زنی را دیدم ضعیف بر چارپایی ضعیف نشسته مردمان گفتند برگرد که این راه صعبست این ضعیفه گفت من
چنین بیرون آمده ام که باز گردم من نیز او را همین سخن گفتم همین جواب داد چون بمیان بیابان رسیدیم چهارپای وی
بماند و بیفتاد گفتم ای پیره زن ترا گفتم این راه صعبست و چهارپای تو ضعیف پیره زن روی بآسمان کرد و گفت خداوندا
در خانه خودم رها کردی و نه در خانه خود رسانیدی بعزت و جلال تو که اگر این بار غیر کری شکایت آن جز با تو نکردی
هنوز این سخن تمام نکرده بود که شخصی از گوشه بیابان در آمد زمام ناقه در دست ناقه را بنشاند و خوابانید و گفت برنشین و
برنشست و چون باد از پیش برفت و دیگرش ندیدم تا بحج رسیدیم دیدم در طواف گاه گفتم با خدای که با تو این کرامت کرد

وی که گفته است که از کرامت من بود دختر زادهٔ فضلام که در خاندان فاطمه زهرا البتول خدمت بسیار کرده و دوستی او کرامت خدا و رسول است

بود که بمن رسیده است پس آزادی از آتش دوزخ و دوستی خاندان محمد و علی و ائمه معصومین علیه السلام از حضرت رسالت

فرمود و در محبت و دوستی ایشان بنده مؤمن و مؤمنه در ماه رجب و شعبان و رمضان و در همه شبهای جمعه و در هر شبی و روزی سه بار الحمد

و سه بار آیة الکرسی و سه بار قل یا ایها الکافرون و سه بار قل هو الله احد و سه بار تعویذتین و سه بار سبحان الله والحمد لله ولا اله

الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صد و سه بار صلوات بفرستد بروح پاک محمد و آل محمد و سه بار

بگوید اللهم اغفر لی ولوالدی وارحمهما کما ربیانی صغیرا و سه بار استغفار کند و تا دسته از نجبه است که اگر گناه دو

بعد ستاره کان و قطرات باران و برگ درختان و ریگ بیابان بود حق تعالی بعزت و جلال خود بیامرزد و به نجیبی که باعتقاد پاک دوست

جرم و دوستی او داشته باشند تا بدین ثواب و بدین درجه برسند پس جهد کن که از دوستان باشی والله اعلم

عجایب بنا خوارکان و بنیاد دارین المجید الحمد لله الذی ابدی الخلق من عدم ابدی تباشیر الصبح علی مناشیر الظلم

سبحان حی خالق رب قدیم رازق شکر خدای را که او بر وفق احسان و کرم بخشیده عالم را وجود از فیض انعام

قدم او کرد کارنه فلک و انجم ملک برّ کریم صادق ذو الفضل جود و الکرم رب تعالی شانه عم الوری احسانه

مستغرق غفرانه ذوالالات ارباب الندم علمش مبرا از فنا ذاتش منزه از عدم او زنده جان و خرد روزی رسان نیک و بد

جان و کالبد در سایه لطف و کرم لعبدک الملک الوری فی ارضه و فی السما الفقر منه والغنی والقهر منه والنعم

ثم التحیات العلی منی علی خیر الوری بابنده خلق جهان و دانسته سر نهان ای خالق صبح و شام ای خالق نور و ظلم از ما درود بی کران

بر خواجه هر دو جهان سید الکرام المصطفی کهف الوری بدر الظلم فخر عرب بالحجم مقصود امر کن فکان و نشهد ان لا اله الا الله

وحده لا شریک له و نشهد ان محمدا عبده و رسوله و نشهد ان علیا ولیه و وصی رسوله الاخره

التجید ای احد قدیم و ای صمد کریم و ای معبود که مستحق عبادت جز ترا روا نیست که ولا تدع مع الله الها آخر لا اله

الا هو و ای واحد که صفت واحدانیت و فردانیت جز ترا لازم نیست که والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم

بعزت ذات مقدس از ضد و ند و اشباه و بحرمت صفات منزه است از امثال و انداد که اهل ایمان را بر منهاج شریعت

نبوی و جادهٔ طریقت مصطفوی مستقیم و مستمر دار که درت و شبهات که بند حجاب روشن مرکب از پیش بر داشته گردان

اد کی

۹۱

در محل قبول نیست سعی را بر عبادت خالص توفیق باز دارنده و از خجالت روز محشر نگاهدار یا آله العالمین و یا خیر الناصرین

ای وجود تو اصل هر موجود ای هستی تو بوده و خواهی بود صانع هر بلند و پست تویی هر چند هر چه هست تویی نقش صنع تو

وجه تقدیم لم یزلی ای ازل که از بدایت تو ای ابد و قف از بد آید تو از ازل تا ابد سپید و سیاه همه بر تر حدوث کواه

ورق تا نوشته بیخود از سخن ناشنیده می‌داند پیش تو طایران قدسی بهر یک انداز زمین بوی تو روی ما سوی تست از همه سو

سوی ما روی توست از همه روی در سجودیم روی بدر که تو بار سر کرده ایم درره تو جبت ای طرفه کعبه والا زتنه کردی

در کمهت بالا کعبه سنگی ز آستانه تو قبله کار راهی سوی خانه تو صبح را با شفق بر آمیزی آب و آتش بهم بر آمیزی

زلف شب را نقاب روی که کنی مهر و مه را چراغ جهان فروز کنی کوه را جای تو آنکه نست وز تو بار دلش گران سنگ است باد را از تو آه

درد دل او خاک را از تو روی زرد آلود آتش از شوق داغ بر دل بند ابر از شیر پای در گل ماند همه سر خط قضای تو اینا

سر بسر طالب رضای تو اند هر چه او در نشیب و او جست تو محیطی و آن همه موجست موج اگر نیست بحر را چه غمست بحر اگر

نیست موج را عدمست موج اگر دریاست در جهان خراب بی ثبات است همچون نقش بر آب که ز موج هوا

زند بر هم که زبا دهوا نبود هم ای بانیه کوه و نایا کشتی افکنده ام در این گرداب کشتی من ز موج بیرون بر

همچون موج حسن باوج کردون بر اگر ز من جز گنه نمی آید از تو غیر از کرم نمی شاید اگر چه لب تشنه ام فتاده بخاک جون ترا

بحر لطف هست چه باک اگر چه در خورد جو شر باشد گر نپرسد چه ضرر باشد چه کویم که لطف واحسان کن بنده ام هر چه

باید آن کن یا آله العالمین و یا خیر الناصرین و نعت صد هزاران هزار تحف تحیات با برکات بر آن در صدف مهتری سرو و لطیفه

سرور کلی کلین لولاک مقصود آفرینش خاک از قبایح بر و از قبایح پاک بلب خندان مدبل غمناک بجا بر نفاد در باطن اد راک

مؤمنان از احسان و حسیب کافران از هلاک ای سیل و صل تو طربناک وی غمزه چو زهر خنده تریاک ای جان

دو صد هزار عاشق آویخته از دو وال فتراک ای خلعت طلعت تو لولاک ای نقش نگین تو لعمرک از ز

از رنگ تو آفتاب چون صبح هر روز قبای نو کند چاک با نقش تو لفته نقش بندت لولاک لما خلقت الافلاک

صلی الله علی نبینا محمد و آله الطاهرین فی منقبة امام اولیا و اوصیا خصوصا بر امام معصوم محترم مرحوم ان بر

مطلبی و ابن عم نبی ان امیری که حق سبحانه و تعالی او را در توریت ایلیا گوید و در انجیل بلیا گوید و در زبور

اند و در صحف ابراهیم طالب خوانند و در فرقان محمد عروة الوثقی خوانند و در آسمان اول عبد الواحد گویند و در آسمان دوم عبد الاحد خوانند
و در آسمان سیوم عبد الصمد گویند و در آسمان چهارم مجتبی و مبرح خوانند و در آسمان پنجم مرتضی و صراط المستقیم خوانند و در آسمان ششم عبد الغفار
خوانند و در آسمان هفتم عبد العلی خوانند و حق تعالی او را ولی خواند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل او را اخی خوانند و ملائکه
او را امیر الامین(?) خوانند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را ابو الحسن گوید پدرش او را زید گوید مادرش او را ابو الطاهر(?) خوانند
و حمزه و عباس الاکبر خوانند ارمنیانش اقیا لوتش خوانند زنگیانش حیدا خوانند هندوانش کنز یا خوانند حبشیانش بحیر خوانند
فارسیانش فارس الحق گویند خراسانیانش حیدر خوانند گبرانش صاحب ذو الفقار خوانند جهودانش قاتل الکفار خوانند یزیدیانش
ابو تراب خوانند شیعیانش علی مرتضی گویند علی شیر خدا ابت کسی پی نه برد شیر خدا را شعر ای ز تعظیمت آسمان عظیم حلقه خود بر در تعظیم
اسمان از آستانه لست ها سر عکس درگه از تسلیم ها با شکوه تو کوه بوده خفیف ها سخای تو ابر بوده لئیم ها بود قربان کثرت اسمعیل ها
بوده قربان به همت ابراهیم ها دعوت این از دعای مسیح منطقت افصح از کلام کلیم ها جواب تو باز گو باشد ها چه با جنان عظیم ها
مدحت اندر سفینه بر بر ست ها آفرین باد بر کرام کریم ها اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ لعباد ها و عَلِیٌّ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ها علیه الصلوات و السلام و آله
الطیبین الطاهرین و الحمد لله رب العالمین باب ... در بیان ربا خوردن ... این باب مشتمل است بر ... فصل فصل اول در بیان رباخواران
قوله تعالی الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا
الْبَيْعُ ... وَحَرَّمَ الرِّبَا الی آخره بدانکه خدای تعالی رباخوار را پنج چیز وعده کرده است اندر قران مجید روایت کنند عبد الله عباس
از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم گفت یا رسول الله گناهان کبایر چند است گفت پانزده چیز است چهار در سر است و نه در شکم
و یکی در فرج است و یکی در دست است و یکی در پا است و یکی در همه تن است اما آنچه در سر است شرک بخدای تعالی دویم سوگند دروغ
است و دشنام دادن زن مستوره ... اما آنچه در شکم است می خوردن و ربا خوردن و آنچه در فرج است شهوت است بر زن
حرام اما آنچه در دست است چیزهای حرام گرفتن است و آنچه در پا است گریختن از غزای کافران و آنچه در جمله تن است آزردن
مادر و پدر است نقلست از حضرت خواجه کونین فخر عالمین صلعم فرمود که ربا خوردن هفتاد و دو گناه است کمترین گناه
چنان است که با مادر خود زنا کند دیگر فرمود صلعم که در هر دهی و شهری که ربا و زنا آشکارا کرد خدای تعالی بفرماید
در هلاک کردن ایشان روایت کنند از عبد الله عباس که او نقل کرد از خواجه عالم صلعم فرمود که رباخواره را حق تعالی بفرماید

تا تکلم ادا

تا شکم او را پر از آتش دوزخ کنند بعدد آنکه خورده باشد و هیچ طاعتی نپذیرد از گردن او از نماز و روزه و زکوة و صدقه و حج و همیشه در لعنت
خدای تعالی باشد و لعنت جمله فرشتگان و جمله پیغمبران باشد خلاصی از دوزخ نداشته باشد از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم
پیغمبر ما که هر که یک لقمه ربا خورد و یا از چیزهای حرام بخورد چهل روز نمازش نپذیرد و دعاش مستجاب نکنند و حضرت رسول صلعم فرمود که
در روز قیامت مردمان همه آیند با ایشان نیکوییها چون کوهها سعید باشند چون نزدیک شمارگاه رسند نیکوییهای ایشان جملگی هبا گردد
چون گرد هوا و از آن ایشان را در دوزخ بکشد فرمود رسول صلعم ناگرفتن دانگی از حرام و ربا بهتر و نزدیکتر بخدای تعالی از هفتاد حج پذیرفته
روایت از خواجه عالم صلعم فرمود که شب معراج بالا بر شدم رعد و برقی دیدم و صدای با هیبت شنیدم پنداشتم که فلک افتاد چون نگاه کردم
دیدم گروهی از زنان و مردان که شکمهای ایشان هر یک چون خانه بود پر از مار و کژدم که در شکمهای ایشان نمایان بودند و بوی
گندی از ایشان ظاهر میشد که اهل دوزخ از بوی ایشان در عذاب بودند گفتم یا جبرئیل ایشان چه کسانند گفت اینها رباخواران
است تو اند و ایشان را عذاب بسیار خواهد بود در روز قیامت نظم رباخواره ز اهل نار باشد ها همیشه با دل افگار باشد ها رباخواره نباشد
ز اهل ایمان ها بود در دام بغم خاطر پریشان ها رباخواره هم خورد مال فقیران ها ز مال بیکسان سازد ایوان ها چه دیوانی که از ظلمش بنا شد ها
ز مال مفلسان در وی ادا شد ها درین عالم نماند مال ایشان ها چه خواهد گشت آخر زد پریشان ها چه مالی کاخرش دوزخ سزا شد ها
تن جانش در آتش مبتلا شد ها بکن رحمی تو بر جان ضعیفت ها بکن کاری که باز آید حریفت ها روایت کنند حضرت امیر المؤمنین حیدر علی
بن ابی طالب علیه السلام از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم که از آنحضرت شنیدم که فرمود لعنت باد رباخواره و ستاننده و گواه
و نویسنده وبال ایشان با ایشان جملگی در دوزخ اند عبد الله سلام گوید ربا هفتاد و دو در است از گناهان کبیره و کمتر عقوبت
وی آن باشد که با مادر خود زنا کند در خانه کعبه روایت کرده اند از بزرگان دین که اگر کسی ربا خورد او را گناه سی و شش بار
مقابل گناه زنا نویسند و رباخواره روز قیامت دیوانه از گور برخیزد و دیوانه وار او را بدوزخ برند روایت کند ابو سعید
خدری از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم که فرمود هر که ربا خورد چنان باشد که آتش دوزخ خورده باشد باز قوم نظم رباخواره
با درد و الم بود ها چه غم گر رباخواره با غم بود ها به تشویش دینار و درهم مدام ها شب و روز القصه درهم بود ها مکن نسبت
سگ تو آن نحس را ها که سگ بیش از آن نحس آدم بود ها چو بر خاک افتد گور رو ها پر از کژدم و مار و اژدرقم بود ها جهنم مقام ربا
خواره است ها رباخواره اهل جهنم بود ها پس ای مؤمنان و عزیزان ترک گناهان بکنید و بر نفس ضعیف خود ببخشید

ده دوزخیست ساخته و آتشیست افروخته و طعامیست که بخورد ای عزیزان فکر ذات آخرت کنید که راه دور و دراز لیست و بی پایان و شما غافل از کار آخرت که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود النَّاسُ نِیامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا مردمان غافلند از عقبی ها همه گویی که خفتگان باشند تا وقت مرگ چون بمیرند آنگهی بیدار شوند پس توبه کنید از گناهان مثل خمر و ربا و زنا و غیبت و بهتان و آزار بندگان زنهار خود را بگناه ربا خوار مشوید و خاکسار دنیا و آخرت مگردید ای مومن پاک بیکو بیر کن اجتناب از ربا و حذر ربا خواره مباش هم زر اهل نماز رسول خدا داده از وی خبر کی که ربا خواره باشد مدام همیشه بود جای او در سقر بکن توبه از گناهان خود بقول خدا و رسولش نگر تا به ثابت بشو نامه ات که در آخرت است زاد معاد آنکه بخشیده گناهان بحق امامان نیکو سیر نقلست که در بنی اسرائیل شخصی بود دانشمند و در علم دانش بی نظیر بود روزی در تقویم نگاه کرد دید که در آخر سال گرانی غله خواهد شد یکخانه گندم داشت پس آن گندم را نگاه داشت که چو وقت در آید آن غله را بگرانی بفروشد چون چهل روز شد در غله قیمت بسیار واقع شد روزی توریت میخواند بدین آیت رسید که خدای تعالی فرموده است هر آنکه از بندگان خدای تعالی چهل روز رزق بندگان مرا حبس نماید به نیت آنکه بقیمت فروشد از رحمت خدای تعالی دور است و تن او در آتش دوزخ خواهد شدن چون مرد این آیت برخواند جامه بر تن خود چاک زد و فریاد و واویلاه برداشت فریاد و ناله کنان بنزدیک موسی علیه السلام آمد گفت یا کلیم الله از من این نوع گناهی سرزده است چاره کار من بیچاره کن حضرت موسی گفت تو میدانی که خدای تعالی نهی کرده است که کسی رزق بندگان مرا نگه ندارد تا بقیمت بفروشد اگر چهل روز کسی نیت کند دور باشد از رحمت خدای تعالی و نزدیک باشد بآتش دوزخ و عذاب چون او قطع رزق بندگان کرده تا خدای تعالی قطع کند او را از بهشت پس آن مرد بسیار گریه و زاری کرد و پیش موسی پس موسی بفرمود که برو و آن گندم را براه خدای تعالی تصدق کن و بدرویشان رسان آن مرد بیامد درویشان و مساکین آن شهر را تمام بخواند و احوال گذشته با ایشان بگفت ایشان گفتند حاشا و کلا ما این گندم تصرف نکنیم و میترسیم که هزا و از آتش دوزخ بترسیم برفتند و آن گندم قبول نکردند آن مرد دیگر بنزد موسی آمد بچشم پر آب گفت درویشان قبول نکردند موسی علیه السلام گفت برو و آن گندم بر طیورات و حیوانات بریز تا بخورند چنان کرد ایشان نیز قبول نکردند و نخوردند باز پیش موسی ع آمد سینه بریان و چشم گریان گفت یا کلیم الله چاره من کن گفت برو بدریا انداز تا ماهیان و جانوران بخورند آن غله بدریا افکند موجی برآمد و بکنار انداخت باز مرد

بگن

پیش موسی ع آمد گفت برو باتش بسوزان چنان کرد آتش نیز آن گندم را نسوخت بفرمان رب العالمین پس آن مرد متحیر شد و در کرفت و گفت خداوندا بد کردم و توبه کردم و از کرده خود پشیمان شدم و امید بکرم تو دارم تا چهل شبانه روز در بیابان میگردید و می نالید و آب از دیده می بارید و در روایت دیگر چهل سال چون از سر یقین توبه کرد خدای تعالی گناه او در گذشت برحمت خود روایت کردند از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که بنده از بندگان خدای تعالی که شود و بگران فروختن غله چون بدین نیت باشد بخشم و لعنت خدای تعالی باشد و دیگر نوحه گر بلعنت خدای تعالی باشد و دروغ گو با خدا باشند در خبر آمده است که سخت ترین عذابی سه تن را بود زانیه و عاصی شده بر شوهر خود دویم زن نوحه گر گناه او از همه بیشتر باشد نوحه گر را گوشت در میان گور آن بی باید نهاد که از شومی هست که او هم در عذاب باشند سیم کسی که بر بیرد تا باشند و عاصی بر والدین روایت از خواجه کونین صلعم که هر که نرخ غله را گران خواهد از امت من بگیرد خدای تعالی هم حسنات او را کند دراز و بینه بیرد و در روایت دیگر آمده است هر آنکس که طعام و غله نهد تا چهل روز گران طلبد در روز قیامت بهایش بریده باشد و دستهایش در زیر بغل برکشیده باشد و عذاب او سخت تر و سوزناکتر باشد از عذاب دوزخیان و خدای تعالی گوید بیزارم از او روایت کردند از حضرت رسول صلعم پیغمبر باید که هر که انبار غله نهد تا چهل روز بر نیت گرانی از خدای تعالی بیزار است و فرشتگان بیزارم از و من که محمدم صلعم او را شفاعت نکنم و هر گرا و همسایگی گرسنه باشد و او بفروشد بدین که گران تر بفروشد بعذاب الیم گرفتار شود در روز قیامت پس ای بندگان توبه کنید و آنچه نرخ غله بود او را تیز یا وقتی بخلقان مدهید که در دوزخ با شما باشند تا از مغفرت خدای تعالی بی نصیب باشید نظم ربا خواره ز اهل ایمان کجا از غله برخورد در باشد ها ربا خواره بود در تردیک حق خوار ها شرف دارد لیسی سگ بر ربا خوار بجز ایمان از آنکس که خواهد ها که گر نانش خوری جانش بکاهد هر ها بران تا خود بود در دولت ها نشود و درویش را خانه براندازد ب ممسک که نعمت جمع آورد ها چو مرد و دخترش با دیگری خورد ها ربا خوار از سبک دولت بر آید ها اگر چیزی کند که در خور آید ها بخور نانش اگرچه نفع جانست ها اگر جمع آورد چندین بمفلسانست ها ز بیم چرخ با عارند از وی ها خدا خلق هم بیزارند از وی ها ای عزیزان اگر غافل شدید در گناه افتاده باید که از گناه بدر آیی و توبه کنی و ما در گاه خدا بیعتد شوی اکنون که زمام اختیار در دست تست و چنگ مرگ گرفتار

...راب درای و از غفلت بیدار شو و توبه کن که در آن دنیا توبه قبول نیست تا که دست میدهد کاری بکن
...کز تو بیاید هیچ کار فکر زرت آخر کن که دنیا را اعتباری نیست والله اعلم روایتست از خواجه کاینات
...موجودات حضرت علیه السلام مهتر و بهتر آدمیان خواجه هر دو سرا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید که چون پانزده
...خصلت پدید آید اثر قیامت پیدا شود و عقوبت آن بود اول در امانت خیانت پدید آید دوم زکوة مال غرامت...
سیوم آنکه کمترین خلق بود بر سر خلق آن حاکم شود چهارم در مسجد حدیث معامله دنیا رود پنجم حرمت آنکس بدارند که مال دار...
ششم خمر بسیار خورند و زنا کنند هفتم حریر و ابریشم بسیار پوشند هشتم زنان کار و حکم فرمایند بر مردان نهم ترک نماز جماعت کنند
دهم در امر معروف و نهی از منکر نباشند یازدهم جوانان حرمت پیران نداشته باشند و ایشان را خوار دارند دوازدهم پدر و مادر را خفا کنند
...ست ندارند سیزدهم فقیران و درویشان استهزا کنند چهاردهم زنان بلباس مردان بر آن شوند پانزدهم زنان...
...ن شوند لاجرم شرم و حیا کم شود و فحش ظاهر گردد روایتست از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که...
...باده و بنده دلسازیه بیت هر که او وقت کودکی بوده است همیشه در زیر مرد خفتن شرم او رفته باشد و نیامد هرگز از لفظ او نکو
...گفتن هر که در زیر او خزیده بود خویشتن را بزیر دیده بود تو از و مردمی مخواه که او سر و گفتار شوخ دیده بود
روایتست از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که هر زنی که با مرد بیگانه نشیند و بیهوده گوید در روز قیامت مردان زانی
و زنان زانیه را هر دو... بر آتش دوزخ کنند و در دوزخ... بوی کنند فرج ایشان دوزخیان...
پند حکیمی با پسر خود گفت با هیچ کس مصاحبت مکن تا رسته شوی اول با دروغزن دوستی مکن که او همچون سراب است تو پنداری که او چیزی است
چون بازنگری در وی هیچ نباشد دوم با نادان دوستی مکن که او پندارد که بر تو نفعی میرساند چون وانگری
مضرت رسانیده باشد سیوم با بخیل دوستی مکن که آن وقت که تو بدو محتاج باشی ترا بگذارد و بجای دیگر رود چهارم
با بد دل دوستی مکن که بد دل باشد که چیزی باک ندارد و ترا در جای بگذارد... بخشم بگذارد و بگریزد پنجم با طامع
دوستی مکن که بد دل که از طامع بود ترا لقمه دشمن بفروشد... بگذارد گفته است بنده بر نخست
بنده است که بزرگتری و این بندگی است... خواجه... فرمان خدا و رسول بجا آوردی
...هم رسته باشی اگر خویشتن را... آتش دوزخ بار آورد

دهند

و بنده دوسیم طلعت که هرگز آزاد نشود و بر مردم سخن باید گفت و با همه کس بوقت باید کرد و در چشم مردم
حقارت بوی نگرند دو بیت از سعید مالک از حضرت رسول صلعم فرمود مرا چون برآسمان بردند حق سبحانه و تعالی را...
یا محمد بندگان و پرستاران مرا بگوی و سلام من برسان و هر که هر روزی کند بنای یک مسجد یا عمارتی برای من...
...فهو حبیبی فی الارض او حبیب و دوست منست و هر که صدقه بدست راست بدهد چنانکه دست چپ نداند...
او حبیب و دوست منست و هر که در ذی الحجة الحرام روزه بدارد حبیب و دوست من است یا محمد دوستان من...
پناه بدرگاه من آورند و دوستی از بهر من کنند و دشمنی از بهر من کنند چون روز قیامت باشد ایشان را از فزع
نگاه دارم ایشان شنند که راه راست یافته اند که اولئک هم المهتدون دو بیت از بزرگان دین منقولست که از فضل...
حضرت الله تعالی هزار عجایب و غرایب تعبیه باغ کرده و قمریان چون سقایان بر شاخ گل در آیند بلبل باغ آمده و از...
برجان نهاده و زاغ آمده عندلیب مستی از نوای غریب صلصال بر شاخ گل و ارغوان از عشق می بجوشد و مرغان از بانگ
بلبل مست می شکانه گشته گل بر مثال ماه آسمان طالع شده و چون مشتری و زهره از سپهر گلستان طالع شده و همه
بزبان حال مدح و ثنای باری تعالی میگویند شعر آنکس که هزار کوه از رنگ نگاشت بیت رنگ من و تو کجا خرید آری
...داشت ایشمه قطره آسمان در جهان افتاد و بلبل میگوید ساکن شوید این همه بازی و فریاد مکنید که این پادشاهی...
دو ماه بیش نیست و اهل دنیا نیز چنین اند و در دنیا آمده ایم دمی چون گل شگفته و چون بلبل مست آشفته دمی خندان بود
و قهقهه... در آید این همه رنگ و نگار و این همه بوی بهار نیست گردد چنان شود که هرگز نبوده است کان لم تغن
بالامس کذالک نفصل الایات یعنی الامثال لقوم یتفکرون فی الدنیا والاخرة ان الدنیا نغنی الاخرة بتقوی عبادی...
...من زند الها را که دنیا فانیست و آخرت باقیست حکایت که مردی روزی از راه رسید به نزدیک حضرت سید المرسلین
صلعم آنحضرت از وی پرسید که ولایت شما چگونه است گفت ولایت ما جای... پرسید گفت شما چه کار میکنید گفت میخوریم
و می خسبیم آنحضرت گفت تا چه باشد گفت حتی یصیر دلو لا بطنا تا بول و غایط شود آنحضرت فرمود مثل دنیا و آن
بی اعتبار چنین است که تو میگویی الدنیا مزرعة الاخرة دنیا مزرعه ایست آخرت هر چه بکاری بدروی شعر
تو با خود... حکایت که شفقت نباشد ز فرزند و زن پس بر آزاد و آخرت طاعت و عبادت می باید

مالک الملک ما زالة صحیح القول قالت جاد بجوده ناله علی الاعداء والخلان خداوندی که وصف او باید چو
همه پاکی منزه از همه عیبی مبرا از همه نقصان نه در ملکش زوال آید نه در قولش ملال آید نه در وصفش پایان آید چنین میدان
چنین میخوان نه لاحتی بلا مرتبت له القول بلا صوت له الحکم بلا تردد کذا الحکم کذا سلطان هو القدوس
عن عرشی هو السبوح عن فرشی هو الرحمن ذی بطش علیم السر والاعلان نه از مرکش بود خوفی نه در دا
چو فتنی ز حکمش هر زمان طوفی کند گردون سرگردان نه در صنعش بود آلت نه در ذاتش بود صحت نه در علمش بود علت
زهی حکم و زهی فرمان المختم انبیا احمد جمال الخلق فاشتخد صفی مکرم امجد رسول الجن والانسان محمد آنکه تفتیش
بوصف اندر نمی آید خطابخشی خطاپوشی که هست او رحمت یزدان ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له ونشهد ان محمدا عبده ورسوله ونشهد ان علیا ولی الله ولیه ووصی رسوله الی الخلق
ای یکی نه بیهمتا و بی انباز وای سمیع و بصیر وای حلیم وای عالم وای حی و قیوم وای باقی مدبر و متکلم و قدیم وای در صفت
ذات تو زبانها ابکم ای ذات تو بر کل ممالک مالک وی ره بردن کوی عشقت سالک من وصف تو از کمال تو میدانم
انت الباقی وکل شیء هالک خداوندیست که مثلش نیست حمدیست که ضدش نیست فردیست که جنسش نیست ما در لیست
که تحریرش نیست خالقیست بی مثل اختیاریست با کمال متکلمیست بی کام و زبان عالمیست بی ضمیر و خاطر آفریننده است
بی آلت شنوائیست بی گوش بینائیست بی چشم و صدقه زنده ایست که هرگز نمیرد و باقیست بعد از فنای خلق مالکیست بی زیر
پادشاهیست بی دبیر آفرید کاریست بی شریکی ستاریست بی نظیر لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر کردن نکننده جبار است
کننده پادشاهانست ذلیل کننده عزیزانست عزیز کننده ذلیلانست روزی دهنده جانورانست امر بنده کننده کارانست
چاره ساز متحیرانست عذر پذیر عاصیانست منزل کننده تابنانست دستگیر درماندگانست فریادرس بیچارگانست
اجابت کننده داعیانست نوازنده بیدلانست بی مادر و فرزند بی خویش و پیوند است لم یلد ولم یولد ولم یکن له
کفوا احد مثنوی ای تو خالق جزو کل که از گل دهی خار و از خار گل هنی در جهان و جهان بی تو نیست
نداری مکان و مکان بی تو نیست تو پیدا و دور از دراک نزدیک دل نه زآب و گل صانع آب و گل ز مهر تو
خورشید و مه را شرف ز سوز تو دریا برآورده کف صف آرای میدان هستی تویی نگهدار بالا و پستی تویی

مذنبی

نه زرکسی و نمانی کس در رزقطره و خار خار آوری گل از خار و خار را بیار آوری یکی را هی بال و خوانی نجبش یکی را
رهی مال و نی زبیش زهی مقبل آن کز تو بود مقبول زهی نیکبخت آنکه آمد قبول ترا بر شهنشاهان شاهی سزاست که بر آستان تو
سلطان گداست اگر آنکه از بنده آید خطا ز سلطان نزیبد برون از عطا عطای تو بیش از گناه منست دگر تو ببخشی
سزای منست رزیم بس چو آیم ز بیم مران چون بیچاره ام ز پیش خودم مران گر از ره بردن رفتی ره نمای درین آه بی رهبر آره نمای
گر دست گیری که رفتم ز دست که گر طاعتم نیست لطف تو هست چو بیچاره گشتم مرا چاره ساز که بیچارگان را تویی چاره ساز
دلم را ز شمع خود برفروز شب محنتم را پدید آر روز چو نامم تو دادی یکی نو دمیم مرا خاص خود خوان اگر عاصیم روان من از جهل
پر نور در دلم را ز دوران دل دور دار چو آن آده دو دی نجات ورت چرا ابروهی نه آرم برت من بار بیچاره خاکی
کف خاک ام افتاده در راه باد هم در دیش مسکین چه صدر اجل نماند جهان جاودان کس تویی آنکه جاوید مانی و بس نه دانم چه
نامم و زین بارگاه که دارم تمنای انعام شاه گدا این عذرم و زین رهگذر که بر من کند بار لطفت گذر چه نامم که نام و ننگ ببرم
چه مرغم که در بوستانت پرم ببری تو زان پویم از تو نه بوتار بکوی تو ره جویم از مور و مار ترا نیم از هر چه هم نخست که چشم جز
خیره در صنع تو ست گر از خاک ره بر نگیری سرم روم مصطفی را شفیع آورم یا اله العالمین یا خیر الناصرین فی تحیة آله وسلم باصد هزار رحمت
هزاران صلوات بی پایان مدرس صغه رسالت مهندس حجره حالت سید المرسلین و خاتم النبیین و شفیع المذنبین و رسول رب العالمین
الخلایق الاجمعین ای خوشا ن ها مکونیم در وصف آن برگزیده آله که خدای تعالی بزبان بی زبانی او را صفت ثنا گفته
رسول که آسمانهاش نبی خوانده و بزمینش رسول خوانده و در زبور او را سید سید خوانده و در انجیل طاب خوانند
و در توریت موسی وی خوانند و در صحف ابراهیم رضی خوانند و در فرقان مزمل و مدثر و طاها و یس و سراج و نبی و رسول
و نذیر و بشیر و احمد و محمود و محمد و عبد و شاهد دو اعی خوانند و در صفت او خدای تعالی فرمود که الحمد اکرام ذات شریف تو .
نبودی هر چیز نیافریدمی و آفریدن این همه مکونات را سبب جلوه کردن ذات شریف تو بود تا بدانند که چون تو نظیری
آفریدم دویم بهشت اگر هست تو و دوستان تو و محبان و شیعیان آل تو نبودی بهشت را نیافریدمی سیوم اگر دشمنان
تو نبودی و دراهل و بیت تو دوزخ را نیافریدمی سبب آفریدن دوزخ از بهر دشمنان تو اهل بیت تو که ایشان را در کجا
عقوبت کنم سید سادات خلاصه موجودات محمد مصطفی صلعم شعر ای خاتم انبیای مرسل شد فتری دین تو مسجل

الکاتب محمد

ای دُرّ یتیم بحر فرمند سرخیل پیمبران محمد ای قاضی شرع و مفتی دین توقیع تو خاتم النبیین ای چشم و چراغ جمله عالم وز نور تو شد
مکرم آدم قایم بطفیل تست عالم مقصود تویی ز هر دو عالم چون زده‌ای آدم این تک شد مولی سبب سجده ملک شد شاهی
قرشی هاشمی خیل زلفین تو مهر و دلام و اللیل آمد حرمت حریم بطحا فرش رات دم مسیحا هر خادم خان تو خلیلی هر مرغ مدینه
جبریلی بر درگهت ای رسول یثرب موسی بعصای خویش حاجب باغ ارم از نسیم الکوی روح القدس است خاصیت جوی خضر آمده
سوی ایدر کز خاک درت لبی کنی تر دی نو آوده با ستان عاصی لطف تو بشارت خلاصی خود آهی چون خلاص خاک زان
در آو کنی چو ما هزاران شد لطف تو و رابط العطایا محتاج در تو جمله اشیا صلوات الله و سلامه علی محمد و آله اجمعین فی منقبة امیر
المؤمنین علیه السلام خصوصاً با صد هزاران هزار بشارت نور از حضرت ملک الغفور امیر المؤمنین و امام المتقین و قاتل المشرکین و سید المارقین
و مهلک المنافقین الانزع البطین الضارب بسیفین الطاعن برمحین المصلی قبلتین الذی لم یکفر بالله طرفة عین ابو السبطین الحسن و الحسین
اسد الله الغالب مطلوب کل طالب و مظهر العجایب و الغرایب حضرت علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰة و السلام شعر ای اوج سپهر عز را
یعنی که علی عالی القدر ذات تو نشسته کشور حقیقت سلطان ممالک طریقت ابن عم مصطفای مرسل ادراک تو بین و عقل اول کی
قدم تو بر که دم زد آب رخ قدسیان بود به او را و ملایکست هماش آب خضر است رخ جانش جبریل ز خدمتی که بودش
آمد مثلی ز حسن جودش بحر و کرم است و کان بهایش سنگینه ز کان حلم او قاف با این همه قدر راست گوید گر کیقباد
زنجیر جود حیدر است در حشر لوای او بود بس تن پوش برهنگان بی‌کس در دز جز ز تاب خورشید ظل کرمش پناه جاوید
زو یافته تشنگان محشر از جام بقا زلال کوثر منبر ز نیش منتقد اگر دید خود طعمه عجیبه اش ادا کرد بودند یکی علی و احمد
در دیده احولان دو آمد پس بعد نبی امام برحق بر مسند شرع شاه مطلق در دین نبی علیست والی او کرد جهان ز کفر خالی
ان نخل علا که جان سرشت است فرخنده دو میوه بهشت است یکمیوه حسن دگر حسینست زینت ز دو جهان بزیب و زین است
ز یکصدف اند دو گوهر طالع شده با هم ان دو اختر بودند یگانه ان دو کانه کار دو زمانه در میانه است شد
دو گوشوار عرش افتاده بدست این کس و دش یا رب که کنی خجسته نامم در دین دوازده امام تا هست زبان
بگفتن گویم مداح علی و آل او یم صلوٰة الله تعالی و سلامه علیه و علیهم اجمعین باب در بیان غیبت و بهتان و نوشتن
و شرب آب مینی بود و بر دو فصل فصل اول در بیان غیبت و بهتان بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی باز داشته است بندگان

خویش را

خویش را از غیبت و بهتان گفتن چنانکه در کلام مجید میفرماید وَلا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضًا غیبت مکنید بعضی مر بعضی را
اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَاْکُلَ لَحْمَ اَخِیهِ مَیْتًا دوست میدارید که گوشت برادر خود را بخورید مرده کی و همچنین گفته اند که گر آیت در آرد
خوردن گوشت برادر در زندگی حدیث اول روایت کرده اند از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که دانید که غیبت چه بود گفتند
که خدا و رسول داند گفت اگر چیزی گویید که در وی بوده باشد غیبت گفته باشند و اگر آن گویی که در وی نباشد بر وی بهتان
کرده باشی حدیث دوم از عبد الله عباس که روایت کرد از حضرت رسول صلعم فرمود که ربا هفتاد و دو درجه است از گناه بدترین
درجه از گناه است که با مادر خود زنا کرده باشد زنا بدتر از سی و پنج بار از زنا کردن با محرم خود بدترین زنا غیبت است که
برادر مسلمان را کرده باشد که حضرت رسول صلعم فرمود که اَلْغِیبَةُ اَشَدُّ مِنَ الزِّنا روایت کند از عبد الله عباس رض
حضرت رسالت پناه صلعم که شب معراج در آسمان قومی دیدم که گوشت ایشان می بریدند از پهلوی ایشان در دهن ایشان
می نهادند و می گفتند بخورید این گوشت برادر مسلمانست که در دنیا میخوردید گفتم یا جبریل اینها چه کسانند گفت اینها غمازند
و غیبت کنندگان امت تو اند حدیث سوم از مالک بن انس از حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که گناهان کبیره که مرد را بدوزخ
میبرد و نیکیها را باطل میکند چهار است اول غیبت کردن برادر مسلمان را دوم دروغ گفتن سیم سخن چینی کردن چهارم نظر
در جمال زن نامحرم کردن حدیث چهارم از حضرت رسول صلعم فرمود که هر که از امت من غیبت کند برادر مسلمان را فردای قیامت
از شفاعت من نا امید باشد حدیث پنجم روایت کرده اند از حضرت رسول صلعم فرمود که هر که از امت من غیبت کند برادر مسلمان را
فردای قیامت از شفاعت من نا امید باشد حدیث ششم روایت کرده اند از حضرت سید المرسلین صلعم فرمود که شبی مرا با آسمان بردند
مردمانی دیدم که ناخنها داشتند از مس و در دو گوشتهای اندام خویشتن می کندند گفتم اینها کدام اند گفتند یا رسول الله
ایشان غیبت گویان اند و اینها که گوشت مردار میخورند و زبان در مؤمنان دراز کردند و ایشان را نجا بینند حدیث هفتم روایت
کرده اند از حضرت خواجه کاینات صلعم فرمود که غیبت از زنا سخت تر است گفتند یا رسول الله چگونه باشد گفت اگر مردم
زنا کنند و توبه کنند امید هست که خدای تعالی بخشد و خداوند غیبت را نیامرزد حدیث هشتم روایت کرده اند از خواجه عالم صلعم
که فرمود چه مردی برادر خود را گوید سخنی که او را از آن کراهیت باشد و غیبت برادر مؤمن کند کردار و گفتار
ثواب چهل روزه او باطل گردد اگر کردار نیک ندارد گناه چهل روزه بر وی نویسند اگر مردی زن صالحه را

دشنام فحش و هر که در از هفتاد ساله او را غیبت کرده باشند روایت کرده‌اند از حضرت رسول صلعم که هر که برادر مؤمن را زنا
نا حق حیبان باشد که کعبه و بیت المعمور را ده بار خراب کرده باشد و هزار فرشته مقرب را کشته باشد روایت از خواجه
کونین و فخر عالمین صلعم فرمود که هر که غیبتی از آن مؤمنی کند نیم از گناه آن کس که غیبت اش کرده باشند الله تعالی بیامرزد
و نیز فرمود که نامه بد آن بنده را بیرون آید به دست او و در وی نگاه کند نیکیها بیند که نکرده باشد گوید بار خدایا این ثواب از
کجاست که من در جمیع عمر خود نکرده ام گویند این آنست که مردمان ترا غیبت کرده‌اند و تو ندانستی روایت از حضرت
خواجه عالم صلعم فرمود که در روز قیامت بنده را بیارند و نامه بدست او دهند از کردارش نیکی هیچ نباشد آن بنده گوید
خدایا مرا نیکیها بود در نامه خویش نمی بینم جواب آید که نیکیهای تو بدل شد به غیبت کردن مردمان روایت از حضرت سید
المرسلین صلعم فرمود هر که غیبت همسایه مسلمان کند رویش باز گردانند به قفای سرش و نیز از پیغمبر صلعم روایت که در عهد پیغمبر زنی
بود که غیبت مسلمانان میکرد و نیز عابده بود روزی به نزدیک حضرت پیغمبر آمد و گفت روزه دارم و گرسنه‌ام آنحضرت فرمود که
گرسنه هستی و لیکن روزه دار نیستی روز دیگر آمد که روزه دارم و گرسنه‌ام همان جواب شنید روز سیم در خانه نشست
و با کسی سخن نگفت امروز بیامد که روزه دارم گفت راست میگویی بفرمود تا طعامش دادند زن گفت یا رسول الله چگونه بود که
آن دو روز مرا گفتی که روزه نداری امروز گفتی روزه داری آنحضرت فرمود از بهر آنکه درست نباشد روزه با غیبت
مردمان آورده‌اند که خدای تعالی موسی را گفت یا موسی هر که توبه کند و بمیرد باز پسین کسی در بهشت رود و هر که بی توبه
بمیرد نخستین کسی که در دوزخ آید او باشد روایت از حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که هر که باز دارد غیبت از برادر مسلمان
خدای تعالی باز دارد او را از آتش دوزخ در روز قیامت روایت از عبد الله عباس فرمود پدرم مرا گفت که یا فرزند هیچ
که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام ترا نزدیک خود خواهد و در کارها با تو مشورت میکند تو سه نصیحت از من نگه دار
اول راز او را اشکارا مکن دوم نزدیک او غیبت مسلمانان مکن تا دروغ گوی نباشی سیم تا از تو سخن نپرسد
جواب سخن او مگوی تا رسته باشی آورده‌اند که هر سخنی که بوقت گویی تیر است از زهر و سخن بی وقت روایت از عبد الله
عباس که فرمود که بهتان را سه توبه است یکی آنکه پشیمان گردد و دیگر نزدیک آن مرد رود و حلالی طلبد و بگوید که من
دروغ گفتم سیم دیگر کارش بخدای تعالی است اگر خواهد توبه اش قبول کند یا نکند حکایت از وهب ابن منبه که
گفت

که گفت در بنی اسرائیل مردی بود گفت یا رب مرا مال نیست در بنی اسرائیل که صدقه دهم هر مسلمانی که زبان بربندد از [illegible]
من خود را بر وی صدقه کنم و خدای تعالی وحی کرد به پیغمبر آن زمان را که مر فلان مرد را بیامرزیدیم وهب بن منبه گوید
مرد نبود آنکس را که غیبت مسلمانان کند و خدای تعالی ما را از غیبت و بهتان و همه حاضران این مجلس را نگه دارد شعر
غیبت مکن ای برادر از کس تا رسته شوی ز دوزخ و نار در غیبت مؤمنان مکن تو تا در حضرت او نباشدت بار
غیبت همه روسیاهی آرد از من بشنو حدیث گفتار گر عافیت از خدای خواهی با غیبت خلق مباش زنهار
فصل دویم در موعظه
پس ای مؤمنان و موحدان خلاصی ازین گناهان و نجات از عصیان توبه است پس ای مجرمان و ای گنه
کاران و ای نامه سیاهان توبه کنید و بدرگاه خدای تعالی رجوع کنید و قطره چند آب از دیده بیارید و پشیمان شوید
از گناهان و فکر ذات آخرت کنید که راه صعب است پیش شما ای جوانان پر گناه و ای پیران نامه سیاه اندیشه کنید از آن
روزی که نامه‌ها پران شود و همه خلقان سر از خاک لحد بر دارند و پدر به پسر نپردازد و دختر با مادر نیاید
پیر و جوان کس را پروای یکدیگر نباشد و همه گرفتار حال خود درمانند و هیچ چاره نباشد بغیر لطف خدای تعالی پس ای پیران
غافل مباشید از گناهان توبه کنید و از خدای تعالی بترسید و اندیشه کنید از آن روزی که خدای تعالی فرماید که ای
زبانیه بگیرید این مجرمان را و این جوانان بدکردار را و این پیران پرگناه را به دوزخ اندازید پس ای جوانان بدکردار توبه
توبه با ناله و فغان و ای پیران پر گناه و عصیان ناله جانگداز و با دیده خون بار بدرگاه پادشاه لم یزل و لا یزال با چشم
گریان و دل بریان و سینه نالان مناجات کن و در شبهای دراز با خالق بی نیاز از سر نیاز بحال خود بپرداز که از هیچ
کس یاری و مددکاری نیست بغیر از لطف و فضل پروردگار هیچ چاره نیست شعر محتاج برحمت الهیم همه سر تا بقدم غرق گناهیم همه
لطف تو مگر دست بگیرد همه را ورنه بکف نامه سیاهیم همه الهی گنه کاریم و نامه سیاه چشم بکرم و الطاف پروردگار تو داریم
و روز کرده پشیمانیم و چشم امید بکرم تو داریم که رحیم و رحمانی اگر بخشی بلطف بی اندازه اگر برانی زبان عذر آورده الهی [illegible]
چشم معنی بکرم پشیمان می باشد پس ای منعم ما گناهکاران را از دست عصیان بردار و خط غفران بنامه این غافلان درکش
الهی چون بنامه اعمال خود می نگرم همه جرم و عصیان می بینم و چون بلطف و احسان تو می نگرم لطف و شفقت بیکران می بینم
الهی ما را از هوای نفس شیطان و راه پر خطر عصیان نگه دار و محفوظ گردان الهی ما غافلان ملتجیان این عقده را حل

نتوانیم ساخت ما را بما بگذار و بلطف و کرم خود همراه این ضعیفان و بیکسان باش الهی این نفس ضعیف ما را از مکر شیطان تو حفظ
باش که ما بنفس و هوا آدمی ایم بکرم ما را بنوازی کریم کارساز و ای رحیم بنده نواز و تویی قاضی الحاجات و مجیب الدعوات
و عالم السر و الخفیات ما را از ذلت و بار عصیان برون آر و بر ما رحمت کن و بیامرز یا اله العالمین و یا انت خیر الغافرین شعر
گر کوهی طاعت نهفتم هرگز … گرد گنه ز چهره نرفتم هرگز … نومید نیم ز خاندان کرمت … زیرا که یکی را دو نگفتم
هرگز پس ای سینه ای مؤمنان که مرگ در کمینست روزی باشد که بچنگال لحد گرفتار شوید و دست از شغل دنیا بریده و
و امیدها گسسته گردد و بعد از آن حسرت خوردن که چرا کاری که رستگاری آخرت باشد نکردیم که درین روز پر محنت و شدت مال ما
بکار آید و مال از حرام اندوختیم به دیگران گذاشتیم آن حسرت و ندامت پس از آنکه اختیار از دست تو رفته باشد سودی
ندارد شعر بکن کار و فردا نکویی بمرد … که فردا تو روی از ذخیره خورد … بنه توشه بهر از آن روز سخت … که نیکو شود روزگار
زبخت … خطرناک راهی زاندازه دور … ز طاعت بیفزای بر خویش نور … اگر خواهی امروز گردد بکام … بنه توشه راه آنرا
ای نیک نام روایت کنند راوی این اخبار که چو مؤمنی بمیرد و او را بر جنازه بنهند بزبان حال گوید با اینکه زود
باشید و تعجیل کنید و بشتابید با آنچه از بهر من ترتیب کرده اید از روشنایی گور و نعیم بهشت چه او را بخاک بجوار(?) بنهند بزبان
حال زمین با او گوید که من دوستدار تو بودم اما چون بنده گنه کار و بد اعتقاد و بد کردار میرد در برابر جنازه
بنهند و او را می برند بزبان حال میگوید که ساکن باشید و مشتابید که من دانم که بکجا میبرید که از بهر من ساخته اید
گوری تنگ و تاریک و عذابهای گوناگون و چو او را در گور نهند زمین او را گوید که من ترا دشمن داشتم اکنون دشمن ترم
روایت ابو امامه از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که فرشته دست راست امین است بر فرشته دست چپ چون بنده
عمل کند که نیکو بود فرشته دست راست ده نیکی بعوض یک نیکی در دیوان اعمال او ثبت نماید از حسنه اما چون بنده که اعمال بد کند
فرشته دست چپ گوید که شش ساعت و هفت ساعت بگذار تا باشد که از گناه خود پشیمان شود و استغفار کند و اگر غافل شود
غفلت او را دریابد و استغفار نکند و آن یک گناه بر وی بنویسند و آورده اند که چون بنده گناهی بکند بنویسند تا که
هیچ گناه نکرد چون حسنه نیکو بکند آن هیچ گناه از وی محو کنند و هیچ حسنه در دیوان او بنویسند تا آنکه ابلیس ملعون
فریاد بر آورد و گوید هر چند جهد بکنم که بنده را در گناه افگنم هر چند من او را براه بدی میبرم او بحسنه باطل میکند

حضرت

حضرت رسول صلعم فرمود ای جوان گریه از چیست گفت گناه بزرگ کرده ام و گناهکارم و میترسم که حق سبحانه و تعالی مرا عذاب کند
آنحضرت فرمود که با خدای تعالی شرک آورده گفت نه گفت کسی را کشته گفت نه آنحضرت فرمود بقدر این هر گناهی که کرده حق سبحانه و تعالی
بکرم خود بیامرزد گفت یا رسول الله گناه من بزرگست و از آسمان و زمین گرانترست آنحضرت فرمود که گناه تو بزرگترست
یا کرم و لطف پروردگار گفت رحمت و کرم خدای تعالی عظیمترست گفت چه گناه کرده بگوی تا بدانم گفت مرد نباشم و مدت هفت
سالست که گورها را می شکافتم و کفن های مردگان را می بردم و میفروختم و صرف معاش خود می کنم روزی دختری از انصاریان
وفات کرد و دختر در حسن و جمال همتا نداشت رفتم و سر گور او را باز کردم و او را از گور بیرون آوردم و کفن او را
در کشیدم صورت او در نظر من آمد در غایت خوبی و نازکی دلم مایل او گشت شیطان مرا بر این داشت که با این دختر
مجامعت کنم هر چند خود را نگاه کردم دست از تو انستم برداشت آخر الامر کار را بیرون آوردم و دستهای او میبستم و
میل کردم پایهای او در هم پیچید باز شیطان وسوسه کرد باز خنجر بر آوردم و پایهای او میبریدم و کام خود حاصل کردم صدایی
از آن مرده را بسخن آورد و زبان در آورد با من بسخن در آمد و باواز بلند فریاد بر داشت که ویلک ویل لشقی من [illegible]
یوم الدین یعنی وای بر تو شرم دار از خدای تعالی که فردا قاضی شود و داد مظلوم از ظالم بستاند برهنه ام بگذاشتی
و در لشکرگاه مردگان پاک بودم پلیدم کردی و جوان چو این حکایت بگفت حضرت رسول از جای جست و گفت بیرون شو
ای فاسق سزاوار آتش دوزخ چه انرا از پیش خود براند آن جوان از حضرت رسالت پناه نا امید شد برخواست و روی
بصحرا نهاد و ناله و زاری در گرفت و چهل شبانروز روی بر خاک نهاد و زار زار میگریست و با آه و ناله میگفت خداوندا
بد کردم از کرده خود پشیمانم و از فعل بد خویش توبه کردم مینالید و می زارید با چشم گریان و دل بریان از صبح تا شام و از شام
تا صبح مینالید و با ناله جانگداز با حضرت حق تعالی مناجات میکرد و میگفت خداوندا ای بی نیاز ای بنده نواز
توبه کردم بفریادم برس که دریای رحمت تو کنار ندارد و پادشاها گنه کارم بی نیازا نامه سیاهم و برحمت تو امیدوار
دارم دل در کرم و فضل بی نهایت تو بسته ام مرا نومید مکن که جز از دریای رحمت تو دیگر ندارم تویی دستگیر همه
بیچارگان تویی عفو کننده عاصیان گنه کارم دستم گیر و رحمت کن خداوندا بدرگاه تو آمده ام و امیدوارم
تو دارم محرومم مگذار شعر گنه کار و رفته کارم ز دست … اگرم نیست طاعت امید تو هست … الهی مرا محروم مگردان

وشب و روز مناجات بقاضی الحاجات میکرد و میگفت شعر گناهم ار چه بسی هست پوشیده دار که هم ستر پوشی و هم آمرزگار ببخشی مرا با همه گناه
خط عفو در نامه من کشی با چشم گریان و دل بریان روی بر خاک مذلت نهاد و معلمی را از دل افگار بنالید و گفت الهی اگر توبه
این کهنه کار عاصی را وسیله قبول درگاه تو باشد میتوان حضرت رسالت پناه را از احوال من خبر ده مدتی در گریه و ناله میگفت
استغفر الله روزی جبرئیل بحضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله خدایت سلام میرساند و میگوید که آن بنده مرا بگوی که از سر گناه او
در گذشتم و او را بیامرزیدم بخوانید و او را بشارت داد روی خود بر پای حضرت رسول نهاد و جان بداد بس ای عزیزان من
هر چند که کهنه کاری روی بدرگاه او آور (نظم) باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ این درگه ما درگه
نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی باز آ ای عزیزان اگر کهنه کاری توبه اگر نامه سیاهی گریه و اگر تباه کاری
ناله وا در درگاه پادشاه لم یزل لایزال نومید مباش که دریای رحمت او بی پایانست و عذر گناه خود بطلب شعر تا که دست میدهد
کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار (در حکایت مسخ) بدانکه بندگانی که نافرمانی کردند حق سبحانه و تعالی ایشان را مسخ کرد
چون از فرمان خدای تعالی و پیغمبران بیرون رفتند و گرد عصیان گشتند و یک یک گناه کردند حق تعالی صورت ایشان را بگردانید و
هر یکی را بصورتی مسخ کردانید اکنون شرح احوال هر یکی بشنو تا ترا عبرتی و حیرتی حاصل شود که گناهان کردی
و پند و نصیحت بزرگان در این مثنوی تا الله تعالی ترا بفضل و کرم محفوظ دارد (واما القرده) بیچاره تن بودند حضرت داود علیه السلام
ایشان را نهی کرد که در روز شنبه ماهی مگیرید ایشان خلاف کردند و امر داود را نشنیدند و در روز شنبه ماهی گرفتند و
بخوردند خدای تعالی ایشان را بصورت کپی و بوزینه مسخ کردانید (واما الخنازیر) هفصد کس بودند و ایمان داشتند بعیسی علیه السلام
و از حضرت عیسی علیه السلام درخواستند که مایده خوان آراسته از آسمان بخواه تا بخوریم عیسی عم دعا کرد قوله تعالی ربنا
انزل علینا مائدة من السماء چون مایده از آسمان فرود آمد بخوردند و گفتند ما را این اعتقاد نیست که تو جادویی کردی
شک آوردند خدای تعالی ایشان را بصورت خوک کردانید (واما الضب) مردی بیابانی بود هر که بروی بگذشتی او را
آزار دادی حق جل و علا او را بصورت سوسمار کردانید (واما الدب) مردی بود چوگانی داشت مال مردم بخود کشیدی
خدای تعالی او را بصورت خرس مسخ کردانید (واما الدعموص) مردی نباشی بود که گور خلق را بشکافتی و با
مردگان فسق کردی حضرت خداوند تبارک و تعالی او را بصورت کفچه مسخ کردانید (واما الجریث) مردی بود سخن چین

بکرا

بگشت با اهل خود خفته بود و مرد رندی و بدکیسه داشت او را بستم بگشت حق تعالی او را بصورت کژدم مسخ کردانید (واما [illegible]) مردی بود
با بهایم و چهارپایان فساد کردی حق جل و علا او را بصورت فیل مسخ کردانید (واما [illegible]) مردی بود بدخوی و تنگ حال که بهر چیزی
ببر آمدی و خشم گرفتی و ایزد تعالی او را بصورت خارپشت مسخ کردانید (واما [illegible]) مردی بود جبرئی با مال مردم خیانت کردی
حضرت حق سبحانه و تعالی او را بصورت خرگوش مسخ کردانید (واما [illegible]) مردی قصاب سنگدل و ظالم بود ایزد تعالی او را بصورت [illegible]
مسخ کردانید (واما العقرب) زنی بود معصیت مشغول مردم را بزبان رنجانیدی خداوند تبارک و تعالی او را بصورت سگ مسخ کردانید
(واما الفار) زنی بود جهود و نوحه گر خدای جل و علا او را بصورت موش خانگی مسخ کردانید (واما السلحفاة) زنی بود که تن خود را
خوشبو کردانیدی و خود را بیاراستی و خود را بمردم بیگانه نمودی خدای تعالی او را بصورت لاک پشت مسخ کردانید
(واما العنکبوت) زنی بود که جامه خواب بر شوهر بریده بود و فرمان شوهر نبردی خداوند عز شانه او را بصورت عنکبوت
مسخ کردانید (واما الفار) مردی بود که بسیار سوگند بدروغ خوردی خدای تعالی او را بصورت موش کله مسخ کردانید
مردی بود خباز و خیانت در طعام کردی و بمردم فروختی حضرت خداوند تعالی او را بصورت موش دشتی مسخ کردانید
(واما [illegible]) مردی بود که طعام لقمه در انبار داشتی تا گران شدی و بخلقان فروختی حق سبحانه و تعالی او را بصورت [illegible] مسخ کردانید
(واما [illegible]) زنی بود با مردم سیاحت کردی و دشنام دادی ایزد تعالی او را بصورت شب پره مسخ کردانید (واما
[illegible]) مردی بود حیله گر و ظالم و منکر الله تعالی او را بصورت گنجشک مسخ کردانید (واما الغراب) مردی دیگر بود حیله گر و ظالم و منکر
الله تعالی او را بصورت کلاغ مسخ کردانید (واما الجرذ) مردی بود بروز بتواضع خضوع و خشوع مشغول و شب بنفاق بودی و مردم را
رنجانیدی الله تعالی او را بصورت [illegible] مسخ کردانید (واما [illegible]) مردی بود نخاس و ظالم و دروغ گوی و فاسق حق جل و علا
او را بصورت طوطک مسخ کردانید (واما البوم) مردی بود پادشاه متکبر و بیگر زندگانی کردی با خلق خدا حق سبحانه و تعالی او را
بصورت بوف مسخ کردانید (واما الکبک) مردی بود در میان مردمان و زن و شوهر و برادر و میان اکابر فتنه و شرف
فساد کردی و جدایی افگندی خدای تعالی او را بصورت کبک مسخ کردانید پس بدانکه حق سبحانه و تعالی این همه را
از امتان محمد مصطفی صلعم برداشت بشرف منزلت آنحضرت و داوری او را بروز قیامت انداخته که مکافات
هر کس از نیکی و بدی در آخر الزمان بدهد (حکایت) وهب بن منبه گوید که روزی حضرت عیسی علیه السلام بر گوری بگذشت

دهر روده کسی اند بد عیسی ع با قوم خود گفت بباید تا ازین اهل این ده اعتبار برگیریم که این قوم همه بعذاب خدای تعالی گرفتار
شده اند القوم بحضرت عیسی ع گفتند یا روح الله یکی از ایشان را بسحر خویش زنده گردان و از خدای تعالی درخواه عیسی ع دعا
کرد یکی از ایشان زنده شد عیسی ع او را بخواند جواب داد که لبیک یا روح الله گفت اهل این ده چه گناه کرده اند
که بدین عذاب گرفتار شدند گفت دوستی دنیا و معصیت و نافرمانی خدای تعالی و هرگه که دنیا بما روی نمودی خرم
می شدیم چون پشت بما کردی دلتنگ می شدیم و از طاعت و عبادت خدای عز و جل دور بودیم عیسی علیه السلام گفت
حال شما چگونه شد گفت نامنا فی اللیل فی عافیة و اصبحنا فی الهاویة نماز شام بخسبیدیم بعافیت بامداد دیدیم
خود را در هاویه گفت هاویه چیست گفت سجین گفت سجین چیست گفت وادیست در دوزخ چنانکه همه دنیا عیسی ع
گفت چرا دیگران سخن نمیگویند و تو میگویی گفت از بهر آنکه از عمل ایشان راضی نبودند اما چون عذاب آمد من
نیز با ایشان هلاک شدم اکنون درمانده ام و چاره نمیدانم که احوال من بکجا آید پس عیسی علیه السلام گفت خوردن نان
جوین و از شربت آب صافی بعافیت به از دنیا و هرچه در دنیاست روایت از امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسیدند
که بچه دلیل ترا دنیا بچشم درنیامد گفت بنشستم جز از روی عقل و حکمت ندانستم و یقین هست که در همه دنیا اول خوردنی
و پوشیدنی و آشامیدنی و برنشستنی بهتر از اسب ندیدم و از وی بیوفاتر چیزی نبود که مردان بر پشت او کشته شدند
هیچ از بویها و عطرها از مشک بهتر ندیدم آن نیز از خون آهوی مرده بود و خشم از صحبت کردن با زنان همه رنج
و وبال حاصل نشود و دل بول دانی بود و بیول دانی شود ازین سبب دنیا بچشم من حقیر و خوار آمد و ترک آن کردن بهتر
پس ای عزیزان در عمل صالح کوشید و از گناهان صغیره و کبیره توبه کنید و بدرگاه بی نیاز رحیم کارساز
رجوع کنید تا رسته و آمرزیده باشید والسلام علی من اتبع الهدی باب یازدهم در بیان سخاوت و تکمیل الخطبة المنظومه
الحمد لله الذی خلق الصباح من ظلمه و افاض ایدی جود مخلع الوجود العدم قهر العدی
برهانه و قهر الهدی سلطانه پاک جهانداری که هست آنکه زاسرار عدم فردی که بی هیش بزد برچرخ
گردون مجمع بوده منزه در ازل ذاتش نقصان و خلل ملک عظیم شانه رب مزکی و الکرم
رحب رعوت شاکر عم البرایا بالنعما سبحان حی ناهر فرد قدیم قادر وارد ملک لم
یزل

یزل سلطان دیوان قدم مست هوشیم مر و زان مخمور تو قسم جان و تن گرشته در رهش سخن و دیوانه کویش صنم رب الابد
العلی مبدء المنادی للنبی فی الناس نعم المرتجی للناس خیر المعتصم الدهر منه نظرة و للبدر منه
نظرة قمره طاق سپهر نیلگون در قبضه قدرتش نمون سر جلالش قدر دون مشتق کمالش هیچ کم در منصب فرمان دهی
بر جمیل کردنش ای کم شد منه خیره فاسطا و من اشده الامم صفت شدا دیتطشة طشته
و واسع طشته هذا الهدی عن عرشه اذ المراقی والنغم بر درگه شاهنشهی کیوان زحج قدم چیره
خود در منتش مقر کنه تبتش نزد جلال غرتش انشاده حیران چون تتم یا عالم السر الخفی ما منبت الداع الخفی
یلتا نجاح للعتقی با یاغیا نا للیتم اختر من ذمر الصفا بدر الامام للمصطفا درویش راهمم
تویی دلریش را مرهم تویی مجروح را مرهم تویی مظلوم را محو آرهم چشم و چراغ مهتری لوز دل پیغمبری اذ سله
حتی عفی رسم الطاغیة الظلم بدر علی با الافق نور تجلی فی الغسق شمسی به کانت النسق عنه
النبوة و النظم مهر شرف و شرف سری تاج سرش نون و القلم خورشید رخشان سایه اش لوح و قلم هم دایه اش
سوده بر قبه پایه اش بر تارک شوری تدم و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و نشهد ان محمدا
عبده و رسوله و ان امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ولیه و وصی رسوله صلوات الله علیه و علیهم اجمعین التحمید ای
ای بادیه که شقه سراپرده عزت و تاج بهای ازلیت و ای بی نیازی که طاق ایوان عظمت کنگره ای ای هفت میل زمیدان
سطوت غباری و ای آنکه هست هیبت از هدایت عزه و ای آنکه دوزخ از آیت عذاب اعره ای ذره ای حمیت سیمان
جان پر سوخته و ای در فضای احدیت حد و عقل برو دوخته و ای دیده وهم و کنگره جلالت ندیده و ای پای کرب
طبع بکنه کمالات نرسیده محتاج برحمت الهیم همه سر تا قدم غرق گناهیم همه لطف تو مگر دست بگیرد همه را ورنه بکنه نامه
سیاهیم همه ملکا معبودا بحق آلا و نعمای تو و بحرمت عظمت و کبریای تو که بر ما بیچارگان ببخشی و رحمت کنی یا اله
العالمین مناجات ای نام تو صدر هر کتابی آرایش فضل هر خطابی مفتاح خزانه سعادت عنوان صحیفه امانی منشور جهان
لایزال طغرای مثال بی مثالی مفتوح درس هر سخن سنج بر دل زلیقی کشاده هر گنج ذات تو منزه از تغیر
عقل از تو فتاده در تحیر هم اول بی بدایتی تو هم آخر بی نهایتی تو هم نامه نامهای نامت قانون نجات

شد ظلامت || بر هر چه رقم زدی درستی || بی منت خامه نقش بستی || از علم تو نکته ایست عالم || زان دایره نقطه ایست آدم ||
در راه تو عقل حکمت اندیش || بی حس شد از حقیقت خویش || از عجز مقدسان افلاک || بگشا زبان ما عرفناک ||
در مجلس خاص عزت از قرب || شد بر خرد چو طفل مکتب || منع تو درای چرخ عنبر || افرشته بر سپهر اخضر || سبحان الله زهی
خداوند || بی شبه و شریک و مثل و مانند || دور است کمال پادشاهی || کس واقف او نشد کماهی || که مشعل روز بر فروزد
تا بال غراب شب بسوزد || که حمله شب کند مطرا || که جلوه دهد عروس مه را || زلف تو شب است و عارضت روز || شد شاه هر
حسن دل افروز || دمیت به جاش رهبری کرد || و نیت بلبلیش همبری کرد || بر صفحه دل رقم روان کرد || آثار کمال خود عیان کرد
هر دل که ز مهر او صفا یافت || از پرتو نور مصطفی یافت || نعت || ای سایه رحمت الهی || ای مظهر لطف پادشاهی || ای خواجه
که شد فلک غلامش || آرایش عرش گشته نامش || ای مخزن لطف ذو الجلالی || ای مهر سپهر لایزالی || مهری که بود
سایه او عرشت || کینه پایه او || ای مطلع صبح آفرینش || روشن به تو چشم اهل بینش || ای خسرو بارگاه عکس کان
ون املح از تو شیرین || ای مایه تو مقام محمود || ای مایه تو کلام معبود || ای صدرنشین مسند شرع || اصلی تو و دیگران همه
فرع || شهباز هوای آفتاب قوسین || پر شد ز تو آشیان کونین || از سر تو کس نگشته آگاه || در خلوت خاص لی مع الله
هر چند باخری بمقدم || شد بر همه نور تو مقدم || والشمس حکایتی ز رویت || واللیل کنایتی ز مویت || شاهی و ترا ملک
سپاهست || خلق تو عظیم و حق گواهست || این جمله ترا شدند تابع || فرمان ترا جهان مطابع || شد سرو حدیقه جلالت
سرسبز به آبروی آلت || هست از تو روان پر روان شاد || بر روح روانت آفرین باد || گر جرم ز بندگان بیاید عفو
تو جمال که کشید || فی منقبت || ای جان و دلم نثار تو شاد || ای خانه کعبه از تو آباد || خواهم که رسی ز روی احسان
آن شاه کرم مرا به فریاد || موسی ز تو یافت ید بیضا || آدم ز تو شد ز غصه آزاد || مفتاح علوم گنج معنی || شاها
ز ازل ترا خدا داد || گوید همیشه از دل و جان || هم شیخ و مرید و عبید آزاد || سلطان کرم علیست بالله || مقصود دو عالم
علیست بالله || یا رب به کمال مصطفای عربی || با حرمت آنکه چار ارادد ... || شرمنده مساز مرا ز کرم در عرصات
انم که حسب کان اطلب || و صل علی جمیع الانبیاء والمرسلین بحق ائمه المعصومین که حاضران این مجلس را ایمان عطا کنی
یا اله العالمین || باب دویم در ... و این باب مبنی بود بر دو فصل فصل اول در بیان سخاوت و کرم
بدانکه سخاوت چهار است

ربا

یکی سخاوت مال است دوم سخاوت تن است سیوم سخاوت جان است چهارم سخاوت دل است بدانکه سخاوت تن از ان مجتهدان
است و سخاوت جان از ان غازیان است و سخاوت دل از ان عارفان است و سخاوت مال از ان زاهدان است بدانکه
زاهدان مال بدهند تا آخرت بستانند و مجتهدان تن بدهند تا خدمت تا بهشت بستانند و غازیان جان بدهند تا حیات
باقی بستانند و عارفان دل بدهند تا محبت بستانند دوایت کرده اند از حضرت خواجه کاینات و خلاصه موجودات
و رحمت عالمیان محمد رسول الله صلعم فرمود که سخاوت درختیست در بهشت و شاخهای او درین جهانست هر که دست در شاخ
او زند تا به بهشت برساند و بخل درختیست در دوزخ و شاخهایش درین جهانست هر که دست در شاخ او زد بر دوزخش برد در دوزخ
دوایت از حضرت رسول صلعم فرمود که درهای بهشت گشاده است بر درویشان و رحمت فرود آمده است بر ایشان و خدای
تعالی خوشنود است از سخیان و دیگر فرمود عز توانگران در سخاوتست و عز عالمان در تواضع و عز اولیاست در حکمت و عز
درویشان در خرسندی و عز توانگران در سخاوت و عز عابدان در خلوت با خدای عز و جل || شعر || بخشش کن تا چو همت
ده هر || مکن بکس سیم و زر تفاخر || بده چون داد نعمت کردگارت || که نه هر بهر تو میراث خوارت || به یزدان ده چو در
بخشش شتابی || به یزدان هر چه دادی باز یابی || برآور حاجت درویش الریش || بترس از روز حاجتمندی خویش ||
جوانمردی سعادت را دلیلست || ذلیل دو جهان مسکین بخیلست || سخی طبع ایمنست از دوزخ و نار || بخیل اندر سقر مانده گرفتار ||
سزد در خانه گر نانی نداری || که در بسته مهمانی نداری || جو بد ترخیز ایرادی کرده اند || چه بهتر میوه ای سیر کردند || مخور غم بهر روزی
اندوزی او || که با هر کس روان شد روزی او || تبالستان بر دو کوزه آب || زمستان آتشی و موضع خواب || دوایت
از حضرت مصطفی صلعم فرمود که ایمان میگوید خداوندا مرا قوت ده که قوت از سخی است و بخل میگوید کفر و ضلالت میگوید
مرا قوت ده که قوت او بخلست و بدخویی و بد دلی فرمود که خدای تعالی بیامرزد گناهان سخی پیش از آنکه آمرزش خواهد و خدای
جاهل سخی را دوست دارد و از عالم بخیل نقل دیگر فرمود که سه گروه در بهشت درنیاید یکی آنکه مادر و پدر را آزار دهد و بد ...
بدی کرده باشد دیگر آنکه خمرخواره باشد سیوم که بخیل باشد و منت نهد بر خلق خدای ... کنند که عیسی علیه السلام ابلیس
ملعون را بدید گفت ای دشمن خدای دوست ترین خلق به نزدیک تو کیست گفت مومن بخیل گفت دشمن ترین خلق
نزدیک تو کیست گفت فاسق سخی ایمنم که خدای تعالی گوید بیامرزیدم او را بحرمت سخاوت که داشت در خبر است از

سرور عالم صلعم فرمود که رحمت خدای تعالی و روزی بتعجیل آید درخانه که دروی سخاوت باشد دیگر فرمود که بر شما باد بصدقه
دادن که در وی شش چیز هست سه درین جهان و سه دران جهان اما آن سه که درین جهانست خانها آبادان کند و روزی
فراخ کند و مال بسیار کند اما آنچه دران جهانست اول آنکه سرهای شما را سایه کند و عورت شما را بپوشاند و پرده
باشد میان تو و میان دوزخ دولتیان کار بکرم باشد دولت باقی ز کرم باشد تخم کرم کشت سلامت بود
چون برسد زاد قیامت بود کرم شو از مهر یکبین سرد باش چون مه و خورشید جوانمرد باش سنگ بپندار
که در بستان خاک زمین میدهد و زمستان وین چو بدینا نتوانی خرید کن بکن و بو باید شنید آنکه ترا
توشه رهی میدهد از تو یکی خواهد و ده میدهد نقلست از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق سبحانه و تعالی فرمود
که سخاوت از انفاس من و دارم دوزخی عذاب کور دوسخی رحمت زمین من از وی خوشنود و سخی جوان
بخشیدم داد و بر خیز دامرزیده باشد و بخشیدگی کرده بهتر از سخی ریبده و در اینده و سخی نزدیکست بخدای تعالی و نزدیکست
به بهشت و دورست از آتش دوزخ و فرمود که سخی کینه کنار رفیق نیست در بهشت شعر زدریا کرم ابر که خیزد نه باران
کو هر برآب ریزد نظم و صحرا کرم برگی که روید جواب کلش فردوس کوید نظم و ابیات از موسی ع که حق سبحانه و تعالی مرا گفت مال
مال منست بهشت بهشت منست بخر بهشت مرا بمال من که سود کننده است و اگر زیان کنی برمن دیگر حق سبحانه و تعالی فرمود
یا موسی سه کلمه میکنم از بندگان خود بچهار چیز یکی سخا کردم و خواستم از دیگری نزا دادم آنها بخیلی کردند دیگر بر سلطان
خود دعوت مرا اجابت نکردند سوم بد در خست آن نرسانیدم ایشان را جهد کردند که بدوزخ روند چهارم روز ایشان تقدیر
کردم تا بدیشان رسد در طلب کوشش میکردند شعر همین مردی سرفرازی کند نظم سران شد که مردم نوازی کند درو دام را
میراث انست شاه نظم که مهمان نواز است درصحبگاه نظم جوانمرد و اموخته باکسی بود نظم کسی را نباشد که ناکس بود بیا تا
خوریم و بخوداریم شاد نظم زرین و نه فردا نیاریم یاد نظم نهنگ بماور که زرکرده گیر نظم هم خورده باز ناخورده گیر نظم از آن گنج
کاوروقارون بدست نظم سرانجام در خاک چون پس نشست نظم زر زان خشت زرین شد اوهام نظم چه آید بکبر مردن نامراد نظم
زر از بهر مقصود و زیور بود نظم چو بندش کنی بنده در زر بود نظم تو انگر که باشد زرش زیر خاک نظم ز دزدان بود در روز و شب
ترسناک نظم فدا کن زر و خوشدلی در بیخ نظم که از زر زان بود در خریدن بر بیغ نظم نه بهر درم شد و بد خو مباش تو باید که

بالنخ

درم کو بباش نظم بس ای عزیزان سخاوت سبب نیکنامی و خجسته فرجامیست هیچ صفت آدمیان را خجسته تر از این صفت
ادست بزرگان حجو و سخا نیست و جوانمردی شعر شرف مرد یکو دست و کرمست به سجود نظم هرگزاین دو نباشند عدمش به ز وجود
حضرت مولانا حسین رح لباب اخلاق آورده که در اخلاق آمده است که سخاوت درختیست در بهشت بیخ او در حقیقت نهالیست در جویبار
خوشنودی حق سبحانه و تعالی رسته و شاخ او در او سرافرازی بعلا علیین پیوسته و شکوفه او نیکنامی و نیست و میوه او
کرامت و فضیلت عقبی شعر این سخا شاخیست در باغ بهشت نظم وای آن کین شاخ را از کف بهشت نظم آورده اند که یکی از حکیمی پرسیدند
که عیبی که جمله هنرها بدو مخفی ماند چیست جواب داد که بخل باز پرسیدند که هنری که همه عیبها را بپوشد کدامست گفت سخاوت
و جوانمردی شعر هنر سخاوت که جمله و ست افراز است نظم اگر ترا ابر انگشت خویش صد هنر است نظم به یقین باید دانست مال
او در از قید مسک مطلق نکرده است تو بس عز خود معالی بقید در نیابد شعر بخور بر کرم ز هر اندیشه نظم نیست کو هر زرش بشیر او
خواص نه بهر کرم آمد درم نظم بر کوشود ما نه انکه کرم در اخبار است که اسکندر رومی از ارسطو پرسید که سعادت دین و دنیا در چه چیز است
گفت در جود و کرم اما سعادت دین آنست که حق سبحانه و تعالی میفرماید مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا
هر که یکحسنه بیار داد ده حسنه کرامت کنم شعر آنکه ترا توشه ره میدهد نظم از تو یکی خواهد و ده میدهد نظم بهتر ازین مایه بیاست
نیست سود کن آخر که زیان نیست نیست در اخبار آمده است که خسرو پرویز اسپهسالاری لشکر کشی و دشمن کشی معروف و
مشهور بود و بندپرور و اقوت عزم در اطراف مملکت موصوف مذکور منسوب بالک عمده ممالک بود خسرو از تدبیر صواب دید از
عدول نمود و آزرده تا زنده بدگلشن خسرو نظم بیازوی او پشت دولت قوی نظم وقتی صاحب خبران بسمع ملک رسانیدند که
سپهسالار شمار زجاده فرمان بر داری انحراف خواهید ورزید و بر سبیل عصیان و عناد طریق سرکشی و طغیان
خواهد داشت بیش ازانکه قوت او بفعل آید تدارک و تلافی او و استقلال باید نمود علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد
در نیخ سود نذارد چو رفت کار از دست شعر خسرو ازین اندیشه مند شد که او را عنان عزیمت از وی مخالفت
بطرفی از اطراف مملکت بکردانند بسیاری از اعیان لشکر و سران سپاه با او در موافقت پیش گیرند مگر
که آوازه یاغی شدن او قصوری در ارکان مملکت پدید آید از دیده یاغی گری ز یاغی شد ننداو قصور تعوذ
سلطنت راه یابد شعر مباد اگر آردبه پیدا ود سر نظم که در ملک پیدا شود شور و شر نظم پس با خواص و مشیران مملکت

درین باب مشورت فرمود و رای همگنان بر آن متفق شد که او را آنچه باید کرد خصم و حریف دشمن بر آن نشد فرهنگ وزیر دیگر امیر را
طلب کرد و بموضعی بالاتر از معهود او نشانید و ذکر محامد و مفاخر و سیرتهای ستوده و خصلتهای پسندیده او بر زبان
راند و ملتمس چنین نمود که اینچنین فرمود و بایشان یاد داد از استحقاق بر کار و عطا فرمود و شیران نیکوی را که صواب و صلاح در بند کردن
او دیده بودند ندا کرد و عرضه داشتند که سبب کشف دستور و عزیمت همایون چه بود شاه تبسم نمود و گفت من رای شما را خلاف کردم
و از عزم خود و کژ رفتن تو نرنجیده ام شگفته بودیده که او را آنچه باید کرد من خواستم که او را بمحکم ترین بندی مقید سازم هیچ قیدی قوی تر از
احسان ندیدم و دیگر تحمل ننمودم که محل هر قیدی عضوی معین است از اعضا و جوارح که مطیع بند و بسته بند آهن بر یک عضوی نهند بسوهان سوده گردد
و بند کرم و احسان که بر دل نهاده شد هیچ فرسوده نشود و در امثال آمده است که مرغ وحشی را بدام توان گرفت و آدمی را باحسان
صید توان کرد **شعر** کرم پیشه کن کادمی زاده صید باحسان توان کرد و وحشی بقید **شعر** عدو را بالطاف گردن ببند که نتوان بریدن بتیغ **کمند**
چون دشمن کرم بیند و لطف و جود **شعر** نیاید از و هیچ بد در وجود **شعر** و انجا بنگاه خسرو رسیده بود آتش مخالفت تا یکی از سر خشم
چون ترنج شد فرو نشست و نخل کینه از صمیم سینه او بقوت سرپنجه کرم بکلی منقلع و منقطع گشت بعد از آن چون بندگان صافی
نیت بخلوص طویت کمر جانسپاری بمیان خدمتگاری بسته بقیه عمر از منهج فرمان برداری روی بر نتافت و درین باب این ابیات نیکو افتاده است
رباعی با هر که کرم کنی از آن تو شود **شعر** مدبر همه کار مدح خوان تو شود **شعر** با دشمن خود اگر سخاوت ورزی **شعر** شک نیست که یار مهربان تو شود و از این
نوازش گری که یافت از و **شعر** بعد از آن روی بر نتافت از و **شعر** فضیلت جود یکی اینست که در کتابها جوانمرد را دوست و اثر دهر چند کم
نشانی نیز کسی نرسیده باشد مثلا مردم خراسان بشنوند که در عرب قدری کریم و جوانمرد است او را دوست دارند و بر وی آفرین خواهند بلکه
اگر جایی رسید حیات نباشند یاد کنند و اهل کشتی آن ذکر نیکو کنند چنانچه حاتم طایی را که از تاریخ تالیف این رساله چند سال گذشته هنوز بهار
حسنش ذکر کرده بریاحین آفرین آراسته و چمن نیکنامی بر پیرایه ثنا و تحسین آراسته **حکایت** حاتم طایی و لیکن تا باید بنام نیکوی
بنیکویی مشهور **در اخبار آمده** که چون آوازه جوانمردی حاتم از جزیره عرب تا دار الملک بن رفت و صیت سخا و بخشش بولایت شام و مملکت
روم رسید والی شام و حاکم این دیار پادشاه روم از آن حسد بر خود آمد که هر یک از ایشان دعوی سخاوت کردندی و لاف جوانمردی زدندی
و ذکر حاتم بر زبان اهل زمان منتشر چنانک رشدی و طنطنه جود و کرم در همه اطراف سایر و ساری می بود و میگفتند **شعر** ابر دریادل ز
دست جود او در انفعال **شعر** مال عالم زیر پای همت او پایمال **شعر** پس هر یکی از ایشان بطریقه سلوک کردی تا دلا و احتشام خود است
تا اورا

تا اورا امتحان نماید کس فرستاد و از وصف شتر سرخ موی سیاه چشم بلند کوهان طلبید که مثل آن شتر در دیار عرب نایاب بود و اگر یافت شود بغایت گران
فی الواقع در آن وقت این نوع شتر در گله حاتم بود و آن ایلچی پادشاه بحاتم رسید پیغام و الحاح رسانید حاتم دست ادب بر سینه ایلچی نهاد
در جواب سمعا و طاعتا بر زبان راند و گفت **شعر** بدیده امر شود چو کریم دو دو خواه **شعر** بر آنکه حکم شود بنده ایم و خدمتگار پس
ایلچی المتواضع نیکو فرود آورد و اسباب ضیافت چنانکه فراخور حال او بود مهیا ساخت و بفرمود که آوردند دیگر فرمود که منادی
کردند در قبایل عرب که هر که این نوع شتر بیاورد و از دو بهای تمام بگیرم و در ماهی دیگر بها بدهم بدین طریق یکصد شتر قرض
کرده بملک شام فرستاد و چون ملک برین اطلاع یافت انگشت تعجب بدندان تحیر گرفت و گفت اعرابی آدمی آزموده ایم او را
بوسیله مال و دام انداخت پس همان شتران را از مطالع مصر و شام بار کرده بدست همان ایلچی فرستاد چون شتران بنزد حاتم
آوردند باز فرمود تا منادی کردند که هر کس از من شتری داده بود چاپیده شتر خود را با بار که دارد بگیرد و پس آن شتران
با بار که بود او بدان داده بود و هیچ چیزی را در آن بر نگرفت خبر بسلطان شام رسید گفت اینهمه مروت نه حد آدمی زاد است
و سخاوت بر حاتم مسلم است **شعر** آزاده سخاوت چون حاتمی **شعر** آخر درین جهان بعبث بر نیامده است **شعر** دیگر پادشاه
روم که او را ابر قبل کفندی چون دید بر جود حاتم شنید تفحص و تجسس احوال وی گشت بسمع او رسانیدند که حاتم
مرکبی دارد باد پا جهان پیما چو تیر خدنگ سست رود و چون طغرل تیز رود و اسبی بکرم روی با تش هم شهابی است زده و از
تیز گامی با باد طریق هم راهی سپرده **شعر** چو اشک عاشقان گلگون و خوش رو **شعر** جهان پیما تر از شبدیز خسرو **شعر** لگام بوسه
جوهر دو ندو **شعر** بوقت حمله چون برق جهنده **شعر** قیصر گفت خبر سخاوت حاتم در عرب و عجم مشهور است و صیت جوانمردی
و مروتش قاف تا قاف عالم گرفته و من شنیده ام که بدین صفت اسبی دارد و میخواهم که نقد او را بر محک اعتبار بیازمایم
و صورت او را در محکمه امتحان نمایم بحکمه طلب آن مرکب کسی بقبیله طی فرستم **شعر** من در حاتم آن دست یابی نزد او بخواهم
که او ملکیت کرده دو داد **شعر** بدانم که در وی شکوه مهیب **شعر** و اگر رد کند بانگ طبل تحبب **شعر** بتیست پس ایلچی با تحفه و هدایا
که لایق حاتم بود فرستاد اندک زمانی راه ملک تا صدر روم بقبیله طی رسید در حوالی منازل حاتم فرود آمد قضا را
مقارن رسیدن ایلچی ابری پدید آمد و باران و برف باریدن گرفت حاتم مهمانرا از نزول در آن روزگار و دیگر آنان را اسیر
فرود آورد و فی الجمله بفرمود تا اسب او را بکشتند و طعامی مهیا کرده نزول مهمان آوردند بعد از فراغت از اسب استراحت

آماده ساخته از خیمه بیرون رفت آن شب به هیچ نوع سخن نگذشت علی الصباح که حاتم بعذرخواهی آمد ایلچی منشور قیصر با هدایا که فرستاده
بود بحاتم تسلیم نمود و چون حاتم بر مضمون آن اطلاع یافت بغایت اندیشناک گشت ایلچی بفراست دریافت اثر ملالت بر جبین حاتم
مشاهده نمود گفت ای جوانمرد اگر دادن اسپ مضایقه داری ازین جانب نیز چندانی مبالغه نیست حاتم جواب داد که اگر ازین اسپ
هزار اسپ دیگر کسی از اهل روزگار از من طلب کند بهیچ وجه مضایقه در خیر امکان تصور من نیاید خصوصا که عالیشان سلطان مرا بطلب یک
اسپ مفتخر سازد و لیکن این جزوی خدمت که رسول بزرگوار رسالت فرموده اندیشهٔ من از تحیر و تفکر من از غایت تحیر که چرا از دو
خبر نیافتم تا اسپ را تلف نکردمی شعر من ابناد رفتار دلدل شتاب ¶ ز بهر شما دوش کردم کباب ¶ که از ظلمت ابر از بیش و بیش ¶
بسوی رمه ره نمی یافت کس ¶ بنوع دگر زاد راهم نبود ¶ بجز آن اسپ در بارگاهم نبود ¶ مروت ندیدم در آیین خویش ¶ که مهمان
بخسپد دل از فاقه ریش ¶ مرا نام باید در اقلیم فاش ¶ دگر مرکب نامور گو مباش ¶ پس اسپان تازی تیزگام جهت
سلطان روم فرستاد و فرستادهٔ او را نیز تحفهای اندیار بهره مند ساخت بخوبترین وجهی روانه کرد چون قیصر از فحوای
حال خبر یافت صفت انصاف بجنبش آورد و گفت آیین مروت و قاعدهٔ فطرت حاتم مسلمست شعر توان گفت امروز بود عالم
بجز او بمهر یاری و مروت ¶ ازو دی جوانمردی و مروت ¶ بر او ختم شد کار و بار مروت ¶ حکایت دیگر حاکم یمن پادشاهی بود
بصفت کرم موصوف و سخا بر وی غالب و خصلت احسان و مروت بر وی مستولی اموره مزاید انعام او نهاده بود و نوایه اکرام او
بجهت محتاجان دردمندگان آماده شعر چون دست جود بخشش بر گشادی ¶ ز عالم رسم خواهش بر فتادی ¶ همچو است
که جز نام و کرم او بر زبانها مذکور نشود و غیر از صفت جود و سخاوت او در اطراف عالم مشهور نگردد و بدین سبب
هر که در شروع صفت حاتم کردی آتش غضبش اشتعال یافته با نیزدای او اشتغال نمودی میگفت حاتم مرد صحرانشین است
در زمرهٔ رعیت ولایت منست نه او را رتبهٔ مملکت داری و قوت جهانگیری و نه بازوی کشورکشائی شعر نه او را خزانه است
نه تخت و تاج ¶ نه با جنس کس میدهد نه خراج ¶ و میدانست که یک روز بنایل سیصد و صد برابر خوان او در یکجا نشست
مهمان می نهند فرد برین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ¶ القصه روزی روز بنایل سیصد و صد برابر ملک
یمن جشنی ساخته بود و طرح دعوت پادشاهانه انداخته تمام روز بر بخشش مشغول بود مانند ابر بگوهرفشانی
اشتغال می نمود ناگاه در اثنای این کار شعر در ذکر حاتم یکی باز کرد ¶ دیگر یک شنا سخن گفتن آغاز کرد ¶ ملک از آن

برجنبد

برجنبید و عرق حمیت اش در حرکت آمد با خود اندیشه کرد بهیچ گونه زبان اهل زمان از ذکر حاتم خاموش نمی شود مثنوی
نیکوکاری و مهمان داری او بر دل مردمان فراموش نه همان بهتر که بدستیاری سلاح ظفر گشته تقابل او در او عزم افنا الکم
دیده کاری است و رقم نام او را از لوح زندگانی محو کنم شعر که تا هست حاتم در ایام من ¶ نخواهد به نیکی شدن نام من ¶
و در پای تخت او عیار پیشه بود که بر آنکه یکدرم خون ناحق را در میان بستی باید اندک فایده شیشه دل بسیاری را شکستی
چون چشم نازنینان بود خون ریز ¶ چون زلف خوب رویان فتنه انگیز ¶ شاه یمن او را طلب کرده بمواعید خسروانه امیدوار گردانید
بر آن آورد که او را بقبیله بنی طی فرستد و بهر حیله که داند و بهر شعبده که تواند حاتم را نیست و نابود گرداند عیار قبول تمام
عهده نمود متوجه قبیله بنی طی شد و بدان سر منزل رسید جوانی خوشخوی خوش روی پیشانی بزرگ از جبههٔ او تابان و فر
خسروی در ناصیه او درخشان بود ملاقات کرد و جوان از روی مهربانی و شیرین زبانی او را پرسش نمود و گفت از کجایی و بکجا
میروی عیار پیشه جواب داد که از یمن می آیم و عزیمت شام دارم جوان التماس نمود که یک شب بقدم کرم و اتفاق مرا مشرف
سازد که ما حضری که هست بنظر شریف رسانم بدین لطف که کلبهٔ مرا بنور حضور خود بیارای منت بر سر شبستان دارد او
ناشنیده گذاشت عیار پیشه بخوشخویی و دلجویی دل بسته او گردان شد روی بمنزل نهاد و از آن جوان رسم ضیافت
و شرط مهمانداری بر وجهی بتقدیم رسانید که هرگز آن عیار را در دل خطور نکرده بود و در عمر خویش نگذشته بود در پایان
لحظه بلحظه تکلیف میکرد و مطعومات گوناگون و مشروبات الوان رنگ ترتیب میفرمود شعر هر نفسی بر سر خوانش نگر ¶ خوردنی خوبتر
از خوبتر ¶ مهمان ساعت بساعت بجوانمردی تحسین میکرد و بر و آفرین میگفت شعر تبارک الله ازین مردی و خوشخویی ¶
گذشته ز همه نیکوان بنیکویی ¶ بر این منوال تا شب تیره بپایان رسید و صبح روشن از افق مشرق آغاز طلوع کرد
با دیدهٔ گریان وداع میزبان را نیاز بمضمون این بیت جگرسوز ادا میکرد شعر دلم میسوزد از داغ جدایی ¶ چه سود ار گر نبودی
آشنایی ¶ جوان بمبالغه تمام در حرارت میکرد که دو سه روز به اقامت نمای و مرد عیار پیشه میگفت که مرا مشکل البته انجام مهمی
که در پیش دارم مهمی عظیم ¶ جوان گفت شریف نجر مهمیست ارزانی دار و مهمی که داری با من در میان آر تا بمدد کوشم
و همراهی بجا آورم مهمان چون آن دلنوازی و جوانمردی از وی مشاهده کرد دید با وجود تامل نمود که از
فهم که مرا در پیش است بی امداد چنین یاری و بی دستیاری ازین گونه مددکار سرانجام نخواهد یافت که مرد با مروت

دکار ساز و دلجوی و غریب نواز نیست هیچ به از آن نیست که بر ده از روی کار بر دارم و اور ا یار و محرم خود سازم و در روی بخشش او کوشم

تکمیل مقصود درین بوستان چیده نشد پی بردوستان و درین یار کرتا افتد بدست فارغ و آزاد و توانی نشست کار تو

از یار مشکل شود مشکلات از هم نکف حل شود پس اول جوانرا از برای اخفای امر از سوکند داد بعد ازان نبا کوید که

و تاکیده منبار سر خود باد و درمیان نهاد و گفت شنوده ام که درین نواحی حاتم نام مردیست که لاف جوانمردی میزند

و دعوی احسان و مردم نوازی میکند شاه یمن را از و دغدغه در دل حدث شده در خاطر اوست من مرد پریشان

من از دزدی و عیاری میکذرد و در زیر السلطان یمن مرا طلبیده و وعده مال فراوان کرده بشرط آنکه حاتم را ابد اکنم و به قتل آ

و سر او تحفه پیش ملک برم و من بالضرورت و جه معیشت الضرورت را قبول کردم و بدین قبیله آمده ام نه حاتم را می شناسم و نه از منزل

او می برم از درویش پرور و غریب نوازی تو عجب نباشد که حاتم را بمن نمایی و در قتل او شرط مدد کاری بجا آری تا من از عهده

عهد خود بیرون آیم و بدولت تو از مواعید شاه یمن بهره مند گردم جوان چون این سخن بشنید و استماع نمود بخندید و گفت

که حاتم منم سرا نیک جدا کن بتیغ از تنم احتیاطی بس از آنکه متعلقان من خبردار گردان سرمن بردار و بگیر تا بمقصود

شاه یمن برسی مراد تو بزودی میسر گردد چون حاتم با آزادگی سر بنهاد جوانرا برآمد خروش از نهاد در ...

فتاد و بوسه بر دست وی میداد و میگفت اگر من گلی بر وجودت زنم نه مردم که در شمار مردان زنم و همچنین بوسه

در بر گرفت واز آنجا طریق یمن بر گرفت حاتم اسب به راه روی آزاد او دور ... ترتیب آورد او را روانه نمود عیار چون

بر پیش شاه یمن رسید و صورت حال معروض ... ملک یمن از روی آزادگی وجوانمردی حاتم ... که کریمی درین مرتبه ...

کس از عالمیان نیست وحق سبحانه و تعالی با چنین خوش دار و سخاوتی مر بسته بهمه و هیچکس از آدمیان نیست و نباشد

رزاق میان این عصر کسی که سر فدا کند هست جوانمردی کرم صد هزار کار چون با جان رسد آنجاست کار آورده اند

که چون حاتم وفات کرد او را دفن کردن قضا را قبر وی در محلی بود که ممر سیل بود وقتی از اوقات باران عظیم باریدن

گرفت و سیلابها پیدا آمد نزدیک بود که قبر حاتم ویران کرد و روبروش خواست تا قالب او را از آن ... دیگر برد

تا از زیان آفت ایمن باشد چون سر تربت او باز کردند همه اعضا و اجزای او از هم ریخته بود الا دست راست که هیچ نوع

متغیر نیافته بود مردم ازان متعجب شدند و از چنان صورت شگفت ماندند صاحب دلی درمیان نظار که بود ...

مردان

ای مردمان از همینی متعجب شوید از سلامتی حاتم عجب مدارید که او بدین دست عطای بسیار بسائلان داده بود لاجرم در حمایت

بسلامت ماند هرگاه که دست کافر به پرست بوسیله سخاوت و کرم و احسان بخلق خدای از آفت برخی ایمن

کرد و حصول دولت جاوید بتمهید قواعد خیر و احسان بار بسته شود و دلستان رخ زجهان تافته دولت باقی

زسخا یافته بیت وقتی از حکیم پرسیده که برآیه سلطنت هیبت گفت و عزت زتن گفت عزت را چگونه

نگاه توان داشت گفت بخوری و داشتن زر و مال انچنانکه گفته اند هر کرا او نظر و خوار است همه کس او را عزیز و کرم

دارند و هر که زر را عزیز دارد و همکنان او را خوار و بمقدار شمرند نثر مال از بهر ان بکار آید تا زبهر قیمت صبر کرد

هر که تن را فدای مال کند مال و تن عرصه خطر کردد هر کریمی که خورد و زر و زر هر زمانی عزیز تر کردد حکایت آورده اند

که در مصر شخصی بود و دختری نام او کریمه و گوسفند چند داشت کریمه روز گوسفندانرا بصحرا برد چون سیلابی بردی

گذر کردی اگر توشه داشتی از توشه خود چیزی بدو دادی و اگر توشه نبودی گوسفندی بسایل دادی روزی گوسفندان

را باز شمرد و بسیاری از گوسفندان نبود گفت گوسفندان تمام نمانده اند دختر احوال باز گفت با پدر پدر گفت دیگر چنین

مکن دختر گفت ای پدر تا این کریمه است ازین کار باز نیایم که من شرم دارم که کریمه باشم و سایل از من نا امید باز شود

والله اعلم و نیز از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده است لا کرم اعز من التقی نثر کر کریمی برادر تقوی رو

زانکه تقوی سر همه کرمست نا گرفتن درم بوجه حرام بهتر از بذل کردن درم است قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم

السخی من جوار الله و من قبحة و البخیل فی الکفار و انا بریحه یعنی سخی در جوار رضای حق باشد و بخیل که

رسول رفیق او باشد و بخیل در دوزخ باشد و رفیق او شیطانست قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم البخیل لا یدخل الجنة و لو کان مسلما یعنی سخی در نیاید بآتش اگرچه کافر باشد و بخیل در نیاید به بهشت اگرچه مسلمان

بود و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم السخی قریب فی الجنة و لو کان مسلما یعنی بخیل در نیاید بآتش

اگرچه کافر باشد و سخی نزدیکست به بهشت و نزدیکست بخدای تعالی و نزدیکست بمردمان و دور است از آتش دوزخ

و نادان با سخاوت نزدیکست بخدای تعالی از عابد بی سخاوت کننده بخیل دیگر فرمود الجنة دار الاسخیا یعنی بهشت

سرای سخاوت کننده گانست نظم است جنت جای کسی کو سخیست زانکه هر کو بخیل در دوزخیست مرد بخشنده

رحیم و مهربان باشد رحمت حق لازم و سخیست روایتست از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که بشر مال البخیل بحادث او وارث
ببشارت ده مال بخیل را بحادثه یا بوارثی یعنی بخیل صرف مال نکند تا حادثه افتد فرو شود یا بمیرد و وارث او ببرد و
صرف کند شعر هر کرا مال است و خوردن نیست باه و از و مال بهره نمی دارد باه یا بتاراج حادثات برند باه یا بمیرد آنرا
خوار بکند ارند باه حکایت آورده اند که مردی بخیل بود و شداد و مال بسیار داشت و بکلیچه بخور شد و نخوردی چون وفات کرد و زنش
شوهری کرد و آن شوهرش سخی بود درهما و مال بستد و صرف و خرج میکرد روزی زن آب در چشم بگردانید و گفت این مال که
شداد جمع کرده و بکلیچه بخور شد و نخوردی شوهرش گفت خوش مباد آنچه خورده است که شکم آنها را نیز نخوردی تا من بخوردم اما شدادا
شریک بود آن نیز بخیل بود چون این خبر باو رسید دست در آنها و مال او صرف میکرد و میخورد و می بخشید هر روز می
گوناگون می پخت و صرف کردی و گفتی کلوا اقبلان یا کلوا اتقلا ذهبة شد اذ بخورید پیش از آنکه زن شداد باد که
بخورد و دوم از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام میفرماید لا یجتمع شح ... یعنی نیست هیچ نیکوئی با بخیل کردن بیت هر که با بخل
هم نشد هرحق باید مکن که طاعتش و در خدا حق کند ز ربست طاعت او را باه بیند جمع چگونه بکند از ... آورده اند که بخیلی
بود با عیال طعام میخورد و سایلی بر در آمد زن خواست که سایل را نانی دهد از ترس شوهر نمی ...
پنهانی بخانه شد و نیم نانی زیر بغل گرفت چنانکه شوهرش ندانست بیرون رفت بسایل داد شوهرش آگاه شد ...
دریافت زن را نیز اکرد و طلاقش داد که نیم نانی بدرویش داده روزگاری برفت و شوهری دیگر کرد روزی با شوهر دوم طعام
میخورد سایلی بر در زن خواست که طعام بسایل دهد گفت مباد که این شوهر نیز همچون شوهر اول بود از وی دستوری
[...] مرد گفت تو سخی و من بخیل نیستم مایده طعام بر و تو بر بسایل ده زن مایده طعام برداشت در سرا باز کرد و شوهر
[...] خود را دید فریاد برآورد و شوهر از خانه بیرون آمد که ترا چه رسیده است گفت این سایل را که می بینی شوهر من بود
و مال بسیار داشت اما بخیل بود و بسبب آن بخل عظیمی که داشت چنانکه روزی سایلی بدر خانه آمد ما طعام میخوردیم من به بهانه
برخواستم و بخانه رفتم و نیم نانی دزدیده در زیر بغل گرفتم چنانچه او ندید بردم بسایل دادم شوهرم دریافت بسبب آن
نیم نان مرا طلاق داد و از خانه بیرون کرد و بسبب بخل عظیمی که داشت مالها از دست او رفته کارش بگدایی افتاده
مرد گفت بهتر ازین بشنو آن درویش که بخانه تو آمد و تو او را ... من بودم و محتاج خلقان گشته و اما سخی و جوانمرد
بودم

بودم حق سبحانه و تعالی بسبب جوانمردی مرا توانگر گردانید و او را بسبب بخیلی که داشت محتاج خلق گردانید تو از بخوردن مبرح
طریقت چون نهی رنج و بیم را سبب است باب دوازدهم در بیان فضیلت شکر باری تعالی لا احصی ثناء علیک کیف ثناء
الیک جل عن ثناء جناب کبریائک انت کما اثنیت علی نفسک خداوندا سپاس تو بر زبان نمی آرم و ستایش تو بر نمی
شمارم هر چه صحایف کاینات از ضبط ثنیه و حمد مدحت هر تحیات عظمت و کبریای تو عاجزست از زبان ما چه آید که سپاس
و ستایش ترا شاید چنانکه خود گفته و گوهر ثنای تو هست که خود بسفته شعر آنجا که کمال کبریای تو بود باه عالمی ز بحر عطای تو بود
ما را چه حد ثنای تو بود باه هم حمد و ثنای تو سزای تو بود باه جایی که زبان آوران افصح علم فصاحت انداخته و خود را از
ادای ثنای تو عاجز شناخته هر شکسته زبانی را چه امکان زبان گشایی و هر آشفته را چه یارای سخن آرایی
بلکه اینجا اظهار اعتراف بعجز و قصور علیمی قصورست دبان سرور این دین و در این معنی مشارک حسن در حسنی رب ارزقنی
خلصنا عن الاشتغال بالملاهی و اذ نلخلایق الاشیاء کما هی غشاوت غفلت از بصر بصیرت ما بگشای هر چیز چنانکه هست
بما بنمای حسینی را بما و صورت هستی جلوه مده و از نیستی بر جمال هستی پرده سنه صورت خیالی را از آینه تجلیات جمال خود کن نه
حجاب و دوری این نقوش دایم از سرمایه دانایی و بینایی ما گردان نه آنکه جهالت و کوری و محرومی و مهجوری ما از ذات
ما از رمای بگذار و کرامت کن و با خود آشنایی ارزانی دار یا اله العالمین و یا انت خیر الناصرین شعر یارب ل با کم و
جان آگاهم ده باه شب و گریه سحرگاهم ده باه در راه خود اول ز خودم بیخود کن باه وانگه بخود از خود بخود راهم ده باه یارب
کون بی نیازم گردان باه و ز افسر فقر سر فرازم گردان باه در راه طلب محرم رازم گردان باه زان ره که نه سوی تست بازم
گردان مثنوی خدایا بعشاق بیدار تو باه که هستند مشتاق دیدار تو باه بآن دل که در کثرت انوار نگنجد ورع غیر از
خدا باه بآن مرغ جان برگشته روز باه بآن همچنان محنت فروز باه بر بخوانی دیده معتبران باه به پیدایی کتب صاحب دلان باه بآیات
اعجاز و صوم و صلوات باه بایمان و اسلام و حج و زکوات باه بتعظیم عرش و بفرش عظیم باه بحسن حکیم و کلام قدیم باه باوج کمال و کمال کریم
به تیغ زبان و زبان قلم باه بسری که در سینه اولیاست باه بتاجی که بر تارک انبیاست باه بشمعی که در جان درویش تست
بدردی که در ما نشان ریش تست باه که بر جرم عیبی پریشان شده باه ستم رکیش نالشین شده باه به بخشش و بر جمت بدل کن خطا
چه پرسی از آنکه زاده و داور باه ز تو رحمت از بنده شرمندگی باه همین است اندازه بندگی خطا یا را که رفتا زقضا

دلی بخشش مرا فراغت پذیر / از انعام سلطان وضع وزیر / سری ده که دروی نباشد زیان / تمنای مشت گل و سود آب / یا تهی کن الٰهم راز
زبانم مرا بسته و آزرده کن ز حرف / مکن غیر ذکر خود اور آدمی / به هر هستی من هم از یاد من / زبانی ده از فضل خویشم بکام / بگردان مرا
ز سودای خام / بران ره نه امروز بنشانیم / که فردا نباشد پریشانیم / بحجت که دارم من شکوه / عبادت کم و معصیت کوه کوه
برآهی کشش این نفس بد زاجان / که خوشنودی خویش بیچ در آن / ندارم بجای بزرگان اوس / مرا پایه بنده گی بخشش و بس / زبخت
خوشی و شرمندگی / به از پادشاهی بود بندگی / بهر کنج شوای منو ار او سبیل / که با خود توان برد وقت رحیل / از آن سفرام
بخشش نعمت کسبی / که شود اندر زمین ستاند کسی / کرم غیر حمد تو کیر دهان / قلم کن بر تیغ عتابم زبان / چنان سازمن ای کار
که با شم زشاه و گدا بی نیاز / شب ظلمت است و بیابان دراز / برافروز شمعی که بینم راه / چو سازی روان قلزم جود را
کف فشنت بکقطره مسعود را / کرامت افغان بی حد شنیع / رفیع است یکباره دست شفیع / فی نعت سید المرسلین / کسی را بود این
دولت قبول / که کردن نتابد ز شرع رسول / رسولی که عرشش از آن احترام / کند کرد نعلین او را قیام / امینی که او گشته
با حق قرین / ز بیرون در مانده روح الامین / دوی منبران قدرش حقیر / به تحقیق سلطان و آنکه فقیر / ملک را زمان قاصر
ز درز تو / زبان خوانده سنگ اعجاز تو / زده حلقه روحانیان بر درش / قسم خورده یزدان بجان و سرش / سپهرش
بدره بازه ک قدم / طفیل وجودش وجود و عدم / زبانش که معصوم آلایش است / کلید در گنج بخشایش است / اگر صبح بی مهر او
دم زند فلک در روش کار برهم زند / کسی کز ره او بر بجد قدم / طفیل وجودش وجود و عدم / دلی کز می مهر او گشت مست / فلک
دادو جام مرادش بدست / کسی کز پی آل او تافت روی / سیه روست در دین و دنیا چو موی / جو روز قیامت برآرد علم / مشکین
ز چهره کرد عدم / بحشر درآید خلق جهان / شود آشکارا آشکارا و نهان / درآید در آن حال از نشیمن صف / رسول خدا موی مشکین
بکف / شفیع آورد چند زلف دوتا / شفاعت کند بنده را از خدا / چو حق بنگرد موی دلجوی او / دو عالم ببخشد بیک موی او
زهی عرش بردار کرسی نشین / سلامت ده آسمان و زمین / فی مدح شاه / هر کس که دوستی علی اختیار کرد / او را خدای در
دو جهان بختیار کرد / فرخنده طالع آمد و فیروز روز گشت / آنکه اختیار خدمت آن شهریار کرد / بر مرکب سعادت عقبی نشد
سوار / جز مقبلی که روی بدان شهسوار کرد / سرمایه سعادت دار القرار یافت / هر دل که بر محبت آن شه قرار کرد
سلطان دین خلیفه شناسم شهنشهی / کو کام مار در که طفلی فکار کرد / تو طفل چار ماهه شنیدی که جز علی / کو در میان مهد

چنین کارزار

چنین کارزار کرد / ملکاهی میان باز و کبوتر قفسه کند آن / ملکاهی بکلم جل سوالات مار کرد / بر منبر رسول کجنبت و ند اشت باک / جبا بزاد و کی
خواجه روز شمار کرد / اندم که پای بر کتف مصطفی نهاد / عرش برین بمقدم او افتخار کرد / پس اسد ابو از کل آدم نشان خور
کاینز ولی عرش نام علی آشکار کرد / ان سطه که در کتشش یک سوال / مال و قطار و جابر صد اشتر نثار کرد / صاحب قبول
حضرت عزت کسی بود / کو دو بیش بر ورق دل نثار کرد / هم صراط و موقف حشرش کجا بود / انرا که بر ولای علی زینهار کرد
سر تا قدم بر آتش دوزخ حرام گشت / آنرا که اعتصام بر این هشت و چار کرد / ظلمت سوی سرای وجودش گذر نکرد / بر هر دلی
که پرتو خورشید قرار کرد / صلواة الله علی الائمة المعصومین علیهم و علی آبائهم اجمعین و بالله التوفیق باب درشکر گذاری و موعظه این باب مشتمل است
بر دو فصل فصل اول در بیان شکرگذاری پادشاه و آن سپاس و ستایش باشد بر حق تبارک و تعالی بر انعام او و چون نعمت سلطنت بزرگترین
نعمتهاست پس بنده سلطان باید که شکرگذاری و سپاس داری این نعمت را اقامت نماید هم بدل باشد و هم بزبان و هم
بجوارح و اعضا اما شکر دل آنست که منعم حقیقی را بشناسد و بداند که هر نعمتی که بدو میرسد از فیض عنایت و لطف نهایت
اوست اما شکر زبان آنست که پیوسته حق را یاد کند و کلمه الحمد لله بسیار گوید که کلمه دعا است بشکر نعمت اما شکر جوارح
آن است که قوت آن نعمت را در طاعت منعم صرف کند و هر عضوی از اعضا بطاعتی که بدان مخصوص است مشغول گرداند مثلا
طاعت چشم آنست که نظر در مخلوقات بعبرت کند و در علما و صلحا بنظر حرمت نگرد و بضعفا و زیر دستان بشفقت نگاه کند و طاعت
گوش آنست که استماع کلام الهی و اخبار نبوت و در وایات ائمه معصومین و قصص انبیا و مواعظ و نصایح مشایخ و اهل یقین
و طاعت دست آنست که احسان بافقیران و محتاجان است و طاعت پای آن است که رفتن بمساجد و معابد و مزارات
اولیا و تفقد درویشان خالص و زیارت گوشه نشینان بی طمع و علی هذا جمیع اعضا و کلیه شکر تم و کا ز ید نکم و شکر گذاری
سبب زیادتی نعمت حق سبحانه و تعالی ملک و مال و جاه و جلالت زیادت است / شکر سوی شهر سعادت برد / هر که کند شکر زیادت برد
آورده اند
که سلطان سنجر ماضی رحمة الله میگذشت خرقه پوشی بر سر راه ایستاده بود سلام کرد سلطان چیزی میگفت و در سخن بود
و بر زبان جواب سلام نگفت درویش گفت ای سلطان کردن سنت است و جواب دادن فرض من سنت بجای آوردم تو
چرا ترک فریضه کردی سلطان از روی الطاف و ملاطفت عنان عزیمت باز کشید و عذر آورد و فرمود که
درویش در شکر مشغول بودم از جواب تو غافل گشتم درویش پرسید که چه نوع شکر میکردی گفت بکلمه الحمد لله رب العالمین که

که شکر جمیع نعمتهاست درین کلمه مندرجست درویش گفت ای سلطان تو طریق شکر گذاری میدانی و وظیفه سپاس داری بجای می‌آری
شکر تو باید کرد که بمقدار فیضان نعمت الهی و ترادف موهبت نامتناهی باشد که روزگار دولت ترا حاصل و ایام شوکت
ترا شامل نامتناهی باشد که یکنفس عندلیب نغمه سرای زبانرا بر گلبن الحمد لله مترنم سازی پس شکر سلاطین که در حضرت مالک
الملک موقع قبول یابد مدرک نیست که بستحق بر المزید ترقی شود دانسته که هرکه و داری شکران مناسب آن باشد بجای
آورد سلطان سنجر التماس نمود که مرا بران مطلع گردان درویش گفت شکر نعمت سلطنت آنست که عدل ورزیده باشد
و شکر پادشاهی عدالت بر عموم عالمیان و احسان با جمیع آدمیان و شکر صحت و مملکت و وسعت عرصه ولایت طمع ناکردن در
املاک رعیت و شکر فرمان روائی خدمت فرمان بران شناختن و شکر بلندی بخت و بسیاری اقبال بر افتادگان
مذلت و ادبار رحم کردن و شکر معموری خزینه صدقات و ادرارات جهت اهل استحقاق مقرر داشتن و شکر قوت و قدرت
بر عاجزان و ضعیفان بخشودن و شکر صحت بیماران بستم رسیده را از قانون عدل شفای کلی ارزانی داشتن و شکر بسیاری
لشکر و سپاه و اسباب ایشان نظر از مسلمانان باز داشتن و شکر عمارتهای عالی و باغهای بهشت آیین مسکن و منازل
رعیت را از نزول هدم و حشم معاف داشتن و خلاصه شکر گذاری آنست که در جمیع رضا جانب حق تعالی بر آسایش
خود مقدم داشتن **شعر** شکر سوی سعادت بردها | هر که کند شکر زیادت برد | **آورده اند** که سلطان سنجر ماضی رحمة الله می
گذشت خرقه پوشی بر سر راه ایستاده بود و سلام کرد سلطان چیزی میخواند سر پیش افکنده بود و بر زبان جواب وی نگفت
درویش گفت ای شاه سلام کردن سنت است و جواب دادن فرض من سنت بجای آوردم تو چرا ترک فریضه کردی سلطان
رو بوی کرد **شعر** بنا سایه اندر دیار تو کس | که آسایش خویش خواهی و بس | پس سلطان ذوق سخنان درویش دریافته خواست
که از مرکب بزیر آید و ویرا زیارت کند چون درنگریست درویش را ندید و کسی از وی نشان نداد فرمود که این کلمات
نوشتند و دستور العمل روزگار خود ساخت **شعر** پند حکیم صیقل آیینه دلست | مقصود هر دو عالم ازان پند
حاصلست **حکایت** آورده اند که حضرت داود نبی علیه السلام فرمود که خداوندا نعمت تو بر من چندانست تا که شکران کدام
فرمود که ای داود نعمت من بسیار است اگر خواهی که شکر همه را بجای آری نتوانی درین بود که جبرئیل امین از حضرت
رب العالمین رسید و گفت یا داود مرشد که نفس فرا گیری داود نفس فرا گرفت هم آن بود که هلاک شود جبرئیل

علیه السلام

علیه السلام گفت ای داود در شمار و ... هر نعمت که از بنده برآید و هر نعمتی نعمتیست از نعمتهای خدای تعالی شکر با عجز خود بدانی
و شکر نعمت حق نتوانی چنانکه می باید بتوانی که این نعمت بنده است حدیث آن نکنی که شکرش گزارده باشی چنانکه حضرت خواجه کونین صلعم
فرموده که هر که عطا بدهد باید که مکافات آن کند اگر نتواند باز گوید و حدیث کند تا شکر باری گزارده باشد منقولست از
شیخ سعدی [illegible] منت خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربتست و بشکر اندرش مزید نعمت هر نفسی که فرو میرود ممد حیاتست و چون
بر می‌آید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب **بیت** از دست و زبان که بر آید | کز
عهده شکرش بدر آید | **مصراع** اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور **شعر** بنده همان به که ز تقصیر خویش | عذر بدرگاه خدا
آورد | ورنه سزاوار خداوندیش | کس نتواند که بجا آورد | باران رحمت بیحسابش همه جا رسیده و خوان نعمت
بیدریغش همه جا کشیده پرده ناموس بندگان بگناه فاحش ندرد و وظیفه روزی بخطا منکر نبرد **شعر** ای کریمی
که از خزانه غیب | گبر و ترسا وظیفه خور داری | دوستانرا کجا کنی محروم | تو که با دشمنان نظر داری | **قطعه** ابر و باد و مه و
خورشید و فلک در کارند | تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری | همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار | شرط انصاف
نباشد که تو فرمان نبری | چون از خزانه پادشاه عالم نعمتی و خلعتی و تشریفی و چیزی بوی رسد در عقب آن شکرانرا
بر زبانش الحمد لله بود **تمثیل (?)** که حضرت نوح نبی علیه السلام چون طعام خوردی گفتی الحمد لله چون آب آشامیدی گفتی لعنة
الله علی قوم الظالمین چون جامه پوشیدی گفتی الحمد لله چو بر مرکب نشستی گفتی الحمد لله حق سبحانه و تعالی نام وی از جمله
شاکران نوشت قوله تعالی انه کان عبدا شکورا حمد از شکر عام تر است و حمد بر خصال او باشد و بر نعمت او
یقول حمدت الرجل علی العلم و کرمه و علی شجاعته شکر بر نعمت باشد و قال الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة
و لا ولدا شکر بارکان باشد و حمد هم شکر است الحمد لله الذی راس الشکر ما شکر الله عبد لم یحمده شکر کرده باشد
خداوند را بنده که حمد وی نکند شکر مقدر نعمت حاصلست و صید نعمت اجل اگر شکر کنی نعمت بر تو زیاده گردانند و لئن
شکرتم لازیدنکم **حکایت** در بنی اسرائیل درویشی بود صالح روزی فرشته بر وی آمد که حق سبحانه و تعالی
شما را نعمتی کرامت کرده است در جوانی میخواهی یا در پیری با اهل خویش مشورت کنم عیالش گفت در جوانی که
نعمت در جوانی خوش باشد در جوانی اختیار کردن حق تعالی برحمت خود نعمت بر ایشان بگشاد درویشان

در خیرات باز کردند بعمارت مسجد و پلها قیام نمودند و نفقه درویشان و مسکینان و یتیمان کردند چون ایام جوانی بگذشت
آن فرشته باز آمد که ایام جوانی و نعمت بگذشت پیری و درویشی بهم ساخته باشید مرد غمناک بخانه آمد زن را خبر داد
زن گفت بفرشته بگوی که خدای تعالی چنین معامله معروف و مشهور است او میداند که ما درین کار شاکر بودیم و زندگانی
چنان نکرده ایم که مستحق زوال نعمت باشیم مرد باز گشت و فرشته گفت زن تو راست میگوید خدای تعالی این نعمت بر تو باقی
گذاشت تا زنده باشید چرا که شما درین نعمت شاکر بودید در خبر است که الله تعالی هر نعمت که بر شکر کردن را بر نعمت چنانکه فرمود
گرداند بر کردن بر شده قوله تعالی و اشکروا نعمة الله علیکم شکر کنید بر نعمت خدای تعالی دیگر ابو القاسم حکیم گفت بقای نعمت در
شکر است و بقای عافیت بطاعت است چون شکر نکند از عاقبت زیان کرده اند روایت است از حضرت رسالت پناه محمد صلعم
فرمود که هر کرا خدای تعالی آزمایش کند و در ابتلای مبتلا کند تا صبر کند و اگر نعمت دهد او را شکر کند و اگر کسی
بر وی ستم کند آنکس را از برای خدای تعالی در گذراند و بخشد یا رسول الله تو را بهچنین کس چیست گفت خدای تعالی گفته است
اولئک لهم الامن و هم مهتدون یعنی ایشانرا امان است از آتش دوزخ و ایشانند راه یافته به بهشت روایت است دیگر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خدای تعالی بنده را نعمتی دهد از اندک یا بیشتر اول بگوید الحمد لله رب العالمین
شکر نعمت دنیا و آخرت گذارده باشد اما شکر آن بطاعت داشتن بخدای تعالی و ابو القاسم حکیم گفت شکر آنست
که از ما آید دیگر نیز و چون حال بر وی تنگ شود حیلت نجوید روایت دیگر روایت کرده اند از شقیق که گفت هلاک مردم
در سه چیز است یکی گناه میکنند بامید توبه و توبه نکنند بامید زندگانی و طاعت نکنند بامید رحمت فصل
موعظه بدانید ای مومنان و موحدان در آن ساعت که روز قیامت باشد نامهای مردم پران شود بعضی
را بر دست راست دهند و بعضی را بر دست چپ چون نامه اعمال بدست عاصی بیچاره دهند گویند اقرا کتابک بخوان نامه
خویشتن آن مسکین چون بنامه خود نگرد همه معصیت بیند و چون گوید هذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة
الا احصیها و وجدوا ما عملوا حاضرا چیست این نامها که هیچ گناه بزرگ و خرد نمانده است که درین نامه نه
نوشته است از عملهای من آنچه در دنیا کرده بودم حاضر آورده سر در پیش افکندن و حسرت خوردن
سود نباشد در خبر است از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که در آن ساعت که ملک تعالی بنده خود را گوید

مرتبه

گویایی
منت آفریدیم نه منت پروردم نه منت بینایی دارم نه منت گویایی دارم نه منت ش…
دارم نه منت پا روان دارم نه منت دل با معرفت دارم نه منت شب ورو…
ما بجا داشتم و غذا بتو میرسانیدم پاک بودی از جفای این آلوده…
با ایمان بودی از کجا آوردی این عصیان از نزد کیست برفتی با…
این عصیان چیست ای بیوفای بنده من شرم نه آمدت مرا…
خود از من باز کشیدی نه بر تو رسول فرستادم و از زبان وی نصیحت کردم…
معرفت و محبت ترا الحیث میدیدم اینهمه گناهان چیست آنگاه گناهکاران خجل و شرمسار سر فرود آرند و آه سرد از جگر بر
در آورند و گویند و اخجلتا و اندامتا و احسرتا و اقلة حیلتا از درد دل بنالید و آب حسرت از دیده بیارید ای
عزیزان ناله نالان ای مجرمان گریه کنان ای گناهکاران زاری کنان ای نامه سیاهان عذر خواهان ای
معصیت زدگان آهی بر آرید ای درمندگان توبه از گناه کردن پشیمان شوید و سر از خاک مذلت بر دارید
بنگرید که چه راهها دور و دراز و ورطه های سوزناک در پیش است دید اگر غافلی با هوش آی اگر دیوانه با عقل آی
اگر نادانی دانا شو اگر کوری بینا شو اگر گنگی گویا شو از برای زاد آخرت بجنبید که فردا پشیمانی سود ندارد که راهها
پر خطر و هولناک در پیش است و از کرده پشیمان شو و توبه کن و دیگر بر گناه مرو که دنیا را کار و بار نیست که
الهی خداوندا پادشاها بنده نوازا کارسازا عاقبت کار این بنده گان گنه کار بخیر و خوبی برسان و آخرت
کار همه را بساز و برحمت بیامرز و ببخشی یا اله العالمین و یا خیر الناصرین روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم
فرمود که فرق بین الوالدة و ولدها فرق الله بینه و بین احبته یوم القیامة فرمود که هر که جدایی افکند میان
فرزند و مادرش خدای تعالی میان وی و میان دوستان جدایی کند دیگر فرمود آنحضرت در حق آنکس که جدایی
افکند میان مادر و فرزندش که محروم او را شفاعت نکنم و پسری که حرمت پدر خود ندارد او را شفاعت نکنم
و هر که جوانان بر پیران شفقت نکنند ایشانرا شفاعت نکنم و هر که پیران بر ایشان رحمت و شفقت نکند او را شفاعت
نکنم در روز قیامت و هر که خوار دارد اهل بیت و فرزندان من و محبان من و شیعیان آل من من از ایشان

...قوم ایشان نجات آخرت است پس دست از دامن ایشان بر مدار هر جا که روی میباش با علی
...ی که بر حاجتی در شانست طلب از علی و اولاد علی رهبری جز علی ابی طالب
...شد یا بشیر ام ... جد او منزه است آنکه بغیر او نیست ذات منفردی و بود خدا
...ز تو کس را نابت نی بجمال حکمت و قدرت نامتناهی خود آثار انوار و کمال خود
...دیگر را هم بواسطه مشاهده این آثار تمام مشغول مظاهر گردانیدی و از
...نداری پیوسته ... او به عزت برگزیدگان بحقیقت شد کی خود بینمائی تا کی نفس با بیچارگان ذوق
...چشیده از خود فارغ آییم از حقیقت هستی بوی بمشام ما رسد یارب الهی لبیک المناجات جانا آلوده است از بهبود کی
من ندارم طاقت آلودگی / یا ز دین آلودگی پاکم بکن / یا نه در خونم کش و خاکم بکن / نفس من بگرفته سر تا پای من / گر بگیری
دست من ای وای من / جمله ترسند از تو من ترسم ز خود / کز تو نیکی دیده ام از خویش بد / راهبرم شو زانکه گمراه آمدم
دولتم ده گرچه بیگاه آمدم / ای گناه آمرز و عذر آموز من / سوختم صد ره چه خواهی سوز من / خونم از تشویش تو آمد
بجوش / تا جوانمردی بسی کردم مپوش / من ز غفلت صد گنه را کرده ساز / تو عوض صد گونه رحمت داده باز
چون ندانستم خطا کردم مپوش / بر دل و بر جان بپروردم بپوش / عفو کن و آن جمله های مرا / محو کن یکسر تبه کاریهای
مبتلای خویشی و حیران توام / گر بدم ور نیک هم زان توام / یک نظر سوی دل پرخونم آر / وز میان این و آن بیرونم آر
من که باشم تا کسی باشم ترا / این بسم گر ناکسی باشم ترا / ای ز فضلت ناشده نومید کس / حلقه درگاه توام جاوید و بس
چون فرو مانیم یارب بیکسیم / خلق زار و کند تو در پذیر / یا اله العالمین یا خیر الناصرین و یا ارحم الراحمین در نعت سید المرسلین
ای کرده اقتدا بکمال تو انبیا / وی مهتدی بنور جمال تو اولیا / در خلوت گواه تو اسرا بعبده / در فرقت وی شنید
ولیل / چون زلف و روی سوی تو آورد روز و شب / آمد قسم بهر دو که واللیل والضحی / زانجا که گشته که فرو مانده جبرئیل
در شب امت تو شد سوره منتهی / وجه تشفیع بود بحضرت در آن نفس / کادم بعزم تو بر اهبطوا ربنا / حجاج گرد کعبه
طوف همی کنند خاک می نهند سر از غایت صفا / کو نسیم جنت فردوس میدهد / زان خاک پای روضه پر نور مصطفی
... ز مهر حیدرم ... صفاست / از بی حیدر حسن ما را امام رهنماست / همچون کلب افتاده ام در آستان

دولتی

بو الحسن / ای خاک بغلتی حسین اندرو چشم تو تیاست / عابد بتاج سر و باقر دو چشم روشنم / این جعفر برحق است و مذهب موسی کاظم
ای سوای وصف سلطان خراسان رضا شنو / وزنده از خاک در تش و دو منه انوار ... بوده است / هشتم تقی سرو نشان است
وی پیشوای تقی اگر نقی دوست / او نیست در همه مذهب اینست / عسکری نور دو چشم عالم است و اوست / همچون مهدی
یک ... ... صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین باب در بیان صبر این باب مبنی بود بر دو فصل ... بدانکه ... بندگان
خدا ای مؤمنان که گونه بلیات که از حضرت حق سبحانه و تعالی به بنده میرسد و صبر میکند بغایت مقبول و مرضیست و منت
... که ان الله مع الصابرین چو آفتی در دنیا بایشان رسد ... بقوله تعالی انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب برد
ایشان و ... بسیار است ... پایان ... که خدای تعالی ... علیه السلام وحی فرمود که ای داود ... تکلیف ...
اخلاق ... روز کار خود سازی و از جمله صفات ... که صبور ... صبر بهتر ... از هر جراحت تا با بر
مراد خویش دست ... هر که ... تیر باران حوادث ... هر چند ... امید ... مراد
زیرا که صبر مفتاح فرج است و در خانه راحت جز بدین کلید نگشاید ... کلید در گنج مقصود صبر است ... بسته ...
... کوه وجود ... لباسی که هرگز ... صبر است ... ملوک ترکستان که ...
امرا ... که ... هیبت و شوکت ایشان ... شوید ... که زنند و ... کنند ...
... که ... صبر ... تجربه کنید اگر ... صبر تمام عیار ... اعتبار کنند
نه ... قدر رفعت ... قیمت مرد صبر ... که یکی از امرای ... پادشاه ایستاده بود و پادشاه با او
... سکر ... پادشاه ... امیر ... هیچ ...
... از کار ... که ... بر ... امیر ... سخن نکرد ... ظاهر ...
... قانون عمل و ... حکمت ... تا ... جامه ... بیرون کرد ...
رسید متعجب و متحیر گشت روز دیگر امیر بملازمت آمد سلطان فرمود که ... نفس خود ... تو ...
... خود ... که من ... که شرف مکالمه چون تو پادشاهی ... گزدمی ...
اگر امروز در مجلس ... گزدمی صبر نتوانم کرد فردا در معرکه رزم بر تیغ ... دشمن چگونه صبر توانم کرد

بادشاه را این سخن خوش آمد و مرتبه او را بلند کرد و رسید و بهمان معتقد از صبر فرمود که مقصود در رشید کرت چون نوح نبی
صبر است در شب طوفان || بلا بکبر دو دو کام بهزار ساله بر آید || وَاِذَا اَصَابَتْهُمْ مُصِیْبَةٌ قَالُوْا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ
اگر در نفس یا در عیال مصیبتی رسد بوی آورد و دست در دامن صبر زند و رجوعش با کلمه انا لله بود روایت از حضرت خواجه کاینات
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که صبر بر سه نوعست صبریست بر طاعت و صبریست بر معصیت هر که از محنتی رسد و بران صبر کند سیصد درجه
او را در بهشت حاصل شود و اگر نفس وی مایل معصیت باشد نفس خود را از ان باز دارد و بران صبر کند نهصد درجه او را در بهشت
حاصل شود نظم بصبر بتوان کامی خریدن || بپای می لاری خریدن || بکبری کار عاقل بر نگردد || تنگ آن که بر فربه نگردد || مراد آن
به که دیر آید قرار است || که هر کو زود خور شد زود سیر است || بنالیدن مکن بر بند و فریاد || که مرده صابر خواهد نه فریاد ||
پیوز ز بند مرد امید رسته || که صبر آید کلید کار بسته || مرا گر صبر کردن تلخ شد کام || سزد گر لعبت صبرم نهی نام آورده‌اند از بزرگی
پرسیدند که صبر چیست گفت زهر چون شکر خوردن و جنگ کش آمدن هر گاه محبوب دانست که بر بلا او صبر کردی و پاسخ نه
ابداده او را سینه پیش کشیده از و مراد و مقصود یابی نظم گر صبر کنی بصبر بشک || دولت بتو آید اندک اندک || آن مال تو شوی
بصابری سست || که بهر بد رنگ میتوان سفت || در دل شد کی قرار رسید از صبر گیتم بکار رسید || روایت کنند از سلمان
فارسی رحمة الله علیه از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بنده مؤمن را چو فرزندی بمیرد
بمرد حضرت حق تعالی گوید ای فرشتگان بنده من در حالت مصیبت چه گفت گویند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ حق تعالی
گوید ای فرشتگان برای بنده من در بهشت بیتی بنا کنید و آنخانه را بیت الحمد نام کنید پس باید که بنده مؤمن در حالتی
که رنجه خواهد شد کلمه استرجاع بر زبان راند نظم هر وصیتی که نا صبور بود || تیر او از نشانه دور بود || فصل دوازدهم در خبر است
از سید ولد آدم و خلاصه عالم و در برج طه و یس گوهر کان سعادت شاهباز میدان رسالت خورشید آسمان رفعت
خواجه هر دو سرا محمد مصطفی صلعم فرمود که شبی که مرا بمعراج بردند از قاب قوسین بگذشتم چون بمقام قرب رسیدم نگاه
کردم دو کلید دیدم در پیش من نهاده گفتند یا رسول الله بسوی راست بنگر چون بنگرستم عالمی دیدم بسیار و بسوی چپ بنگریستم
همچنان قومی بسیار دیدم گفتم الهی این قوم کیستند که بر دست راست و بر دست چپ بینند گفتند یا محمد انکه بر دست
راست توانند مؤمنان اند و انکه بر دست چپ توانند کافرانند و این دو کلید که در پیش تست یکی کلید بهشتست دیگر کلید دوزخ است و این

گفته یا محمد

[illegible]

گفت یا محمد من پاک و تو پاک و امت تو در میانه مشتی خاک چه خطر دارد و بعزت جلال قدرت خودم که اگر امت تو گناه نکرده
باشند تا ایشان را بعزت خود بیامرزم پس از آنکه گناه کرده باشند تا تو دل مشغول نداری حکایت آورده‌اند که روزی حضرت نبی
محمدی صلعم در مسجد نشسته بود با اصحاب خود مرغی خود بیامد و بر گوشه دیوار نشسته و بمنزه زد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
تبسم نمود اصحاب گفتند یا رسول الله این چه تبسم بود از بهر چه کردی گفت این مرغک بیامد چند سخن دانه گل در منقار گرفت
بخواهم رفت و این پاره گل در دریای قلزم انداخت تا تمام دریا تیره شود و من تبسم کردم که این مرغک این ذره گل را در منقار
گرفته در دریای قلزم کجا پدید آید گفت یا رسول الله چو انعقد گل پدید نیامد در دریای قلزم پس گناه امت تو در دریای رحمت
تبارک و تعالی تا چه تر است ازین ذره گل که من در منقار دارم و گفته اند که رحمت خداوند تبارک و تعالی است
و گناه صفت بنده هرگز نباشد که صفت بنده صفت خدای غالب گردد اعلیه کنه الاجر الاخره خیرا احق سبحانه و تعالی گوید
ذره آخرت بر همه مزد بر ده گونه است مزد دنیا و مزد آخرت مزد دنیا با فنا است و مزد آخرت با بقا است
از سید کونین صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در بهشت غرفه است که خاکش از مشک و کافور است سنگش در یا
قوت ظاهرش از باطن پیدا است و باطنش از ظاهر نمایان است از یکدانه مروارید سفید آفریده است کرا بگردش
هر هزار در راهست گفتند یا رسول الله کرا است این منزل گفت آنکس را که با مردم سخن نرم کند و سلام کند تمامی مردم را و خلق
را پیوسته طعام دهد و پیوسته روزه دارد و همه شب نماز کند گفتند یا رسول الله شاید کسی همه را تواند بجا آورد گفت
گفت هر که از سر صدق و اعتقاد و نیاز تمام بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله الجنان باشد که این اعمال را تمام
بجای آورده باشد و هر که ماه رمضان را روزه بدارد و یا شش روز همچنان باشد که همیشه روز داشته باشد و هر که نماز را با جماعت
بگذارد و همچنان باشد که همه شب بروز نماز گذارده باشد و بالله التوفیق الموعظ بشنو ای مؤمن تو اسرار بیش از
بزرگان پند بشنو در سخن || با تو گویم پند نیکان جهان || بشنو و در گوش گیرش این زمان || بود در اول همه طفلی کودکی
و پیر و غافل || باز در اواسط همه پیکار نکن || وز جوانی شیفته دیو اذکی || باز در آخر که پیری بود کار || جان حرف در مانده
گشته زار || با چنین عمری بحیلی آراسته || کی شود این نفس بسکت پیراسته || چون ز اول تا باخر غافلست || حاصل الا جرم بیحاصلیست
ای ز غفلت غرقه در دنیا آز || می ندانی کز چه حالی تو باز || هر دو عالم در لباس تعزیت || اشک می بارند و تو در معصیت

حب دنیا ذوق ایمانت برد آرزوی آرزوی جانت برد کار دنیا چیست بیکاری همه چیست بیکاری گرفتاری همه آتش دنیا
آتشی افروخته هر زمانی خلق دیگر سوخته هر که او در آرزو دیگر بماند پای بسته در درون چه بماند در حساب بگوی از حرام
شبکافی بطر آری مدام لیک در چون فرو گلنگ آمدی خاک بر فرقت که بس تنگ آمدی گر تو بگو رزوهی او دیس
کاه او را خون خوری که خویش را مرد دنیا جان و دل در خون نهند صد هزاران دام دیگرگون نهند تا بدست آرد جوی از
زر حرام چون بدست آرد بمیرد والسلام وارث او در البود ان زر حلال او بماند در غم زر و وبال همه چیزی هیچ واده
بس چنین بر هیچ دل بنهاده تو غم دنیا بایدت باوی بهم دین و دنیا می نیابد کس بهم ای سرا و باغ تو زندان تو خانمان
تو بلای جان تو برکن از این خاکدان بر غرور تا نگردی ز مال و ملک دور کیفیت نمایدت اجل ای دل گر چنین گردی برست اهل
ور نه خون خور زانکه هستی زاهل گر بود در ماتمی صد نوحه گر آه صاحب درد باشد کارگر هر که از این حسرت دین در دنیست
خاک بر فرقش که او خود مردنیست تا نیفتد بر تو مردی را نظر از وجود خویش کی یابی خبر گر تو بنشینی به تنهایی بسی
راه نتوانی بریدن بیکسی پیر باید راه را تنها مرو از سر عمیا درین دریا مرو هر که شد در ظل صاحب دولتی نبودش در راه
هرگز خجلتی هرچه از گردون گردان میرسد از طفیل جان مردان میرسد پس تو اینجا طالب در راه او اگر از بهر گاه
کو همه آتش در ره بسپت تا نه پنداری که راه کوته است هست راه دور منزل بیکران کار کار خود بکن ای ناتوان
ره زنانند اندرین ره امت بسی ره زنند و جان ستانند از بسی چند باشی در پی هیچ ای عشق نشنوی تو پند پیران
کهن ره دین مصطفی گیری تمام شرح حالت جمله گفتم والسلام وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد والسلام علی من اتبع

باب سیم در بیان توکل بر خدا

الحمد لله الذی من علینا بهدایته محمد خاتم النبیین و ولایت امیر المؤمنین علی روح ارواح
المؤمنین بنبوت محمد سید المرسلین و فتوت علی امیر المؤمنین ممید الاسلام بشریعة محمد شفیع المذنبین طریق علی امیر المؤمنین ارکان
قواعد الدین و مبانی الیقین بفراسة علی امیر المؤمنین نور قلوب العارفین بلمعه محمد رئوف المؤمنین و محبة علی امیر المؤمنین
ودحی بالدلایل الواضحة و براهین الساطعة بحجة محمد فایز العزة المجلین و حجة علی امیر المؤمنین و نشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و نشهد ان علیا ولیه و وصی
رسوله و حجة امیر المؤمنین و امام المتقین الحسنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام اما بعد ای خالق بی عدد و ای رازق بی مدد و ای

السلطان

دور اول

۱۳

اول بی بدایت ای آخر بی نهایت ای ظاهر بی صورت ای باطن بی ضرورت ای حی بی علت و ای علام بی تعلم و ای قایم بی نزاهت ای معطی
بی نکرت ای بخشنده بی منت ای بخشنده بی علت ای قسام بی تقصیر ای جبار بی تغییر ای غفار بی تقصیر ای داننده خاطر و ای بینده
سرایر ای آمرزنده صغایر و کبایر ای دستگیر هر گرسنه و ای دلیل هر گمگشته و ای فریادرس هر درمانده ای در وپذیر
هر عذرخواه و ای غفور هر بیچاره که بر ما بگشا کار دین و دو زمانه کان رحمت کن یا اله العالمین یا ارحم الراحمین المناجات الهی مرا محرم راز کن
در رحمت بر دلم باز کن اولی که باشد شناسای تو زبانی که بسته به الای تو ز نور خود روشنایم بخش ز بیگانگی آشنایم
بخش در اول چو با من کرم کرده بفضل خودم محترم کرده در آخر همان کن که کردی نخست که در هر دو عالم امیدم بتست
چون لطف مرا رایگان آفریده خردمندیم داده و جان آفریده چو دوری که بی دانه و بی توشه ام هم از خرمن خویش ده
خوشه ام مبر آبم ای آبرویم بتو امید من و آبرویم بتو بر دست از کرده ناپسند دری را که هرگز نبستی مبند ز رحمت
بر دیم دری بر گشای مرا قهر منمای لطفی نمای عزیزا بخواری مینم مران بقهر از در لطف خویشم مران اگر بر کیرم اگر تو ام فکنی
که بند پیر دم چون تو ام رو کنی اگر لطف تو گیرد مرا گر از زهره کا بند پذیر و مرا در نعت سید المرسلین با نقد هزاران هزار صلوات
صلوات و تحف تحیات نه زاکیات بران شمس فلک رسالت و رحمتی جلالت سلطان بارگاه نبوت و آبی خطه فتوت مردم
دیده آدم جمال چهره عالم سعید ری انبیا پیشوای اصفیا بدر آسمان نبوت و در دریای حقیقت شمع چراغ طریقت ماه برج
شرف سید سادات منبع سعادات ابوالقاسم محمد بن عبد الله بن هاشم بن عبد مناف صلعم فخر ای تو مجموعه حقایق کل
سرور خیل انبیا و رسل جامع جزو کل حقیقت تو رهنمای رسل طریقت تو قرشی و هاشمی و مطلبی فخر عالم محمد عربی که خدای جهان بالش
شرع اصل با تو بوی و بتو فرع اصل کل تویی در کاه با جمالت علیک صلی الله و الضحی طلعت و لمرک تاج بوجود تو انس و جان محتاج
در جهان هرچه هست و خواهد بود بطفیل تو یافت رنگ وجود انکه اب ان کاملست تویی انکه بر جمله شاملست تویی
کرد از خوان خود بی زینت دعوت هر که بود بی منت تا که بی رغبتان معده تباه میل دعوت کنند بی اکراه دست
برد لیک دعوت مه نان شکسته و گفته بسم الله تو هی انداز بر جهان بپا که چو سر بر فلک نهادی پا گر
اسکان ز دامن فشاندی تا بخلوتگه قدم راندی خلوت لی مع الله پیشه شد جا ماند جبریل ز بیرون سرای با نفی برتر
بوده ای سرفرازی بتاج او ادنی گفتی گفتی اگر مبالغه اهم شنیدی هرچه می شایسته دیگران ور نفر و واویلا

تو در سر العبید دلیلا بازکشتی زجام وحدت مست | هر خوش ان باده مراد بدست | ای تو اصل سعادت جاوید | بتو دارند بندکان امید
خورشید آسمان پناه مرتضی علیست | سلطان ملک هر دو جهان مرتضی علیست | مفتی چار دفتر و قاضی شش جهت | صاحب قران
هر دو جهان مرتضی علیست | مخدوم ما سوی الله و مقصود نظم کن | اجمل مصطفی کمالات مرتضی علیست | با صد هزار نور بر آیین عقل نقل بگذشته
ز صفات بیان مرتضی علیست | شاهی که در قبله آدم نشان نداد | همتای او خدای جهان مرتضی علیست | در دست او نهاده خداوند
لم یزل | در زجر اجر و زادمان مرتضی علیست | الهی خداوندا بحق سر اسرار علی ولی الله والقدر و منزلت چهارده معصوم پاک و بحق
ذات بیمثال تو که عقل هر کس بدان نرسد و بحق آن سری که در شب اسری با محمد مصطفی در میان نهاده و بحق اوصاف امیر المؤمنین علی ابن
ابی طالب علیه السلام عجب مجلس ای مؤمنان دست بدرگاه پادشاه لم یزل لایزال بر داریم و چشم امید برحمت کریم کارساز بر آورده عذر
گناهان از خدای عیب پوشان بخواهیم و از سر نیاز بدرگاه بی نیاز عرضه داریم بحق ذات پاکت ای کریم | واحد یکتا | بحق عرش و کرسی به
نه گنبد خضرا | بحق آدم و شیث و بحق نوح نبی | بحق سر ابراهیم و اسمعیل ام حبیب | بحق یوسف و یعقوب و داود و سلیمان | بحق عیسی مریم بحق
موسی | بحق سرور پیغمبران احمد مرسل | پناه خلق در محشر از دهم سایه طوبی | بحق سرور عالم امیر المؤمنین حیدر | بحق قدر خاتون قیامت
از شرف زهرا | بحق شبیر و شبر دو عابد باقر و صادق | بحق کاظم و تن علی موسی رضا حق | بحق حرمت تقی بوالحسن نقی | بحق عسکری و هم بحق
مهدی والا | الهی شیعیان مرتضی را از کرم بخشی | بحق چهارده معصوم پاک ای خواجه یکتا | بر آری جمله حاجات و مراد مومنان یارب
بحق مصطفی و مرتضی بخشی گناه ما | بحق حیدر صفدر امیر جمله مردان | که فتح آبادی رایش ای خالق اشیا | که حشرش با محبان علی
سازی تو ای قیوم | در آن روزی که باشد در قیامت شنده گرما | در آن روز و روزی سر از خاک لحد بر دارم ای خلاق
روان سازی اسامی ائمه بر زبان | یا اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین | باب در بیان توکل و موعظه درین باب مبنی بود بر
دو فصل فصل در بیان توکل بدانکه توکل دل بر داشتن است از اسباب و بحضرت مسبب الاسباب توجه نمودن و کفایت
کارها خود از حضرت ذو الجلال طلبیدن و هر که کار خود بپادشاه لم یزل لایزال کریم ذو الجلال تفویض نماید و در هر
پیش آید اعتماد بر معبود بی نیاز کند همه کارها او بر وفق دلخواه ساخته گردد و امید بر آید مثل تو با خدای
خود انداز و کار و دل خوش دار | و توکل کردن بر خدای تعالی و حق جل و علا فرموده است بندکان
خویش را در کلام خود قوله تعالی وَعَلَى اللهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنتُم مُؤمِنِين و در آیت دیگر فرموده

توکل

توکل علی الله العزیز الرحیم توکل نه در مشیت نه توانگری که عزیز و رحیم است دیگر فرموده فلیتوکل علی المؤمنون
توکل بر خدای نما کنید که توکل از ایمانست و هر که توکل نکند و در آیت دیگر فرموده وتوکل علی الحی الذی لا یموت
یعنی توکل بر زنده کن که هرگز نمیرد و همه زندگان دیگر بمیرند پس ثواب توکل یاد کرده است در دو خبر یکی دوستی خود
فرموده که خداوند بی نیاز و رحیم بنده نواز فرموده إن الله يحب المتوكلين خدای عز و جل دوست دارد توکل کنندگان
دیگر آیت فرموده وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ هر که توکل کند بر خدای خدا او را بس است علما گفته اند که حق تعالی
هر طاعتی را ثواب پدید کرده است و صابران را ثواب بیشمار وعده داده شاکران را نعمت زیاده کند و توبه کنندگان را قبول
کرده است و مجتهدان را هدایت وعده داده است و متوکلان را خدای تعالی فرموده است که پسندیده ام و کفیل شده توکل بر خدا
کند در هر حالی ناس را یاری داده دول ابراهیم علیه السلام آورده اند که چون ابراهیم علیه السلام را در میان آتش انداختند
حضرت جبرئیل علیه السلام پیش وی آمد در هوا گفت هیچ حاجت است گفت است اما نه با تو با حق تعالی جبرئیل گفت دست در کسی زنی
که او بحاجت بر و نیست پس حق سبحانه و تعالی واسطه بر داشت میان خود و میان او گفت قوله تعالی یا نار کونی بردا
و سلاما على ابراهيم حضرت موسى علیه السلام توکل بر حضرت حق سبحانه کرد و گفت قوله تعالی کلا ان معي ربي سيهدين حق
جل و علا او را پسندیده بود از دریا در گذشت و دشمن غرق شد و مقصود رسید حضرت سید ولد آدم محمد مصطفی صلعم
توکل بر خدای ذو الجلال کریم لایزال کرد و در میان دشمنان در غار چنانکه گفت اذ يقول لصاحبه لا تحزن
إن الله معنا یعنی او را پسندیده بود حدیث روایت کرده اند از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که اگر شما توکل بر خدای کنید
سزاوار توکل روزی شما دهد چنانکه مرغان را در هوا بامداد گرسنه برخیزند و شبانگاه سیر خسپند حکایت کنند از حضرت
داود نبی علیه السلام پسر سلیمان علیه السلام را گفت یا فرزند عزیز بندگان را چهار چیز نیکو خوش باشد بدرجه
نیافته است دوم نیکو پسند کارها که بدرجه یافته است سیوم آنکه صبر کردن بدرجه از در رفته است حکیمی را پرسیدند از
تفسیر توکل توانم کرد الکافی که خدای تعالی توفیق دهد چه در دنیا مرا بر دست است و قادر است بر داشتن زر بی
نیاز هیچ کس حدیث روایت کرده اند که متوکلان چهار اند یکی بر تن خویش و گوید تنم درست است او چیزی کم نباشد دوم آنکه
گوید مالم بر جاست مرا کار فوت است سیوم آنکه بحق گوید فلان زنده است مرا غمی نیست چهارم

[illegible]

توکل بر خداست که روزی دهنده همه خلایق و جمله جانوران است همه روزه و چنانکه خواهد اما توکل عام بر کفایت خویشتن او را

در طاعتها اما توکل خاص بر کفایت خویشتن و لست و رسنها [illegible] از عبدالله عباس که اکرم مردی خویشتن را پیامبر شناسان

جهانیان که دنیاست بیوندد و بخدمت ایشان برکت بیابد و چگونه باشد کسی که بر خدای تعالی گریزد و پناه برد

بهتر از وی باشد آورده‌اند که مردی سیصد درم داشت و بر در هر مخلوقی که میرفت و درخواست میکرد اجابت نمیکردند و چون

خود رفته و تن در طاعت بست و امید از مخلوقان ببرید و توکل بر خدای تعالی کرد آن شب در نماز بود و در روز روزه داشت

و دعا کرد و حق تعالی دعاش را اجابت کرد و عبدالله بن مبارک را در خواب نمودند که او را میگویند که سیصد درم نثار

کن و بر در خانه فلان بر و تسلیم کن عبدالله مبارک از خواب در جست سیصد درهم نثار کرد و با خود بر داشت آمد

تا بدر رسید سیصد درهم بدو داد و گفت پس از این چون ترا حاجتی افتد بدر خانه من آی آن مرد گفت چه عجب است ای

بخدا ای عبدالله که اگر درین نیمه شب بدر خانه تو آمدمی هرگز در نگشادی دیگر باره مرا لازم است که در همه حال رسم توکل

فرو نگذارند تا عنایت الهی کارها او را چنانکه باید و شاید برآورد و آورده‌اند که روزی پادشاهی عالمی پرسید که

اهل ایمان را چند چیز است گفت نماز و دیگر توکل بر کرم پادشاه جلیل جبار کند آن پادشاه بنای کار خود را برای وی

نهاد و این دو خصلت را عادت کرد ناگاه او را دشمنی پدید آمد با لشکر گران و سپاه بیکران روی بممالک او نهاد و نیز

با سپاهی که داشت متوجه خصم شد هر دو بیکدیگر رسیدند و هم بر حرب قرار گرفت در شبی که روز آن مصاف مقرر

بود آن پادشاه همه شب نماز میکرد و یکی از ارکان دولت گفت ای ملک زمانی بیاسای که فردا روز مصاف است

مقرر بود آن پادشاه همه شب نماز می‌گذارد و یکی از ارکان دولت گفت ای ملک زمانی بیاسای که فردا روز مصاف است

گفت امشب من کار خدای تعالی میکنم فردا کار کار خداست هرچه خواهد کند مرا با آن هیچ کاری نیست و در آن هیچگونه

اختیار گفت تهیه اسباب حرب کن و معرکه قتال را آماده باش گفت زره توکل پوشیده‌ام و کار خود بوکیل لطف حضرت پادشاه کریم لایزال گذاشته‌ام

که او میداند هرچه خواهد کند ما کار خویش را بخداوند کارساز بگذاشتیم تا کرم او چه کند علی الصباح که مصاف راست کردند و هر دو

لشکر در برابر یکدیگر صف بر کشیدند بشارت الهی از عرصه انزل جنودا لم تروها در رسید لشکر مایدی حق سبحانه و تعالی از ملک غیب بیرون

آمد چون چشم سپاه خصم بر چتر دولت پادشاه متوکل افتاد چنانکه اختیار از قبضه قدرت اقتدار ایشان

برون رفته هزیمت را غنیمت شمرده بی آنکه حربی واقع شود کار از دولت او بکفایت انجامید و دشمن کفایت شد

چون صبح طلوع از مشرق سپیده برآید یا صبح بغرض ... بسوی البر آمد [illegible] قوله تعالی عز و جل واضرب لهم مثل

الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فرمود یا محمد بیان کن مرکافران را مثل زندگانی — دنیا چون آب

که دنیا هم از آسمان پس آمیخته شده یعنی برویند بآن آب نباتها و نباتهای مختلف برگ و زمین سبز با نزهت باشد قوله تعالی

فاصبح هشیما تذروه الریاح وکان الله علی کل شیء مقتدرا پس بگردانند کشت و نبات ریزه ریزه و شکسته پس سیاه

و خدای تعالی بر همه چیزها تواناست و قیل هشیما تذروه الریاح ای فلان بدانند که حق سبحانه و تعالی دنیا را مثال میکند

که چو آبیست که از ابر بوقت بهار بر زمین بارد و نباتات سبز و زمین سبز شود ناگاه آفتاب گرم یا باد سرد بدو رسد و خشک

گردد و در زیر پای ستوران شکسته شود و فرو ریزد و باد کش ... پس حال آدمیان همچنین است که در ابتدای حال خرم

و با طراوت ظاهر شود و در جوانی خرم می باشد ناگاه آثار پیری یا بیماری بوی رسد و رنگ رخسار زعفرانی شود و بسبب

مرگ بدو رسد شکسته شود و با فنا او را از دنیا بر باید با چنان شود که گویی هرگز نبوده است بدانکه دنیا با تو هرگز نپاید

و طاعت خدای تعالی با تو باید پیوسته عبادت خدای تعالی میکن تا فردای قیامت پرتو رحمت و دل بر مال و منال و فرزندان

منه کز تو جدا شوند قوله تعالی المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک

ثوابا وخیر املا دنیا و فرزندان آرایش زندگانی دنیا اند که بآن مغرور شوند که عاقبت نمانند پس کارهای نیکوست که

باند بهتر است بر تر نزدیک خدای تعالی و پاداش از فرزندان و مالها بهتر است در امید وار یعنی مال دنیا و فرزندان

آرایش اند بدو غره مباش که عاقبت فانی شود و آنچه باقی ماند و بنده را از مقاصد حاصل گردد کارهای نیکوست که ثواب

آن در آخرت بهتر از تمتع بمال دنیا شمارد قال بعضهم فی تقدیم و تاخیر یعنی الصالحات والباقیات خیرا و خیر املا

والصالحات الباقیات ابن عباس گوید پنج نماز در وقت مقاتل گفت تو ثواب کن است اول سبحان الله والحمد لله ولا

اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم لما روی عن سعید الخدری قال

سأل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عن الباقیات الصالحات فقالوا الله ورسوله اعلم قال من التکبیر والتهلیل

والتسبیح والتحمید وفی حدیث آخر عن رسول الله علیه انه خرج علی اصحابه فقال ع م

جئتکم قالوا یا رسول الله من عذ جحر فقال لا بد من النار قال الواذ اجسلنا من النار قال الحمد لله وسبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و فی الباقیات الصالحات روایت از عبد الله عباس رضی الله عنه باقیات
و صالحات ثواب نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و اداء فرایض است که مومن بگذارد چو بنده از دنیا درگذرد و مال
و فرزندان سود ندارند با او در گور بیاید عمل صالح با او ماند و در گور با او باشد در قیامت و او را از شغبه رساند و او
را از هول و فزع قیامت ایمن کرد و دوست گیرا او شود و درانروز که آسمانها گردان شوند و ستارگان روان شوند
و کوهها قوله عز و جل و یوم نسیر الجبال و تری الارض بارزة و درانروز منم که کوهها را از جای برکنم و در هوا گردان کنم و بنی محمد
زمین را پیدا شده در زیر کوهها یعنی کوهها را از زمین برکنم و چون ابر در هوا گردان کنم تا زمین پیدا شود و فراخ گردد
چنانکه در آیت دیگر فرمود و هی تمر مر السحاب و الارض مدت ابن عباس گفت هر چه بر روی زمین باشد از کوهها و درختان
و غیر آن همه و انگسسته تا چنانکه همه روی زمین هموار شود چنانکه چو زی شرق نهند از مغرب بر بینند و قیل قوله تعالی و تری الارض
بارزة ای خالیة مما فیها من الکنوز و الاموات که قوله تعالی و القت ما فیها و تخلت قوله تعالی و حشرناهم
فلم نغادر منهم احدا او بر انگیزانم ایشان را یعنی همه را زنده گردانم فردای قیامت و کوهها چون پشم رنگین شود و آسمان پاره
پاره شود و ستارگان فرو ریزد و جمله خلایق را در عرصه قیامت اندازند کعب الاحبار رضی الله عنه و از احوال قیامت
که ظاهر خواهد شد خداوند عز و جل از صد جزو یکی جزو یاد کرد و نود و نه جزو دیگر یاد نکرد و عظم بر انچه یاد کرد از گسستن کوهها و ریختن
ستارگان و پاره شدن آسمانها و بانگ دوزخ و غیر آن و عرض اکبر است قوله تعالی و عرضوا علی ربک صفا لقد جئتمونا
کما خلقناکم اول مرة و عرضه کرده شوند بجناب خدای تعالی گروه گروه و صف صف الگاه گویندشان آمدید با ما یعنی
بجناب ما چنانکه بیافریدیم بار اول شمارا یعنی چنانکه از مادر برهنه و بی مال و بی چیز و چشم آمدید در دنیا همچنین اکنون برهنه
بی کس آمدید قوله عز و جل بل زعمتم الن نجعل لکم موعدا ای کمان میبرید در دنیا که شمارا بقیامت حاضر نخواهیم کرد
و قیل لقد جئتمونا کما خلقناکم اول مرة ای فرادا او قیل ضعافا بلا قوة و قدرة جمله خلایق را بجایگاه آرند و
بر هر یکی فرشته با هیبت موکل باشند تا از حق در حق او چه فرمان آید پس از عرش نامها پران شود نامه هر یکی
در دست او نهند قوله تعالی و وضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین مما فیه و نهاده شود در دست ا

و درست

ویقولون

و درست چپ ایشان پس بنی محمد کافرانرا و ترسایانرا و جهودانرا نامه ایشان بدهند از گرد آورده و غیر آن قوله تعالی یا ویلتنا مال
هذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها گویند مجرمان ای وای بر ما چه بوده است چون نوشتن نامه ما می بیند
هیچ گناه بزرگ و گناه خرد و را مگر گوئی میشمارند بر ما یعنی هیچ گناه خرد و بزرگ نگذاشته اند الا که همه را نوشته اند عبد الله
عباس گفت صغیره تبسم است و کبیره قهقهه است و گفته اند که صغیره مثل قبل سودن و نگریستن و کبیره زنا و لواطه است قوله تعالی
یا ویلتنا قبل و انداهما قوله عز و جل و وجدوا ما عملوا حاضرا و لا یظلم ربک احدا یابند هر چه کرده
باشند حاضر یعنی از نیکی و بدی در نامه نوشته بینند و ستم نکند خدای تو بر کسی یعنی بی گناه عذاب نکند و از طاعت کسی
ذره کم نکند روایت از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام گفت طوبی لطاعتی که بخشش برود و تو ایشان بماند و وای بر معصیتی که لذت
برود و رنجش بماند و بحقیقت بدانکه هر نیک و بد را جزا خواهد بود و هر بدی را عذابست در دوزخ آماده و تشنیت افروخته پس ای برادران
خلاصی ازین گناهان توبه است و بازگشتن بدرگاه خداوند بی نیاز و کریم چاره ساز و پشیمان شدن از گناهان و دوستی و محبت
اهل بیت مصطفی صلعم و شفاعت ایشان در دنیا و آخرت رستگاری خواهد و هر که برائت و دوستی ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین نداشته باشند بعذاب الیم و بدوزخ عظیم گرفتار خواهد شد خنک آنکس که برائت و دوستی ایشان در دست ایشان باشند
پرستنده بر نور رب عظیم و به بهشت نعیم جاودانه پرستند شعر هر بی مومن جانت بجو دنا بی حب علی مومن و جانت بود اگر مهر دوازده
امامت بود فردوس بهشت جانت بود الهی بحرمت محمد و آل محمد که بر حاضران این مجلس رحمت کنی و به بخشایی یا اکرم
الاکرمین و یا ارحم الراحمین باب دوم در بیان خیرات سپاس و ستایش خداوند جهانداری و حکیم پروردگاری را که در هر چه نظر میکند
آثار قلم قدرت اوست و نه فلک معلق بر زمین مطبق نمایش کارخانه ادراک عالمی که دانایان عالم بکنه کمالات نرسیده و وای
رزاقی که خوان نعیم تو بر جمله خلق عالم گسترده و دری بصیری که بینایان عالم در صنع کمالات راه نیافته جل جلاله و عم نواله المناجات
خدای جهان داور کارساز توانا شهنشاه مسکین نواز فروزنده نیلگون بارگاه فروزنده مشعل مهر و ماه فلک را بقدرت
بسر بر فراشت زمین را بحکمت در بن پایه داشت ز گل بوستان را دهد رنگ و بوی ز ابر سبزه را آبروی که کار لطفش در آید بیار
صدف را دهد گوهر شاهوار ز نرگس چمن را فروزد چراغ دهد سرو را سرفرازی بباغ همه شهریاران روی زمین گدا زنده بر
آستانش جبین کسی کز گدایان درش شود سر از کوه فتح کشور شود دل لب بسته بر لطف خودش تمام بگرید سیه

بگویم بمدح چنین پادشاه | که از نشن بکهکشان بر است راه | وزان جو منی را چه جای سخن | بباشند چنین کون و کوچه من | زبان
درکشم از چنین گفتگوی | نه حد منست اندرین راه پوی | همان به که آید کسی حد خویش | نماند قدم را ز اندازه بیش | الهی دو د
تحیات زاکیات بر بهترین کاینات و خلاصهٔ موجودات صدر صفهٔ صفا و بدر خطهٔ وفا ان شهنشاه عالم ملکوت و ان شاه باز
کنگرهٔ جبروت و ان سلطان تخت رسالت و ان آفتاب آسمان جلالت و ان سر حلقهٔ انبیا و مرسلین و ان سر خیل رسولان رب العالمین
خطیب منبر توحید ملک برهان که سلطان رسالت ضمیمه بر صحرای عالم زد سیادت منبع سعادات | خواجهٔ دنیا و دین کان سخا
صدر و بدر هر دو عالم مصطفی | صلی الله علیه و آله و سلم | مثنوی | راه نمای ملک سمی | سر گروه کار بینی | سر فرقهٔ ساکنان افلاک | مقصود
بنای عالم خاک | ای هادی کاروان گمراه | وی شافع عاصیان درگاه | ای دیده برویت آرزومند | انست همیشه گفتگویم | الحمد
زما دور و وحید | بر روضهٔ مصطفی محمد | چون دست نداد بخت آنم | کاندر قدم تو جان سپارم | باخود به همیشه جنگ دارم | در سستی
خویش ننگ دارم | هر جا ز تو بشنوم حکایت | از دست اجل کنم شکایت | پامال شدم بمحنت و غم | تا کی بنیم و چون شوم برین هم | الا چند
بنوه بخت ام | باری ز سگان آستانم | وصلی الله علیه و آله سیدنا و حبیبنا و طبیب علتنا و آله الطیبین الطاهرین والحمد لله رب
العالمین | منقبت | خسروا گر بران امام معصوم و مخدوم مرحوم ان خلاف شگفت عالم دهر و بهترین آدم و ان مخزن سراپرده حیرت
و ان خورشید آسمان ملکوت ان اصل شجرهٔ عالم و ان برگزیدهٔ آدم اسد الله الغالب مطلوب کل طالب و مظهر العجائب و سلطان
اولیاء الله فی المشارق والمغارب امیر المؤمنین و امام المتقین و وصی رسول رب العالمین الامام بالحق ابو الحسین علی ابن ابی طالب علیه
الصلوة والسلام | من ترا امیر و مقتدا دارم | که بمهر تو اقتدا دارم | کوی تو قبلهٔ سجود منست | روی در کعبهٔ صفا دارم | دست
خواهش کشیده بر کرمت | چشم امید بر سخا دارم | ور عنایت کنی و گر نکنی | من امان حیدر هوا دارم | تا غبار ره شهیده
بر سر | دیده بر نکهت صبا دارم | روز حشر از توام جدائی به | گر ترا از نبی جدا دارم | انما انت منذر للعباد و علی
لکل قوم هاد | الهی بحق بنی فاطمه | که بر قول ایمان کنی خاتمه | الهی بحق بنی دو | بحق حسن یادگار علی | بحق حسین شهید
غریب | که لب تشنه رفتن شد او در لهیب | الهی بطاعات زین العباد | بباقر که چون او کسی نزاد | بصدق
دل جعفر پاکزاد | بسوی حق آور روی نیاز | بموسی کاظم امام بحق | که برده ز پاکان همه گوی سبق | بحق علی ابن
موسی رضا | شهید خراسان بظلم و جفا | الهی بحق تقی و نقی | بنور دل شاه دین عسکری | بمهدی هادی صاحب
زمان |

زمین را ایمن زمان را امان | صلوات الله تعالی و سلامه علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین والحمد لله رب العالمین والسلام علی محمد و آله
در تمهید قواعد صدقات و خیرات | وین باب مشتمل است بر دو فصل | فصل اول در بیان خیرات بدانکه تمهید قواعد خیرات و تاسیس مبانی
خیرات بر ذمهٔ صاحب همتی و حمیت چه یکی از اعمال که بعد از وفات حیات آثار فیض برکت اوست بروح عامل رسد صدقات جاریه است
چون مساجد و معابد و مدارس و خوانق و رباطها و حوضها و امثال ان از ابواب البرکه مادام ان باقی باشد و هدیهٔ ان بروح بانی
او حاصلست | شعر | هر که خیری کرد چون محمل بدان عالم کشید | روح او را هر نفس فیضی که خواهد رسید | و هر عاقل هشیار که بصیقل
انابت زنگ غفلت از آینه دل بزداید بداند که مال دنیا و متاع ان در رسیدن زوال و انتقال است هر آینه این معنی او را خواهد
یافت که حاصل ان از بندگان و روندگان هیچ خواهد ماند و هر عمارت و موضع شریف از طبقات ملوک نامدار و ارکان دولت
دولت و توانگران هر مملکت واقع شده اثر ان بر جا آید روزگار و صفحات ادوار و لیل و نهار منتسب و مسطور است و نام
ایشان بر نیک و هم از باب عقل و نقل بلکه بیشتر اکثر ایام عمر داد که بر عالم معروف و مشهور است | شعر | چون نمی ماند جهان بعد از
نام نیکو به که ماند یادگار | خصوصا که رقم بنای خیر هیچ نوع از الواح ایام محو نمی شود و حدیث بقاع خیر که متقدمان بخیر واقع
شده بگوش شاعران بلبل می رسد آثار اثرنا علینا | کسری نماند و قصه ایوان او بماند | نعمان برفت ذکر خورنق بهور
جست | بزرگان گفته اند که چون همای توفیق تایید از آشیانه ولدیتا مربیگاه و لاته بر فرق کامکاری کند و باز بلند پرواز
دولت بر پای ارتقای فیض جاوید جلوه سعادت فرموده و بر مساعد حق و تمند ان آرام گیرد و لایق حالست که صحایف
احوال خود را باد قام ان احسنتم احسنتم لانفسکم بیارایند و از زاد سفر آخرت از تقدیم خیرات و مبرات و ترتیب تبار
القالیات که عبارت از خیر عام و صدقات جاریه است مهیا کنند تا بذکر نعم و شکر کرم او در اکناف و اطراف عالم
و در هر زبانی ثنای آفرین او جاری باشد | بر پیش رواق زبرجد نوشته اند بزر | که جز نکوی اهل کرم نخواهد ماند | در حدیث
آمده است که چون آدمی بمنزل آخرت رود همه عملهای او از و منقطع گردد الا سه چیز یکی صدقه جاریه دویم علمی که بران نفع
گیرند سیوم فرزندی که صالح باشد او را بدعای خیر یاد کند و صدقات جاریه عبارت از بقعهٔ خیر باشد که مردم مستفیض
شوند چون مسجد و مدرسه و خانقاه و پل و رباط و حوض پس از اولیاء حفظه سلطنت و تخت نشینان بارگاه خلافت
چنان زیبد که مساعی همت ایشان اولا در تعمیر مساجد و تاسیس معابد که اشارة انما یعمر مساجد الله من آمن

آمین یا الله که واقع شود سعی نماید در خبر آمده است که هر که برای حسبة لله تعالی عمارت مسجدی بنا کند الله تعالی در بهشت
برای او خانه بنا کند و مسجد کهنه را نیز عمارت کند همین حکم دارد و بعد از عمارت و امام و مؤذن تعیین باید کرد و اسباب
معیشت ایشان مهیا باید کرد تا از روی فراغت بمهم خود قیام توانند نمود و بجهت طلب قوت از اقامت آن باز نمانند
و دیگر مدارس هر قصبه بنا باید کرد و مدرسان افادت نصاب علما و فضلا مفاد و هیئت اصحاب تعیین باید کرد که تا نیز علوم
شریعت نمایند و برکات دولت ثواب آن بروزگار ایشان برسد و دیگر خانقاه پاکیزه با صفا جهت پاکیزه دلان و بنا
صوفیان صفه صفوت رهنمای الا ان اولیاء الله ترتیب باید داد تا طالبان حقایق و مقاصد آن و دقایق سلوک
انفاس تربیت ایشان بمقاصد و مطالب برسند و آثار اوقات و احوال ایشان ضمیمه صوری و معنوی و وظایف ارادت
مدرسه و خانقاه نیز معین باید کرد تا طلبه از مطالبه علوم و درویشان از کار و اوراد خود باز نمانند و دیگر در احداث زاویها
که درون برای محتاجان چاشت و شام از حلوا و نان مترتب و مهیا باید کرد موجب جمعیت خاطر و صفای بال میشود و دیگرا
بدایع و دار الشفای یقین طبیب حاذق مشفق و ترتیب اشربه و اغذیه و آنچه وسیله سلامت و صحت باشد در ابطه عافیت
و کرامت میکرد و دیگر ساختن رباطهای مستحکم تمام و آنچه بسیار مسافران مستمر رسیده و پناه غریبان محنت کشیده باشد
ثمره بسیار و نتیجه بیشمار و از دیگر بستن قنطرها بر آبهای روان تند بسیار که مسافران و رهگذران مرور در آن باشند بغایت پسندیده
است در خبر آمده است که هر که پلی در راهی بسازد تا مسلمانان بران بگذرند خدای عز و جل گذشتن صراط بروی آسان
گرداند و عمارت حوضها بزرگ و حفر چاه که در راهها و محلها که آب کمی میکند سبب ایمنی باشد از تشنگی قیامت آورده اند که
یکی از اصحاب حضرت رسول الله گفت که میخواهم از برای روح مادرم خیری کنم و صدقه بدهم در انحال میفرمایی آنحضرت فرمود بهترین
صدقه آب روان است که مردم بفیض رسند المزوجاهی بخرید و بر مسلمانان وقف کرد و ثواب آنرا بروح مادر بخشید و دیگر
تعمیر مشاهد متبرکه و ترویج مزارات مقدسه بسبب آنکه ارواح مقدسه آسوده گان آن مزارات ممد کار سعادت آثار
عامره مروج آن گردد و از جمله خیرات کلیه آنست که موقوفات بقاع ابواب البر از دست مستاکله متغلبان انتزاع نموده
بمردم امین و متدین بسپرند تا محصول آنرا بر وظایف مستحقان حسب شرط واقف باید رسانند و اعمال پاکدیانت
و پاکیزه معاش تعیین نمایند و بران اعتماد ننموده هر چند وقت تفحص امور مباشران امور وقف احوال مشغول کنند
و در

و در مهم وقف اصلا و قطعا مساهله و مسامحه روا نیست چه تمشیت این معنی تقویت شریعت است هر که مهم وقف را یا وقف ابد مستور بر
فیصل دهد بحکم الدال علی الخیر کفاعله در اجر و ثواب با واقف شریک باشد در خبر است جهد کن با وسیل خیری باشی تا ترا هم بران ثواب بود
آورده اند که یکی از بزرگان ودیعت حیات بموجل سپرد و رحلت ازین مرحله فانی بسرای جاودانی برد در خواب دیدند و از حالتی
که او را بعد از حیات واقع شده بود سؤال کردند فرمود که مدتی در شکنجه و عذاب گرفتار بودم که ناگاه پرورد بجناب
الهی در رسید حق سبحانه و تعالی گناهان مرا بیامرزد سایل استفسار نمود که هیچ دانستی که سبب آمرزش چه بود و وسیله
مغفرت چه بود فرمود که وقتی در جایی رباطی ساخته بودم مگر درویشی در گرمای روز بسایه او پناه
آورده بود چون زمانی استراحت کرد گفت اللهم بدل شد از روی نیاز زبان بدعا گشود برین وجه گفت که خدایا بانی
این موضع را بیامرزی فی الحال تیر دعای او بهدف اجابت رسید مرا بیامرزید از عقوبت جهنم بروضه نعیم رسانید در خبر است
بروزگار دری نگرم نگیست که نگست اگر پای هیچ است در خبر است از صدر و بدر کاینات صلعم فرمود هدیه
فرستید بمردگان گفتند یا رسول الله چگونه هدیه فرستیم فرمود الصدقة والدعا از بهر آنکه هر شب جمعه ارواح مؤمنین
و مؤمنات باسمان دنیا آیند بسوی بر سرای خود آیند و آواز دهند بزبان حال که ای عزیزان ما و ای فرزندان ما
و ای مادران گرامی و اهل بیت و قرابات و ای خویشان و ای دوستان یکباره ما را فراموش کردید نه از بهر شما رنج بردیم و از حلال
و حرام اندوختیم و دریغ نمی نهادیم از بهر شما ساختیم و عاقبت برفتیم و بگذاشتیم اعطفوا الناسی اذکرونا لا تنسونا
شفقتی و مرحمتی و یا صدقتی بنمایید ما را عطایی بفرستید از خود عزیزان بر غریبی و بیچارگی و درماندگی ما رحمت کنید و ما
که زندان ما سخت محکم است و غم ما بس عظیم است و منزل ما پس تاریک است اگر ما را به بینید باز نشناسید قالب ما آن قالب و قامت نه
آن قامت و صورت نه آن صورت و هیئات نه آن هیئات و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که مرده در گور
همچنانست که غرقه در دریا فریاد میکند تا او را دست گیرند همچنین مرده منتظر می باشد که یکی او را دعا کند یا صدقه دهد
یا استغفار کند و او را از خدای تعالی آمرزش خواهد دوست تر دارد از دنیا و هر چه در دنیاست حکایت است که مرد صالحی
بعد از مقام داشت هر شب جمعه بگورستان آمدی و نماز گزاردی شبی باد و در روز شنبه بود باز گردید بگورستان آمد
و بدعا و نماز مشغول شد در آخر شب در خواب رفت در خواب دید که اهل گورستان همه از گورها برآمدند و هر یکی چیزی را

بپوشیده بودند وطبقی از نور در دست گرفته وزان میان جوانی را دید برهنه ودست تهی ازوی پرسید که حال تو چیست چرا چنین
برهنه ماندهٔ گفت از بهر آنکه از جهت من کسی صدقه نمیدهد وهر دو عا میکنند واز برای من هیچ نمی آرند وتنزل زارم گفت مگر ترا کسی نیست گفت
مادر پیری دارم چون از دنیا بیرون آمدم از من باز ازو بود مرا یاد میکند واز برای خیر آمین مادرم رو واحوال با ذکوی تا باشد
که مرا حلال کند وبر حال زار من ببخشاید که حالم سخت پریشانست مرد صالح از خواب در آمد وبنماز مشغول شد چون فارغ شد
بر خواست وبه سرای پیرزن آمد واحوال را تمام با پیره زن گفت آتشی در نهاد وی افتاد ونوحه وزاری در گرفت ودل بر فرزند
خود خوش کرد واو را حلال کرد وبخانه رفت وبدره زر بیاورد وبگفت زر را از برای فرزند من بمستحقان صدقه کن مرد صالح
بدرویشان رسانید چون شب جمعه دیگر رسید مرد صالح باز بجا آمد ودر وارسته بود باز بگورستان رفت وبنماز مشغول شد
باز خواب در ربود باز دید که آن مردگان سر از خاک بر آوردند وآنجوان را دید که آمد ولباسهای بهشتیان پوشیده واز
شراب رحمت غرق شده وطبقی از نور گرفته چو مرد صالح را بدید بروی آفرین کرد وگفت مادرم را بشارت ده که آنچه از تو بر من
رسیده اضعاف آن بر من رسانیدند برخوشنودی تو مرا از آتش دوزخ خلاصی دادند مرد صالح از خواب در آمد بدر خانه
پیرزن رفت واو را بشارت داد واحوال تمامی با او بگفت پیره زن شاد شد وبسجده در افتاد وشکر باری تعالی بجای آورد
تا بدانی که در بارگاه عزت هیچ خیر ضایع نمیشود وقوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ لَا یُضِیعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِینَ ای دوستان وعزیزان از خواب
غفلت بیدار شوید وهر چیزی که از دستتان بر آید در راه خدای بمصرف کنید در حال حیات که فردا حسرت خوری پشیمانی
که چرا خیرات وصدقات نکردیم از بهر این روز که دستگیر ما شود که مال حلال وحرام اندوختیم دیوارها کاشتیم وایشان
از برای ما خیراتی نمیکنند وهر چه دیگران دهند بسیار نمیدهند هر نفس تا که دست میدهد کاری بکن ای [illegible] تو نباید
هیچ کار را وکار امروز بفردا میفکن اندیشه کن که مرگ در کمین است ودر خواب غفلت مباش روایت از حضرت امیر المؤمنین علی ابن
ابیطالب علیه السلام اَلنَّاسُ نِیَامٌ فَاِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا یعنی خفته اند پس چون بمیرند بیدار شوند مردمان غافلند از عقبی
همچو خفتگان مانند هر در غفلتی که میورزند چون بمیرند آنگهی واقف شوند پس ای غفلت زده شیطان ترا انداخته
غفلت در گوش تو نهاده وتو در خواب غفلت مانده [illegible] بیدار شو بیدار شو از خواب غفلت ای فقیر تا چند عصیان
در خواب غفلت ای فقیر نگری بکار خود بکن تا دست داری در عمل آخر بیاید از تو خیز در خواب غفلت ای فقیر برخیز در

دان

راه خدای سعی کن ای [illegible] در خواب غفلت ای فقیر تا چند با شیطان روی این را بدنیای دنی
بادیه ومسازی کنی در خواب غفلت ای فقیر [illegible] بشنو از من کنون ای مرد با ایمان بر دکامی بنه در ره حق در خواب غفلت ای
فقیر با دوستان [illegible] مکن در خواب غفلت ای فقیر پس ای عزیز من بیدار شو وروز قیامت
حذر کن که راه دور در پیش داری [illegible] آخرت را هیچ نساخته پس [illegible] وچشم بیدار بر کرم پادشاه
ذو الجلال وکریم لایزال توبه کنید از گناهان ودکامی در راه آخرت بنهید وخیرات وصدقات براه خدا بدست خود بدهید
تا فردای قیامت ثواب آن بیابید چنانچه روایت کردند که در زمان حضرت رسول صلعم مردی از دنیا بدار العقبی رحلت نمود
وصیت کرد که فلان اشیاء زر بحضرت رسالت برند تا بدست مبارک صرف درویشان کنند آن زر را بحضرت آوردند
آنحضرت فرمود تا طبقی باز آوردند وآن زر را بر سر آن نطع ریختند بدست مبارک زر بدرویشان داد وآنجا نظر کرد
قراضه کوچکی مانده بود که از کوچکی در دست نمی آمد آنحضرت آن را بدست مبارک گرفت وفرمودند بدان خدای که
[illegible] دانسته که اگر این شخص در حال حیوة خود این قراضه را بدرویشان میداد ثوابش بیشتر از این
بودی که بعد از مرگ او بدست من آمد پس ای عزیزان امروز بباید کوشید وتوشه برای زاد آخرت در روز بازپسین
باید فرستادن که فردا پشیمانی سود ندارد وقوله تعالی یَوْمَ لَا یَنْفَعُ الظَّالِمِینَ مَعْذِرَتُهُمْ وحضرت رسالت پناه صلعم فرموده
[illegible] از آنکه نعمتی دارد وحق تعالی را شکر آن میگوید [illegible] نعمت چهار است یکم [illegible]
[illegible] دوم [illegible] وخیر وصدقه دهد
نعمتی که [illegible] وَمَا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ [illegible] که [illegible]
در خواب [illegible] مگر نه پنج روزه دریابی [illegible] که رفت کار نساخت [illegible] حرص
نوشین [illegible] باز [illegible] هر که آمد عمارت نو ساخت رفت ومنزل بدیگری
پرداخت [illegible] دیگری [illegible] عمارت [illegible] فرست
[illegible] آفتاب [illegible] دست رفته در بازار
[illegible] که در دنیا [illegible]

آخرت نگذارند باید دران نعمتی بود که خود بخورد و بخیرات نه دهد و صدقه نکند و در راه خدا ندهد و بدیشان صرف نکند و حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر ترجمه چون بیابی تو نعمتی از خدا
خورد باشد چون نقطه سوم شکران یافته فرو مگذار که زنهار یافته معنی محروم چهارم آنست که نه در دنیا بکار آید
و نه در آخرت بفریاد وی رسد بلکه بدان عذابش بود و آن نعمتی بود که از حرام بخورد و بد نه دهد و نگذارد تا دیگران بخورند
و فردای قیامت تن او را بدان داغ کنند قوله تعالی فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم و دیگر بدان که حقیقت نعمت
آن بود که سعادت آخرت بدان پیوسته بود که حضرت رسول صلعم فرموده اللهم انی اسئلک تمام النعمة یعنی بارخدایا از
تو میخواهم تمامی نعمت چه باشد گفت آنکه در بهشت الحضرت فرموده که نعم المال الصالح علی تقوی الله بهترین مال و نعمت آن بود
که در وجه صلاح و بر هر کاری و صحت و تندرستی بالای همه نعمتهاست و عقل و دانش بهترین آنهاست [illegible] که شخصی
پیش بزرگی رفت و از دست درویشی گله کرد و بزرگ وی را گفت که راضی که چشم نداشته باشی گفت روا باشد چشم را به [illegible] هزار
درهم نه دهم گفت یا پا یا دست نداشته باشی یا گوش یا زبان یا عقل از اینها یکی نداشته باشی گفت روا باشد [illegible]
دو درهم نه دهم آن بزرگ گفت پس چرا میگوئی که چیزی ندارم و این نعمت که تراست [illegible] وهب [illegible] که گفت
زنی را دیدم در طواف کعبه سکوت بارخدایا عمرم گذشت و گناه نماند [illegible] زنی دیگر با وی گفت چرا [illegible]
بر وی گفت [illegible] خود را نشاسته [illegible] ام که در چاه چنین [illegible] که من کیم [illegible] حال [illegible] جهان علم [illegible]
۱۹ [illegible] پرستار که تو مرا [illegible] چیزی شناسم [illegible] تر [illegible] دیدم و حیرت کردم [illegible] از حضرت
رسالت پناه [illegible] آله و سلم فرمود صدقه [illegible] هدیه [illegible] و علما و فقرا و اهل طاعت
و عبادت دهید که [illegible] آسمان [illegible] روشنائی او [illegible] میدرخشند [illegible] بر سر قبر آن بنده
گویند السلام علیک یا اهل گور اهل تو این هدیه بتو فرستادند [illegible] اهل گور بدان خرم شود و دعای خیر بر اهل
خود کند گوید یارب العالمین بیامرز و بجنت رسان و اگر نا امید بازگردد گوید یارب [illegible] سرگردان سازد و از مال و عمر او برکت
بردارد و او را نا امید گردان چنانکه ما را نا امید گردانیدند و حضرت رسول فرموده هر مؤمنی که خیر بکند و صدقه
به هر حق سبحانه و تعالی او را چندان ثواب دهد که کوه احد روز قیامت در ترازوی [illegible] حضرت حق تعالی باشند

فصل در وصیت از حضرت خواجه کاینات مفخر موجودات محمد رسول الله صلعم الا اشد الناس عذابا یوم القیامة من اجهل اهله و ولده
یعنی بدرستی و راستی که سخت ترین عذابی آنرا باشد که جاهل باشد و فرو گذارد زن و فرزند آن را که تکلیف بشد در دین
در روزه نماز باید و غسل با ایشان بیاموزد و ایشان را دستوری دهد تا از سرای بیرون روند و از مرد بیگانه روی بپوشند خود را
و نفس ایشان را فدای آتش دوزخ شود قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا یعنی ای مؤمنان نگاه دارید
دین خود را و اهل و عیال خود را از آتش دوزخ پس گفتند یا رسول الله اگر پدر بر فرزند و شوهر بازنان بگوید و ایشان
فرمان نبرند گفت اگر فرمان ببرند رستگار باشند در آخرت و اگر فرمان نبرند از گردن خود ساقط کرده باشند
و چنانچه فرموده ان غضوه فقد قضی ما علیه [illegible] از یحیی معاذ گفت که اهل زمانه ابنای زمانه اند که هرچه آبادی کرده اند
خراب خواهد شد و آنچه داده و بر روی خاک خواهد شد و آنچه کرده اند از نیک و بد در نامه ایشان نویسند فردای قیامت
بدان حساب باید داد و شعر آخر بکند فلک شمار تن تو [illegible] در یاد روز روزگار تن تو [illegible] هیهات اگر خبر از ما طلبید
کار تن تو بود [illegible] کار من و تو [illegible] اگر کسی چیزی بیاموختی از مادر و پدر نصیحت قبول کردی و بر علم خود حلاوت و طاعت
رحمانی بودی که هیچکس از اهل زمانه بپرورد حق و خود را چون ایشان نساختی امروز بباید کوشید و خود را از میانه
گرمان و بدگر دوران بیرون باید آوردن تا همچو ایشان نباشد چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده که هر که بروی کند قومی را از ایشان جلیس است اگر نیک اگر بد پس عزیزم [illegible] قدر عمر که تراست [illegible] کن و از
بدی دور باش و چنین گفته اند که اهل زمانه را همه خواهش ملک و مال و ضیاع و عقار و دام زن و فرزند و دوستان
سیم کرد و از اعمال چو چشم بر هم زنی و نفس آخرینش بر آید مال و ملک از دست رفته و زن و فرزند و دوستان و قوم
قالب گور با وی باشند با اعمال کرده که در زیر سر او نهند اگر نیک باشد فطوبی له و اگر بد باشد فویل له [illegible]
از مال دنیا بی نصیب بود زن و فرزندان او قناعت نمیکردند و با او به نزاع و جنگ ساختند روزی بر خواست و چادر
در سر گرفت در دکان پوشیده و در سر بازار نشست و از مردم درم و دینار بگرفت قضا را در دکان بزازی بزد
و زر و سیم بسیار برد و خواجه خبر دار شد در طلب هر سوی بشتافت با جمعی چون به وی برسیدند او را بگرفتند که زر
مارا تو دزدیده گفت من خبر ندارم داوری گردند متوشش چو بیگناه بود القصه بگرفته او را امیر بردند گفت [illegible]

فرموده
رسالت پناه صلعم طوبی زنی باشد که با شوهر درویش قناعت کند و آنچه او را نباشد از وی طلب نکند تا او را ثواب الجهاد حاصل آید
و دیگران را از چند چیز عجب آید از اهل دنیا یکی آنکه چون زنی زنده باشد از مردم نگریزد و مستوره نباشد چون بمیرد او را
بر جنازه نهند فرشتگان گویند ببین بیچاره در حال زندگانی از نامحرم نگاه نداشتی اکنون چه سود دارد و دیم عجب آید از
کسانی که در میان نماز شام و خفتن هرزه بیانات سرگذشت دنیا گویند سیوم فرشتگان عجب آید که در روز بطالت
آورده اند کفایت نیست که شب نیز صرف لهو کنند و ترک طاعت و عبادت میکنند و دیگر عجب که مردم میکوشند که
یک دست زمین مردم غصب و زمین خود گیرند تا زیادت کرده و فرشتگان گویند که ترا صحرای بدین فراخی کفایت نیست بدین
یک دست زمین هم سیر نخواهی شدن چهارم عجب و آید اگر نعمتی در آید بپوشند و زمیخورند و می پوشند و چون درویش طلب
چیزی کند او را نا امید باز گردانند و رنگش آید که شکر نعمت کند هر که طعامی خورد و ریزه آنش بر زمین افتد بر دارد و بخورد
خدای تعالی درویشی از وی بر دارد و تا هفت بطن او رسد از برکت این نعمت حرمت که داشته باشد و صلی الله علی محمد و آله اجمعین
والسلام علی من اتبع الهدی باب هژدهم در بیان توبه و استغفار و مناجات ای خالق مجید و ای پاک و بی عیب و ای رازق بی بدل
و ای دوست نیکوکاران و ای ستار تباه کاران و ای غفار گنه کاران تو ای چاره بیچارگان و ای روزی دهنده بیچارگان
و ای پناه آوارگان و ای رحیم پشیمانان و ای کریم پریشانان و ای مونس بی غمان و ای مرهم دردمندان و ای درمان در
ماندگان و ای غمخوار مخلصان و ای حبیب بی کسان و ای چاره درویشان و ای پناه بیچارگان و ای یار بیکسان و ای خالق بندگان
و ای دستگیر درماندگان ای صحت دهنده بیماران و ای امید نا امیدان ای داور زمین و آسمان ای قبول کننده توبه عاصیان
ای پذیرنده گریختگان ای پوشنده پرده عفو بر سر گنه کاران ما محتاج بر رحمت توایم پروردگارا پادشاها بنده توایم و درمانی
به حاجت ما بنما از سر گناه ما در گذر و پرده ما بر مدار و بنظر رحمت بر ما نگر و آب روی ما بر میار تو داریم از آتش
دوزخ ما نجات ده و بیاد بی نیازی ما بر مده و خاک پای سگان کوی تو ایم خسر الدنیا والاخرة ما مگردان
و بنعیم مقیم ما برسان یا اله العالمین یا انت خیر الناصرین المناجات کریما مالک الملکا تو آن سبوح سبحانی که بر ذات
آشکارا راست از سر نهانی علیم عالم الغیبی حکیم فرد لاریبی تو آن علام بی عیبی که عیب بنده پوشانی تو منزه از اهل
پیوندی منزه تو ز فرزندی یکی بیچون خداوندی نه مثلت کس نه تو کس مانی عظیم ذوالجلال تو حکیم بی مثال تو

قدیم

قدیم بیزوالی تو سزاواری و سلطانی سمیعی و بصیری تو معینی و دستگیری تو رحیم و هم کریمی تو با مخلوق کی مانی همه
مرغان پرنده ترا هستند پرستنده تمام شی کننده علیم نطق مرغانی همه موران میان بسته بکار خدمتت بسته
همی گویند هستی تو رزاق ضعیفانی ز مور و پی و دست و پا و ماهی به آب اندر توانائی همی گویند اللهی خدای جن و انسانی تو بر جمله خداوندی
بری از چونی و چندی که تا عذر نخشندی که ذوالفضل و رحمانی منم مسکین و بیچاره شده در مسکن آواره ندارم هیچ غمخواره
امید نیز و نی بهر کاری که در مانم خدایا چون ترا خواهم نگه بان هم ترا دارم تو بر جمله نگهبانی بطاعت سخت در ویشم نهاده عصیت
همیشه با دل ریشم مبادا اگر درم در روی کریما وعده ما را ترک بدان آیت درست دی تو کفتی کاه ما بناء گر مرا خون جگر کردی
بحق نام تو اعظم بحق صورت آدم بحق عیسی مریم بحق پیر کنعانی بحق احمد مرسل رسول اول و آخر حبیب اکرم و فضل البشر حسبی و جانی بحق
و الضحی رویش بحق طاق ابرویش بحق و اللیل آن دو گیسویش سیه چون لیل ظلمانی بحق تارک تاجش بحق قدر معراجش بحق
آن سیم تحتاجش عطا ده مسلمانی بحق میر دین حیدر چراغ مسجد و منبر زهیم او در خیبر فتاد از تخت او بحق مردی و جانی
بحق زور و جو هوشش بدان روز سحر کاشش که باشد از زبانی ببر و مردی که باز و که در این کر و سر بان کر بر حق
بد و قاضی علم و در کفو نادری ورد بحق جان کندن و ساقی و در هم افکندن ز دیده اشک افشاندن تو بر ما سهل گردانی
شب اول در آن گور م شده با ظلمت و روز و بم خور ند بدیدگان سور م خدایا ضیر کردی الهی ز آن روز اندیشم که آید گرد ما بیشم
زنندم با دل ریشم بیا تا نامه برخوانی همه جرم و خطایم خلل افتاده در رویم ز آن فرزند در کیسم به دوزخ گشته ارزانی الهی پیر
عصیانم سیه ز آن معصیت نامم چو بر آید عفرانم خدایا عفو گردانی ز غم یارب رهائی ده ز ظلمت روشنائی ده بحکمت
آشنائی ده که احوالم تو میدانی لسانی دل پر از دردم برخ چو زعفران زردم نشسته بر رخان گردم تو غمخوار غریبانی
الهی جمله عالم را همه اولاد آدم را چه درویش و چه منعم را گناهان عفو گردانی تعالی الله زهی صانع و منع قدرت یزدانی
که عقل صنع سیکرد و ز صنعش عاجز و حیران تعالی الله زهی حسن که خلق حضرت خالق که دارد در حق ما هیم بحب الله
احسان تعالی الله زهی سلطان که هر جا هست جاویدان همه هستند بر خوان عطای جود و احسان ثنا و حمد گویم از دل و جان
پادشاه امیرا که کرد او آفرینش را طفیل خلقت انسان بحق جمله کروبیان عالم علوی که هست او در او شان تسبیح و تهلیل جا بداد
بحق جمله تفسیر و آیات کتاب تو که شد بر انبیا منزل ز بهر رونق او دنیا بحق آدم و شیث بحق نوح پیغمبر که بگرفت از دعا

رو همه ملک جهان طوفان یا نوح و یونس و صالح با الیاس و خضر آنکه و حیات جاودانی یافت او ز چشمه حیوان یا بعلم درس ادریس و بلای
محنت یعقوب یا بصبر طاعت ایوب و علم و حکمت لقمان یا بفکر آن زکریا و درخت جوف آن اشجار یا که اره بر سرش بنوازد یا
تو نسیان یا بحق حرمت لوط و شعیب و قرب ابراهیم یا که گرد بر سرش آتش نمرود برگ گلشن و ریحان یا بحق ذبح اسمعیل و آب دیده
اسحاق یا بحزن دیده یعقوب و حسن یوسف کنعان یا بحق مصطفی سلطان فخر عالم و آدم یا که آمد از تو او رحمة
للعالمین برهان یا بحق مرتضی هادی دین احمد مرسل یا که بود او حق و باطل را بحق لحق المعرف فرمان یا امام و هادی و مهتر
وصی نفس پیغمبر یا امیر و حاکم و محشر قسیم جنت و نیران یا فلک حیران جود او ملک اندر سجود او یا ز روی لطف خود او بلوهم عین و
هم اعیان یا همه جانها فدای او همه شاهان گدای او یا کف گوهر نمای او بخشش رشک بحر و کان یا بحق آل و اولاد کرام و قدر
منزلت آن یا که هستند پیشوای دین احمد شافع خلقان یا خداوندا بحق ذات پاک بیمثال تو یا که ارباب سخن را هست
نهایت مطلع و دیوان یا بحق چهارده معصوم پاک آن هادیان دین یا که هستند اهل عالم را شفیع از جمله عصیان یا که سازی لوز
ریمان همره ما و مردم آخر یا کشی بر سیئات جمله خط بخشش و غفران یا و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین برحمتک
یا ارحم الراحمین والسلام من اتبع الهدی باب بیست و پنجم در توبه و استغفار مرغوبه و این باب مشتمل است بر سه فصل فصل اول در ماهیت توبه بدانکه توبه
از روی وجوب به اقسام صغایر و کبایر قال الله تعالی وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ
فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ الآیة ای عزیز من چون دانستی که توبه عبارتست از ترک گناه بدانکه چیزی که حقیقت
آن معلوم نباشد ممکن نگردد و چون توبه واجبست معرفت آنچه ترک آن بسبب و اصل است مرتبه توبه واجب بود و آن گناه است گناه
عبارتست از مخالفت امر حق و آن فعل یا ترک و تفصیل آن بسیار است بحسب کثرت اوصاف و اخلاق هر شخصی ولی
مجموع آن منحصر میگردد در چهار صفت که آن چهار رکن خانه بشری و منشأ اخلاق و اوصاف انسانیت و آن چهار صفت
بهیمی و سبعی و شیطانی و ربانیت و چون طینت انسان از اخلاط مختلفه ترکیب یافته است از صفت هر عنصری اثری
در نهاد و سرشت شده است اول رحمانی که آن منشأ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي در حکایت آدم مذکور است و از روی کبر و فخر
و استعلا و تمجید و تعزز و استغفار المحبت المدح و الثناء و دوام و عز و بقا تولد کند دوم صفت شیطانی و از روی حسد و حیله و قداح و غش و نفاق
و مکر و غدر و ضلال منشعب سیوم بهیمی و از روی حرص و شره و شهوة و طمع و سرقه و اکل حرام و زنا و لواط و خمر و غیره متفرع گردد

چهارم

چهارم سبعی از روی حسد و حقد و غضب و ضرب و ستم و قتل و انواع ایذای خلق زنده شود و از هر صفتی از این صفات باز صفتهای
بمقتضای حوادث و وقایع ازمنه و امکنه ظاهر گردد و اول صفتی که در نظر آدمی بظهور می آید صفت بهیمی است و هر معصیتی که
در وجود آید از این اصولست و ظهور بعضی در دل باشد و چون اعتقاد و بدعت و کفر و نفاق و بداندیشی نسبت بخلق
بعضی در چشم و گوش و بعضی بر زبان و بعضی در شکم و فرج و بعضی شامل بود و مجموع بدن را و مجموع معاصی دو قسمت اول
آنچه میان بنده و حق تعالیست چون ترک نماز و روزه و زنا و شرب خمر و غیره قسم دوم آنچه متعلق است بحقوق خلق
چون قتل و غصب و منع زکواة و قصد عرض جاه و قصد دین باغوا و غیبت و مجاجی و دعوت کردن به بدعت و دیگر را دیدن
معاصی و به ترجیح دادن بر جانب خوف و بر جانب رجا چنانکه رسم بعضی از واعظان روزگار است و آن قسم که میان
بنده و حق است بعفو نزدیکتر است مگر شرک که از آن امید عفو نیست و آنچه متعلق است بحقوق مشکلتر است و در روایت آمده
از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله میفرماید که حضرت جبرئیل امین علیه السلام از حضرت پادشاه ذوالجلال
و کریم لم یزل و لایزال در رسید و فرمود یا رسول الله حضرت پادشاه عالم میفرماید که مرا با امتان تو هفت شرط است اول آنکه
چون طاعت من کنند و پناه بدرگاه من آرند و از گناهان توبه کنند من بفضل و کرم خود توبه ایشان را بپذیرم دوم آنکه اگر
گناه کنند و بعضی طاعت از روی کرم آن کس را در کار آن یکی کنم سیوم اگر بشهوت اعضا و جوارح معصیت کنند و توبه کنند ایشان را
بیامرزم ششم اگر گناه کنند من گرمای تابستان و سرمای زمستان بر ایشان گمارم تا بدان رنجور شوند آن رنج کفارت گناه ایشان کنم
و ایشان را بفضل و کرم بیامرزم پنجم چون بقیامت آید حساب ایشان را سهل کنم و شرط آنست که هر که مرا پرستد و هیچ شرک نیارد
دیگر جبرئیل امین علیه السلام گفت یا رسول الله پنج بشارت برای تو آورده ام اول آنکه هر آن مؤمنی که از بندگان من امید
رحمت من دارند من ایشان را بیامرزم و ناامید نگذارم دویم دعای بندگان بجز آبرو و کان برآورم سیوم هر که او
پرده بر روی گناه یکی بپوشاند در قیامت پرده او را بپوشانم و او را رسوا نکنم چهارم در توبه بر بنده در نبندم
که تا عقلش بجا بود و داند که چه میگوید و توبه کند بوقت مرگ توبه وی قبول کنم پنجم چون روز قیامت روی بحضرت من
باز آرند و بمن شرک نیاورده باشند و مرا منزه و متعالی دانسته باشند اگر برابر آسمان و زمین گناه داشته باشند
ایشان را بیامرزم قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ پس حضرت

[illegible]

خواجه عالم و مهتر بنی آدم محمد رسول الله صلعم میفرماید که فرشتگان ملکوت آسمان و زمین از برای سه گروه شب و روز استغفار
می‌کنند اول عالمانی که دین حق و آرند و کسانی که اگر بکار رسان آید شرم نکنند و بیاموزند و از بهر آخرت و دیگر آنانکه سخاوت
و رشته از خدای تعالی ترسان باشند و درویشان مستحق را چیزی دهند و درویش را محروم نکذارند سیوم آنکه آتش دوزخ
بدیشان کار نکند و دوزخ نه بینند و دیگر زن مؤمنه که برضا شوهر باشند و زنی که صبر کند بر جفای شوهر و چیزی نگوید دیگر
فرزندی که با پدر و مادر نیکو کار بود دیگر کسانی که از شر ابلیس در حمایت خدای تعالی باشند آنکه از خوف خدای تعالی بگرید
و قطره چند آب از دیده بیارد و حق سبحانه و تعالی وحی بر آدم نبی علیه السلام فرستاد و گفت هیچ چیز در دنیا دوستتر
از ناله دلریش گناهکاران ندارم که ایشان بجز از من فریادرسی نیست و باشد آورده‌اند که بنده گنهکار بخانه کعبه رفت و
دست در آستانه حلقه در کعبه زده بود و میگفت لبیک لبیک یا رب لبیک جواب آمد که لا لبیک و لا سعدیک برو ای بنده
گناهکار توبه ترا قبول نمیکنیم آن بنده را دوستی بود و گفت بیا و رسوائی مکن بر خود ناامید بازگشت سال دیگر باتفاق آن
دوست باز بکعبه آمد باز حلقه بگرفت و گفت لبیک و سعدیک باز خطاب آمد که لا لبیک و لا سعدیک آن دوست گفت پار سال
رسوائی کردی امسال نیز باز آمدی ناامید بازگشت سال سیوم باتفاق آن دوست رفتند باز دست در حلقه زد و گفت لبیک
و سعدیک باز خطاب آمد که لا لبیک و لا سعدیک آن دوست گفت این سه سالست که بر خود رسوائی میکنی آن گنهکار دیده
پر آب کرد و آه جگرسوز از دل برکشید و گفت ای دوست مرا بکجا میفرستی که بجز ازین درگاه درگاهی نیست خداوندا
که گناهکارانرا بیامرزند و عاصیانرا پناه گیرند این بگفت و زار زار بگریست و گفت خداوندا توبه کردم بیچارگی کنه
کار نامه سیاه رحمت کن و آه ناله درگرفت و روی بر خاک نهاد و بسوز نیاز گفت ای پادشاه گنهکاران و ای پناه
آوارگان زار زار بگریست و گفت خداوندا توبه کردم و پشیمان شدم استغفر الله و اتوب الیه درین ناله بود که ندا
از عالم جبروت در رسید که لبیک لبیک لبیک عبدی و سعدیک عبدی ای بنده من توبه ترا قبول کردم و ترا بیا
مرزیدم که میدانم بجز ازین پروردگاری و آمرزگاری نیست خبر که از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسیدند
که ما چرا مرگ و آخرت را منکریم و نمیخواهیم گفت از بهر آنکه در دنیا آبادانی کردید و آخرت را خراب کسی را آرزو
نبود که از آبادانی بویرانی رود حکیمی گوید که هرکه مال و آرد و نخورد و نه پوشد همچو طعامی بود که بر سر گوری از مردگان

نهاده بود

نهاده باشند حدیث از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم میفرماید که هرکه خواهد خانه او پر نعمت و برکت باشد این شش کلمه را در شش
وقت بکار دارد اول هر کاری که ابتدا کند بسم الله الرحمن الرحیم بگوید دوم هر نعمتی که برو پیش آید بگوید و از وجه حرام
جز داز وجه حلال بگوی الحمد لله رب العالمین سیوم هر خطا و زلتی که ازو در وجود آید بگوید استغفر الله و اتوب الیه چهارم
هر غمی و المی که پیش آید بگوید لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پنجم چون تدبیر کاری و غرضی که خواهد کردن بگوید ماشاء الله
کان ششم چون از ظالمی بترسد یا از چیزی اندیشه کند بگوید حسبنا الله و نعم الوکیل و خبر آورده اند که چون خواجه عالم دل
تنگ شستی بر کشاد و گفت اللهم لك الحمد و الیك المشتکی و انت المستعان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم حضرت جبرئیل از حضرت رب جلیل در رسید و گفت یا رسول الله هر غم رسیده و بیچاره که دلتنگ و غمناک باشد
این کلمات را بر زبان راند خدای تعالی او را از هرچه ترسد ایمن گرداند و بر دشمنان ظفر یابد و این کلمات را
که بوسی بر دریا خوانند بسلامت بکذرد و نجات یابد آورده‌اند که در بصره شتابی بود و نماز میکرد و یا ایها المدثر میخواند
چون بدینجا رسید که فاذا نقر فی الناقور یعنی چون روز قیامت صور در دمند از ترس هم بیفتاد و جان
بحق تسلیم کرد و حرم امیتا آورده است از حضرت خواجه عالم صلعم میفرماید که حق سبحانه و تعالی میفرماید ما یفعل الله بعذابکم
ان شکرتم و امنتم یعنی مرا با عذاب کردن شما چه حاجت اگر شما شکر میکردید و گاه گاه ناله و زاری
و توبه و استغفار از گناهان میکردید و از گناهان گذشته که بخاطر شما میرسید توبه و استغفار میکردید آورده اند که هر شب
فرشتگان از آسمان ندا کنند که هل من سائل هل من تائب هیچ سائلی نیست که از ما سؤال کند تا آمرزش و رحمت خواهد تا او
بیامرزیم هیچ خصم گرفته نیست که با او صلح کنیم و هیچ گناهکاری نیست که پشیمانی خورد از گناهان تا او را از دوزخ بدر بریم
و بهشت در بهشت برسانیم و بگشاییم حکایت گویند که در بصره زنی بود و در اشعوانه مطربه گفتندی و بی او هیچ عروسی و مهمانی
و مجلس فسق و فجور نبودی و غلامان و پرستاران خوب برده داشتی همه را مطربی آموختی و چهل سال برین نوع بسر برده بود
و گناهان گوناگون مشغول بودی روزی با کنیزان و ساده رویان با صراحی و پیاله‌ای آمیخته او آوازی شنید که گریه و زاری
میکردند پنداشت که ماتمی افتاده است میآمد تا در مسجدی رسید در آنجا منبر رحمة الله علیه وعظ و نصیحت میگفت و دید که
صفوری بر کرسی نشسته بود و گناهکاران را پند میداد و آواز ناله در و ناله میکردند شعوانه گفت ساعتی توقف باید کرد تا این

آن بشنود نه از پای در آمد و از دست در افتاد شعوانه چون این آیت بشنید خوفی در سینه او پدید آمد و پارسایی در آن مجلس نگریست
آواز داد که ای شیخ اگر در آیم بار دهند و گنه کاری و شرمساری و عصیان و گناه مرا توبه نصوح قبول کنند یا نه مفسر گفت
در آی در این بارگاه که گنه کاران و عاصیان را می طلبند و متقیان را می جویند و پارسایان را میخواهند و توبه کاران را میخواهند اگر گناه تو چون کوه
شعوانه مطربه باشی آن زن آهی سرد از دل پر درد بر کشید و گفت ببینی که این شخص میرسند گفت ای شیخ شعوانه مطربه منم پس با خلاص
حق تمام پای در حلقه توبه نهاد و بار درگاه حق سبحانه و تعالی رفت و پارسایی شعار خود ساخت و کنیزان را جمله آزاد کرد و دل بر رحمت
خدای تعالی بست و چهل سال دیگر زندگانی یافت چنان شد که در زاهدی و پارسایی نام یافت و چنان شد که در خدا پرستی
بدو مثل زدند که در همه بصره چون شعوانه زاهدی نیست شعوانه تا جوان بود بی شرم و حیا بود و چون ترک دنیا
گرفت حیا و شرم او را دامن گرفت پس روزی بر اندام خود نگاه کرد سوخته و گداخته دید آهی از میان جان بر کشید
و گفت در دنیا چنین سوخته و گداخته شده ام آیا کار آخرت من چه خواهد شد آوازی شنید که ای شعوانه در کار خود
بیفزای که بر تو رحمت کرده ایم و رحمت حق تعالی بر نیکوکاران است قوله تعالی اِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِیْبٌ مِنَ الْمُحْسِنِیْنَ در خبر آمده
که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در عبادت تن خود را چنان زار و نزار کرد که استخوانهای پهلوی او نمایان بود گفتند
یا ابن رسول الله دانی که رحمت خدای بی شمار است از بهر چه این چندین رنج و سختی بر خویشتن نهادی گفت خدای تعالی
میگوید که رحمت من نزدیک نیکوکاران است حکایت آورده اند که شبانی بود که شب و روز در صحرای کوه یکه به زهد
عیسی بن مریم علیه السلام با او رسید از وی پرسید که هیچ دانی که موجب رستگاری آخرت تو چه باشد گفت یا روح الله
شش کار دانم و بر آن عمل کنم عیسی علیه السلام گفت آن کدام است گفت اول نفس را گفته ام تا کار خدای تعالی باشد کار
خلقان مکن هرگز نباشد که کار خدای تعالی نباشد دوم گفت تا خوف خدای تعالی باشد خوف از مردم مدار هرگز نباشد
که خوف الهی نباشد سیوم تا امید از خدای تعالی باشد امید از خلقان مدار هرگز نباشد که امید از خدای تعالی
نباشد چهارم تا شرم از خدای تعالی باشد شرم از مردم مدار هرگز نباشد که شرم از خدای تعالی نباشد پنجم گفت تا حلال یابی
حرام مخور هرگز نباشد که حلال نباشد ششم تا عیب خویشتن بینم عیب دیگران مکنم هرگز نباشد که عیب خویشتن نبینم
پس عیسی علیه السلام گفت حق سبحانه و تعالی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بخلقان فرستاد و از بهر این شش خصلت حرب

تا خلق را

تا خلق را بدین شش چیز رهنمایی کنند عیسی علیه السلام فرمود تا ترک چهار چیز نکنم چهار چیز نیافتم تا ترک حرام نکردم حلال نیافتم
تا ترک معصیت نکردم حلاوت طاعت نیافتم تا ترک دوستی دنیا نکنم دوستی آخرت نیافتم تا ترک هوای نفس نکنم خدای را
نیافتم حکایت بزرگی را پرسیدند که چه میخواهی گفت سه چیز یکی آنکه بدان وضو سازم دوم کهنه که بدان عورت بپوشم
سیوم جایگاهی که در آنجا عبادت کنم پس ای عزیزان خلق عالم سه گروه اند قناعت کنندگان و جویندگان
مالند و مال دارند اما جویندگان مال از دو غم خالی نباشند یکی رنج طلب کردن دوم غم نایافتن اما مالداران از
از دو غم خالی نباشند یکی غم نگه داشتن و پاسبانی مال دوم غم زوال مال که ترسد که از دستش برود و فارغ از این هر
آسوده بود و در آخرت از غم حساب ایمن باشد تا مال دنیا در دست توست سه عیب آن دانند کسبت و فانی بهت دلبسته
و چون بر او خدای تعالی بدرویشان و بهر بسیار کرد قوله تعالی وَمَنْ ذَا الَّذِیْ یُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا فَیُضَاعِفَهُ لَهُ اَضْعَافًا
كَثِیْرَةً آن باقی کرد قوله تعالی مَا یَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ و پاک کرد قوله تعالی خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً
تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّیْهِمْ ای عزیزان اگر مال نداری این زیان در شده بود و اگر زن فربه نداری زیان ابرام دماغ گزدمان و موران بود اگر عیب
نه آری زیان تو در دین تو باشد خبر در رسیده که روز قیامت هر بنده را سه دیوان باز کنند در هر یک دیوان امید عفو بود و آن
گناهان بود که میان بنده و خدای تعالی باشد و در یکی دیوان امید عفو نباشد و آن شرک باشد و در یکی دیوان هیچ
فرو گذاشت نشود و آن دیوان مظالم بندگان است میان یکدیگر البته از مطالبه خواهد بود و هر قسمی از این دو قسم مذکور
منقسم میگردد بصغایر و کبایر و بعضی الکبایر بصغایر کرده اند و بر آنند که هر چه مخالف امر حق است کبیره است چون کتاب شراب و آنچه
و ناحق برو جوب صغایر و کبایر لابد است از معرفت و تمیز میان آن قال الله تعالی اِنْ تَجْتَنِبُوْا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ
نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَیِّئَاتِكُمْ و حضرت رسول صلعم فرمود اَلصَّلٰوةُ الْخَمْسُ وَالْجُمُعَةُ اِلَى الْجُمُعَةِ تُكَفِّرُ مَا تُنْهَوْنَ الْكَبَائِرَ
و دیگر در روایت آمده ما یتهون الکبایر و اکابر امت خلاف کرده اند در عدد کبایر بعضی گفته اند که هفت است و ابن
عباس گوید هفتاد نزدیکتر است از آنکه هفت و شیخ ابو طالب مکی فرمود که جمیع احادیث وارد در این باب و اقوال جمیع را جمع کرده ام
عدد کبایر هفده یافتم و از آن چهار در دل است و چهار در زبان و سه در شکم و دو در فرج و دو در دست و یکی در پا و یکی در جمیع
بدن و اعضا اما آن چهار که در دل است اول شرک دوم نیت اصرار بر معصیت سیوم نومیدی از رحمت خدای تعالی

چهارم ایمن بودن از مکر الله اما چون ان چهار که در زبانست اول شهادت زور دوم قذف سیوم سوگند بدروغ چهارم
سحر دان سه در شکمست اول یعنی شرب خمر دوم اکل مال یتیم سیوم اکل ربا اما ان که در فرج است اول زنا دوم لواطه
دیگر در دستست اول قتل ناحق دوم سرقه و انکه در پایست فرار نمودن از غزا یکی از ده و ده در زیست اما انکه شامل
جمیع بدن است عقوق والدین است شیخ ابوطالب فرموده که الربوا کاکل مال یتیم از کبایر شمرده پس ای عزیزان از گناهان
توبه و بدرگاه حق سبحانه و تعالی رجوع کنی که بس راههای خوف خطرناک در پیش است مگر زاد آخرت کنید پیش از انکه از
شما کاری آید تا حسرت و ندامت در روز آخرت نخورید و در انروز توبه و پشیمانی سود ندارد روایت از حضرت امیر المومنین
علی علیه السلام فرمود لا شفیع انجح من التوبة یعنی شفیعی صاحب تر از توبه نیست شعر ای که بیحد گناه کرده ستی می ترسی
از ان فعال شنیع توبه کن تا رضای حق یابی که به از توبه نیست هیچ شفیع الهی بحق محمد که بر جمیع محبان و شیعیان
و حاضران این مجلس را رحمت کنی و بیامرزی فصل دویم در بیان استغفار اذا اذنب ذنبا قال استغفر الله یعنی چون بنده گناه بکند
در خبر آمده حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که استغفار را شرطهای عظیم کرده است آورده اند که یکی در حضرت وی
گفت استغفر الله گفت مادرت باید که در تو گریستی استغفر الله تو چیست هو اسم واقع علی ستة اولها ندامة علی ما مضى
الثاني العزم ترك عليه ابدا والثالث ان تؤدي الى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله املس ليس
تبعة الرابع كل فريضة ضيعتها تؤدي حقها الخامس ان تعمد على اللحم الذي نبت على السحت
في دينها بالاحزان حتى يلصق الجلد بالعظم وينشأ لحم جديد السادس ان تذيق الجسم الم
الطاعة كما اذقته حلاوة المعصية فعند ذلك تقول استغفر الله یعنی استغفر الله بر شش معنی اول انکه پشیمانی بر
گذشته دوم عزیمت بر آینده که بعد از ان رجوع کنی سیوم حقوق مردمانرا که در ذمت تست ادا کنی چهارم فریضه که ضایع
کرده باشی قضا کنی پنجم گوشتی که از حرام بر رسته است بریاضت زایل کردانی تا بجای او گوشتی از حلال بروید
ششم انکه نفس خود را الم طاعت بچشانی که حلاوت معصیتش چشانیده هر گاه که این خصال قیام نمای بعد از ان بگوی
استغفر الله استغفار تو قبول باشد روایت از حضرت رسالت صلعم فرمود مصر نباشد بر گناه کسی که استغفر الله کند اگرچه روزی هفتاد بار بر
گناه شود و گفته فرمود خنک ان بنده که فردای قیامت چون نامه اعمال وی باز کنند نوشته باشد در زیر هر گناهی استغفر الله

روایت کند

۹۵

روایت کند طاوس یمانی که روزی در ماه رمضان بزیارت مقتدای مومنان و متقیان امام علی زین العابدین علیه السلام
رفتم دیدم که مشغول نماز است دستوری خواستم و رفتم حضرت امام معصوم در سجده کردن بود و بر گرد روی مبارکش از آب دیده گل بر
خواسته میگریست و میگفت نظم در بارگاه جلالت ای عذرپذیر بر خاک درت ستاده ام خوار و حقیر از تو همه نعمت و از من تقصیر
من هیچ نیم تویی همه دستگیر بنگر معصومی که هرگز گرد ذلت بر دامن عصمت او ننشسته بود طاعت و عبادت و مناجات
جان سوزش چگونه بوده است ای عزیز من تو عمر خویش در ملاهی و مناهی بسر می بری و از پی امر نفس میروی و در خیال
شرم نمیداری و طمع حور و قصور میداری حق تعالی بفضل و منت خویش وعده ترا اگر حور و قصور تو هم نفس را اگر خدمت تو چه دیوا
نشوی مزدور با چنین دولت و چنان تقصیر چه امید قصور داری و حور ای عزیز من اگر طلب قصر و حور العین میخواهی خود را
از شیطان و غرور نگاه دار و مسجد را حصار خود گردان از شیطان که حصون المومن ثلث المسجد وتلاوة القرآن
وذكر الله الملك المنان و بدانکه مسجد بهشت و خواندن قران و ذکر حق سبحانه و تعالی بنده مومن پناه این حصار را
چون مسجد درای جز بعبادات مشغول مشو و زود از مسجد بیرون مرو آورده اند که روز قیامت حق سبحانه و تعالی فرشته را بیافریند
که چون امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نماز ناکرده آورده بود و عبادت بجای آورده باشد و محبت حضرت امیرالمومنین علیه السلام
فرزندانش در میان جان و دل دارد امر کند الله تعالی تا آن فرشته او را به بهشت رساند بحساب اگر نمازهای فریضه بجا آورده و اعمال
نیکو نکرده باشد و محبت ائمه اثنا عشر علیهم السلام نداشته باشد الله تعالی بفرماید تا آن فرشته او را بدوزخ رساند بی حساب
اگر نمازهای فریضه بجا آرد و اعمال نیکو کرده باشد و محبت ائمه اثنا عشر علیه السلام داشته باشد الله تعالی آن فرشته را
امر کند تا او را بدوزخ برد و عذابهای گوناگون بر وی گمارند پس ای عزیزان توبه کنید از گناهان و پرهیز کنید و دل
در کرم پادشاه ذوالجلال بندید تا آمرزیده باشید فصل سیوم در بیان روزه روایت از حضرت خواجه کاینات و خلاصه موجودات
و افضل و اکمل عالمیان مهتر و بهتر آدمیان خواجه هر دو سرا احمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین خبر میدهد که پادشاه ذوالجلال
و کریم لایزال میفرماید الصوم لی وانا اجزی به یعنی روزه مراست و جزای روزه من دهم طاعت همه برای دوست و لیکن
روزه دار را جزا و اضافت کرد حضرت رسول صلعم تاویل این سخن را چنین کرد که فردای قیامت مومنان و صدیقان
در عرصه عرصات آیند ماه رمضان بخوب ترین صورتی حاضر آید مقابل عرش مجید سر بسجده نهد و گوید الهی انانی که مرا

تعظیم کرده اقامت مر اخیرات و طاعات و عبادت کذرانیده وصف جات و تسبیح و تهلیل و بذکر خداوندی بنیاز اشتغند
ای پادشاه پادشاهان امروز در عرصه عرصات قیامت برهنه میکریند حضرت ایزد تبارک و تعالی فرمان دهد رضوان را که فرمودیم
از بهر روزه داران ماه رمضان و غیره بکشا چون در خزینه کشاده شود تاجها و حلها تا بز و مومنان بیارند که هر یکی را اعتقاد خلعه بپوشند
نصیب او شود باز ماه رمضان سر بسجده نهد حق سبحانه و تعالی بکوید ای سیدی و مولای این تشریف که در حق مومنان فرمودی
حرمت و رتبت من بود از کرم بی نهایه خود چه عطا فرمای خطاب رب الارباب رسد که از تشریفات و انعامات و الطاف و بخشوده
در حق ایشان کنم که بعقل و ضمیر کس راه نیابد در دار الجلال شراب بلا ملال هم کاس الکوثر له و انا اجزی به بانکه هر که اینجا ترا
حرمت داشته باشد و بطاعت و عبادت کذرانید و اگر صالح بود کرامت یافت اگر عاصی بود توبه و ندامت یافت اگر کافر
بود اسلام یافت در خبر است که در شهر مردی بود فاسق و بفسق و فجور معروف بود چون وفات کرد از بسیاری کناه کسی بروی
نماز نکذارد و شیخ جنید از میان خلق در نصیحت کردی طاعت او نکردند و او را در خاکدان بجای که مذلت انداختند بامداد شیخ
بدان خاکدان کذر کرد که حال انجوان چه صفت دید انجوان بر خاک مذلت افتاده و بیکان کرد بر کرد او نشسته و او را
پاسبانی میکنند و بر پیشانی او خط پیدا شده که عفو ظاهری و لم یعفو باطنی ظاهر ترا دیدند و توبه باطن ترا اندیشیدند ترا
بجواری رحمت بیکان انداختند تا بکنار ابر تو مهربان کردانید شیخ کریان بیازار آمد و خلق را از ان حال
خبر داد تا قریب چند هزار در نماز جنازه او حاضر شدند زهی خوش وقت صاحب دولتی که چنین ماه رمضان را تعظیم کند و بطاعت
کذراند و فرصت غنیمت داند که بسیار عزیزانی که پارسال با ما بودند و بصحبت حاضر میشدند امسال بهمین خاک کشته در
ارزوی انند که یکبار دیگر این ذکر را بکویند سبحان ذی الملک و الملکوت و نمی توانند کفت غنیمت دان دو روزه زندگانی
کای بغفلت بکذرانی دیگر تو وای نصیحت که میکنم میوش بدل و جان بشنو زیر بکوش عادت چند از سعادت
است هر که دلست از شقاوت رست دل از صحبت بدان دوری دور بودن دوم ز مغروری اسیمی زنوخ
رفتن دل مردم لطف بر بودن بشنو از من چهار بیت طاعت در جهان کن که باشد این بادت جهد کن که از دروغ
باشی دور تا نباشی ز گفتگو رنجور ششم ترک خود بینی باید کفت جز بشب زندگی نباید خفت هفتم نیکخواه
مردم باشی هشتمش راز خود نکردن فاش نهم آنکه از حسد کشتی دلپاک تا کشود در به بشتی اندخاک همش اگر
کنی

کن نیازاری کرنه کاریست مردم آزاری دیگرش غیبت کس نکنی تا که کفت صد زبان نکنی دیگر اندم که هست با تو طعام
با کسان خور که برابری نام دیگر اینکه هوای نفس مباش تا نکردی چو کرک مرده لاش دیگر انکه ز طمع طمع ببری
که شوی خار اگر طمع ببری دیگرش انکه در غضب نشوی تا بدوزخ بدان سبب نشوی دیگرش انکه در سخن کویی کج کجا نه
در راستی جویی دیگر انکه زبا به پرهیزی طاعت خود بدان بیامیزی دیگرش خوی بد شعار مکن جان خود را میان نار مکن
دیگر از کفت بد زبان دربند این کناهان بخویشتن مپسند دیگر از عیب خلق دیده ببند وقت خود را به بد لقا مپسند
دیگران کار جنگ عادت کن دیگر وزری از دون سخاوت کن دیگر از بخل و حرص دست بدار دیگر از مکر کردن بیازار
دیگرش عهد خود وفا کردن قول خود را درست واکردن دیگر از خبر کاملی بدهی دلجان ده که هست کشتی تهی دیگر
از نسق ناسیقان بکریز با عزیزان و صالحان آمیز دیگر از کبر دور شو زنهار زین کناهان بهر استغفار ای که گفتیم که
بی مسلمانی عملت زانکوی تا دوم هر مسلمان که بی عمل باشد کار او پس باطل باشد عمل کن که باشدت سر علم بدین هم
که باشد از سر حلم هر عمل را که علم همراهست بحقیقت قبول اللهست ای برادر اگرنه خفته هیچ بنده نماندی که کوش کن
تا دولت شود بیدار بشنو از من بکوش دل زنهار بد مکن بد مکن که بد بینی هر چه بینی ز خلق خود بینی تو اگر نیک بسکنی بیابی
بحقیقت که نیکی با خود درنکر تا چه روز کار است این در چه کاری بکو چه کار است این تا بکی عمر خود کنی باطل
عمر بکذشت ماندهٔ غافل در چه کاری و کارت چیست درنکر تا که کرد کار تو کیست تا بکی دل درین جهان بندی
تا بکی بر بروت خود بندی وقت آنست که چشم باز کنی روی دل سوی بی نیاز کنی بکزرمانی بحال خود نکری کرز احوال
خویش بیخبری ای که یک زمانه کشته زبون ای بکو در راه خود مفتون جهد کن تا دکرنه بکی ز حد خود بسیر
بحقیقت بدانکه خواهی مرد جان ز جنگ اجل نخواهی برد کرنه امروز متیقن بود زنده کانیت کاچنین بود
زانکه از مرک غافل غافل نام خود را نهاده عاقل دیده بکشا بحال خود بنکر که ندانی ز حال خویش خبر ای کو دعوداد
یاد هیچت از مرک می نیاید یاد چاره خود بکن که ره دور است دیده بکشا که منزلت کور است جمله رفتند ما و کر هردم
زین جهان سر بسر برویم رو که اینجا کسی نمی ماند دین جهان هم بسی نمی ماند از همه چیزها جدایی کن با خدای خود آشنایی
کن تا نیم انجهان مشو دلتنک که درین هیچ کس نکرد درنک انجهان بوفاست تا دانی حق حقیقی خود را زمسلمانی دل و پند بسته

ز بی بصری‌ها دیده بکشت که روز میگذری‌ها ای برآمده چو زنده زنده‌ها مینه کی کی که مهره مهره چند باشی مقید
بر ورن مکر نیست باد کور و کفن‌ها تا کی جمع کردن زر و سیم غافل‌ها یا رکن عذاب الیم جمیع تا چند چون نخواهی
کر تو شادی که سیم و زر و داری زر چه باشد که جمله بگذاری‌ها ای حسینی تو یا عذر بیار‌ها دست حاجت روای
بحضرت بر آر‌ها یا رب از لطف خود و بکس منظری که ندارم بجز تو چاره گر توی بکرمی کارسازی خویش‌ها بر جمیع بی‌یاری
خویش‌ها که گناه هم بخش و دستم گیر عفو فرما که کرده ام تقصیر موعظه آورده اند که نوح‌ها پادشاه عالم و دستور نیز اهل که بینا‌ها
روم فرزندان و خانمان خود را به بینیم چون دستوری یابند اول بر سر خاک خود و آیند لشتها خراب بینند و بر سر خاک او
بسته در کنج لحد و دو پاره استخوان مانده و موی مشکین بر روی سینه خود ریخته و چشمان چون بادام و نرگس خاک شده
و بیمین از هم فرو ریخته بناله زار در آتشند و آه و فغان بر کشند و گویند ای قالب عزیز و مونس شفیق ترا بی حق خرابی
نمیتوانم دیدن با آه و ناله و دلسوز بنالید و از آنجا به سرای خود روند زن خود را بینند با بیگانگان دست در گردن
و یتیمان کرد و بر کرد در پس در نشسته هر یکی بزبان حال میگویند ای انانی که جمع کرده ما را میخورید و فرزندان عزیز ما را
خار میدارید چه شود اگر نان ریزه بروح روان ما فرستید دیر در مندگی‌ها رحمی کنید هیچ درمندگی و سختی دشوارتر از حالت یتیمی
و غریبی نیست اول سخنی که حضرت رسالت صلعم با اهل مدینه گفت این بود که یا اهل المدینة اکرموا الغرباء والیتامی فانی کنت
یتیماً فی صغری وغریباً فی کبری چون با مداد روز عید باشد فرزندان همه جامه‌های نو پوشیده باشند یتیم و مسکین از بی‌نوایی
خون از دیده روان کنند و دیگر غریبان سرگردان و آوارگان از خان و مان که ترک اهل و اوطان گفته باشند
در ماه رمضان سفره بوریا و خوان خشت در کنج حجره بی نوا و مبتلا مانده و بی سامان میکنند شب و روز در سایه لیل و نهار
و لطایف اسرار در می‌کنند بحث و تکرار به مدت آرند و محنت ایام و لکدهای شب و روز فراز شام غریبی ماندند بر طلب جواهر
احکام شریعت یکان یکان خرید آرند روزها و غریبی را و شبها جدا از دوستان و در مشاهده روی استادان
و دیده حسرت باز یکیان که ملیلان مذاهب حق ائمه معصومین بیان سازند اگر ناگاه از محنت بیتی گرفتار شوند که یا لیت
به یاد آنیست که ای غریب بیچاره بر این دوری آرزومند مادر و پدر و دوستان حال تو چیست بگوید الهی جمله غریبان و یتیمان
و بیچارگان و دردمندان و ستم رسیدگان و بر جمله مؤمنین و مؤمنات از مقصد خویش برسان و همه را ابدالاباد اسلام
آمد

زمره ساکنان دار الجلال شاهد خود و اهل و مستور وصل کردن و عصیان و گنه کاران و مستان احمد مختار و حافظان ایمان مجلس
برحمت و فضل خویش بیامرز و بجنت برسان یا ارحم الراحمین والسلام علی من اتبع الهدی باب فی ... و بیان نزم
ان نعمة ... ابتهال رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي ای
مرهم جراحت هر دل ریشی و ای پرسش راحت هر درویشی ای کرمت دستگیر هر بیچاره و ای رحمتت بیمار مرهم
هر آواره ای حوالت غیرتت بصابر قدسیان از ملاحظه اسرار جلال بر دوخته ای عواطف رافتت هزار رشح صفا در گوشه
دل هر شکسته بر فروخته ای آثار نفحات لطف سرمایه هر فتوحی ای هبوب نسیمات فضالت راحت جان هر مجروحی و ای
نسیم صبح وصالت رسیده کام سوختگان آتش فراق و ای زلال دریای افضالت حیات بخش خستگان بادیه اشتیاق
و ای سوابق الطاف عنایتت دستگیر هر بیدری و ای لطایف عفو بی غایتت عذر پذیر هر بیدری مناجات الهی کریما
پادشاها آب دیده مهجوران بادیه محنت و هیمان و سوز سینه رنجوران هاویه هجران که اقوال و افعال ما را
از ناشایست و ناپایست مصون و محفوظ دار و پرده اوبار بند از راه این ضعیفان بمقعد از برو از آینه دلها
بصیقل عنایت از زنگ ناس غبار اغیار پاک کردن لباس غفلت را بصولت انوار هدایت چاک کردن سیمرغ روح
که طایر هوای عالم غیب است در جولان فضای ساحات قدس و سرور دولت قدس کرامت فرمای نفس ضعیف ما را
که مجاور آستانه عبودیت بر کوشه لب طالس تنزیه حضور ارزانی و از الهی مسجونان بسجن طبیعت را از عذاب الالم
نیران حرمان نجات بخش مجوسان قیود شهوات را از محنت بند غفلت و هوا خلاصی ده الهی نواخته لطف تو
هرگز نمیرد و دانه وخته قهر ترا کس نتواند بر گیرد الهی سوختگان آتش محنت و هجرانیم به نسیم عنایت سوختگان خود را بنواز
سرگشتگان بادیه در جوانیم کار ما بساز الهی رنجوران امراض عصیانیم شربتی ده مجروحان حروب بلاییم مرهمی نه الهی
افتادگان چاه طبیعتیم عذر ما بپذیر یا رب العالمین مناجات الهی آنچه خطا کرده ایم تو بر ما مگیر آنچه ما کرده ایم گنه کاریم و لکن
امیدواریم که دریای غفلت ندارد کنار رسیده کار خود را تبه کرده ایم بجز روز خود را سیه کرده ایم بکرم تو
حال فردای من‌ها الهی رحمتی و رنه ای وای من‌ها مرا ما ایر پس کران و آوده لشهر غریبم در دست و اکنا دولت هر دو
عالم کنم‌ها برم سود و سرمایه باز آورم‌ها کنون میروم کیسه پرداخته‌ها هم سود و سرمایه در باخته‌ها در اندم که جان بحرم

رفتن کند ۞ از سوی جان مرغ دل پر زند ۞ ای آدم پیغمبر تو فریادرس ۞ خدایا در اندم پیغمبر فریادرس الهی کی ده و دوم امام
بخشش گناه هر خاص و عام ۞ یا اله العالمین و یا خیر الناصرین ۞ نعت خواجه کاینات صلعم وصلوات زاکیه و تحیات وافیه بر مظهر
ملاحت انا املح مظهر فصاحت انا افصح قایل انا سید ولد آدم مخبر انا افصح العرب والعجم سید انبیا ممدوح حضرت کبریا محمد
المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و بر آل کرام سید الانام علیهم الصلوة والسلام و تحیة واکرام نظم جمله پرواز لیلة
الاسرا ۞ سپهر آرای مسجد الاقصی ۞ ماه یثرب حریم مکه حرم ۞ شاه مسند نشین تخت دنی ۞ در طفولیت و در جوانیت ۞
محرم راز و در غار حرا ۞ رفته بالای قبه افلاک ۞ در دنی تا بقرب او ادنی ۞ طایر سدره با هوا و اوج ۞ تا که گشته زحضرت
اعلا ۞ غره آیه وسکته ثم اوحی الیه ما اوحی ۞ از ملایکه همرفقان برحضرت ۞ گاه معیان در دوره اعلا ۞ اتمام المصطفی
رسول الله ۞ دعوتش رهنمای هر گمراه ۞ صلی الله علیه و آله و سلم فی منقبت امیر المومنین علی علیه السلام حضور گه بران امام معصوم و ابن عم رسول
زوج بتول شاه اولیا امام اصفیا امین مصطفا ستوده اهل اتی رئیس انبیا قایل انا [illegible] امیر المومنین
و امام المتقین وصی رسول رب العالمین اسد الله الغالب مطلوب کل طالب مظهر العجایب والغرایب ابو الحسنین علی ابن ابی طالب علیه
ولا کرم نثری اگه بیا تا ازعلی گوییم زبان بکشا بر بسم الله بیا تا ازعلی گوییم علی عین صفا آمد علی عین وفا آمد [illegible]
شفا آمد بیا تا ازعلی گوییم علی مشکل گشا آمد علی صاحب لوا آمد بیا تا ازعلی گوییم علی با انبیا و رهبر علی با لطف ظاهر علی
در سعیت ظاهر بیا تا ازعلی گوییم علی بدر رشد اکمل علی اعلم علی اعدل علی بعد از نبی افضل بیا تا ازعلی گوییم صلوات
الله علیه و آله المعصومین علیهم و علی ابائهم اجمعین الطیبین الطاهرین والحمد لله رب العالمین ۞ [illegible]
در وعظ درین باب بیتی بود و بر سه فصل فصل اول در بیان اکرام ضیف روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه
قَالَ الضَّیْفُ اِذَا دَخَلَ بَیْتَ اَخِیهِ الْمُؤْمِنِ دَخَلَ اَلْفُ بَرَکَتِهِ وَغَفَرَ اللّٰهُ تَعَالٰی ذُنُوبَ اَهْلِ الْبَیْتِ
وَاِنْ کَانَ ذُنُوبُهُمْ اَکْثَرَ مِنْ زَبَدِ الْبَحْرِ وَوَرَقِ الْاَشْجَارِ وَاَعْطَاهُمُ اللّٰهُ ثَوَابَ اَلْفِ شَهِیدٍ وَکَتَبَ اللّٰهُ بِکُلِّ
نِعْمَتِهِ اَنْ یَاکُلَ الضَّیْفُ الْحَبَّةَ وَعَمْرَةً مُتَقَلِّبَةً وَبَنَا لَهُمْ مَدِینَةً فِی جَنَّةٍ وَمَنْ اَکْرَمَ بِسَبْعِینَ [illegible] حضرت
خواجه محمد مصطفا صلعم میفرماید که چون مهمان بخانه یکی از برادران مومن رود حق سبحانه و تعالی گناهان اهل خانه
را بیامرزد اگرچه گناهان ایشان بیشتر از کف دریا و برگ درختان باشد و ثواب هزار شهید و حج مقبول

و عمره

و عمره میرود و در دیوان ایشان ثبت کنند و در بهشت بنام او شهرستانی بنا کنند و هر که مهمان را گرامی و ارجمند باشد
که هفتاد پیغمبر را گرامی داشته باشد ۞ در حدیث دیگر فرمود و مَنْ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ فَلْیُکْرِمِ الضَّیْفَ یعنی هر که ایمان دارد
بخدا و روز بازپسین باید که گرامی دارد مهمان را ۞ روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم میفرماید که چون مهمان بخانه یکی خواهد
رسید پیش از رسیدن وی بدان خانه حق سبحانه و تعالی فرشته بفرستد بصورت مرغ سفید تا بر در آن خانه باشد و مردم را خبر کند
چنانکه اهل آسمانها بشنوند چون کسی جواب نده هر ساعتی صبر کند آنگه ندا کند چنانکه اهل آسمانها و زمینها بشنوند مگر آدمیان جبرئیل
امین از حضرت رب العالمین در رسد از زیر سدرة المنتهی جواب دهد گوید لبیک یا رسول الله خدای خواهی از مردمان
او گوید خدای تعالی مرا بهر بشارت فرستاده است که مهمان بخانه ایشان خواهد آمد بعد از چهل روز دیگر اینکه روزی
مهمان آورده ام و برکت در خانه ایشان باید جبرئیل علیه السلام از نزد ایشان باند و بقبضه خویش کرد و بکوید
این فرشته را آن خط حساب که در منقار است گوید آن برات است که خدای تعالی بخداوندان خانه فرستاده است
ایشان را از آتش دوزخ آزاد کرده است جبرئیل علیه السلام گوید این ده تا بدیشان سپارم بوی و بدیشان فرشته
[illegible] مرا فرستاده اند که تا بگذارم کرام الکاتبین بر اهل خانه گناه ننویسند چندانکه مهمان در خانه ایشان بوده باشد
چون بیرون شود گناهان اهل آنخانه را با خود ببرد و حضرت رسالت پناه محمدی صلعم پرسیدن که آن فرشته چند
[illegible] گفت چون کوه احد انجه بار که چهار فرسخ است روایت از قاسم بن حمزه که روزی نزدیک حضرت امیر المومنین علی
علیه السلام بودم او را در گریه دیدم گفتم یا ابو الحسن موجب گریه چیست گفت از آنکه هفت روز شد که مهمان نیامده روز
چهارم بر سر راهی رفت مگر تا کسی بیاید دیده که هفتاد گبری آمدند و پیلها بر دوش نهاده تا [illegible] دوری روند گفت
بیایید و مهمان من باشید گفتند ما گبر دوری میرویم که عیالان ما بی برگ و نواند گفت بیایید که مرا نماید [illegible]
بخانه برد و سه روز نگاه داشت و مرا سه روز نیز بداشت [illegible] بر روی آفرین کردند گفتند مارا کاری بفرمای
[illegible] گفت مرا کار برای خدای تعالی باید کرد و اگر راست گویید خدای را سجده کنید گفتند این در دین ملت
[illegible] نیست گفت بروید که بر شما حرجی نیست ایشان بیکدیگر گفتند ضیف باشد که صنیع جوانمردی را باین قدر سر باز زنیم
[illegible] شاید که مردی حق باشد و ما راه یابیم [illegible] همگی سر بسجده نهادند [illegible] خداوندا [illegible]

برزبان راند ومسلمان شد از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرموده که ضیفه فهو معی مع ابراهیم فی الجنة
یعنی هرکه او گرامی دارد مهمانرا او با من وابراهیم باشد در بهشت دیگر فرموده الضیف دلیل الجنة مهمان دلیل باشد بهشت
فرمود قال الضیف اذا انزل برزقه واذا اخرج بذنوب اهله یعنی چون مهمان فرود اید بعطای فرود آید باوی روزی او
وچون بیرون برود گناهان اهل خانه را به برد ودیگر فرمود قال النبی من لم یکرم ضیفه فلیس منی یعنی هرکه گرامی ندارد
مهمان خود را از دین من نباشد قال النبی صلعم البشاشة فی وجه الضیف احب الی الله من عبادة مایة سنة یعنی خوش
خوی بودن بروی مهمان وخندان بودن بهتر است در پیش خدای تعالی از طاعت چند متعدی دیگر فرمود اکرموا
الضیف ولو کان کافرا یعنی گرامی وبزرگ دارید مهمان را اگر کافر باشد اگر کافری گشت مهمانی تو ایش آر
خواهیم از خوان تو ای بلو کافر است او که خلاق ماست * نیخشندایش چون جان ماست ای عزیز مهمان غریب باشد و
غریب را عزیز وگرامی باید داشت چنانچه حضرت رسول صلعم فرمود اکرموا الغربا لم قال لنت والکبر غربا یعنی گرامی دارید
غریبان را اشمارسن درغریبی افتادم آورده اند که مردی از صحابه هرگه مهمان بخانه نبردی حضرت رسول صلعم باوی عتاب
کرد گفت یا رسول الله زنی دارم که وقتی که مهمان بخانه می برم تا یک ماه با من جنگ ونزاع می کند گفت برو وطعام راست
کن که امشب بخانه تمامی آیم ای ای میشوم مرد بخانه آمد وزن اعلام کرد زن گفت برو طعام راست کن که امشب امر حضرت
حضرت رسول را مهمانی میکنی شاید که چیزی لایق او نباشد باقی دیگر اندار گفت نتوانم که حضرت فرموده است که امشب مهمان
تمام میان مرد وزن معاملات بسیار روی داد سوگند خورد که من طعام نسازم مرد بدست خود طعام بساخت چون
شب درآمد حضرت رسالت پناه صلعم بخانه ایشان آمد وطعام ایشان تناول فرمود وبیرون شد زن گفت ای مرد
از من بدان حضرت شکایت کردی گفت نکردم گفت کردی گفت از کجا میگوئی گفت از آنکه آنحضرت از طعام نخورد مرد
گفت نخورد زن گفت من دیدم که چون آنحضرت درآمد گردهای نان بر دامن او آویخته بود چون درآمد [illegible] اینش
او درآمد واز آن نانها نخورد واز طعام ما نخورد وچون بیرون شد مار وگژدمان وچیزها دیدم که از دامن او آویخته بود مرد گفت من
هیچ ندیدیم برخاستند وپیش حضرت آمدند آنحضرت فرمود که راست میگوید آن گردهای نان روزی من بود که با من
بود که با من می آمد وآن مار وگژدمان از خانه تو بردم گناهان شما را واز شما را از گناهان پاک کردم چون

بوی جای آوردم تا در غضب رحمت حق سبحانه بنظر رحمت بدیشان نگاه کرد چون در طلب بودند سر از سجده برآوردند وکلمه شهادت

مهمان بخانه کی بیاید باروزی خود بیاید و چون بیرون رود گناهان اهل خانه را ببرد روی عن النبی صلعم الضیف اذا جاء رزقه
اذا رحل بذنوب اهل البیت صدق رسول الله نقل است که مولانا حسن شیعی در کتاب منهاج آورده که از مجاهد و عبدالله عباس
که نقل کردند که حضرت شاهزادهای دنیا و آخرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام بیمار شدند حضرت جد بزرگوار ایشان
و حضرت سید ولد آدم محمد رسول الله صلعم بعیادت ایشان آمد حضرت امیرالمومنین علی را گفت اگر از برای فرزندان نذری
کنی نیکو بود حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام نیز نذر کرد که خداوند فرزندان مرا شفا دهی سه روز روزه دارم حضرت
فاطمه زهرا نیز گفت وقت است که بنذر خود وفا کنیم روزه بگرفتند و در خاندان امیرالمومنین از قلیل و کثیر طعام نبود حضرت
شاه ولایت یکمن جو قرض کرد صاعی حضرت فاطمه آرد کرد و طعام ساخت چون وقت افطار شد طعام آوردند تا
تناول سازند هنوز دست بطعام نبرده که سایل بر در آمد گفت السلام علیکم یا اهل بیت نبوت و معدن رسالت
مسکینم از مسکینان مسلمانان مرا طعام دهید که خدای تعالی شما را از طعامهای بهشت طعام دهد حضرت شاه ولایت
امیرالمومنین علی علیه السلام روی بحضرت فاطمه زهرا کرد و گفت شعر ای دختر بهترین خلقان ای درد مرا بهار درمان
این بیکس را که بر در ماست زین نان جوی توسیر گردان حضرت فاطمه زهرا در جواب گفت شعر ای شمع خدا و نور
ایمان فرمان تو را شنیدم از جان امشب نخورم بدو رسانم از حصه خویشتن بنی ایشان حضرت امیرالمو
منین قرص خود را ایثار کرد حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و فضه نیز موافقت کردند همه طعام
بدادند آن شب بآب خالص روزه گشادند و روز دویم نیز روزه داشتند و طعام ساختند و پیش آوردند
که تناول نمایند یتیمی بدر آمد و گفت السلام علیکم یا اهل البیت نبوت و ولایت یتیم و از فرزندان
مهاجرم پدرم را در روز عنیه شهید کردند مرا طعام دهید حضرت امیرالمومنین علی مرتضی روی مبارک
خود بسوی فاطمه کرد و گفت شعر ای فاطمه بر درم یتیمست در گرسنگی و رنج و بیم است هر کو بخورد و دیده خواهند
نزدیک خدای کریم است حضرت فاطمه زهرا علیه السلام فرمود شعر ای ابن عم مصطفی و جان من ابن رسول جابیم نان بسی نا نخورم برو رسانم
تا گرداند مرا خداوند در حشر شفیع مجرمانم آن شب نیز طعام بدادند و بآب خالص روزه گشادند
روز سیوم هم از آن جو طعام ساختند و خواستند که افطار کنند سایل بر در آمد

گفت یا خاندان نبوت و رسالت اسیرم از اسیران مرا اسیر آورده اند و طعامم نمیدهند حضرت امیرالمومنین علی ابن
ابیطالب فرمود ای زهرا شعر ای فاطمه خجسته پیکر آمد بدر آن اسیر مضطر از گرسنگی و بینوای نالان و حزین و زار مضطر
فاطمه علیه السلام فرمود شعر ای شهره شهر علم را در شیر بروزه است و نیز از گرسنگی زنجان ایشان ~~اندر غم و روی شد است~~
چو زینب علیها فاطمه کردم ایثار کار مهر شو اب روز محشر آن شب نیز طعام بدادند و با آب خالص روزه گشادند و روز چهارم حضرت
امیرالمومنین علی ابن ابیطالب یکدست دست امام حسن و یکدست دست امام حسین علیه السلام را بگرفت و ایشان
را بخدمت حضرت شاه انبیا و فخر انبیا محمد مصطفی صلعم آورد و از آثار روزه و ناخوردن طعام سه روزه ضعف و گرسنگی بریشان
شده غالب بود حضرت رسالت پناه محمدی صلعم چون ایشان را بدان حالت دید گریان شده برخاست و در حجره
فاطمه زهرا آمد آنحضرت را دید در محراب در پیش ملک وهاب به نماز ایستاده بر از نیاز با حضرت بی نیاز بسوز و گداز مناجات
میکرد از امتان و دوستان و محبان خاندان را شفاعت میکرد و در زمان حضرت جبرئیل از حضرت رب جلیل در رسید و
این آیات با بشارات بپیش حضرت رسالت پناه محمدی صلعم آورد قوله تعالی يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ
شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا تا انجا که سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا و آن ابرار وفا کنند بنذری که کردند و میترسند که روزی بتر آن فاش شود وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ
عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا بر دوستی خدای تعالی طعام میدهند مسکین و یتیم و اسیر با آنکه خود محتاجند از خود باز میگیرند
و بدیگران ایثار می کنند و میگویند ما شما را طعام میدهیم از برای خدای تعالی میدهیم و جزا نمیخواهیم روایت کرده اند در تفسیر
حضرت امام حسن عسکری آورده است که روزی حضرت رسالت پناه محمدی صلعم بیاران نگریست و گفت کدام
از شما دوش هزار و هفتصد درم مومن قرض برادر مومنی که بگذارده است حضرت امیرالمومنین علیه السلام گفت یا رسول الله من
ادا کرده ام حضرت رسول صلعم فرمود که جبرئیل امین علیه السلام گفت مرا خبر داده است یار ابراخبرده گفت یا رسول الله
فلان مومن را دیدم فلان ساقی بر نجانید آن مومن مسکین را چون چشم من بر افتاد گفت یا امیرالمومنین علی نظر بر من بر حسن این
شخص هزار و هفتصد درم ترشی دارد مسی مفلس و درویش و بینوایم و هیچ ندارم که بوی دهم واز وی درخواه تا مرا
مهلتی دهد تا خدای تعالی چیزی بمن دهد باو دهم گفتم من او را خواهش نمیکنم از علت مالک ملک ذوالجلال
درخواهم تا کار تو بساز د روی بسوی آسمان کردم که قبله گفتم خداوندا بحق محمد و آل محمد که دین این مرد را ادا ده
دعا است

تهاد قصه برداشت و پیش خواجه عالم نهاد و بنگر تا قصه را این کرامت از کجا بود از کجا یافت که خدمت خاندان
حضرت مصطفی و مرتضی باخلاص میکرد و نیازی باخلاص داشت تا بدانی که در دین ... نیاز صادق باید و باطنی
گرم و دردی بیقرار و توکل نیکو و توکلت علی الحی القیوم و توکلت علی الحی الذی لا یموت و توکل بر بریده که هر که نیز دو توکل
بر غیر او مکن و هر که توکل بر غیر او کرد داغ خسارت بر رخسار خود نهاد و در بادیه حرمان و حیران افتاد والله اعلم بدان
که همسایه را عزیز و مکرم باید داشت و نباید رنجانید زیرا که خواجه کونین و فخر عالمین صلی الله علیه و آله و سلم فرموده من
اکرم جاره وجبت له الجنة و من اذی جاره فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین یعنی هر که گرامی دارد
همسایه خود را او را واجب شود بهشت و هر که برنجاند همسایه خود را بروی باشد لعنت خدای تعالی و فرشتگان
و مردمان دیگر فرموده من اکرم جاره فله انما اکرم سبعین نبیاً یعنی هر که گرامی دارد همسایه خود را همچنان باشد که گرامی
دارد هفتاد پیغمبر دیگر قال النبی صلعم من اذا جاره بغیر حق حرم الله ریح الجنة و ماویه النار یعنی هر که برنجاند همسایه خود را
حرام گرداند خدای تعالی بر وی بهشت را و جای او باشد در آتش دوزخ نشنو گرامی بدار همسایه را که یابی نعیم مقیم
از خدای یار که هر کو کند رنج ایذای جار بر او لعنت حق بود بیشمار آورده اند که محبی از محبان امام حسن مجتبی علیه السلام
التحیة والثنا آمد و گفت یا بن رسول الله شکایت دارم از همسایه خود که مرا رنجاننده و دایم الاوقات با من
جنگ و نزاع میکند و دشمن اهل بیت نبوت است او را دعا کنید که الله تعالی شر او را از ما بگرداند حضرت امام حسن
الرضا علیه التحیة والثنا لب مبارک بجنبانید و گفت برو که شر وی از تو دفع شد گفت بدر آنخانه می شدم
هیچ آوازی بیرون نمی آید در بزدم زن همسایه بیرون آمد و گفت ما را عجب واقعه پیش آمده است من و
شوهرم طعام میخوردیم اضطراب در وی پدید آمد شنیدم که می گفت یا علی از من چه میخواهی آوازی شنیدم
النار اولی بک وی بیفتاد و جان بداد و هر که با ایشان عناد کند چنین باشد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده الا ان الحسین بابٌ من ابواب الجنة من عاداه حرم الله علیه ریح الجنة حضرت امام حسین ع دریست از درها
ی بهشت هر که با وی عتاب کند حق تعالی بوی بهشت بر وی حرام کند وای بر ظالمان که از پی دنیا با وی ظلم
و جفا و بیداد کردند لاجرم در دنیا ببلا ابتلا شدند و در آخرت بعذاب الیم و دوزخ جحیم گرفتار شدند اعتبار از زمری

این صفحه ... شده ... دیگر
صفحه اینطرف باید باشد

دیدم که دری از آسمان گشاده شد آواز آمد که یا ابوالحسین بفرمای تا این بنده دست بر زمین برد هر چه بر دست او آید بردارد
که ما او را از برکت دعای تو زر سرخ گردانیدیم چون با وی گفتم از سنگ و کلوخ بر گرفت حق سبحانه تعالی از برای زر سرخ گردانید
گفتم زر بردار قرض خود را ادا نمای و باقی تو راست حضرت خواجه عالم گفت امیرالمومنین جبرئیل امین خبر داد مرا
و گفت که هزار هفصد با هزار هفصد ضرب کنند هزار نوبت که عدد آن خدای تعالی داند بآن عدد کوشک و خانها کرامت
کرده است حضرت امیرالمومنین علیه السلام شبی از شبهای رمضان از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم التماس
کرد که یا رسول الله چه باشد که بقدم که عرش را تشریف داری خانه علی را تشریف گردانی آنحضرت قبول کرد شب در
خانه حضرت امیرالمومنین افطار کرد خواست که برود خاتون بهشت فاطمه بنت محمد صلعم التماس کرد که امشب برا
ی خاطر امیرالمومنین علیه السلام بخانه آمدی فردا شب برای خاطر من بخانه ما بیا اجابت کرد شب دویم بواسطه
خاطر فاطمه زهرا بخانه ایشان رفت امام حسن علیه السلام گفت دو شب از برای خاطر پدر و مادرم آمدی
فردا شب از برای خاطر من پیش ما افطار کن اجابت کرد شب دیگر حضرت امام حسین ع گفت ای جد بز
رگوار از برای خاطر من بیا اجابت کرد شب دیگر فضه که خادمه حضرت فاطمه زهرا بود در عقب حضرت رسول ص
ع بدوید گفت ای رسول الله فخر عالمین مهمان خواجگان بودی مهمان بندگان نباشی آزادان را شاد کردی بندگان را
شاد کنی آنحضرت قبول کرد چون شب شد خواجه عالم روی بحجره خاص آورد که افطار کند جبرئیل ع گفت یا رسول الله
ضعیفه درگاه را امیدوار کردی او را محروم نگردانی حضرت خواجه کاینات روی بخانه حضرت امیرالمومنین نهاد
آن سوخته درگاه منتظر بود حضرت سید عالم را دید شاد کام چون بخانه امیرالمومنین ع آمد آنحضرت گفت مرحبا
ای حبیب عالم ما را مشرف گردانیدی آنحضرت فرمود که مهمان فضه ام او مرا خوانده است امیرالمومنین ع گفت
ای فضه چرا ما را خبر نکردی تا طعامی ساخته میشد گفت از برکت تا حاضر خانه برخواست و در خانه شد و ر
وی بر خاک نهاد و گفت خداوندا واجب التعظیم حضرت حبیب تو را بمهمانی خوانده ام شرمنده ام
نگردانی آن حضرت پادشاه عالم رضوان را امر کرد تا مایده از بهشت بردار و پیش آن شکسته
درگاه و سوخته راه بنه که می خواهد دوست مرا و حبیب مرا مهمانی کند رضوان خوانها آراسته پیش فضه

خدای تعالی وسیلتی باید جست یعنی که خدای تعالی مرا از شفاعت او شفا دهد هیچکس را از عهد خود او بیرون متعینان
و پیشوای اهل ایمان مقتدای عالمیان حضرت امام علی زین العابدین علیه الصلوات والسلام فاضلتر می شناسم
پیش وی شدم گفتم یا ابن رسول الله حال من پیش تو که رسیده است دعایی در کار من کن آنحضرت دست برداشت
و گفت بارخدایا بحرمت شهاب در من گریخته است وسیله می سازد مرا بحق آن اخلاصی که از پدران ما سید انیم که وی را شغلی دهی بروی
و روزی فراخ گردانی و قدر او را در علم رفیع گردانی بحرای گفت بدان خدای که جانها بفرمان اوست در حال شغلم برمن
و بعد از آن هرگز بیکار نشدم و دست تنگی و سختی بمن نرسید و امید میدارم که ببرکت دعا آنحضرت خدای تعالی
رحم کند و بیامرزد آمین فصل در بیان ماه رمضان عظم روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال لاصحابه یا اصحاب قد جاءکم شهر رمضان شهر حق
علیکم صیامه تفتح فیه ابواب الجنان و تغلق فیه ابواب النیران و تغل فیه الشیاطین فیه لیلة خیر من الف شهر والنفقة
فیه مضاعفة و من صامه و قامه ایمانا و احتسابا اخرج من الذنوب کیوم ولدته امه صدق رسول الله خبر زان
مهر آسمان سعادت و آن صدر ایوان رسالت راوی این خبر میگوید که هرگاه در گلستان کل عهد ماه رمضان بر حجره دولت
تازه گشتی مهتر کاینات و خواجه موجودات مر این بشارت از قدح عبادت بر سینه مهاجر و انصار بچشتی و مرهم رحمت بر جراحت
انتظار ایشان نهادی شمع شادی در دل ایشان بر افروختی و ندا در دادی که ای مهتران محفل شریعت و ای خبر آسمان
حقیقت و ای عاشقان حضرت خلت قد جاءکم شهر رمضان که از نزدیک رحمان به نزدیک تا مهمان آمده است تا بهشت
که درهای درد دل را بار کنند و خانها را آستی چنان کرد اند در کعبه وصال باز کشایند و درهای لذت و شهوت بر و بندند و شاه راه
وصال را که از شیطان قطاع الطریق است ایمن گردانند فیه لیلة القدر خیر من الف شهر رمضان درین ماه شبیست که در خلوت
جنت بگشایند هر که درین شب مرده وار در آید و جرعهٔ از شراب محبت بعده بیداری نوشی کند در روز حشر زبانی نهند
و درت کمر عبودیت بر میان بندد چندانی ثواب بخشی دهند که گویی همه شبهای رمضان را بیدار گذشته و هر که این شب را
بیدار دارد چندان خواب بر وی غالب آید خداوند ذو الجلال میفرماید که من ضامنم که خصمانرا از وی خوشنود گردانم ازار
واح طاهر سوال کرد گفت یا رسول الله اگر شب قدر را دریابم چه دعا گویم که باجابت نزدیک تر باشد فرمود که هر شب قدر را دریابد
این دعا برخواند اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی بعفو خداوندا تو درگذرانندهٔ و آمرزیدن دوست داری

بفضلت

بفضیلت از ما درگذران انگاه مهتر عالم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده هر که درین شب این دعا گوید از آن وقت
که قلم خطاب بر وی روان شده باشد تا این ساعت که این دعا گوید اگر گناه ثقلین او را باشد از وی درگذارند
و آن فرشتگان که گناه وی نوشته باشند بر ایشان چنان فراموش گردانند که هرگز او را نشناسند و نیاید بار گناه
او گواهی دهند ای عزیزان امشب شبیست که هر دو رباطی از باطن محبان تر بیست در هر خاطری از خاطر نیاز
مندان نیاز بیست طلب بداشتیم تا دانستیم که مرگ آینده است و کسی را فراموش نکنند کار آمدن او
را ساختیم چون دانستیم کسی دیگر کار ما نکند شب و روز بطاعت مشغول گشتیم صد هزار حسرت باد بر غافلی
که درین شب نام خود را در جریدهٔ فراموشان نماید و نقد وقت را در کیسه تهد شب بدین بزرگواری میگذارد
و توپر بر بالین غفلت نهاده ای عزیزان شب دو است یکی شب قدر و یکی شب قبر که داند که شب قبر در پیش
است تا شب قدر را بطاعت و عبادت و بیداری دارد این شبیست که بر هزار ماه ترجیح دارد
در شب نزول این صورت آن بود که اهل عمرها گذرانیدند تا شنیدند حضرت حق سبحانه و تعالی و بر لیلة
القدر را داد هر سال شبی که هزاران هزار ماه بوده و هر مومنی و هر مومنه که بیابد این شب را بهتر از بیداری
سی هزار شب و بروز سی هزار روز درجات بسیار بیابند حکایت علی بن مرده گوید که حضرت
رسالت پناه محمدی صلعم چهار تن را یاد کرد از بنی اسرائیل که ایشان هر یک هشتاد سال عبادت کرده بود
ند که هیچکس از ایشان عاصی نشده بودند بخدای عزوجل یک طرفة العین حضرت ایوب پیغمبر و زکریای پیغمبر و حز
قیل بن العجوز و یوشع بن نون اصحاب پیغمبر از آن در تعجب شدند جبرئیل امین علیه السلام فرود آمد و گفت
یا رسول الله امت تو تعجب میکنند از آنکه کسی هشتاد سال عبادت کرده بودند که هیچکس از ایشان عاصی شده بود
ند بخدای عزوجل و خداوند کریم لایزالی میگوید من ترا شبی دادم که آن شب تو را و امتان تو را بهتر از هشتاد
سال برابر هر کس که این صورت را برخواند حضرت رسول صحابه را از آن بشارت داد شاد گشتند ابن ابی
نجیح گوید که حضرت رسول صلعم مردی از بنی اسرائیل یاد کرد که صلاح در پوشیده هزار ماه جهاد کرد در سبیل راه خدای
عزوجل و مسلمانان از آن عجب داشتند حق سبحانه و تعالی بدل آن هزار ماه شب قدر فرستاد و درین امت را وانی سورة فرو فرستاد آن گرد

مرد گفت که حضرت رسول خبر داد شمعون یزدانی پرست بود و در روایت دیگر هزار ماه جهاد کردی با کفار و هزار ماه در
عبادت بودی و چون قصه عبادت و سرگذشت مجاهدت او بسید عالم رسید باصحاب گفت ازین در تعجب و تفکر افتادند
که عمری بدین ضعیفی ازین چگونه درجه حاصل آید در حال این بشارت از حضرت رب العالمین در رسید که اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ
وَمَا اَدْرَاکَ مَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ ای محمد امتان دیگر را هزار ماه مجاهده بوده است ترا و امت ترا
شبی دادم که اندران شب مشاهده بهتر از هزار ماه مجاهده پیشینیانست پس ای عزیز من چندان جهد کن تا جرعه از جام جان
افزای مشاهده این شب نوشی کنی و عاشق وار درین شب خلعت مشاهده را طالب باشی تا از فتوح صبوح قدری بروح
روحت برسد کدام فتوح باشد بهتر ازین شب که نزول تَنَزَّلُ الْمَلَائِکَةُ وَالرُّوحُ و کدام لذت باشد خوشتر از استماع این سلام که
فِیهَا بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ اَمْرٍ سَلَامٌ و کدام طلوع صبح عالم آرای که در مقابله این صباح جوان فزای باشد و سَلَامٌ هِیَ حَتّٰی
مَطْلَعِ الْفَجْرِ پس ای عزیز من قدر این شب مکرم و این ماه معظم بشناس که روایتست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله این ماه صیام را چنین
تعریف کرده است اَوَّلُهُ رَحْمَةٌ وَاَوْسَطُهُ مَغْفِرَةٌ وَآخِرُهُ عِتْقٌ مِنَ النَّارِ اگر بوقت آمدن این ماه مبارک شرط استقبال
بجای نیاوردی بوقت رفتن شرط وداع آوردن هم اکنون باشد که دروازهای نفاق گشاده گردد عزرائیل از بند آزاد شود پس
باز دارطرازان بکیرند و کاری که دجال را باید کرد دستی بر طال پیشی گیرند و مهر از دهان بردارند و زبانها بفحش غیبت
بگشایند فجار و قمار در کار کنند اگر میخواهی از دریای خطر بسلامت بگذری درین شب خود بطاعت و عبادت
بیارای و نیازمندی پیش آر از دیده ببار و آه دردناک از سینه برآور و از گناهان گذشته خود یاد آید و توبه کن تا از برکت
این شب بزرگوار مژده خیر بدید آید یعفاک الله آثامکم آنها بر دو دو کار را بعزت قدر این شب قدر بزرگوار جمله جهان شیعیان
ایمه اثنا عشر علیهم السلام بیامرزی و رحمت کنی و بفضل و کرم خود یا ارحم الراحمین باب بیست و یکم در بیان حقوق والدین و زوج و زوجه
و عبید و اماء حمد و سپاس و ثنای بیقیاس حضرت صانع حکیمی را که موجب تخمیر طینت آدم بید اربعین صباحا بید
قدرت و قلم ارادت خط بر وجه وجود آدم بر صفحه شهود عالم نقوش نقش حسنت بمقتضای وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ
وَالْبَحْرِ لوای کرامت و فضیلت بنی آدم بر مفارق سایر اهل عالم از حیوانات و بریات و ملایکه مکرم برافراشت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِی اَحْسَنِ
تَقْوِیمٍ طغرای سلطنت آدمی وصیت کوس خلافت ذی بر وفق اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیفَةً از ملاء الاعلی بگذرانید و دایره افلاک

بحکم حدیث لولاک لما خلقت الافلاک بطفیل وجود شریف انسان کامل ساخت بنای عالم برای آدم از هرچه قبول تحول و فهم هام
عوام تصور نماید احکم و اقوی پرداخت و از اجناس جمیع اشیا خاصه نوع انسان از اشرف جامعیت صوری و معنوی
مشرف فرمود و بنص صریح اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ عَلَی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبَالِ بیان توان نمود مناجات بار خدایا
جرم ما درگذر را ما گنهکاریم و تو آمرزگار را تو نکوکاری و ما بد کرده ایم را جرم بی اندازه از حد کرده ایم را سالها در
کفر و عصیان بوده ایم را آخر از کرده پشیمان بوده ایم را روز و شب اندر معاصی بوده ایم را غافل از اخذ و نواهی بوده ایم را
و آیمار در عصیان بوده ایم را هم قرین نفس و شیطان بوده ایم را یکنه نگذشته بر ما ساعتی را با حضور دل نکردیم طاعتی را
بر درت آمد بنده بگریخته را آب روی خود ز عصیان ریخته را مغفرت دارد امید از لطف تو را زانکه خود فرموده لا تقنطوا را
بحر الطاف تو بی پایان بود را ناامید از رحمتت شیطان بود را نفس و شیطان زد کریما راه من را رحمتت باشد شفاعت خواه من را
چشم و زرم گر نگفته پاکم کنی را آتشی ز دون کنم جهان خاکم کنی را اندر آن ساعت که از ما جان برآید از جهان با نور و
با ایمان ببری ای خداوند کریم وری چاره ساز رحیم وری پادشاه عظیم که بر ما بیچارگان و در ماندگان و عاصیان رحمت کن
و از سر گناهان ما برخیز و ضعیفی ما بخشی و بیامرزی یا اله العالمین و یا ارحم الراحمین بحق نبوت سید المرسلین صلی الله علیه صد هزاران هزار
صلوات زاکیات و تحف تحیات وافیات بران چشم و چراغ آفرینش که تا بنا شب نور زد و از سبقت صبح فطرت تا بامرکشت
هیچ موجودی انوری در چشم نیاید که لولاک لما خلقت الافلاک ان سید که هم چشم بد هم چراغ چشم بود که مردم چشم جهان
روز آور و که بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَکَارِمَ الْاَخْلَاقِ چراغی بود که اگر لمعان انوار او نبودی همه را گمراهی بظلمت آباد
جهنم کشیده بودی که کُنْتُمْ عَلٰی شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَاَنْقَذَکُمْ مِنْهَا عجب چشمی بود که هرگز
بغفلت در خواب نشد که تَنَامُ عَیْنِی وَلَا یَنَامُ قَلْبِی عجب چراغی بود که با آنکه همه عالم مخالفت
بودند هیچ باد منافق او را اطفا نتوانست کرد هر لحظه افروخته تر می بود که یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ
بِاَفْوَاهِهِمْ وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ زهی چشمی که چشمش نیفتاد که نظری از وی به تنگ چشم منازل خلد برین
مشغول نشود لاجرم در حق آمده که مَا زَاغَ الْبَصَرُ زهی عالی همتی که بدان همه تنگی که داشت جز در حق خوب
در چشمش نیفتاد که نظری از وی اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی عِشْقَ سُلْطَانِ النَّبِیِّینَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَجْمَعِینَ الطاهر سدره

با هزاران بال طیران گر کنند هزاران سال بر سیدن با وج تعظیمت کی توانند زهی جلال جمال تو همای وزیر بال تو زیر
پروان تو دعترت وری روی بوی توکرده ایم که هست آفتاب تو بی فنای زوال ابروی تو بر در عدن حکه
کوی تو به زاب زلال باز بانت مثال طوطی بج بابانت زبان ناطقه لال وَرِدْنا والعشیّ والابکار رُدَّ
لِنا فی الغُدُوّ والآصال الصلوة والسلام علی سیدنا محمد وآله اجمعین خصوصا امیرالمومنین علی خصوصا علی
امیرالمومنین وامام المتقین ویعسوب الدین وصی رسول رب العالمین خلاصهٔ ماء والطین شاباز امن
امان راز دار انس وجان مقتدای سید دو جهان مشکل کشای جمله خلقان دافع شر والامکان سرفراز
کون ومکان اسدالله الغالب ومظهر العجائب وسلطان اولیاء الله فی المشارق والمغارب ابوالحسنین علی
ابن ابی طالب علیه السلام شعر ای دل ز بعد حمد حق نعت مصطفی بگشا زبان بمنقبت شاه اولیا
والی ولی وصی نبی صادق صفی عالی علی زکیّ ودنی زبد ومرتضی کشاف لو کشف وکاشف اسرار
لو کشف فتاح فتح باب سلونی وانما منصب نشین کار که لافتا علی مسند نشینی بارگه صدر
قل کفا قسام هفت دوزخ وسلطان هشت خلد سردار جار دفتر وسردار دوسرا دریای لطف ومعدن
بخشش مکان علم جود وجود کان کرم منبع حیا ساقی حوض کوثر شافی در روز دین صافی صوفیان وصف
صفوصفا قایم مقام شاه رسل مرتضی علی میر امم امام بحق حجت خدا اثنا عشر باز برج شریعت که از شرف بخت
زانما شد وتا حسین بهل دتی نور نش نور احمد مختار مشتق است زان شمع شرع را رسد از نور او ضیا چون
علم نبی شد بفتح باب گشت این آنکه گردید باب التجا فردا که هر کسی بدری التجا کند مارا بغیر آل علی نیست
ملتجا یارب بپای ده و دو امامان کشیده یارب بحق جارده معصوم رهنما از مرحمت به بخشش هم از رحمت بدها
هم کام این همرا دهم انعام انسرا صلوات الله تعالی وسلامه علیه وعلیهم اجمعین الطیبین الطاهرین الحمد لله رب العالمین
بفضلک یا ارحم الراحمین باب در بیان حقوق والدین وغیره این باب مشتملست بر پنج فصل فصل اول در بیان حقوق
والدین قال الله تعالی وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا حضرت صمدیت عز
شانه میفرماید که خداوندیم وپروردگار بر شما باد که بنده گاید که بغیر جناب کبریای ما را بنده گی نکنید ودر

حوحی

در حق مادر وپدر نیکو باشید روایت کند ابی درداء قال سمعت رسول الله صلعم یقول الوالد اوسط ابواب الجنة
فان شئت فحافظ علی الباب او ضیع ابودرداء گفت از حضرت رسول الله شنیدم گفت رضای پدر بزرگترین درهای
بهشت است اگر بهشت بخواهی در بی در محافظت نمای اگر نخواهی انرا فرو گذار روایت از حکیم بن حزام قال
قلت یا رسول الله من ابر قال امك قلت ثم من قال امك قلت ثم من قال اباك حکیم بن حزام گفت
از حضرت رسالت پناه محمدی پرسیدم که با که نیکی کنم گفت با مادر و پدر گفتم پس ازین با که کویم گفت با مادر
گفتم پس ازان گفت با مادر گفتم پس ازان گفت با پدر چون بدلایل شرعی حقوق قرابت ورحم مؤکد است
بضروره هرچند این نسبت بأخص تر دیگر حقوق مناکدتر اخذ لان نسبت ولادت لاجرم رجحان حقوق او بر
والده شفقت بود وروایت کند مالک بن ربیعه قال بینا نحن عند رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
جاء رجل من بنی سلمة فقال یا رسول الله هل بقی من بر ابوی شیء ابرهما به بعد وفا
تهما قال نعم الصلوة علیهما والاستغفار لهما وانفاذ عهدهما واکرام اصدقائهما
مالک بن ربیعه روایت کند که من نزد رسول صلعم نشسته بودم با جمعی از اصحاب که شخصی از بنی سلمه بحضرت رسالت صلعم آمد
سوال کرد وگفت یا رسول الله هیچ حقی از من مادر و پدر من مانده است بر من بعد ازان که وفات یافته اند آنحضرت گفت
بلی دعا و خیرات ایشان یعنی آمرزش خواستن ایشانرا و وصیت ایشانرا بجای آوردن و دوستان ایشانرا گرامی
داشتن والله اعلم روایت از حضرت رسول صلعم دعاء الوالدة اسرع اجابة قیل لم ذلک یا رسول الله قال هی ارحم من الاب
ودعوة الرحم لا تسقط فرمود که دعای مادر زود مستجاب میگردد از دعای پدر گفتند چرا گفت زیرا که مادر مهربان
تر است ودعای مهربان رد نمی شود وروایت از حضرت رسول صلعم اصبح مرضیا لابویه ودرصحح له بابان مفتوحان الی الجنة
من مسی فمثل ذلک وان کان واحدة فواحدة فرمود که بامداد برخیزد و بر جای بود و مادر و پدر از وی خشنود باشند
دو در از دوزخ بر وی او بگشایند اگر مادر و پدر او یکی زنده باشند یکدر بگشایند هر که بامداد برخیزد و بر جای بود
و مادر و پدر از وی خشنود باشند امروز دو در بهشت بر روی او بگشایند اگر مادر و پدر یکی زنده باشند یکدر
بگشایند از حضرت رسالت پناه صلعم روایت منقولست الجنة یوجد ریحها من مسیرة خمسمائة عام ولا یوجد

نیابد بوها عاق وَلَا قَاطِعِ رحم فرمود که بوی بهشت را خاصیتی است که از پانصد سال راه آن بوی شنیده میشود و عاق هرگز
بوی وی نشنود یعنی چنان از رحمت خدای تعالی دور باشد در قیامت که به پانصد ساله راه بر امن بهشت راه نیابد در اخبار
فی الخبر اِنَّ اللّٰهَ تَعَالیٰ اَوْحیٰ اِلیٰ مُوسیٰ مَنْ بَرَّ وَالِدَیْهِ وَعَقَّنِیْ کُتِبَ بَارًّا وَمَنْ بَرَّنِیْ وَعَقَّ وَالِدَیْهِ کُتِبَ
عَاقًّا در اخبار است که حق جل و علی بموسی پیغمبر فرمود که ای موسی هر که با داری حقوق بندگی ما بجای آورد و در حقوق مادر و پدر تقصیری
کند ما او را از بدکاران نویسیم آورده‌اند که در قرون ماضیه در مصر عادت بودی که هر پادشاهی که بجهت احترام کسی برخاستی
گفتندی تا آوردر سر مملکت برخاستی و او را از سلطنت عزل کردندی چون یعقوب به دیدن یوسف آمد یوسف خواست که
برخیزد ملکه اشاره کردند ازین برخواستن خطر ملکت یوسف برنخواست خدای تعالی بیوسف وحی فرستاد که ای یوسف
بجهت مصلحت ملک فانی حرمت پدر فرو گذاشتی بعزت و جلال من که بعد ازین از پشت تو هیچ پیغمبری
بیرون نیاورم از اینجاست که علما گفته اند که احتساب بر پنج مرتبه است اوّل تعریف دوم نصیحت سیوم
منع چهارم و پنجم که دشنام و زدن از فرزندان روا نیست اما مرتبه سیوم آن منع است که بفعل علما را نظر
است چه اگر فرزندان را فعلی صادر شود که بسبب ایذای او گردد چنانچه عود در باب طنبور و آلات مناهی ایشان
بشکند یا خمر ایشان را بریزد یا جامه حرام از تن ایشان برکند و بخداوند دهد یا مال غصب از خانه ایشان بیرون
آرد و بمستحق رساند اگرچه ایشان بدین افعال خشمگین شوند واضح است که فرزند بدین افعال عاق نشود و خشم
ایشان را اعتبار ننمایند زیرا که وجوب و ادای حقوق فرمان صمدیت بر حقوق ایشان مقدم است از
ینجاست که حق سبحانه و تعالی در قرآن میفرماید یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا اٰبَاءَکُمْ وَاِخْوَانَکُمْ اَوْلِیَاءَ اِنِ
اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ عَلَی الْاِیْمَانِ فرموده مکنید که بیابانی آورده بت پرستی بگیرید مادران و پدران و برادران خود را چون
باطل را اختیار کنند از فرمان حق سبحانه و تعالی برتابند اما والدین مطیع فرمان حق باشند مخالفت شرع روا ندارند
طلب رضای ایشان افضل طاعت است چنانچه فرموده حضرت رسالت پناه محمدی صلعم که بر الوالدین افضل من الصَّلوٰة
والصّیام والحج والعمرة والجهاد فی سبیل الله یعنی نیکویی مادر و پدر فاضل‌تر است از نماز و روزه و حج و عمره و جهاد
در راه حق سبحانه و تعالی و چون ذات والدین در منشأ وجود فرزندان اول مصدر است که وجود حقیقی فرزندان را

بعد

بعد عالم محسوس صادر میگردد لاجرم حضرت صمدیت عز شانه طاعت ایشان را قرین طاعت خود کرده بعد از آن شکر نعمت تحقیق
شکر ایشان را بر فرزندان واجب گردانید اما قسم دوم از بیان در ادای نکاح و حقوق زوجه بر زوج و حقوق بر زوجه قال الله
وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّنْ قَبْلِکَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ اَزْوَاجًا وَّذُرِّیَّةً قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ مَنْ
نَکَحَ لِلّٰهِ اسْتَحَقَّ وِلَایَةَ اللّٰهِ فرمود که هر که زن خواهد برای خدای تعالی تا دین خود را حصار آورد و نفس خود را
از ارتکاب حرام محفوظ دارد یا دختری خواهر خود را بسلمانی متدین دهد برای خدای تعالی تا در دین ایشان محفوظ ماند
مستحق قرب و دوستی حضرت صمدیت گردد و حضرت خواجه عالم صلعم فرموده مَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِیْ فَلَیْسَ مِنِّیْ وَالنِّکَاحُ
سُنَّتِیْ فَمَنْ اَحَبَّنِیْ فَلْیَسْتَنَّ بِسُنَّتِیْ آنحضرت فرموده که هر که از سنت من روی بتابد او از من نیست و نکاح سنت
منست هر که مرا دوست میدارد گو بر سنت من ثابت باش حضرت خواجه کونین فرموده که اِذَا اَتَاکُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ
دِیْنَهُ فَزَوِّجُوْهُ وَاِنْ لَا تَفْعَلُوْا تَکُنْ فِتْنَةٌ فِی الْاَرْضِ وَفَسَادٌ کَبِیْرَةٌ فرموده که هر گاه کسی ابر دین و امانت
شما اعتماد بود و نیز دختر شما آید و طلب نکاح کند او را نکاح کنید یعنی اگر اینچنین کسی درویش بود و از درویشی او ننگ دارید
و تقوی و امانت او را غنیمت شمرید اگر نکنید فتنه در زمین انگیخته باشید و فسادی بزرگ کرده چون امر نکاح از محاسن
امور دین و مصارف حیله شیاطین و القای وجود ذات و تکثیر سواد اسلام است جمیع متاهلان اهل اسلام معرفت شرایط
و حقوق و احکام مقاصد و آداب آن واجب است اگرچه طالب حق را در غایت حقوق نکاح از دانستن و عمل کردن بدان چاره
نیست هفت شرط است شرط اول معاشرت دوم سیاست سیوم غیرت چهارم نفقه پنجم تعلیم ششم قسمت هفتم تادیب شرط اول
معاشرت است قال الله تعالی عَاشِرُوْهُنَّ بِالْمَعْرُوْفِ حق جل و علا میفرماید با زنان زندگانی کنید و نیکی و خلق خوش
و لطف و صحبت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده در حالت وفات این بود که الصَّلوٰة وَمَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ
وَاتَّقُوا اللّٰهَ فِی النِّسَاءِ فَاِنَّهُنَّ عَوَانٍ فِیْ اَیْدِیْکُمْ یعنی بر شما باد که نماز بپای دارید و بر بندگان شفقت کنید و از
خدای تعالی بترسید و حقوق زنان رعایت کنید که ایشان اسیرانند در دستهای شما پس از حقوق و معاشرت
اهل بر مرد یکی آنست که اهل خود را از خشونت قول و فعل ایذا نرساند بلکه به خوبی و نیکی و افعال تا قصه ایشان از القوة
حلم و صبر تحمل کند و درشتی وی نباشد شرط دوم سیاست مومن غیور باید کرد و احتمال حسن خلق متابعت ایشان از الکستاخی کشد

هرگاه که چیز نامشروع ازیشان بینند در زجر و تهدید و ادب و تعزیر تقصیر روا ندارند و ایشانرا بعقوبت سیاست و صولت حمیت
مقهور و زیر دست خود گردانند و مامور ایشان نگردند و خاصه بر امور دینی مشورت با ایشان کار نکنند و بر قول ایشان
و در خبر است که شاوروهن وخالفوهن فان فی خلافهن البرکة یعنی با ایشان مشورت کنید تا دلهای ایشان
بدان شاد و خوش گردد و پس مخالفت رای ایشان کنید بیستم از حضرت سید انبیا محمد رسول الله صلعم فرمود که لا یفلح قوم
ملکتهم امرأة یعنی هرگز نیابند آن قوم که بر حکم زن کار کنند فی الجمله جمیع مکونات مبنی بر عدالت است متجاوز شدن چیزی
از حد اعتدال موجب نقصانست بیست و یکم غیرت قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله یغار والمؤمن یغار
غیرة الله ان یأتی المؤمن ما حرم علیه یعنی بدرستی که حق سبحانه و تعالی غیرت میکند و مؤمن غیرت میکند و غیرت
حق جل و علا بر آنکس که فعلی کند که آن فعل بر وی حرام کرده شده است و قال علیه السلام انی لغیور وما من امرء لا
یغار الا منکوس القلب مراد ازین قلب اینجا علت فرمود که من غیورم و هر مردی که او را غیرت نباشد عقل او نگو
نسار است و شرط غیرت مؤمن است که دخول غیر محرم در حرم خود روا ندارد و از زیارت گورستان و مساجد و مجالس و لایم
و سعادتی که مردان و زنان در یک مجلس جمع شوند منع کند و منع ذلک بدگمانی در حق ایشان از حد در نگذراند و تجسس
اخبار نهانی ایشان مبالغه نکند و عیبهای ایشانرا نجوید حضرت خواجه عالم صلعم فرمود المرأة کالضلع [illegible] ایشانرا ادب
کرداند چنانچه در گرفتاری آخرت در خلاصی نفس میکوشد در خلاصی ایشان کوشش نماید ایشانرا از خطرهای آن جهانی
ایمن گرداند بیست و چهارم نفقه است قال الله تعالی والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا یعنی اهل نجات و ارباب
درجات آنها اند که در نفقه حد اعتدال رعایت کنند و چنان تنگ نگیرند که بسبب بخل انجامد و چنانچه اسراف نکنند که
تبذیر و طغیان کشد و بجهت تحصیل نفقه و کسوه عیال از جمیع بعضی میسر و بعضی از شبهات ابتلا شود و ازان چاره نباشد حلال را
در وجه نفقه صرف کند و شبهه را در وجه کسوه نهد هرچه گوشتی از شبهات حرام رسته شود مستحق عذاب آتش شود بیست و پنجم
تعلیم است قال الله تعالی حق تعالی واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن فی المضاجع
واضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا حق تعالی میفرماید آن زنانی که بزرگ منشی
میکنند شما اول ایشانرا وعظ کنید و اگر آنهم فایده نکند ایشانرا از یاد وی میکنید و اگر کسی ده روز یا یکماه با زوجه

خود

خود بجهت مصلحت و بیم سخن نگوید او را مهجور کند روا باشد بیست و ششم از حضرت سید کاینات و خلاصه موجودات محمد مصطفی صلعم
در خانه یکی از ازواج بود و طعام آورده بود آنحضرت از آن طعام چیزی پیش عایشه فرستاد عایشه رد کرد آنرا باز داد و آن
زن دیگر گفت عایشه ترا اهانت کرد بدین رد طعام کردن آنحضرت در خشم شد گفت شما نزد خدای تعالی از آن خوارترید
که مرا اهانت کنید پس یکماه با زنان مهجور کرد و بهیچکس از ازواج سخن نگفت این حق زوجه است بر زوج بدانکه حقوق زوج
بر زوجه بسیار است و در حقیقت نکاح نوعی از رق است چه در شرع ملک دو نوع است یک ملک یمین است دوم ملک
نکاح چنانچه اطاعت سید بر بنده واجب است طاعت زوج نیز بر زوجه واجب است و ازینجا بود از حضرت خواجه عالم صلعم
فرمود لو امرت احدا ان یسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها عظیم حقه علیها یعنی بغیر از خدای تعالی بر کسی سجده واجب
بودی هر اینه فرمودمی تا زن بر شوهر خود سجده کردی از بزرگی حق شوهر بر وی در خبر است که شخصی سفر کرد زوجه خود را امر کرد
تا آمدن او از خانه بالاخانه زیر فرود نیاید و پدر آن زن در خانه زیر بود بیمار شد آن زن نزد رسول صلعم فرستاد اجازت
خواست که از خانه بالا بدیدن پدر فرود آید آنحضرت فرمود که فرمان شوهر خود را بجا آور پس آن شخص وفات یافت آن
زن از حضرت رسول اجازت خواست که فرود آید آنحضرت فرمود که فرمان شوهر خود را بجا آور پس آن شخص را
دفن کردند آن زن بالا فرود نیامد حضرت سید عالم صلعم فرمود که ان الله غفر لابیها بطاعتها لزوجها یعنی بدرستی که
خدای تعالی آمرزید پدر او را از برکت طاعت داشتن آن زن شوهر خود را از حقوق زوج بر زوجه ده است یکی آنکه
هرگاه زوج را رغبت او باشد بهر حال که باشد که منع نکند مباشرت مگر در وقت حیض دوم آنکه از خانه شوی بی
اذن او چیزی بکسی ندهد سیوم آنکه روزه تطوع بی اذن فرمان شوی ندارد چهارم آنکه بی اجازت شوهر پای از
خانه بیرون ننهد پنجم غیبت شوی خود را پیش خویشان خود نکند ششم آنکه زیادت از قدر حاجت از شوی طلب نکند
هفتم آنکه به شادی شوی شاد باشد و باندوه او اندوهناک باشد هشتم در شوی بسیار غیرت نبرد نهم آنکه خود را همیشه
پاکیزه دارد و فعلی که شوهر را انکار باشد نکند دهم آنکه با فرزندان وی دعای بد نکند تا رسته باشد از عذاب خدای تعالی
این حقوقها که یاد کردیم اگر بجای نیارد النفس وقود آتش دوزخ باشد قسم سیم ازین باب در حقوق فرزندان با والدین قال جاء
رجل الی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال یا رسول الله من ابر قال والدیک فقال لیس لی والدان فقال بر والدک علیک

گفت مادر و پدر ندارم

حق ابوه رعایت کرد جابر انصاری که شخصی بحضرت رسالت پناه صلعم آمد و گفت یا رسول الله تعلیم با که کنم گفت با پدر و مادر گفت با فرزندان

خود چنانکه مادر و پدر را بر تو حق است روایت کنند از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که فرزندان را روز هفتم عقیقه کنید و موی

او پاک کنید و چون شش ساله شود ادب کنید و چون هفت ساله شود جای خواب او را جدا کنید و چون سیزده ساله شود اگر ترک

نماز کند او را بزنید و چون شانزده ساله شود از برای او زن بخواهید پدر دست بر سر بگیرد و گوید ترا ادب کردم و تعلیم کردم و ترا

وسیج کردم پناه میگیرم بخدای تعالی از فتنه تو از دنیا و عذاب تو از آخرت ای عزیز من بدانکه امانت حق است نزد مادر

و پدر مطالبه حقوق این امانت در مجمع قیامت خواهد بود این امانت آینه است که صورت جمیع نقایص و کمالات را قابل است

و جوهر حقیقت او را بهر چه میل دهند برای مایل گردد و اگر مادر و پدر استاد و معلم او از اهل خیر و صلاح باشند آثار صلاحیت ایشان

در وی راسخ گردد از دیار علم و تقوی نتیجه او شود و نیک بخت دو جهان شود مادر و پدر و استاد و معلم در ثواب او شریک باشند

و اگر مادر و پدر و استاد و معلم او فاسق و فاجر و جاهل و غافل باشند آثار ظلمت و فسق و غفلت و جهل ایشان در نهاد

فرزندان مستحکم گردد و مباشرت نفس و ظلم و فتنه و عجب و کبر طبع او شود و بدبخت دو جهانی گردد و مادر و پدر

و استاد و معلم جلاد اثم او شریک باشند و ازینجا بود که حضرت خواجه کونین و فخر عالمین صلعم فرمود که كُلُّ مَوْلُودٍ

يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيُمَجِّسَانِهِ یعنی که فرزند که تولد میکند در حالت ولادت بر

آفرینش پاک است و دین و مذهب و سیرت نیک و بد از مادر و پدر میگیرد و اگر ایشان جهود اند او جهود میگردد و اگر

ترسا اند ترسا میگردد و آنند و بهر این و مذهب که پدر و مادر دارند از ایشان فرا میگیرد و چون مادر و پدر بحکم شفقت فرزند را

در حالت صغر از آفات آب و آتش نگاه میدارند تا هلاک نشوند و از هلاک آتش دوزخ الجهان رعایت کردن تا بهلاکت او

گرفتار نشود اولی تر آن باشد که فرزند را از خردی محاسن اخلاق تعلیم کنند و از مخالفت غرباء سوا نگاه دارند و تربیت

دنیا نفریبد و شرم را عادت او نسازند و در اول ثبات رضاعت او را از شیر زنی که بی نماز و حرام خوار باشد نپرورند و لقمه حرام را

اغذیه او نسازند هر طفلی که بدن او در خردی از شیر و لقمه حرام تربیت یابد ظلمت و خباثت آن حرام طبع او را تاریک و

مکدر کرده باشد و در حالت جوانی میل او بشر و معصیت باشد و چون طفل بحد تمیز رسد باید که مراقبت حال او باشند که اول نشانی

ازین سعادت را غنیمت شمرند و در ترتیب او سعی نمایند که اول صفتی که از صفات ذمیمه در طفل ظاهر شود شرم است و بر خوردن

باید که او

باید که او را نگذارد و آداب خوردن او را تعلیم کنند و بسیار خوردن را در چشم او زشت گردانند و از ذخیره کردن طعام

او را منع کنند و به ایثار فرمایند و کودکان بسیار خوار را پیش او سرزنش کنند و بسیار خوردن تا آن صفت در

وی شکسته گردد و از پوشیدن جامهای رنگی و ابریشمین منع کنند و او را آگاه کنند که آن پوشش زنان است و

مخنثان و قبح اخلاق بنشر اطفال از رینیت است صفات مهلکه از دروغ و حسد و عجب و کبر و حرص و غیبت و

بخل و مکر و غدر در نهاد کودک رسوخ می یابد چون بحد تعلیم رسید بجهت تعلیم قرآن استادی طلب نماید که بصلاح

و تقوی موصوف باشد بعد از قرآن بتعلیم اخبار و احادیث و مواعظ و مذهب حق ائمه معصومین و حکایات شیخ و صلحا و اولیا

مشغول گرداند تا محبت آنها و محبت آل رسول صلعم در اهل صلاح در باطن او مستحکم گردد و از خواندن غزلها که ذکر عشق و زلف

و خال باشد منع کنند که آن تخم فساد در دل اطفال کشته میگردد و هر روز یکساعت طفل را در لعب و بازی رخصت دهد تا طبیعتش

بروی منقطع نگردد و از حد اعتدال عاند و قوت و کار با دب نشستن و برخاستن و راه رفتن تاکید کند غرض آنکه کودک

را در اول نشاط آینه است قابل که هر صورت که در برابر آن بدارد عکس آن صورت در وی ظاهر گردد و در صحبت عارف

کامل و محقق تربیت یابد امید بود که ولی از اولیای وقت گردد و اگر در صحبت فاسق و جاهل و شریر تربیت یابد

بشیطان مرید شود که الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ قسم چهارم ازین باب در حقوق خادم و بنده و زیردستان روایت از حضرت

رسالت پناه صلعم قالت مَا آخِرُ وَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صلعم الصَّلَاةَ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ یعنی آخر سخن چیزی

که آنحضرت وصیت کرد این بود که نماز را بپای دارید و زیردستان را نیکو دارید و قال علیه السلام اتَّقُوا اللَّهَ فِيمَا

مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ أَطْعِمُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ وَاكْسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ وَلَا تُكَلِّفُوهُمْ مِنَ الْعَمَلِ مَا لَا يُطِيقُونَ

فَمَا أَحْبَبْتُمْ فَأَمْسِكُوهَا وَمَا كَرِهْتُمْ فَبِيعُوا وَلَا تُعَذِّبُوا خَلْقَ اللَّهِ مَلَّكَكُمْ إِيَّاهُمْ وَلَوْ شَاءَ لَمَلَّكَهُمْ

إِيَّاكُمْ فرمود که بترسید از خدای تعالی در حق آنکسانی که در ملک و تصرف شما اند یعنی بند کان را بخورانید ایشان را

از آنچه میخورید شما و بپوشانید ایشان را از آنچه شما میپوشید ایشان را کاری مفرمائید که طاقت آن ندارند آنچه از ایشان

میخواهید نگاه دارید و آنچه از ایشان نمیخواهید بفروشید و بندگان حق را عذاب مکنید بدرستی که حق تعالی ایشان را

ملک شما کرده و بنده ساخت اگر خواهید شما را ملک ایشان گرداند تا در دست ایشان هر چه خواهند کنند

قال علیه السلام فرمود که در بهشت در نیاید فریبنده مردم بمکر و خیانت کند و نه کسی که جور کند بر بنده کان و زیردستان شخصی پیش حضرت
رسالت پناه محمدی آمد و گفت یا رسول الله چند بار عفو کنم از بنده کان پس فرمود در روزی هفتاد بار ایشان را عفو کنید فی
الجمله هر که او را بنده باچار به ایست او را در موقف عرصهٔ عرصات از حقوق ایشان خواهد پرسید بنده را بر خواجه هفت
حق است اول آنکه در خوردن و پوشیدن او را با خود برابر دارد دوم انکه او را زیادت از قدر طاقت کار نفرماید سیوم
انکه از صد احکام شرع بروی واجب است او را تعلیم کند چهارم انکه چون در روز وظیفهٔ خدمت خود بجای آورده باشد شب او را
دیگر کار نفرماید پنجم او را بنظر حقارت نه بیند ششم انکه او را در وقت ادای فرایض کار نفرماید چنانچه بسبب آن کار فریضهٔ او
قضا نشود هفتم انکه هر دلتی که در وی نقصان دین نباشد از وی عفو کند فصل پنجم ازین باب در حقوق صحبت و اخوت و شرایط
و صداقت قال الله تعالی فاصبحتم بنعمته اخوانا و عن ابی درداء قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان اخوان العرش منابر
من نور علیها قوم من نور لباسهم نور و وجوههم نور لیس بانبیاء و لا شهداء فقالوا یا رسول الله صفهم لنا قال هم المتحابون
فی الله و المتزاورون فی الله ابو درداء روایت کرد از حضرت سید کاینات صلعم میفرماید که گرداگرد عرش منبرهاست
از نور و روز قیامت بران منبرها قومی باشند از نور جامهای ایشان از نور و روی ایشان از نور و ایشان نه از مرتبهٔ پیغمبران و شهیدان
باشند و لیکن همه پیغمبران و شهیدان بر مرتبهٔ ایشان رشک برند گفتند یا رسول الله صفت ایشان بفرمای فرمود که ایشان آنکسانند که با یکدیگر
از اتقیا دوستی کنند برای رضای خدای تعالی و با ایشان بنشینند برای رضای خدای تعالی قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من
اراد الله خیرا رزقه خلیلا صالحا ان نسی ذکره و ان ذکره اعانه حضرت سید کاینات صلعم میفرماید
که خدای تعالی با هر بندهٔ که نیکی داشته باشد او را دوستی صالح روزی کند و هر گاه که او را از کار دین فراموشی کند یاد دهد چون یاد
کند او را در ان یاد یاری کند تا کار دین او آراسته کرداند در اخبار آمده که حق جل و علا وحی فرستاده بداود علیه السلام که ای داود
چونست که ترا می بینیم در گوشه تنها افتاده و با کسی نمی آمیزی گفت الهی خلق را دشمن داشتم برای رضای تو خطاب آمد که ای داود
هشیار باش از برای خلاصی نفس خود و در روز دارنده کی برادران دینی و دوستان حقیقی کسب کن و هر دوستی که بر رضا با تو موافقت
نکند با وی صحبت مدار که آنکس دشمن تست و صحبت او دل ترا سیاه کند و سخت میگرداند و ترا از رحمت دور می اندازد آورده
که حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بعیسی علیه السلام که ای عیسی اگر تو چندان بنده کی کنی که جمله اهل آسمانها و زمینها

و دران

و دران همه دوستی صالحی برای خدای با و دشمنی فاسقی را با بنده عی برای رضا ما نباشد ان همه ترا هیچ سود ندارد و هیچ
سود نمیت فصل از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام منقولست فرمود علیکم بالاخوان فان لهم عدة فی
الدنیا و الاخرة الا تسمع الی قول اهل النار فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم ان حضرت
فرمود که بر شما باد که برادران دینی کسب کنید که ایشان یاری ده دین اند در دنیا و فریاد رس در آخرة نمی
بینید که حق سبحانه و تعالی از حال دوزخیان حکایت میکند که چون از ایشان پرسند که چگونست که شما از عذاب
خلاصی نمی یابید از گرفتاری که در مانده اید ایشان جواب گویند که از انکه ما در دنیا دوستی صالح و برادر دینی
کسب نکردیم که امروز شفاعت او ما را ازین عذاب خلاصی دهد آورده اند که ملک صالح از پادشاهان شام بود شبها
بیک غلام بیرون آمدی و در میان مساجد و مقابر گشتی و از احوال هر کسی تفحص کردی شبی در سرمای زمستان
میگشت بمسجدی رسید درویشی را دید که از برهنکی سرمای لرزید و میگفت الهی در قیامت این پادشاهان غافل
که نعمت ترا سرمایهٔ حظوظ نفس و هوا ساخته و دولت فانی را ختم تجبر و تکبر کردانیده و از احوال ضعیفان غافل شده
به بهشت راه دهی بعزت جلال تو که قدم در بهشت ننهم آن ملک صالح جامهٔ پاک هپلو و بدرهٔ زر پیش درویش نهاد و بگریست
و گفت شنوده ام که حضرت رسول فرموده است پادشاهان بهشت کسانی باشند که الیشان امرا در دنیا قوت و پوشش باشد
درویشان بدان از حضرت خدای تعالی راضی باشند امروز که نوبت پادشاهی است من بدر صلح آمده ام فردا که نوبت
پادشاهی شما خواهد بود در خصومت بر ما مکشائید و سایهٔ همای حمایت از حال ما باز مگیرید و فیض فضل شفاعت از ما دریغ
مدارید درویش گفت چون شرف تربیت اخوت و صحبت دانستی بدانکه نه هر کسی که خود را برادر تو داند برادر دینی است
زینهار حفظ الله برکات هر صاحب ولایت که اسرار سایه همای المتحابون فی الله بر جریدهٔ محقق و متورع بیند و غنای
هر صله مستوی بر صحیفهٔ مکدر هر فاسق و جاهل نشینند و ازین سبب اکابر دین گفته اند که عاقل باید که با پنج کس صحبت ندارد
اول احمق جاهل دوم بدخوی متکبر سیوم فاسق متهتر چهارم مبتدع معاند پنجم حریص بخیل و فرق میان جاهل و احمق آنست
که جاهل کسی را گویند که راه مقصود را نداند و احمق آنکه راه بعکس مقصود در قصور کند پس هر که با احمق دوستی دارد هر روز از خدای تعالی دورتر
افتد آورده اند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و علی آبائه علیه السلام فرمود که با پنج کس صحبت مکن اول با دروغ گوی

صحبت مدار با احمق که بحماقت خود هرچند خواهد که ترا سود کند آخر بزیان اندازد و سیم بخیل اگر سالها بدو پیوندی در حال احتیاج
روی از تو بگرداند چهارم بی زهره ترسنده که در حال حادثه بجهت خلاص خود ترا بدشمن سپارد و پنجم فاسق را که ترا بلقمه بفروشد
و حقوق صحبت و اخوت هفت حق بود اول در مواسات قال الله تعالی یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة حضرت
صمدیت جل و علا می گوید بدان کس که با وجود احتیاج آنچه دارند ایثار میکنند بر برادران دینی و هم برادر خود را بر هم
خود تقدیم کنند دوم معاونت در قضای حاجت باایشان در شیاخت و استشار و قبول منت روایت از امیر المؤمنین علی مرتضی
علیه السلام فرمود که دوسترین دلها نزد حق تعالی آنست که بر برادران نرم تر و باشفقت تر باشد و حسن بصری گفت
برادر دینی بر ما عزیزتر است و دوست تر است از فرزندان ما دنیا میدهند برادران دینی ما را آخرت یاد
میدهند و در زمان تابعین بعضی از اکابر بعد از وفات برادر طریقت چهل سال بر در خانه برادر دینی تردد کردندی
و مونت اهل و اولاد او را کفایت کردندی و از او حیا داشتندی سیم بزبانست و آن آنست که در غیبت و حضور
برادر ذکر عیبهای او نکند و سر و رازهای او را افشا نکند و در خلل و خطا که در سخن برادر دینی واقع شود مجادلت
و مجادله پیش نیاید و ذکر مساوی او را از زبان مردم بد نرساند و محاسن او را بپوشد چهارم بنصرت و حمایت
علامت صحت محبت دینی و مودت حقیقی آنست که مؤمن لایزال مراقب و مراعی غیبت برادر دینی باشد و چون جمعی قصد
غیبت او کنند بدانچه ممکن بود از تعریف رد انداز و مثال کسی که غیبت برادر دینی از دیگری می شنود و خاموش میباشد
همچنان است که یکی برادر خود را می بیند که در میان سگان آدمی خوار افتاده است و آن سگان او را میخایند
و گوشت و پوست او را میدرند و او ایستاده است می بیند و هیچ شفقت برادری باعث او نمیشود که آن سگان را
از آن برادر منع کند شک نیست که تفریق عرض و آبروی بر نفس دشوارتر از تفریق پوست و گوشت است و از اینجاست
که حق سبحانه و تعالی غیبت را تشبیه کرده است و فرموده که ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا
فکرهتموه پنجم بتعلیم و نصیحت است بر مؤمن مشفق و واجبست که چنانچه سعی در مال برادر دینی بر خود واجب
و لازم داند و او را از عیوب نفس انسانی آگاه گرداند و از اقوال شنیعه و افعال قبیحه باز دارد و از ارتکاب مخالفات
و در ارتکاب شهوات مهلکات منع کند در حالت نصیحت و ارشاد وظیفه اسرار و تلطف را رعایت کند و از فضاح

بپا دارد بر ملاء خلق احتراز واجب دانند و حضرت خدای بر کسی که عیب مرا بمن و هر بعیبی عیب ترا بمن نماید و هر سوئی که
از برادر دینی ببیند و در میان حقیقت واند او را از آن آگاه نکند در آن خیانت کرده باشد و در روز قیامت بدان
مؤاخذ بود ششم عفو از عثرات و زلات و این معنی از دو معنی و از دو حال خالی نباشد یا بسبب تقصیر بود در حقوق اخوت
یا بواسطه تسامح امور دینی از قسم اول بهمه حال عفو اولی بود اما در قسم دوم ابو ذر غفاری گفت برادر را برای صلاح
علم برای خدای تعالی باشد و الله تعالی حکمت شبیه است بر حضرت رسول صلعم خطاب میکند که فان عصوک فقل انی بریء
مما تعملون یعنی اگر از نصیحت و فرمان تو عاصی گردند بگوی که من بیزارم از آنچه شما میکنید و نیز فرموده که از ایشان
بیزار شو از اینجا بود که ابو ذر غفاری رحمة الله پرسیدند که فلان برادر تو بمعاصی مشغول است دوست او را دشمن
نمیداری یا نه گفت آن فعل او را دشمن میدارم و لی وی همچنان برادر منست و این طریقه الطف و اقوی از طریق
هست شرط وفا آنست که در حال فقر حاجت برادر دینی فرو نگذارد و مساعدت احتیاج اخروی اولیتر است از احتیاج
دنیوی و مصیبت دینی سخت تر از مصیبت ها بود و می باید که همان مراعات در حال از برادر دریغ ندارد و مساعدت
او بخلاف احوال بر خود لازم داند هفتم وفاست بحقوق اخوت بدعای خیر در حیات و بعد ممات چنانکه در حق
اهل و اولاد او شرط است و شرط اخوت آنست که هر دعا که بجهت نفس خود کند برادر را در آن شریک گرداند و بعد از
وفات او را بدعا و استغفار مخصوص گردانند و حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اذا دعا الرجل
لاخیه بظهر الغیب قال الملک و لک مثل ذلک فرمود که چون شخصی در غیبت برادر دینی دعا کند فرشته گوید ترا
چنین باد که در حق برادر دعا کردی و آمرزش خواستی درده هزار از سفیان بن عتبه که از پدر خود پنجاه هزار دینار میراث
رسید همه را بر دوستان و برادران دینی نثار کرد و گفتند بجهت عیال خود چرا چیزی از آن مال ذخیره نکردی گفت
من از حضرت حق سبحانه و تعالی از بهر خود […] و فرزندان بهشت میخواستم محقر دنیا را چگونه از ایشان
دریغ دارم و در ایشان صدق است و محبت که بقبول و عمل شبه عاقلان و ترغیب طالبان می کنند روایت کنند از حضرت
عیسی علیه السلام فرمود که دوست گردانید خود را نیز خدای تعالی در برابر عاصیان و نزدیک گردانید خود را
بحق سبحانه و تعالی بدوری ایشان و طلب رضای خدای تعالی کنید بخشم ایشان گفتند یا روح الله با که نشینیم فرمود که با کسی

نشینند که دین او لطف و قهر حق سبحانه وتعالی شما را یاد دهد و از نصیحت سخنهای او عمل شما زیادت کند عمل
در آخرت شما را رغبت کرد و تذبیر کار نجات دو جهان خواهید که حاصل شود و به بهشت نزدیک شوید و محبت خاندان
محمد و علی و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بر دل و جان خود نقش کنید و دست در رسن عروة الوثقی امیر
المؤمنین علی علیه السلام زنید و تولای ایشان زیور جان خود سازید و تبرا از دشمنان ایشان کنید تا رستگاری
دنیا و آخرت نصیب شما گردد و به نعیم مقیم بهشت واصل شوید الهی صدا و ندا حاضران این مجلس و خوانندگان و
شنوندگان را بیامرزی و رحمت کنی یا اله العالمین باب نوزدهم دربیان امانت و دیانت الحمید حمد بسیار و ثنای
بیشمار حضرت ملک را که مکارم اخلاق و محامد اوصاف را بنای نظام نهاد و قادری که سطوت قهر او رقاب جباران
ظالم پست کرد و رسنه بماند که آثار رافت عدلش ادعیه مظلومان ضعیف را با وج محل قبول رسانید بلی یارب
کرنه راز هر مرحومیست زی غضه و یم فکار و جانم رلشیست آمد اجل و بیامد از من عمل از آزادی نمودند
عجبم را نشیست صلوات ذاکیات و تحیات نامیات بر صاحب لوای اعظم و واضع شرع اکرم و مهد سیاست
اقوام سید ملوک انبیا و مقتدای رهبان سلوک اولیا حضرت ابوالقاسم محمد المصطفی صلعم و بر اهل بیت او که منار
الوار ولایت و هدایت اند صلوات الله علیهم اجمعین بیت الهی باعز ازان چهارده تن که است فخر زمین و زمین
بحق تو وی و آورد آب و خاک بدین چارده نام معصوم پاک بحق محمد چراغ رسل سر و سروری باغ رسل که کلبه سنگ
روضه را نما بسر و خرامنده لافتی علی و شیر پروردگار که لار دین شاه دلدل سوار بحق تون جنت که فخر
والنساست که جنت محبان او در انر است بحق حسن افتخار زمین که خلقش حسن بود نامش حسن بحق حسین آنکه در
کربلا بشد و بر وی بلا بر بلا بسجاده زینة العابدین بیا قر شناسای علم الیقین محمد که هم نام پیغمبر است
که نعلین او عرش از زیور است بصادق گل روضه اصطفا که افزون بر ارزش صادق صفا بموسی کاظم که جا کاه
او باقر به مقام و مقامات او بحق علی ابن موسی رضا شهید خراسان بظلم و جفا بزهد محمد که نامش تقیست
که در زیر چو آبای خود متقیست بشمع شبستان علم البقین علی النقی قدوة المتقین بشهد شرافت عسکری
که همچو پدر بد بدین پروری بمهدی و هادی امام تمام سلام علیهم علیه السلام که در دین و دنیا مرا چند کار

برآری بعفو خود ای کردگار یکی حاجتم را اعانی بکس برآرنده او تو باشی و بس دویم روز بیم از رجای رسن
که هست بیاید کشیده از کسان سیوم چون برم اشارت بود بان لا تخافوا بشارت بود چهارم چنانم حساب
چنانکه که باشم ز آلوده که جمله پاک به پنجم چون تن بگسلد تنکمن رسانی تنم را بدان پنج تن ششم آنکه رویم زشرم گناه
نباشند بمیدان محشر سیاه بهفتم به نیکوترین حال من نکرد به ترازوی اعمال من بهشتم که بر من بکردار زشت
نبندند درهای خرم بهشت نهم آنکه در زیر بالای پل نباشد بکردن مرا بند و غل دهم آنکه هنگام بیم فراغ از برا
نباید کشیدن چراغ ده و یک چو آتش زبانه کشد هر الطف تو بر کناره کشد ده و دو چو افزون بود در حساب کنی
برمن آسان سوال و جواب ده و سه ز من نامهای درشت بدست چپم ناید از سوی پشت ده و چار اینکه
بی ما چه اینجا پیچاره تن بخشی مرا خدایا مرا در سر انجام کار از نیکان و از نیکمردان شمار صلی علی سیدنا
محمد و آله المعصومین الطیبین الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین باب در بیان امانت و دیانت و درین باب مبنی بود بر
دو فصل فصل اول در امانت و دیانت و چنین گفته اند که امانت رکن اعظم است از خصال حمیده و دیانت محکم ارکان اخلاق
پسندیده و بنیاد دین امانت که الایمان لمن امانة و قاعده شرع بحفظ قواعد امانت و دیانت تمام گردد شرع
چو بنیاد امانت نهاد قاعده دین بدیانت نهاد در دولت از میل امانت بود از شجره دو زخ امانت بود
هر گره آری که درون نگری و در هر دیدنی و شنیدنی که اطراف انزا تامل کنی حدی با امانت و خیانت دارد یت
مثلا دیده امانتیست که بدان آثار قدرت نگرند و گوش امانتی که بدان سخنان خدای تعالی استماع کنند و زبان
امانتیست که ذکر خدای تعالی گویند و دست امانتی که بدان نفع رسانند علی هذا چون کسی دیده بنظر حرام بگشاید و
گوش را بدان اقوال ناشایسته نهد و بزبان دروغ و بهتان گوید و دست بآزار مسلمانی بگشاید هر آینه در
امانت الهی خیانت کرده باشد و امر نهی آلهی را یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا شنوده ناشنوده شده ز ایمان و امانت
بیت دین تو فارغ ز دیانت گری ترس نداری که گناهیست است شرم نداری که خدا دیدست و سلاطین
را بمحافظت این امانت حفظ امانت دیگر لازم است یعنی ملاحظه حال رعایا که ودایع حضرت خالق البرایا اند
اگر در محافظت ایشان تقصیری رود و قصوری بارکان امانت راه یابد چنانکه گفته اند اگر پادشاهان عاملی ظالم عمل

فرستد و مهر رعیت بخیانتی و ستمکاری حواله کند علامت خیانت است و حق رعیت چه ستمکار را بر ضعیفان عاجز
ساخته چنان باشد که شبانی گوسفندان را بگرگ دهد نظم ستمکاره گرگیست مادر و گیر / رعیت همه گوسفندان حقیر / چو
بسپردی این گوسفندان بگرگ / فتادند اندر بلای بزرگ / و دیگر ملاحظه دیانت لازم است و دیانت محافظت امانت
است که میان بنده و خدای تعالی باشد و کسی بر آن اطلاع نیابد مگر بعد از اظهار آن خیانت قانون دیانت
موجب سعادت هر دو سرای بلکه سبب حصول رضای خدای تعالیست شعر دیانت کوش تا دنیا و دین یابی / یقین
بی دیانت را ز دنیا نه مراد است و نه دین / حکایت همیشه مردم متدین مکرم باشند و نزد همه کس محترم آورده‌اند که در اول زمان
انوشیروان که هنوز رایت عدل نیفراخته بود و باشتغال عیش و عشرت بکار رعیت نپرداخته و در دیار او مردی
بکرم مشهور و برعایت مهمانان و بمراعات ایشان موصوف و مذکور نظم جهانش فقیران شاد گشته / ز بند احتیاج آزاد
گشته / پیوسته خوان انعام گستردی خاص و عام را چون آوازه مردی او برآمد و صیت او بجوانمردی در افواه
عالم افتاد و برآمد انوشیروان بجهت امتحان بلباس بازرگانی پوشیده بخانه او رفت و میزبان او را
نشناخت چنانچه عادت او بود طریق تکلف تکلفها بجای آورد و از قانون مروت و لوازم ضیافت هیچ فرو نگذاشت
و او را در صفه آورد و پنجره آن بباغ انگور بود و انگورهای لطیف رسیده بود و تا که هامی نمود و گاه صحبت
داشتند میزبان چندان تکلیف کرد که نوشیروان متعجب ماند در آخر مجلس گفت ای خواجه من بازرگانم بار داده
فتوت و جوانمردی تو تصدیع داده‌ام و آنچه درباره تو از کرم و احسان شنیده بودم بیت می شنیدم که جان
که جان جانی / چون بدیدم هزار چندانی / اکنون میروم بر من حکم فرمای تا برای تو تحفه فرستم و چه هدیه
ترتیب نمایم میزبان گفت ای خواجه بدولت تو همه اسباب مهیاست چون پرده حشمت از میان برخواسته
و رسم تکلف برطرف شد مرا انگور تازه میل است اگر شما را بباغی برند یا برسم تبرک بیاورند قدری برای
من بفرستید انوشیروان گفت در باغ تو انگور بسیار دیدم چرا از آن نخوردی گفت ای جوان پادشاه مردی
عاقل و ظالمست پیروی رعیت نه آرد و انگور را و کس تعیین نمیکند که خبر گیرند مردم دیگر ملاحظه زیانی
کنند و انگور میخورند و من محروم جهت آنکه حق او در این باغ هست هنوز جز نگرفته‌اند اگر من ازین انگور

بخورم

والطاف و شفقت بی‌نهایت خود ترا بیامرزی و ببخشائی و هر طاعت و عبادت که شکسته و بسته از دست این
این بیچارها برآید بمحل قبول برسانی و هر وعده تشریفی و اکرامی که گزارندگان پنج وقت نماز را وعده فرموده
که حاضران این جمله را از آن وعدها مشرف و مکرم گردان و پدران و مادران و عزیزان خاک یکدیگر را
بکرم لطف و فضل خود بیامرزی و همه را به بهشت عنبر سرشت برسانی و عاقبت همه را بخیر گردانی یا ارحم الراحمین
والسلام علی من اتبع الهدی ابتهال بدرگاه حضرت الله ای دارنده ناامیدان و شکننده کامها و روزی دهنده درماندگان
و ای درمانده شکسته شده ای آنکه رحمت تو عمیم است و ذات تو قدیم است و نام تو رحمن
و رحیم است یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین الیک حرکتی و منک طلبی و کرمک اجبتنی و
علی فرجی یا محب العاصی یا ملجا الضعفاء یا مونس الغرباء یا عون الفقراء ای مفضلی که با
فضال کس ترا حاجت نیست ای مستغنی که کسی را با تو مجال و مقاومت نه ای جباری که گردن و ابراشی تو
گردن کش نه ای قهاری که سرکش را با تو حکم تو نیز پیش نه ای مقتدری که تیر تقدیر تو هیچ تدبیر دفع نشود ای
مدبری که قلم قسم تو هیچ آفریده محو نکرد ای خداوندی که جان بندگان هدف تیر تقدیر تست الهی
ببرکت آن نام که از هیبت آن زمین بشکافت الهی ببرکت فرق محمد و فرمان محمد الهی بحق راز محمد
و نیاز محمد الهی ببرکت صبر محمد و محراب محمد که حاجت دین و دنیای ما بیچارگان و درماندگان و عاجز
و فرو ماندگان روا کنی و از شفاعت مقرب و بهتر عالمیان محمد مصطفی صلعم بی‌نصیب نگردانی و بر ما رحمت کنی
و ببخشی ای یا اله العالمین و یا خیر الناصرین مناجات بیا تا برآریم دست نیاز / بدرگاه آن صانع کارساز
بیا تا برآریم دستی ز دل / که نتوان برآورد فردا ز گل / برآور تهی دست بر بی‌نیاز / ز رحمت نگردد تهی
دست باز / نپیچد از آن روز در که هر گز نبست / اگر نومید گردد برآورده دست / قضا خلعت نوبهاریش داد
قدر میوه در کنارش نهاد / همه طاعت آرند مسکین نیاز / بیا تا بدرگاه مسکین نواز / خداوندگارا نظر کن بجود
که جرم آید از بندگان در وجود / گناه آید از بنده خاکسار / بامید عفو خداوندگار / کریما برزق تو پرور
ده‌ایم / بانعام و لطف تو خو کرده‌ایم / گدا چون کرم بیند و لطف و ناز / نگردد ز دنبال بخشنده باز / چو ما را

بدید آید ز کرمی عیب پوشی چنین حشمت و داریم ز عزیزی و خداوندی تو بخشش و بس ۞ عزیز تو خواری نبیند ز کس ۞ خدایا
بعزت که خوارم مکن ۞ بذل گنه شرمسارم مکن ۞ مسلط مکن چون منی بر سرم ۞ ز دست تو به گر عقوبت برم ۞
بگیتی بتر زین نباشد بدی ۞ جفا بردن از دست همچون خودی ۞ مرا شرمساری ز روی تو بس ۞ دگر شرمسارم
مکن پیش کس ۞ اگر بر سرم افتد از تو سایه ۞ سپهرم بود کمترین پایه ۞ اگر تاج بخشی سر افرازدم ۞ تو بردار
تا کس نیندازدم ۞ همی سازد تنم پس بر کشش چنان ۞ که عقلش تواند گرفتن عنان ۞ بمردان راهت که راهی بده ۞
وزین دشمنانم پناهی بده ۞ خدایا بذات خداوندیت ۞ باوصاف بیمثل و مانندیت ۞ بلبیک
حجاج بیت الحرام ۞ بمدفون یثرب علیه السلام ۞ بتکبیر مردان شمشیر زن ۞ که مرد وغا را شمارند زن ۞ بطاعات
مردان آراسته ۞ بصدق جوانان نوخاسته ۞ که ما را در آن ورطه یک نفس ۞ ز ننگ دو گفتن بفریاد
رس ۞ امید است از آنان که طاعت برند ۞ که بی طاعتان را شفاعت کنند ۞ بپاکان کز آلایشم دور دار
دگر زلتی رفت معذور دار ۞ به پیران پشت از عبادت دوتا ۞ ز شرم گنه دیده بر پشت پا ۞ که چشمم ز روی
سعادت مبند ۞ زبانم بوقت شهادت مبند ۞ چراغ یقینم فرا راه دار ۞ ز بد کردنم دست کوتاه دار ۞
بگردان ز نادیدنی دیده ام ۞ مده دست بر ناپسندیده ام ۞ خدایا بذلت مران از درم ۞ که صورت
نه بندد دری دیگرم ۞ چه عذر آورم زاشک تر دامنی ۞ اگر عذر پیش آورم کای غنی ۞ فقیرم بجرم گناهم مگیر ۞ غنی
را ترحم بود بر فقیر ۞ خدایا بغفلت شکستیم عهد ۞ چه زور آورد با قضا دست جهد ۞ چه آید ز دست
حالم گریستن ۞ که گر من ضعیفم پناهم قویست ۞ چه برخیزد از دست تدبیر ما ۞ همین نکته بس عذر تقصیر ما ۞ نه من
سر ز حکمت بدر می برم ۞ که حکمت چنین میرود بر سرم ۞ یا اله العالمین و یا خیر الناصرین برحمتک یا ارحم الراحمین

باب در بیان ثواب صلوات در این باب مشتمل است بر دو فصل فصل الاول در بیان صلوات نقلست از ابو عبد الله جعفر صادق ع
فرمود که هر جا مذکور شد اسم حضرت سید انام و بدر تمام حضرت رسول صلعم جهل روز جایی و مکانی و در هر محلی
و در هر خانه و در هر مجلسی که نام محمد صلعم بر زبان رانی و صلوات بفرستی بدرستی که هر که یکبار صلوات بر نبی
و آل بفرستد حق سبحانه و تعالی با هزار صف از ملائکه بر وی صلوات فرستد و هیچ چیزی نباشد از خلق الله تعالی

که برو

که برو صلوات فرستد و هر که را رغبت بصلوة نباشد جاهلیست و بیزار است از او خدای تعالی و رسول خدای روایت کنند
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند که هر آن بنده مؤمنی که ده بار یا بیشتر یا صد بار یا هزار بار
صلوات بر رسول و آل بفرستد حق تعالی فرمان دهد حضرت جبرئیل ع را تا بدهد هر درودی که بر حضرت رسول صلعم فرستاده
است ثواب پنج پیغمبر و نامه اعمال او بنویسد تا بنده خدای تعالی هر روز بسیصد و شصت نوبت بنظر رحمت
بسوی آن بنده بنگرد و هزار کوشک از یاقوت سرخ بجهت آن بنده مؤمن در بهشت بنا کند و آن بنده را حق تعالی
از دنیا نبرد تا مقام خود را در بهشت نه بیند و هر که صلوات بسیار بفرستد حق تعالی جبرئیل را با جمله ملائکه آسمان و زمین
بر هر درود حضرت سید کائنات صلعم رود و خبر دهند که فلان بن فلان یکی از امت تست و بر تو چندین درود فرستاده است
آنحضرت شادمان شود و اگر خواهد که جمال با کمال سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب به بیند
چنانکه با او سخن گوید و بشارت دهد اگر روزی که این بنده رحلت نماید از دنیا جمله پیغمبران و میکائیل و
اسرافیل و عزرائیل و جمله فرشتگان آسمان و زمین بر نماز جنازه او حاضر گردند حضرت جبرئیل ع حلهای بهشت
در وی پوشانند تا بنده را در گور نهند جمله بر وی نماز گذارند و دعای خیر کنند و هر آن مؤمنی که صلوات و درود
بر پیغمبر فرستد بسیار کرامت آن بنده بر خلق ظاهر شود اگر خواهی که کرامت درود فرستادن بدانی هیچ باب نتوان شمرد
که از حد و عدد بیرون است و اگر کسی درود بسیار فرستاده باشد چون او را در گور نهند گور بر وی روشن شود بنحوی
که شرحش نتوان کرد آورده اند که پسری بود در شهر بغداد که با مادر خود در ... که بکشند و او را از گور بیرون آورد
بسوزانند که بسیار نیکو بود با مادر خود چون بکندن گور مشغول شد چون گور را باز کرد از درون نشانی دید که تختش
بزرگ شد الله تعالی جانب پیشش می برد و پشت مادرش را دید که رویش چون ماه شب چهارده بود که نور روی او
آفتاب را غلبه کردی چون مادر را بدان کرامت دید گفت ای مادر این کرامت و درجه از کجا یافتی گفت گناهان
عظیم کرده بودم اما در شبها صلوات و درود بر سید عالم میفرستادم و نقل از آنحضرت شنیده بودم که هر که بر حضرت
کائنات صلوات بفرستد خدای تعالی گناهان او را بیامرزد و به بهشت رساند و از عذاب گور جدا شود و هر آن
مؤمنی که در شب جمعه هزار نوبت صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد البته او را در خواب به بیند روایت کرده

ذکا

واز حضرت سید کونین و فخر عالمین صلعم فرمود که اگر کسی را بیماری یا غمی یا مهمی عظیم پیش آید یا بدست ظالمی
گرفتار شود یا در بند یا در زندان یا در فقری و درویشی گرفتار شده بعد از نماز خفتن هزار بار صلوات
بر روح پاک سید کونین بفرستد و بخسبد جمال با کمال سید البشر را در خواب به بیند و او را از ان جمله بجها
همین کرد اند ۱۳ از حضرت محمد صلعم فرمود که در شب معراج فرشته را دیدم که ویرا چند هزار دست بود و
در هر دستی چند هزار انگشت و بدان انگشتها حساب و شماری میکرد از حضرت جبرئیل عم پرسیدم که این چه حسابست
و شمار که می کند گفت حساب قطرات باران میزد ان فرشته است رفتم و بدو سلام کردم و گفتم دو نی که از ان
روز باز که حق سبحانه و تعالی ترا آفریده است تا امروز چند قطره باران باریده است گفت یا رسول الله بدان
خدای که ترا براستی بخلق فرستاده است که تفصیل ان میدانم که بر بر چند باریده است و بر بحر چند باریده
و بر کورستان چند و بر معموره چند باریده از ان سخن او تعجب کردم از خاطران فرشته و از ان حساب
و بعد از ان ان فرشته فرمود یا رسول الله نوعی است که من از حساب شمار ان عاجزم و نهایت
ان ندانم گفتم یا فرشته ان کدام است گفت چون جماعتی از امت تو در مجلسی باشند و در پیش ایشان نام
تو بر زبان رانند ایشان باتفاق بر تو صلوات فرستند حق سبحانه و تعالی ایشان را چندان ثواب دهد که
من از حساب ان عاجزم و نهایت ان ثواب ندانم تا ان عزیزان اگر میخواهید که بثواب بی حد برسید
که از انرا نهایت نباشد پس بعد و د و بحیات دو جهان سید کاینات بصلوات ثنا و کر دانید ۱۶ از حضرت
خواجه عالم صلعم فرمود که در شب معراج فرشته را دیدم و پر و بال او سوخته و در خاکدان دنیا بجا گذاشت
افتاده گفتم یا جبرئیل این فرشته را چه بوده است گفت یا رسول الله حق سبحانه و تعالی او را بدهی فرستاد
که اهل انرا اهلاک کند دی ساعتی توقف کرد اتش در آمد و پر و بالش بسوخت گفتم ویرا هیچ تو بر است گفت یعنی
تو اما جبرئیل برفت و باز آمد گفت یا رسول الله توبه وی انست که ده بار بر تو صلوات بفرستد ان فرشته ده بار
صلوات داد پر و بالش باز داد و بپرید و بر آسمان شد غلغله در ملکوت افتاد و هی نغزی که از برکت صلوات
داد ان بر وی توبه فرشتگان آسمان قبول می کند چون اهل آسمان برکت صلوات وی تو به می یابند
قبولی

اگر از اهل زمین به برکت صلوات وی رحمت و مغفرت یابند غریب و عجب نباشد و چون صلوات و هی باواز بلند بر او
خواجه عالم صلعم فرموده است که اِرْفَعُوا اَصْوَاتَكُمْ بِالصَّلٰوةِ عَلَيَّ فَاِنَّهَا تُذْهِبُ بِالنِّفَاقِ چون صلوات
دهید بر من باواز بلند بر دارید که نفاق را میبرد گفت مَنْ فَصَلَ بَيْنِي وَبَيْنَ آلِي لَمْ يَنَلْ شَفَاعَتِي
هر که فاصله کند میان من و آل من بعلی شفاعت من در نیابد پس صلوات چنین باید که اللهم صل علی محمد و آل محمد
رسول صلعم فرمود که گاهی که ترا حاجتی پیش آید و خواهی که حق سبحانه و تعالی انرا اجابت کند زیرا که او کریم است
از انکه بزود و حاجت خواهد یکی را اجابت کند یکی را نه روایت ۱ از حضرت سید المرسلین رسول رب العالمین خاتم
الانبیاء و الطیبین امام ثقلین و شفیع بدر و حنین سید کونین محمد بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف صلوات الله تعالی
و سلامه علیهم اجمعین فرمود که در شب معراج فرشته دیدم با هیبت و عظمت هرچه تمامتر تکیه داده و هزار ملایکه
در پیش وی صف زده بروی سلام کردم جواب سلام باز داد و آنگاه از جای بر نخواست خطاب عزت در رسید که
ای فرشته دانستی که بود و بر تو سلام داد ترا و هرچه آفریدیم از برای رضای او آفریدیم برخیز و بر وی صلوات
دهید تا روز قیامت ان فرشته برخواست و صلوات میدهد روایت ۲ از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که فردای قیامت مرا نه بیند و از شفاعت من بی نصیب باشند اول خمر خواره که پی تو به از دنیا بیرون شود و
دیگر هر که نام من بشنود و بر من صلوات ندهد و دیگر کسی که مادر و پدر را برنجاند و عاق باشد روایت ۳ که اول منبر نبود
در مسجد ستونی بود که او را حنانه خواندند حضرت رسالت پناه صلعم پشت مبارک خود را بران ستون باز
داد و با یاران وعظ فرمودی گفتند یا رسول الله اگر اجازت دهی منبری راست کنیم تو بران منبر وعظ کنی ما به جمال
مبارک تو نگریم آنحضرت اجازت داد چون منبر ساختند آنحضرت از در مسجد در آمد و روی بمنبر نهاد چون بپایه اول
رسید گفت آمین و بر دوم نهاد گفت آمین و بر سیوم نهاد گفت آمین چون بنشست ان ستون در ناله آمد که
اهل مسجد از ناله وی در گریه آمدند حضرت رسول صلعم از منبر فرود آمد و ان ستون را در بر گرفت تا ساکن شد
آنحضرت فرمود که بدان خدایی که مرا برسالت فرستاده بخلقان که اگر او را در بر نگرفتمی تا بقیامت در
در فراق من ناله کردی گفتند یا رسول الله آمین گفتی و ما دعا نشنیدیم گفت دعا جبرئیل امین کرد چون بپایه

بپایهٔ اول نهادم گفت هرکه نام تو بشنود و بر تو صلوة نه دهد خدای تعالی دور گرداند از رحمت خود گفتم آمین
چون پای بر پایهٔ دوم نهادم گفت هرکه ماه رمضان دریابد و رضای حق سبحانه و تعالی حاصل نکند حق تعالی اورا
دور گرداند از رحمت خود من گفتم آمین چون پای بر پایهٔ سیوم نهادم گفت هرکه پدر و مادر در دنیا بدو رضای
ایشان حاصل نکند حق تعالی اورا دور گرداند از رحمت خود من گفتم آمین ای عزیزان بدانید که رضای
مادر و پدر حق است هرکه مادر و پدر دارد باید که رضای ایشان بجوید و در حدیث آمده است که اول ما
كَتَبَ اللهُ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ اِنِّي اَنَا اللهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ اَنَا مَنْ رَضِيَ عَنْهُ وَالِدَاهُ فَاَنَا عَنْهُ
مِنْهُ رَاضٍ وَمَنْ سَخِطَ عَلَيْهِ وَالِدَاهُ فَاَنَا عَلَيْهِ سَاخِطٌ الْاٰيَة چیزی که حق سبحانه و تعالی در لوح محفوظ
بنوشت این بود که منم الخدایی که جز من خدایی نیست هرکه مادر و پدر از وی راضی باشند من از
وی راضیم و هرکه پدر و مادر از وی خشنود نباشد و خشمگین باشد من بر وی خشم کنم و او را بسوزم آورده‌اند که هزاران
مؤمن متقی که این صلوات را یکبار بخواند او را ثواب صد هزار صلوات دهد و در نامهٔ اعمال او ثبت نماید و صلوات
این است اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ اَنْفَاسِ الْمَخْلُوقَاتِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ الْاَشْجَارِ الْمَوْ
جُودَاتِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ الْحُرُوفِ وَالدَّعَوَاتِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهٖ
بِعَدَدِ السُّكَّانِ الْاَرْضِ وَالسَّمٰوَاتِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ الْاَبَدِ اِثْبَاتِ وَالنِّهَا
يَاتِ مِنَ الْعَزْمِ اِلَى الْمَوْجُودِ اِلٰى اَبَدِ الْاَبَدِ مِنْ اَوَّلِ اَزَلِهٖ وَاَوْسَطِ حَشْرِهٖ وَاُخْرٰى نِهَايَتِهٖ
وَصَلِّ عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ در خبر است از حضرت سید عالم
صلعم فرمود که هزاران بندهٔ مؤمنی که از سر اعتقاد و یقین این درود و صلوات بزرگ و آن را بر سر گورستان
مسلمانان یکبار بخواند حق سبحانه و تعالی ده ساله ازان گورستان عذاب برگرداند و هرکه دو بار بخواند
بیست سال و هرکه سه بار بخواند سی سال و هرکه چهار بار بخواند چهل سال و هرکه پنج بار بخواند شصت سال ازان
گورستان عذاب برگرداند و هرکه شش بار بخواند تا پایان قیامت دران گورستان عذاب نبود از
برکت این درود و صلوة اگر بر تربت مادر و پدر چنانکه بخوانند چهار بار جمله حقوق که مادر و پدر بر وی دارند که ادا شود

دو هزار

دو هزار فرشته بعدد آنکه خوانند این صلوات از آسمان فرود آیند و زیارت مادر و پدر کنند
و استغفار کنند و ثواب آن در دیوان اعمال ایشان ثبت کنند و درود و صلوات این است بسم الله الرحمن الرحیم
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ مَا دَامَتِ الْبَرَكَاتُ وَارْحَمْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ مَا دَامَتِ الرَّحْمَةُ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ فِي الْاَرْوَاحِ وَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ عَلٰى قَبْرِ مُحَمَّدٍ فِي الْقُبُورِ وَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
جَسَدِ مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ فِي الْاَجْسَادِ وَصَلِّ عَلٰى تُرْبَةِ مُحَمَّدٍ فِي التُّرَابِ وَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ فِي الْقُبُورِ
وَصَلَّى اللهُ عَلٰى سَيِّدِنَا وَعَلٰى خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ آورده‌اند
که هزاران مؤمنی متقی که روز چهارشنبه هزار بار صلوة بر محمد و آل محمد بفرستد و هر مرادی که از پادشاه عالم بخواهد
حاصل شود بدین وجه که اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وسلم آورده‌اند حضرت سید انبیا و خلاصهٔ اصفیا و شفیع روز جزا
محمد مصطفی صلعم فرمود که در گلشن باغ فردوس حضرت صمدیت جل و علا مرغ عظیم آفریده است که آن مرغ را مرغ صلوات
خوانند بر فراز درختی و حضرت صمدیت عز شانه و تسبیح میکند و آن درخت را مفاتیح خوانند و شاخهای آن در
بهر قصر و منظره رسیده است و در زیر آن درخت چشمهٔ آب حیات آفریده است یکی حوض مانند کوثر و هزاران بندهٔ مؤمن
که صلوة بروح پاک سید انبیا و آل او بدهد آن مرغ همایون ازان درخت بزیر آید و دران چشمه غوطه خورد
و ازینجا بیرون آید و خود را بیفشاند و هر قطرهٔ آب که از پر و بال آن مرغ فرود آید حضرت صمدیت جل و علا
بقدرت خود ازان قطرهای آب هر قطره را ملکی بیافریند تا برای آن شخص که صلوات فرستاده باشد
آمرزش او را از حضرت ملک تعالی میخواهند تا روز قیامت در اخبار چنین آورده‌اند که در کتابهای
معتبر که یکی درویش و عاجز و مضطر و بیچاره پیش حضرت رسالت صلعم آمد و گفت یا رسول الله من
عیالمند دارم و از متاع جهانی چیزی ندارم که معیشت ایشان شود بفریاد من بیچاره برس که از محنت فقر
و فاقه مضطرب احوالم خواجهٔ عالم صلعم فرمود که ای بندهٔ مؤمن اگر میخواهی که از مال
دنیا توانگر گردی و در آخرت آمرزش شوی برسان که محمدم و آل من صلوات بفرست تا حضرت حق تعالی
ترا چندان مال دهد که توانگری آن بندهٔ مؤمن چون این لفظ در بار حضرت خواجهٔ عالم

صلعم بشنید بد خواست و رفت و روز بروزه و شب بنماز بود و دایم الدهر صلواة میفرستاد و چون
روزی چند برآمد روزی قضا را بویرانه رفت باب تاختن او را میل شد چون باز آمد پایش بسنکی برآمد و آن سنک
از جای برآمد و درویش دست کرد و آن سنک را برداشت سبوئی بید الله پر از زر سرخ پس از آن درویش با خود
گفت حضرت رسول صلعم فرموده بود که نصیب تو از بالای سقف خانه تو خواهد بود پس ای سبو از حق من نیست پس
پس سر سبو را استوار کرد و بجانب خانه خود رفت و قصه سبو و زر را با زن گفت مگر همسایه دشمن
بهودی از بهر حاجتی بر در خانه آن درویش آمد قصه آن مرد بشنید که با زن می گفت که سبوی چنین در
فلان خرابه دفن کرده جهود چون آن بشنید بدان جانب روانه شد و بدان خرابه رفت و آن سنگرا
از جای بکند و آن سبوی زر نمایان شد برگرفت و بر دوش نهاد و بخانه جهود برد و چون سر سبو را گشود
چه دید که ماران و کژدمان سر از آن بیرون کرده مرد با زن گفت دیدی که ما را دشمنت او را
بسوزم و در خانه او میریزم آن سبو را برسر گرفت و برآمد بالای بام درویش شد و آن سبو را از روزن آن خانه
درویش سرزیر کرد درویش نگاه کرد چه دید که از بالای بام آن زر سرخ میریزد از جای جست و گفت خدا
این حق منست چون جهود نگاه کرد دید که آن ماران و کژدمان همه زر سرخ
شده است پس آن جهود حسرت میخورد که چرا جنبش کردم آن درویش در
حقیقت آن خبر یافت گفت ای جهود مسلمان شو و دین پاک حضرت محمد
مصطفی صلی علیه و آله وسلم تابع شو تا وصف این ترا باشد و لطف مرا
پس آن جهود در خانه مسلمان درآمد و مسلمان شد با اهل و عیال
خویشان و اقوام همگی مسلمان شدند پس آن درویش آن زر را با او
قسمت نمود و با هم برادر شدند پس ای عزیز من بدانید که فضیلت صلوة
بود که بدین دولت رسیدند و ثواب او بسیار است و فضیلت او
بی شمار است **نظم** نظر کن بقدر دن و لطف خدا بین گرت زانکه از قول من نیست باور

خدا و ملایک فرستد صلواة تو هم نیز کن مؤمنی مصطفی همه درود و سلامی که کرد و بیان او بود فضل بسیار میخوان
تو روز بر او درود و سلامی که از گفتن آن پذیرد گناهت چه اکبر چه اصغر درود و سلامی که بر خواجه خواهی
بگوید با خلاص مولا و چاکر درود و سلامی که از هیبت آن منافق شود کور و منکر شود کر درود و سلامی
که چون آب حیوان بیابد ازو زنده کی جان غمخور درود و سلامی که از برکت آن که و در درخت آید تو
در بر درود و سلامی چو ابر بهاران فزاید همه خیر و کاهد همه شر درود و سلامی که از انعام لطفش بود
چون نسیم صبا روح پرور که یا رحیما بذات صفاتت که پاک و منزه ز جسمست و جوهر بحق سرور هر دو عالم
محمد شفیع خلایق بمحشر امام همه غالب کل غالب علی بو طالب آن شاه صفدر بحق بتول و با ولاد پاکش
گزین مؤمنان شیر زاده عالیست بهتر بحق شهید آن در راه شهادت دو معصوم مظلوم شبیر و شبر دو حجت دو برهان
دو دین جهان و سلطان دو لؤلؤ دو مرجان دو دُر دو گوهر بحق علی و محمد زین عبدان آن زاد عابد ابو زینت و فر
جعفر تو صدیق صادق بعلیم کمالات موسی جعفر بحق رضا قبله هر دو عالم که خاک درش هر دو را مر است افسر
بحق تقی قایم دین احمد بحق نقی وارث علم حیدر بسلطان دین عسکر و شاه عسکر بمهدی که هادی بود امام محشر
با ولاد و ذریت پاک احمد بحق امامان رهبران و رهبر که هر جرم عصیان که کردیم یا رب بالطاف لطفت کزان جمله
بگذر که ختم سخن شد ز جان بر محمد بگوییم صلواة یکبار دیگر **فصل دویم در بیان** قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال
بسم الله الرحمن الرحیم بنای همه چیز من بر خوان این نام فتوح بر چهار کس شد سلیمان علیه السلام و صف و هر
و بلقیس سلیمان املی کرد و صف نوشت و هدهد برد و بلقیس بخواند و سلیمان املی کرد و نیکوی یافت صف نوشت
نام بزرگ وزارت یافت و هدهد برد و تاج و خلعت یافت و بلقیس بخواند سعوفت و هدایت یافت پس هر
چنین بیانست که تا می گوئی بسم الله اگر طعام میخوری میگویی بسم الله و اگر آغاز کاری کنی میگوئی بسم الله
و اگر در دروازه میروی میگویی بسم الله و اگر می نشینی میگوئی بسم الله در هر حال نام دوست بر زبان یاد میکنی اگر
برکت این نام الله تعالی روز قیامت و آخرت تو بر تو سهل گرداند و بهشت نعیم روزی گرداند و از دوزخ و آتش
جهنم نگاه دارد و از کرم او عجیب و غریب نباشد **در حکایت** لقمان حکیم که وقتی در راهی قدم میزد و کاغذ پاره

دید در راه به برکت و حرمت برداشت نظر کرد بر وی نوشته یافت که بسم الله الرحمن الرحیم کاغذ را پاک کرد
بخواند و بخورد حق سبحانه و تعالی در حکمت روزی کرد زبان وی را بالحکمت گشاده کرد و همیشه به برکت بسم الله
الرحمن الرحیم اگر بندهٔ مؤمن را به برکت این نام آخر زبانش را بدین نام گشاده کردند از کرم رحمت او عجب نباشد
آورده‌اند از شیخ بشر حافی که براهی میرفت کاغذپاره را یافت پایمال پی پاکان شده برداشت و یک درم داشت
که بسم الله الرحمن الرحیم بجای بر دو پاره مشک در وی گذاشت و در چند وقت بهاده شبانه در خواب دید که بدو میگفتند
ای بشر همچنانکه نام ما را عزیز داشتی ما نیز ترا و نام ترا عزیز و رفیع گردانیدیم و گفته‌اند که این همه دولت و رفعت بدین سبب یافت
پس بدانکه در نام الله ولایت است که اللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا و در نام رحمان محبت و دوست که اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا و در نام رحیم رحمت وَکَانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیمًا نام الله
است که اَلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ و نام رحمان نصیب مشتاقان و متقیان است که یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ
اِلَی الرَّحْمٰنِ و نام رحیم نصیب جملهٔ مؤمنان است که وَکَانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیمًا بدانکه این بسم اشرف اسمائیست که حضرت عزت
عز شانه در کتاب کریم و نامهٔ قدیم را باین نام افتتاح کرد اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ و جوش در صحرای
شکار بدین نام حلال کرد و که فَکُلُوا مِمَّا اَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ وَاذْکُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَیْهِ مؤمنان از عقوبت
نیران بدین نام خلاص یابند که قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّٰی وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّٰی الٰهی بحرمت و عظمت
این نام و این کلام که خاتمت ما بخیر گردان یا اله العالمین بسم الله الرحمن الرحیم بنام خداوندی که آمرزگار خلقان
است که اِنَّ اللّٰهَ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ و روزی دهنده همه کائنات که اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو
الْقُوَّةِ الْمَتِینُ آمرزنده عاصیان است که اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ نگاه دارنده زمین و آسمانست که اِنَّ
اللّٰهَ یُمْسِکُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ و رهنمای مؤمنان است که اِنَّ اللّٰهَ لَهَادِ الَّذِینَ آمَنُوا و دوست
محسنان است که وَاللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ عذرپذیر تایبان است وَهُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ خواننده
مؤمنان است که وَاللّٰهُ یَدْعُوا اِلٰی دَارِ السَّلَامِ فریادرس بیچاره کانست که اَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ
اِذَا دَعَاهُ و دستگیر درمانده کانست وَیَکْشِفُ السُّوءَ مغفرت دهنده همه رسیده کانست وَکَانَ

حقاً

حَقًّا عَلَیْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ نثار کننده آثار غفرانست وَرَبُّکَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ و عزت و عظمت این
نام را نهایت نیست اگر در مهمی درمانی بگوی بسم الله اگر در نعمتی بگوی الحمد لله اگر در گناهی بگو استغفر الله اگر
مصیبتی بتو رسیده است بگو اِنَّا لِلّٰهِ اگر همه عالم دشمن گردند بگو ما شاء الله اگر از شیطان بترسی بگوی اعوذ
حسبی الله اگر عدو کی بگوی
بالله اگر کاری آغاز کنی بگوی بسم الله چنین می آرد که حضرت الله تبارک تعالی و تعظیم را که سه هزار نام است
هزار نام وی فرشتگان دانند و هزار نام از وی پیغمبران دانند و هزار دیگر آنست که صد نام وی در
زبور است از داود علیه السلام منزل شده است و سیصد در توراة موسی و سیصد در انجیل عیسی ع
و سیصد در فرقان محمد صلی الله علیه وآله وسلم که خاتم پیغمبران است نازل گشته است و سی و سه هزار
و سی تنه هزار مقتصدان است و سی و سه دیگر بهره ظالمان است یکنام هست که آن نام را الحق سبحانه
و تعالی دیگری ندانند هر که این سه هزار نام را بداند و بخواند رضای او حاصل آید و هر که این سه هزار نام کرامت
گرداند که بسم الله الرحمن الرحیم و نام سه آمد و مقدمه وی نیز سه است ب س م بر موافقت این سه حرف
تو نیز موصوف باش به سه صفت تا در دنیا به کرامت رسی و در آخرت به خلوت یابی و بر موافقت بی از
خواب غفلت بیدار شو و بیدار باش و بر موافقت سین از حلال سیر و سیراب باش تا در حرام پی شبهه
نیفتی و بر موافقت میم مر و انتظار باش در اداء پنج نماز و درین تقصیر و تاخیر روا مدار تا نجات آخرت یابی
بسم الله گوی لب بسته گردد و چون به سین رسی لب گشاده شود گوئی که حضرت عزت میگوید که بنده من
ببند تا نبندم بگشا تا بگشایم یعنی دل بمحبت ما بربند تا درهای ملامت بر تو ببندم و زبان بگشای به ثنای
من تا درهای عفو سلامت بر تو بگشایم و نام سه گروه است سابق و مقتصد و ظالم پروردگار عالم میگوید
که ای سابقان الله منم بیدار باشید و ای مقتصدان رحمن منم هشیار باشید و ای ظالمان
قبول کننده توبه منم بمن باز گردید اول کسی که این نام بر زبان راند پدر ما آدم علیه السلام بود و آن
ساعتی که از بهشت بیرون آمد گفت بسم الله چون کار است از بهشت بیرون آمدن و از رحمت مشتهی ماندن
ملائکه گفتند خداوندا نام تو میگوید باز گردانیم فرمان آمد که نی او را به دنیا برید که او را فرزندان

وهم چند آنکه از قاف تا قاف کیرند بعضی از ایشان کویند که این نام باشند و بعضی نباشند خواستند کان این نام
دو فریق باشند و بعضی فرمان با اختلاف کنند تا روز محشر آدم علیه السلام با فرزندان عاصی از برکت این یکبار
کفتن آدم همه را از آتش دوزخ آزاد کرد و هم که چون معلم بکوید ای نارسیده بکوی بسم الله الرحمن الرحیم
حضرت پادشاه عالم جل جلاله چنین کس را قارب نارسیده بیامرزد بس ببرکت کفتار نارسیده مر این کلمه بسم الله
الرحمن الرحیم چندین کس آمرزیده میشود اکر کوینده بسم الله الرحمن الرحیم آمرزیده شود عجب و غریب نباشد خداوندی
که ذات او منزه باشد اندیشه نرسد و صفات ذات پروردکار عالم که خداوند العین او منزه باشد زبان
زبان عاقلان کویا و مشتاقان او را بیم مهر آزرده ناله و زاری لسان معنیها هر یک همی نالند بدرکاه پروردکار
عالم که خداوندا همین دانیم ز فضل بر کمال تو که پنجاه سال عصیان را عدم کردانی از یک آه دردناک الهی فضل و رحمت
کن بر ما که از جان و دل هر دم و هر ساعت بامید وصال تو کوییم بسم الله الرحمن الرحیم والسلام علی من اتبع الهدی

باب بیست یکم در بیان موت

فوت ای کشاینده ابواب مرادات وای نماینده اسباب سعادات وای محو اسباب
کراهت نامحدود وای رایت نعمت نامعدود وای قهاری که سرکشان با حکم تو آ... ای پی دادی جباری که
کردن وران اشراکشی تو کز پرسش نه ای مقدری که تیر تو هیچ تدبیر دفع نشود وای مدبری که رقم قلم تو هیچ آفریده
محو نکرده وای خداوندی که جان بندکان هدف تیر تقدیر تست ای پادشاهی که دل دوستان هدف توحید
تست ملکا اکر پرستی حجت نه ارم اکر بیخ بضاعت ندارم منم مفلس بی مایه منم عاجز و حیران منم درمانده و پریشان
منم مضطرب و رنجور منم متفکر و مهجور از من خطا و بخشیدن از تو و عطا الهی ببرکت آن نامها که عرش و کرسی و لوح
و قلم و بر و بحر بدان قرار و نظام دارد الهی ببرکت آن نام که در خزاین اسرار رحمت الهی ببرکت آن پنج نام که بر
پرهای قدسی و حملة العرش نوشته است الهی ببرکت آن نام که ملک الموت ع جانهای مومنان بدان نام قبض
کنند الهی ببرکت آن نام که ابراهیم علیه السلام ترا بدان نام بخواند آتش نمرود برو سرد و سلامت کردی الهی ببرکت
آن نام که یعقوب ع ترا بدان نام بخواند یوسف ع بدو باز دادی الهی ببرکت آن نام که یونس ع ترا بدان نام
بخواند او را از حبس زندان خلاصی دادی الهی ببرکت آن نام که ایوب علیه السلام ترا بدان نام خواند

از بلای

از بلای کرمان نجات دادی الهی ببرکت آن نام که سلیمان علیه السلام ترا بدان نام بخواند خاتم ملک بدو دادی
اللهی ببرکت آن نام که جمله انبیای مرسلین ترا بدان نام خواندند تو ایشانرا عزیز ساختی اللهی ببرکت آن نام
که بدان عزیز را ذلیل کردانی اللهی ببرکت آب چشم یتیمان و ستم رسیدکان اللهی ببرکت آه سینه کناهکاران
الهی ببرکت سوی سر بالیده یتیمان الهی ببرکت بی نوایان و بدحالی و بامداد و عید یتیمان الهی بسینه پر حسرت
سوکان الهی ببرکت جوانان و شکرمندان که بر ما بیچارکان و کناهکاران رحمت کنی و ببخشی و حاضران
این مجلس او شنوندکان و خوانندکان را بمقصود برسانی یا اله العالمین یا خیر الناصرین برحمتک یا ارحم الراحمین

المناجات

کرم کسترا عاجز و مضطرم، بکستر سحاب کرم بر سرم، بعجز و ضعیفی و پیرم ببین، ز اسباب قوت و فقیرم ببین،
نه دستی که کاری برآید از و، نه پایی که راهی کشد بدر از و، ببخشایش و لطف دستی کشای، ببخشا برین
پیر بی دست و پای، جوانی که با دل سیاهی کذشت، بموی سپید و تباهی کذشت، سپید موی ازین چو برتافت
روی، تو نیز از دل من سیاهی بشوی، چو شد مویم از ناامیدی سپید، مکردان ز نور خودم ناامید، دلم را
که آمد سیاهی پسند، ز نور علی نور کن بهره مند، سیاهی دل شد مرا تو بتو، بدل رفت کوئی ز موی بمو،
بسی در دل این آرزو آمدم، که از دل سیاهی بموی آیدم، کرفتم که از دل شود مو سیاه، چه کونه کنم راست
پشت دوتا، چنان مانده ام در نماز خضوع، که نایم دکر با قیام از رکوع، زمانه کمان وار پشتم شکست،
ز تار سر شلم بدان چار پنت، ز موی سپید خودم در حجاب، کنم از سواد دل اش اخضاب، کنون می کشم از کمان
تیر آه، هدف میکنم سینه مهر و ماه، چو هر کز نشد صید کار شکار، چو حاصل ازین کر کردن کنار، نخواهم تو
خلوت خسروی، کز آن کرد دم پشت دولت قوی، نخواهم ز تو فضل و عقل و هنر، کز افضال و احسان شوم بهره ور،
نخواهم ز تو شغل اهل صلاح، کز ذکر دم چو جنت فراخ، ولی خواهم از تو همه درد و داغ، که ... زغیر در دتو
باشد فراغ، ولی خواهم از غم و درد پاک، ز اندوه نایاب تو دردناک، که تا کنج نابود منزل کنیم، ز عالم
همه رو بدان دل کنیم، کنم نیت نقش کم و بیش را، دران نیستی کم کنم خویش را، کشم سر بجلباب کم بودکی،
ز کم بودکی یابم آسودکی، چو ماهی شوم غرق دریای ژرف، زبانرا فرو بندم از صوت و حرف،

برم

بجای سخن مختصر ا که باشم ز نو و کهن بی‌خبر ا نیابم دیگر بار از ان نیستی ا شوم محرز راز از ان کیستی ا تو بینی بمن
خویشتن را نه من ا تو گویی بمن این سخن را نه من یا الله العالمین و یا ارحم الراحمین **فی نعت سید المرسلین** صلی الله علیه و آله سرور
سید رسل و هادی سبل مهتر عالم سرور بنی آدم سلطان تخت شریعت و ان ساکن خانقاه نبوت و ان صاحب صفه
لولاک و ان برگزیده خطه افلاک و ان کدخدای خانه کل و ان مقتدای زمره رسل سید سادات منبع سعادات
شعر
خواجه دنیا و دین کان سخا ا صدر و بدر هر دو عالم مصطفی ا صلی الله علیه و آله و سلم **نظم** سرور دران تاج
رزاد کان ا سپهبد تر خیل فرستادگان ا نامه البطحی یثربی ا گشش ان مشرقی کرد و ان مغربی ا ا
بحکم شریعت طریقت اساس ا بنور طریقت حقیقت شناس ا جهان مطاع و خداوند مطیع ا اسیران روز
جزا را شفیع ا محمد که شمع ازل نور اوست ا قلم اولین حرف منشور اوست ا در گنج هستی از و باز شد ا
دلش مخزن گوهر راز شد ا خرد تشنه فیض تعلیم اوست ا ترشح کش از چشمه میم اوست ا چو شد شمع این سبز
قندیل ا ا بود دانکی خواند جبریل ا ا بگفت و زد و وآوای عرش مجید ا ز انگشت تسبیح خوانش کلید ا بدان قفل
ز حقه سرکش ا ا ز اعجاز رخشان گهر جلوه داد ا شب کفر تاریک چون پر زاغ ا برافروخته از ان گوهر شب چراغ ا
همی کرد از کشور محرمی ا نبوت سلیمان او خادمی ا چون خاتم درین کاخ فیروزه رنگ ا ز ان نسبت میداشت
بر سینه سنگ ا چو خاتم که گیرد بدندان قرین ا ندش سنگ اعدا بدندان نگین ا ببین از لب معجز آهنگ را
که چون سبحه خوان میکند سنگ را ا تن پاکش از ظلمت سایه دور ا زهی از فروغ رخش غرق نور ا دریغ آیدش
سایه بر فرق خاک ا از ان سایه افکند بر عرش پاک ا گذشت از سپهر برین پایه اش ا که تا عرش آساید از سایه
اش ا **فی منقبت شاه اولیا علی ع** زبعد مدح خداوند خواجه دو سرا ا بمدح شاه ولایت زبان بکن گویا ا
امیر جمله مردان علی ابوطالب ا وصی نفس پیمبر سپهر جود و سخا ا ولی حق اسد الله طالب الغالب ا امام متقیان شهسوار
روز غزا ا ای شهی که مدار سپهر و مرکز خاک ا بذات پاک تو دارد هزار نشو و نما ا بضرب تیغ تو دایم مدار
ملت و دین ا بنسل پاک تو معمور سعد دنیا ا مراجه زهره که مدح تو بر زبان رانم ا چون ثبت صد بشر مدحت
تو کرده ادا ا الهی بحق چهارده معصوم پاک که گناهان و ظلالات اهل دین مجلس را از صغیر و کبیر رحمت کنی

بجلالها

و بیامرزی بحق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم **باب در بیان موت و نزع** و درین باب سه بود بر دو
فصل **فصل اول** در بیان موت قوله تعالی کل نفس ذایقة الموت در کتاب مصابیح آورده روی عن النبی صلی الله
علیه و آله و سلم انه قال کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل و عد نفسک من اصحاب القبور
رواینیت ز ان شمس فلک رسالت سرو چمن جلال سلطان بارگاه نبوت و آل خط فتوت مردم دیده عالم مقتدای
انبیا شوری اصفیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که در دنیا چنان باش که غریبان باشند یا چنانکه
رهگذریان و خویشتن را از جمله مردگان شمر یه بزرگی را پرسیدند که اما الغریب غریب چیست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ترک الوطن وطن و مسکن فرد گذاشتن یعنی دنیا وطن و مسکن تو نیست دنیا را فرو
گذار و دست از لذت و راحت و آسایش او بدار و زینت و حرمت و حشمت و سیم و زر و تجمل و زینت او مبند
بدانکه نهایت هر آفریده مرد نست و حاصل هر زاییده شربت مرگ که هر کرا زنده بباید چشید شربت مرگ شربتی است
که هر آفریده را نجواهد رسید سلطان ضرب او را دفع نه و حرمت و حشمت ملکان خدنگ او را مانع نه اگر بر چرخ برین
جای سازی طپانچه قهر مرگت نگونسار گرداند و اگر در زیر مقتم زمین حصار آهنین در وی سازی صرصر قهر مرگت
بیرون آرد که اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة پس چون حال چنین است و
مرجع و مرجع و مال چنین صواب است که اقتدا بانبیا و اولیا کنی و محنت دنیا بکشی و نامرادی دنیا بچشی که درین
محنت دنیا بسر آید و در جنت و آسایش بدر آید و در وقت سماع کلام باری تعالی بگوش هوش تو رسد سلام
قولا من رب الرحیم محققان گفته‌اند که چون مومن بدر مرگ رسد عزرائیل علیه السلام بقبضه قهر جان او در سینه او
وجان در سینه که محل معرفت است برتر نیاید خطاب عزت در رسد که جان او را سلام ما برسان و سماع لطف ما بر
او در دهد فیقول الله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة جان
مومن چون سلام حق تعالی بشنود چنانکه مرغ از قفص قالب بیرون آید چون روز قیامت باشد که جانها بقالبها
باز آید با روح گوید چون تو رفتی مرا حیات نماند مرا ثبات نماند مرا از محرومی دنیا بزندان گور آورد
درون گور تنگ و تاریک فرو خوابانیدند عیال و مهربان مرا بی تو در خانه بگذاشتند و از پدر و دو من یکی لحظه

با بن العقب نکرد روح کویه جون من از توجه اشدم از زمین باسمان شدم و از انجا بافق اعلی شدم و در فضای
جنت پریدم و از مراتع نعیم چریدم اما بی وجود تو یکلحظه قرار ارم نبود و بی وصال تو یکساعت ارام نبود هردو
بهم دیگر غم دل کویند چنانکه عاشق و معشوق غم دل کویند یعقوب غم زده در پیش یوسف احوال الهجران و محنت
بیت الاحزان حکایت کند حال تست و تقریر احوال تست تا با تو کوی روح ترا از قفس قالب رهند و جان
جهانگیر ترا بعالم بالا پرند قالب فرسوده ترا در زیر خاک پنهان کنند تو امل دراز در پیش داری خطبه ازل
دو دیده بر خود میخوانی نو بیا ای که عمرت بر باد رفت ای مکر خفته بودی که بر باد رفت ای همه برک بودن
همی ساختی ای با انک تتن نپرداختی ای بضاعت بجنبه انکه آری بری ای و کر مفلسی شرمسار بری ای که بازار
چندانکه اکنده تر تهی دست اول براکنده تر ای زنجیر درم پنج الکم شود ای دولت رئیس مرنجه غم نشود ای چون
پنجاه سالت بیرون شد ز دست ای غنیمت شمر پنج روزی که هست ای اکر مرده مسکین زبان داشتی ای بفریاد
و زاری فغان داشتی ای که ای زنده چون هست امکان کفت ای لب از ذکر چون مرده برهم مخفت ای چو ما
بغفلت بشد روزکار ای تو باری دمی چند فرصت شمار ای دو هیچم جکر کرد روزی کباب ای که بیکوت کو بیداره
بار باب ای دریغا که بی ما بسی روزکار ای بروید کل و بشکفد نوبهار ای بسی تیر و دی ماه و اردی بهشت ای براید
که ما خاک باشیم و خشت ای جوانا ره طاعت امروز کیر ای که فردا جوانی نیاید ز پیر ای که کفتت بچون
... بند رزتن ای ... ده دست و پای بزن ای نغفلت بدادی ز دست آب پاک ای چه چاره کنون جز تیمم
خاک روایتست وی عن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه
قال ما من یوم الا وملکان ینادیان من السماء باهل الدنیا لدوا للموت و تبنون للخیرات و
یجمعون لاعدائکم وانتم محاسبون ومعذبون عند ربکم راوی این حدیث حیدر شیر بیشه
نبوت در بحر حقیقت بیدار ز میدان لافتی تاج کنجینه هل اتی نکین خاتم علم مرکز انا مدینة العلم خاتم
خلق تسرای ادخلوها بسلام ساقی شراب حور مقصورات فی الخیام صفدر روز غا شیر حیدر علی المرتضی
علیه الصلوات والسلام روایت میکند از صدر بدر عالم سید ولد آدم پیشوای انبیا شفیع روز جزا

ابی

ابین یا رحمی کنجینه یس وطه رسول الثقلین امین الحرمین کاشف یوم بدر و حنین تاجدار قاب قوسین رسول رب العالمین
شاه باز بلند پرواز سید الانبیا محمد المصطفی صلعم روزی فریضه با مهاد کذارده بود و پشت بر مسند
رسالت داده چنین فرمود که هر روزی که صبح صادق چتر کافوری بکشید خیر وسیارکان این حدیقه مینا
عالم را بشعاع نور بیارایند همچو طشت زرین و یا چو تاج خسروانی بر آفاق سما خرامیدن کرد و جهانرا از
ضیاء خود منور کردند و زمین را باظهار خویش مزین کردند پس وحش و طیر و انس و جن هر یکی از اوطان
و مسکن خویش در طلب کسب رزق خویش پراکنده شوند حق جل وعلا بفرماید تا دو فرشته با آسمان و جهانیان
ندا ری در دهند که یا ایها الدنیا لدتم للموت یعنی ای ساکنان سرای دنیا وای باشندگان
کلبه عنا به حقیقت بدانید که همه از برای مرگ زاییده اید تبنون للخراب و بناها می کنید و کرده اید
و همه خراب خواهد گشت و اگر شرفه ایوان را از کیوان درگذرانید دانید عاقبت بسیلاب کل من علیها
فان فانیست و خراب خواهیم وانتم محاسبون معذبون و شما را اکر حساب نخواهد ماند نزدیک
آفریدگار همه روز شما همچو مور حریص در طلب دنیا در جمع اموال بی معنی دنیا قدم میزنید ما از کجا
و چکونه حاصل کنید انرا که جمع می کنید ناکاه باشد که با و مرک کل شیء هالک الا وجهه از ور که انما یکون
نو ابدا نکم للموة در آید و بر درخت قامت خواجه زند سر در نقاب خاک کشد از مال و غنیمت
وی را هیچ ندارد که لن ینفعکم الموت الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب مشترکون عزیز من
اکر در شریعت و طریقت حضرت مصطفی صلعم فرموده که الدنیا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها
بمعنی دنیا بر مثال پلیست بگذرید و عمارت مکنید این را آبادان کنید که کار دین دارد و دین مرکبیت
است و بدان سرور نجات یافت کدام شخص را دیدی که رقم عزل بر نامه دولت او نکشیدند و کدام
صاحب تخت را دیدی که افتاب دولت او را لباس کسوف نپوشیدن کدام شه سوار را دیدی
که مرکب حیواتش ببر در نیا مدری عزیز من هیچ قصری دیدی که شوق شرفه او را عنکبوت نخراشیدند
که ان لم تغن بالامس وقابی را دیدی که بزهر زوال سر برهنه نشد ای عزیز من بدانکه هر که

و تخم طاعت در زمین سوخته اند از دو باب ترتیب کنند بر رحمت بر دارد و هر کس که تخم معصیت در زمین ف
اند از د بر حسرت بر دارد و لفظ نبوی بری ناطق که الدنیا مزرعة الآخرة و مصحف مجید از این حال هر دو خبر میدهد
قوله تعالی فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْرًا یَرَهُ وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ در خبر چنین آورده اند
که لقمان حکیم فرزند خویش را پند میداد و وصیت و گفت ای فرزند عزیز من از خدای تعالی بترس و از آتش
دوزخ حذر کن که حق سبحانه وتعالی فرموده است قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا و هیچ در دل فرزندی
وی پدید آمد بر خواست و روی از شهر بیرون نهاد و چهل شبانه روز در بیابان میگردید پس لقمان حکیم بر خواست
و بطلب فرزند خود رفت چون نزدیک فرزند عزیز خود رسید دید که روی بر خاک نهاده بود و پادشاه
ذوالجلال والکریم لایزال مناجات میکرد و میگریست و میگفت خداوندا پادشاها اگر من هرگز نیز الهی
مرا بیافریدی بقدرت خویش و روزی دادی بنعمت خویش و هدایت دادی بشفقت خویش من گناه کردم
بر نادانی خویش اکنون الهی اگر بر آتش مطیع تر است و رحمت تو غالب تر است اگر من مطیع نیستم تا
تو بازنشانیم بنده عاصیم رحمت را نشانیم این میگفت و زار زار میگریست لقمان حکیم را دل بر وی بسوخت
گفت ای فرزند عزیز من ساعتی بروی پدر خود بخند تا دل پدر تو شاد شود گفت ای پدر بزرگوار
کسی که زنده باشد و حساب قیامت را اندر آورده باشد و تلخی جان کندن نچشیده باشد و نامه جرم خود را نخوانده
باشد او را خنده از کجا آید پس لقمان گفت ای فرزند گرامی زمانی بخسب تا بیاسایی گفت ای پدر بزرگوار
قضای خدای تعالی بر سر من آویخته است و عقبه چون صراط در پیش و از پس چون ملک الموت ایستاده است
و از جانب راست رضوان بهشت آراسته است از جانب چپ مالک دوزخ را تافته است و دنیا بر مثال میدان
کشیده است و تن همچون گوی در میدان افتاده پس مرا با این همه محنت خواب چگونه آید پس لقمان گفت
ای فرزند من طعامی بخور تا بیاسایی گفت ای پدر از چشیدن طعام مرگ را گزیده ام و از مرگ با جنازه
را گزیده ام پس لقمان حکیم زار زار بگریست و گفت ای فرزند مرا پندی ده گفت ای پدر بزرگوار تو یاد
کن امروز را که هر چه ترا بود چهار قسمت کنند یک قسمت ملک الموت برد که بگیرد آن جان است و قسمت

دوم وارثان برند که زن و مال است قسمت سیوم کرمان برند که آن تن است و قسمت چهارم خصمان برند که آن
عوض است لقمان گفت ای فرزند عزیز پندی دیگر بده این پدر پیر خود را گفت ای پدر تن خود را دوست
داری پس جهد کن بطاعت و عبادت خدای تعالی تا از عذاب دوزخ نجات یابی اگر تن خود را دشمن
داری پس دوست را برای دشمن میازار که حق تعالی لقمان را حکیم خویش خواند آنجا که فرمود وَلَقَدْ آ
تَیْنَا لُقْمَانَ الْحِکْمَةَ پس ای عزیز من از خدای تعالی بترس و ترسان باش والله اعلم شعر صد هزاران
سبز پوش از غم بسوخت تا که آدم را چراغی برفروخت صد هزاران جسم خالی شد ز روح تا که گشته
پیش حضرت زنده نوح صد هزاران پشه در لشکر فتاد تا که ابراهیم باز سر نهاد صد هزاران طفل سر
بریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد صد هزاران خلق در زنار شد تا که عیسی محرم اسرار شد صد
هزاران جان و دل تاراج یافت تا رسول الله شب معراج یافت پس ای عزیز من بنگر که آدم صفی الله
علیه السلام با چندان صفوت و کرامت کجا شد و نوح پیغمبر علیه السلام که نوحه کرد و دراز عمر بود کجا رفت و ابراهیم
خلیل الله صاحب کرامت بود و موسی کلیم الله علیه السلام صاحب رسالت و یعقوب مادهٔ محنت و ایوب
مادهٔ بلیت کجا رفتند پادشاهان و جباران عصر کجا شدند پس ای بنده بی خبر پنبهٔ غفلت از گوش
بر دار و بنگر که راه دور و دراز در پیش داری و خطبهٔ ازل و ابد بر خود میخوانی و زندگی چاره مرگ
پست کرده است و فرزندان و عزیزان ترا فراموش کرده اند و تو در لحد تنگ و تاریک با عملهای بیحاصل
درمانده و در آن روز حسرت و ندامت سوی بیچاره رسد پس ای عزیز من بنگر حضرت آدم که پسندیده و بر
گزیده پادشاه ذو الجلال بود و در اول خلوت خلعت یافته و مسجود ملایکه مقرب بود و در اطراف و اکناف
بهشت در تصرف آورده و نقش ثم اجتبه ربه بر نوک قلم کرامت منشور ظلمنا کشیده و اصطفینا من عبادنا طراز
اقرار لباس فرزندان او کرده و صد هزار اندر هزار نطفهٔ مطهر نبوت در صلب وی ودیعت نهاده آخر الامر
هر از سکرات موت نارسته کأس یأس الحیاة بدست فوت نوش کرده اندم که تب در نهاد آدم مستولی
شد ضعف در منزل قوت او رخت اقامت نهاد و عجز خیمه در صحرای ذات او زد و لرزه بر اعضای آدم افتاد

وگفت ای جبرئیل همه محنتها دیدم و فراق فردوس اعلی کشیدم و جدائی از دست خود حوا دیدم و رویت ... ل برسر کوه
سراندیب گریستم عمری ما الهاکردم فریاد ربنا ظلمنا از عرش مجید گذرانیدم با این همه دردی و رنجی با این درد
نرسید این را چه خوانند و چه کارش فرستاده اند جبرئیل گفت ای آدم این سول مرگست و این نشانه قیامت
و این موکل در سرای قیامت گفت ای جبرئیل مرگ چه باشد گفت موکلی که جان برد و عقل را غارت کند حواس را
بر نهد تن از خدمت و حرکت فرو ماند مان ای عزیزان یاد کنید آن ساعتی را که اشک حسرت از دیده باریدن گیرد
و عرق ندامت از پیشانی روان شود و چشم کشاده و بغر دندان می نگرد و دهان (کفتن) سخن نه سامان آرزد جون ستی
نه مادر و پدر در کوشه نشسته بیرنند و فرزندان فریاد میدارند و برادران حیران و سرگردان شده یاران
حزان دل بریان گشته ای زان پیش که از جام اجل مست شوی ای زیر لکد حادثها پست شوی ای سرمایه بدست آر
درین ره کانجا ای سود نکنی اگر تهی دست شوی ای گر کاخ تو بر کنند عظم سازند ای در کار تو جون سلسله درهم (زنند)
هم عاقبت این حجره فانی تر را ای ترکان اجل سرای ماتم سازند ای آدم علیه السلام گفت خداوندا من از مرگ میترسم مرگ را
بمن بنمای گفت ای آدم مرگ با تو عهدست اما نیکوترین صورت بتو نمایم ای جبرئیل و میکائیل بر دید و آدم را باری
برو بدن مرگ با فرشتگان بیایند مرگ را با آدم نمایند بصورت گیش ... چشم باز کرده و دهان کشاده یکی بمشرق
و یکی بمغرب و دهان و چشم باز کرده و دنیا در پیش وی چون دانه در پیش آدم بترسید و بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد
ملک الموت را دید که قبض روح وی میکرد گفت ای ملک الموت همه فرزندان مرا این بادیه گفت این آسان تریست
بر عاصیان فرزندان همچنان دا... چندین خواهد بود آدم گفت خداوندا جان دادن بر مؤمنان و مخلصان و فرزندان
من آسان گردان یا رب العالمین نظم دنیا همه سست و غم و محنت و ... ای عاقل نکند وطن درین منزلگاه نثر آورده اند که موسی
کلیم الله علیه السلام روزی ملک الموت را دید گفت یا ملک الموت بچه کار آمده بزیارت یا قبض روح گفت چندانم مهلت
ده که اهل و عیال را وداع کنم گفت مهلت نیست گفت چندانکه خدای را سجده کنم دستوری یافت گفت ملک
پادشاه معبود ملک الموت را فرمای تا چندانم مهلت دهد که عیال را وداع کنم دستوری یافت بدر خانه آمد
آمد گفت ای مادر سفر دور در پیش دارم گفت یا فرزند چه سفرست گفت سفر آخرت روز قیامت مادرش بگریست

بدر

بدر خانه عیال آمد و عیال و اطفال را وداع کرد او را کودکی خورد بود دیر او دست میدید بخت و دست
دست در دامن او زد و میگریست موسی نیز بگریست خطاب آمد که ای موسی بدرگاه ما می آیی این
گریه و زاری چیست گفت خداوندا ازین کودکانم رحم می آید خطاب عزت در رسید که ای موسی عصا بر دریا
زن موسی عصا بر دریا زد دریا از هم شکافته شد سنگی سفید عظیم نمایان شد باز خطاب آمد که یا
موسی عصا بر سنگ زن بزد آن سنگ شکافته شد کرمکی ضعیف نمایان شد و برگ سبزی در دهان داشت
و میخورد ندای غیب در رسید که یا موسی درین دریای عجب و در میان این سنگ خاره رزق موری ضعیف را
میدهم آیا فرزندان ترا فراموش میکنم ای موسی دل فارغ دار که من ایشانرا نیکو دارم و تیمار خبر
ایشان بر می آورم موسی علیه السلام ملک الموت را می گوید جان من از کدام عضو بیرون خواهی کرد گفت
از دهن گفت از دهنی که بیواسطه با خدای تعالی سخن گفته ام یا بدان دستی که الواح توریة گرفته ام یا
از پایی که بدان بطور رفته و ایستاده و مناجات گفته ام ملک الموت ترنجی بوی داد و بیک بوئیدن روح
وی را قبض کرد فرشتگان گفتند ای زاهد ترا انبیا مرگ را چگونه یافتی گفت چون گوسفندی را که زنده پوست
کنند بلکه از آن سخت تر رباعی هر روز بلیه زدور آید که منم خود را بجهانیان نماید که منم ای چون کار جهان
بر و قراری گیرد ای تا که اجلش زدور در آید که منم نقل است که حضرت عیسی علیه السلام با مادر خود مریم در
کوه بودند و روزه بسیار داشتند و از گیاه افطار میکردند حضرت عیسی ع بطلب گیاه رفته بود مریم
برای نماز برخواست ملک الموت را دید که بروی سلام میداد گفت کیست که درین شب تاریکی بر من سلام
(میکند) که و الم ازوی بترسید ملک الموت گفت ملک الموتم گفت بچه کار آمده گفت بقبض روح گفت چندانم امان
ده که فرزندم عیسی ع باز آید گفت مهلت نیست روح ویرا قبض کرد عیسی آمد مادر را دید افتاده پنداشت
که خفته است بر سر بالین وی نشست تا نزدیک بود که وقت افطار شد ... آواز داد که ای مادر
برخیز تا روزه کشاییم از بالای سر خود آوازی شنید که یا عیسی با مرده خطاب میکنی خدا ترا مزد دهد مرگ
مادر عیسی ع بکار وی قیام نمود چون ویرا دفن کردند بر سر خاک وی نشست و می گریست از بالای سر خود

آوازی شنید نگاه کرد مادر خود را دید در بهشت بر کوشکی از یاقوت سرخ بر تختی از زمرد نشسته گفت ای مادر سخت
رنده وه کینم پس دیدار تو گفت ای فرزند مونس خدای را دار تا هرگز غمناک نشوی گفت ایمادر روزه ناگشوده
از دنیا رفتی گفت پادشاه عالم مرا روزه گشودنی فرمود که بخاطر هیچ آدمی نگذرد گفت ایمادر هیچ آرزو داری
گفت آرزوی هست که یکشب نماز بپای دارم و یکروز روزه دارم ای پسر اکنون که می توانی و زمام اختیار
در دست تست عمل صالح کن پیش از آنکه بچنگه مرگ گرفتار شوی پس چون حال دنیا چنین است که با کس وفا نکند باید
که زاهد گردد و دل بر دنیا منه بدنیا غدار نباید که فریفته نشوی که او عاشقان بسیار کشته است و مبادا که … هشیار
را که کشته دنیا خونی نیست که جز خیل ضلال و جمل اهل … و خیمه … عمارت … تا آدم بنا گرفت
بی ثبات باز … پس فاسد … خاکیت ظلمانی … سرگردان … روا است نباید که ترا
بی … طاق و طمطراق صحبت دنیا همی فریفته … ارزد … اندک تمام … پس یکبار از سرش برخواستن

روایت از خواجه کاینات و خلاصه موجودات محمد المصطفی صلعم پرسیدند که بهترین مردمان که هستند گفت آنهاکه روی
از دنیا بگردانیده اند و دست در عقبی زده اند و ترک دنیا کرده اند و بزرگان این گفته اند بدانید که مرگ دروازه آن جهانست
که چاره نیست بدرون رفتن و دروازه ایست که چاره نیست بجز اندر آمدن بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی فرمود کُلُّ مَنْ
عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ یعنی هر که بر زمین رسیده است بمرگ خواهد رسید و در خبر است از
عبد الله عباس رضی الله عنه که چون حضرت حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد فرشتگان گفتند که اهل زمین همه تباه
خواهند گشتن بعد از آن حق تعالی این آیه فرستاد قوله تعالی كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ یعنی هر شی چشنده مرگست
فرشتگان همچنان گشتند بمرگ و طمع کردند بر بقای پس خدای تعالی این آیت فرستاد قوله تعالی كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ
إِلَّا وَجْهَهُ یعنی همه چیزها هلاک شدنیست بجز ذات پاک حق سبحانه و تعالی و در خبر است از حضرت رسالت پناه محمد مصطفی
از مردی که همی خوانند که كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ گفت من نیز شربت مرگ چشم پس اصحاب بگریستند گفتند یا رسول الله
چه باشد … ای خدای تعالی بخواهی تا ترا زنده بگذارد در میان امت آن حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی دوستان
خود را جاوید نخواهد و نپسندد درین جهان و بدانید که دوست آرزومند دوستست خنک آنرا که روح را …

بر زبا

بنزدیک خدای تعالی باشید روایت است از حضرت سید کاینات صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که حق سبحانه و تعالی مرا ببرگ
آگاهی داده اجل نیز نزدیک رسیده است می باید چشیدن تلخی جان کندن و هول منکر و نکیر و فزع اکبر و تنگی گور
و تنهایی که بی مونسی و دیدن دوزخ که چون دوزخ را بدان هیبت بدشت قیامت بر کشند و همه خلایق بزانو
در آیند و بیهوش کردند از هیبت دوزخ و حضرت ابراهیم علیه السلام گوید خلقی خلقی از تو میخواهم اسمعیل و
اسحاق را و عیسی ع گوید از تو میخواهم عذرا و بتول را پس حضرت سید انبیا صلعم گوید خداوندا از تو میخواهم
امت را پس حضرت رسول صلعم فرمود هر آن بنده که خدای تعالی رحمت کند گناهانش بشوید او را و او را دل
تنگ و دیده گریان دهد روایت از حضرت سید کونین و فخر عالمین صلعم شبی بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام در آمد دید
شاد و دلکشته فرمود که ای نور دیده من این شادی … مگر فراموش کردی دیدار ملک الموت
را و جواب منکر و نکیر و تنگی گور و تلخی مرگ که سخت تر از هزار زخم شمشیر است و ای فرزند عزیز از پس در شادی
گورست بدانکه گور مرغزاریست از مرغزارهای بهشت و کنده ایست از کنده های دوزخ و بدانکه گور نخستین منزلیست
از منزلهای آن جهان آباد در آنچه ساخته و نمیدانی که این جهان سرای غمست و درین سرای شادی آنکس کند که
دیر عقل نیست و مال این جهان آنکس همه جمع کند که ویرا از حساب خبر نیست ای فرزند عزیز من فراموش
مکن دوزخ را و فراموش مکن بهشت را درین جهان شادی نکند مگر نادانی و آبادانی نکند مگر زیان
کاری ای فرزند عزیز من حلال خور و حلال پوش و صبر کن بر قضای خدای تعالی تا حق تعالی از تو خشنود
شود و درین جهان نه توانگر ماند و نه درویش و نه پادشاه ماند نه گدا نه شادی ماند و نه غم نه راحت
ماند و نه تنگی نه پیر ماند و نه جوان نه بیمار ماند و نه تن درست نه صالح ماند و نه فاسق نه عاشق ماند و نه
معشوق نه آشنا ماند و نه بیگانه نه بنده ماند و نه آزاد که جمله بسر پنجه مرگ خواهند مرد و بطبانچه مرگ فانی
خواهند شد شعر شادی مکنی که هست دنیا بدرست … غمگین نشوی که رفته دنیا ز دست … گر زانکه کسی ز بهر دنیا
بدرست … دنیا بدو که از دین تو بدست … دیگر فرمود ای عزیز پدر یاد آور از آن روزی که ازین
جهان بیرون باید رفتن و از آن روزی که بیرون آمدن از گور و از آن روزی که ایستادن بشمارگاه

رجان قوله تعالی وتری الناس سکاری وما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید و فرمود ای عزیز بدرم هر که را
مال بسیار باشد او را شمار بسیار بود و هر که را گوشت بسیار بود تن او را در گور کرمان بسیار باشند
و کرمای آتش دوزخ و گفت ای فرزند پند من نگهدار تا در دو جهان سودمند باشی در حکایت از حضرت سید
انام علیه الصلوة والسلام که مردی بخدمت وی آمد و گفت یا رسول الله مرا وصیتی کن آنحضرت فرمود که نماز کن
از برای دو روز و دو شب گفتند یا رسول الله کدام اند آن دو روز و آن دو شب گفت اول روز آنست که ملک
الموت علیه السلام بیاید بقبض جان و روز دیگر آنست که بشمارگاه حاضر باید شد آیا نامه‌ات بدست راست دهند یا
بدست چپ گفت آن دو شب کدام است گفت آن شب اول که مرده را در گور نهند بسترش خاک بود و بالین سرش
خشت و زیارت کنند کانش بارون و کرومان و یاد کنید آن شب را که نخستین بامداد شب قیامت باشد گفت
اگر کاری کنید منفعت یابید و اگر نکنید پشیمانی کشید که هیچ سود نکند مگر عمل صالح چون روز قیامت باشد مستان
نیکوکاران گویند چرا زیاده عمل صالح نکردیم و مستان بدکار گویند چرا باز نداشتیم تن خود را از معصیت
روایت از حضرت خواجه عالم صلعم فرمود که جبرئیل پیش من آمد و گفت یا رسول الله بگیر چهار سخن که گزیده است از چهار هزار
سخن گفت خواب نکنید بدان جایی که شما را چاره نیست باز گشتن از وی و دیگر خشم میارید بر آنکس که شما
را چاره نیست از گذشتن بدو و اندوه مدارید چنین چیزی اگر او خود جوینده شماست و مکنید چیزی
که خوشنودی خدای تعالی نیست جل جلاله و عم نواله روایت از سفیان که گفت سی سال بگردید عالم نگشتیم از دو
چیز بیشتر ندیدم بر شکم زمین از حسرت بیشتر ندیدم و در روی زمین از غفلت بیشتر ندیدیم و دیگری از
عالمیان گفت روی زمین پر عبرت و دل بندگان پر غفلت و شکم زمین پر حسرت تر و دیگر حسرت مردگان
بیشتر است یا غفلتی از زندگان و مردگان را حسرت نیست مگر از غفلت زندگان روایت از فضل که گفت
چرا غافل شود کسی که او را پنج خصم است خصم اول خدای عز و جل دوم دلها و دیگر کرام الکاتبین خصم زبان است
سیم خصم نهاست و چهارم ابلیس خصم نیکویهاست پنجم خصم ملک الموت و او خصم جانهاست در خبر از داود طائی که
گفته است چیز از چشم من فرو نه خواب خوش برده است اول بدرم مرگ ندانم که مرا بشارت بهشت

باشند

باشند یا دوزخ دوم در گور ندانم که مرغزاری از بهشت باشد یا بوی گندهی از دوزخ سیم در گور ندانم که منکر و نکیر
را جواب یا صواب توانم داد یا درمانم چهارم از گور برخیزم ندانم روی من سفید باشد یا سیاه پنجم
نامه من ندانم بدست راست دهند یا بدست چپ ششم ندانم که ترازوی من پر سوی من پر خیلی گران
باشد یا سبک هفتم بشمارگاه باشم ندانم حجت برهم یا درمانم و گفته اند که مردمان دو گروهند یکی خواص
و دیگری عام عام را اگر آیت از گور و مرگ و قیامت و عرصه گاه اما خواص را از خواص دوست و اند مرگ باید
موت و بشارت گور را دوست دارند با امید راحت و قیامت را دوست دارند با امید کرامت و عرصه گاه
را دوست دارند با امید وصلت لطیفه بوذر را که مردمان سه چیز را اکراهیت دارند بیماری را دوست دارند
و مرگ را و من درویشی را دوست میدارم تا تواضع کنم خدای خویش را و بیماری را دوست دارم
تا کفارت کند گناهانم را و مرگ را دوست دارم از بهر آرزومندی که بخدای تعالی نزدیک شوم و بزرگی
گفت مرگ به از زندگانی است که زیرا خلقان دو گروهند نیکانند و بدانند اما بدان را مرگ به از
زندگانیست از بهر سه چیز یکی کفارت گناهانش را حضرت سید عالم صلعم فرمود که مرگ کفارتست مومن را دیگر
دیگر گناهانش زیاده نشود و دیگر از صحبت بدان برهد اما نیکان را مرگ به از زندگانیست از بهر سه چیز
اول رستن از مکر و وسوسه شیطان دوم ایمن از زوال ایمان سیوم رسیدن بفقرات دیگر از ابو القاسم
حکیم گفت دولت مومن از سه چیز است زندگانی با طاعت و مرگ با شهادت و بی خصمی در قیامت روایت
از مکحول که او همیشه گریان بود و چون بحال مرگ رسید بخندید از وی پرسیدند که چرا خندیدی گفت چرا نخندم
نزدیک آمد که از آن کس می ترسیدم برهم و آن ابلیس است و نزدیک آمد که بدان کس که امید داشتم برسم
سبحانه و تعالی و روایت کرده اند که ملک الموت بر بعضی از نیکان در آید تا جان ایشان بستاند گوید ای
ملک الموت نیک آمدی ای خوش آمدی پنجاه سال است که ترا می طلبیدم یکی از عارفان بشنید از مردی که ای جهان
ای ملک الموت و نیکی میبرد و گفت چرا گفت زیرا که دوست را بدوست میرساند و گفته اند که مرگ بر
دو است مرگ تن و مرگ دل از مرگ تن مترس و از مرگ دل بترس که هر گاه تن بمیرد از خلق جدا شود

و هر که را دل بمیرد از خدای تعالی جدا شود و کافر جان کندن بدشواری و مؤمن جان دهد بآسانی و کافر را
فراق جان هست و فراق مال و مؤمن را فراق جان هست و وصال ملک ذو الجلال و قیمت تن بجان است و قیمت
دل بایمان تا جان بجای بود تن راست بود و چون رنجی بوی رسد بر گردد و گونه سرخش زرد گردد و گوشش
شنوا آیین او ناشنوا شود و زبان گویاش ناگویا گردد و پس ای عزیزان عبرت گیرید از بندیات بزرگان و توبه
کنید از گناهان اگر کسی از مرگ برستی پس سید عالمیان محمد مصطفی صلعم برستی که مقصود آفرینش مکونات او بود

فصل در وفات حضرت کاینات

در خبر است از ابن عباس که چون تب بر اعضای صدر بدر عالم رسول عرب و عجم و شاه بارگاه نبوت و گوهر
صدف و کرم مقرب بارگاه حضرت اله و مقصود آفرینش پادشاه ایزال رحمت عالمیان و مهتر آدمیان و سید آخر زمان
و شفیع و مشفق آدمیان محمد المصطفی صلعم تب مستولی شد و چون سه روز بر آمد فرمان از حضرت ملک جبار در رسید بملک
الموت امر فرمود که بر زمین شو بنزد حبیب من و بپرهیز از آنکه بی اذن وی و بی دستور او اگر قبض کنی روح
مبارک او را قبض نمای ملک الموت با هزار فرشته مقرب با هزار اسبهای ابلق رهوار با جامهای مکلل بدر
پوشیده بدرگاه حضرت خواجه کاینات از روی نیاز آمدند و در دست ملک الموت نامه بود از پروردگار عالم
گفت السلام علیک یا اهل البیت نبوت و معدن رسالت و مختلف الملائکة را دستوری دهید ما را که از راه دور
آمده ایم حضرت بتول عذرا فاطمه زهرا جواب داد که حالا محل ملاقات نیست که پیغمبر آخر زمان بحال خود مشغول است
دیگر بار اذن طلبید همان جواب شنید سیوم نوبت دستوری خواست باواز بلند چنانکه هر کس که در آن خانه
بود و خبر رسید ابینا و دیده مبارک بگشاد و پرسید که شما را چه شد حضرت فاطمه علیها السلام گفت یا رسول الله مردی عرب
بصورت مهیب در در ایستاده اذن میطلبد سه نوبت عذر خواهی کردم نمی شنود آنحضرت فرمود که ای فاطمه هیچ دانسته
که او کیست گفت خدا و رسول بهتر دانند آنحضرت فرمود آن شکننده لذات و جدا کننده جماعات و یتیم
کننده فرزندانست بیوه کننده زنانست چه فیضیست که بی کلید در گشاید بی حربه جان رباید اگر در
هندی زر دیوار در آید و دود از دودمان بر آرد و ملک الموت بقبض روح پدرت آمده است و حرمت
آستانه نگاه داشته و اجازت خواهد و اگر نه اجازت خواستن کار او نیست در بگشای حضرت فاطمه زهرا

کرد

کرد چون این سخن بشنید گفت دریغا که مدینه خراب شد که صاحب سکینه عزم سفر دارد و آن حضرت او را بر سینه مکینه
خود منضم ساخته و زمانی نیک چشم بر هم نهاد چنانکه فاطمه گفت که روح مطهر از قالب معنبر آنحضرت بیرون
رفت حضرت فاطمه زهرا گفت یا ابتاه جواب نشنید باز گفت یا ابتاه جان من فدای تو باد این نگاه کن
و با من سخن بگوی آنحضرت دیده بگشاد و گفت ای دختر مگری که حمله عرش بگریه تو در گریه آمدند بدست
مبارک اشک از دیده او پاک میکرد و میگفت بار خدایا او را در مفارقت من صبری کرامت کن پس گفت
ای فاطمه چون روح مقدس مرا قبض کنند بگو انا لله و انا الیه راجعون بعد از آن فرمود که هیچ کربی و انده
برین وهی بواسطه علایق جسمانی می باشد اکنون چون قطع آن علاقه خواهد شد و انتقال بعالم وصال ملک متعال دست
خواهد داد حسرت و ملال و اندوه و کلال چرا باشد آنگاه بفاطمه زهرا گفت پسران را حاضر کن فاطمه
بطلب شهزادگان فرستاد و چون حاضر شدند در برابر آنحضرت بنشستند آغاز گریه و زاری کردند و دوستان
زور و درست فغان بر کشیدند دل یکبارگی از جان و جهان بر کشیدند شمع خورشید با هه سحری میشنید وز
سوز جگر باز دیگر جگر کشیدند آنگاه گفت بخوانید برادر مرا و وصی مرا امیر المؤمنین علی المرتضی علیه السلام را به طلب وی
رفتند چون در آمد بر بالین آنحضرت بنشست حضرت رسول سر مبارک خود را از بستر برداشت و بر کنار حضرت امیر
نهاد و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که گفت آنحضرت مرا هزار باب علم در آموخت و از هر باب هزار باب
دیگر مکشوف شد و مفتوح گردید آورده اند که ملک الموت بصورت اعرابی دستوری طلبید آنحضرت گفت بگوی که
در آید در آمد گفت السلام علیکم یا ایها النبی خدایت سلام میرساند و مرا فرموده که قبض روح مقدس تو کنم
باذن تو آنسرور عالم صلعم فرمود که زمانی بیاسا تا برادرم جبرئیل بیاید گفت فرمان برادرم حق سبحانه و تعالی
فرموده بمالک دوزخ که آتش را مهر بر نه که روح حبیب من محمد صلعم باسمان خواهد آمد و حکم کرد برضوان که برای
روح مقدس حبیب من بهشت را آراسته گردان و پیغام رسید بحور العین و ملائکه از سدرة بهشت از برای جبرئیل
گریان نیز و حضرت رسول صلعم آمد فرمود که ای دوست در چنین حالی مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت یا رسول الله
بمهم تو مشغول بودم گفت ای سید خوش باش که پروردگار عالم امروز دستان ترا در پناه خود خواهد داشت

فردای قیامت چند ای رز امت تو به تو بخشند که تو راضی شوی (خواهند) این دوستان تو و اهل بیت تو خواهند بود

تا حضرت گفت اکنون چشم من روشن شد ای ملک الموت پیشتر آی با من آنچه مامور شده قیام نمای ملک الموت

بقبض روح مقدس مطهر آن سرور عالم مشغول شد آن حضرت در آن ساعت در سقف خانه میدید و دست

خود را برمیداشت و میگفت رَبِّ اغْفِرْ وَاَلْحِقْنِی بِالتَّوْفِیقِ الْاَعْلَی ناگاه دست مبارک آن حضرت مایل

بعالم وصال ارتحال فرمود. رفت آن طاوس عرشی بسوی عرش ۞ چون رسید اندر مقام خود بسوی عرش

از روحش این قفص در هم شکست ۞ رفت خوش بر ساعد سلطان نشست مدت عمر آنحضرت شصت و سه سال بود

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین پس ای عزیز من طمع خام در دنیا بسته و غافل از کار و بار آخرت گشته

بسر و هوای نفس شده بدین دو سه روزه عمر فانی دل بسته که ناگاه بانگ الرحیل برآید که ناچار دست از کار دنیا

باید داشت پس عبرت گیر و بعمل غفلت زده اعتماد مکن و در نیابت توبه رو و عذر گناه از حضرت آله بخواه که دنیا

بر کسی باقی نماند که برگزیده انبیا محمد المصطفی صلعم باقی نماند پس بر احوال ایشان نگر و بر عمر قصیر خود اعتماد مکن ۞ از پی شیر

مرگ مصطفی باید کرد ۞ شادی و طرب جمله رها باید کرد ۞ و بشرف کمال خود زنده نماند ۞ مار طمع خام چرا باید کرد

فصل در وفات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در خبر است که حضرت خیر النساء با حضرت امیر المومنین ع گفت که یا ابن عم دوش در خواب

جمال با کمال حضرت خیر البشر صلعم در خواب دیدم بر بالای بلندی ایستاده بود و بهر طرف می نگریست گویا منتظر کسیست فریاد برکشیدم

که یا ابتاه تو کجائی که در فراق تو دلم بسوخت (وهم جگرم آتش شد) آنحضرت گفت یا فاطمه انجا منتظر تو می بودم گفتم یا رسول الله منتظر کیستی

فرمود که منتظر توام ای فاطمه زمانی فراق از حد گذشت طاقت طاق شد (برادر شوق تو) وقتست که قفس تن در هم شکنی و دل از علایق

دنیوی برکنی و خیمه از مضیق حضیض سفلی و فضای عالم علوی زنی و روی از زندان محنت آباد دنیا بپوشانی

و روی بعقبی آری گفتم ای پدر بزرگوار من نیز آرزوی لقای تو داشتم و همواره امید من بود که بدولت دیدار تو

مشرف شوم آنحضرت فرمود که امشب ای فاطمه تا فردا شب نزد من باشی از خواب در آمدم و اشتیاق آن عالم

بر من غلبه کرد میدانم که در آخرین روز دنیا و در اول شب آینده رحلت خواهم کرد چون حضرت امیر ع این سخن بشنید

آب حسرت از دیده فرو ریخت و گفت ای فاطمه هنوز از داغ فراق پدرت نیاسوده ام و از جراحت رحلت آنحضرت

نتوانسته

محمد رضا

نتوانسته ام و از جراحت رحلت آنحضرت نیاسوده ام دیگر نوبت فراق تو هم رسید و داغ دیگر بر بالای

داغ گذشته نهادی هر دم تو زنده شد داغ غم بر جگر نهند ۞ یکبار داغ بیک نقد و داغ دگر نهند ۞ پس حضرت فاطمه زهرا علیها

گفت یا ابن عم درین تعزیت شکیبائی پیش آر تا دو روز زمانی از من غایب مشو که دیده تر الیوم قدرت دیدن

بگذشت و در بدر غسال نشسته و کان نظر میکرد و رخ از خون جگر تر میکرد و میگفت کاشکی بدانستی که بود

من بشنیدی چون خود را بسینه دهر و بجام کار تلخی خود را رسید شاهزاده از این سخن در گریه آمدند حضرت فاطمه

زهرا گفت یا امیر المومنین ای اکنون یکساعت بر هر دو حسنین پدرم فرست تا بدر رسول خدای در از دنیا رحلت و آن در

حضرت امیر ع گفت ای جان آن پدر کلمه بنا یابیست چه جزین میشود که با در شمار را جگر را است تا وی بیا باید پس

شاهزاده ها پر دل رفتند حضرت فاطمه زهرا بر بستر تکیه کرد و گفت یا امیر ساعتی در بر من قرار گیر و سرم در کنار

گیر که عمر چند روزی بیش نمانده دست خود بیار ع گفت درین نفس باز پسین است ۞ یا بنفس خود که آخر نفس است

پس حضرت امیر علیه السلام گفت ای فاطمه زهرا طاقت شنیدن این سخنان ندارم و تاب دیدن این حالت نیست

حضرت فاطمه زهرا ع گفت یا وصی (خیر) المرسلین روزه چون عمر بیدار نمود مرا بیاید رفت حالا وصیتی که دارم

تا گوش کن و بعد از شربت تلخ فراق ز تو نوش کن امیر بنشست و سر معصومه را بر کنار گرفت و فاطمه دیده مبارک

بر هم نهاد چون ساعتی ماند و از غم و سیلاب بر تن از چشم امیر المومنین قطرها بر رخسار حضرت فاطمه

زهرا چکید گوئی قیامت با تمامی آغاز کرد حضرت معصومه کبرا دیده باز کرد امیر ع را گریان دید گفت یا امیر

المومنین و یا وصی رسول رب العالمین صبر کن که دیدار بقیامت افتاده است و حسنین را بنواز که بجز تو در این دوا

سفید داد و بند رحمت ندارند که امام حسن و امام حسین علیهما السلام بدر در آمدند گفتند ای در مدینه علم رسول (ای شاه)

ای پدر بزرگوار مادر را بخانه ندیدیم که زنده است باید که بالین ایستاده مادر ما خفته است برخیزیم و دو وداع کنیم امیر المومنین ع

برخواست و در خانه بگشاد شاهزاده به پایین مادر رفت و روی او را برگرفت و روی او را لبها زمودند و گفت ای جان من بهر تو

جگر سینه و چهره دریده که مادر را بشناختند فریاد زدند و گریستند و گفتند ای پدر بزرگوار ما را هیچ کس از حال

جد بزرگوار و مادر رسیده و از گریه گوش ما رسید آواز می شنیدیم که ایشان ابراهیم خلیل میگوید که

بیتیون بزهرا آمدند اسماعیل میگوید که شیعیان فرود آمدند وجد بزرگوار ما میفرمود که فرزندان ما آمدند چون
بروضه ورآمدیم سلام کردیم از مرقد مقدس مطهر آنحضرت آواز آمد که ای فرزندان من وای نور
دیدگان من باز گردید تا دیدار باز بینیم در خواب دریابید که ما باستقبال در شما آمده ایم وجمیع انبیا
همراه آمده اند باز گشتیم وبیامدیم وخود را در خانه آوردیم شاهزادها دیدند که مادر بزرگوار ایشان
تکیه کرده است دریای وی افتادند امام حسن ع فرمود **شعر** چهره من زرد چو کاه از غم تو **ها** روزم چو شب تیره
سیاه از غم تو **ها** در هجر غمت نه صبر دارم نه قرار **ها** آه از غم تو هزار آه از غم تو **ها** پس حضرت امام حسین علی
علیه السلام روی برکف پای مادر نهاد و گفت **شعر** دیده بگشای تا نظاره کنم **ها** تا بدرد غم تو ناله کنم **ها** وز غم
فرقت جدایی تو **ها** خود بغمهای تا چه چاره کنم **ها** پس شهزادها در پای مادر افتادند ودر زمین غلطیدند بزاری
تمام میگفتند ای مادر بزرگوار چشم باز کن وبا ما در سخن آغاز کن و یتیمان خود را بنظر شفقت بنواز چون آواز
شاهزادها بگوش آن معصومه رسید دیده بگشاد ایشان را در بر گرفت وگفت ای جانان مادر ندانم که بعد از من
حال شما بکجا خواهد رسید واز دشمنان چه خواهید کشید پس دختر اطهر اطلبید برادران پیر و جمله را با امیر سپرد و پس فرمود
ای اسما پیر دلت را ویدو مرا تنها بگذار تا اینجا بیرون آمد زمانی انتظار برد و آغاز گریه فاطمه زهرا شنید کجا نزد درآمد دید که
آن معصومه با خدای تعالی مناجات میکند اسما گفت گوش فرا داشتم میفرمود که خداوندا بحرمت پدرم محمد مصطفی و
بشوقی که بدیدار من دارد و بسوز دلهای حسن وحسین علیهما السلام که بمصیبت خواهند دید دلیغ هجران ما
رسیده من که در ماتم من بسیج باقی نخواهند گذاشت که برگناه کاران امت پدرم رحمت کنی وازسر صدق میگویت
یارب از سر گناهان عاصیان بیچاره درگذر درین محل گریه بر اسما غلبه کرد و آن معصومه باز نگریست اسما را
دید که میگریست حضرت معصومه گفتم که زمانی مرا تنها بگذار و منتظر باش بعد از یکساعت مرا بخوان اگر
اجابت کردم فیها الا بدانکه من نیز بپروردگار رفتم و به پدر بزرگوار خود پیوستم پس از خانه بدر آمد و
انتظار برد ناگاه آواز داد که یا قرة العین رسول بسیج جواب نیامد دیگر بار گفت یا سیدة النسا جواب
نشد و در خانه آمد و چادر عصمت از رخسار مبارک مادر در کشید دید آن گلدسته باغ مصطفی از

۱۶

ز حجره عناد کلبه فنا بحجله بقا وروضه لقا انتقال نمود وازین تنگنای با وحشت بفضای قدس پیوسته انا لله وانا الیه راجعون
والصلواة والسلام علی محمد وآله الطاهرین اسکار ودنیا بدلیسان کند وزن بمحنت دیا هیچکس وفا نکند وکار او
بجفا تمام است والله اعلم **در شهادت حضرت امیر** نقلست که حضرت امیر المؤمنین وامام المتقین شیر بیشه
شریعت ودر دریای حقیقت وان شهسوار میدان هل اتی وتشریف پوشش انما وان صاحب سر لو کشف الغطا
وان گوهر کان سخا مظهر العجایب والغرایب حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام چون هلال ماه رمضان در آن روز
آسمان بشکل نعل براق یا مانند دشنه دست مشتاقان روی باهل عالم نماید منشور کتب علیکم الصیام
بر عالمیان خوانده ولبشارت الصوم لی وانا اجزی به باهل ایمان رسانید وبهشت نعمت مشتاق لقای
روزه داران ماه رمضان باشد پس چون این ماه میمون علم کشید بر خلقان عالم حضرت امیر المؤمنین شاه
اولیا علیه السلام شبی در خانه امام حسن وشبی در خانه امام حسین علیهما السلام افطار کردی زیاده از سه لقمه طعام
نخوردی گفتند یا شاه ولایت چرا زیاده طعام نمیخوری به آنحضرت فرمود که نزدیک رسید که بدرگاه پادشاه
ذو الجلال دکریم لایزال باز گردم میخواهم که آلوده نباشم ومنتظر فرصت می بود تا شب نوزدهم درآمد و آن
حضرت همه شب بطاعت وعبادت مشغول بود ومطلق خواب نکرده بود تا وقت آن در آمد که بمسجد رود
وضو تازه کرد ومیان در بست وفرمود که میان را سخت تر در بند برای مرگ که مرگ با تو ملاقات خواهد
کرد که رقم خلود بر جریده هیچ مخلوقی نکشیده اند وشربت حیوة جاودانی احدی را از موجودات بر بخش
نیده اند **شعر** آری اساس خانه عمر بس است استوار نیست **ها** وار فنا محل ثبات وقرار نیست **ها** آنحضرت یکیک فرزندان
بر سبیل وداع کلمه چند میگفت گویا که نظر در دیوار خانه آواز الفراق استماع افتاد **شعر** رخت بربستیم
دل بر داشتیم **ها** صحبت وبرینه را بگذاشتیم **ها** وقت شد که غصه وغم وا رهیم **ها** برغم وشادی عالم پا نهیم
پس امیر المؤمنین ع روی بمسجد نهاد وچون بمسجد رسید بانگ نماز گفت ودر مسجد درآمد چون از تحیت
المسجد فارغ شد برخواست وگرد مسجد در آمد وخفتگان را از برای نماز بیدار کرد وابن ملجم ملعون
علیه اللعنة والنار بروی خفته بود وخواب مرکش برده پس حضرت ع پای بروی زد واو را بیدار کرد وگفت

تم والصلوة یعنی برخیزید و نماز کنید و ازو درگذشت بار پیش محراب آمد و در نماز ایستاد و ابن ملجم علیه اللعنه برخواست
وگفت در ضجگاه همین قوم مردم در رسنده ماران کبر بندند شمشیر کشیده پیش محراب آمد حضرت امیرالمومنین علیه السلام در نماز
بود و صبر کرد تا سر از سجده اول برآورد همین که از سجده سر برآورد و آن ملعون خارجی علیه اللعنه والنار شمشیر فرود آورد
قضا را بر همان موضع آمده بود که روز خندق عمرو بن عبدود علیه اللعنه زده بود چون این ضرب در محل ان زخم رسید
تا مغز سرش بشکافت آواز از امیرالمومنین علیه السلام برآمد که فزت برب الکعبه یعنی یافتم رستم و فیروزی یافتم بخدای
کعبه آورده اند که آوازه قتل امیرالمومنین برآمد چنانکه اهل کوفه یکبار روی بمسجد نهادند و شاهزادها چون این
بشنیدند جامها صبر چاک کرده و عمامها از سر برداشته بمسجد برآمدند پدر بزرگوار خود را دیدند در پیش محراب بر خاک
و بر آب افتاده و در قدم پدر افتادند و ناله و افغان برکشیدند و پای او را بوسه دادند امیرالمومنین خون از سر
خود فرا میگرفت و بر روی محاسن خود میمالید و میگفت بدین حالت حضرت رسول صلعم را ببینیم و بدین صورت با فاطمه زهرا
ملاقات کنم و بدین هیئت عم خود سید الشهدا را امشب دیده کنم و بدین صورت برادر خود جعفر طیار را منتظر در آورم
وشاهزادها افغان و ناله جان گداز برداشتند و سکینه افتاده و ناله بر کیان و اعاظم کوفه بهوا الیتان و ابتهال
سکینه شعر افغان که بدرخت دل حوا بود ام جان برفت / شاه زمان و قدوه خلق جهان برفت / پس حضرت امیر
علی علیه السلام را از مسجد بیرون بردند صبح دمیده بود امیرالمومنین فرمود که روی مرا جانب مشرق بدارید
چنانکه کردند فرمود که ای صبح بدان خدای که تو بفرمان او بر آمدی و بحکم او نفس زدی که روز قیامت از
تو گواهی خواهم خواست و چون تو صادقی براستی گواهی دهی که تا با حضرت مصطفی صلعم در اول
جوانی خود نماز کرده ام تا امروز هرگز مرا خفته نیافتی و من ترا نیامده یافتم الا که سجده کرده گفت بارخدایا
گواه باش و کفی بالله شهیدا که فردای روز قیامت که خلایق همه حاضر باشند و در پیش ناظر گواهی بدهی که هرگز
خلاف حکم تو نکرده ام و سر از طاعت رسول تو نه پیچیده ام و در خاطر میز نیاورده ام خروش از زنان و مردان برآمد
چون امیرالمومنین علی را بخانه در آوردند خروش و فغان از آن حضرت برآمد و ناله و زاری از زنان و زمین
بیالا جرح همین برآمد یک بیک زفرزندان آمدند و در پای مبارک آن شاه می افتادند و میگفتند ای پدر بزرگوار
این

این چه حالتست که مشاهده میکنیم غریبی ویتیمی باهم جمع شدند درین صورت در شب جمعه نوزدهم ماه المبارک
رمضان واقع شد امیرالمومنین علی ع در شب یکشنبه بیست و یکم ماه درگذشت و چون آن شب یکشنبه درآمد که
بحجره خاص بردند ام کلثوم روایت کند که در برابر پدر خود فرزندان و شاهزادها در بیرون نشسته یکبار آواز لا اله
الا الله بشنیدند شاهزادها را طاقت نماند بدرون حجره درآمدند امیرالمومنین علی علیه السلام تحویل کرد و بجوار رب
پروردگار خود روان شد انا لله وانا الیه راجعون وصلی الله علی خیر خلقه محمد المصطفی و امام علی المرتضی وائمه
الهدی صلوات الله تعالی وسلامه علیهم اجمعین یا ارحم الراحمین فصل در موعظه روایت کند اصح بیانه که
روزی حضرت امیرالمومنین امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام خطبه میفرمود که ای فرزندان
آدم از حق سبحانه و تعالی بترسید هم در سر و هم در آشکارا و چه آرید بهر دید شما را در گور نهادند و پنهان
شدید و در موقف حساب که وقفوهم بداشتند و از هرچه کردید سوالت کردند پس از برای دوری سوزاد راهی
برگیرید و عمر در غفلت مگذرانید که مرگ در کمین است مبادا که شما را ناگاه بی خبر برباید شعر مرگ بر ما
کمین دارد ملک الموت کار این دارد / روی جای زمین بر کس بر کوتن خویش نازنین دارد / هر
روزی حضرت امیرالمومنین علی ع بگورستانی گذر کردی و گفتی السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ ای ساکنان
خاک سرایها شما را دیگران متصرف شدند و مالها شما را دیگران میخورند زنان شما را فراموش کردند پس آن حضرت
فرمود که اگر بنده مهر و رستی جواب دادی که زاد و توشه سفر بر دارید از تقوی که بکار شما رسد قوله تعالی
وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى در اخبار آورده اند که مردی بود نام او در غضب خشم در سرای خود
گوری ساخته هر روز بیامدی و درآن گور بخفتی و بدر آمدی و گفتی ای نفس گنه کار دعای نافرمان بردار
چند بار که برآی و در آن گور بخفتی و بدر آمدی و در قیامت تو رفتی اهل و شدت قیامت بدیدی زنهار
خواستی که رب ارجعون لعلی اعمل صالحا گفتی خداوندا مرا به دنیا فرست تا عمل صالح کنم اکنون چند بار که رفتی
وآمدی هیچ عذری نمانده بطاعت و عبادت مشغول باش و از خواب غفلت بیدار شو که الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا از
عبد الله عباس از حضرت سید کاینات و خلاصه موجودات محمد رسول الله صلعم فرمود که در شبانروزی سه نوبت

در آن زمان منادی ندا کند که ای فرزند آدم در قید الرّحیل بر دارید و برادران خود را در حبس مدارید و از
محنت دنیا دست بر دارید که سرای آبادان شما بر باد خواهد شد و این مال که بخون جگر جمع کرده اید
بدیگران خواهد رسید چنانکه از دیگران بتو رسیده قوله تعالی وَأَنفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُم مُّسْتَخْلَفِينَ فِيهِ
و بعد از آن گویند نوّرتم البیوت واظلمتم القبور از خواب غفلت و حرص شهوات سرا و خانه
روشن کردید و سرای آخرت خراب کردید و گورها تنگ و تاریک گردید وای بر حال شما که بر حال القیامت نشوید
هیچ یاد نمی آرید از گور تنگ تاریک و از دوستان دور و نزدیک همه زیر خاک کنند و بی خبر از کار و بار آخرت
حدیث از حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود که هر آن بنده مؤمنی که وعظی و نصیحتی مر بنده را
از گناهان باز دارد چندان ثواب باشد که بنده در درگاه خدای تعالی آزاد کرده باشد و نیز فرمود هیچ
قومی نباشد که عاصی و گناهکار در میان ایشان نباشد و ایشان توانند که نصیحت کنند بدیشان تا ترک گناه
کنند و اگر در نصیحت کردن تقصیری کنند خدای تعالی القوم بالجمله عذاب کند او از جهت مداهنه ترک
نصیحت کرده باشد حضرت خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود مثل الجاهل که معصیتی مشغول باشند
و مردم ایشان را نصیحت نکنند همچنان باشد که جماعتی در کشتی باشند و یکی از ایشان تیشه بر دارد و جایی
که تعلق بدو دارد گوید که این جای را سوراخ میکنم تا آب مرا نزدیک شود و اگر اهل کشتی او را منع نکنند کشتی را
سوراخ کند و آب بدرون کشتی در آید و همه را غرق کند و اگر نصیحت کنند و نگذارند که سوراخ کند
و آب بدرون کشتی در نیاید همه بسلامت باشند و او نیز بسلامت باشد تا بدانی که سلامتی در نصیحت باشد
از آنکه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که النّصح بین الملاء تقریع شعر چون نصیحت کنی تو
مردم را ابر کنار دی شود از میان گروه هر نصیحت که باشد از سر مهر زد بود خلق را رجال شکوه
که یکی کس نزدیک حضرت امام حسین علیه السلام شد که ما را وعظی و نصیحتی کن که بدان کار کنیم و از
عذاب خدای تعالی برهیم یکی را گفت که خدای تعالی را عالم بیدار گفت بلی گفت از گناه بپرهیز که مبادا
از تو چیزی در آید و بدان رسوا شوی در روز قیامت دیگر بار گفت خدای تعالی بصیر است گفت بلی گفت

ازگناه

ازگناه دور باش که از تو چیزی داند که در روز قیامت از وی شرمنده شوی دیگر بار گفت خدای تعالی سمیع است
گفت بلی گفت از معصیت دور باش مبادا که از تو چیزی شنود که فردای قیامت بدان سبب رحمت از تو باز دارد
و ترا عذاب کند حدیث از حضرت رسول صلعم فرمود که عذر خواهید از خدای تعالی و توبه کنید از گناهان خود زیرا هیچ
آدم و جایز الخطاست که گناه کار نیست ولیکن بهترین گناه کاران توبه کارانند عذر خواهانند و دیگر فرمود خدای تعالی را
هیچ آوازی خوشتر و دوست تر از آه ناله نیست گفتند یا رسول الله لحنان چه باشد گفت آواز بنده باشد که گناه کرده
باشد و میکند و آهی از جگر سوزناک بر می آرد و عذر گناه میخواهد و پشیمانی میکند از گناهان پس ای عزیزان نجات دنیا
و آخرت از دوستی محمد و آل محمد طلبید که نامه اعمال تو مقبول درگاه جل و علا باید که دست محبت بر دامن ائمه
اثنی عشر زنی و توسل بدیشان کنی تا رستگار دنیا و آخرت شوی و دوستی کنی با دوستان ایشان و دشمنی
کنی با دشمنان ایشان تا رستگاری دنیا و آخرت حاصل کرد و صلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین والسلام
علی من اتبع الهدی باب بیست و دوم در بیان خودشناسی الهی بلبل زبان ما را که طوطی قفس دهان ماست بذکر اذکروا الله
ذکراً کثیراً گویا گردان و دیده ما را که طلایه بنا دهاست بنظاره فانظر الی آثار رحمة الله بینا گردان
و گوش ما را از وسوسه الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ایمن گردان ایوان دل ما را که پناه
سلطان ولایت ایمانست از پادشاهی كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ خالی مگردان دست ما را از گرفتن
وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ نگاهدار فرزندان هنر را در مکتب خانه الرَّحْمَٰنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ تعلیم
عنایت مشرف گردان و پدران و مادران هر یک را که محبوس زندان خاک گشته اند به بشارت
يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ مخصوص گردان در آن زمان که جان بر لب رسد از تلقین إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ
جَمِيعًا جدا مگردان و بیماران اهل اسلام را در دار و خانه وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ
شفای عاجل کرامت کن فرمای پادشاهان ما را از غایت إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا
نگاهدار و بزیور إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ مزین دار علمای دین را بنجات و درجات
آراسته گردان و بلباس إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ پوشیده گردان و حاجیان را

انما یخشی

باستطاعت ولله على الناس حج البيت بدان مقام برسان و شهدا را که سعدا آخرت اند بتشریف بل
احیاء عند ربهم مشرف گردان و درویشان را بخلوت اغنیاء النفخه آراسته گردان و حاضران
جمع را و ناظران حظیرة القدس گردان همه را بی سابقه عتاب و عذاب بدار السلام جمع گردان یا اله
العالمین و یا خیر الناصرین خدایا گرفتار و بیچاره ایم بی نفس اماره آماده ایم زمانی گریان و دیوانه شویم
نکوئی کرم کن که ساکن شویم مخوفست راهم و بس بی فرصت که در آتش آید خلیلی فرست اگر دوزخ این نامزا را
سزا است تو آن کن که از رحمت تو در خورست من از بی رهم از بیمی خویش تو مگذار کار کریمی خویش
عطا و کرم را که پایان بود خطا شیوه عیب ناکان بود خطا عفو در کش خطای مرا ببخش از کریم کرده های مرا
چه داری تو ای پرده پوش یکی پرده برکرده هایم بپوش مدر پرده من که بی پرده ام برویم میاور چه
من کرده ام بآب کرم پرده ام را بشوی هر آن سیه نامه را آب روی چو یاد از سیه نامه خود کنم
جوابی از احیاء آب بر خود کنم اگر چند بر نفس خود ظالمم به لا تقنطوا امیدوارم اگر من کنم کارم ای کردگار
تو آمرزگاری تو پروردگار ز دستم مده چون توئی دستگیر و گر ذلتی رفت بر من مگیر مرا پای من گرچه
آلایش است امیدم ز عفو تو بخشایش است در اول چون پاک آفریدی مرا ز یک مشت خاک آفریدی مرا دوزخ
چون بازم سپاری بخاک کنی پاکم ای داور فرمای پاک چو گرده گل تیره ماوای من بود تنگنای
لحد جای من چو امید رحمت نماند از کس ببخش و ببخشای و رحمت رسان و زین خاکدان چون بخاکم بری
بپاکان روانست که پاکم بری خدایا بجود و بانگ امیدم اگر من بعصیان تو بر دو دیدم الهی گنه گرچه ناکرده نیست
گنه بینه بگیر [illegible] ز بینوائی نوایم ده که بیشی ز مشکل کشایم ده ببخشی که دارم امید شفا شفایم ده
تربت مصطفی لشفیع نوحه گانشا [illegible] معدس سید انبیا بجلوات زکیات معطر و منور گردان از فضل
اهل البیت ائمه اثنی عشر را که ملوکان عرصه تحقیق اند [illegible] که کان رده دین و طالبان راه
مقصد یقین اند و از برکات انفاس اولیا و کرام و بزرگان اهل اسلام [illegible] یا ارحم الراحمین

باب در بیان خوف باری تعالی فصل اول

در بیان خوف باری تعالی بدانکه پادشاه ذو الجلال و کریم کارساز

١٢٩

امیدوارترین بدرگاه حق سبحانه و تعالی که باشند که از ترسناکان باشند بترس خدای تعالی و بدرجه
گفت اگر ترا گویند از خدای ترسی خاموش باش و جواب مده اگر گوئی نترسم دعوی بزرگ کرده باشی و اگر گوئی ترسم
دروغ زن باشی از ترسناکان نشانی نو بنا شنند روایت کنند که ثابت گفت هر زن بنت اسرائیل که
ورای ترس خدای تعالی بنا شند و هر زن نیست ورای نمازی که در و ترس و پرهیزکاری نباشد و هر زن نیست ورای
قرآن خواندن که در وی اندیشه نیست و هر زن نیست ورای نمازی که در خشوع نیست و هر زن نیست ورای
هر و سخاوت نیست و هر زن نیست ورای دوستی که در وی حرمت نباشد فضیل گفت هیچ هر عمل
نیکی بجز زیست یعنی در دل و بر هر کار در دین و هر در دنیا دلو ناهی عملی و زبانی و از بر دو دل و
ترسی از خدای تعالی در خبر است از حضرت رسالت پناه محمد صلعم فرمود که هیچ کس در بهشت را ببر ملاک
دارد و محبت من و اهل بیت من در از دیگر گفتم یا رسول الله بهشت از لیست گفت آن که
عمل صالح کنند و دوستی اهل بیت من داشته باشند در نبرد در بهشت آن کس که بگوید لا اله الا الله محمد
رسول الله علیا ولی الله واعفاد نماید که معصوم اند باشند هر که تو بی ایشان نه بیند و الحضرت فرمود که
هر بنده را امید بخدای تعالی دارد بهدار او را آنچه امید دارد و ایمن گرداند از خدای تعالی هر که ترسد
از طاعت امید امرزش باز داشته است تا ازین جهان بیرون شود برنج و دیگر مطاعت هیچ که
من نیکو کارم بخدای تعالی دروغ همگویند که کار نیکو داشتی کردکار نیکو کردی روایت از حضرت رسالت
میفرماید که حق تعالی میگوید بر سفر استغفر لذنبک للمؤمنین و المؤمنات و معنی گوید که امرزش خواه تن خود را و دوستان
مومن و زن مومنه را گفت هیچ مومن نیست که او را امرزش خواهد اهل آسمانی و اهل زمین او را از خدای تعالی
آورده اند که از زمانی بیشتر مردی بود صحبت بطاعتی و گناه مشغول بود روز از گناهان یاد آورد آهی سرد از دل
برکشید دار سر اخلاص در سینه الله اکبر گفت و او را برسر بار خدای تعالی جان بیرون داد ابر که تبارک و تعالی که ملائکه
از برکت خدای تعالی او را بیامرزید و بهشت کرامت کرد حکایت نامه در جهنم ابراهیم
صحبت جهت و در عاقبت خوبی و حسن معنا بود هر که را بر حیات او نفاذی و ...

آن زن آهسته بر ناوف مشغول بودی و در سرای کرده و گاهی در آن سرای ساخته و قرار گرفت
قرار گرفته و هر که بدان سرای گذر کردی نظرش بر جمال آن زن افتادی دل از دست دادی فقضا را
روزی زاهدی که گذشت نظرش بر جمال آن زن افتاد و زهدی که داشت همه در سر کار او نهاد و هر چند خود را
منع کرد با دل خود برنیامد و صبر و قرارش رفت شعر از دست غمت بجان فگارم ای دل در دام بلای آن
نگارم ای دل دل رفت ز دست و دین و دستم بروی بر روی نگاه صبر و قرارم ای دل پس ناله و زاری
درگرفت و هر چند که خود را منع کرد نتوانست منع آن کردن و بی علاج شد از دست دل خویشتن و با دل گفت رباعی
خون را و مرا بباد دادی ای دل در دام غم و بلا فتادی ای دل دل برد و جان و صبر و آرام همه از شست کسی عمل بیاد
دادی ای دل پس هر چه داشت و هر چه داشت درهم فروخت و زر ستد و روی بسرای آن زن نهاد و آن زر ا
را بار آوردند و در خانه برفت و زری که داشت بدو داد و در پهلوی آن زن بر تخت بنشست خواست
که دست بروی دراز کند خوف و ترس الهی دامن او بگرفت و با خود گفت که خوب نباشد که با
زن بیگانه درین خانه بنشینی از ترس و خوف الهی ناخنه بید لرزان شد و رنگ رویش برفت
و بر خود به بخشود و روی از وی بگردانید آن زن گفت ای زاهد چرا چنین میلرزی که آنچه ترا میسر شده است در
خواب کسی را چنین میسر نمی شود که همه بنی اسرائیل آرزوی دیدار من دارند که یکبار از دور مرا ببینند زاهد
او را نصیحت کرد و گفت ای زن در مدت عمر خود هرگز از من این فعل بد سر نزده است مرا دستوری ده
تا بروم و آن زر را تمامی بتو بخشیدم و از تو طلب میکنم زن او را دستوری داد زاهد خواست که بیرون رود
زن از او پرسید که چه نامی و کجا می نشینی زاهد نام و نشان خود باز گفت و بیرون آمد و بجای خود رفت
و توبه کرد از گناهی که کرده بود و بدرگاه پروردگار باز آمد و عذر گناه میخواست و عبادت و طاعت میکرد
آن زن با خود اندیشه کرد که این مرد امروز خواست که گناه کند که در مدت عمر خود گناه نکرده بود و از
خدای تعالی بترسید پس وای بر حال من که چندین سال است که [illegible] بد از من در وجود
آمده و عمر عزیز در گناهان صرف کرده ام و ترس و هیبتی از خدای تعالی در دل آن زن پیدا شد و لرزه در همه اعضای

او فتاد

او افتاد و چون ابر بهاری در گریه آمد و آه سوزناک از دل برکشید و از کرده پشیمان شده و توبه آورد خلاص
روی بدرگاه حق سبحانه و تعالی نهاد و روز با خود گفت که بطلب زاهد بروم که او را اول مرد بند من بود و خبر
راه من شد بجلال زن او شوم و با او طاعت و عبادت کنم بر خواست و هر مالی که داشت برگرفت و بنزدیک
زاهد آمد و احوال زاهد پرسید زاهد را خبر کردند که زنی ترا میطلبد زاهد نگاه کرد و او را بشناخت در حال از
شرم گناه و از خوف الهی شهقه بزد و جان بجان آفرین تسلیم کرد و آن زن متحیر بماند و گفت من از بهر دیدار
او آمده بودم اکنون دور ازین صورت پدید آمد و بکام دل نرسیدم پس روی بدرگاه پادشاه ملک جبار کریم
بنده نواز کرد و گفت الهی گنه کارم و از کرده پشیمانم اگر توبه من قبول کرده و هر ضعیفه گنه کار بخشوده مرا هم بدو رسان
این زن دست دو بگرفت و روی بر روی او نهاد و جان بداد آورده اند که مالک دینار گفته که در ایام او مردی بود و همه عمر
در خرابات بسر آورده و هرگز روی با قامت خیر نیاورده و هرگز شبی اندیشه طاعتی نکرده و پاکان وقت از
صحبت او بر حذر بودند و از وی دوری جستند ناگاه موکل قضا بدو رسید و دست مطالبت بر دامن عمرش
دراز کرد و دانست که وقت رحلت در رسید اعمال خود نظر کرد خطی که رقم وفا داشتی ندید و جویبار عمل خویش
نگریست شاخی که دست امید در و توان زدن بدو نیافت از خوف و ترس الهی آهی از سر سوز از سینه برکشید
گفت یا من له الدنیا والآخرة ارحم علی من لیس له الدنیا والآخرة ای پادشاه دنیا و آخرت رحمت کن بر کسی که
دنیا دارم و نه آخرت را این بگفت و از خوف و ترس الهی جان بداد و مردمان خبر یافتند از وفات او شادی کردند و او را
در مزبله انداختند تا سگان محله بر جسم وی دندان زنند شبانه مالک بن دینار در خواب دید که او را گفتند
شخصی در فلان مزبله افتاده است بخاک مذلت او را کار سازی کن و در جای نیکانش دفن کن گفت خداوندا
در میان خلقان به بدنامی و بدکاری مشهور بود و با عمال خود نگاه کرد همه خطا دید مفلس و آه به درگاه ما نالید
و عاجز و آه بحضرت ما اضطراب کرد و دست بر فضل و رحمت ما زد و دستش گرفتیم طمع بر رحمت ما بست بروی رحمت
کردیم و از عذاب الیم نجات دادیم و بنعیم مقیمش رسانیدیم کدام دردمند روی بدرگاه ما نالید که مرهمش
ندادیم کدام غمناک از حضرت ما خلاصی طلبید که ندادیم اگر عمر بباد داده عفو از ما طلب اگر نامه سیاه کرده

مستورست از ما خود آنکه رحمت ما بسیار است و فضل و کرم ما بیشمار شعر لطف ما و لطیف است بیرون از عدد ما فضل ما قریب بدان
ز شمار ما شکسته درگاه ما باش و سوخته راه ما گرد و جز شکسته نبود درین راه درست نیاید کار شکستگان و آنند کار
سوختگان و آن سوختگان را خایفان و آرند در دنیا و آخرت آورده اند که مردی بود فاسق و فاجر چون بمرگ رسید
وصیت کرد که چون وفات کنم مرا بسوزانید و خاکستر مرا نیمی در دریا بریزید و نیمی در بیابان بباد دهید و چون
وفات کرد وصیت او را بجای آوردند پادشاه عالم فرمود ذرات اجزای او را جمع کردند بکمال قدرت
خداوند او را زنده گردانید و گفت ای بنده من این وصیت چرا کردی گفت من مخافتک فنابیک گفت خداوندا
از خوف و ترس تو کردم هیچ حکمتم نه باشد که مرا زنده کنی و عذاب قبر فرمائی گفت از من ترسیدی گفت آری
پادشاه عالم فرمود چون چنین ترس و خوف در دل تو بود من ترا بخشیدم و از دوزخ آزاد کردم هر آنکس که
دلش از ترس و خوف الهی خسته بود و بمعرفت حق سبحانه و تعالی آراسته باشد هر که دل را شکسته و حزین و آزرده از
ترس و خوف الهی رسته باشد و بدانکه از خدای تعالی سیصد و شصت بار نظر رحمت بدان دل باشد و گویند
اخلاص ستری بود میان بنده و خدای تعالی که بدان هیچکس مطلع نشود الا که خدای تعالی و بزرگی میگوید که
چون دل مؤمن حزین و تنگ و شکسته باشد از خوف و ترس الهی بهتر بود از دنیا و هر چه در ویست زیرا که
این آراسته است با خدای تعالی و این سرای فانیست حکایت چنین آورده اند که شخصی را عمر بشصت سال رسیده
بود روزی حساب میکرد و مدت دیگر از شصت روز شده بود با خود گفت اگر روزی یک گناه کرده باشم
چندین گشته چندین باشد و روزی باشد که صد گناه کرده باشم فردای قیامت از عهده آن چون بیرون آیم از
خوف و ترس الهی شهقه زد و جان بحق تسلیم کرد و آوازی می شنیدند که طوبی این بنده را که بروضه بهشت رسید
و در جنات عدن بیارامید اینها که مردان راه حق بودند حساب زندگانی چنین کردند که حاسبوا قبل ان تحا
سبوا یعنی حساب النفس خود کن پیش از آنکه از تو حساب خواهند نه همچون ما بودند که عمر عزیز خود را بلهو و لعب بازی
و گناه و غیبت و بهتان بسر بردیم اکنون بی زاد و طاعتیم و مسافران راه قیامتیم و چون راه گذریان شعر
روز و شب منزلند در ره مرگ ما سفر بی آنکه زاد و توشه و برگ ما برگرفته ز پیش منزل ما خوش نشسته مسافران بر جای

یحیی

حکایت یحیی پیغمبر علیه السلام اما راویان چنین روایت کنند که حضرت یحیی پیغمبر علیه السلام چنان بود که از خوف
و ترس و بیم الهی که در مجلسی که حاضر بودی زکریا از عقوبت الهی شمه نگفتی جز شرح آثار رحمت نامتناهی نکردی
چون حضرت یحیی پیغمبر در وقت استماع آیات خوف و وعید الهی بودی اگر از آن باب شمه شنیدی از گریه
و ترس و بیم و خوف الهی بهلاکت نزدیک رسیدی روزی زکریا بر منبر برآمد از چپ و راست نگاه کرد
یحیی پیغمبر را ندید سخن از وعید الهی در افکند و گفت در دوزخ کوهیست از آتش و هیچکس از آن کوه نگذرد
الا از ترس الهی و گریستن و خوف و بیم الهی چون یحیی این بشنید بر جست و گلیم از دوش بیفکند و راه بیابان
گرفت زکریا از مسجد بخانه آمد مادر یحیی را خبر داد و گفت من ندانستم که پسرت در مسجد است شمه
وعید الهی بیان کردم و او سر و پا برهنه از مسجد بیرون دوید و شنیدم که روی بصحرا نهاد بیا تا از پی وی برویم مبادا
حدیث که از بیخودی در چاهی افتد از عقب وی روان شدند و سه شب و روز کوه و صحرا میدویدند هیچ خبری از وی
نشنیدند ای گلبن حدیقه جان تو کجا شدی پنهان ز چشم بلبل شیدا چرا شدی صباح روز چهارم بشبانی
رسیدند گفتند از یحیی خبری داری گفت من او را ندیدم اما هر شب که ازین کوه آواز ناله بیرون می
آید که گوسفندان من بسبب آن از چرا فرو مانده اند و گوش بران ناله نهاده اند و آب از دیده می بارند
زکریا گفت این ناله گریه یحیی است مادر و پدر روی بدان طرف نهادند مادرش رسید یحیی را دید
در سجده افتاده و چندان گریسته که خاک موضع سجده از آب چشم او گل شده مادرش نشست و سر
او را از گل برداشت و بر کنار خود نهاد یحیی خیال کرد که ملک الموت است بقبض روح او آمده گفت
ای عزرائیل پدر و مادر دارم چندان امان ده که از ایشان بحلی حاصل کنم مادرش در خروش آمد و گفت ای
ایجان مادر عزرائیل نیست مادر تست یحیی دیده باز کرد مادر را دید خواست که بگریزد مادرش پستان مبارک
بدست گرفته گفت بحق آن شیری که ازین پستان خورده که با من بخانه آئی درین محل زکریا علیه السلام
برسید بمبالغه تمام یحیی را از آنجا بخانه بردند و سه شبانروز بود که طعام نخورده بود قدری آش پختند اندکی بخورد
و میل خواب کرد در خواب دید که میگویند ای یحیی مگر غضبان را فراموش کردی که سیر بخوردی و بخفتی

یحیی برخواست و باز راه بیابان پیش گرفت یحیی معصوم که در مدت عمر خود گناه نکرده بود و اندیشه گناه در خاطر خود
نیاورده با وجود این حال از خوف و ترس خالق ذو الجلال و کریم لایزال در تمام الاوقات میگریست پس ای عزیزان
وای بر حال شما و ما شب و روز در خواب غفلت مانده در هوای نفس گرفتاریم و هر چند گناه از ما در وجود آید
در خواب غفلتیم آخر بخود آیید و روی بدرگاه کریم پروردگار آورید و عذر گناهان خود بخواهید و توبه کنید
از گناهان از روی اخلاص و از خدای تعالی بترسید و اندیشه کار خود کنید تا که جهنم بر هم زنید اسیر خاک آمده
شده اید در آخرت حسرت خوردن بکار نمی آید تا زمام اختیار در دست دارید فکر ذات آخرت کنید که راهها
خطرناک پیش دارید و شما اهل دور و دراز در پیش گرفته اید و برخویش خود میخندید و مرید شیطان مردود گشته اید
دنیا بسر آورده کی آخر جا اوی نامه عمر خوانده کی آخر جا کریم که بکدام دل بهانی صد سال صد سال دیگر بمانده کی آخر جا
حکایت
آورده اند که بزرگی گوید که در بادیه میرفتم جوانی را دیدم پشمینه پوشیده و کلاهی بر سر نهاده یا روی زرد و دل
پر درد و چشم پر آب و جان بر آتش از عشق کباب و در زیر لب چیزی میگفت و نوحه میکرد چون گوش داشتم
میگفت ها چو یار تراهیشه با غم مینم ها خواهان تر آتش از نم مینم ها آسوده در رسته از غمت کم مینم ها در گشتن دوستان
محکم مینم ها چون اورا بدان حال بدیدم گفتم ای جوان از کجا می آیی گفت از رحم مادر گفتم بکجا میروی
گفت بشکم زمین گفتم سواری یا پیاده گفت سوارم بر پنج مرکب نشسته ام و پنج چیز بر دست گرفته
اول بر مرکب قضا نشسته ام و چیز رضا بدست گرفته ام دوم بر مرکب بلا نشسته ام و چیز صبر بدست گرفته ام
سیم بر مرکب ... نشسته ام و چیز شکر بدست گرفته ام چهارم بر مرکب خوف نشسته ام و چیز ترک گناه
بدست گرفته ام پنجم بر مرکب ... نشسته ام و چیز عبادت و دعا بر دست گرفته مردان راه و عاشقان درگاه چنین رفته اند
اگر از مردمان راهی گامی بر دار و اگر بعیان ... بر دار ان انین المذنبین احب الی من جبال
المسبحین ناله گناه کاران دوست تر دارم از آواز تسبیح گویان ما من مومن یبکی من خشیة الله الا غفر
الله له ذنوبه هیچ مومن نباشد که از ترس و خوف الهی بگوید الله خدای تعالی او را مرزیده گردانید و گفت
طاعت با آب دیده رسته شود و قطره آب دیده آتش در که دوزخ را سرد گرداند کدام آب چشم آب چشم گناه کاران
داریم:

١٣٣

آب چشم مظلومان
و آب چشم عاصیان و آب چشم غریبان و آب چشم یتیمان و آب چشم محرومان و آب چشم پشیمانان و آب چشم
بیوه کان و آب چشم بیدایان و آب چشم فقیران و آب چشم ستم رسیده کان و آب
چشم جولانان پر حسرت و آب چشم پیران پر حسرت یاران ای عزیزان اگر از این حکایت آبی در چشمان نمی
آید بر اندیشید از ان روزی که نامها پران شود و بعضی را بدست راست دهند و بعضی بدست چپ فرمان آید
که اقرا کتابک نامه برات بخوان ای پر عاصی نامه برات بخوان ای فاسق نامه برات بخوان ای زانیه باز
یابیا نامه برات بخوان ای رد ده و آن غیبت شنیده بخوان ای رحم مسلمانان خیانت کرده نامه
حدیث
برات بخوان ای فرزند مادر و پدر آزار نامه برات بخوان ای عجب و تکبر نامه برات بخوان ای بی نماز کاهل
نامه برات بخوان ای بخیل ز جان نامه برات بخوان ای بخیل بی دیانت نامه برات بخوان ای حق
مسلمانان برده نامه برات بخوان ای قرین شیطان گشته نامه برات بخوان ای خوان خلق از دربار
بخوان ای در خواب غفلت مانده نامه برات بخوان پس بنده کی بیچاره نامه خویش را میخواند هر گناهی رسد
چون خود آمد که در صحیفها که میخواند منکر شود ... و پای و جوارح گواهی دهند آه از آن نامهای سیاه آه
از آن صحیفهای پر گناه عزیز احمد تیر ساخته و اندیشه کرده اند بندگان روزی که گویند بیا بر خوان ها سوا آه
نامه عمرت که سرتاسر خطا باشد ها اگر اعمال خیر نیست که ما امروز می آریم ها بسا رسوائیها که فردا هم زما باشد ها اما بنده
نیز باشد که نامه اعمال او بدو دهند و گویند آهسته بر خوان تا دیگران گناه تو نشنوند وی بر خواند همه گناه بیند
هیچ طاعت نه بیند گوید خداوندا نیز طاعتی کرده ام حج و جهاد حاضر رفته ام تسبیح و تهلیل گفته ام گویند
آن بر گوشه دیگر نوشته ایم تا تو این گناهان را همه بخوانی او و سر در پیش اندازد و خطاب از عزت در رسد
که ملکوت الکه ترا بیامرزیدیم از برای تولای تو بر اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دوست
گیری تو مینند کان دیدار کان ... اگر در خلقان حیران وی نامه بگردانند و گویند هاؤم اقرؤا
کتابیه ای دوستان من بیایید و نامه کرد ادرس بخوانید و عمل خیر من مشاهده کنید غم تبت وی بدل شد
و بخشت براحت رسید ها کار اگر بسته بود کشایش فتح ها عیش اگر زهر بود شکر گشت ها ... و ما نری عزیزان

اگر می‌خواهید که در آن روز با شادی باشید امروز زمان مهلت است که یوماً کان شرّه مستطیراً و کار سخت بر شما آسان
کرد و رنج محنت شما را به راحت و آسایش بدل شود و دود مظلومان ندهید و مراد مجرمان حاصل کنید و برگ
بینوایان را بسازید و درماندگان را دست گیرید و بدانید که کار دنیا اعتبار ندارد و آخرش پشیمانی و حسرت
خوردن است پس امروز کاری فردا کنید تا در رسوایی آخرت گرفتار نشوید والله اعلم حکایت
آورده اند که فردای قیامت بنده باشد که او را گویند اقرأ کتابک نامهٔ خود را بخوان تا بدانی که چه کرده
که خود میدانم چون خواندن گیرد در گذشتها و ناشایستها چند گوید خداوندا مرا شرم می آید که بخوانم باز گوید
ای بنده بخوان گوید خداوندا مرا بدوزخ فرست و بسوزان و از عذاب این گذشتها باز رهان ای مالک
در دوزخ کجا عذاب سخت تر است گوید در سعیر و سقر گوید ای مالک مرا به دوزخ کن و بینی در سقر و بینی در
سعیر انداز و مرا باز رهان از خجالت و تشویر میان زرد و می نالد دیدان ای عزیزان اکنون زمام اختیار در
دست و قدرت اکنون جهد کنید که می توانید چون کار از دست برود و دریغ خوردن سودی ندارد امروز روز
توبه است و روز گریه و ناله است و عمل صالح کردن و بطاعت و عبادت رغبت کردن و از هوای
نفس و شیطان باز نشستن شعر از گناهان خویش توبه بیار ! چه تا که هست اختیار در دست ! روی با دل
خدا آور ! بی روی هوا کند پشت ! پس ای عزیز من فکر فردای آخرت می باید کردن و گرد عصیان نباید
گردیدن و شب نماز و روزه بروز آرد و دل حزین و خاطر شکسته و چشم گریان همیشه با عذر گناهان
شعر نه صبر بر فت گناه و از شرم گناه ! شد نامهٔ من سیاه از جرم گناه ! حسرت باد و همیشه حسرت ! بر
بر پشت چرا گرفته کوه گناه مؤلف آورده اند که در بصره جوانی بود که شب و روز بلهو و لعب مشغول بودی چون
وفات کرد کسی بجنازهٔ وی رغبت نکرد و عیال وی مزدوری گرفت و جنازهٔ او را بصحرا برد و بنهاد زاهدی
بود در کهساری بیامد تا بر وی نماز کند مردمان را خبر شد گفتند که چرا آمدی که وی مفسد بود و هیچ مجلس از
مجالس فسق از وی خالی نبودی گفت مرا در خواب نمودند که برو و بر وی نماز کن که حق سبحانه
تعالی بر وی رحمت کرده است مردمان چون شنیدند رغبت کردند نماز وی گزاردند چون او را دفن
کردند

کردند شبی عیال وی را در خواب دیدند و گفتند روزگار چه حالت بود گفت هر چند مفسد بودم اما خصلتی نیک داشت
داشتم بوده که در شب برخواستی و در روز در گریستی و ناله و آه کردی و گفتی خداوندا این گنه کار و بدکردار را
در کدام وادی دوزخ عذاب خواهی کردن خداوندا بد کردم و بدی کنم و نفس بد دارم و می گفت و زار
زار میگریست زاهد گفت بسبب آن آبهای دیده بود که برحمت خدای تعالی رسید که آب دیدهٔ عاصیان
نزدیک حضرت حق سبحانه و تعالی قدری عظیم دارد و در نیم شبان برخیزد و توبه بیارد و قطرهٔ چند از آب دیده بیارد
شعر در نیم شبان گریه و زاری میکن ! و از شعلهٔ آه جانگدازی میکن ! از آب دو چشم خویش در مزرع جان !
بار که بی نیاز زاری میکن ! پس ای مؤمنان و موحدان هیچ اعمال و حسنه بدرگاه پروردگار عالم بدرجه
قبول نرسد بی تولای خاندان نبوت و ولایت پس محبت حضرت رسول و ائمهٔ معصومین علیه الصلوة والسلام
بر دل و جان خود کن و از دشمنان خاندان ائمهٔ هدی تبرا کن تا اعمال بدرجه قبول رسد شعر یارب
تو بفضل خویش دلشادم کن ! از قید زکنه خراب آبادم کن ! گر بگذیدم ز ره بهبت بیخبدی ! بد کردم و باز حدیث
آمدم آزادم کن حکایت آورده اند که مؤمنه بود در ما وراء النهر بخواست با شوهر و برادر تا حج رود و چون
به بغداد رسید شوهرش در چاه افتاد و غرق شد چون به بیابان رفت برادرش از شتر در افتاد و هلاک شد
چون بمیقات رسید با حرام مشغول شد دزدان رختش ببردند چو بمکه رسید بدر مسجد حرام رسید غش افتاد
آهی از میان جان بر کشید و گفت خداوندا الزحانه بدر افتاده ام و از خویش و تبار خود جدا ماندم
شوهرم غرق شد و برادرم هلاک شد مالم دزدان ببردند در این محنت و پریشانیها بدرخانهٔ تو آمده ام در
بر سر […] و حیرانم که از هستی بیخود شده و بیهوش شده و می نالید و آه سرد از دل پر درد میکشید و گریه و فغان
در گرفت و زار زار میگریست بچشم گریان و دل بریان آه و ناله میکرد آوازی شنید که دلشاد باش که چندین
هزار لبیک حاجیان و یارب غریبان بدرها مانده بود و زمزمهٔ […] که بدرگاه ما رسد و قبول درگاه
ما شود آب دیدهٔ تو و آه جگر سوز تو بدرگاه ما کشید تا رنج […] ضایع نکنیم که انا لا نضیع اجر من احسن
عملاً شعر تو به کنم از گناه رحمت تو بجنبد ! از لطف خودت هزار بارم تو بخشی ! در کار من ضعیف بیچاره نگر ! چون من بر

تو گناه کاریم تو به بخش حکایت آورده‌اند که زنی بحضرت رسالت پناه محمدی صلعم آمد و گفت یا رسول الله چه کنم
که گناه کرده‌ام آنحضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی عفو کند چون توبه کنی گفت یا رسول الله صلعم که حفظه که این را نوشته
باشند گفت حق تعالی از یاد ایشان ببرد و نوشته را محو کند که یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب
گفت یا رسول الله زمینی که در آن گناه کرده باشم چه گواهی دهد گفت خدای تعالی زمین را بدل گرداند که یوم
تبدل الارض گفت چون کنم که آسمان سایه افکنده است گفت آسمان را در نوردد که السماء کطی السجل للکتب
گفت یا رسول الله همه سهل است با شرمی و حیائی که مرا باشد از حضرت حق سبحانه و تعالی چکنم حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بگریست و گفت واحیا من الله واحیاء من الله شعر ای آنکه بهر روز در
بیزدم حکم از آلایش خویشتن بیمردم حکیم کریم که ز کردهای من در گذری از آن شرم که دیده کرده‌ام چکنم بس بزرگا
سیه روز غرضت ... که گناه کرده باشند حق سبحانه و تعالی گوید ای پیر پیر گناه شرم نداشتی که
با مویهای سفید گناه کردی اگر شما را شرم نبود من امروز شرم میدارم که مویهای سفید شما را عذاب کنم بروید
که بر شما رحمت کردیم ای بنده عاصی از درگاه نا امید مباش که رحمت ما بسیار است که رحمتی وسعت
کل شیء اگر جرم تو مخصوص است صفت من رحمت است تو حرف خود از ما مکن ما صفت خود را چگونه
رها کنیم اگر طاعت کنی از مایی و اگر معصیت توبه کنی ما از آن توایم شعر عشق آمد و گفت ای جان با بیش و بی کس
در بوته امتحان ما باشی و بی کس ۱ عمری بنشین بیست که تا زندان خویشی ۱ چون آمده از آن ما باشی و بی کس ۱
فضل و کرم ما با تو انست که بوقت گناه جاهلیت خوانیم که انه کان ظلوما جهولا گناه است عفو کنیم و بوقت
شهادت عالمت خوانیم که شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط و بوقت
طاعت ضعیف خوانیم خلق الانسان ضعیفا از معصیت در گذریم و گناهت در گذریم و عفو کنیم که انی
انا العفو الرحیم و هر که خود را از استماع شیطان باو آزرده و سرود و بانگ مطربان منزه داشته چون
بدر مرگ رسد پادشاه عالم فرشتگان را فرماید بروید در پیش بنده صف کشید و نسیم فضل از بستان معرفت
بمشام اهتمام وی رسانید و بگوئید که حق سبحانه و تعالی میگوید اگر گناه است بسیار است پادشاهت آمرزگار است

الرحمان

اگر عصیانت فراوان است خداوندت رحیم در جنابت خوش کسی که ترا باشد چنین
لطف و عنایت باشد شعر بالطف تو غم بث رمانی گذرد بی عمر از نظر تو جاودانی گذرد اگر باد بدوزخ
بر و از کوی تو خاک ۱ بالطف تو غم ۱ آتش همه آب زندگانی گذرد و روایت از حضرت رسالت
پناه محمدی صلعم میفرماید که و رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه فرموده که مردی در خلوة خدای را یاد کند از
خوف عقاب شوق ثواب اشک از دو دیده روان شود فردای قیامت در سایه عرش خدای تعالی باشد و آتش دوزخ حرام
باب چشم او فرو میرد و گذر بندگان برآید دوزخ خواهد بود و در خلوت بنشین و از عمر گذشته و تباه خود یاد کن از سر صدق
توبه بیار و قطره چند آب از دیده ببار از خوف ترس آتش بترس از آتشی که آتش انگیز وی آدمی و سنگ است
فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة حکایت آورده‌اند که منصور عمار بحج میشد
دلکوفه فرود آمد شبی گفت در کوچهای کوفه میشدم بدر خانه رسیدم آوازی از آن خانه بیرون آمد که یکی
میگفت که خداوندا از آن گناه که کرده‌ام مخالفت تو نخواستم و بعذاب تو جاهل نبودم اما شقاوت روی نمود
و بدبختی حاصل شد خدایا و خداوندا اگر مرا بیامرزی و بر من رحمت نکنی منصور گفت دهن بر شکاف در نهادم این
آیت میخواندم فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة آن جوان نعره بزد ساعتی اضطراب کرد
و ساکن شد و سرای نشان کردم روز دیگر آمدم و در آن سرای شدم پیرزنی را دیدم نشسته
و جنازه در پیش گفتم ای پیره زن این کیست که وفات کرده است گفت جوانی بود خدا
ترس از فرزندان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دوش در مناجات بود یکی بدر
در گذشت و آیتی از قرآن برخواند این جوان ساعتی اضطراب کرد و جان عزیز بحق تسلیم کرد گفتم
طوبی له اولیای خدای تعالی چنین باشند حکایت منصور عمار گوید بمسجدی در شدم جوانی دیدم نماز
میگذارد با خضوع و خشوع و گریه گفتم از این جوان بوی آشنائی می آید توقف کردم تا سلام باز داد گفتم
ای جوان میدانی خدای تعالی را وادیست در دوزخ نام او لظی آن جوان نظر سوی من انداخت
و از سر تعجب گفت برخوان این آیت را برخواندم لظی نزاعة للشوی نعره بزد و بیهوش شد

چون بهوش آمد گفت زیادت کن گفتم یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا
وقودها الناس والحجارة آن جوان نعرهٔ بزد و جان بحق تسلیم کرد و بکار وی قیام نمودم چون جامهٔ وی
باز کردم بر سینهٔ او نوشته بخط سبز فهو فی عیشة راضیة فی جنة عالیة قطوفها دانیة چون ویرا
دفن کردم بشبانه ویرا بخواب دیدم کری آمد تاجی بر سر نهاده ما فعل الله بك گفتم خدای با تو چه کرد گفت مرا
بدرجهٔ شهدا آراسته اند و زیاده چرا گفتی گفت ایشان بشمشیر کفار کشته شده اند و من بشمشیر ملک جبار روایت
که حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم گفتند یا رسول الله فلانکس را دیدیم بسفر رفته با سود بازگشت و باندک
سرمایه و زود باز آمد و چند آن سود آورده که همه یکان و خویشان او را حدی آمد خواجهٔ عالم صلی الله علیه و آله
فرمود که من شما را خبر دهم از کسی که باز آمدنش زودتر بود و غنیمتش بیشتر گفتند بلی یا رسول الله گفت بنگرید
بدین مرد که نظر بر شما دارد بنگریستم مردی را دیدیم از انصاریان جامهٔ کهنه پوشیده پیش وی باز شد و برآن رت
زادیم چون بحضرت رسالت پناه آمد آنحضرت فرمود که ضیرده یا آنرا که امروز چکار کرده گفت هر روزی دیناری
زر کسب میکردم امروز مشغول شدم و آن کسب از من فوت شد گفتم بروم و در روی حضرت امیر المؤمنین ع
نظر کنم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده النظر علی وجه علی عبادة نظر در روی
علی مرتضی علیه السلام عبادتست رفتم و ساعتی در روی علی مرتضی نظر کردم پس حضرت رسول فرمود
که هر روز دیناری زر کسب میکردی امروز از تو فوت شد تو بعوض آن در روی شاه ولایت نظر کردی و تو
از دوستان وئی و ترا چندان ثواب حاصل آمده است که اگر بر اهل زمین قسمت کنند کمترین قسمتی که بیکی رسد
آن بود که گناهش را بیامرزند و بروی رحمت کنند پس ای مؤمنان دوستی امیر المؤمنین علی علیه السلام
و فرزندانش نجات آخرتست هر آن مؤمن که دست در دامن ایشان زند و محبت ایشان
بر میان جان و دل بندد و از اهل نجات و آمرزیده است شعر صاحب کرمی که صد خطا می بخشد
خوش باش صفی که جرم ما می بخشد ؛ بالله بخدا هر که علی را بشناخت ؛ هر چند گنه کند خدا
می بخشد ؛ وصلی الله علی محمد و آله اجمعین والسلام علی من اتبع الهدی

باب بیست و پنجم در بیان امر معروف و نهی از منکر المناجات حمد بیغایت آن ناظر حکیمی را
که آثار انوار صبح وجود از قعر چاه ظلمت آباد عدم برآورد و ثنای بی نهایت آن قادر عظیمی را که بمقتضای خود
شجرهٔ وجود بنفس رحمانی در برآورد بدیعی که بدستکاری قدرت شکوفهٔ نوع انسان را از انواع اعضای
این شجره برآورد و عزیزی که بهویت ذات او بواسطهٔ انوار شموس صفات و اسرار نجوم اسما از کمال قلت
قاف بشری سر برآورد عزیزی و حکیمی که حکمتش اعیان ثابته را موجودات اعیانی گردانید کریمی که توانگرش
طایران اهل عرفان را باوج فلک باسرار و معانی رسانید قدیری که ظهور ذات خود را بسطوات عظمت محتجب
گردانید و ظهور ذات خود را در پردهٔ مظاهر پردهٔ جمال خود ساخت چیزی که در عین بطون مظاهر اعیون برافراخته
عظیمی که غیرت جلالش ذات خود را بسطوات عظمت محتجب گردانید تا قرحنین قصه سرادقات حجاب
کبریا نتوانند کرد بانتوانید رسانید قدیمی که از نسیم عنایتش روایح لطایف اسرار قدم بمشام جان مشتاقان
رسانید تا مرا انیس راه جز بملاطفات آثار جمالش نداند منزهی که سبحات انوار تنزیهش جنجهٔ طایران
اوهام اولوا العقول سوخته و مقدسی که صلوات کمال تقدیسش بصایر کرد بیان از ملاحظهٔ آثار لطایف جمالش
بر دوخته المناجات خدایا تو ئی آگه از حال من ؛ عیانست پیش تو احوال من ؛ توئی از کرم دلنواز همه ؛ به بیچارگی چاره
ساز همه ؛ بود هر کسی را امیدی بکس ؛ امید من از رحمت تو تست بس ؛ اگر نامه ام از گنه پاک نیست ؛ چو
لطف تو باشد از آن باک نیست ؛ مرا چشم بر لطف و انعام تست ؛ امید من از رحمت عام تست ؛
که دارم من عاصی روسیاه ؛ بلطف تو امید بیش از گناه ؛ اگر پرسیم از بد و ناصواب ؛ بجز اشک
حسرت ندارم جواب ؛ بفضل تو ام هست حاجت بسی ؛ گنه کارتر نیست از من کسی ؛ گنه کارم و رفته
کارم ز دست ؛ کرم نیست طاعت امید از تو هست ؛ ببخشای بر من که بیچاره ام ؛ گرفتار نفس ستمکاره ام ؛
ز عصیان گنه کارم و تیره روز ؛ چراغم بنور یقین برفروز ؛ بیک قطره کافتد ز لطفت بخاک ؛ بشود گرد عصیان
ما شسته پاک ؛ الهی باعزاز پاکان تو ؛ بسوز دل دردناکان تو ؛ بحق محمد رسول انام ؛ علیه الصلوة
و علیه السلام ؛ ز مهر نبوت قوی پشت او ؛ نگین شفاعت در انگشت او ؛ بشاهی که دم زد ز ایمان تخت

که پی مهر او نیست ایمان درست ؛ علی ولی سرور اولیا ؛ محیط کرم گوهر لافتی ؛ بحق شهید آن خونین کفن ؛ گل باغ
رضوان حسین حسن ؛ بزین العباد با جان او ؛ با آب رخ و چشم گریان او ؛ بباقر سرافراز ملک بقا ؛ چراغ
شبستان آل عبا ؛ بصادق امام زمین و زمان ؛ کز و مید مید صبح صادق نشان ؛ بموسی کاظم امام صبور ؛
که بود از تجلی حق محض نور ؛ باعزاز سلطان دنیا و دین ؛ علی رضا کعبهٔ مقتفین ؛ بحق تقی سرور اتقیا ؛
امام امم رهنمای خدای ؛ بحق نقی مجلس افروز دین ؛ بنور ازل شمع راه یقین ؛ بسوز دل حالت عسکری
که بودی چو حیدر بدین پروری ؛ بمهدی هادی امام انام ؛ که یابد از و ملک و ملت نظام ؛ که بر من تو از کرده
ناپسند ؛ در لطف و احسان خود در مبند ؛ سرانجام عصیان مرا پیش بین ؛ مبین جرم من رحمت خویش
بین ؛ گناهم بیامرز و پوشیده دار ؛ که هم ستر پوشی هم آمرزگار ؛ خداوندا بعزت جلال کبریا و عظمت
تو که بر ما بیچارگان و گناه کاران و بر حاضران این مجلس از صغیر و کبیر رحمت کن و بیامرز یا اله العالمین
و یا ارحم الراحمین فی نعت سید المرسلین صلعم صلوات بی حد و درود بی عدد ، بر مربی شجرهٔ ایمان و آفتاب عالم عرفان گنج
حقایق اسرار معنی بدر فلک انوار ربانی سید انبیا و خلاصهٔ اصفیا و شفیع روز جزا احمد مصطفی صلی الله علیه
و آله و سلم و بر اهل بیت او که مکاشفان اسرار عالم حقیقت‌اند و سرفراز امامت و شریعت‌اند و عارفان منازل
طریقت‌اند و الائمه صلوات الله تعالی علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین نظم گر مهر دوازده امامت نبود
از دوزخ جاودان امانت نبود ؛ اثنی عشری باش غلام حیدر ؛ تا سود کنی و خود زیانت نکند باب در بیان امر
معروف و نهی از منکرات و این باب بر چند فصل است فصل اول در امر معروف و فضایل و شرایط و آداب آن
حضرت امیر سید احمد همدانی علیه الرحمة در کتاب ذخیرة الملوک بیان فرموده و بر موجب بیان تفاصیل عادتهای
مالوف و رسوم معتاده که در میان خلق متداول متعارف گشته است و آنچه از منکرات است منع از آن واجب
قال الله تعالی وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ
الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ بندگان مؤمن از این آیت از سه امر از امور دین خبر میدهد اول
وجوب امر معروف دویم بیان آنکه اقامت این امر از فرض کفایت است که اگر در شهری یک کس بدان امر

قیام نماید خروج از دیگران ساقط گردد و اگر همه درین امر اهمال نمایند در مجمع ارض اکبر محل بازخواست حضرت جبا
ری هم آثم و گرفتاری بحجت آن داخل باشند و سطوط عقاب قهاری همه را شامل گردد دویم سعادت خلاص و نجاح
و وصول بدرجات فوز و فلاح باقامت این امر شریف و استحکام احکام این حصن منیع منوطست عن ابا ذر قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مَا مِنْ قَوْمٍ عَمِلُوا بِالْمَعَاصِي وَفِيهِمْ مَنْ يَقْدِرُ أَنْ يُنْكِرَ عَلَيْهِمْ
فَلَمْ يَفْعَلْ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يَعُمَّهُمُ اللَّهُ عَذَابٌ مِنْ عِنْدِهِ ابا ذر غفاری رحمة الله علیه روایت
کند از حضرت رسالت پناه صلعم فرمود نیست هیچ قومی که مخالفت خدای تعالی روا دارند و ارتکاب معاصی و
مناهی کنند در میان ایشان کسی باشد که بافعال ایشان انکار تواند کرد و ایشان را از آن معاصی باز تواند داشت
انکار نکند اهل شرور را از آن منع نکند الا که حق سبحانه و تعالی نیکان و بدان آن قوم را بعذاب ابدی گرفتار کند
و عذاب خود را بروی همه عام گرداند عن حذیفه قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم وَالَّذِي نَفْسِي
بِيَدِهِ لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَوُنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ
عَذَابًا مِنْ عِنْدِهِ ثُمَّ لَتَدْعُنَّ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ حذیفهٔ یمانی روایت کرد از حضرت رسول صلعم
فرمود که بدان خدای که جان محمد در قبضهٔ قدرت اوست که شما را از دو چیز یکی البته خواهد بود مر یا آنکه امر معروف کنید
اهل معصیت را از منکرات باز دارید یا آنکه حق جل و علا عذابی از نزد خود بر شما گمارد و هر چند دعا کنید اجابت نکند
عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ
فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَٰلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ ابو سعید خدری روایت کند از رسول صلعم فرمود که هر
از شما منکری بیند باید او را منع کند اگر بدست نتوانید بزبان منع کنید پس اگر بزبان نتوانید بسبب دفع فتنه بدل
او را دشمن گیرید و این ضعیف‌ترین مراتب ایمان است و مفهوم حدیث آنست که اگر منع کردن بدست
و زبان عاجز گردد یا بدل هم دشمن ندارد آنکس را از ایمان هیچ نصیبی نبود عن عرص بن عمر قال قال رسول الله
صلعم اذا عملت الخطیئة فی الارض من شهدها فانکرها فکانما غاب عنها و من غاب عنها ف
رضیها کان کمن حضرها عرص بن عمر روایت کرد که حضرت رسول صلعم فرمود که چون در روی زمین

که پی مهر او نیست ایمان درست ؛ علی ولی سرور اولیا ؛ محیط کرم گوهر لافتی ؛ بحق شهید آن خونین کفن ؛ گل از رضوان حسین حسن ؛ بزین العباد با حسان او ؛ باب رخ و چشم گریان او ؛ بباقر سرافراز ملک بقا ؛ چراغ شبستان آل عبا ؛ بصادق امام زمین و زمان ؛ که زو مید هد صبح صادق نشان ؛ بموسی کاظم امام صبور ؛ که بود از تجلی حق محض نور ؛ باعزاز سلطان دنیا و دین ؛ علی رضا کعبه مقتدین ؛ بحق تقی سرور اتقیا ؛ امام امم رهنمای خدای ؛ بحق نقی مجلس افروز دین ؛ بنور ازل شمع راه یقین ؛ بسوز دل حالت عسکری ؛ که بودی چو حیدر بدین پروری ؛ بمهدی هادی امام انام ؛ که یابد ازو ملک و ملت نظام ؛ که بر من نواز کرده ناپسند ؛ در لطف و احسان خود در مبند ؛ سرانجام عصیان مرا بیش بین ؛ مبین جرم من رحمت خویش بین ؛ گناهم بیامرز و پوشیده دار ؛ که هم ستر پوشی هم آمرزکار ؛ خداوندا بعزت جلال کبریا و عظمت تو که بر ما ی بیچارگان وگناه کاران و بر حاضران این مجلس از صغیر و کبیر رحمت کن و بیامرز یا اله العالمین ویا ارحم الراحمین نعت سید المرسلین صلعم صلوات بی حد و درود بی عدد بر مربی شجره ایمان و آفتاب عالم عرفان گنج حقایق اسرار معنی بدر فلک انوار ربانی سید انبیا و خلاصه اصفیا و شفیع روز جزا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و بر اهل بیت او که مکاشفان اسرار عالم حقیقتند و سرفراز امامت و شریعت اند و عارفان منازل طریقتند والائمة اصلوات الله تعالی علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین نظم گر مهر دوازده امامت بنود از دوزخ جاودان امانت نبود ؛ اثنی عشری باش غلام حیدر ؛ تا سود کنی و خود زیانت نبود باب یازدهم در امر بمعروف ونهی از منکرات و این باب بر چند فصل است فصل اول در امر معروف وفضایل و شرایط و آداب آن حضرت امیر سید احمد همدانی علیه الرحمة در کتاب ذخیرة الملوک بیان فرموده و بر موجب بیان تفاصیل عادتهای مالوف و رسوم معتاده که در میان خلق متداول متعارف گشته است و آنچه از منکرات است منع از آن واجب قال الله تعالی وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ بندگان مومن ازین آیت از سه امر از امور دین خبر مید هند اول وجوب امر معروف دویم بیان آنکه اقامت این امر از فرض کفایت است که اگر در شهری یک کس بدان امر

قیام نماید

قیام نماید خروج از دیگران ساقط گردد و اگر همه درین امر اهمال نمایند در مجمع ارض اکبر محل باز خواست حضرت باری همه آثم و گرفتاری بحق آن داخل باشند و سطوط عقاب قهاری همه را شامل گردد و سیم سعادت خلاص و نجاح و وصول بدرجات فوز و فلاح باقامت امر شریف و استحکام احکام این حصن منیع منوطست عن ابا ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مَا مِنْ قَوْمٍ عَمِلُوا بِالْمَعَاصِي وَفِيهِمْ مَنْ يَقْدِرُ أَنْ يُنْكِرَ عَلَيْهِمْ فَلَمْ يَفْعَلْ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يَعُمَّهُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ ابا ذر غفاری رحمة الله علیه روایت کند از حضرت رسالت پناه صلعم فرمود نیست هیچ قومی که مخالفت خدای تعالی روا دارند و ارتکاب معاصی و مناهی کنند و در میان ایشان کسی باشد که با فعال ایشان انکار تواند کرد و ایشان را از آن معاصی باز تواند داشت انکار نکند اهل شرور را از آن منع نکند الا که حق سبحانه و تعالی نیکان و بدان آن قوم را بعذاب ابدی گرفتار کند و عذاب خود را بروی همه عام گرداند عن حذیفه قال قال صلی الله علیه وآله وسلم وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَوُنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ عِنْدِهِ ثُمَّ لَتَدْعُنَّهُ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ وحذیفه یمانی روایت کرد از حضرت رسول صلعم فرمود که بدان خدای که جان محمد در قبضه قدرت اوست که شما را از دو چیز یکی خواهد بود مر یا آنکه امر معروف کنید اهل معصیت را از منکرات باز دارید یا آنکه حق جل وعلا عذابی از نزد خود بر شما گمارد و هر چند دعا کنید اجابت نکند عن ابی سعید الخضری قال قال رسول الله مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ ابو سعید خضری روایت کند از رسول صلعم فرمود که هر از شما منکر بیند باید او را منع کنید اگر بدست نتوانید بزبان منع کنید پس اگر بزبان نتوانید بسبب دفع فتنه بدل او را دشمن گیرید و این ضعیف ترین مراتب ایمان است و مفهوم حدیث آنست که اگر منع کردن بدست و زبان عاجز گردد و یا بدل هم دشمن ندارد آنکس را از ایمان هیچ نصیبی نبود عن عرص بن عمر قال قال رسول الله صلعم اذا عملت الخطیئة فی الارض من شهدها فانکرها فکانما غاب عنها ومن غاب عنها فرضیها کان کمن حضرها عرص بن عمر روایت کرد که حضرت رسول صلعم فرمود که چون در روی زمین

سنائی کرده باشی و هرکه حاضر باشد بروا انکار نکند همچنان باشد که معصیت او کرده باشد قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم لتامرنّ بالمعروف وتنهون عن المنکر او لیسلطنّ الله علیکم شرارکم ثم
یدعو اخیارکم فلا یستجاب لهم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر آینه بفرمایید مردمان را بکارها
ی خیر و باز دارید ایشان را از مخالفت فرمان حق تعالی اگر نه حق سبحانه و تعالی بدان بر شما برکمارد بدترینان و مسلط
کرداند تا بظلم و جور شما را عذاب می کنند و بعد از آن چون نیکان شما دعا کنند دعای ایشان را اجابت نکند قال
عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم ما اعمال البر عند الجهاد فی سبیل الله الا کنفثة فی البحر
لجیّ وما جمیع اعمال البر والجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف الا کنفثة فی بحر لجیّ حضرت
خواجهٔ عالم فرمود که مجموع طاعات نزد غزا در راه خدای عز و جل همچنان که جرعهٔ در دریای بی پایان قال عن النبی
صلعم ایاکم والجلوس فی الطرقات فقالوا یا رسول الله ما لنا منه بدّ بما هی مجالسنا نتحدث
فیها قال رسول الله صلعم فاذا اتیتم الی ذلک فاعطوا الطریق حقه قالوا وما حق الطریق
قال غض البصر وکف الاذی ورد السلام والامر بالمعروف والنهی عن المنکر حضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم صحابه را وصیت کرد و فرمود که بر شما باد که بر سر راه ننشینید گفتند ما را ازان گزیر نیست نشستگاه ماست که انجا
حکایت میکوییم فرمود که اگر چنان است پس راه حق را بگذارید گفتند حق راه چیست فرمود که چشم از نامحرم نگاه داشتن و آزار خلق
ناجستن و جواب سلام دادن و امر معروف کردن و مردمان را از منکرات باز داشتن قال رسول الله صلی الله علیه وآله کلام بنی آدم کلّه
علیه لا له الا الامر بالمعروف والنهی عن المنکر او ذکر الله عز وجل فرمود که سخن فرزندان آدم همه بروی و بال است او را ازان
هیچ فایده نیست مگر امر معروف و نهی از منکر یا ذکر حق سبحانه و تعالی قال عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان الله لا یعذب العامة بذنوب
الخاصة حتی یروا المنکر بین اظهرهم وهم قادرون علی ان ینکروه فاذا فعلوا ذلک عذب الله العامة و
الخاصة فرمود که حق جل و علا عذاب نمی کند عامه را بگناه قومی خاصه تا انگاه که معصیت باز آرند و ندارند پس چون بر تقصیر ملازم
گشتند حق جل و علا عام را بعذاب مبتلا گرداند [illegible] از ابی امامه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم کیف انتم اذا طغی نساؤکم
وفسق شبابکم وترکتم جهادکم قالوا وان ذلک لکائن یا رسول الله قالوا نعم والذی نفسی بیده واشد

منه یا رسول الله قالوا نعم کیف انتم اذا لم تأمروا بالمعروف ولم تنهوا عن المنکر قالوا و
کائن ذلک یا رسول الله قال نعم والذی نفسی بیده فعند ذلک یقول الله تعالی حلفت بی لا
تیحنّ لهم بصیر الحکیم فیها حیران ابو امامه باهلی روایت کرد از حضرت رسالت پناه صلعم فرمود
چگونه باشد شما را ازان زمان که زنان شما گردن کشی کردند بر شما فرمان دهی نکنند و چون شما بفسق و فجور مبتلا شدند و شما
ترک غزا کنید و بلذات نفسانی مشغول کردید گفتند این خواهد بود یا رسول الله گفت بلی بدان خدای که جان محمد
در ید و قدرت اوست و ازین بدتر کنند گفتند چه باشد بدتر ازین بدتر گفت چگونه باشید ازان که شما ترک امر معروف
کنید و مردم را از منکرات منع نکنید گفتند این خواهد شد گفت بلی بدان خدای که جان من در ید و قدرت اوست
پس حضرت حق سبحانه و تعالی قسم یاد می کنند که بعزت و جلال خودم که این قوم را هلاک و مبتلا گردانم که بندگان
دانان ایشان درین بلیات متحیر کردند روایت کنند از ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلعم لا ینبغی لامرء شهد مقاما فیه حق الا تکلم به فانه لم یقدم اجله ولن یحرمه رزقا هو له
ابن عباس روایت کرد که حضرت رسول صلعم فرمود که نشاید که کسی در مقامی حاضر شود که دران مقام حقی باشد
و نگوید بلکه حق گفتن لازم بود چه حق گفتن اجل او نزدیک نمی آورد و او را از روزی که مقرر کرده اند محروم نمی
گردانند روایت عن جابر بن عبد الله انصاری قال قال رسول الله صلعم اوحی الله تعالی الی الملک ان
اقلب مدینة کذا علی اهلها فقال یا رب ان فیها عبدک فلانا لم یعصک طرفة العین
قال اقلبها علیه وعلیهم فان وجهه لم یتغیر ساعته جابر بن عبد الله روایت کند که حضرت
رسول صلعم فرمود که حق جل و علا وحی فرمود بملکی از ملایکه ارضی که فلان شهر را با اهل ان برگردان گفت که
فلان کس از بندهٔ خاص توست که یکقدم در تو عاصی نگشته است فرمود که ان شهر را با او و با ایشان برگردان که هرگز
یک ساعت با فاسقان عاصی بجهت رضای ما روی خود ترش نکرده است روایت از حضرت رسول صلعم علیه
وآله وسلم عذب الله قریة فیها ثمانیة عشر الفا عملهم عمل الانبیاء قالوا وکیف ذلک
یا رسول الله قال لم یکونوا یغضبون لله ولا یامرون بالمعروف ولا ینهون عن المنکر

حضرت رسول صلعم فرمود که حق سبحانه و تعالی شهری را بعذاب مبتلا گردانید که دران شهر هیجده هزار مرد صالح بود
که عمل ایشان چون عمل پیغمبران بود گفتند یا رسول الله خدای تعالی با ان عملهای صالح که داشتند چگونه ایشانرا
هلاک گردانید فرمود که عملهای صالح داشتند ولی امر معروف نمی کردند و دیگرانرا از کار بد باز نمی داشتند بدان سبب
هلاک شدند نقلست از عروه عن ابیه قال قال رسول الله صلعم الهی ای عبادك احب الیك قال جل
عظمته الذی یسرع الی هوای کما یسرع النسر الی هوائه والذی یکلف بعبادی الصالحین
کما یکلف الصبی بامه والذی یغضب اذا انتهکت محارمی کما یغضب النمر لنفسه عروه بن زبیر
روایت کرد از پدر خود که موسی علیه السلام گفت الهی کدام بنده تو دوست تر است در نزد تو حق سبحانه و تعالی
فرمود که انکس که در تحصیل رضای ما چنان کوشد که دیگران در آرزوی تحصیل خود کوشند دیگرانکه هر مهمی و حادثه
که در رسیده کان صالح ما گریزد از انفاس مبارک انقیاد و استمداد همت می کند چنانکه طفل رضیع در مادر
میگریزد و مراد خود از و میجوید دیگرانکه در وقت دیدن معاصی غضب بر بنده مستولی میشود بجهت نفس خود
غضب می کند یعنی خاصیت پلنگ است که چون غضب کند از اندک و بسیاری خلق نیندیشد از زدن و کشتن
باک ندارد پس مؤمن باید که در حال معاینه و معاصی و مناهی در امر معروف و نهی و رد و رفع منکرات
بجهته تحصیل رضای جباری غیرت دین و غضب و حمیت چنان بروی مستولی گردد که از کثرت و قوت مخالفان
حق نیندیشد و بمهابت و سطوت ملوک سلطان سلاطین التفات نکند و در تصرف حق و ابطال باطل مال و
جان شکرانه دارد در روایت عبیدة الجراح قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ای الشهداء اکرم عند الله
عز و جل قال رجل قام الی وال جائر فامره بالمعروف و نهی عن المنکر فقتله فان
لم یقتله فان القلم لا یجری علیه ذلك وان عاش عاش ابو عبیده جراح گفت پرسیدم از حضرت
رسول صلعم از شهیدان کدام یک گرامی تر نزد خدای فرمود که مردی پیش حاکم ظالم سخن بگوید و او را بطاعت
حق تعالی بخواند و از عذاب آخرت بترساند و از ظلم و معاصی باز دارد پس ان ظالم او را بکشد انکس فاضلتر
شهید است در نزد خدای تعالی پس از ان قلم بروی نرود اگرچه بسیار عمر یابد روایت از ابن عباس رضی الله

عنه قال

عنه قال قال رسول الله صلعم اتهلك القریة وفیها الصالحون قال نعم قیل یا رسول الله قال بما
تهاونهم وسکوتهم عن معاصی الله عز و جل عبدالله عباس روایت کند که از حضرت رسول صلعم پرسیدم
که شهری را که دران شهر صالحان باشند حق سبحانه و تعالی اهل ان شهر را هلاک گرداند گفت بلی گفتند بچه سبب
فرمود بسبب خوار داشتن معاصی و خاموش بودن از منکرات در روایت از حضرت رسالت پناه صلعم فرمود
الدین النصیحة ثلثة مرات قالوا لمن یا رسول الله قال لله ولکتابه ولائمة المسلمین
وعامتهم عبدالله روایت کرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سه نوبت فرمود که دین نصیحت است
گفتند یا رسول الله از برای که فرمودی گفت بجهته رضای پروردگار و بجهت نفاذ فرمان او و بجهت اصلاح
اهل اسلام و عامه خلق و قیام باقامت دینی که ان از کلام الهی و اخبار نبوی مستفاد است اول بر علمای
دین واجب است و چون اکثر علماء این روزگار خود در مرتبه غفلت گم گشته اند و زمام اختیار بدست نفس
هوا باز داده و غبار حقد و حسد آیینه دلهای ایشانرا تیره گردانیده و بواطن ظلمات حرص و آمال کاذبه مظلم شده
و زخارف امور فانی را قبله خود ساخته و علوم راستی را وسیلت شهرت و ریاست کرده این طایفه بنصیحت
دیگران محتاجند دیگریرا چگونه نصیحت کنند در خبر آمد از ابن مسعود که حضرت خواجه عالم صلعم فرمود که حق جل
و علا هیچ پیغمبر نفرستاد مگر او را که خواص اصحاب بودند پس ان پیغمبر تا در میان اصحاب بود زنده بود بکتاب
زمان حق سبحانه و تعالی عمل میکرد و چون او وفات کرد ان خواص اصحاب بر سیرت پیغمبر خود می بودند چون
ایشان منقرض شدند قومی سخنهای ایشان یاد گرفتند و بر سر منبرها بر آمدند سخنهای پسندیده گفتند و کارهای
ناشایسته کردند پس هر کس که ایشانرا بیند بروی واجب است که با ایشان بدست غزا کند یعنی ایشانرا قتل کند
اگر بدست نتواند بزبان انکار کند و اگر هم بزبان نتواند بدل با ایشان دشمن شود و اگر بدل نداند او را از
مسلمانی هیچ نصیبی نیست ای عزیز من چون بر دلایل آیات و جوب اخبار امر معروف و نهی از منکر معلوم
شد اکنون بدانکه هر شخصی که خود را در میان خلق باقامت این امر شریف منسوب و مشهور گردانند او را
محتسب خوانند و این عمل که از و صادر شود احتساب نامند و آن شخص مامور را که مستحق احتساب گشته است

محتسب فیه خوانند پس امر معروف را چهار رکن باشد اول محتسب دوم احتساب سیوم محتسب علیه چهارم محتسب فیه
وصحت رکن ازین ارکان موقوف است بحصول شرایط وآداب آن رکن اول محتسب است وشرایط وجوب
این رکن آنست که این شخص موصوف بود باسلام وتکلیف وقدرت زیرا که کافر را اهلیت احتساب
نیست وبر کودک اقامت امور شرعی واجب نیست ولی اگر کودک انکار منکری کند آن ازو جایز است وبدان مثاب
بود ودیگر آنرا رسد که منع او کند دیوانه وعاجز را بر اقامت آن قدرت نیست بعضی از اهل علم عدالت از شرایط
احتساب داشته اند واین فاسد است چون در احادیث نبوی آمده است که اَفْضَلُ الْجِهَادِ کَلِمَةُ الْحَقِّ
عِنْدَ اِمَامٍ جَائِرٍ یعنی فاضلترین جهاد آنست که سخن حق نزد پادشاهان ظالم گفته شود واکثر از عادات
علمای دین مشغول گردد وبندگان حق را از معاصی ومناهی منع کند اگر حاکم وپادشاه راضی باشند در ثواب شریک باشند
واگر حاکم کاروان بود کراهیت او از جملهٔ منکرات است وانکار بر حاکم واجب است پس چون مباشرت منکرات انکار
بر نفس حاکم واجب است اذن او چگونه شرط بود در خبر صحیح آمده است که در زمان خواجهٔ کونین صلعم تا زمان مروان در عیدگاه
منبر نبود حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در صحرا نماز گذاردی پس برخاستی وروی با قوم کردی وخطبه برخواندی وبعد
از وی چنین بود چون نوبت بمروان رسید در مصلی منبری بنا کرد وچون روز عید بر منبر شد ابو سعید خدری برخاست
وگفت ای مروان مَا هٰذِهِ الْبِدْعَةُ قَالَ مَا هٰذِهِ بِبِدْعَةٍ اِنَّهُ دَنَتْ اَبْلَغَ الْقَوْلِ صَوْتُ الْخُطْبَةِ
فَقَالَ وَاللّٰهِ لَا اُصَلِّیْ وَرَاءَكَ ابو سعید خدری گفت ای مروان این چه بدعت است که پیدا کردی مروان گفت
این بدعت نیست این بدان جهت کرده ام تا آواز خطبه بخلق رسانم ابو سعید برخاست وبرفت وگفت والله که از پس تو
نماز نگذارم در خبر است از شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره با خلق مخالفت نکردی وهر چه از امور دینی بودی ازان بپرسیدی
وهرگاه که منکری بدیدی ازان منع کردی اگرچه بیم کشتن بودی روزی بر کنار دجله برفت بجهت طهارت نماز زورقی
دید ودر آن زورق سی خم سر بمهر کرده بر یکی نوشته که لطف است شیخ ازان عجب داشت چه در مبایعات وتجارات چیزی
نمیدانست که ازان لطف است ونخوانند از ملاح سوال کرد که درین خمها چیست ملاح گفت تو درویشی وفضولی درین
خمها خمر است بجهت خلیفه آورده است که میخواهد مجلس خود را بدان بیاراید چوبی گران در آن زورق افتاده بود شیخ

ملاح

ملاح را گفت این چوب را بدست من ده ملاح در خشم شد شاگرد را گفت آن چوب را بدست او ده تا به بینیم که چه
خواهد کرد ملاح برخاست وآن چوب را بدست شیخ داد شیخ آن چوب را بدست گرفت وآن خمها را یک یک بشکست
وملاح فریاد می کرد تا یوسف بن افلح شحنهٔ خسرو بود باکسان خود برسید شیخ را بگرفت وپیش خلیفه بردند بغایت غیور
بود وشمشیر او پیش از سخن او بودی جمعی اهل بغداد ازان اندوهگین بودند چه شک داشتند که البته شیخ را
شهید خواهند کرد چون شیخ را حاضر ساختند خلیفه بر کرسی آهنین نشسته بود وگرزی در دست داشت و
میگردانید بانگ بر شیخ زد که تو کیستی که چنین گستاخی میکنی شیخ گفت من محتسبم گفت بامر که احتساب میکنی
گفت بامر خدا ورسول گفت ترا که محتسب گردانید گفت آنکه ترا پادشاه گردانید مرا محتسب گردانید خلیفه
سر در پیش آورد وگفت ترا چه بر این داشت که این خمها را بشکستی شیخ گفت شفقت در حق تو که منکری
که در ازالت آن تقصیر روا داشتی آنرا از تو منع کردم وترا از گرفتاری آن در قیامت خلاصی دادم خلیفه گفت
ترا اجازت دادم که بعد ازین هر منکری که پیش تو آید تغییر کن هیچ کس ترا ازان منع نکند شیخ گفت [illegible]
معنی بامر حق سبحانه وتعالی میکردیم چون فرمان تو شد یکی از غلامان تو خواهیم بود که بفرمان تو خلق را تغییر
این نتوانم کرد وامثال این حکایت بر خلفا وسلاطین انکار کردن بسیار نیک است وازان جمله دلیلست بر آنکه اقامت
امر معروف اذن حاکم وپادشاه نیست مگر جایی که بفتنه خواهد کشید ازانجا محل نظر است وکشف خطا از تحقیق
این مسئله آنست که بدانند که محتسب را در احتساب پنج حالت است اول حالت تعریف دوم حالت وعظ وتلطف
وسخن دلپذیر سیوم درشتی وعنف ودشنام چنانکه گوید ای جاهل ای احمق ای بیشرم چهارم منع از منکرات بسبیل
مباشرت فعل چون شکستن اوانی خمر وآلات ملاهی وکشیدن جامهٔ ابریشم از تن مردان ورد کردن اشیاء
مغصوب وباز گردانیدن بصاحب آن پنجم تهدید وتخویف بزدن یا مباشرت ضرب اینجا کرده اند که در زجر وتعذیب
وابلاغ از طرفین بمعاونت ونصرت محتاج است واین معنی بغوغا وفتنه خواهد کشیدن واذن پادشاه
نشاید زیرا که امر حاکم در انقیاد امثال این امور رسد فتنه وتسکین غلیات وتعصبات عام است
جمعی آورده اند که اگر عصمت شرط احتساب نیست وفاسق را میشاید که فاسق دیگر را از فسق منع کند مثلا

حریر را می شاید که بر شارب و زانی انکار کند چه شرب خمر و زنا نیست یا جامه حریر کبیره است و شارب خمر و زانی را می شاید

که قاتل نفس را از قتل منع کند زیرا که باز ایستادن از معصیت واجب است با مر و نهی دیگر مباح نمیگردد و واجب حرام نمیشود

و مرتبه دوم احتساب از فاسق ساقط است زیرا که وعظ فاسق غالبا در دیگری اثر نمیکند بزبان انکار بروی

او ریخته شود پس عدالت در مرتبه و اعظی شرط بود بخلاف مراتب دیگر چون این مسایل معلوم شد بدانکه احتساب

بر سه نوع است نوع اول احتساب امثال بر امثال چون احتساب عوام بر عوام و خواص بر خواص و کیفیت از بحث

سابق معلوم است نوع دوم احتساب اعلی بر ادنا چون احتساب سلطان بر رعیت و والدین بر فرزند و زوج بر زوجه

و سید بر بنده و این نوع احتساب را مجال وسعت تمام است و احکام ان در مراتب خمسه جاری و اصلاح مستقیم

بر نوعی که خواهد غالبا میسر است نوع سیوم احتساب ادنی بر اعلی چون احتساب احاد رعایا بر سلطان و شاگرد

بر استاد و فرزند بر پدر و زوجه بر زوج و بنده بر سید این نوع احتساب در مرتبه سیوم و پنجم ساقط است و در مرتبه

اول و دوم واجب و در مرتبه چهارم اختلاف است چه فرزند صالح را بر پدر فاسق در مرتبه سیوم که تهدید است و دست

عنف و در مرتبه پنجم که ضرب است حرام بود و در مرتبه چهارم مباشرت تغیر است و چون شکستن مزامیر و ریختن خمر و

کشیدن جامه ابریشم از تن پدر و ربودن متاع غصب و رد کردن بخداوند و ستردن صورت از دیوار خانه و شکستن

اوانی و ذهب و فضه و امثال این که پدر بسبب ان متاذی و متالم خواهد شد اختلاف است و اظهر و اصلح انست که فرزند

را امثال این احتساب رخصت است بلکه بروی واجب است چه فعل فرزند در مباشرت این نوع احتساب طاعت است

و تالم و خشم پدر بسبب محبت باطل حرام که در نفس اماره او راسخ گشته است معصیت است و از او در حقیقت اعتبار

نیست اما احتساب فرزند پدر را بالعنف و بسبب مباشرت ضرب حرام است زیرا که حقوق والدین بتخصیص

آیات و اخباری که وارد است ان جمله موجب عموم حکم است و جمهور اهل علم برانند جلاد را نمی شاید که پدر خود را

قتل کند در حد قصاص اگرچه کافر بود پس چون ایذا رسانیدن فرزند پدر را بعقوبتی که ان حق ضابط است ابوالست

جایز نیست منع و عقوبتی که روا نیست مانع جنایت متوقع است در مستقبل بطریق اولی و حکم زوجه و عبید

در احتساب زوج و سید بحکم ولد و والدین نزدیک است و حکم احتساب احاد با رعیت و سلطان سخت تر از هم بر

جرات احاد خلق در احتساب و حکم پادشاه بعیرت و تلطف و وعظ و نصیحت ممکن نگردد و

محتسب چنانکه در اول باب ذکر کرده شده است بر هیچ عاقل پوشیده نماند که عاجز احد

نیست مگر کراهیت منکر بدل چنانکه در حدیث نبوی صلعم ذکر کرده شد درین محل محتسب را بحسب بجز

چهار حالتست اول وجوب دوم سقوط سیوم احتساب چهارم تخیر حالت اول قدرت مطلق است و آن

انست که بتعیین داند که با احتساب او واجب نیست باتفاق علما حالت دوم انکه داند که احتساب مفید نخواهد شد

ولیکن خوف ضرر نبود اینجا اگرچه احتساب واجب نیست ولی بجهت اظهار شعار اسلام مستحب است و محتسب چون

بعلم و ورع موصوف است و داند که احتساب او را در دفع منکر یا در کسر جاه فاسق یا در تقویت قلوب اهل دین

اثر است باید که زوال مال و جاه اندیشه نکند و از ضرب و قتل نترسد و اهمال نصیحت دین روا ندارد مگر داند که بسبب

احتساب او دیگری از اصحاب و اقارب او ضرری خواهد رسید انگاه نشاید که احتساب او را در دفع منکر یا در کسر زیرا که

احتساب او در دفع منکری بمنکری دیگر میکشد اقبح و افحش از اول این همچنان است که ظالمی متغلب گوسفندی

بظلم ذبح خواهد کرد اگر محتسب ان ظالم را از ان منع میکند و در خشم می شود و بدان سبب آدمی را ذبح کرده و امثال

این احتساب حرام است اما اگر خواهد کسی عضو سلیم خود را از عصیان قطع کند و او را از آن نمی تواند کرد مگر بقتال ممکن است

که ان بقتل کشد اصلح انست که او را از ان منع کردن واجب است اگرچه بتلف او و عضو او می کشد چه غرض حفظ نفس و

عضو او می کشد چه عرض سبیل و منکرات و معاصی است و قتل او بدین سبب معصیت نیست و قطع کردن او عضو خود را

معصیت است و این همچنان است که وجوب دفع سایل بر مال مسلمانان اگرچه بیکدرم بود و آن دفع تلف سایل

کشته بدان معنی که نفس مسلمانان در مقابل یکدرم داشته می شود چه ان محال است بلکه بدان معنی که قصد مال

مسلمانان معصیت است و تلف قاصد مال بسبب دفع آن معصیت معصیت نیست و مقصود شارع دفع

معاصیست و جمله معاصی به سه نوع باز گردد معصیت گذشته و حال آینده و متوقع اول معصیت گذشته چون زنا

[illegible] و آثار ان منقطع شده باشد و عقوبت آن بحد تقریر متعلق است بمصلحت حکام

و ولایت امرا و اعیان و احاد و رعیت را در آن مدخل نیست دوم معصیت حال انست که صاحب آن

چون داشتن آلات مزامیر و خمر و پوشیدن جامهٔ حریر و ابطال این نوع معاصی بهرچه ممکن بود واجب است
ضمن اثم و احاد رعیت اهل اسلام دران مشترک‌اند مادام که بمعصیتی اقبح و افحش نکشد سیوم آنکه عین معصیت
متوقع بود و تزیین مجلس شرب خمر و تهیهٔ اسباب آن پیش از حضور خمر و زانی و این امر مشکوک است و ممکن که
حصول عین معصیت میسر نگردد بسبب عائقی و یا مانعی کس را بران احتساب نرسد مگر بسببی که تحریم حرام بود که حکم
حرام بران مترتب گردد چون ایستادن اجلاف و اوباش بر در حمامات زنان یا بر راه ایشان بجهة نظارهٔ
زنان و خلوت اجنبی با اجنبیه که آن مظنهٔ وقوع این احتساب است رکن دوم نفس احتساب و آداب این
رکن را هشت درجه است اول معرفت منکر دوم تعریف بوعظ و نصیحت سیوم عنف چهارم تغییر پنجم تهدید
بضرب ششم مباشرت ضرب هفتم استظهار باعوان و مقابله درجهٔ اول معرفت منکر و آداب این درجه
آنست که بتجسس طلب منکر نکند و بر در و روزن و خانهای مردم نگاه نکند و گوش نکشد بتکلیف استنشاق
روایح خمر نکند اگر کسی چیزی از مزامیر در زیر جامه گرفته باشد چنانکه شکل آن نمی‌نماید بدست استکشاف آن
نکند و از همسایه و رفقای فاسق استخبار فسق او نکند و بنده با یک مرد عاقل عادل گواهی دهد که در خانهٔ فلان
کس خمر خورند اصح آنست که بی اذن او هجوم کردن بمسکن او نشاید زیرا که حق ثابت مسلمانان بخبر شهادت
دو عدل ساقط میگردد در اخبار آمده است که نقش خاتم سلیمان این بود اَلسَّتْرُ لِمَا عَایَنْتُ اَحْسَنُ
مِنْ اِذَاعَةِ مَا ظَنَنْتُ یعنی آنچه مشاهده کردی بهتر از فاش کردن آنچه بگمان دانستن درجهٔ دوم تعریف
است و آداب محتسب درین درجه آنست که ابتدا تعریف بوجه احسن کند و در موعظه و نصیحت و تلطف
حق شفقت اخوت بجای آورد چه علت اکثر اقدام عامهٔ خلق بر منکرات جهلست بحقیقت آن و غالب آن
بود که چون بر حقیقت آن منکر واقف گردد ترک کند مادام سبب ایذای تحمیق بلجاج و ستیزه نکشد و
چون بلجاج و تعصب کشید وعظ و نصیحت سود ندارد خاصیت جبلی انسان چنان افتاده است که از
نقصان آن روشنی کشف عورت خود استنکاف کند جهل و حماقت عورت باطل است [illegible] عورت
جاهل حریص تر است از ستر عورت ظاهر از اینجاست که ارباب نفوس از طبقهٔ علم چون در مجلس تطلیع

پاک

پاک کنند غضب بران کس مستولی گردد با وجود معرفت حقیقت آن در ابطال حق بود دخول کل مدخل می‌کنند
تا عورت جهل او آشکارا نشود و مردم بر فضیحت و حماقت او اطلاع نیابند و از آلت این مرض غالبا جز بنصیحت
و تلطف میسر نشود و در شستن بول و خون محتسب باید که درین محل سخن بموعظه و تخویف از عدالت آخرت
گوید اخبار که درین وارد است و بر وی ایراد کنند و او را از سیرتهای سلف و اکابر ائمهٔ معصومین آگاه کنند و اظهار
شفقت و نصیحت تلطف در ایراد سخن رعایت کند و حیات جانی را خیارات خود شمرد چنانکه حضرت سید کاینات
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اَلْمُؤْمِنُوْنَ کَجَسَدٍ وَاحِدٍ اِذَا اشْتَکٰی عُضْوٌ مِنْهَا
تَدَاعٰی سَائِرُهَا بِالْحُمّٰی وَالْاَلَمِ فرمود که مؤمنان همچون یک تن اند و خاصیت تن آنست که چون
عضوی از آن الم یابد همه در تب و بیداری شب با آن عضو شریک همچنین علامت صحت ایمان است چون
مؤمنی را رنجی و معصیتی رسد هر مؤمن که از آن خبر یابد اثر الم آن در خود بیابد و معصیت دین است و آن
سخت تر مصیبت است درجهٔ سیوم در تعنیف و تغلیظ است بسخن درشت و دشنام و تخشین
و آداب درین درجه آنست که چون از منع فاسق و عاصی بطریق تلطف و نصیحت و وعظ عاجز گردد و می‌بیند
که او را در حالت نصیحت در معاصی اصرار می‌نماید و بر مواعظ و نصیحت استهزا می‌کنند واجب بود که او را بسخن
درشت و تهدید و دشنام از فحش احتراز کند و لفظی گوید که آن در واقع کذب نباشد چنانکه ای فاسق ای
جاهل ای احمق چه در متابعت هوای نفس مخالفت حق روا داری راه حق گوید چنانکه حضرت رسالت پناه محمدی صلعم
فرمود که اَلْاَحْمَقُ مَنْ اَتْبَعَ نَفْسَهُ هَوٰیهَا وَتَمَنّٰی عَلَی اللّٰهِ الْمَغْفِرَةَ یعنی احمق آنست که بر هوای
نفس میرود از حق سبحانه و تعالی آمرزش آرزوی کند و آداب دوم آنکه آنچه گوید حق گوید و برای حق گوید و
بر قدر ضرورت اقتصار کند درشتی از قدر حاجت در نگذراند و اگر داند که عنف در وی اثر نمی‌کند و باز از استحقار
و غضب منزجر خواهد گشت غضب استحقار لازم شود و اگر میداند که بسبب استحقار و غضب او را خواهند زد و آزار رسانید
ترسش کردن او را ضرری نیست او را ترش کردن واجب است درجهٔ چهارم تغییر منکرات است بدست
چون کسر آلات مناهی از طنبور و عود و دایره و چنگ و رباب و غیره و ریختن خمر و خلع جامهٔ حریر و غصب کشیدن

غاصب در جامهٔ مغصوب در تن غاصب و امثال آن و محتسب این درجه را دو آداب است اول آنکه تا که از
تکلیف محتسب علیه بر آلت آن عاجز نگردد بدست خود مباشرت آن نکند دوم آنکه بر تقدیر قدر حاجت
اکتفا کند چون آلت مناهی را بشکستن باطل می تواند کرد و آنرا نسوزد و حد شکستن آلات مناهی آنست
که تعب استیناف مساوی باشد در ریختن خمر اگر تواند از اصلاحیت غیر خمر بود امکان دارد که صاحب ازا
دعای خیری نماید و نشاید شکستن اگر میداند که بعد از ریختن باز ادعای خمر خواهد ساخت شکستن واجب بود چه در
عهد خواجهٔ کونین صلی الله علیه وسلم اوانی خمر شکستن بنده بود و آن حکم منسوخ نگشت چون در زجر و انقطاع فساق احتیاج
بدان مرکب گردد و امضای آن حکم بدان لازم گردد دیگر آنکه ظرف خمر جالی بود که دست محتسب بدان نمیرسد ولی
می تواند که سنگ بیندازد و اورا بشکند شکستن واجب بود و قیمت ظرف ساقط گردد و سبب آنکه حایل
گشته است میان ما و میان وصول ریختن خمر اگرچه شارب خمر ببدن خود میان محتسب و خمر حایل شدی و قصد
و دفع وی بضرورت خروج واجب آید و مسایل از جملهٔ دقایق وجه است که محتسب را در دانستن آن گزیر
نیست درجهٔ پنجم تهدید و تخویف فاسق است چنانکه محتسب علیه است بوعیدی که تخویف آن در شرع جایز
نباشد و تخویف و تهدید نکند چنانکه گوید خانهٔ ترا خراب کنم یا زن و فرزند ترا اسیر کنم و امثال این تهدید اگر از سر
عزم گوید این حرام بود اگر تهدید غیر عازم بود دروغ گفته باشد و دروغ در شرع حرام است اما در وعید بوجه
استحقاق تعرض کند و او عازم بود تا حد معلوم بسبب مقتضای حال و وقت روا بود اگر داند که فاسق در مباشرت
فسق مستمر است و شدت زجر مانع او خواهد شد مبالغهٔ تهدید او را از فسق باز خواهد داشت شاید که
در وعید از حد معلوم زیادت کند و این از جمله کذب محذور نیست چه مبالغه در مثل این حال همچنان است
که مبالغه در اصلاح ذات البین و تالیف زوجین و این معنی بجهت شده حاجت از مرخصات است و علمای
سلف پیوسته از مندوب داشته اند بر آن مواظبت می بوده درجهٔ ششم منکر مساجد را فحش منکرات این
قسم اثبات صلوات است ترک طمانینه در رکوع و سجود آن مبطل نماز است بنص حدیث و نهی از آن واجب است
و از آن جمله قراءت قرآن است بلحن و تلقین آن بر وجه صحیح واجب است و سکوت بر آن معصیت فاحش

زیراکه

زیراکه قرآن بلحن خواندن با وجود قدرت بر تعلیم معصیت است و سکوت بر معصیت هم معصیت است اگر زبان
قاری لحن از ادای مخارج عاجز است اگر بیشتر قراءت او لحن است ترک کند بر تصحیح فاتحه اقتصار کند و اگر اکثر
قراءت او صحیح است ولیکن تصحیح جمله عاجز است علما گفته اند بتوان آموخت ولی باید که در خواندن آواز نکند درجهٔ
هفتم منکر عام است بسبب عموم است چه هیچ مجلس نیست که درین روزگار او از منکری خالی بود الا ما شاء الله
اما از جهت تقصیر در تحصیل احکام شرع اما از جهت تقاعد و تغرب تعلیم و نصیحت و ارشاد خلق چون درین
زمان جهل چنان بر اهل روزگار غالب است که در شهرهای معظم که مجمع علما و مقر فضلاست اکثر خلق با حکام
صلاح و فساد و فروض اعیان جاهل اند فَضْلًا عَنِ الْقُرَى وَالْجِبَالِ وَالْبَرَارِي بر دلالت حکام
عصر واجب است که در هر قریه از قری ولایت و هر محلی از محلهای شهر معلمی فقیه نصب کنند تا عامهٔ خلق را
تعلیم امور دین کنند و فرایض شرع بیاموزند و بتحصیل معرفت احکام واجبات محظورات فرمایند
و صلحا و اتقیا را بلطایف الحیل مواعظ و دقایق و نصایح ممد و معاون باشند و فساق و فجار را بزواجر شرعی
از مناهی و فجور منع کنند و اولا و اهل اسلام را بلطف تعلیم و حسن تادیب مودت بدار آرند و اهل
هوا و بدع را بزواجر ~~شرعی از مناهی و فجور منع کنند و اولا و اهل~~ اسلام از فساد بصلاح آرند و اهل ظلم و
جهل و عصیان را به سطوت نور عرفان منهزم گردانند و بر هر متعلم و فقیه که از تحصیل فرض عین خود
فارغ شده است بفروض کفایت پرداختن واجب است که اقارب و جوار اهل محلهٔ خود و شهر را
تعلیم فروض اعیان کنند و بعد از آن قصد قری جبالی و بوادی کنند و اهل بساتین را بحق دعوت
کنند و وظایف مذکور بجای آورند اگر درین معنی تقصیر روا دارند حکم جرح عام شود و هر حکام و
فقهای عامه هم آثم و عاصی باشند در مجمع قیامت بتقصیر مواخذ و از اضاعت حقوق آن مسئول
والسلام علی من اتبع الهدی والله اعلم نقل از رسالهٔ ... در حدیث آمده که چون بنده
مؤمن بگوید بسم الله الرحمن الرحیم پادشاه ذو الجلال و کریم لایزال فرماید که ای
فرشتگان بندهٔ مرا بسه نام بخواند الله و رحمن و رحیم من هم او را بسه چیز کرامت گردانیم

اول ایمن کردانمش از عذاب خود دوم ارزانی دارمش از ثواب خود سیم کرامت کردانم او را بحرمت خویش
اکر چون مومنی را در منزل لحد بخوابانند و کویند بسم الله و علی ملة رسول الله
از برکات بسم الله منکر و نکیر حاضر شوند و کویند لم یبق لنا علی هذا المیت سبیل
برین میت راهی نماند و موضع لحد بروی روضهٔ از ریاض جنت کردانند چون ان بندهٔ مومن
در روز قیامت سر از کور بردارد حضرت حق سبحانه و تعالی او را الهام دهد تا در هر منزل از منازل
قیامت کوید بسم الله الرحمن الرحیم تا همچنان کویان به بهشت رسد الهی بحق حرمت
این نام و این کلام حاضران و ناظران و خوانندکان و شنوندکان این مجلس را فردای قیامت بر
صفا و رحمت بیغایت مشرف کردان و همه را بصد رحمان برسان یا اله العالمین و یا خیر الناصرین و وقت
ساعت بحلیهٔ طاعت بیاراییم بقدر استطاعت ز بدارک اضاعت عمر بضاعت مزجاتی ببارکاه
حضرت خداوند فرستیم و حدیثی که زنده کننده کان جان او تازه دارندهٔ کل ایمانست روایت کنیم
حدیثی روایت از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام عن النبی صلعم علیه و آله و سلم من ربی
حبتان حتی یقول لا اله الا الله یحاسبه الله تعالی یوم القیامة راوی
اعلی این حدیث حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و ان داماد رسول و کدخدای بتول پدر
حسن و حسین علیهم السلام منبع دو قطرهٔ مطلع دو زهرهٔ صدف دو درج اختر دو برج یمن دو
عقیق ساغر دو رحیق مهر خاتم رضا علی مرتضا علیه السلام شعر انکه بر شرک کفر بد غالب ؛ جام
دین علی ابو طالب ؛ جو برضات او چنان بدیاد ؛ که کفش در نماز خاتم داد ؛ کر عدو
زو کریخت بدشت جای ؛ جملهٔ شیر حق که دارد پای ؛ او چو خورشید بود از پی دین ؛ از مه و مشتری
دو قرهٔ عین ؛ الحضرت روایت کند از حضرت سید انبیا و سند اصفیا خوجهٔ رسل و هادی سبل
کلبن توکل صدق بلبل کلشن عشق سرو بستان سیادت همای دو جهان مهر سپهر دولت سپهر
رافت خورشید میدان ملاحت کیوان خورشید صباحت محمد مصطفی و رسول مجتبی صلعم فرمود که چون

زبان نو رسیده بر کلبن دهان او بلبل وار نوائی با نوائی کلیمهٔ شهادت یکبار بکوید که لا اله الا الله محمد
رسول الله علیا ولی الله حق سبحانه و تعالی رنج حساب از پدر و مادر او برمیدارد و فرزند صالح که در هر شبانه رو
زی پنج نماز ادا کند پدر و مادر را بدعای مغفرت طلبد اللهم اغفر والدی اکثر اکثر اثر ان برکت
راحت بجان مادران و پدران رسیده بود هیچ عجب نبود که دعای زندکان در حق مردکان مستجاب است
آورده اند که حضرت عیسی علیه السلام بر کورستانی میکذشت دید که از قبری نور از قبهٔ افلاک میرسد در تعجب آن
حال میدید بماند تا که آن صاحب خاک زنده کرد و دست برداشت و سه بار کفت یا حی یا قیوم انکه روی بان خاک کرد
و کفت قم باذن الله تعالی در حال از آن خاک بندهٔ پاکی سر برآورد و آثار رحمت و راحت و شادمانی در روی او
ظاهر پس عیسی علیه ازوی سوال کرد که ای بندهٔ خاکی خدای این درجه و کرامت بتو داد کفت یا روح الله فرزند صالح
دارم این کرامت بدعای ان فرزند صالح یافته ام که هر بامداد و شبانکاه بمن میرسد عیسی ع فرمود که دعای
فرزند نیکو بشما رفتکان میرسد کفت بحق ان خدای که بخلق ترا براستی فرستاده باشد چنانکه شما پیغمبران
به پیغمبری مفاخرت و مباهات میکنید بفرزندان صالح ما رفتکان مفاخرت و مباهات میکنیم پس باید که
خدای تعالی فرزندان صالح را از جملهٔ آفتهای ارضی و سماوی در امان دارد خدای تعالی نظر رحمت و
مغفرت از ایشان کم نکند بحرمت محمد و آل محمد ثلث روی عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه
قال من جمع له اربع خصال اصاب خیر الدنیا و الآخرة قیل و ما هی
یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه قال قلبا شاکرا و لسانا ذاکرا
و بدنا صابرا و زوجة صالحا صدق رسول الله خوجهٔ کونین و سید عالمین بهی
دلهای غمکین شفای جان مسکین ان دلیل راه و آن شفیع کناه محمد رسول الله صلعم چنین فرماید
هر ان بندهٔ مومنی در ذات او چهار چیز جمع آید خیر دنیا و آخرت نصیب و همراه وی باشد اصحاب کفتند
یا رسول الله این چهار چیز کدام است فرمود که دل شاکر و زبان ذاکر و تن صابر و جفت موافق آغاز
از دل شاکر از انکه قوی ترین مر بندهٔ را شکر است که اکر سر دفتر عبادات و بهترین طاعات شکر نمودی

آغاز صحیفهٔ محمدت سبحانی کتاب آسمانی از شکر نیامدی الحمد لله رب العالمین اول سخنی که آدم علیه السلام گفت این
بود که الحمد لله اول نامی که حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بر زبان راند این بود که بسم الله الرحمن الرحیم
حضرت آدم صفی شربت روح در صبوح فتوح نوش کرد و گفت الحمد لله از حضرت حق سبحانه و تعالی جواب شنید
که یَرْحَمُکَ اللّٰهُ رَبُّکَ وَلِذٰلِکَ خَلَقَکَ رحمت از پروردگار تو بر تو و از برای این ترا آفریدم که تو را
با تو رحمت کنم و بر فرزندان نیک بخت تو وان باشد که در جمیع احوال متابع پدر بودن پس تو نیز همواره زبان
خود را بکلمهٔ شکرگویان گردان که الحمد لله ثَمَنُ کُلِّ نِعْمَتِهِ فرمود که گفتار اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بهای هر نعمت است
ثناگوی تا ثنا یابی شکرگوی تا عطا یابی و رضا ده تا رضا یابی با وجود عجز و نادانی و بقصور ناتوانی شکر نعم او
کجا توانی بسر بردن زبان فصیح افصح العرب والعجم که خطیب منبر قل بود در حضرت جلال او خبر خطبهٔ لا اُحْصِی
ثَنَاءً عَلَیْکَ میگفت اگر با تو عجز و بیچاره گی نمیدانی که چگویی پس اظهار عجز خود بکن که اَلْعَجْزُ عَنِ الشُّکْرِ
شعر از بس که نعمت تو غذا گشت مر مرا ؛ هر موی نعمتی شدم اندر مکان خویش ؛ پس شکر چون
کنم که همه نعمت توام ؛ نعمت چگونه شکر کند بر زبان خویش ؛ وَصَلَّی اللّٰهُ سَیِّدَنَا وَنَبِیَّنَا
مُحَمَّدٌ وَآلِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدیٰ باب ....
حکمت باری تعالی در تمهید و حمد و سپاس و ثنای بیشمار حضرت ملکی را که اسباب معاش سالکان خطهٔ ملک
دینوی بتمهید قانون سیاست حکمی نظام داد و حکیمی که ملک معنوی را باستحکام قواعد مکارم اخلاق و محامد
اوصاف بنای انتظام نهاد قاهری که سطوت قهر و سطوت رقاب جباران ظالم پست گردانید عادلی
که آثار رافت عدلش ادعیهٔ مظلومان ضعیف را باوج محل قبول رسانید جَلَّ جَلَالُهُ وَعَمَّ نَوَالُهُ
وَعَظُمَ شَانُهُ نظم خدایا گرفتار و بیچاره ایم ؛ بی نفس اماره آواره ایم ؛ در اول چو پاک آفریدی مرا
زیک قبضه خاک آفریدی مرا ؛ در آخر چو بازم سپاری بخاک ؛ کنی پاکم ای داد فرما بخاک
چو گردد گل تیره ماوای من ؛ بود تنگنای لحد جای من ؛ چو ان امید رحمت نماند از کسان ؛
ببخش و ببخشا و راحت رسان ؛ و زین خاکدان چون بخاکم بری ؛ بپاکان راحت که پاکم بری

خدایا

خدایا بخود باز نگذاریم ؛ اگر من ببقیم تو بر داریم ؛ الهی گنه چونکه نا کرده نیست ؛ گنه پیشهٔ نجر آدمیست ؛
چو من در رحمت دست و پای زدم ؛ اگر این نوای نوای زدم ؛ پریدم بمقدار پرواز خویش ؛ بخواندم
بهنجار آواز خویش ؛ ازین بینوای نوایم ده ؛ گشایش زمشکل گشایم ده ؛ بجشمی که دارم امید شفا ؛
شفایم ده از تربت مصطفا ؛ یا اله العالمین و یا خیر الناصرین نعت سید المرسلین علیه با صد هزاران هزار صلوات زاکیات
و تحف و تحیات وافیات بروح پاک آن چشم و چراغ آفرینش که بنابشیر نور او را از بیضهٔ صبح فطرت لایح نگشت هیچ موجودی
را نوری در چشم نیامد لَوْلَاکَ لِمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ سید سادات منبع سعادات خورشید آسمان عزت
رهنمای عصیان امت شهباز بلند پرواز اَنَا سَیِّدُ وُلْدِ آدَمَ مُحَمَّدٌ مُصْطَفٰی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ شعر گر تو خواهی که باشی در دو عالم شادمان ؛ لب بمدح مصطفی بگشا که رستی از غمان ؛ ان محمد کان
ز وصفش بود طفیل ذات او ؛ و ز طفیل ذات موجودش شد این کون و مکان ؛ بهر ایجاد وجودش گشته پیدا کاینات ؛
زانکه بود او از ازل مقصود امر کن فکان ؛ ور بصورت بنگری وصفش نگنجد بر زبان ؛ ور بمعنی بشنوی
بغتش نیاید در بیان ؛ با همه فصاحت بمدح او چو بگشایم سخن ؛ و ز سر حسرت بیاد آئی فرو بندم زبان ؛
گرچه وصف ذات او دریافتن معلوم نیست ؛ گر یقین روزی مرا روزی کند روزی رسان ؛ صلی الله علی سیدنا و نبینا و
حبیب الهنا و طبیب قلوبنا مَوْلَیٰنَا وَمَوْلَی الثَّقَلَیْنِ وَالْکَوْنَیْنِ ابو القاسم محمد صلی الله علیه وآله وسلم منقبت امیر المومنین
خصوصا بر آن امام معصوم ابن عم رسول زوج بتول امیر البرره و قاتل الکفره المسمی بحیدره هُوَ الْعِلْمُ الْعَلَّامَهُ مُغْلِقُ ا
لَّذِی یَقُولُ سَلُونِی کی آمین مشکلات اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب و مظهر العجایب حضرت علی ابن ابی
طالب علیه السلام شعر درمانده ام بمحنت و غم یا علی مدد ؛ افتاده ام ز پا بر ستم یا علی مدد ؛ پوشیده ام چشم ز ابنای روزگار ؛
داریم چشم کرم یا علی مدد ؛ دست قضا چو زد قلم صنع بر مدار ؛ زد بر صحیفه ها رقم یا علی مدد ؛ یا دفنا که بر کند
اوراق چرخ را ؛ گوید زبان چرخ و قلم یا علی مدد در بالغ تا صورت پنج فرقه شد معلوم ؛ و ز هشت بهشت
میرسد مرسوم ؛ مولای دوازده امام شب و روز ؛ خاک قدم چهارده معصوم ؛ صلوات الله تعالی
علیهم اجمعین باب اول در ... این باب مشتمل است بر سه فصل فصل اول در حکمت بدانکه حق سبحانه و تعالی

[illegible]

یاد کرد بر بنده کان بدادن حکمت و فرمود قوله تعالی وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا حکمت دهد
انرا که خواهد و هر کرا حکمت دادند خیر بسیارش دادند بعضی علما کفته اند پیغمبران را ختم کردند بحضرت رسول صلعم
والله تعالی میفرماید که حکمت دهم انرا که خواهم و بعضی از علما کفته اند که تواضع کننده کان از حکمت و خداوندان دنیا
را که حق سبحانه و تعالی دنیا را اندکی خواند قوله تعالی قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ و حکمت را بسیار خواند پس بجانه
کفتن در جه حکمت است و بعضی کفتند حکمت حق پیغمبر است و بعضی کفتند شناخت حلال حرام است و بعضی کفتند
که فهم قرآن است و بعضی کفتند نوریست جدا کند الهام و سوا الله و بعضی کوینده علم لدنیست و میراث است و درست
کردن بنده کی است که خدای تعالی داند که خاطر بنده کان خوذ را قوله تعالی فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آ
تَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا و اضافت تن خود بنده کی نباشد مکر از پس درست
کردن بنده کی و درستی بنده کی بجای آوردن معنی حرفهای اوست که بنده چهار حرف است با پسند قسمت است نون
نشان خدمتیست و دال دیدار من است و ها قربت روایت کرده اند از بزرکی که کفت حکمت بر سه زویست اول
اسمانی دوم پیغمبری سیوم جهدی اما آسمانی قرآنست انچه از وی بیرون آید پیغمبری سنت است اما جهد بخدمت بنده
است مر خدایرا روایت کرده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حکمت ترس خدای تعالی است
و بهترین چیزی که در دل افکند یقین و حضرت رسول صلعم فرمود شرف خواهی با دانایان صحبت کن که خدای تعالی
او را عزیز کرداند و شرف را بیفزاید بر شرف بنده را بنشانند بجای پادشاهان که لقمان حکیم فرمود پسر خود را که با علما نشین
و با دانایان صحبت کن که خدای تعالی زنده کرداند دلهای بحکمت چنانکه زنده کرد آند بنده را و جاه دهد غریب را و توانکر کرداند
درویش را و راه نماید بهمه نیکیها روایت کرده اند که مردی که مردی بکذشت بر لقمان حکیم او را دید که مجلس میکرد و مردمان بسیار کرد آمده
وان مرد او را دید کفت نه تو بنده فلانی چه رسانید ترا بدین منزلت کفت تقدیر خدای تعالی و حکمت کفت حکمت چیست
کفت سه چیز است اول راستی سخن دوم کذاردن امانت و دست باز داشتن از انچه مرورا نبود روایت که روزی لقمان حکیم در مجلسی
نشسته بود مردی بکذشت را آمد مجلسش آمد کفت تو با من نبودی بشبانی کفت آری کفت بدین منزلت بچه رسیدی کفت بدو امید و بدو
بیم یکی خدای تعالی مرا بدوزخ بیم کرد من بیم خدای تعالی را بیقین دیدم سیوم دیو را بشک دیدم بدل اندر جای نکردم خدای تعالی

مرا به بهشت خود امید وار کرد و شیطان مرا بدنیا امید کرد من امید خود بخدای تعالی دیدم بیقین و بدل اندر جای کردم و امید
دیو را بشک دیدم از دل دور کردم تا خدای تعالی مرا بدرجه رسانید حکیمی کفت که علم در جستن یافتیم و حکمت در شکم کرسنه یافتیم
و ترس خلق در هیبت خالق یافتیم و هم او کفت که همه خلق مرده اند مکر علما یان روایت از ابو سعید که چون کسی سخن
پیشینیان نافع تر بود که از ان ما نبود کفت در سخن کفتن سه چیز بود بخیر مسلمانی و رستکاری و خوشنودی خدای عز و جل و
مراد با سه چیز است نخستین جستن دنیا و مردمان را ستایش کردن دیکر ابو القاسم حکیم کفت دل الفت راست نه
تهمت را و زبان شکر راست نه نعمت را و چشم عبرت راست نه شهوت را و خلق صحبت را است نه معصیت را و هم او کفت
حکمت بر سه کونه است حکمت کردار است و حکمت کفتار و حکمت دیدار است و حکمت کفتار حکما راست و حکمت کردار
عابدان راست و حکمت دیدار عارفان راست و مرد حکیم نبود تا در کفتارش و در کردارش و دیدارش حکمت نبود و اکر
نه او را حکیم نخوانند روایت کرده اند که حضرت حق سبحانه و تعالی بموسی ع وحی فرستاد که یا موسی مرا بپذیر بر سه چیز تا ترا
بپذیرم بر سه چیز زبان نکه دار و کوش مکن از غیبت و دروغ تا ترا بهشت کرامت کنم و شکم را نکه دار از حرام و شبهت
تا بحکمت کرامی کنم روایت کرده اند از شقیق بلخی کفت مر حاتم اکر خواهی آسان بزیی و آسان بمیری از آواز
کور بر خیزی پنج سخن را نکه دار نخست کسی را حسد کردن که قسمت خدای تعالی را باز نتوانی کردانیدن و
کشتن دوم بدنیا حریص بودن که بیش از روزی نتوانی خوردن سیوم امل دراز مکن که اندر زنده کانی
خود زیاده نقصانی نتوانی کرد چهارم هیچکس را طمع مکن که دلها را تو نتوانی کردانیدن و کشتن پنجم بدنیا
بی حجت کار مکن که از عذاب خدای تعالی نتوانی زیست دیکر ابو القاسم حکیم کفت مران مومنی که این چهار
چیز نکه دارد علم اولین و آخرین را نکاه دارد یکی ظاهر چنان دارد که اکر همه خلق اولین و آخرین اقتدا روا
دارند دوم سر خویش با خدای تعالی چنان دارند که اکر همه خلق از سر او آکاه شوند روا دارند و اکر سیوم سر کش
دران حال بکیرد روا دارد چهارم با خلق خدای معاملت چنان کند که بر خویش روا دارد و هم کفت از علما
پنج سخن یاد کرفته ایم و انرا تاج همه عالم کرده ایم و هر کس بی علم کار کند بجهل اندر بماند دیکر در خشم حلیمی کردن
هر کس در خشم حلیمی نکند بخشم خدای تعالی کرفتار کردد دیکر از اندک مایه خیر و جوانمردی کردن بسیار خوب است

که از بسیاری مال جوانمردی آسانست دیگر فرموده درویش زا یاری و تواضع نمودن و حاجت ایشان بر آوردن ثواب بسیارست که با توانگران همه کس تواضع کنند و مدارا کنند دیگر مثل معرفت چون درختست که هفت شاخ دارد یکی زبان که ثنا و مدح بار دارد دیگر چشم از دیدار او عبرت بار آرد دیگر گوش از شنیدن علم و حکمت بار آرد دیگر دل که شوق و محبت بار آورد دیگری شکم که زهد و قناعت بار آرد ششم تن که او جهد و خدمت بار آرد دیگر دست و پای که بدان زیارت و جهاد باز آرد بِاللّٰهِ التَّوْفِیقْ فصل در بیان اخلاص و آن پاک ساختن علم است از ریا و غرض و سایر علل و امراض و راست کردن نیت با خدای تعالی شعر هر که با خلاص قدم میزند || عیسی وقتست که دم میزند پس باید در هر کاری که سازد نیت او خشنودی خدای تعالی باشد و نفس خود را دران راه ندهد که غرضهای نفسانی و عملهای حقانی تباه گرداند آورده‌اند که یکی از خلفای خراسان فرموده بود که لی‌ادبی را در موقف سیاست داشته و تازیانه میزدند آن شخص در اثنای الحال زبان وقاحت بگشاد و خلیفه را دشنام داد خلیفه فرمود تا دست ازو باز داشتند و او را آزاد کرد یکی از خواص بزرگان خلافت پرسید که در محل تادیب این شوخ چشم را زجر بیشتر بایستی کرد سبب بخشیدن و آزاد کردن چه بود خلیفه گفت من او را از برای رضای خدای تعالی ادب میکردم چون مرا ناسزا میگفت نفس را مدخل ندهم که این صورت از شیوهٔ اخلاص دورست و صاحب عمل غرض آمیز از فضیلت ثواب محروم و مهجورست شعر از بخشش آتش من تیز شد || کار رضای غرض آمیز شد || داعیهٔ نفس چو بیخود زدی هر چه بفرمود بامرش بکوی || کار کز اخلاص نشد بهره ور || ترک چنان کار سزاوارتر فصل دویم در دعا و آن عرض نیازست بدرگاه الهی و درخواستن مرادات از فیض فضل نامتناهی و در صحبت ولی اللّه کلید دعا بدست آمد هر آینه بوعدهٔ اُدْعُونِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ در اجابت بروی او گشاده می‌شود و دعا برای تحصیل منفعت یا برای دفع مضرت و سلاطین را از هر دو نوع چاره نیست یکی نیت و یکی نیاز جز منافع که نظام مملکت و قوام سلطنت و هر آینه از ابزاری و نیاز از حضرت غنی کارساز درخواست باید نمود تا بفراغت بسریر سلطنت متمکن تواند بود شعر در سند نازکی نشیند برآن || انکس که ره نیاز بر دل بکشاد || دوم مکاره مضار که از آن هجوم خصم و غلبهٔ دشمن باشد یا بلاها دیگر چون آلام و اسقام و آن جز بتضرع و زاری و دعا مندفع نگردد چنانچه

حضرت مولوی در مثنوی فرموده شعر ای که خواهی کز بلا جان واخری || جان خود را در تضرع آوری || کین تضرع را بحق قدر یست || آن بها کانجا ست زاری را کجاست || با تضرع باش تا شادان شوی || گریه کن تا بی دهان خندان شوی || ای خوشا چشمی که آن گریان اوست || وی همایون دل که آن بریان اوست در حدیث آمده است که سلطان عادل شعار هر تیری که بر کمان نهد و بشصت دست اخلاص بکشاید بیقین که هدف اجابت و نشانهٔ استجابت میرسد شعر دعائی کز سر اخلاص باشد || درون در منزل شاد باشد آورده‌اند که شهری در بلاد اسلام چند شبانه روز متصل باران آمد بمثابه که کار بر مردمان تنگ آمد و راه آمد و شد بسته گشت و منزلها روی بویرانی نهاد و دغدغه بخاطر خورد و بزرگ افتاد جمعی از اهل تنجیم گفتند که از نظرات فلکی استدلال میتوان کرد که تمام این شهر بواسطهٔ کثرت آب خراب خواهد شد مردم همه دل از خان و مان برداشتند و جزع و فزع در خلایق افتاد چون کار از حد بگذشت و طاقت طاق شد رجوع بسلطان کردند و او مردی عاقل و پاکیزه سیرت بود اهل شهر را تسلی داد و خود بخلوت آمد و روی نیاز بر خاک نهاد و گفت بارخدایا همه خلق بر جزای این شهر اتفاق دارند و تو قادری تصور بایشان باطل کن با آثار قدرت خود و خلاف آنچه در خیالها میگذرد و ظاهر گردانی فی الحال باران منقطع شد و آفتاب پدید آمد و این دلیلست که چون پادشاه پاک اعتقاد بود و دل او با رعیت راست باشد و دعا در بارهٔ خود و ایشان کند بشرف اجابت با قرآن می‌باید شعر پادشاهی که نهاد از ره لطف || بر سر او افسر شاهنشاهی || هر چه میخواهی ازو خواه که او || دهدت هر چه ازو میخواهی فصل سیم در شکر قوله تعالی هَلْ اَتَی عَلَی الْاِنْسَانِ کما قَالَ عَزَّ خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِینٍ وَهَلْ بِمَعْنَی الْاِسْتِفْهَامِ هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقًّا هل استفهام را بود و تاکید را بود اینجا بمعنی تاکید و تقریرست هَلْ اَتَی عَلَی الْاِنْسَانِ این مرتبه بدرستی و راستی که برگذشت بر آدم هنگام یعنی مدتی از روزگار این مدت چهل سال بوده است و بقولی کالبد آدم علیه السلام نهاده بود مصور از گل جان نبود در میان آمده بود چنانکه میان مکه و طایف چنانکه باخبار می‌آید که روزی ابلیس علیه اللعنه بروی بر

گذشت دست بر شکم او زد گفت هذا اجوف لا یتمالک و گفت این میان تهیست و هرگز مالک نگردد و سیر نباشد
و گفته اند چهل سال شد از وقت خلقت تا بوقت نفخ روح و روی کما قال عز و جل ان الله اصطفی آدم
و علم آدم اسجدوا لآدم و دلیل این تاویل ص والقرآن ذی الذکر ای الشرف سوگند بقرآن یعنی و انه لذکر لک
و عز قدم تست یعنی این قرآن عز تست جواب دیگر لم یکن شیئا مذکورا ای ذکرا یعنی درین مدت مرا ذکر نبودی
که سامان ذکرش نبود که بیجان بود چون جان بوی درآمد ذاکر گشت تا عطسه آمدش گفت الحمد لله لاجرم
بذکر من عزیز گشت و سرور ملایکه گشت و این بزرگی محل ذکر هست خبر داد که تا آدم را ذکر نبود ویرا عز و شرف نبود
و چون ذاکر شد بذکر من عزیز و شریف گشت و این دلیلست که هر که ذاکرتر بود وی خردمندتر کما قال الله
تعالی لآیات لاولی الالباب آنگه تفسیر کرد خردمندان را بذاکرین الذین یذکرون الله قیاما
لآیاته لاجرم گویم هر که ذاکرتر وی خردمندتر و الثالث لم یکن شیئا مخلوقا و الحیوانات
قوله عز و جل انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج اصل خلقت آدم پیدا کرد اکنون اصل
خلقت بدرست از جهت از خاک و آب من تراب من طین من صلصال من حماء مسنون
اصل خلقت تو پیدا کرد من نطفة ای من ماء قلیل و جمعه نطاق و لطف تا تکبر نکنی و فخر نکنی
در خبرست که شیخ محمد واسع روزی شخصی را دید که میخرامید گفت کیست گفتند پسر تست بخ اندش و گفت اگر
اگر این تکبر و فخر ترا بسبب پدر است خداوند عز و جل را بنده ایست ضعیف اگر بجهت مادرست بچهار صد درم خریده
ام و اگر از جهت تست باول نطفه بودی پاره باب گندیده و باز خون بسته باز پاره گوشت و باخر مرداری
درمیان و تو حمال پس ترا کبر و نهی از کجا رسد نسبت بدینا سود دارد فاذا نفخ فی الصور فلا انساب
بینهم قوله تعالی اکرمکم عند الله اتقیکم و لم تقل اغنیاکم و اقواکم و المتقی الذی لا
یوذی الذرة فکیف اذا کان یوذی الذرة خالق المدرة آدم را از خاک گل بی شرف و بی قیمت
آفریدم قیمت و شرف از ذکر من گرفت فرزندان او را از نطفه بی قیمت آفریدم و قیمت بتقوی گیرند قوله تعالی
امشاج ای اخلاط واحده مشیج و مشوج ای مخلوط قال ابن عباس و عکرمه و مجاهد رحمهما الله

محیط ما الرجل مع ماء المرأة یعنی آفریدم فرزندان آدم را از آب مرد آمیخته با آب زن آب مرد از کجا
خیزد از پشت و آب زن از پیش سینه قوله تعالی یخرج من بین الصلب و الترائب هر کدام را
آب غالب تر بود شبهه فرزند بوی باز رود حسن بصری میگوید بیافریدم از نطفه آمیخته با خون حیض و آب مرد که در رحم
زن افتد با خون حیض بیامیزد و این فرزند را در خون حیض می پرورد و غذای وی خون حیض باشد عن هذا
اذا حبلت المرأة انقطع عنها الحیض عندنا ما لم یضع حملها چنین خلقی آفریدم تا مهمل
و بیکار و معطل و ضایع نگذارند قوله تعالی ایحسب الانسان ان یترک سدی و زبانی آفریدم شایسته مر خداوند
قرا آن را و ثنا و تسبیح را و چشمی شایسته دیدار عبرت و گوش شایسته مر اعتماد توحید و معرفت را و پشت شایسته مر
خمیدن رکوع و سجود را اگر بیابیستی و بار کوع روی یا بسجود روی فرمان برداری کنند و نشکنند و ویران نکرد و قوله
تعالی و شددنا اسرهم بندها هم استوار کردم جدا تا مهمل و معطل نگذارانی بلکه مبتلا کنم قوله تعالی عز و جل
نبتلیه لنبتلیه مثله فلا تمتحن نمتحنه تا مبتلا کنمش بامر و نهی خیر و شر ابتلا و فتنه آزمودن بود
نا خداوند عز و جل ابتلا پیدا کردن حال بنده بود تا آنچه نازل شود دانسته است تا بفعل وی پیدا کند و چیزی معلوم گوی شود کما قال
کثیرنا غیره و این ابتلا از وی امرست و نهی و وعد و وعید تا کیست که کفر اختیار کند کیست که بکردگیت
طاعت آرد کیست که مخالفت کند و این امر و نهی از بعد بلوغ کند و پیش از آنکه بحد بلاغت رسد آلت گذارد
و نهی بدهد نگفت پس که چشم ناداده نگفت بگوی زبان ناداده کاری نفرمود تا نخست آلت نداد چون ترا مبتلا
آفرید بامر و نهی دانست که مر گذاردن امر و نهی را آلت باید آلت داد قوله تعالی فجعلناه سمیعا بصیرا
گفت وی را شنوا و بینا گردانیدم بدل دانا گردانیدم بعضی آلت ~~پیدا آلت مدلسم~~ بدین آیت پیدا کرد و بعضی بآیت
دیگر قال الله تعالی و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة فمعی العفو به قال ختم
الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة قال خیر اعینهم و قالوا لو
کنا نسمع او نعقل چون گوش آفریدم برای شنیدن کلام رب العالمین لاجرم رسول فرستادیم و کتاب فرستادم
تا دعوت رسول شنوی کلام من بشنو و امر و نهی من بشنوی چون چشم آفریدم آیات وحدانیت نصیب کردم

تا ببینی عقل و خرد وادم دانستن ازین معنی بود که گفت أَفَلَا يَسْمَعُونَ لِقَوْلِي وَأَلْهَمَهُمْ إِلْهَامًا
جدا گفت بشنوید قوله عز و جل إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ اسم و جنس وقيل اراد به السبيلين
وهذا من باب الاختيار والالتقا كقوله تعالى سال سيل نقيكم الخير ولم يذكر البر
وهو مراد به السبيلين وهذا من هديناه النجدين يعني سبيل الخير وسبيله الشر و مبدا
كرديم آلت بيان كرديم وهديناه السبيل اى بيناه الطريق التوحيد والكفر قوله عز و جل
إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا يعني بين السبيلين لتكون العبد اما شاكرا او اما كفورا هر دو را پيدا
كرديم خواهی مومن باشی و خواهی کافر راه نمایم راه رفتن بر تو هست و نظیره فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ
وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ مراد ازین آیات وعید هست نه اختیار کفر یعنی من گفتم ثواب کدام و خطا کدام است
اکنون تو مختاری درین هر دو هر کدام که خواهی بکن و جزای تو بتو خواهد رسید نه چو از اختیار کفر که عقوبتی
یاد کرده ایم کافران و ناسپاسان نعمت دین و دنیا و سلسلها و آتشین بباز وی فرشتگان سبعون
وذراعا سبعون بها على النار واغلالا لاتقبل بهم الى اعناقهم ونارا ايسعر عليهم غلهای گران
تا نگریزندش و بند با باز فرو گذاشته بقعر دوزخ سعر و آتش افروخته که انسان فروزنده وی باشند و
قودها الناس كالحجارة پس ای عزیزان اگر نجات آخرت خواهید از هوای نفس و هوای شیطان
و لذات دنیای دون از سر بیرون کن و دست در دامن تقوی و پرهیزکاری و خداترسی زن و از گناهان صغیره و کبیره
توبه کن و دوستی محمد و آله بر میان بند و جان و دل در بند و تولا بدیشان کن و تبرا از دشمنان او تا رسته باشی
از عذاب آخرت والسلام على من اتبع الهدى ای یاد تو انیس جان مهجوران
وای ذکر تو راحت دل رنجوران وای نام تو آب زلال تشنه زدگان وای اهل عالم را در گردش فلک حکمتت سرگردان
ولی نام هست که از برکات نامت نصیب ندارد و بلی فرجام است که از شراب شوقت جرعه بهره ندارد در و شنیت که
دلش از نیش فراقت ریش است بی خویشتان را یاد تو در دو عالم مونس و خویش است مشهور در دهان هر زبان که کر
دان هست ؛ از ثنای تو اندر جهان است ؛ بنده کانند روز و شب پویان ؛ همه از تو بترا شده جویان ؛

هیچ نامی

هیچ نامی از نام تو عزیزتر نه ؛ و هیچ پیام از پیام تو لطیف تر نه ؛ و هر که بر زبان بسم الله گوید دنیا یافت و هر که
بدل گفت عقبی یافت و هر که در سر گفت مولی یافت والحمد لله رب العالمین مناجات بنام خدای که فکر و خرد ؛
نیارد که او کینه بی برزید ؛ همین دید از و عقل چون بنگریست ؛ که هست او ولیکن ندانست کیست ؛
چه هستی که شد هیبت از هر چه هست ؛ زبر دست هر دست او راست دست ؛ بزرگی که هرگز نبوده
است خرد ؛ سوی آن بزرگی خلل ره نبرد ؛ بصیر و سمیع است و بی چشم و گوش ؛ منزه بود علمش از
عقل و هوش ؛ بصیری که در پرده های خیال ؛ نهان گشته کان را ببیند جمال ؛ رحیمی که بر هیچ کس در نه بست
اگر حق پرست است اگر بت پرست ؛ کریمی که تا خوان احسان نهاد ؛ بران خوان نهاد آنچه بتوان نهاد ؛
بساط زمین بر بسیط فلک ؛ برآراسته از آدمی و ملک ؛ بود ظاهر و باطن و هر چه هست ؛ هم از
آستینش طلب هم ز دست ؛ مبرا ز پنهان و غایب بود ؛ که بی ابتدای و نهایت بود ؛ بود کار
فرمای بخشنده کار ؛ هم آموزگار و هم آمرزگار ؛ خطا ره نبرده سوی نامه اش ؛ منزه ز سهو و
خطا خامه اش ؛ دل خلق غمگین از و شاد از و ؛ جهان زاتست پیدا آباد از و ؛ نشد خار او بس مردم عزیز ؛
عزیزش نشد در جهان خار نیز ؛ می از عشق او در خم آورده جوش ؛ ز جبه برآورده صوفی خروش ؛
گل دیر و مسجد بهم ساخته ؛ چلیپا و محراب پرداخته ؛ مؤذن فرست مناجاتیان ؛ مغنی فرست خراباتیان ؛
دل زاهدان را بمحراب بست ؛ در ابروی ساقی دل می پرست ؛ برحمت کند سوی نیکان نگاه ؛
بعذر بدان نیز بخشد گناه ؛ در لطف بر نیک و بد کرده باز ؛ ز نیکان غنی و ز بدان بی نیاز ؛ بلطفش امید
سیاه و سفید ؛ در و نیست ابلیس هم ناامید ؛ کند عاصیان را بعصیان دلیر ؛ که رحمت فرستد ز بالا بزیر ؛
بود لطف عامش پناه همه ؛ بامید عفوش گناه همه ؛ رقم زد بیان صفحه عدل و داد ؛ که بر حرفش انگشت نتوان
نهاد ؛ جوانی تو بر پرسش همراه نیست ؛ ز کنه کمالش کس آگاه نیست ؛ نشد ملک از کس بدو منتقل ؛
که در انتقالش توان بست دل ؛ نشد خواهش هیچ کس تا نخواست ؛ نشد کار کس کاسته تا نکاست ؛
نگارنده حرف امید و بیم ؛ رقم سنج لوح سیاه و سفید ؛ گشاینده کار بالا و پست ؛ همه طالب او چه

هوشیار و مست ٭ ز سرو سهی تا بشاخ گیاه ٭ کند سوی هر یک بنوعی نگاه ٭ جز او هر چه بینی فوج و لیش نیست ٭ نمودی
کز پیش هست بی ویش نیست ٭ بود لاف دانش اگر چه بسی ٭ جز او نیست دانا و لیکن کسی ٭ منجم که از خود ندارد خبر
کجا داند احوال شمس و قمر ٭ بد و نیک چیزی درین دیر نیست ٭ که صد گونه در خمن او خیر نیست ٭ نروید گیاهی
که ناید بکار ٭ شتر را بود انگبین زهر خار ٭ دهنده بود هم ستاننده هم ٭ برنده جز او هم ستاننده هم ٭ از و باش نعی
سوی او راه جوی ٭ گرت ره نماید بسر راه پوی ٭ در نعت سید المرسلین صلعم باصد هزاران هزار صلوات و افیات
و تحف و تحیات زاکیات روح مقدس و قالب مطهر آن خواجه کونین و فخر عالمین رسول ثقلین افصح عالم کاملین
سید سادات و منبع سعادات و شفیع عاصیان بروز عرصات مهتر و بهتر سرور بنی آدم سلطان تخت شریعت
در دریای طریقت شهباز آسمان حقیقت و ساکن خانقاه نبوت آن صاحب صفه لولاک و آن برگزیده خط افلاک
و آن کدخدای خانه کل و آن مقتدای زمره رسل شعر آن سیدی که بر رسالت جهان گرفت ٭ نور نبوتش همه کون و مکان
گرفت ٭ یعنی ابو القاسم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله دائماً اثنی عشر صلواتُ اللهِ علیهم اجمعین
الطیبین الطاهرین نظم محمد عربی افتخار آل قریش ٭ امام مشرق و مغرب امین وحی خدا ٭ ز خان جود
نوالش جهانیان معمور ٭ ز نور مهر جمالش جهان گرفته ضیا ٭ ابا رسیده بجای که عقل و راندیش ٭ بکنه ذات
کمالش بعجز داده رضا ٭ شکافته بسر انگشت ماه بر گردون ٭ عروج کرده بمعراج در شب اسرا ٭ تو آن کسی که نیست ترا
مثل در سرا چه تن ٭ تو لی که نیست ترا ثانی بهر دو سرا ٭ ز بعد حمد خداوند و نعت پیغمبر ٭ بمدح شاه ولایت زبان
کنم گویا ٭ امیر جمله مردان علی ابو طالب ٭ وصی نفس پیمبر سپهر وجود و ثنا ٭ ولی حق اسد الله تا لب غالب ٭ ٭
امام متقیان شهسوار روز غزا ٭ ای شهی که مدار زمین و مرکز خاک ٭ بذات پاک تو دارد هزار نشو و نما ٭ سپهر جاه
جلالت ز اختلال بری ٭ مدار مرکز نسبت چو نقطه پابرجا ٭ بضرب تیغ تو قایم مدار ملت و دین ٭ بنسل پاک
تو معمور معدن دنیا ٭ مرا چه زهره که مدح تو بر زبان رانم ٭ چو نیست حد بشر مدحت تو کردا را ٭ بدار دست
ز دنیا چو عاقلان درویش ٭ ولی محبت حیدر مده ز دست بیا ٭ بیار جام تولا بنوش بادهٔ صاف ٭ که تا درون
تو یابد ز شرک و شبهه صفا ٭ اگر تو مومن پاکی و سیرتت پاکست ٭ مدار تیغ تبرا دریغ از اعدا ٭ هزار شکر که هم

باخر آمد و بس ٭ بجز محبت آل علی بسر سودا ٭ الهی بردم آخر که جان من رسد برلب ٭ بحب آل محمد ببخش
جرم مرا ٭ الهی بحق محمد و آل محمد که جملهٔ مؤمنین و مؤمنات را بیامرزی و رحمت کنی بفضل خود و از شفاعت
محمد مصطفی و علی مرتضی و ائمة الهدی صلوات الله علیهم اجمعین بی نصیب نگردانی یا اله العالمین باب
در فضیلت حیا و عطا و این باب مشتمل است بر سه فصل فصل اول در بیان حیا بدانکه این خصلت شریف و
سیرتی مقبول است و حضرت خواجهٔ کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان خواجهٔ
هر دو سرا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که حیا شاخیست از درخت و فرموده که اَلْحَیاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْاِیمانِ
و حیا از شرایط نظم عالم است اگر صفت شرم از میان برافتد هیچکس را شرم نباشد مناظم جهان خلل پذیرد
و مصالح خلایق از یکدیگر فرو ریزد اما صفت حیایی گذارد که هرکس انچه خواهد کند مصرع صف شکن قلب مناهی
هی حیاست ٭ راه زن قلب مناهی حیاست ٭ پس معلوم شد که خاص و عام را از حیا فایده تمام است و
تاب آفتاب حیا رست و اخلاق آن نارسیدهٔ خام است بیت گر حیا نبود برافتد اهل بدعت از میان ٭ و رحیا لی
از میان هست از تقاضای حیات ٭ و یکی از اقسام حیا حیای خجالت است یعنی گناه کار از کردار خود شرم دارد چنانچه
حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که چون حضرت آدم صفی ع چون در بهشت گندم بخورد و لباسی که داشت از تن او
فرو ریخت آدم علیه السلام بجنب و راست میگریخت و در پس درختی پنهان می شد خطاب عزت در رسید که ای آدم از ما
میگریزی گفت نه بار خدایا از تو چه گونه گریزم و کجا توان گریخت اما از خطای خود شرم دارم و خجلت زده ام مصرع
اگر گناه ببخشند شرمساری هست ٭ و قسم دیگر از حیا کرمیست که حق سبحانه و تعالی بصفت حیا و کرم موصوفست چون
یکی از بندگان هر دو دست خود را در دعا بحضرت او برآورد و او شرم دارد که دستهای او را از فضل خود تهی بازگرداند بلکه
نقد مراد بر کف آرزوی او نهد شعر بحالت اگر سر برین در نهی ٭ که باز آیدت دست حاجت تهی ٭ و نهایت
کرم آنست که سایل را از نزد خود شرمسار و منفعل باز نگردانی آورده اند که در عهد یکی از خلفا اعرابی در شوره زاری نشو و نما یافته
بود و جز آب شور و تلخ و شور و تلخ ندیده و نچشیده بود شعر مرغی که خبر ندارد از آب زلال ٭ منقار در آب شور دارد
همه سال ٭ وقتی در قبیلهٔ وی تنگی و قحطی پدید آمد بضرورت جهت تحصیل توشه از وطن مالوف و مسکن

معهود بیرون از شورستان در گذشت گذرش بر موضعی افتاد که خاک پاکش مصالح زراعت بود غدیری مقداری آب باران
بر و جمع شده و هبوب ریاحین خس و خاشاک را از و دور ساخته آبی در غایت صفا و لطافت بنظر وی در آمد عرب این
نوع آب بر روی زمین دیده که هرگز ندیده بود متعجب شده و پیش آمد و قدری از آن آب بچشید در مذاقش عجب خوشگوار و
شیرین نمود با خود گفت که من شنیده ام که خدای تعالی در بهشت آبی دارد شیرین و خوشگوار که طعم وی هرگز متغیر نگردد فیها
انهار من ماء غیر آسن اگر غلط نکنم خدای تعالی بر فقر و فاقه من ببخشود و بجز گرسنگی و بیچارگی من این
آب از بهشت بدنیا فرستاد و مصلحت در آن هست که قدری ازین آب برداشته بنزد خلیفه روزگار برم هر آینه در مقابل
این خدمت در باره من احسان فرماید و من و اهل بیت من به برکت انعام خلیفه از قحط باز رهیم پس آن مشکی که
همراه داشت از آن آب پر ساخت و راه بغداد از پیش گرفت هنوز به بغداد نرسیده بود که کوکبه حشمت و دبدبه عظمت
خلیفه برسید اعرابی معلوم کرد که خلیفه است عزم شکار دارد فی الحال بر سر راه آمد و زبان دعاگویی و ثناخوانی بگشاد
خلیفه متوجه او شد گفت ای اعرابی از کجایی و از کجا می آیی گفت از فلان بادیه می آیم که اهل بادیه بغصه قحط و بلای غلات
در مانده اند گفت کجا می روی گفت بدرگاه تو می آیم و دست تهی نیستم بلکه تحفه دارم و هدیه آورده ام که دست آرزوی
هیچکس بدامن وصال او نرسیده و دیده تمنای هیچ مخلوقی جلوه جمال او ندیده خلیفه متعجب شده گفت بیاور تا ببینم
شعر آب مگو شیره آب حیات در هم شکسته خلیفه فرمود تا قدحی از آن آب نزد وی آوردند آبی دید رنگ و بوی بد و مزه و بوی
مشک مزه بد در وا اثر کرده قدری از آن بچشید بفراست دریافت که صورت واقعه چیست از شرم کرم رخصت نداد
که پرده از روی کار بردارد گفت ای اعرابی راست گفتی این آب عجب شیرین و لطیف است این آب را هیچکس نتوان
داد پس رکابدار را فرمود تا آن قدح آب را بمطاره حاصل بریزد و مشک آب را در زاویه انداخت و در محافظت آن
آب مبالغه زیاده نمود پس روی با عرابی نمود که با وجود ای عرب تحفه زیبا و پسندیده نزد ما آورده حاجت تو چیست و چه مدعا داری
گفت یا خلیفه مردم من از بی نوایی و فاقه در معرض تلف اند و بفضل خدای تعالی امید دارم و بکرم خلیفه پس خلیفه فرمود تا هزار
دینار حاضر کردند گفت ای اعرابی این زر بستان و ازین موضع بگرد و جهت عیالان خود قوتی سامان نمای و بوطن باز رو
اعرابی زر بگرفت و باز گشت یکی از خواص پرسیدند که یا خلیفه درین باب چه حکمت بود که ازین آب هیچکس را اندازی

واعرابی را از همین موضع گردانید خلیفه فرمود این آبی بود ناخوش و بدطعم و بدبوی اما چون آبی که اعرابی
بدان پرورش یافته این آب او را آب بهشت می نموده و نشایستی که از شما کسی از آن آب بخوردی بسر کار ما
رسیده اعرابی را بر آن ملامت کنید و طعنه زنید و آن بیچاره منفعل شدی و اگر او را از اینجا باز نگردانیدم شاید
که پیشتر رفتی و آب دجله را بدیدی و از آن آب عذب لطیف بچشیدی و از کرده و آورده خود خجل گشتی شرم
که کسی نزد من آید و بوسیله و بی وسیله از کرم ما توقعی نماید خجالتی بر صفحه حال وی نشیند و باز گردد شعر
سخی را شرم آید که سایل باما خجل از در که او باز گردد قسمی دیگر از حیا ادب است یعنی با آنکه عملی باشد که
بحسب شرع و عقل ارتکاب آن ممنوع نبود حیا و ادب او را از اشتغال بدان مانع شود چنانچه آورده اند که نوشیر
وان عادل که در خانه که گل و نسرین بودی با زنان و کنیزان خود مباشرت نکردی که نرگس را چشم همی
نگرد و می ماند بحقیقت این صورت که از نوشیروان واقع شده حیا نیست زیرا که حیا آنست که ناشی از ایمان
باشد و او آتش پرست بود بلکه بصورت ادبیست که رعایت میکرده چون اندک ملوک اسلام این صورت بجای آرند
حیا و ادب باشد شعر دل که پر از وصف حیای شود آینه نور خدای شود فصل دوم در بیان عفت و آن ارتکاب و احتراز
از محرمات است خصوصا از شهوت حرام و این از جمله مکارم اخلاق است بزرگان گفته اند که آدمی دو نسبت دارد
یکی با ملایک و بدان نسبت مایل است بعلم و عمل و دیگر بهایم که بدان مناسبت حریص است بر شرب و اکل و شرط عقل است
که تا می توانی نسبت ملکی را قوت دهی و آن میل بجانب نسبت بهیمی ننمایی شعر از ملایک بهره داری و ز بهایم نیز هم
بگذر از خط ملایک و ز بهایم بگذری پس هرگاه که حرص خوردن مستولی شود آدمی میان حلال و حرام فرق
نمی کند و همچنین غلبه شهوت عنان نفس باز کشیده و دامن همت از لوث حرام پاک دارد جز بوجه شرع برین صو
رت قیام ننماید و نظر از عملهای ناشایسته فرو بندد تا درهای خیر و صلاح و فیروزی و فلاح بروی گشاده گردد
چون پادشاه بصفت عفت آراسته باشد هر آینه ظلمت فسق و فجور از عرصه مملکت دور شود و غایله عار و بدنامی
بزن و فرزند کسی نرسد شعر عفت اینجا گر رایت افرازد دل و دین را تمام بنوازد نفس از نیک خوار و زار شود
روح مقبول کردگار شود الحمد لله والمنه که این پادشاه کامکار عالیمقدار که از بخت و دولت برخوردار باد شعر

روی خوبست و کمال هنر و امن پاکست ۞ لاجرم همت پاکان و عالم با اوست فصل سیوم در نگاهداشتن اعضاء از معاصی اندام
دل و عمل خالص هر کس را دوستی شاید بدانکه نصف دین طاعت و نصف از معاصی است داشتن الا متقی و پرهیزکار
است و بدانکه تمامت اندام اعضای تو در عرصات قیامت گواهی دهند و ترا بر سر خلایق فضیحت و رسوا خواهند کرد چنانچه خدای
تعالی فرمود قوله تعالی يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
یعنی آن روزی که زبان ایشان گواهی دهد با آنچه کرده است پس جمله تن خویش را نگاه باید داشت خاصه هفت
اندام را چشم و گوش و پای و شکم و فرج اما چشم را برای آن آفریده است که چون براه روی در پیش نگاه کنی و چشم از پشت پای
نداری و هرچه ترا بدان حاجت نیست نه بینی و در ملکوت آسمان و زمین نگاه و نظاره کنی و عبرت گیری و عجایب وضع پادشاه
عالم را ببینی چنانچه خدای تعالی میفرماید فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ یعنی عبرت گیرید ای خداوندان علم
بینش و جای دیگر میفرماید قوله فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ یعنی بنگرید با آثار رحمت خدای تعالی
از هرچه جز این نیست چشم را نگاه دارید تا فردای قیامت برهانید و گوش را از برای آن آفریده است تا سخنان
خدای تعالی و آنچه رسول و علما و اولیا فرموده اند بشنوید و عمل صالح کنید که از آن زاد آخرت بیابید و بسعادت ابدی برسید
و در این بشارت اهل باشید که فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
یعنی ای محمد بشارت باد ترا و بشارت ده بندگان خود را که می شنوند قرآن را نیکو متابعت او می کنند و هرچه غیر این بود
و گوش خود نگاه دار خاصه از سخن بدعت و فحش و غیبت که شنونده چون گوینده بود چنانچه حضرت رسول صلعم فرموده السَّامِعُ
الْغِيبَةَ أَحَدُ الْمُغْتَابِينَ یعنی شنونده غیبت یکی از غیبت کننده گان است شعر مکن غیبت و گوش
کم کن بدان ۞ مبالای کامت بنجس کسان ۞ چو سگ نیستی قول او هم مکن ۞ که غیبت بود پیشه گمرهان ۞
اما زبان را برای آن آفرید که ذکر خدای تعالی گویی و قرآن خوانی و علم را برای راه نمودن حق بگوی چنانچه خدای تعالی میفرماید
فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ یعنی یاد کنید مرا تا شما را یاد کنم روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
میفرماید أَفْضَلُ الذِّكْرِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ فاضلترین ذکر خدای تعالی لا اله الا الله است و هرچه جز این نیست زبان را
نگاه دار خاصه از دروغ که دروغ از کناهان بزرگست و چون بدروغ معروف شوی هیچکس بر قول تو اعتماد نکند و از دروغ بتر غیبت است

که از زنا بدتر است چه زنا بتوبه برخیزد و غیبت برنخیزد و از جدل و خصومت کردن و بر خویشتن ستا گفتن
و از مزاح و تفاخر زبان را نگاه دار و وعده خلاف نکنی بلکه تا توانی وعده مکن خلاف کردن وعده از
نشانه نفاق است چنانچه حضرت رسول فرمود علامة المنافق ثلث اذا حدث كذب واذا وعد اخلف
واذا اؤتمن خان یعنی نشانه منافق سه چیز است چون سخن گوید دروغ گوید و چون امانت دهی خیانت کند
شعر هر آنکس که گوید سخنها دروغ ۞ نباشد در کرو وعده اش را فروغ ۞ امانت خیانت کند آنکه او ۞ منافق بود بی خلاف
دروغ ۞ اما شکم را از لقمه شبهه ناک و حرام نگاه دار و از حلال اندک خوردن که چون معده سیر شود دل سیاه شود
و حفظ تباه شود و اندامها از عبادت گران شود و شهوتها که لشکر شیطان است قوی شود و سیر خوردن از حلال
کلید همه بلیه هاست پس اگر حرام بود چگونه بود و طلب حلال فریضه است بر مسلمانان و عبادت با خورش حرام
پرشر انگیز
است چون بنا این بود و حلال نایافت نیست که چون با جامه کهنه و نان بی نان خورش قناعت کنی از حلال
در نمانی و یقین دانی که هر گوشت که از حرام بر تن تو بیفزاید بآتش سزاوارتر است شعر هیچ افزونی مباد
از حرام ۞ در تن و در خانه و در کار و کام ۞ گوشتی کافزود بر تن از حرام ۞ بیشکی در آتشست او را مقام ۞
اما دست را نگاه دار از زدن مسلمانان و از حرام گرفتن و در ودیعت و امانت گرفتن و خیانت
در آن کردن و بقلم چیزی نوشتن که بر زبان نشاید گفتن از آنکه قلم چون زبان بلکه از آن عظیم تر که نوشته
بماند و گفت برود و چنان نکنی که از دست و زبان تو مسلمانان در زحمت باشند که حضرت رسالت پناه محمدی صلعم
فرمود که الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ یعنی مسلمان آن کس است که بسلامت باشند
مسلمانان از دست و زبان وی شعر مسلمان کسی دان که خلق خدای ۞ ز دست و زبانش الم ایمنند ۞ نه آنکس که
در صبح و شام خلق را ۞ بدست و تیغ او بر کنند ۞ اما فرج را از زنا نگاه داری و این وقتی توانی که چشم را از حرام نگاه
داری که بسیار خوردن حرام شهوت انگیزد و شهوت آورد و اندیشه از نگریستن دارد پس بیخ همه شهوتها سیر خوردن
بود خاصه شهوت و زنا برکت از عمر و مال ببرد چنانچه حضرت رسالت پناه صلعم فرمود الزِّنَا يُورِثُ الْفَقْرَ
یعنی زنا میراث آورد درویشی را روایت آورده اند که لقمان حکیم فرزند خود را وصیت فرمود یا بُنَيَّ لَا تَزْنِ فَاِنَّ

الطّيبة لتوذ نا بالتّبانة يعني اى فرزند من شروع مكن در زنا و از ان اجتناب نماى اگرچه مرغى نباكنند هر آينه بر بال وى فرو ريزد
و پاى را بنگاه و بخانه ظالم رفتن و بار از پس نامحرم فروشدن که پا را براى آن آفريده است که بجاى بمقام خير بروى چون زيارات
مساجد و غيره و بخانه پادشاهان و وزيران و عامل و ظالم بروى الا بضرورت و هر که توانگر ظالم را تواضع کند برآى توانگرى دو ثلث
از دين وى برود و چون توانگر ظالم باشد بدتر و زيان کارتر پس اى عزيزان رستگارى از پرهيزکارى و تقوى و طهارت
و طاعت بود پس در عبادت جهد کنيد که از صالحان باشيد نه از زيان کاران و سر همه طاعتها دوستى و محبت اهل بيت رسول
صلعم و آله و سلّم بود اگر ميخواهى از جمله رستکاران باشى در محبت و دوستى ايشان بيفزايى و دست در آن عروة الوثقى
امير المومنين ع و از فرزندان معالى مقدم ايشان زنى تا رسته باشى و سر دوستى ايشان نجات دنيا و آخرت است و
دشمنى ايشان بدبختى و گمراهى هر دو جهان حاصل است و هميشه جاى آنکس در دو جهان دوزخ باشد پس ديده بصارت بگشاى و راه
نجات طلب کن تا در دنيا و آخرت سرافراز باشى والله اعلم موعظه بدانکه حق سبحانه و تعالى فرمود که چند چيز داديم زمين را
گفتيم نبات در تو امانت است و ابر را گفتيم باران در تو امانت است و آهو را گفتيم مشک در پيش تو امانت است
و کرم را گفتيم که ابريشم در نزد تو امانت است و عاصى را گفتيم توحيد و طاعت نزد تو امانت است چنانکه کسى نتواند که از آن
امانت چيزى بگرداند اينجا نيز شيطان کى تواند که امانت و ايمان و معرفت مؤمن را بگرداند اگر زمين نبات پديدار
و قيمت ان گرسنگان دانند اگر ابر باران آن بارد قيمت آن زراعت کاران دانند اگر زنبور انگبين آرد قيمت آن
بيماران دانند اگر کرم ابريشم آرد قيمت آن خواجه کان دانند اگر آدمى زاد ايمان آرد قيمت ان خداوند جهان داند ...
روزى که نمرود عاصى طاغى لعنة الله حضرت ابراهيم عليه السلام در آتش انداخت همه پرندگان نترسيدند زنبور انگبين
مسکين بر شفقت باز بر دو بدهان آب گرفته و گرد آتش بر مى آمد و پروازى کرد فرشته او را گفت دور شو اى نحل که نيش
آتش پر و بال ترا خواهد سوخت نحل گفت خبر ندارى که دوست خداى عز و جل را آتش است آب آورده ام تا آتش را فرو نشانم
حق سبحانه و تعالى آب چون فايع را وقتى دهن او را عسل گردانيد چه کرده بود از براى دوستى از دوستان خداى تعالى قطره آب
بر دهان برداشته بود حق سبحانه و تعالى رنج او را ضايع نگردانيد هفتاد ساله معرفت مؤمن را که در دهان برداشته بود حق
تعالى ضايع نگرداند مؤمن که در دهن او کلمه شهادت و در دل او نور معرفت باشد اگر خداى تعالى رنج او را ضايع نکند آرد

عجيب و

عجيب و غريب نباشد خداوند عالم جلّ جلاله پنج خزينه ساخت و در وى عزيز نهاد و کليد آن بدست تو داد و گفت اگر انگبين
مى بايدت عسل در جوف زنبور نهاديم و کليد آن چيست تو بر و حاجت و نياز اگر ابريشم خواهى خزينه وى در سينه کرم نهاديم و کليد
آن چيست تو به و حاجت و نياز اگر ابريشم خواهى و کليد ان چيست از ورق توت برگ تاش ب از اگر ميوه بايدت اصل و
جو هرش در چوب خشک نهاديم و کليد آن را جيست تا آب دادن ان مشغول شو و سعادت خاص در گوشت پاره نهاديم
و آن دل تو است و کليد آن بدست تو داديم جهد آن کن تا با ما سازى و با ما پردازى و گل را چون بر زنبور دهى انگبين بار دهد
و چون برگ بکرم دهى ابريشم و قز بار دهد چون با استقا نياز عرضه کنى او بار آن دهد و چون آب به درخت دهى ميوه
بار آورد و اگر دل با دهى جزاى وى بهشت و رضوان دهيم با نواع نعيم مقيم ارزانى داريم اللّهم ارزقنا
حکايت حسن بصرى روزى در مسجد نشسته بود زنى پيش وى آمد و سوال کرد که پاکى دين چيست و دين
را قوت چيست و آرايش دين چيست و گوهر دين چيست و گنج دين چيست خواجه ديوار سراى افتاده بود لوحى بر آمد
در ميان وى افتاده بروى نوشته که پاکى دين وضو و غسل و تيمم است و قوت دين پنج وقت نماز است و گوهر دين
ترس از خداى تعالى است و آرايش دين شرم و حياست و گنج دين علمست و هر کرا طهارت نيست پاکى دين نيست
و هر کرا نماز نيست قوت دين نيست و هر کرا علم نيست گنج دين نيست والله اعلم و احکم بالصواب والسلام
على من اتبع الهدى بسم الله الرحمن الرحيم التحميد حمد و ثناى بيقياس مالک الملک را از انشاى موجودات لمعه
از اشعه انوار قدرت اوست و ابداع مکونات شمه از آثار شوکت و عظمت اوست اى خداوندى که در سينه آتش
از مهر تو جوششى و در هر کوى از قول تو خروششى اى متعالى از ادراک اوهام و اى منزه و مقدس از حوادث صدف ايام
جلّ جلاله و عمّ نواله مناجات الهى از آن نور گيتى فروز شب محنتم را فروزان چو روز بکن چشم از
دانه اشک پر که منعم شوم زان گرانمايه در باه سحرگاه کن آگهم که خاشاک عصيان برداز رهم
مده احتياجم بهر ناکسى دليلم مکن بر در هر خسى مبر بهر نان سوى دونان مرا مکن زير بار
ز بونان مرا نگردى چو منت کشيدن غمم منه منت خلق بر گردنم بنام حرامم ميالاى کام
که بدتر بود آن ز آب حرام بده جا بگنج قناعت مرا توانگر کن از گنج طاعت مرا بجز آن عوانان
نشانم مده طعام از سفال سگانم مده بدرگاه ميرم مبر بهر بار وزان بار منت مرا دور دار

مکن بندهٔ خواجه ام بهر کام ۞ دو جا بنده کی گی کند یک غلام ۞ تمنا کنانم مبر پیش کس ۞ تمنا ز تو می توان کرد و بس ۞ تهی
کنی زنیغ طمع سینه ام ۞ کو در سینه جبو در گنجینه ام ۞ مترسان ازین و شستم از خار و خس ۞ بترسان ز خود
تا نترسم ز کس ۞ چو شد موی روی سیاهم سپید ۞ سپیدیم از و بیز دار آرم امید ۞ مراجرم بیشین بکردن منه ۞ در
آینده توفیق کردن مده ۞ چو من عاجزم راچه آید ز دست ۞ بتوفیق تو کرده ام هرچه هست ۞ مرا سرنوشت ار چه کردی نخست
جزان هرچه بینی مکوزان نشست ۞ زمن کرده کاری به بیشتر ۞ اگر مرهم است و اگر نیشتر ۞ سجل گناه مراد پیش کن
خطی در رقم کردهٔ خویش کن ۞ نقوشی که درمن بود دل خراشش ۞ خودت نقش بستی خودت بر تراشش ۞ گناهم
ببخش و بتوبیم ز دل ۞ که از باد ان هم نباشم خجل ۞ کنه کار من عفو کردار تست ۞ سزای من این ان سزاوار تست ۞
ز راه شریعت برونم مبر ۞ بچاه طبیعت درونم مبر ۞ ورانی دم که از من بجویی حساب ۞ نمایی بمن کردهٔ ناصواب
کنی مصطفا را شفاعت کرم ۞ دهی ساغرم از ساقی کوثرم ۞ یا اله العالمین یا ارحم الراحمین و یا خیر الناصرین ۞ نعت سید کونین

باصد هزاران هزار صلوات نامیات و تحف تحیات زاکیات بر مرقد منور و مشهد معطر پیغمبری که طغرای مثال سعادت عبارت
از نام و نشان اوست و پروانه برات دولت رقعه از احکام دیوان آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم
خواجه کاینات از یزدان ۞ منبع جود و معدن احسان ۞ منزل وحی و صاحب تنزیل ۞ ماحی کفر و آمر ایمان ۞
مقتدای بشر رسول امین ۞ زینت و هر روز بدهٔ اعیان ۞ شکفته بر ضمیر انور او ۞ سر اسرار آشکار و نهان ۞
آورنده برون ز حق باطل ۞ کرده حق را بخلق عیان ۞ داده اقرار بر نبوت او ۞ جمله کاینات پیر و جوان ۞
بعد احمد امام و هادی خلق ۞ نیست غیر از علی یقین میدان ۞ عارف سر من عرف بیقین ۞ واقف از رمز
سر کون و مکان ۞ ای که بر کرد ذیل عظمت تو ۞ ننشسته غباری از عصیان ۞ کر نبودی حسام قاطع تو ۞
کفر میکرد غارت ایمان ۞ با همه انبیا بدی همدم ۞ با همه بود قالب و یک جان ۞ مثل کر بود نبی باشد ۞ فاش
میکویم این سخن نه نهان ۞ ای نهان با همه پیش تو فاش ۞ غیر لطفی مکن بکار جهان ۞ غرق بحر
مخیم هم ۞ دست ما کیر از ره احسان ۞ بر نبی و ولی صلوات و سلام ۞ باد بر آل و شیعه ایشان ۞ صلوات
الله علیه و علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین ۞ باب پنجم در خلق و رفق و حلم و عفو ۞ و این مشتمل است

برسه

برسه فصل فصل اول در حلم بدانکه از اخلاق الهی حلم است کما قال الله تعالی ان الله غفور حلیم حد انبیا و
اولیا را بدانکه ازین صفت نصیب داده اند تا بقوت آن صورت غضب را که مفسد ایمان و پیش رو لشکر شیطان است
شکسته اند تا از پای در آرند بلکه مردی آنست که مالک نفس خود باشد شعر مردی کمان مبر که بزور است و پردلی ۞
با خشم اگر برآیی دانم که کاملی ۞ در کتاب انجیل مذکور است که ملوک را واجب است که نفس خود را ریاضت دهد بحلم
و رام سازند در فرمان برداری تا هرچه بشنود که خلاف رضای ایشان باشد در خشم نشوند و توانایی آنست که زیردستان
مطیع ایشانند خشم گیرند هر آینه مردم متفرق شوند و ملک را رونق نماند شعر بردباری خزینهٔ خرد است ۞ هر کرا
حلم نیست بیوه دد است ۞ زیبنده است حلم اگر دانی ۞ غضب از دست حلم یزدانی ۞ مرد حلیم آنست
که سیلاب غضب با آنکه چون کوه شامخ بود اگر در قید او درآرد از جای نتوانی برد تا بره خشم با وجود آنکه گرد او را از
التهاب او در خطر است و در وی نتوان کردن مدد خشم و حلم آتش غضب هیچ سلطانی تسکین نیابد و بی معاونت
بردباری هیچ حاکمی کفت و کوی رعایا را بر نتابد پس پادشاه عادل آنست که حلم از پی روز کار خود سازد و بد ستیاری
او بنیاد خشم عالم سوز را براندازد و چون حلم اندر آمد غضب کرشت پشت غضب را همین بردباری شکست
شعر ستون خرد بردباری بود ۞ سبک سر همیشه بخاری بود نقل است از سلیمان رواق که کفت روزی
در خدمت یکی از خلفا بودم نکینی از یاقوت دیدم طول چهار انکشت و عرض چهار انکشت و در صفا و روشنی چون
خورشید تابان و چون ناهید درخشان بود روز دیگر نیز بمجلس او رفتم از انکشتری فرمود زرکر را طلب نمود و کفت
خاتمی بساز که این یاقوت نکین او باشد روز دیگر آن انکشتری را یاد کرد بفرمود تا آن زرکر را بیاورد و چون
زرکر حاضر شد دیدم که رعشه بروی افتاده است چون بید لرزنده خلیفه پرسید که سبب تغیر چیست کفت
امان ده تا بکویم تیغ باز کویم کفت امان دادم زرکر نکین بیرون کرد بچهار پاره شده خلیفه تبسمی کرد و کفت برو
این چهار انکشتری بساز و درین هیچ کناهی نیست و این صورت از خلیفه صادر شد و غایت حلم و نهایت
بردباری است شعر حلم سرمایهٔ کمال بود ۞ سبب عزت و جلال بود ۞ حلم شادی رسان هر خجلت ۞
مومیایی هر شکسته دل است آورده اند که نوشیروان از ابوذرجمهر پرسید که حلم چیست کفت حلم آنک

خان عاقلانست چون حروف ازابر کرد آنی ملح شو چنانکه هیچ طعامی بی ملح مزه ندارد هیچ خلقی بی حلم جمال ننماید
نوشیروان کفت علامت حلم کدامست کفت حلم سه نشانه دارد یکی انکه از ترش روی و سخت کوی باوی
سخن تلخ درمیان آورد و بر آن جواب شیرین بزبان راند اکر بفعل او را برنجاند در مقابل او احسان نماید شعر
باتو کویم که چیست غایت حلم ؛؛ هرکه زهرت دهد شکر بخشش ؛؛ کم مباش از درخت سایه فکن ؛؛ هرکه
سنکت زند ثمر بخشش ؛؛ هرکه بخراشدت جکر بجفا ؛؛ همچو کان کریم زر بخشش ؛؛ علامت دوم انست
درعین انکه آتش خشم زبانه کشد و صولت غضب و سطوت او بغایت رسد خاموشی کیرد و این دلیل اطمینان
دل و تسکین روح است و درویشان است سالک علاج غضب بدین نوع کرده اند نشانه سیوم فرو خوردن خشم است
از کسی که فی الواقع مستحق عقوبت بود آورده اند که روزی نوباده بوستان ولایت و ثمره بخستان هدایت سبط نبی
هاشمی حضرت امام حسین بن علی ابن ابی طالب علیه الصلوات والسلام با جمعی از مهمانان از اشراف بر خوانی نشسته
بودند خادمش با کاسه آش کرم بمجلس درآمد از غایت دهشت پایش بحاشیه بساط درآمد کاسه از دستش بر سر
شاهزاده عالمیان افتاد و آش کرم بر رخسارش فرو ریخت شاهزاده از روی تادیب از روی تعذیب در او
نکریست و بر زبان خادم جاری شد وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ شاهزاده کفت از مال خود بت آزاد و خشم فرو
خوردم و کفت وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ کفت عفوت کردم خادم تتمه آیت برخواند که وَاللَّهُ
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ شاهزاده فرمود که از مال خودت آزاد کردم و مؤنت معاش تو در ذمت خود
کرفتم و واجب و لازم کردانیدم و بدی را مکافات کردن بدی بر اهل صورت بود بجزای خبر است از حضرت
عیسی علیه السلام سوال کردند که سخت ترین چیزها چیست جواب داد که خشم خدای تعالی کفتند بچه چیز از خشم
خدای تعالی ایمن توان شد کفت ترک غضب خود کردن و حضرت مولوی در مثنوی اشارتی بدین حکایت کرده شعر
کفت عیسی را یکی هشیار سر ؛؛ چیست در هستی ز جمله صعبتر ؛؛ کفت ای جان صعبتر خشم خدا ؛؛ که ازو
دوزخ همی لرزد چو ما ؛؛ کفت ازین خشم خدا چه بود امان ؛؛ کفت ترک خشم خویش اندر زمان ؛؛
ترک خشم و شهوت و حرص آوری ؛؛ هست مردی و رک پیغمبری ؛؛ و بباید دانست که در بسیار

مواضع

مواضع از غضب حلم بهتر است چه غضبی که از جهت حرص طمع مال یا بواسطه تکبر بر خویشتن داری بود اما برای اعلام معالم
دین متین جهت حفظ مراسم شرع مبین بسیار ستوده و پسندیده است اکر مثلا کسی در خیانت محرمان حرم خود
حلم ورزد و عقلا و شرعا مذموم بود و از نظر اهل مروت ساقط شود چون غیرت بی غضبی دست ندهد کمال مروت
در انست که محل حلم موضع غضب را بنظر صحیح تمیز کند تا هر چه مناسب بود بکار برد شعر قهر و لطف الله بمحل خود نکوست ؛؛
جای کل کل باش و جای خار خار ؛؛ و حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را ستوده و در حق او کفته إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ
حَلِيمٌ اسمعیل ع را کفت فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ و در حق پیغمبر ما فرموده فَاعْفُ عَنْهُمْ روایت از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مردی بنزدیک وی آمد و کفت یا رسول الله خادم خود چند کاه عفو کنیم آنحضرت فرمود که
روزی هفتاد بار عفو کنی و آنحضرت فرمود ای یاران آن رنج آنکس نکشید که از شما بزرکتر باشد و از ان کس که از تو خردتر
و از انکس که از تو بهتر و از انکس که از تو کمتر بود چون چنین کنید خدای عز و جل فرشتکان را بتو نیاز است و نیاز بتو آرند
بدانکه حلم صفت پرهیزکار انست روایت است از حضرت خواجه عالم صلعم فرمود که در روز قیامت منادی کنند که کجایند
آنکسان که مزد ایشان بر خدای تعالی است برخیزند آنکسان که عفو و رحمت کرده اند و ان حضرت فرمود که خشم
تباه کند آدمی را چنانکه مکس تباه کند انکبین را روایت کرده اند از حضرت یحیی ع و از حضرت عیسی ع پرسیدند که ما را
خبر کن از سخت ترین کاری و چیزی در دو جهان کفت خشم خدا آوند کفتند یا روح الله خشم از کجا خیزد کفت بزرک
داشتن تن خویش را و خوار داشتن مردمان روایت از حضرت امیر المومنین ع که غلام خود را چند نوبت
بخواند و او جواب نداد و آنحضرت بخود رفت و او را خفته دید آنحضرت فرمود ای غلام آواز من شنیدی غلام کفت
آری شنیدم آنحضرت فرمود چرا جواب ندادی کفت میخواستم که ترا بخشم آرم و نیز از تو نترسیدم کفت ای غلام
نتوانی که مرا بخشم آری من ترا آزاد کردم و ما و نت تو بر خود لازم کردم در خبر است از حضرت امام حسین علیه السلام
روزی نشسته بود مردی بیامد کفت پسر علی ابن طالب آنحضرت کفت من پسر علی ابن طالبم آن مرد دشنام
داد پدر و مادر آنحضرت را کفت ای مرد مکر تو کرسنه و طعام میخواهی تا طعام بدهم یا رنجی داری تا از تو بردارم
اکر راه کم کرده راهت بنمایم اکر از هلاکت او ز قیامت میترسی بیا تا شفاعت کنم چون از آنحضرت الحنان

عبارات ملاحظه نمود آن مرد روی بر خاک نهاد و توبه کرد و زاری و عفو خواست آنحضرت گفت بخدای که تر ا دوست دارم
و ایمان آورد آن مرد و از گفتار شنیع پشیمان شد گفت بخدای که در دل من هیچ خجلتی نیست مگر آنکه در روی شما گستاخی
کردم پس حلم اینست که آنحضرت داشته اند دیگر حکیمی را طپانچه زدند بدان ننگریست او را گفتند چرا خشم نکردی گفت بر من قضا
کرده بود خدای تعالی گفتند از کی گفت پیش از آنکه خلق را بیافریدی به پنجاه هزار سال گفت چون من این قضای خویش
باز کردانم روایت کردند از ابو سعید که او را طپانچه زدند او گفت من با تو پنج کار توانم کرد ولیکن اول آنکه با تو باز زنم
و نزنم دوم توانم که از تو بسلطان گله کنم و نکنم سیم توانم که بر تو دعای بد کنم و نکنم چهارم توانم که در روز قیامت
با تو خصمی کنم و نکنم پنجم اگر خدای تعالی مرا بیامرزد بی تو در بهشت نروم چون این بشنید لرزه بر اندامش افتاد و از پای
در افتاد و از هوش بشد روایت کرده اند از نوشیروان عادل که رقعه نوشته بود و بخادمان داده فرمود که چون مرا خشم
آلوده بینید یکیک بمن دهید یکی و زخشم رفت رقعه بوی دادند در وی نوشته بود که خشم فرو بر که تو خدای ایشان نیستی یا
دیگری بروی دادن در وی نوشته بود که رحمت کن بر بنده گان و خدای تعالی را بر حق دار آن از آنکه ایشان را فراخی نهد مگر
خدای تعالی نظم تا توانی نیک و نیک اندیش باش ؛؛ مرهم جان دل درویش باش ؛؛ رحم کن تا رحمتی آید ز تو ؛؛
لی که هر دم زحمتی آید ز تو فصل دویم در بیان خلق و رفق و مرا دار خلق خوش خوی است غرض رفق دلجوئی یکی ساز کاری با
بد آرا و ملایمت اما خلق نیکوترین نعمتی و زیباترین خصلتی است چون حق سبحانه و تعالی ایمان را بیافرید گفت
الهها مرا قوی کردان حق سبحانه و تعالی او را به نیکو خوی و سخاوت قوی ساخت و چون کفر آفرید گفت ای خدا وند
مرا قوت ده خدای تعالی او را به تند خویی و بخل قوت داد در حدیث وارد است که به بهشت نرسد بخیل بد خوی
شعر من ندیدم در جهان جست و جوی ؛؛ هیچ اهلیت به از خلق نکوی در خبر است که حضرت عیسی ع میگذشت
ابلهی با وی همراه شد از عیسی ع پرسید بلطف و بخلق جوابش داد آن شخص مسلم نداشت آغاز و عربده کرد چندانکه
او نفرین کرد عیسی ع رفق نمود هر چند او از مجادله در می آمد عیسی ع رفق نمود و ملاطفت و رعایت میفرمود
عزیزی بر لیجار رسید گفت یا روح الله چرا زبون این مرد شده هر چند او قهر کند تو لطف نمای با آنکه او خود جور
و جفا پیش می آورد تو مهر و وفا پیش میفرمائی عیسی ع بطریق ملاطفت گفت رفق موافق کل اناء

بیترشح

بیترشح بما فیه از این صورت این میز آید و از تن این سیرت می آید من از وی در غضب نمی شوم و او از این
صاحب ادب می شود و من از سخن وی جاهل نمیگردم و او از خلق من غافل میگردد شعر چون نشوم من ز وی
افروخته ؛؛ او شود از من ادب آموخته ؛؛ من که ز دم مایهٔ ده جان شدم ؛؛ خلق خوشم داد خدا زان شدم ؛؛
خلق نکو وصف مسیحا بود ؛؛ خصلت بد مرگ مفاجا بود روایت که حکما گفته اند نشانهٔ خوش خویی ده چیز است
اول با مردمان در کار نیکو مخالفت ناکردن دوم از نفس خود انصاف دادن سیوم غیبت مردم ناجستن چهارم چون
زلتی در وجود آید آنرا تاویل نیکو کردن پنجم چون گناهکار عذر خواهد آنرا در پذیرفتن ششم حاجت محتاجان روا کردن هفتم رنج
مردمان کشیدن هشتم عیب نفس خود دیدن نهم با خلق روی تازه داشتن دهم با مردمان سخن خوش گفتن نظم
با همه خلق جهان خلق پسندیده نمای ؛؛ کر سوی خلد برین راه برای خواهد بود ؛؛ و درین باب چه نیکو گفته است نظم خوش است
عالم از آزادگی و خوشخوئی ؛؛ درین مقام دراگر بهشت میجوئی ؛؛ اما رفق سازکاری و مدارا با شد در خبر آمده که رفق هیچ دانه
بهوند و الا که آنرا زینت دهد و سازکاری مقرون نشود الا که آنرا برهم زند ناخوش کرد و حضرت حق جل و علا حبیب خود
را بدین صفت تعریف میفرماید فبما رحمة الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب و رفق قطیعت و نرمی و ملایمت وسیلهٔ
مودت موصلت است شعر بشیرین زبانی و لطف و خوشی ؛؛ توانی که پیلی بموئی کشی فصل سیوم در فضیلت ذکر روی
عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لو یعلم الامیر ما له فی ذکر الله لترک اماوته و اقبل علی ذکر الله و لو یعلم التاجر ما له فی ذکر الله لترک تجارته
و اقبل علی ذکر الله و ان ثواب تسبیحة قسم علی اهل الدنیا الی صاحب کل واحد عشر الدنیا صدق رسول الله مهتر عالم سید ولد آدم مقدم
مخلوقات و مقصود مصنوعات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چنین می میفرماید اگر سلطان عالم و پادشاه که در نام آنچه
چه حلاوتست در پادشاهان عالم بپرداختندی و بجز از ذکر پادشاه عالم نکردندی و ملک و سلطنت را ترک کردندی
و بذکر او روی آوردندی اگر چه تجار عالم قدر ذکر او بشناختندی از مال و بضاعت روی گردانیدندی و بجز از ذکر
خدمت او اقبال ننمودندی اگر موحدان و مسبحان قدر توحید و تسبیح بدانندی جان و دل در توحید و تقدیس
او باختندی و در ضمن این حدیث سریست که اگر بشنوی در الطاف الهی تعجب کنی و این آنست که در ذکر
تسبیح و ثواب تسبیح را بیان کرد و گفت هر که یکبار ذکر الله تسبیح کوید چندان ویرا ثواب حاصل آید

که اکر بر عالمیان قسمت کنی هریکی را بمقدار دنیا رسد این مجموع بر کوینده یک تسبیح بود و نام الله تعالی چون ذکر خداوند یاد کرد بدان آن
ثواب ذکر مشغول نکشت و خبر از ان نکرد زیرا که ثواب تسبیح در او هام بنده کمان آید اما ثواب ذکر خدای تعالی با نام الله
در هیچ وهم و عقل نکنجد زیرا که نهایت آن بجز خدای تبارک تعالی نداند عزیز من ذکر نام او کسی کوید و لطف کرم بی نهایت
باید پس مؤمنی که هفتاد سال هر روز نام او بر زبان راند و از صحن سینه بر صحرای زبان آرد او از دیدار بهشت نامحروم
نکردد و هیچ عجیب و غریب نباشد اشارت درین حدیث و حکمت در بیان کردن ثواب تسبیح است که مقربان
قدس تفاخر نمودندی و خود را بر تو تفضّل آوردندی که اتجعل من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن
نسبح بحمدک ونقدس لک درین حدیث اشارت است که اکر ایشان از تقدیس و تسبیح است که بدان
تفاخر می کنند این مرد آن خاکی را نامی در ازل او آشته است که چون این نام را بکوید هیچ طاعت در مقابل آن قدر
و قیمت ندارد دان قدر عطیه بدهد که حساب آن او داند جمله بر موافقت بکوییم بسم الله الرحمن الرحیم
یک شهر همه حدیث آن روی نکو رست دلهای همه جهانیان برده اوست ما میکوییم و دیکران میکویند تا خود فلک از پرده
چه آرد بیرون عزیز من جهد کنید تا خزینهٔ دل را از نور ذکر او خالی نکنی و از لوح زبان نام او را بحک غفلت پاک
نکنی که این کلمه شرابیست که در قدح فرح ریخته و از کاس استیناس کرده خداوند ذو الجلال و کریم لایزال احباب
خود را بواسطه داده چون دوستان در بوستان لطف بر حجت عهد کشند و دران مجلس عشاق این شراب اشتیاق
نوش کنند در طرب آیند چون در طرب آیند در طلب آیند چون در طلب آیند در افق کونین منقطع شوند منفصل
شوند چون منفصل شوند متصل شوند چون متصل شوند عقول ایشان لطف مسوق شود و قلوب ایشان
مستهلک کشف کردد و خود را کم کرده او را یافته نشترین انس دران روضهٔ بستان یافته دران روضهٔ قدس امید
کل صفا سر زده هلاک کرامات بر ریاحین اشارات سر آیند و انکاه بشارت لقد رضی الله عن المؤمنین
برایشان رسیده و این لام را لام قسم خوانند و نیز متابعت را بود و در جای سوکند متابعت استعمال کنند چنانکه لاعذبنّ
عذابا شدیدا یعنی بدرستی و راستی که خوشنود است خداوند عز و جل از مؤمنان اذ یبایعونک تحت الشجرة
دران وقت بیعت میکردند تا تو در زیر آن درخت بنکری در حال خود که تو از جمله بیعت کننده کان و از زمره

نوختکان لقد رضی الله یا از جمله کریختکان از پی هوا و هوس رفتکانی و رضای ابلیس جستکان دوست من دعوی
مؤمنی میداری اما بیان آن کو شعر ور تهمت عشق تو منم فرسوده بی آنکه مرا با تو وصالی بوده در شورش خلق او منم بیهوده
چون کرک تهی شکم و هان آلوده روایت از حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام میفرماید که حضرت آدم صفی الله وقت که
بر زمین آمده بود و توبهٔ او قبول کرده شده هنوز قوت شجره در وی باقی مانده بود چون بدان وقت بطریق ذلت حاصل کرده
بود و حوا اکر و آمد قابیل متولد شد اثر آن ذلت و قوت آن محرم در قابیل چنان اثر کرد ها بیل را بکشت بنکر در حال انکس که مال او
حرام بود و لقمهٔ او با شبه و جامهٔ او مغصوب و نکاح او فاسد و کفتار او هزل و غیبت و مزاح او بهتان و نماز او غفلت و زمرهٔ او عادت
کسب او تجارت و خصومات و سخن او لاف و وعدهای او خلاف حرکات و سکنات او کزاف و زور و ربازی و صالت و شب
در غفلت و جهالت صورت صورت مسلمانی سیرت سیرت شیطانی عنه الله بکفتار کردار من خواجه اکر دوست حقیقی بودی از طاعت
دنیا سودی و تن خود را در خدمت پروردکار فرسودی شعر ممکن نبود که یکزمانی رنجی رسد بجان عاشق عاشق چو نیافت
بوی معشوق کردون نکند کمان عاشق عزیز من بر حجت او تکیه مکن و بتاخیر عتاب او غره مشو که خداوند عز و جل در کلام
خود یاد کرده است که ولو لا کلمة سبقت من ربک خداوند عالم و پروردکار ربنین و بنات میفرماید که اکر در ازل سابق
حکم محکم و قضای مبرم ما در حق عصیان و صفات و عقوبت ما معجل نشده بودی که اکر موجل نشده بودی حلیات احمت از ذات
ایشان پوشیده نشده بودی جزای عمل ایشان بیدا آمد اجرا و اله نشدی لکان لزاما اما عقوبت مرایشان انی الحال فرستادی
همچنانکه در حق پیشینیان کردیم فاصبر علی ما یقولون پس ای دوست عزیز ساعت جفاهای ایشان بکش و زهرها
آزار ایشان بنوش که مکافات ایشان در پیش ایشان است مراحل صعب و منازل مایل در رهست اما مردمان از غفلت ازان
حال بیخبراند و خبر ندارند شعر مردمان یکسره بخواب اندها و ز سرانجام خویش بیخبراند سبحان الله یکی عقبه ایست که آن عقبه مرک خوانند
و جمله را ازین عقبه باید کذشت و چون ازین عقبه بکذری حال معلوم است هر جمله را روضة من ریاض الجنة است یا حفرة من حفر
النیران والله اعلم قوله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین فی قوله تعالی ولولا کلمة سبقت من ربک
مسئله مردی که نماز میکند تسمیه در چه وقت کوید تسمیه در طهارت فریضه است یا واجب یا سنت اول این قاعده می باید دانست
که ذکر خداوند ذو الجلال بر دو قسم است ذکر دل و ذکر زبان اما ذکر دل همچنانکه کوید الله یعلم انی لست اذکره ولست اساه

وذکر زبان همچنانکه بسم الله وذکر بدل فریضه است زیرا که دوست حقیق آن باشد که از دوست خود فراموش نکند اما ذکر زبان بدو
نوع است یک نوع فریضه است همچنانکه قربان کنی یا ذبح کنی بر قربان اگر بسمیه نکنی بقصد آثم کردی و ذبیحهٔ تو مردار بود نوع دیگر
بسمیه در طهارت سنت است و در نماز واجب بسم الله گوید پس ای عزیز من تقوی و پرهیزکاری شعار را در آخرت بکار آید
پس شعار خود سازید و بدل محب حق تعالی باشید و ذکر او بر زبان رانید بمحبت اهل البیت حضرت مصطفوی و مرتضوی بمیان
دل و جان ببندید و تولا بدیشان جویید و تبرا از دشمنان ایشان گویید تا رستگار دنیا و آخرت گردید الهی بحق محمد و علی و فاطمه و
حسن و حسین و باقی ائمهٔ معصومین و جملهٔ مومنین و مومنات که بر ما بیچارگان رحمت کنی و بر حاضران و ناظران این
مجلس از صغیر و کبیر ببخشایی و رحمت کنی و همه را از شفاعت حضرت پیغمبر و ائمهٔ معصومین با نصیب گردانی و برید ران آن دما
در آن و عزیزان ~~و~~ آن خاک یکدیگر رحمت کنی و بیامرزی یا اله العالمین نقل در خبر است که اردشیر بابک که سریر
سلطنت را زیور حکمت آراسته بود فرزند خود را دید جامهٔ قیمتی پوشیده گفت ای فرزند سلاطین را باید جامهٔ پوشید که در هیچ
خزانه نیابند و هیچکس مثل آن نداشته مثل این جامهٔ که تو پوشیده یافت میشود و همه کس میتواند پوشید پسرش پرسید ای
پدر اصل آن جامه چیست گفت تارش از نیکوخوئی و نیکوکاری و پودش از سازکاری و بردباری اگر کسی درین کلیم تامل کند
داند که جامع همه خیر است شعر پادشاهان و شهریاران را باتمام آفریدگان خدای سازکاری خوشترست ز همه حال
سازکاری نکوست در همه وقت رباعی فرید و بزرگفته ملازمان را بچه نگاه توانی داشت گفت بملاطفت و بردباری گفتند
مشکلها را بچه چیز حل توان کرد گفت بملایمت و سازکاری و درین باب گفته اند شعر مهمی که بسیار مشکل بود برفق و
مدارا توان ساختن که نتوان بتیغ و سنان ساختن تو آن ساخت کاری بنرمی چنان رباعی جمشید از وزیر خود
پرسید که سلاطین را از انصاف کدام صفت از ضروریات است فرمود که برفق و نرمی و خوش خوئی زیرا که رعیت بدین صفت
دعای پادشاه گویند و لشکریان بدین خصلت رضای پادشاه جویند و سلطنت بدعاگوی رعیت و رضاجوئی سپاه انتظام می یابد
و دیگر برفق گوشمال مجرم بوجهی میتوان داد که ضعیف موسوم بود و مطبخی خود را گفت که برای من فلان طعام بپزد در ان تکلف بسیار
بجای آورد مطبخی آن طعام را زینت داده بانواع دیگر اطعمه بنظر وی آورده سلطان بر آن طعام که خود فرموده بود نظر انداخت
مکسی دید در وی برداشت و بینداخت انگه لقمه برگرفت در وی نیز مکسی بود دور کرد و در لقمهٔ دیگر هم مکسی دید دست از طعام

بازکشید

باز کشید و از طعام دیگر تناول نمود چون خوان برداشته شد مطبخی را طلبید و گفت این طعام که ساخته بودی نیکو و بغایت لذیذ
بود و فرموده ام از این نوع بپزاما بشرطی که مکس بسیار نه انداخته باشد حاضران تعجب کردند و مطبخی از شرمساری داد که گریختن را
بدان راه ننمود چو در مقابلهٔ جرم لطف بیند کس شود خجل زده و این خجالت او را بس ~~...~~ مقالت هفتم در بیان
تعجب و تبکیر المحنته ای مالک حکیم و ای صانع قدیم ای کلام تو مرهم دلهای خسته و ای ~~لطف~~ تو قوت جانهای مجروح الهی بحرمت
خوانندهگان سبوح قدوس رب الملئکة و الروح که هزار آن فاتحهٔ فتوح و راحت و روح بروزگار حاضران این جمع رسان
و مجموع اهل ایمان رسانیده گردان خانهٔ دل ما را بنور ایمان و معرفت آراسته گردان و لطف و رحمت از کفر مذلت و عصیان
نگاه دار ارواح علمای شریعت و مشایخ طریقت را در جوار رحمت خود آسوده و آمرزیده گردان و بقیهٔ علما که در حیوات اند
حیات با برکات ایشان را سالهای بسیار و قرنهای بیشمار بر سنن شریعت مصطفی باقی دار و صد هزاران هزار نسیم روضهٔ
رضوان و شمیم روح و ریحان بمغلب غالب مادران و پدران و خویشان این جمع رسانیده گردان و همه را بدار السلام جمع دار
یا اله العالمین و یا ارحم الراحمین رباعی ای خدای من و خدای همه وی بدرگاهت التجای همه وی عطای عمیمت افزون تر
ز خطای من و خطای همه بر زلا تقنطوا امیدی نیست از برای من و برای همه کرده الطاف لانهایت تو
مستجاب از کرم دعای همه بندهٔ زنده از ره تحقیق بندگی کرده مقتدای همه هر که گردد گدای درگه تو
از قدر پادشاه همه جملهٔ کاینات میگویند چون بلطف تو رهنمای همه کای ز اسرار بنده کان آگاه وحده
لا اله الا الله جل جلاله و عم نواله و عظم شانه نعت نبی صلعم صد هزاران هزار صلوات بی پایان بر آن سلطان تخت شریعت
و آن کاشف اسرار حقیقت و آن قهرمان ملت طریقت و آن سرور مقدسان عالم افلاک و آن برگزیدهٔ عالم خاک و آن سرور
اتقیا و آن رهنمای زمرهٔ اشقیا و آن در صدف اجتبا و آن طرهٔ کمال جمال اصطفا و آن مشرف بشرف انبیا خواجهٔ هر دو سرا محمد المصطفی علیه
الصلوة و السلام شعر داعی امت سراج منیر شمع جمع امم بشیر و نذیر صدر ایوان خواجهٔ کونین صاحب تاج و
لوا و سریر بوی بهتر از نسیم بهار خوی او خوشتر از شمیم و عبیر گر صغیرست و گر کبیر گناه در گذارنده از صغیر و کبیر
هم را عذر خواه او بکرم هم را رهنمای و عذر پذیر ما سراز پای خود نمیدانیم ای سراپای ما هم تقصیر دوش ناهید بر
صحیفهٔ ماه می کشید این رقم بخامهٔ تیر انما المصطفی رسول الله دولتش رهنمای هر گمراه و صلی الله علی نبینا محمد

[illegible]

والّه اجمعین منقبت شهزاده امیر سرور غالب علی ابی طالب که از قدرش نمود آنست این نه کنبد خضرا شهنشاهی
که کر بر آفتاب از تاب او کردی زتابش مهرتابان افتادی لرزه بر اعضا سخی طبعی که آثار نسیم لطف جان بخشش
بدی هنگام جان بخشی نمودار دم عیسی وصی مصطفی کاندر شب معراج کس جز وی نبود آگاه از اسرار سبحان الّذی اسرا
گرفته پرتو نور علی کونین لیکن را ندارد بهره از خورشید تابان دیدهٔ اعما مرا مهرش ز دل بر میفروزد چون نهان دارم
که نتوانند شدن هرگز بگل کس آفتاب اندا ز اجزای وجودم بوی حب مرتضی آید چو در راه وقارش گشته باشد خاک این اجزا
خداوندا بحق ذات اسمای صفات تو که دارد عاشقان حضرت را واله و شیدا بحق سیّد کونین و فخر عالم و آدم که وصفش آمده
در سورهٔ یٰس و در طٰه بشاه اتقیا حیدر که سایل خواست از وی سر نعم فرمود ان سرور نیامد بر زبانش لا بحق
خاندان طیبین و طاهرین یا رب بنور عصمت خیر النسا بنت نبی زهرا بحق حجت ثانی حسن هم از ولی تو که منشور امامت
را بنام او بود طغرا بحق حرمت مظلوم دشت کربلا یعنی حسین ابن علی ابن ابی طالب شهید آ بزین العابدین
ان سیّد سجاد و العبّاد که بود اندر کمال و فضل چون آبا چون اجدا بحق خاندان علم و دانش باقر و صادق که زیشان یافت
در عالم علوم دین تو احیا بحق موسی کاظم که بود اندر مناجاتش دل دریا صفت مستغرق شوق تو چون موسی بحق
حجت هشتم رضا و روضهٔ پاکش که رضوان ملایک را بدان حضرت بود ملجا بشاه اتقیا یعنی تقی کز همت پاکش
چو جد خویش فارغ بود از دنیا و مافیها بتعظیم نقی و عسکری آن هر دو دین پرور که باشد حبشان اهل دین را عروة الوثقی
بحق آفتاب دین و ملت مهدی هادی که دیدار وی از تو مومنان دارند استدعا که ما را ذره از نور خورشید عطا بخشی
در آن روزی که خلقان ذره سان باشند نا پروا صلوات الله تعالی و سلامه علیهم اجمعین باب دویم در عجب و کبر
و این باب مشتمل است بر دو فصل فصل اول در عجب و تکبر بدانکه نصرت خداوند ذو الجلال و کریم لایزال در دلها نهاده است چنانکه فرمود
قوله تعالی لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ حق سبحانه و تعالی یاری دهنده که بدان ضعیفی خویش و خدای تعالی نصرت
دهد چنانکه فرمود قوله تعالی كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللّٰهِ یعنی بسیار گروهند که در خویشتن ضعیفی
و ناتوانی و شکستگی اندک بینند وایشان را نصرت دهد و گروه بسیار قوت خویش بینند لی نصرت بمانند انگاه بهزیمت شوند
روایت کرد حسن بصری از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر شما گناه نکرده اید از شما ترسم از عجب و تکبر

وطاعت

وطاعت و عجب بتر از گناه است و پرهیزکاری و دور بودن از معصیت نقل کرده اند از حضرت سیّد عالم صلی الله علیه و آله
فرمود که سه چیز هلاک کننده است عجب بجای طاعت داشتن و هوا را متابع بودن و بر روی خویش غره گشتن و حضرت رسول
صلعم فرمود که هیچکس بکردار خویش در بهشت نشوند گفتند یا رسول الله شما نیز گفته اید من نیز که خدای تعالی مرا برحمت بیامرزد
آورده اند که عیسی ع فرمود که بسیار چراغ که او را باد فرو نشاند و بسیار عبادتست که عجبش تباه کرد آنرا روایت کردند که
حضرت حق سبحانه و تعالی ریسمانی بموسی علی فرو فرستاد که این ریسمان را بفلان مرد ده تا بدترین بنی اسرائیل را نزدیک
تو بیاورد او ریسمان برگرفت و اندر بنی اسرائیل بگشت کسی را نیافت هر چند تردد کرد عاقبت ریسمان بگردن خود
فرو آویخت و بیامد و گفت یا کلیم الله بدترین بنی اسرائیل را نزد تو آوردم حق سبحانه و تعالی وحی کرد بموسی علیه السلام
بدانکه او بهترین بنی اسرائیل است و بدانکه او تن خود را به بدترین شمرد از جملهٔ خاصان شد آورده اند که مردی پرسید از بزرگی
که نیک کردارم گفت چون پنداری که نیک کرداری چون بحقیقت ان پرسی بدکردار باشی چون خود را بدکردار شمری
از جملهٔ نیک کرداران باشی روایت است از یحیی گفت از پس یک گناه گذشته بخدای تعالی از نیاز و آه و ناله بگریه بنالد و عذر
آن بخواهد دوست تر دارم از صد ساله طاعتی که برو بنازم و دل خویش دارم روایت است از عبد الله که گفت حقتعالی بشب تا روز
و پشیمانی بر خویشتن در بامداد دوست تر دارم که همه شب نماز کردن و همه روز روزه داشتن که بعد از بامداد بعجب بر خواستن
و تکبر کردن روایت است از حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام فرمود که تکبر علل ذال یعنی هر که تکبر کند بر
مردمان خوار شود و عاقبت روایت کنند حضرت رسالت پناه محمدی صلعم علیه و آله و سلم فرمود که اَكْثَرُ اَهْلِ النَّارِ الْمُتَكَبِّرُونَ
یعنی بیشتر اهل دوزخ متکبران باشند یعنی ظالمان پس بحقیقت تحقیق و یقین بباید دانست که گناهی بدتر از ظلم نیست
و بدنامی بود بعد از مرگ و هرگز کسی یاد او بنیکی نکند در دنیا و آخرت رسته باشند شعر دور آن ملک ظالم و فرمان قاتلش
چندان روان بود که بر آید روان او هر کس بظلم خانهٔ مردم خراب کرد آباد بعد از آن نبود خان و مان او اما
دل را از حسد دور باید داشت و ریا و شرک و عجب و کبر پاک داری که با این صفات عمل ترا هیچ قرین نبود بلکه مقبول نباشد و
اخبار بسیار درین باب وارد شده است و ترا از آن جمله این خبر کفایت دلیل آمده است از جابر انصاری که گوید از
حضرت رسالت پناه محمدی صلی علیه و آله و سلم شنیدم که با اصحاب گفت شما را چیزی بیاموزم که آنرا نگاه دارید شما را سود

دارد و اگر ضایع کنید پیش از آفرینش آسمانها و هر یکی را بدربانی آسمانی موکل کرده است چون کرام الکاتبین که موکل اند بر اعمال
بندگان شبانگاه عمل بنده برند چون بآسمان اول رسند آن فرشته که دربان آسمان اول است گوید عمل این بنده بر روی
خداوندش باز زنید که مراد وی ازین عمل غرض دنیا بود مرا فرموده اند که عمل او را راه ندهم که در میان مردمان فخر آورد
سیوم عمل بنده برند بآسمان سیوم که نور از وی درخشان از نماز و روزه و صدقه چون بآسمان سیوم برند گوید که این عمل
بروی او باز زنید که من فرشته موکل بر تکبرام که وی در مسجدها تکبر کردی مرا دستوری نیست که عمل وی را راه دهم چهارم
پس عمل بنده برند چون ستاره درخشان از تسبیح و نماز و روزه و حج و عمره چون بآسمان چهارم رسد دربان آسمان چهارم
گوید این عمل بروی وی زنید که من فرشته موکل بر عجب ام نگذارم که عمل وی از من درگذرد که هیچ کاری نکردی که عجب در
درمیان او نبودی پنجم چون عمل بنده دیگر برند چون عروس آراسته چون بآسمان پنجم رسند دربان آسمان پنجم گوید
عمل وی بروی وی زنید که من فرشته ام موکل بر حسد که وی حسد کرده و من راه ندهم عمل او را ششم پس عمل بنده برند
حکایت
چون ماه روشن از نیکوی چون بآسمان ششم رسند دربان آسمان ششم گوید عمل وی را بروی وی زنید که من فرشته ام مو
کل بر رحمت و هرگز بر کسی که رنج و بلایی و مشقتی بودی رحم نکردی و بدان بلاها و رنجها و بلای ایشان دلخوش بودی نگذارم
که عمل وی بگذرد هفتم پس عمل بنده بیارند که روشنائی وی چون روشنائی آفتاب بود از زهد و ورع و سه هزار فرشته در
متابعت او روند چون بآسمان هفتم برسد آن فرشته گوید که این عمل بروی وی زنید که من فرشته موکل بر ریا و بازدا
رم عمل که خالص و مخلص از برای رضای خدای تعالی نباشد ان ریا نباشد بعمل خویش بزرگی جست در میان مردمان
و آوازه جست در شهرها مرا خدای تعالی مرا خدای تعالی فرموده است که بازدارم عملی که خالص خدا را نبود حق تعالی
عمل ریائی قبول نکند پس عمل بنده دیگر بیاورند و از آسمان هفتم درگذرانند و همه آسمانها از نور روی وی روشن و نورانی
شوند همه فرشتگان بحجابها هم در عقب وی روند تا از همه حجابها درگذرند و بدرگاه حق سبحانه و تعالی رسانند و همه گواهی دهند
که این عمل صالح و مخلص است حق تعالی گوید ای فرشتگان شما رقیب و نگهبان من باشید و من مطلع بدلهای ایشان
و این عمل از برای من نکرده است او را بدرگاه ما راه نیست پس صحابه گفتند یا رسول الله بفرمای پس چگونه عمل بجای آوریم
که نزدیک خدای تعالی مقبول افتد شایسته آن بود آنحضرت فرمود که یا اصحاب بمن اقتدا کنید و عمل خالص و مخلص از

برای خدای تعالی کنید و غیر او بخاطر مگذرانید و زبان نگاه دارید و بر گناهان خود پشیمان باشید و بر خویشتن ثنا مگویید و خویشتن
را از دیگران برتر مدارید و کار دنیا را بکار آخرت مقدم مدارید و در نشستن تکبر و غیبت مردمان مکنید و بر هیچکس حسد مبرید
و حرام و شبهات مخورید و در پرسش مردمان بغیر از خدا و ذکر او مگوئید در اخبار آمده که از عجب و ریا و تکبر و حسد و غیر آن بر هیچکس انچنان
غالب نباشد که اگر پارسائی کند و علم آموزد پس فریضه بود که بظاهر دل مشغول کردی تا باطن تو ازین پلیدیها پاک شود و اصل این
همه پلیدیها دوستی دنیاست روایت است از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود که حب الدنیا رأس کل خطیئة
یعنی دوستی دنیا سر همه خطاهاست و بدانکه دنیا کشت زار آخرت است چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
الدنیا مزرعة الآخرة یعنی زاد آخرت از دنیا توان گرفت که دنیا مزرعه آخرة است و عمل پسندیده بود و بدرگاه
حق تعالی خالص و مخلص بود و هم از عجب و ریا و هم از کبر و غیبت و حسد پاک بود و صافی بود با صفا وارده است که چون خواهی با
کسی بنشینی و دوستی کنی باید که اول در وی پنج خصلت بود اول عاقل و کامل بود صحبت احمق هیچ نبود و عاقبت وحشت
و خطیه بود و روایت است از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوات و السلام فرمود که عدو عاقل خیر من
صدیق جاهل یعنی دشمن عاقل بهتر است از دوست نادان که احمق باشد دوم بدانکه نیکوخوئی باشد در وقت
خشم و حرص بر خویشتن بر نیاید با صحبت با کسی دار که در وقت نشستن آرایش تو بود و در وقت کار
افتادن شحنه تو بود و در وقت حاجت خزانه تو باشد و صحبت با کسی داری که یاور تو باشد و اگر از تو نیکوئی بیند بر دل تو
و اگر نه تو زشتی بیند بپوشاند و صحبت با کسی دار که اگر سخن گوئی ترا راست گوی پندارد و سخن او در است باشد و اگر
ترا کاری پیش آید خود را اسیر تو سازد و اگر حاجتی پیش آید انچه داشته باشد بر تو ایثار کند و رنج خویش را برای منفعت
تو اختیار کند اگر ترا کاری افتد باک ندارد که کار خویش را بر کار تو برگزیند تا کار تو راست شود سیوم که با صلاح بود
که با هیچ مفسد و فاسق دوستی نباید کردن که از خدای تعالی نترسد و از وی ایمن نتوان بود و گرد وی نیز نگردد و هر که از
خدای تعالی ترسد بر هیچ کس آزار نکند و دیدن مفسد فاسق گناه عظیم بود چهارم باید که راست گوی باشد که با دروغ گوی
صحبت داشتن و از ایشان راحتی نه بیند و هرچه گوید بدان اعتقاد نباشد و چون دروغ گوی بود در سخن تو نیز اعتماد
نکند هرچند راست باشی پنجم باید که بر دنیا حریص نباشد و صحبت با کسی نکند که دوست دار دنیا باشد که دوستی دنیا زهر قا

مثل است پس هرگاه که زاهدان و عابدان و پرهیزکاران نشیند دنیا بر دل وی سرد و دشوار شود و در طاعت بیفزاید و حرص خدا
در دل او باشد و هرکه با اهل دنیا همنشین باشد دنیا بر دل او شیرین گردد و نزد او دروغ وا فقد که طبع آدمی چنین است
و دیگران مانند و نیز اگر دو ستور را نزدیک یکدیگر ببندند برنگ یکدیگر نشوند الا خوی یکدیگر گیرند و هرکه با دونان نشیند همچو ایشان
دون شود و هرکه با خردمندان نشیند او نیز خردمند شود و خرد او افزون شود در هم صحبتی او شو که به بندی است تازی از همانی
نزد خر رنگ او همچون نگردد طبع او همچون شود فصل در حبر دلیل بدانکه در تفسیر قرآن است که چون مصطفی را در گور نهند دو حال
منکر و نکیر در آیند با هیبت از ایشان سؤال کنند که خدای تو کیست و دین تو چیست گوید نمیدانم ایشان در جواب گویند که هرگز
ندانی که در دنیا ندانستی دلیل بر صحت او قرآن است قوله تعالی اولئک علیهم یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون
و همچنین در تفسیر میگوید که چون روز قیامت فاسقان را به دوزخ در آرند عذاب و عقوبت کنند ایشان مالکان دوزخ
را گویند از عذاب بترسید و از خدای تعالی بخواهید که یکروز عذاب ما را ترک کند و یا بر ما سبک گرداند ما را طاقت این
این عقوبت نیست خازنان گویند ای بدبختان شما را هیچ پیغمبر نفرستاده اند تا شما را ازین حال خبردار کنند گویند آمده بود
ولیکن ما قول ایشان انکار نکردیم و این روز را باور نداشتیم و تصدیق این سخن قول خداست آنجا که میفرماید وقال
الذین فی النار لخزنة جهنم ادعوا ربکم یخفف عنا یوما من العذاب و همچنین در تفسیر قرآن
میگوید که گناهکاران را در دوزخ کنند و ماران و کژدمان را در ایشان گمارند تا ایشان را میزنند ایشان پیش
زبانیه دوزخ شوند و فریاد کنند و گویند که ای زبانیه از خدای خویش بخواهید تا ما را مرگ دهد تا ازین عذاب خلاص شویم
زبانیه ایشان را جواب دهد گوید شما را درین دوزخ درنگ میباید کرد که مقام ابد است فریاد برآرند و گویند خداوندا
ما را ازین عذاب خلاصی ده و بدنیا فرست تا عمل نیک پیش گیریم و دیگر آنچه کرده ایم نکنیم و بر کرده پشیمان شده ایم ندا آید
که شما را عمر دادیم و شما را مهلت داده بودیم و اختیار طاعت و معصیت داده بودیم قوله تعالی اخسئوا فیها و
لا تکلمون دور باد از شما رحمت حق سبحانه و تعالی گوید عقوبت بچشید که امروز شما را ظالمان را یاری و یاوری
نیست و در تفسیر مسطور است و همچنین روایت است از حضرت صلعم فرمود که دوزخیان را عذاب بر عذاب زیاده گردانند
اندر دوزخ کژدمان هستند چند شتری بختی که بر ایشان گمارند چنانکه بهر زخمی بزنند ایشان از رنج چهل سال

میلرزند

می لرزند و ساکن نشوند و همچنین در تفسیر است که این آدمیان پندارند که آن منزل که ما ایشان را امید دهیم از مال و فرزند
چیزی نیست و خطا می پندارند که آن منزل چیزی نیست بلکه از استدراج گویند و ایشان میدانند که معنی استدراج
که اندک نزدیک گردانند در پرده نعمت و برخورداری بدرجه هلاکت رسانند و بدانید ای بنده کان که قرآن صد و چهار
ده سوره است و در هیچ کدام آیت نیست که خدای تعالی گوید ای بنده کان من مترسید الا آنکه میگوید بترسید و حضرت
رسول صلعم را می گوید یا ایها النبی اتق الله یعنی ای محمد بترس از خدای تعالی ایمن مباش و جمله آدمیان را
میگوید یا ایها الناس اتقوا ربکم یعنی آدمیان بترسید از خدای خویش و جای دیگر میفرماید فاتقوا الله
ما استطعتم یعنی بترسید از خدای تعالی چندانکه توانید همچنین در تفسیر قرآن است که چون روز قیامت مسلمانان
آیند با طاعتی بسیار و چون آن طاعت ایشان را در کفه ترازوی نهند سبک آید و هیچ وزن نکند دلیل بر صحت آن قرآن است
که می فرماید قوله تعالی فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا و چون مسلمانان بینند که طاعت ایشان را وزنی نیست
و مقبول نیست عاجز و متحیر فرو مانند و با یکدیگر گویند در دنیا قرآن ما را خبر میداد که آنجا بعضی طاعتها باشد روز قیامت
که طاعت ایشان قبول نکنند و خدای تعالی گوید که ای محمد تو میدانی که ظالمان کسانی باشند که ایمان حاصل نکرده باشند
بحجت و نماز شرعی نکنند و زنده گانی بوجه شرع نکنند ایشان در دوزخ هیچ خلاصی نیابند دلیل بر صحت این قرآن است
آنجا که میفرماید بسم الله الرحمن الرحیم والشمس وضحیها و خدای تعالی درین سوره هشت جای سوگند
می یاد کند که از دوزخ ابدی خلاصی کسانی را بود که زنده گانی پاک کنند و روزگار خویش بوجه شرع گذرانیده باشند
و همچنین در تفسیر قرآن مذکور است بگوی ای محمد مسلمانان را که خمر مخورید و زنا مکنید و ربا مخورید و مال مسلمانان
بظلم مبرید و مخورید و مال ایشان را در قرآن چند جای نهی کرده ایم و حجت بر گرفتیم قوله تعالی انما الخمر والمیسر و
الانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون و اگر چنان بودی که
نهی ما کردیم بتقدیر اگر حاکمان دنیا و پادشاهان مخلوق کردندی جمله ایشان را مطیع بودندی از ترس و عذاب آخر
وی و این مسلمانان مرا ترک کردند و نیک فراموش کرده اند اما چون روز قیامت بود ایشان را در دوزخ برانیم و عذاب
دوزخ بچشانیم و گوییم قوله تعالی فذوقوا بما نسیتم لقاء یومکم هذا انا نسیناکم ای محمد بگوی بچشید

کسانی که دعوای مسلمانی می‌کنند و خمر میخورند و زنا و لواطه میکنند و ربا میخورند و مال مسلمانان می‌برند بظلم و جور میخورند و
این جمله آزار خدا و رسول است و هرکه خدا و رسول را آزار دهد لعنت بروی کنند خدای تعالی و رسول در دنیا و آخرت و
مسلمانان که این خبرها انکار دارند و باور نمی‌کنند یعنی بدل معصیتها می‌کنند و بزبان مسلمان می‌باشند و دلهای ایشان
مسلمان نیست و دلیل بر صحت این قرآنست انجا که میفرماید وَمِنَ الَّذِينَ آمَنَّا بِهِمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ
قُلُوبُهُمْ لاجرم قرآن ایشانرا منافق میخواند و منافق و فاسق در دوزخ باشد چنانکه قرآن برین ناطق است انجا که
میگوید وَأَمَّا الَّذِينَ فَاتَّقُوا وَمَأْوَيهُمُ النَّارُ و جای دیگر بحضرت رسول صلعم خطاب می‌کند سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ای محمد اگر تو ایشانرا شفاعت کنی و اگر نه کنی هرگز نیامرزم ایشانرا از بهر انکه
ایشان معصیت کرده اند و ترک رضای من کرده اند و دعوی مسلمانی میکنند و مسلمان بدوزخ نرود و بدوزخ کافران
روند ای محمد این مسلمانان مارا در دعوی فریبند و نمی‌دانند که ایشان درین معنی غلط افتاده اند بلکه نفس خود را می
فریبند دلیل بر صحت این قرآنست يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ
وَمَا يَشْعُرُونَ و دیگر اینکه در دل ایشان جهل و نفاق است و خدای تعالی زیاده کرد انرا جهل و نفاق ایشانرا
انجا که میگوید فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ بدانکه
عقل و شرع هردو گواهی میدهند برانکه عالم مومن از دوزخ دایم رستکار است هر عالم معتقد که خود را مومن شناسد جهل بود
و هرچه روز برآید جهل بر جهل زیادت شود و نمیرد الا کافر و دلیل برین قرآن است وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ و همچنین جماعت مسلمانان را اعتقاد چنانست
که قرآن یاد گرفتن و مال بصدقه دادن از ایمان است و سبب نجات ایشان از آتش دوزخ بدانست اما مسلمانانرا
درین اعتقاد غلط افتاده است و برای انکه در تفسیر قرآن مسطور است روایت کنند از حضرت رسالت پناه صلعم فر
مود که چون روز قیامت باشد خلایق را در عرصات قیامت بدارند و خدای تعالی خلقانرا بحکمت خواند کسانی باشند
که قرآن یاد گرفته باشند که خدای تعالی ایشانرا مال داده باشد صاحب قرآن را گوید نه ترا در دنیا توفیق داده بودیم تا
قرآن یاد گرفتی اکنون بیار تا چه کردی از عمل گوید خداوندا من پیوسته بخواندن قرآن مشغول بودم از برای روز

قیامت حق سبحانه و تعالی گوید آری کردی و لیکن از برای من نخواندی از برای آن خواندی که مردمان گویند فلان
مرد نیکوکار است و تو خواندی و ایشان مدح گفتند و مقصود تو حاصل شد اکنون برو ترا نزدیک ما هیچ حقی نیست و نصیبی
بود چون از وی فارغ شود فرماید تا صاحب مال را بیاورند خدای تعالی گوید ای بنده نه ترا مال بسیار داده بودیم در دنیا و از حلال
و حرام و از عذاب ترا خبر دادیم بیا و حساب آن تا چه خرج کرده گوید الهی از ان مال صدقه دادم و بسیار کس از ان نفع
برده خدای تعالی گوید آری دادی و لیکن از برای من ندادی و از برای ان دادی که گویند فلان مرد بخشنده است تو دادی
و ایشان ترا ستودند و مراد تو برآمد اکنون برو که در نزدیک ما ترا هیچ از ان حقی نیست پس بفرماید تا آن دو گروه را
بدوزخ برند دلیل بر صحت این قرآن است که مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ
فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و همچنین هران دانشمندی و مفتی
که مسلمانانرا برای مصلحت خویش گمراهی دهد و گوید که شما هرچه میکنید از نماز و روزه درست و شریعت و گناه شما سهل است
خدای تعالی کریم و رحیم است و رحمت او بسیار است و برین سخن جهل بر روز زیاده می‌شود و ایشانرا معصیت کبیره گمراه دارند
نگویید که از خدای تعالی بترسید و از معصیت دور باشید که عذاب خدای تعالی طاقت نیارید که وی سخت عقوبت است
و نفس شما سخت ضعیف است ای دانشمند و فقیه دوست دارند که مسلمانانرا چنین گمراه گردانند از ان باشد که خود گمراه
بودند از بهر این فرماینده و فرمان برنده هردو در دوزخ روند چون روز قیامت در عرصات محشر ایشانرا حاضر کنند ندا
در آید که ای علما و فقها بندگان مارا چه آموختید ایشان گویند خداوندا ما بندگان ترا گمراه کردیم و دلیل بر صحت این
قرآن است انجا که می‌فرماید قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا الآخرة دیگر جماعت
علویان که دعوی می‌کنند که ما بسبب خویشی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمرزیده ایم و ایشان نیز ابدست و درین معنی غلط افتاده است
که روز قیامت قرآن بجواب ایشان می‌گوید علویانرا اگرچه چنین و چنین باشند و خویشی پیغمبر ایشانرا سود ندارد بر انکه
جزا بر عمل است انجا که میفرماید قوله تعالی فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ فَمَنْ
ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و جای دیگر میفرماید لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ پس ای عزیزان خلاصی ازین گناهان توبه است

وبخدای تعالی بازگشتن وپشیمانی از گناهان ونیازی از سر سوز وناله دردناک ودلی بریان وچشمی گریان در نیم شبان بدرگاه
رحیم رحمان درآیی وعذر گناهان خود بخواهی وبترس وخوف آلهی چون بید لرزان باشی وآه دل سوزناک وسحرگاهان
بناله درآیی بپادشاه ذو الجلال وکریم لایزال مناجات کنی وآمرزش خواهی والله اعلم واحکم فصل در موعظه قال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم مَا زَهَدَ عَبْدٌ فِي الدُّنْيَا اِلَّا اَثْبَتَ اللهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَاَنْطَلَقَ بِهَا لِسَانَهُ
وَبَصَّرَهُ بِعُيُوبِ الدُّنْيَا وَعُيُوبِ نَفْسِهِ وَاَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا اِلَى دَارِ السَّلَامِ خبریست ویبصره
از لفظ مصطفوی صلعم چنین میفرماید سلطان تخت شریعت وان کاشف اسرار حقیقت وماهی دریای طریقت وآن دانای
بحر معرفت سید انبیا خواجه اصفیا محمد مصطفی علیه الصلوات والتحیة والثنا مر امتان نغز ده خود را وبنده گان محبت سوده خود
را بشارت میدهد وبرات نجات عمدا اشارت می کند بقولی در دنیا ورغبتی می نماید در عقبی وی گوید مَا زَهَدَ
عَبْدٌ فِي الدُّنْيَا یعنی هیچ بنده از بندگان خدای تعالی وهیچ محبی از محبان کبریائیت که او روی ازین خارف دنیای
دنیا بگرداند بواسطه حرارت مرگ واز کرفت دنیا زاهد شود در طلب عقبی عاید شود تن را سبیل بر عبارت خدای تعالی
وجان را وقف محبت کبریا کند اِلَّا اَثْبَتَ اللهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَاَنْطَلَقَ بِهَا لِسَانَهُ مگر خدای تعالی بلطف بی منتهای
خود علم وعمل وحکمت در دل آن بنده ثابت ورایج کند ونیاز زبان آن بنده را دراز آید علم وحکمت جریان آرد ولیکن
خزینه حکمت شود ودیده اش سینه عبرت شود وسمعش طالب سیرت گردد وزبانش واعظ منبر موعظت شود وبصره
بِعُيُوبِ الدُّنْيَا وَبِعُيُوبِ نَفْسِهِ وعیوب او را در دیده او آورند تا زبان انابت بتوبه معذرت بکشاید وعیوب
دنیا را بدو نماید یا روی از و بگرداند وورد دین در نهاد او نگارد وداروی دردش پیش دیده او نگارد تا دران درد
لباس صبر در پوشد وشربت دوای آن درد بدولت پای خود می نوشد وَاَخْرَجَهُ فِي الدُّنْيَا سَالِمًا اِلَى دَارِ السَّلَامِ
وخدای تعالی تبارک آن شدت را ازین دنیای محبوس پر محنت وبلا سلامت تا بقیه قیامت بر آرد تا ایمان بحجره جنان
درآرد وعزیز من خواهی رستگار شوی پرهیزکار شو تا اهل اسرار گردی ومعذورت نمایند تا بعقوبت رسی طاعت آر تا
تا سزای جنت شوی فریفته مشو تا آشفته نشوی ودل در دنیا ومال فانی مبند تا خسته نگردی شعر امروز بهر چه ترا بود آرات
کانها همه بر پای تو فردا بندست بیت سودی طلب از عمر که سرمایه عمر ع روزی چندست وکس نداند چندست

که روزی

روایت که روزی ابراهیم خلیل الله علیه السلام را نمرود مردود بزندان کرد گفتند خلیلا بزندان شو گفت من عمر
بزندان گذرانیده ام اَلدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ یعنی دنیا زندان مؤمن است گفتند دست وپای بده تا بند بر
نهیم گفت من خود در بندگی وبند احکام شرع بر پا ودست خود نهاده ام ودل را بند محبت او بسته ام وجان را
بزنجیر مودت او بر پیچیده ام ودیده را در پرده بَغَضُّوا مِنْ اَبْصَارِهِمْ متواری کرده ام ابراهیم خلیل علیه السلام
روزی چند در زندان مقام وقرار گرفت وموکلان نمرود هر ساعت بزبان تهدید ووعدی میکردند بعذاب شدید
می ترسانیدند حضرت ابراهیم می گفت که محبان حضرت او را از عقوبت غیر چه الم بود ومشتاقان کبریای
ربوبیت او را از نیش پشه ضعیف جان ودل کی ریش شود ابراهیم خلیل ع در زندان آن نشسته واز ذکر محبوب زندان آن
نسیم جان گشته صد هزار گلهای راحت در آن منزل عقوبت شکفته ابراهیم خلیل ع روی بمحراب مناجات آورده
ودر خلوت بصلوات مشغول شده وناله ربنا را بر آسمان دینار سانیده ومی گفت خداوندا می بینی چون متحیر شده
ام ومی دانی که درمانده ام وغریب وار درین منزل اشرار از ابرار دور مانده ام عزیز من اگر اسیری کشتی یا میری رسی
واگر محنتها چشتی نعمتها نوشتی اگر درین زندان پاینده وغم بودی فردا ببستان جنان واحسان خدای تبارک وتعالی
برسی ودل را لطف او دار وخود را بر عبادت او وقف کن وجان را بر مودت او صدف کن وهم از و گوی وهم با او گوی.
اوراد آن واوراخوان در همه کارت عنایت کند ومهمّاتت کفایت کند وهر که بنقطه محبت السید از غیر منقطع
شود وذکر خدای را مونس خود سازد ونام او را مبالکی خویش دارد وهر که حلاوت طراوت مقاربت لطف
او یافت از اغیار مفارقت کند واز طبع عقل خود در شرع آویزد واز نفس کناره کند وبعقل محاله شود وذکر خدای
را مونس خود سازد تا کارش مهیا شود وروزگارش مصفا شود ودر آخرت برحمت رحمن برسد وبجنت
سبحان دار السلام برسد عزیزا بنده حضرت او باش تا بر همگنان امیر شوی ولباس صبر را در پوشی تا بر همه کهتران
کبیر شوی ودل بینا تا از بند رهی خالص او باش تا خلاص یابی وبنده او باش تا خواجه دیگران شوی آلها بحق ذات بی همال
تو که بر ما بیچارگان رحمت کنی وبیخشایی وحاضران را ازین مجلس بدار السلام رسانی یا اله العالمین باب بیست
هشتم در بیان شفقت وحرق المحبة الحمد لله الذی روح ارواح العارفین بنسیم انسه وعوض

اسرارهم في رياض قدسه وسقاهم شربة محبته فسكروا اواهم الى بساط قربه فا
شكروا وقطعهم عن الخلايق فادركوا فقه الحقايق قاموا على منزل الصفاء واشتا
موا على صدق الوفاء احمده حمدا من استأنس معه في الدنيا وتوسل الى مصاه في العقبى
ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة عند معروف بربوبيته موحدا
نية واشهد ان محمدا عبده ورسوله ونشهد ان عليا وليه ووصي رسوله وسلم تسليما
كثيرا اللهم يا اول الاولين ويا غياث المستغيثين اخلص المؤمنين من ايدي الظالمين
والمظلومين اللهم يا اول الاولين عفوا لآبائنا وامهاتنا ولجميع المؤمنين والمؤمنات حيهم
وميتهم وذكرهم وانثيهم فانك تعلم منقلبهم ومثويهم ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقو
نا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤف رحيم باب بنام خداوند جان آفرين
حکیم سخن در زبان آفرین خداوند بخشنده دستگیر کریم خطابخش پوزش پذیر خداوند بخشندهٔ مهربان
رحیم خطابخش روزی رسان عزیزی که هرکز درش سر بتافت بهر در که شد هیچ عزت نیافت سر پادشاهان گردن
فراز بدرگاه او بر زمین نیاز نکرد و نکشان را بگیرد بعجور نه عذرآوران را براند بجور اگر خشم گیرد بکردار زشت
چو باز آمدی ماجرا در نوشت اگر با پدر جنگ جوید کسی پدر بیگمان خشم گیرد بسی وگر خویش راضی نباشد ز خویش
چو بیگانگانش براند ز پیش اگر بنده چابک نیاید بکار عزیزش ندارد خداوندگار وگر بر رفیقان نباشی شفیق
بفرسنگ بگریزد از تو رفیق وگر ترک خدمت کند لشکری شود شاه لشکرکش از وی بری ولیکن خداوند بالا و پست
بعصیان در لطف بر کس نبست ادیم زمین سفرهٔ عام اوست چه دشمن برین خوان یغما چه دوست وگر برجفا
پیشه بشتافتی کی از دست قهرش امان یافتی بری ذاتش از تهمت ضد و جنس غنی ملکش از طاعت جن
وانس چنان پهن خوان کرم گسترد که سیمرغ در قاف قسمت خورد مر او را رسد کبریا و منی که ملکش
قدیمست و ذاتش غنی یکی را بسر بر نهد تاج و تخت یکی را بخاک اندر آرد ز تخت کلاه سعادت یکی بر سرش
گلیم شقاوت یکی در برش گلستان کند آتش بر خلیل گروهی بر آتش برد ز آب نیل گر آنست منشور

احسان اوست ور اینست توقیع فرمان اوست پس پرده بیند عملهای بد هم او پرده پوشد به آلای خود
بتهدید اگر برکشد تیغ حکم بمانند کروبیان صم و بکم وگر در دهد یک صلای کرم عزازیل گوید نصیبی برم بدر
گاه لطف و بزرگیش بر بزرگان نهاده بزرگی ز سر فرومایگان را برحمت قریب بتضرع کنان را بدعوت
مجیب بر احوال نابوده علمش بصیر بر اسرار ناگفته لطفش خبیر بقدرت نگهدار بالا و شیب خداوند
دیوان روز حسیب فی نعت نبیه علیه السلام کریم السجایا جمیل الشیم نبی البرایا شفیع الامم امام رسل
پیشوای سبیل امین خدا مهبط جبرئیل شفیع الورا خواجهٔ بعث و نشر امام الهدی صدر دیوان حشر
کلیمی که چرخ فلک طور اوست همه نورها پرتو نور اوست یتیمی که ناکرده قرآن درست کتبخانهٔ چند
ملت بشست چو عزمش برانگیخت شمشیر بیم بمعجز میان قمر زد دو نیم چو صیتش در افواه دنیا فتاد تزلزل در ایوان کسری فتاد
بلا قامت لات بشکست خورد باعزاز دین آب عزی ببرد شبی برنشست از
فلک در گذشت بتمکین جاه از ملک در گذشت چنان گرم در تیه قربت براند که در سدره جبرئیل ازو باز ماند
بدو گفت سالار بیت الحرام که ای حامل وحی برتر خرام چو در دوستی مخلصم یافتی عنانم ز صحبت چرا تافتی
بگفتا فراتر مجالم نماند بماندم که نیروی بالم نماند اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم نماند بعصیان
کسی در گرو که دارد چنین سیدی پیشرو فی نعت امیر المؤمنین علی علیه السلام ای زعرشت جای برتر یا امیر المؤمنین زاسمان
تاج بر سر یا امیر المؤمنین ذوالفقار از بهر آن آمد فرو از آسمان تا ربایی سر ز کافر یا امیر المؤمنین لایق منبر تو
من بعد خیر المرسلین زان نهادی پای بر منبر امیر المؤمنین در خلا و در ملا یاری محمد را نبود مصطفا را از تو
بهتر یا امیر المؤمنین از زمان نور تو پیدا بود در عالم نبود طینت آدم مخمر یا امیر المؤمنین لافتا در شان تو گفتند سکان
سما تا بکندی در ز خیبر یا امیر المؤمنین جان احمد شاد شد اندم که بنهادی بلطف بر نهال بستر سر یا امیر المؤمنین
شهر علم مصطفی گفتی علی بابها خود توئی آن شهر را در یا امیر المؤمنین از شعاع رای خورشید جهان گیرست شده
روی مهر و مه منور یا امیر المؤمنین نبود و پیدا نخواهد شد بود چون خود شما از مؤنث وز مذکر یا امیر المؤمنین
زاهد از جنت بطاعت خواهد از حق کی شود بی ولایت آن میسر یا امیر المؤمنین ای نعیم آن جهان ارضیت الرات

دوستارت را مقرر یا امیر المومنین ثم منقبت ائمه معصوم نو بهاران چون گیاه از خاک من سر میزنند ؛ هیچو من پیوسته دم
از مهر حیدر میزنند ؛ در هوای نور چشم مصطفی یعنی حسن ؛ مرغ روحم تا بچرخ هفتمین بر میزنند ؛ از حسین تشنه لب
گویم که در هر صبح و شام ؛ از زبانم مدح ذکرش دمبدم سر میزنند ؛ مهر زین العابدین اندر دل و جان منست ؛
از دلم یا درخشش هر لحظه سر بر میزنند ؛ باقر و صادق ز نور شعلهٔ تیغ زبان ؛ آتشی در خارجی خس ابتر میزنند ؛ بدر تولا و
تبرا پاک بایه بو دلش ؛ هر جوانمردی که دم از دین جعفر میزنند ؛ دوستان موسی کاظم بتیغ آبدار ؛ دشمنان خاندان را
سر به سر میزنند ؛ خاک روب درگه سلطان علی موسی رضا ؛ از تفاخر پشت پا بر چرخ اخضر میزنند ؛ هرکه چون از گدا
یان تقی باشد بقدر ؛ خویش را بر پادشاه هفت کشور میزنند ؛ پی سر و پایی که گرد خاک درگاه تقی ؛ تکیه بر ملک
جم و تاج سکندر میزنند ؛ نیستم غافل زمانی از خیال عسکری ؛ مرغ روحم صد نوا از شوق عسکر میزنند ؛ ای صوا آلی
آفتاب طلعت صاحب زمان ؛ طعنها از روی خوبی بر مه و خور میزنند ؛ واقفی رحمت بیم از خارجی و ناصبی ؛ زانکه
دائم دم ز مدح آل حیدر میزنند ؛ صلوات الله تعالی و سلامه علیه و علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین باب دویم در

شفقت و صدق و رحمت واین باب مشتمل است بر پنج فصل فصل او در بیان شفقت بدانکه شفقت بر عامه و رعایا و
مرحمت در حق کافه برایا بر ملوک عظیم الشان و سلاطین رفیع المکان را لازم است چه زیردستان و ودایع که با اهل
اختیار و اقتدار سپرده تا بر علیا و رعایت ایشان حال عجزه و درویشان بفراغت و رفاهیت مقترن بود و دلهای
شکسته با اهتمام رعایت و مرحمت گستری از هجوم بلای جباران و ستمکاران فارغ و مطمئن گردد پس پادشاهان باید که
امید رحمت الهی که ارحم الراحمین است و ترحم رعایا و علاج زاران به بخشیند رخساره سلطنت را بجمال زیبای الشفقة
خلق الله بیارایند شعر در شفقت هر که علم بر افراخت ؛ کار خود و جمله خلقان بساخت ؛ از شفقت هر که سرافراز شد
دیده دولت بر خوش باز شد ؛ السعادة الآخرة و سلامة الدنیا بر رحم و اشفاق باز بسته است آورده اند که سبکتکین که پدر
سلطان محمود غزنوی بود در اوایل حال بکسر پیشتر بنده آرشت و اوقات او بغایت بعسرت میگذشت هر روز بعزم شکار
صحرا رفتی اگر صیدی بدست آمدی بدان اوقات گذرانیدی روزی دید که آهوی با برهٔ خود میچرید سبکتکین اسب برانگیخت
بچهٔ او خورد بود از مادر باز ماند سبکتکین آهو بچه را گرفت و دست و پایش ببست و در پیش زین انداخت و راه شهر از

پیش کر

پیش گرفت آهو چون بچه خود را گرفتار دید باز گشت و از پس میدوید و فریاد میکرد و می نالید سبکتکین را رحم آمد و دست
و پای آهو بچه باز کرد و بگذاشت مادرش او را پیش گرفت و روی سوی آسمان کرد که قبلهٔ دعاست و بزبانی که او را
مناجات کرد و روان شد مصرع ای انکه زبان بی زبانان دانی ؛ سبکتکین دست تهی بشهر آمد شبانه
حضرت محمد مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم بخواب دید که باوی میگوید که ای سبکتکین بواسطهٔ آن شفقت که از تو
در وجود آمد بجهت آن کرم و مهربانی که کردی در حق آن آهوی بیچاره زبان بسته در نزد پادشاه پادشاهان قرب
تمام یافتی و ما از تو خشنود شدیم و حق سبحانه و تعالی ترا بشرف پادشاهی رسانید تا هفت پشت تو باید که بر بندگان خدای
شفقت بجای آوری و درباره رعیت خود طریقهٔ شفقت و مرحمت فرو نگذاری و بزرگی فرمود چه بواسطه شفقت بر
حیوانی پادشاهی آن جهان و این جهان فانی یابد اگر بجهت مرحمت و شفقت بر انسانی سلطنت ملک باقی
یابد غریب و عجیب نباشد شعر دست رعایت ز رعیت مدار ؛ کار رعیت برعایت گذار ؛ مرحمتی کن که جگر
خسته اند ؛ در کرم لطف تو دل بسته اند در حکمت که حکما گفته اند که یکی از آثار شفقت سلطانی آنست که چنان رعیت
را دوست دارد که پدر فرزند را و هرچه بهر خود پسندد بر ایشان نیز روا ندارد تا ایشان مال و جان خود را از و
دریغ ندارند و هرچه دارند فدای او کنند و همت خود را بر درازی عمر و زیادتی دولت او گمارند چنانکه او را رحمت
و رحمت و شفقت بر خلق خدای تعالی بیشتر باشد خدای عز و جل را نیز رحمت و مرحمت و شفقت بر وی بیشتر شود شعر
ببخشا تا ببخشایند بر تو ؛ دری از غیب بگشایند بر تو ؛ اگر رحمت ز حق داری تمنا ؛ تو هم بر دیگران رحمت ببخشا ؛
آورده اند که اردشیر بابک پسر خود را وصیت کرد که ای فرزند جهد کن تا بشفقت تمام و مرحمت بالا کلام رعیت را از
از مرتبهٔ رعیتی بدرجهٔ دوستی رسانی زیرا که از آن تو شود و چیزهای دیگر تابع دل اند روایت کردند که حکیمی را پرسیدند که بهترین
شکار سلاطین را کدام است فرمود که صید دلهای رعیت کردن خوبترین شکار است زیرا که چون دل ایشان بدست آورد
امیدوار کردی دیگر همه چیزها با وی بصفا پیش می کنند نظم ملک معنی طلبی بر دلها کن ؛ لشکری گر نبود ملک مسلم نشود
و یکی از شفقتها آنست که چندانکه توانند مردم را بزراعت و عمارت تحریص و تشویق کرد بکنند و در اجرای کاریزها و جویها و
احداث آنها مدد کاری بجای آورند آورده اند که نوشیروان عادل بعامل خود نامه نوشت که در ولایت تو اگر یکقطعه زمین

تا فروغ یابند و غم مایم تا ترا بر دار کشند و حکمت درین آنست که فایده پادشاه از خراج باشد و فراخی وقت بسیار
بود که مملکت بآبادانی بود و آبادانی نشود الا بزراعت تا با رعیت مسارعت نکنند آثار شفقت و رحمت ایشان بظهور
نرسانند زراعت نشود **نظم** مملکت معمور خواهی خلق را معمور دار ۞ وز سر ایشان بلای عاملان را دور دار ۞

آورده‌اند که در زمان سلطان ابوسعید خدابنده امرا بر رعایا زیادتی میکردند و بعضا درازی ایشان خبری میگرفتند روزی
سلطان امرا را گفت من تا امروز جانب رعیت میگرفتم بعد الیوم این رعایت را برطرف خواهم کرد اگر مصلحت آید
همه را غارت کنید و هیچ چیز از امتعه و غیر آن برایشان مگذارید اما بشرط آنکه دیگر از من علوفه و مرسوم نطلبید و بعد
و قبل ازین تمامی التماس از من کنند و را بسیارت اسم امرا گفتند که ما پس علوفه و مرسوم چگونه توانیم بود وظیفه خدمت
بچه نوع بجای توانیم آورد گفت چون مجموع مصالح ما و شما از سعی رعایا باشد در عمارت و زراعت چون ایشان را غارت
کنیم از آن زمان چنین توقعات از که توان کرد شما اندیشه کنید اگر کار از رعایا بستانید و غلات ایشان را بجو زنید و ایشان
بضرورت ترک زراعت کنند و بعد از آن زراعت نکنند محصول شان نباشد شما را چه چیز خورد امرا چون
چون این سخنها استماع کردند روی بنوازش رعایا و رحم و شفقت ایشان آوردند **شعر** شنیدم از بزرگان سخن سنج ۞
که سلطان از رعیت بهتر از گنج ۞ اگر آن گنج از شود آخر سر آید ۞ وزین هر لحظه دخل تو در آید ۞ و از جمله شفقتهاست
که روز بار رعایا باشد و بخود تفحص حال دادخواه کند تا هر کس سخن خود با وی گوید و او بنفس خود کار اجل مظلومان وقوف یابد
تا نواب از جهات نتوانند بعرض رسانیدن و طمع بر کسی بغیر حق کردن **نظم** ببخشش کوش چون دست دهد بر ۞
مکن با کس بسیم و زر تفاخر ۞ بده چون داد نعمت کردگارت ۞ که ننهد بهر تو میراث خوارت ۞ سزد ار ده چو
در بخشش شتابی ۞ سزد آن هرچه داری باز یابی ۞ بر آور حاجت درویش دلریش ۞ بترس از روز حاجتمندی خویش ۞
جوانمردی سعادت را دلیل است ۞ ذلیل دو جهان بیشک بخیل است ۞ سخی طبع ایمن است از دوزخ و نار ۞
بخیل اندر سقر باشد گرفتار ۞ سزد در خانه گر نانی نداری ۞ در بسته بمهمانی نداری ۞ چه بدتر ضیر دیر ادیر کردن ۞
چه بهتر بینوایی سیر کردن ۞ مخور غم بهر رزق و روزی او ۞ که با هر کس روان شد روزی او ۞ بتابستان مده
کوزه آب ۞ زمستان آتشی موضع خواب **دو بیت** که اکابر حرمین بناصر خلیفه نوشتند که خلافت و تدبیر زاد

سلطنت

سلطنت نشاید ترا که نگهبانان و متعلقان تو بر مردم ظلم می‌کنند و انواع جور و ستم از ایشان صادر میشود و او بر جواب نوشت
که از اینها که شما میگویید من خبر ندارم دیگر باره خبر فرستادند که عذر تو از گناه بدتر است و بزرگان گفته‌اند
آنچه ترا باید جواب گفت بدیگران حواله مکن و مهمات رعایا بر ذمت گرفته و ترا وقت سؤال از عهده جواب
بیرون می باید آمدن بی خبری و غفلت درمیان چکار دارد و این عذر از تو که خواهد شنود و که قبول خواهد کرد

آورده‌اند که یکی از خلفا گفت که در ولایتی که تعلق بمن دارد اگر پلی ویران باشد و رمه گوسفند بلغزد و پای گوسفند
بسوراخی فرو رود و والی بوی نرسد فردای قیامت از من خواهند پرسید و مرا از عهده آن بیرون می باید آمدن
پس هر که منصب سلطنت قبول میکند پای تمکین بر سریر حکومت بنهد باید که بحقوق این امر قیام نماید و حفظ
حدود و رسوم آن از روی شفقت و مرحمت و نیکوخواهی رعیت بجای باید آوردن از سر شفقت و مرحمت **نظم**
فراز تخت حکومت نشستن آسان نیست ۞ در آن مقام بسی احتیاط باید کرد ۞ مراد عاجز محنت رسیده باید داد
تخم فقیر مشقت کشیده باید خورد

فصل سیم در بیان صدق که صدق راستکاری و سبب رستگاری است **شعر**
راستان رسته‌اند روز شمار ۞ جهد کن تا از آن شمار شوی ۞ بزرگان گفته‌اند که عرصه سخن از آن فراخ است
که گویندهای بیان را سنگلاخ آید تا گل صدق در چمن سخن بوی بر خورد آری بدید و نفس ناطقه را دوسته تا دروغ بر لب
نشاید **شعر** زبان پاک را حیف است بسیار ۞ که از لوث دروغ آلوده سازی ۞ اگر پایه نداری از ره صدق ۞
سر از گردون گردان بر فرازی ۞ یکی از بزرگان گفته‌اند که تقدیری گفتن و خوف خطاب در راستی میل کردن
از آن دروغ مرد را بیمقدار و خوار کنند **شعر** راستی آور که شوی رستگار ۞ راستی از تو ظفر از کردگار ۞ از کجی
افتی بکم و کاستی ۞ از همه غم رستی اگر راستی ۞ **آورده‌اند** که هرثه خلیفه در وصیت نامه پسر خود نوشته بود
که اگر خواهی که مردم از تو بترسند باید که دروغ نگویی که مردم دروغ گوی بی مهابت بود اگر هزار شمشیر برای
مخالفان او در کار باشد یعنی اگر هزار تیغ برهنه و کوکبه دولت نزد کسی میسر شود چون شمشیر زبان او آب ندارد
و جوهر صدق ندارد در نظر مردمان هیچ شکوه ندارد **نظم** تو در کار خود راستی پیشه کار ۞ که هم رسته گردی و هم
رستگار ۞ بود گرچه مردم کسی کج خرام ۞ بآخر شود راستان را غلام ۞ اگر چند باشد کمان تخت گیر ۞ بآخر بود

کند پیش تیر و در ترجمهٔ صد کلمهٔ حضرت امیر المؤمنین علی است نظم گر زبانت خوش است جملهٔ خلق در مودّت
برادر آن توانند ور زبانت بدست در خانه خصم جان تو چاکران توانند آورده اند که حجّاج ظالم جمعی را
سیاست میکرد چون یکی از ایشان رسید گفت ای امیر مرا حقّی که بر تو حقّی ثابت کرده ام حجّاج گفت ترا بر من چه حق
باشد گفت فلان ترا غیبت میکرد و نسبت بتو سخنان فحش میگفت من او را دشنام دادم و از فحش تو باز داشتم
حجّاج گفت درین معنی گواه داری گفت دارم بکسی دیگر اشارت کرد که او را دران مجمع حاضر کرده بودند انکس گفت آری راست
میگوید و من شنیدم که انکس را از دشنام و غیبت تو منع میکرد حجّاج گفت آری انجا بودی گفت چرا دشنام بمن میداد با او مشارکت
نکردی و من منع کردن او گفت من ترا دشمن خود پنداشتم بر من لازم نبود در حمایت طرف تو و منع او که طرف تو را
رعایت کنم حجّاج گفت هر دو تن را آزاد کنید یکی بسبب حق وی و دیگری بسبب صدق وی و این مثل در میان مردم پیدا
شد که إِنْ كَانَ الْكَذِبُ يُنْجِي فَالصِّدْقُ يُنْجِي اگرچه دروغ کسی را میرهانید پس راست رهاننده تر است
شعر راستی انجا که علم برزند یاری حق دست بهم در زند راستی خویش نهان کس نکرد بد سخن خویش نهان کس نکرد
چون سخن راستی آری بجای ناصر گفتار تو باشد خدای چنانکه کذب آب روی را میریزد هزل و مزاح و لهو و لعب
نیز مسقط عرضست خصوصاً از ارباب منصب که مزاح کردن ملازمان ایشان دلیر میشوند و او اعتبار در دل نماند و
یمکن چون با کسی مزاح کنند کینه در دل مردم انتقام از ان فتنها زاید و در روشنائی نامه مذکور است شعر مکن فحش و
دروغ و هزل پیشه مزن بر پای خود زنهار تیشه اگر شاهی برد هزل آب رویت وگر ماهی کند چون خاک کویت
دیگر غیبت از ذوی الاقتدار خوب نمی نماید چون ایشان را قوت و قدرت آن هست که مواجهه هرچه خواهند بگویند
پس خود را در حساب اهل غیبت نباید داشت ملازمان را هم از غیبت دیگران منع باید داشت که مضرّت شامت بسیار دارد دنیا
و آخرت حاصل آید شعر غیبت کس تا که بتوانی مکن زانکه غیبت ببرد آب روی را گوش منه بر لب غیبت گران
تا تو هم انباز نباشی از ان فصل سیوم در بیان لجاج اگر میخواهی اگر حاجت تو بدانکه نزد خدای تعالی روا باشد باید بدانچه توانی حاجات
خلق را بر آوری در اخبار آمده است که حق سبحانه و تعالی یاری دهد بندهٔ خود را مادام که او یاری دهد بندگان او را
اگر توقّع یاری از خدای تعالی داری تو نیز بر بندگان او بلطف و کرم ببخشای در حدیث آمده است که هر انعام ربّانی روی

بوی آورد

بوی آورد و افضال سبحانی در حق ایشان بسیار شود و کثرت احتمال ما زونات محتاجان و ادای حقوق فروماندگان بروی
لازم بود زیرا که وجوب شد فاقه اهل احتیاج بر قدر و قیمت هرچند نعمت اختیار و اقتدار بیشتر باشد انجاح مرادات فقرا و
مساکین و روا کردن حاجات ضعفا بیشتر باشد که مؤنت خلق را تحمل نماند و در حالت قدرت قضای حاجت مؤمنان را
و محتاجان را غنیمت شمرده و صورت مطلوبات و چهرهٔ مقصود مستحق را در نقاب تعویق و حجاب توقف روا ندارد و چون گل
اقبال در باغ دولت و شکوفهٔ مراد در چمن مملکت بر شاخسار بخت جلوه می نماید و بر آوردن مرادات درماندگان را
غنیمت شمرده و روا کردن حاجات محرومان و بیچارگان را دست آویز شکر شناسند شعر امید خلق روا کن بمکرمت که تو نیز
مقرر است که با خود امیدها داری بده مراد فقیران بلطف تا بدهد مرادها که تو از حضرت خدا داری نظم برآمده است
که شادی بدل مؤمن رسانیدن برابر عمل آدمیان و پریان است پس شرط سلطنت آنست که پیوسته منتظر حاجات محتاجان
بود و دل ایشان را بر آوردن حاجات شاد سازد تا توانی بدین عظمت از وی فوت نشود آورده اند که اسکندر ذو القرنین روزی تا ملت در
مجلس حکومت نشسته بود و هیچکس بدو رفع حاجتی نکرد چون وقت برخاستن شد بندهای خود را گفت من امروز را از حساب عمر خود
نمی شمرم یکی از ایشان پرسید که روزی که در صحبت و فراغت گذرد و در سلامت و کرامت بشب رسد امور بر نهج مراد و مهمات
بر وفق کام فراغت خاطر میسّر و محصّل و خزانه معموره و سپاه مکمّل اگر ملک امروز را از عمر خود نشمرد کدام روز را در شمار عمر توان آوردن
گفت روزی که از پادشاه راحت بمظلومی نرسد و حاجت محرومی روا نکرد و چگونه از حساب عمر توان شمرد نظم ز عمر القدر پیش
نباید بکار که در نفع خلق و خدا بگذرد و زان زندگانی چه حاصل بود که در کار نفس و هوا بگذرد آورده اند
که پادشاهی از اسکندر پرسید که لذّت سلطنت در چه چیز است گفت در سه چیز اوّل دشمنان را منکوب کردن و مغلوب
ساختن دوم دوستان و هواداران را سر بر افراختن سیوم محتاجان را حاجت روا کردن و بنواختن و غیر ازین
هر لذّتی که باشد هیچ اعتباری ندارد شعر همین بس ز شاهی و فرمان دهی که از دشمنان ملک سازی تهی دوم دو
ستان را بود دلنواز رعایای خود را بود کارساز سیوم حاجت مردم امیدوار بر آرد نگرداندش شرمسار
یکی پادشاهان گردن فراز گذشتن ازین کارگاه مجاز از پیش من گشتی کوی دولت ربود که بیند آسایش
خلق بود درمنه ترصیه طمع بسیار کردن خواری آرد نتیجهٔ خواریش دشواری آرد مدار از کس طمع مردم بچیزی

شود خار از توقع هر عزیزی ** طمع آرد بمردان رنگ زردی ** طمع را سر ببر کر مرد مردی ** هر آن سختی که با تو روی بنمود **
چو آسان گیریش آسان شود زود ** بهر بادی ملرز از جای چون بید ** بتمکین باش همچون ماه و خورشید ** چو مردان تو
محکم نه درین راه ** ز آز و آرزو کن دست کوتاه ** قناعت کن بنان خشک خویش ** چو کردی از بروت سفله مندیش **
سبکباری بود بار قناعت ** کجا باشد چو بازار قناعت ** طمع دار سک هر تیره کیشی ** چو بریدی طمع سلطان خویشی **
بی نفع اختلاط سفله مکزین ** که دنیائی بیفزاید برد دین **فصل چهارم در موعظه** قوله تعالی وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ
اَجْمَعِینَ هر آینه دوزخ وعده کاه آدمیان است یعنی جای ابلیس و همه عادیان است و متابعان وی قوله تعالی وَاِنَّ جَهَنَّمَ
لَهَا سَبْعَةُ اَبْوَابٍ لِکُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ مر دوزخ را هفت در است هر دری را از پی امت که در یکانکی
خدای تعالی انکار آورده باشند یا معصیتی کرده باشند هر کرا بهره ایست قسمت کرده در خبر است از حضرت رسالت پناه
محمدی صلی الله علیه و آله وسلم که چون روز قیامت خلق هیجده هزار عالم را زنده کردانند و بجانب عرصات قیامت روان کنند
و دوزخ را از زیر زمین هفتم حاضر کنند دویست ساله راه مانده باشد که آواز غریدن او بسمع خلق عالم رسد و از خشم بر خود
میجوشد که تَکَادُ تَمَیَّزُ مِنَ الْغَیْظِ چون بچشم خلایق رسد شرارت او عالم را متغیر کرداند و آسمان بر خود بلرزد و پاره پاره شود
از هیبت دوزخ و در آن دم پیغمبران همه امت خود را فراموش کنند و آواز نفسی نفسی بر آرند و ابراهیم علیه السلام از همه
بلندتر آواز نومید آرد که یارب نفسی نفسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم بر حال خود بر منبر لوای حمد بدست وی میکوید اُمَّتِی
اُمَّتِی و چون این آیت فرود آمد حضرت خواجه عالم با کس سخن نمیکفت و میکریست که حضرت فاطمه زهرا از در درآمد و کفت ای
پدر بزرکوار ترا چه چیزی کریاند کفت ای فرزند عزیز من این آیت از پادشاه عالم بمن آمده است که اِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْ
عِدُهُمْ اَجْمَعِینَ این آیت برخواند و هفت درکاه دوزخ کرد حضرت فاطمه نعره بزد و از هوش برفت چون کبوتر
نیم بسمل طپیدن کرفت و حاضران بکریه و ناله درآمدند و کفتند کاشکی ما را خدای تعالی خلق نکردی و مادر ما را نزادی و حاضران
هر کس بنوعی کریه و زاری و ناله برداشتند که از ناله و کریه ایشان فرشتکان هفت آسمان بکریه درآمدند پس حضرت
رسول صلعم از خانه بیرون آمد و با صحاب بکورستان بقیع حاضر شد ندا از حضرت خداوند ذو الجلال و کریم لایزال این آیت
نزول کرد قوله تعالی اِنْ مِنْکُمْ اِلَّا وَارِدُهَا الآیة و روز بروز زیاده شد تا این آیت آمد قوله تعالی ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ

التقوا

اتَّقَوْا اِلَی آخِرِهِ پس دوزخ هفت درکه است هر یکی از دیکری فروتر و درکه اول جهنم است و پنج جای جهنم مذکور است
و این جهنم بر جمله خلقان باشد و اهل کبایر در وی باشند و از وی فروتر لظی است و در درکه دویم خیانت کران باشند
و کسانی که بی ایمان روند عِیَاذًا بِاللّٰه و در درکه سیوم ترسایان باشند و در درکه چهارم سعیر است در وی جهودان
باشند و در درکه پنجم سقر است در وی مشرکان باشند و بت پرستان باشند و در درکه ششم جحیم است در وی
مغان یهودان باشند و در درکه هفتم هاویه است در وی آل فرعون باشند و اصحاب مایده و منافقان و زنادقه باشند
و عذاب ایشان از همه سخت تر باشد و هر یک را در وادی اندازند هفتاد سال از سالهای آن باید تا بقعر آن برسند
و در تفسیر آمده است که دو فرقه در وی شوند یکی آنان که خون ناحق کرده باشند و ظلم و جور و ستم بر آل محمد صلعم کرده باشند
دوم کسانی که مال را کنج نهند و زکوة مال ندهند و در یکی هفتاد هزار کوشک باشد از آتش و در هر کوشکی هفتاد هزار سرای
و در هر سرای هفتاد هزار خانه و در هر خانه هفتاد هزار زاویه و در هر زاویه هفتاد هزار غار و در هر کوشه هفتاد هزار
الوان عذاب و در روایت دیکر از این زیاده کفته اند و شیخ منصور عمار و حسن بصری و علما آورده اند که در هر درکه
مر کروهی را راه باشد چنانکه کذشت و درین درکها کافران و مشرکان و خماران و ظالمان و غیبت کویان و منافقان
باشند چنانکه در ماقبل میکوید قوله تعالی اِلَّا مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغَاوِینَ وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اَجْمَعِینَ
و این کتابت معروف سکنات سابق باشد و آن کافران و عادیان اند و هفت درکه مر کافران را باشد و درین
قول انظار نباشد مر درآمدن اهل کبایر را در دوزخ یعنی روا باشد الهنا بحق وحدانیت و صمدانیت و کمال
الوهیت خود که بر مای بیچاره کان رحمت کنی و ببخشائی و حاضران این مجلس را و مادران و پدران همکنان را
بجنت رسانی یا اله العالمین و یا ارحم الراحمین **باب بیست نهم در بیان تواضع** ملکا پادشاها بحرمت خستکان
درکاه تو و با آبروی که آختکان بوته بلای تو و بحرمت کرم روان راه رضای تو که عطای ترا از بلای تو فرق نکردند و با آب
روی آن مخلصان که دل در خاکدان دنیای دنی نبستند که حاضران این جمع خیر را رقعه نیاز بحضرت بی نیاز عرضه میدارند
که مقصود و مراد هر یک را محصل کردان یا اله العالمین و یا خیر الناصرین **بیت** بنام آنکه آدم ساخت از خاک **
روانش داد عقل و هوش و ادراک ** خداوندی که بر لوح دل و جان ** رقم زد نقش خط و خال جانان **

حکیمی که بحکمت کردید ایا زمین و آسمان و جمله اشیا ایا همیشه لطف عامش است یاور ایا بهر کس خواه مؤمن خواه
کافر ایا خداوندی که دارد جا بهر دل ایا مراد ما از آن زوست حاصل ایا چراغ مهر و مه را او دهد نور ایا بحکم اوست
روز و شام دیجور ایا زنور اوست مهر و ماه روشن ایا بحکم اوست این سرسبز گلشن ایا ازو باشد فلک را سربلندی ایا
بدو دارد ملایک ارجمندی ایا بحکم اوست این گردنده افلاک ایا چنین گردان بگرد مرکز خاک ایا نه اگه هیچکس از
ابتدایش ایا نبرده ره کسی بر انتهایش ایا همیشه بود و خواهد بود دایم ایا مدام این ذات پاکش هست قایم ایا
در نعت سید المرسلین علیه صد هزاران نورانور بقالب مطهر سرور کاینات و خلاصه موجودات افضل و اکمل عالمیان
مهتر و بهتر آدمیان خلاصه دو جهان سرور ایوان رسالت بدر آسمان هدایت صدر ایوان قل خورشید آسمان
توکل شهباز میدان امر کل نظم رسول شرق و غرب امام انس و ملک ایا که بر بساط شرف شهسوار کونین است ایا
زهی بلند کمانی که در صف دعوی ایا هدف نشانه او قاب قوسین است ایا رسول امین شهریار مکان مکین
ابو القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و آله الطیبین الطاهرین نظم بحق سرور اولاد آدم ایا بحق آنکه نام
اوست خاتم ایا محمد احمد و محمود حامد ایا که جبرئیل امینش بود قاصد ایا رسول المرسلین آن سرور دین ایا که اندر
شان او حق گفت یسین ایا بعزت صدر ایوان رسالت ایا برفعت خسرو تخت جلالت ایا رسالت
گشت آخر ختم بروی ایا شده او پیشوا و خلق در پی ایا دلیل و هادی راه هدی اوست ایا خلایق پیرو و پیشوا اوست
صلی الله علی سیدنا و رسول الهنا و آله الطاهرین در منقبت علی مرتضی باصد هزاران هزار تحیات زا
کیات بابرکات بروح پاک سرور مطلبی و ابن عم نبی و آن مشکل کشای لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا و آن شهسوار میدان لافتی و آن تشریف پوش هل اتی و آن کاشف اسرار الهی و آن ماحی کفر
مناهی و آن مشکل کشای شریعت و آن شهباز میدان طریقت و آن در دریای حقیقت نظم علی حبه
جنة ایا قسیم النار و الجنة ایا وصی المصطفی حقا ایا امام الانس و الجنة ایا گل بوستان ابی طالب و مظهر العجایب
و مظهر الغرایب اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب و السلطان اولیا الله فی المشارق و المغارب امیر
المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین ابو الحسنین علی ابن ابی طالب علیه السلام نظم چون کرد کار کردش

لیل و نهار

لیل و نهار کرد ایا اول بنور نور علی آشکار کرد ایا زان نور شاه کون و مکان آشکار کرد ایا آنکه مدار هفت و نه پنج و چار کرد ایا
آن معجز نبی ولی مرتضی علی ایا کادم بنام نامی او افتخار کرد ایا برکند بیخ بدعت و انداخت رسم دین ایا در کشوری که مرکب
عزمش گذار کرد ایا شاها توئی که روز قضا ذو الفقار تو ایا روی زمین ز خون عدو لاله زار کرد ایا شرح کمال ذات تو از حصر شد
برون ایا او را بجز خدای که یارد شمار کرد ایا اسلام بود چون مه نو ابر کفر را ایا شمشیر بر قطعت او آشکار کرد ایا روز غدیر
سید مرسل بامر حق ایا دستش گرفت بر همه فرمان گذار کرد ایا آنکس که کرد آل ترا خار و زار کرد ایا ابلیس وار در دو جهان خار و زار
کرد ایا آدم بدست محبت تو شاها عنان بخت ایا شکر آن خدای را که مرا اختیار کرد ایا مهرت ابو داز من بدل قرار و صبر ایا
آخر ببین که مهر تو با من چه کار کرد ایا هردم هزار شکر خدا را که در دلم ایا مهر تو را که بود یکی صد هزار کرد ایا راه بهشت آید
خرید ایا آن عاقلی که پیروی هشت و چار کرد ایا صلوات الله علیه و علیهم اجمعین باب در بیان تواضع و تعظیم و این باب مشتمل است
بر سه فصل فصل اول در بیان تواضع بدانکه سبب رفعت است چه در حدیث که هر که فروتنی نماید برای خدای تعالی حق
جل و علا او را بر دارد و درجه او را بلند گرداند نظم تواضع ترا ارجمندی دهد ایا سر سروری سربلندی دهد ایا آورده اند
که نصر بن احمد از ملوک سامانیه پسر خود را وصیت کرد که ای فرزند لبند اگر خواهی که مملکت ما که بمشقت تمام بدست
آورده ایم و سلطنتی عمر عزیز بتمهید قواعد آن صرف کرده ایم اگر خواهی که سالها با تو بماند بر خزینه اعتماد مکن که مال در معرض
زوال است و بر لشکر دل منه که مرد سپاهی منقلب الحال است تکیه بر دوام ملک و قیام حکم بر کرم و تواضع نمای و در تواضع
و کرم رود آمده که مرد لهای مردم را صید کند و هر که یکی صید این دام شد هرگز از وی رهائی ندارد گویا اشارت سید
عالم سرور بنی آدم محمد رسول الله صلی الله و آله بدین عبارت که سید القوم خادمهم و بدین بود چه هرگاه که کسی را خدمت
و تواضع نمودن دل او صید تو گشت پس او محکوم و تو حاکم او باشی و او صید تو و تو صیاد او شوی نظم تواضع میدهد از روشنائی ایا
بسی بیگانگان را روشنائی ایا تواضع هر که دارد سرفراز است ایا بروی او در اقبال باز است ایا تواضع آنست که هر کس مقدار
خود را نگاه دارد از مقدار کسی کمتر داند پس عزت و حرمت بر طرف نهاده دیگری را عزیز و محترم دارند و از این معنی کسی
اجتناب می نماید که شرف ذات علو قدر او در معرض اشتباه مانده باشد فاما آنکه فی النفس الامر بزرگست و علو مرتبه
است و او از تواضع مرتعد زیرا که تواضع از بزرگی و جلال است و هیچ کم نمی کند بلکه ریاست و سلوک او نزد خلق

خالق وخلایق می افزاید نظم تواضع زگردن فرازان نکوست ؛؛ گدا اگر تواضع کند خوی اوست ؛؛ از اینجا معلوم میشود که تکبّر
از خصایص وناقصان وساقطان است وغرض ایشان ازین پوشیدن نقصان خویش است امّا حقیقت قبایح
خود را ظاهر میکردانند چه کبر آدمی را خوار وبیمقدار میکرداند شعر تا توانی بکرد کبر مکرد ؛؛ متکبّر برای کبر مکوز د ؛؛ کر تو بی کبر وبی
ریا باشی ؛؛ خاص درگاه کبریا باشی ؛؛ تواضع از همه کس زیبا می نماید از اهل دولت زیباتر چه پیرایه بزرگی تواضع است
که ای اسحاق در مجلس یکی از خلفا در آمد خلیفه از برای او برخواست وتعظیم کرد او گفت ای خلیفه تواضع در پادشاهی تو بزرگتر است
از پادشاهی تو خلیفه گفت سخن نیکو گفتی وهر که را خدای تعالی مال وجمال وبزرگی بدهد او در مال بابندکان حق سبحانه وتعالی مواسات
واحسان کند ودر جمال خود پارسائی ورزد ودر بزرگی تواضع نماید حق تعالی او را از مخلصان مقرب نویسد خلیفه دوات
وقلم طلبید وبردست خود این سخنان را بنوشت واین نوشتن نیز علامت تواضع خلیفه بود شعر زیرکان آزموده اند بسی
بر تواضع زیان نکرد کسی ؛؛ از تواضع رسیده اند بکام ؛؛ از تواضع بلند کرد نام ؛؛ متواضع بزرگ نام بود ؛؛ مظهر
لطف باکرام بود ؛؛ تواضع احترام در باره اشراف وانام چون سادات عظام وعلمای علامه ومشایخ کرام اعتباری تمام
دارد وموجب ارتفاع لوای دولت متواضع باشد آورده اند که حسن شیبانی رحمة الله بنزدیک رشید آمد او را تعظیم بسیار
کرد وجانجه بر پا خواست واو را بجای خود نشانید وچون برخواست چند قدم برسم مشایعت با وی برفت یکی از خواص
گفت با چنین تواضع که نمود مهابت خلیفه نمی ماند خلیفه گفت مهابتی که بتواضع زایل شود نابود اولیتر قدری که باحترام هر
کان بکاهد کاسته ومحو شده بهتر است شعر قدری که بتعظیم کسان کاسته کردد ؛؛؛ مردم بجهان قدر کی آراسته
کردد ؛؛ آورده اند که اسمعیل سامانی پادشاه خراسان بود وسلطان لب باغان بود روزی عالمی بمهمّی بنزد وی آمد او
را تعظیم بسیار نمود ووقت رفتن هفت قدم از عقب وی برفت شبانه جمال باکمال حضرت رسول را در خواب دید
که میفرمود که ای اسمعیل یکی از علمای امّت مرا تعظیم کردی وعزیز داشتی ومن از خدای تعالی
درخواستم تا ترا در دو جهان عزیز گرداند وچون هفت قدم در عقب وی برفتی دعا کردم تا هفت کس از نسل تو
پادشاهی کنند ودعا در باره تو مستجاب شد یکی از علامات تواضع میل کردن است بصحبت علمای دین ودرویشان
صاحب

صاحب یقین نه جماعتی که خود را بصورت علمای ربّانی ومشایخ حقّانی بخلق نمایند بطمع خام حطام فانی سخنان حق را بر زیور
خوش آمد بیارآیند بلکه بصحبت کسی باید رفت که کاره صحبت مردم باشد وبکسی اعتقاد باید کرد که نخواهد که کسی بدو اعتقاد
نماید در خبر است که چون عبد الله طاهر حکومت خراسان یافت ودر نیشابور نزول نمود اعیان واشراف بسلام وی آمدند فرمود
که هیچکس مانده است درین شهر که بر ما سلام نگفته باشد وما را نیز رسیده باشد گفتند درین شهر هر کس که اسمی وآوازی دارد شما را پرسیده اند
وبمجلس شما رسیده اند امّا دو درویش که هر یک در گوشه نشسته اند ودیده از مشاهده این وآن بسته واز غوغای خلق رسته
وبسودای ذکر خدای تعالی پیوسته نظم معتکفان حرم کبریا ؛؛ شسته ز دل صورت کبر وریا ؛؛ دیده نه کون ومکان در نظر ؛؛
ملک نه ونوبت شاهی زده ؛؛ تخت در ایوان الهی زده ؛؛ عبد الله پرسید که این دو تن کیانند گفتند احمد حرب ومحمّد
اسلم که علمای ربانیند بدرگاه سلاطین وامرا تردّد ننمایند گفت اگر ایشان بسلام ما نیامدند ما بسلام ایشان برویم پس سوار
شد بنزدیک احمد حرب رفت یکی گفت که عبد الله می آید احمد را مجال فرار نشد عبد الله بخانه وی درون رفت احمد برپای خواست
ومدّتی سر در پیش انداخت وبایستاد عبد الله نیز برپای ایستاده بود احمد سر برآورد ونظر بروی وی نگریست وگفت ای پسر طاهر
شنیده بودم که مردی نیکوروی وخوش منظری حالا میبینم از آن خوبتری که خبر داده بودند اکنون این روی را بنافرمانی خدای
تعالی زشت مکردان وچنین رخساره را باتش دوزخ مسوز پس او روی بقبله آورد وباستغفار مشغول شد عبد الله گریان گریان
از خانه وی بیرون آمد وبنزدیک محمّد رفت بار ندادند هر چند جهد کرد سود نداشت گفتند صبر باید کرد تا روز جمعه بنماز بیرون آید شاید
ملاقات واقع شود عبد الله از مرکب فرود آمد وپیش محمّد اسلم آمد وسلام کرد وپرسید که چه کسی وچه کار داری گفت عبد الله طاهرم
بطلب زیارت تو آمدم گفت حاشا ترا با من چکار ومرا با تو چکار پس روی بدیوار آورد ودر روی نگریست عبد الله پیش
آمد وسر بسجده نهاد وگفت بار الهی این مرد برای رضای تو روی از من میکرداند ومرا دشمن میدارد که بنده بدم ومن او را
برای رضای تو دوست میدارم که بنده نیکست ترا بحرمت آن دشمنی ودوستی که برای تست که بد را در کار این نیک کن
هاتفی آواز داد که سر بردار که ترا در کار طاعت او کردیم نظم اگر چه ما بد آن روزگاریم ؛؛ ولیکن نیکوان را دوستداریم ؛؛
چه باشد گر بد از ما در قیامت ؛؛ به نیکان بخشد از راه کرامت ؛؛ آورده اند که یکی از سلاطین بدیدن درویشی رفت ودر
ویش فی الحال سجده بجای آورد وزیر شاه پرسید که این چه سجده بود گفت سجده شکر دیگر باره سجده کرد گفت برای چه سجده

کردی گفت برای آنکه سلطان را نزد من آورند نه من را نزد سلطان برند زیرا که آمدن پادشاه نزد من درویش عبادت است و رفتن درویشان بدرگاه پادشاهان معصیت است پس چون سلطان را طاعتی حاصل آید و معصیتی از من صادر نگردد محل شکرگذاری و سپاس داری باشد شعر اگر دم زد درویش پرسی زنی ها ها بر رفعت قدم زیر کرسی زنی ها ها کسی کاستعانت برد ولیکن برد ها ها اگر بر فریدون زد از نیش برد ها ها و تواضع و نگاهداشتن کردن بدانکه حق سبحانه و تعالی تواضع از بندگان دوست دارد و دشمنان را بوی نیکو میده است چنانکه گفت وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا و خاصان رحمن که بر روی زمین روند و حضرت رسالت پناه محمدی صلوات الله علیه فرمود که مرا تواضع فرموده اند چنانکه روند بتواضع و آن حضرت فرمود وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ گفت فروتن باش مؤمنان را و باز داشت از بزرگی کردن و اما صفت دشمنان چنانکه گفت فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ آنکسان که در آن جهان گرویده باشند و دل ایشان بزرگ کند و فرمود که إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ خدای تعالی دوست ندارد بزرگی کننده کان را و گفت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ روایت کردند از حضرت رسول صلعم فرمود که داود نبی علیه السلام گفت بار خدایا که در آید در قبهٔ تو و از که نماز را بپذیری بداود وحی فرستاد که یا داود در قبهٔ من آنکس آید که نماز آنکس بپذیرم که تواضع کند مرا و عمر عزیز بذکر من بگذارند و تن خویش را از روزها نگاه دارد از بهر رضای من گرسنه را سیر کنند و غریبی را جای دهد و بر معصیت زده رحمت کند فردای قیامت نور روی او می تابد در میان مردمان چون فردوس است در بوستانها و نه جویهایش خشک شود و نه میوهایش بگذارد.

روایت کردند از حضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله وسلم که گفت متکبران را برانگیزانند روز قیامت مانند خوک بر صورت تا مردان مر ایشان بزیر پای بسترانداز ند خوار ایشان نزد خدای عز وجل تا میان خصمان داوری نکند پس از تابش دوزخیان بدترین باشند و همین بجز آنند ایشان را از زقوم که ریم و زرد آب دوزخیان است نقل کردند از حضرت خواجه کونین و فخر عالمین صلعم فرمود که در بهشت در نیاید آنکس که چند سپند دانه کبر در دل او باشد گفتند یا رسول الله کبر چیست گفت آنکه سخن را سر باز زند و مردمان را خوار دارد و آن حضرت فرمود عظمت خدای را سزا است و هر که یکی از آدمیان کبر آرد باتش دوزخ بسوزانم و علما گفته سزد بزرگی و بزرگواری مر خدای تبارک و تعالی را چنانچه پرسیدند از ابو القاسم حکیم که گفت سزاوارتر بکبر از آنکه

چیزی سه چیز دارد علم بی جهل و قدرت بی عجز و زنده کانی بی مرگ در خبر است از حضرت سید عالم صلعم فرمود که هر جانیکه مردی باشد جان از تن او بیرون آید از سه چیز پاک باشد و به بهشت رود یکی کبر و دیگر خیانت و دیگر حسد آنحضرت فرمود که هر بنده پشمینه پوشد و نعلین در پای کند و بر دراز گوش سوار شود و گوسفند چراند و با عیال خود طعام خورد و با درویشان نشیند حق سبحانه و تعالی کبر از دل او بر دارد و دیگر حضرت سید عالم صلعم فرمود که با حضرت پادشاه عالم مناجات کردم و گفتم خداوندا کیست دشمن ترین بنزدیک تو گفت آنکس که دلش پر کبر بود و زبانش درشت و روز درشت بود و در رویش ترش و بخیل بوده باشد بر اهل خویش بدخوی باشد و فرمود که تواضع خوبترین اعمال است روایت کردند از موسی علیه السلام

علیه السلام

دو مرد دعوی کردند یکی گفت من فلانم پسر فلان از بزرگی بر هیچ پیغمبری اقرار نکردم و آن دیگر گفت و بنازید بر پدر مسلمان گفت خداوند ذو الجلال و کریم لایزال که اگر پدرم از مسلمانان نبودی هرگز پدرم را فضل ننهادی و بنازیدمی پس حق

السلام

تعالی وحی کرد بموسی علیه السلام که من قضای این هر دو تن را راندم اما آنکه به پدر مسلمان خود بنازید و فخر کرد من که خداوندم بر من حق است که او را با پدرش به بهشت در آورم و آن مرد دیگر که به پدر کافر خود فخر کرد و بنازید بر من حق است که او را با پدرش بدوزخ رسانم و حضرت رسول صلعم فرمود که هر که پیشانی بر خاک نهد به نیاز بدرگاه بی نیاز و پادشاه کارساز و نیازمندی کند و از کبر و منی دور شود خدای تعالی او را به بهشت رساند روایت از عبد الله عباس که گفت سر تواضع آنست که هر کس را ببینی بیشتر از وی بر وی سلام کنی و از مسلمانان همه را از خود بزرگتر دانی و خوبتر شماری و اگر از تو کراهیت کند او را از خود خوشنود گردانی و او را بستانی که پرهیزکاری و نیک مردی است مسیح موصلی گوید در خواب دیدم حضرت امیر المؤمنین علی ع را گفتم یا امیر المؤمنین مرا پندی ده که بدان کار کنم گفت هیچ چیز ندارم بهتر از تواضع درویشی را بتوانگری رساند روایتست از بایزید گفت تواضع چهار است تواضع تن و تواضع عقل است و تواضع جان است و تواضع دل است اما تواضع دنیا جو یا بر است و تواضع دل عقبی جو یا بر است و تواضع عقل هدی جو یا بر است و تواضع جان مولا جو یا بر است و هر که بتن تواضع کند دنیا یابد و هر که بدل تواضع عقبی یابد و هر که بعقل تواضع کند هدی یابد و هر که بجان تواضع کند مولا یابد و گفته اند که توانگری در یقین است و عزت در تقوی است و آسانی و شرف در تواضع است فصل چهارم در نکوهش خرسندی که آمیزتر و بزرگتر دو چیز است یکی گذاردن امر و دیگری ور شدن از

نهی و هر بنده که کردار نیکو کند از مرد و زن مؤمن و مؤمنه باشد و علما گفته اند زنده کانی درین جهان دو چیز است یکی خورسندی
و دیگری زیستن در طاعت و توانگری بمال بسیار کس درویش گشتند از بی خرسندی و درویشان بمال اندک توانگر شدند
از خرسندی روایت از حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بهترین امت و تابعان که هر بامداد برخیزد
و ایمن در خانهٔ خود و عافیت بود از قوت یکروزه ایمن کرد باید که شکر خدای تعالی بجای آورد آنحضرت فرمود که بهترین
امت تابعان اند و بدترین ایشان تابعان اند و حضرت رسول صلعم فرمود که خرسند باش تا شاکرترین مردمان باشی
و پرهیزکار باش تا عزیز مردمان باشی و مردمان را دوست دار چون تن خود را تا مؤمن باشی و نیکوئی کن با همسایگان
تا مسلمان باشی و حضرت رسول صلعم فرمود که فرزند آدم را در دو وادی از زر و سیم پر باشد و دیگر آنکه آرزو کند بشکم فرزند
آدم پر نکرد و مکر بخاک و حضرت رسول صلعم فرمود که دور باش از مادر کناهان که آن سه چیز است یکی کبر و یکی حسد و یکی
حرص [2] آدم کرد و ابلیس را بر آن داشت که کندم بخورد تا از بهشتش بیرون کردند و روزش در سختی نهادند روایت از حضرت
سید کاینات صلعم فرمود یکروزی کذشت بر حبشی او را دید در کار سخت و آب همی کشید بمزدوری ازو پرسید که هر روز
چند ستانی گفت دو دانگ گفت فردا بیا تا هر روز ترا درمی بدهم و قرآنت بیاموزم گفت آری روا باشد روز دیگر
بیامد در مسجد نشست چون ده روز تمام شد عیالانش نفقه خواستن بیامد بنزدیک حضرت رسول صلعم گفت یا رسول الله
امروز ده روز شد و فرزندان من نفقه هیچ ندیدند بحضرت امیرالمؤمنین ع فرمود تا ده درم بدو داد و بخانه برد و بر کشید
دو دانگ و سه درم برآمد و باز کردید و در مهار آنحضرت امیرالمؤمنین علی ع داد خدای تعالی وحی کرد بحضرت
رسول صلعم که ما هر روز او را دو دانگ روزی کرده ایم تو میخواهی بروی افزائی اگر مر او را هزار درهم بدهی از سه درم او را
دو دانگ بیش نبود روایت کردن از بزرگان دین که چهار چیز بر چهار چیز بخندد تقدیر بر تدبیر بخندد و بخشش بر
کوشش بخندد و اجل بر امل بخندد و قضا بر حذر بخندد روایت کردند از سلیمان بن داود علیه السلام روزی نشسته بود
مردی بیامد بلند بالا و نیکو روی و فصیح زبان و برهنه و بی نوا بود و بنالید از درویشی و مفلسی سلیمان ع او را کرسی زرین
داد برگرفت و برفت پس از سه روز آن کرسی را بیاورد و ببازار برد تا بفروشد هر چند کردانید هفت درم بیش بها ندکسی او را
نخرید سلیمان علیه السلام او را بخواند و گفت این کرسی را میفروشی سلیمان ع متحیر شد جبرئیل ع بیامد و گفت خدای تعالی

میفرماید

میفرماید که من امروز او را درویشی قضا کرده ام تو میخواهی او را توانگر کنی گفت بعزت من که اگر از مشرق تا مغرب بگردانند توانگر نشود
این سلیمان کمتر از هفت درم خرید سلیمان کرسی ازوی بستاند و هفت درم بوی داد روایت کردند از توجل رفاق گفت
چهار چیز بچهار طلب او خطا بود توانگری در بلا جستم خود در خورسندی بوده است و راحت در بسیاری مال جستم خود در اندک
بوده است و نعمت در خوردن و پوشیدن جستم خود در پرهیزکاری بوده است آورده اند که حکیمی گفت که خورسندی
در توانگریست هرچند که برهنه است و گرسنه است و حریصی در درویشی است هرچند بر دنیا پادشاه است روایت
از سلیمان ابن داود ع که روزی بر تخت سلطنت نشسته بود درویشی گذر کرد که پادشاه زروان او را برآمد
وی بر سلیمان ع دید که آن مرد درویش در آبادانی زراعت مشغول بود سلیمان ع او را گفت ای سلیمان
پادشاهیت بیرون از سه چیز نیست یکی آنکه بر تو گذشته است من با تو برابرم آنچه نگذشته است نیز برابرم
اکنون این ساعت چرا عمر خود را ضایع کنم و دلخوشی بر پادشاهی که یک ساعت است و آخرش مرگ است و از
تو خواهند گرفت ستدن اختیار کنم سلیمان گفت بخواه آنچه از من میخواهی تا ترا از آن بی نیاز کنم تا توانگر وقت
کنی و با من در صحبت باشی آن مرد گفت مراد روزی که قسمت من نباشد باز داری و هر بلای که برای من
کرده باشد باز داری و از من بگردانی و دیگر چون اجلم باز آید از من باز داری این سه چیز قبول کن و از من
باز دار تا با تو صحبت کنم و ترا پرستم و خدمت کنم سلیمان ع گفت من ازین کار دورم آن مرد گفت من چرا
با تو صحبت کنم و ترا پرستم فصل در قصهٔ عزیر پیغمبر بدانکه در لشکرگاه موسی ع دوازده هزار پیغمبر بودند و همه بر دین
موسی ع و عزیر پیغمبر از آن جمله پیغمبران او دو پسر داشت یکی ده ساله و یکی پنج ساله و او را عمر چهل سال بود
هیچ آفریده ندانستی که در ازل و ابد چه رفته است و چه خواهد رفتن عزیز ع توریت یاد داشت بعد از موسی ع از وی
عزیز بر خواست و دراز گوشی که داشت بار کرد و ارزاقی که مقام داشت بیرون آمد و مغفران که با او دیدند که خر
واری داشت با شیره بدیدن دوستی میشد و روایت مختلف است و نمد سرخ پوشیده و کلاهی از نمد بر سر نهاده
روان شد و در آن راه که می شد گذارش بر کنار کوهی افتاد و در آنجا دهی خرابی بود روزگاری بر آن گذشته بود
و مقابر چندی بر سر آن راه بود و آن قبرها خراب شده بود چنانچه استخوانهای ایشان پوسیده و در هم شکسته

ازان قبرها بدر افتاده بود بخاطر او بکذشت که خدای تعالی این استخوانها را که پوسیده و ریزه کشته چه نوع روز قیامت زنده
خواهد کرد بدین قدر که حق تعالی میفرماید قوله تعالی اَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلی قَرْیَةٍ وَهِیَ خَاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِهَا یعنی
آنکس که بران ده خراب بکذشت و بران استخوانهای ریزریزه و پوسیده نظر کرد و تعجب در دل او کار کرد و در خاطر او
کذشت که حق سبحانه و تعالی چکونه اینها را زنده کند میفرماید که چون اینقدر در دل او بکذشت حق تعالی مرک را بروی کماشت
چنانکه فرمود قوله تعالی فَأَمَاتَهُ اللّٰهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ کَمْ لَبِثْتَ یَوْمًا اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قَالَ
بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ اِلی طَعَامِکَ وَشَرَابِکَ لَمْ یَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ اِلی حِمَارِکَ وَلِنَجْعَلَکَ آیَةً
لِلنَّاسِ وَانْظُرْ اِلَی الْعِظَامِ کَیْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَکْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَیَّنَ قَالَ اَعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ عَلی کُلِّ
شَیْءٍ قَدِیرٌ چون مرک بر او کماشت او بمرد و درازکوش او نیز بمرد صد سال بروی بکذشت و اعضای ایشان از هم پاشیده در اکناف
و اطراف بپراکند و ریزیده و پوسیده شدند چنانکه از ایشان هیچ باقی نماند اما آن طعام و شراب یعنی شیر با شیره و انجیر
همراه آورده بود و آن قبا و نمد و کلاه نمد نیز مانده بود بحکم جبار عالم چنان شده بود که دران مدت کسی بر آن راه
نمی رفت و دران طعام تغییری پدید نیامده بود و همچنان برقرار خود مانده بود چون صد سال برآمد فرزندان
او یکی صد و ده ساله و دیکری صد و بیست شده بودند و توریت از میان ایشان محو شده بود و وقت آمدن عیسی ع شده
بود ایشان هر دو برادر در کوچه خود نشسته بودند و با هم حکایت کذشته میکردند حق سبحانه و تعالی اظهار قدرت کرد
و باد را فرمان داد تا ذرات استخوان عزیر که مدت چند سال بود که از هم پاشیده از اطراف و اکناف عالم کرد کرد و می آ
ورد و ذره ذره بر هم نشاندند تا استخوان تمام شد بعد از ان پی بر آورد و کوشت می رست و پوست بر می آمد بدین نوع
سر عزیر پیغمبر ع درست شده و پیه در حدیقه چشم او پدید آمد و جان در سرش بفرمان خدای تعالی در آمد چون چشم باز
کرد هیچ اعضای خود را ندید اما آنچه سرش ترکیب شد از هم اعضای خود را از کردن تا دست و پا و شکم بچشم خود بدید
که اول استخوان پدید آمد و بر یکدیکر پیوسته شد و پی بر می آمد و کوشت میرست و موی بر می آورد تا اعضایش بدین نوع
درست شد و جان در و آمد تا تمام شد و نمد و کلاه دید نهاده نمد در پوشید و کلاه بر سر نهاد حق سبحانه و تعالی وحی
بر عزیر پیغمبر که چه مقدار است که خفته باشی کفت یکروز یا بعضی از روز حق تعالی وحی کرد بعزیر که تو صد سال است که مرده

برو نظر

برو نظر دران درازکوش خود کن بدان جانب نظر کرد هیچ اثر از درازکوش باقی نمانده بود اما چنانچه خود را بچشم
و سر بدید که چکونه زنده کردید و ترکیب یافت درازکوش خود را چنان بدید که باد اعضای او را ذره ذره بر هم می نشاند
تا استخوان و رک و پی و کوشت و موی بر می آورد و جان در بدن او در آمد و زنده شد عزیر روی بر خاک نهاد و با
معبود پادشاه عالم مناجات کرد و شکر باری تعالی بجای آورد و سر بسجده نهاد و با معبود پادشاه عالم بدان
سهوی که در خاطر خود کذرانیده بود بجای آورد و تسبیح و تقدیس و تهلیل بجای آورد و توبه کرد از ان اندیشه که بخاطر
خود کذرانیده بود و بعد از ان حضرت حق سبحانه و تعالی وحی کرد بعزیر که نظر بدان طعام و شراب کن که درین صد
سال هیچ تغییر دران پدید نیامده است و چون نظر بدان متاع کرد همان دید و از آن تازه تر که بود تغییری و
تبدیل نشده عزیر با خود کفت که بدیدن آن دوست که در شام بود شاید مرده باشد چون چند سال برین کذشته
و عالم ازان بکر دیده من باز کردم و درازکوش را بار کرد و روی بوطن خود نهاد چون ازان راه برسید
پسران او را بدیدند ملاحظه کردند و دیدند که بعد از صد سال ازین راه شخصی می آید قبای سرخ از نمد و کلاه سرخ
از نمد پوشیده برادر بزرک با برادر کوچک بکفت که دران زمان که پدر ما ازین راه رفت و نیامده است ایشان در
برین سخن بودند که عزیر ع برسید و سلام کرد پسران آن جواب دادند و کفتند که تو چه کسی و از کجای آیی عزیر کفت من عزیرم
ایشان کفتند که تو چه میکویی که عزیر صد سال است که رفته است کفت بلی چنین است اما شرح حال با شما بکویم بعد از
آن حکایتهای کذشته هم تقریر کرد ایشان کفتند تو چه میکویی عزیر توریت یاد داشت و این زمان در میان ما نیست
کفت همان یاد دارم و آغاز کرد و بخواند آوازه در شهر افتاد و خلایق انجا جمع شدند کسانی که او را دیده بودند او را
بشناختند چون توریت بشنیدند پسران آن بدست و پای پدر افتادند پدر چهل ساله و پسران یکی صد و ده ساله و
یکی صد و بیست ساله بعد از آن خلایق بر چند کروه و ملت شدند و ولادت حضرت عیسی ع بظهور پیوست بعضی
کفتند که عیسی پسر خدا است و بعضی کفتند عزیر و مریم و عیسی هر سه بنده اند کان خدای تعالی اند استغفر الله العظیم
و قول هم افواه بود و خدای تعالی یکیست و واحد و یکتا و ازین فعلها مبراست و قدرتها نماید و پاک و بی عیب و بی
زن و بی فرزند و قادر است بر قدرتها و باک ندارد و همه را بمیراند و باز زنده کرداند که لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ

سوم

هو السمیع العلیم حکایت رابعهٔ عدویه در خبر آمده است که او را رابعهٔ عدویه خوانندی و زن مؤمنه بود و شب و روز
بطاعت و عبادت خدای تعالی مشغول بود و روز روزه داشتی و در شبها عبادت کردی شبی در محراب خواب برده بود
دزدی بخانهٔ رابعه در آمد و آنچه بود در آنخانه تمامی برداشت خواست که بیرون رود از خانه هرچند راه جست نیافت و راه
خانه بسته شده بود و از هیچ جای راه نیافت دزد متحیر بر جای خود بماند ناگاه هاتفی آواز داد که چون رابعه خدمت ما میکند
بر ما نیز واجب است که او را و خانهٔ او را نگاه داشتن دزد چون این سخن بشنید آن رختها را بر جای خود بگذاشت راه یافته بیرون آمد
و از دزدی توبه کرد دیگر بر سر گناه نرفت پس هر که با خدا باشد خدای تعالی نگهبان او باشد روایت که عبد الله بن مبارک غلامی
بخرید بصد دینار چون شب در آمدی سیاه گفت ای خواجه روز خدمت تو کردم تا شب بجای آوردم اکنون اجازت فرمای تا بعوض
بندگی خدای تعالی کنم بعوض روز چون اجازت یافت وضو ساخت و جای خلوت طلب کرد و در نماز ایستاد تا بروز طاعت
کرد چون صبح بر آمد دست بدعا برداشت و گفت ای خداوند کریم و خدای رحیم اگر این خواجه را ضرور بودی ترا بروز چنان پرستیدی
که من بشب اگر آزاد بودی شب و روز ترا عبادت کردی عبد الله گوش داشته بود دعای شنید تا او چگونه بدان غلام برخاست و
بیرون آمده بخانه باز آمد و از عقب کار خواجه روان شد شبی دیگر بعبادت خویش اجازت طلبید و بیرون آمد و آهنگ
ویرانه کرد عبد الله بر اثر وی برفت تا بدان ویرانه غلام را دید در آن ویرانه بطاعت حق اشتغال نموده شبی بود عظیم تاریک
و قندیلی از هوا آویخته بود بی طناب و بی قلاب از قدرت حق سبحانه و تعالی و از نور حضرت رسول صلعم روشن چنانچه همه
ویرانه از نور آن روشن شده بود عبد الله چون چنان دید برفت و در قدم غلام افتاد و گفت تا حال بندهٔ من بودی اکنون
من بندهٔ تو باشم و ترا آزاد کردم از برای رضای خدای تعالی غلام سر بر آورد و گفت الهی مرا فاش کردی از این پس زندگانی
نمیخواهم این بگفت و سر بسجده نهاد و جان بحق تعالی سپرد عبد الله بن مبارک گفت چون فرا رفتم و در و نظر کردم گمان
بردم که مگر صد سال است که مرده است کارش را راست کردم و بخاکش سپردم چنین باشند مردان خدای اگر ترا نیز هوس
خداپرستی هست چنین مطیع می باید بود شعر مردان خدا خدا نباشند الا ز خدا جدا نباشند حکایت اویس قرنی مردی
بزرگ بود و سه شبانه روز بود که هیچ نیافته تا بخورد بامداد از خانه بیرون آمد از خدای تعالی راضی و لیکن گرسنه نگاه کرد دیناری
دید افتاده بر زمین روی از آن بگردانید و برنگرفت مبادا که از کسی افتاده باشد و برفت و عزم آن کرد که گیاه صحرا بخورد ناگاه

گوسفندی دید که می آمد و گردهٔ نانی گرم در دهن گرفته بیاورد و در پیش او بر زمین نهاد و اوروی از آن بگردانید که مبادا از کسی
بوده باشد آن گوسفند بفرمان خدای تعالی بسخن آمد و گفت یا اویس ﴿هَذَا عَطَاءُ رَبِّكَ﴾ آن بندهٔ آنکسم که تو بندهٔ اوئی و این نصیب حق
تعالی برای تو فرستاده است بستان وی دست فراز کرد و آن گرده نان برابستد و گوسفند ناپدید شد روایت نقلست از ابو عبد الله
طرایفی گوید که روزی با عبد الله بن الخیلان بودم مردی بود از بزرگان و این حکایت کرد که وقتی قصد حج کردم بمدینه دو کس بهیچ
نیافتم که بخورم خوابم در ربود جمال با کمال حضرت رسول صلعم بخواب دیدم که پیش آمد و گردهٔ اصفهانی بدست من داد که بخور
من میخوردم و در روی حضرت رسول صلعم نظری کردم تا یک نیمه از آن گرده بخوردم و آنحضرت رفت من از خواب در آمدم آن
یک نیمه گرده با من بود و صلوات بدادم و دو روز بدان گرده قناعت کردم روایت سفیان ثوری گوید که روزی در بادیه می
گذشتم غلامی دیدم که شبانی میکرد و دو راز گوسفندان نماز می کرد و گرگان دیدم که گلهٔ او را محافظت میکردند پیش رفتم و گفتم
یا برنا هرگز گرگ با گوسفند آشتی نکند گفت بلی وقتی که صاحب گوسفند خدمت خالق خود کند و بندگی خدای بجای آورد پس خالق گرگ را
بفرستد تا شبانی کند و چون من با خالق آشتی کنم گرگان با گوسفندان من آشتی کنند گفتم یا غلام خدای را شناسی گفت بلی گفتم
کجاست گفت بالای همه است اما بصفات همراز و برابر است که ﴿إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾ گفتم که خدا را بظاهر می شناسی یا
بباطن گفت بهر دو گفتم بگو و هر دو بیان کن گفت بظاهر چنان دانم که چون نقشی دیدم بدانستم که نقاشی هست و چون صورت
بدیدم بدانستم که مصوری هست چون کتاب بدیدم بدانستم که منطقی هست و چون خلقت بدیدم دانستم که خلایق را خالقی هست
که انچه اراده کند و گوید که کن هنوز کاف بنون نرسد که آخر شده باشد اما بباطن چنان شناسم که انچه تدبیر کردم و بتقدیر او با
طل گردد و تدبیر من با تقدیر او بر نیامد بدانستم که من بنده ام و او خداوند من است و کر کار نه بر نیک و بد است بلکه بار آرادت او است
و آنکس که بحکم او راضی بود در آن جهان ملک و پادشاه بود و نشان رضای خالق آنست که مایه با بنده یا طاعت و صدق و اخلاص
گردد و از چشم و گوش و زبان و دست و پای که بغیر حق نگوید و نشنود و بجای که نباید رفت نرود و چیزی که نباید گفت نگوید و چیزی که
نباید دید نه بیند و دست را بسخاوت آموزد و گوش شنیدن سخن خدای باید که جملهٔ اعضای خود را به بندگی او جاری سازی تا رستگار
باشی روایت که ابو سلیمان دارانی گوید که در نخاس خانه شدم تا بندهٔ بخرم یکی را بر من عرضه کردند که آثار صالحان در روی ظاهر بود
گفتم نام تو چیست گفت آنچه بخوانی گفتم چه کار کنی گفت آنچه تو فرمائی گفتم چه طعام خوری گفت آنچه توام بدهی سلیمان بگریست و بگفت

محسن خود بکرفت و بیکریست بروی خود میزد و میکفت که تو دعوی بندکی خدای میکنی هرکز با خدای خود چنین نکفته که این عاجز فقیر
می کوید با تو در حال او را بخرید و آزاد کرد و کفت حقیقت بندکی چنین است که این بنده میکوید والله اعلم واحکم فصل بیست و سیم در
روایت کرد عبدالله عباس از حضرت سید انبیا و خلاصهٔ اصفیا محمد رسول الله صلعم فرمود که چون روز قیامت باشد مردم را در عرصهٔ عرصات
آرند که مال از حلال جمع کرده باشند و بحرام نفقه کرده باشند فرمان آید از پادشاه ذوالجلال که وی را بدوزخ برید و مردی دیکر را بیاورند که
مال از حلال جمع کرده باشد و بحلال نفقه کرده باشد ندای عزت در رسد که از وی حساب طلبید بهر درم و حبه که از کجا آورده و بکجا نفقه
کرده حساب کنند پس حضرت رسول صلعم فرمود که بدانید ای بندکان از حلال حساب و از حرام عذاب و نیز حضرت رسول صلعم
فرمود این دعا اللّهمّ اعوذ مِنَ الدّنیا فانّها مِنَ الآخرة کفت بار خدایا میخواهم که دنیا را از من باز داری که دنیا آخرت
را کم کند هر آنکس که بر دنیا حریص بود آخرتش نبود آورده اند که چون روز قیامت شود دنیا را بیارند با زینتهایش پس دنیا
کوید بار خدایا مرا بنده از بندکان سزای ایشان باشم پس از خدای تعالی خطاب در رسد که ای دنیا تو دون من راضی نباشم که
منی بسند خویش
چیزی دون من در رضای تو بنده کان وهم بندکان ترا بدوزخ فرستادم و دنیا بی پایان است و مال بی پایان دنیا کسی جمع
کند که بی عقل بود شرط دنیا کسی طلبد که بیوفا بی و بیشرمی و بی رحمت و شفقت بی معرفت از بهر دنیا کسی جمع کند که بر دنیا مشغول
بود و بی علم و بی طاعت و بی دین بود روایت کند ابن عباس که چون روز قیامت بود دنیا را بیارند بر صورت زنی زشت روی
سخت منکر بود و از چشم وان و دهانش بوی کندی پدید می آمده باشد و خلقان از وی متنفر باشند و خلق قیامت او را ببینند و از سینه
خ مس
~~از~~ وی ندا کنند که این چیست بدین زشتی و بدین بد شکلی پس دنیا را بدین صفت و صورت بر خلقان عرضه
کنند و منادی از خدای تعالی ندا کنند با خلایق آدمیان این شناسید مردمان کویند نعوذ بالله از شناختن این صورت
بد و سیرت بد پس بار دیکر ندای عزت در رسد که این دنیاست که شما از برای این مردار جنک و خصومت کردید و برادر برادر
را کشتند و این ان دنیاست که شما بدو غره بودید بهوا و هوس شهوات و لذات او مشغول بودید و از طاعت خدای تعالی باز
ایستادید یا غافلان یا جاهلان یا منافقان یا ظالمان یا فاسقان این آن دنیاست که شما او را دوست داشتید جمله خلایق
سر در پیش افکنند و شرمسار کردند پس دنیا کوید الهی کجا اند دوستان من بکجا یند طالبان من تا با من حاضر آیند تا بدوزخ
رویم آنکاه از خدای تعالی ندا در دهند که ای فرشتکان دوستان دنیا را در دوزخ افکنید خلقان نا امید کردند از رحمت خدای

عز و جل پس دنیا را با ایشان بزندان کردانند چنانکه در دنیا زندان بود دلبند رعمل روایت که عیسی ع روزی میکذشت سه
تن رفیق وی بودند چون بزمین شام رسیدند دو خشت زرین دیدند که در جایکاهی نهاده بود ان سه تن رغبت بدان
دو خشت کردند حضرت عیسی ع کفت ای قوم این دو خشت شما را بکشتن اندازد در کذرید و دخل منمایید ایشان سخن عیسی ع
را قبول نکردند پس کفت شما غره شدید بدنیا پس عیسی ع از ایشان در کذشت ایشان ان خشتها را بر کرفتند چون بنزدیک
شهری رسیدند یکی را کفتند یک درم زر ببر و از بهر ما طعام بستان تا بخوریم آنکس که او را بطعام خریدن فرستاد این شخص با خود
کفت حیف باشد که این دو خشت را ایشان ببرند ولیکن من پارهٔ زهر قاتل بستانم و در این طعام کنم تا ایشان این طعام را
بخورند و بمیرند و این دو خشت زرین مرا باشد القصه ان دو رفیق دیکر بهم کفتند که چون این مرد باز آید و طعام بیاورد
پیش دستی نماییم و او را بکشیم و این دو خشت زرین یکی از آن تو و یکی از آن من باشد چون ایشان چنین اتفاق کردند
ان شخص باز آمد و طعام آورد این دو تن شمشیر بر کشیدند و او را بکشتند و چون دل از وی فارغ کردند ایشان نیز بطعام
خوردن رغبت نمودند چون از ان طعام اندکی تناول کردند زهر در ایشان کار کرد ایشان نیز همانجا بمردند و خشتها بر جای
خود بماند و بعد از دو روز عیسی ع بدانجا رسید دید که ایشان هر سه تن در انجایکاه مرده اند عیسی ع کفت ای دنیای دون
دون بیوفا با هیچکس وفا نکردی ع دنیا بر هیچکس وفا نکند تو دل بر این کنده دنیای دون نهاده و کار آخرت از دست داده
دنیا همه رنج است و غم و محنت و آه عاقل نکند وطن درین منزلکاه پس ای عزیز من بنکر به دنیا و دوستی دنیا چه میکند
دل درین مبند دنیای فانی بکذرد نوبت پیری در آید نوجوانی بکذرد روایت از حضرت امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله
وسلم که هر کس چیزی بجای آورد و هیچ باقی نکذارد از طلب بهشت و کریختن از دوزخ هر کس که خدای تعالی را بدانست و
طاعت وی داشت و شیطان بدانست بمخالفت وی برخواست و چون بدانست که کدام است و دست در وی زد و با
طل بدانست که کدام است و دست در وی زد و باطل بدانست که کدام است دست از وی برداشت و دنیا را بدانست و
بینداخت و آخرت را بدانست و در طلب وی ایستاد و یکی از حکما کوید که دنیا چاشتی و شامی بیش نیست برای این مقدار خویشتن را
را هلاک مکن از دنیا بجملکی روزه فراکیر تا در آخرت در پیری تو بکشایند که سرمایهٔ دنیا هواست و سود وی هاویه است و
یکی بو حازم را کفت چکنم که دنیا را دوست میدارم کفت این دوستی از دل من بشود کفت هر چند دنیا بدست آری از حلال

بدست آور بجای خویش نه و دوستی وی زبان دار و این بحقیقت از آن گفته است که دانسته است که چون چنین نکند
خود دنیا بروی دشمن شود و در دل وی ناخوش شود یحیی بن معاذ گوید دنیا دکان شیطان است از دکان وی چیزی بر مدار
و چیزی بر مگیر و با شیطان سود و زیان سودی نکند و نفس ترا فدای دوزخ سازد و آورده اند که اگر دنیا زر باشد و فانی
و آخرت سفال و باقی واجب بودی بر عاقل سفال باقی دوست داشتن بر زر فانی فکیف چون سفال فانی اختیار کند بر
زر باقی و گفته اند حذر کنید از دنیا که شنیده ام که هر که او دنیا را بزرگ دارند در قیامت ویرا بدار آرند و بر سر وی منادی کنند که این است
چیزی را که خدای تعالی حقیر داشته است ایشان او را بزرگ داشته اند آورده اند که لقمان حکیم پسر خود را وصیت کرد و گفت ای
فرزند دنیا را با آخرت بفروش تا هر دو سود کنی و آخرت بدنیا مفروش تا هر دو زیان نکنی در خبر است در خبر است از ابو امامه
که او روایت کرد که حضرت رسالت پناه محمدی صلعم را بر سالت بفرستادند لشکر ابلیس نزد یک وی شدند که چنین پیغمبر را
فرستادند اکنون ما چکنیم ابلیس ملعون گفت امتان وی دنیا را دوست دارند ایشان گفتند پس باکی نیست و از این
غم مدارید که اگر چه بت پرست نیستند اما دنیا را دوست دارند ایشان گفتند پس باکی نیست و ازین غم مدارید که هر چه بستانند
بحق نستانند و هر چه نگاه دارند نه بحق نگاه دارند و سر همه گناهان دوستی دنیاست آورده اند که حسن بصری نامه نوشت بعمر
بن عبد العزیز که آن روز آمده گیر که بازگشتن کسی مرگ بوی رسد و بمیرد آن روز را آمده گیر که گویی که دنیا هرگز نبوده است
و آخرت همیشه باقی مانده بوده است و دیگر آنکه عجب از کسی که داند که مرگ حق است شاد چگونه باشد عجب از کسی که دوزخ حق است
چگونه او را خنده آید و عجب از کسی که داند که دنیا بر کسی نماند دل بدنیا چون نهد و عجب از کسی اند که قدر بر حقیقت دل بر وی
چگونه مشغول دارد و فرمود که هیچ کس از دنیا نشود که بوقت مرگ سه چیز گلوگیر وی شود که از آن جمع کرده سیر نخورد
آنچه او امید داشت بدان نرسد و زاد آخرت چنانچه باید نسوزد در روایت است از یحیی بن معاذ گوید عاقل آنست که سه کار کند
دنیا را دوست ندارد و گور را عمارت کند پیش از آنکه بگور رود و خدای را خوشنود کند پیش از آنکه بدرگاه او شود و گفت یعنی
دنیا بدانکه در چیست از روی او نیز آرد خدای تعالی ترا دور کند در خبر است در خبر است از حضرت رسالت پناه محمد صلعم فرمود
که هر که دنیا طلب کند برای لاف تفاخر خدای تعالی بر وی خشم گیرد و اگر برای آن که از خلق ممتاز بود از برای نفقه حلال روز
قیامت می آید با روی چون ماه شب چهارده پس دنیا را اعتماد نیست آورده اند که اویس قرنی چنان تنگ گرفته بود دنیا را

بر خویشتن

بر خویشتن که قوم وی پنداشتن که وی دیوانه است یک یا دو سال بودی که ویرا ندیدندی وقت بانگ نماز از خانه بیرون رفتی پس از نماز
خفتن باز آمدی و طعام وی استخوان خرما بودی که از راه بر چیدی اگر چیزی جز استخوان خرما یافتی و استخوان بصدقه و آن نیز بخوردی و اگر
با استخوان روزه گشادی و اگر استخوان خرما نیافتی چندان خرما بخریدی که بدان روزه گشادی و جامهای وی خرقهای بودی که از
سر گین دانها بر چیدی و شستی و کودکان سنگ بر وی انداختندی که دیوانه است و او گفتی که سنگ خورد تر باندازید تا جای
نشکند که از طهارت و نماز باز مانم و از برای آن بود که حضرت نبی صلعم هرگز ویرا ندیده بود و ویرا ثنای بسیار گفته بود مردان آن
راه حق هرگز بدنیا نیامیخته اند و با دنیا نبوده اند و همگی در طلب آخرت بوده اند تا بجزای کرامت حق تعالی رسیده اند والسلام
علی من اتبع الهدی باب چهل و نهم در بیان علو همت الهی ببرکت متحیران جلال تو و ببرکت کدا ختگان هیبت تو و مقهوران قهر تو ای ملکی که
ملوکان عالم مملوک تو اند ای جباری که جباران عالم مقهور تو اند و ای حفیظی که همه اهل عالم محفوظ تو اند و ای رازقی که همه
اهل ثری مرزوق تو اند ای غفاری که همه اهل خطا مغفور تو اند که ما را بصحرای هدایت بیرون آری و ازین وحشت برهنه انس
رسانی ملکا میدانی حال پادشاهی میبینی احوالم خداوندا من عاجزم و هیچ حیله و قوت ندارم و هر چه جز از تست از آن بیزارم
هر کسی تعلق بکسی دارند و این بیچاره درمانده که کار تکیه بر لطف تو دارد یا رب حاجت بسیار دارم و ترا روا کردن آن
ملال صورت نتواند کرد ای رهنمای درماندگان درهمی این ضعیف که می بینی و میدانی و بیرغمی این بیچاره عیان است بر تو آن
چیست که ندانی و فدا آری و نتوانی و همه چیز تو دانی و توانائی و توانی و بر همه چیز توانائی بقدرت بر آوردن میتوانی و بی علت
برین بنده برسانی و عاقبت بر خور داری بدان باز گردانی و شر ظالمان از ما کفایت کردانی و هیچ بی رحمی را بر ما دست مده یا رب رحمت
خود ما را بیامرز یا اله العالمین و یا خیر الناصرین ابیات بنام خدائی که هستی از وست ‖ زبر دستی و زیر دستی از وست ‖
فروزنده شمع کیوان و خور ‖ رساننده روزی مار و مور ‖ نگارنده چهره ماه و مهر ‖ بر آرنده سقف گردان سپهر ‖
بگردآور آتش روان پرور است ‖ از آنکس که جانها بفرمان اوست ‖ بر آنکس که لولاک در شان اوست ‖ محمد
رسول خدای پاک ‖ بمه آرزوی آراست این تخت خاک ‖ رسولی که از فره ایزدی ‖ نبودی بجز در ره ایزدی ‖ درود
فراوان ز یزدان پاک ‖ بر آن نازنین پیکر جان پاک ‖ ز بعد ثنای خدا و نبی ‖ بود و بر روان علی ولی ‖
علی ولی شیر چند و کام ‖ که دین نبی شد از و آشکار ‖ الهی بحق ده و دو امام ‖ ببخشی گناه همه خاص و عام ‖

پس انکه برانها که جان باختند ، سر دآدو دین را برافراختند ، که بر جملهٔ شیعیان علی ، تو رحمت کنی ای خدای غنی ،
الهی بحرمت سر سینهٔ محمد مصطفی و بقدر منزلت علی مرتضی و بحق جاه و منزلت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که جمیع حاضران
و ناظران این مجلس و بر پدران حاضران رحمت کنی و ببخشائی یا اله العالمین و یا خیر الناصرین برحمتک و کرمک باب دویم
و این باب مبنی بود بر چهار فصل فصل اول در بیان علو همت در خبر آمده است که اِنَّ اللهَ یُحِبُّ
مَعَالِیَ الْاُمُوْرِ حق سبحانه و تعالی مرد بلند همت را دوست میدارد و اعمال بزرگ بنظر قبول میسازد و رفعت و ارجمندی
همت بلند بپیوندی و آرد که جدائی ایشان از یکدیگر صورت نه بندد شعر مرغ همت چو بال بگشاید ، عز اقبال آشیان باشد ،
پیش چوکان همت عالی ، کمترین گوی آسمان باشد ، سلاطین را همت بیشکاریست کافی و مددکاری وافی
هر که از ایشان همت بیشتر است بقدم شوکت از دیگران بیشتر است شعر همت بلند دار که نزد خدائی قدر ، باشد بقدر
همت تو اعتبار تو ، آورده اند که یعقوب لیس در مبدای حال جوانی یکی از پیران قبیله وی را گفتند که خاطرم بجمال تو نگرانست
که چون درین سن که توئی استیلای شهوت و غلبهٔ تهمت است بیمالی ترتیب کن تا از برای تو کریمه از خاندان بزرگ
بخواهم یعقوب گفت عروسی که من خوش کرده ام او آماده است پیر گفت ابرا بر من عرضه کن تا به بینم که چیست
و از عروس نشان ده تا بدانم که کیست یعقوب بجای زرفت و شمشیر بیرون آورد و گفت منم عروس که ملک شرق و
غرب را خطبه خواهم کرد دست فیمابین او تیغ جوهردار است و شمشیر گوهر نگار شعر بانحت نیک شخص کسی ایستیره نیست
مهر عروس ملک به از تیغ تیز نیست ، زین معنی این مشهور است ، عروس ملک کسی در کنار گیرد چست
که بوسه بر دم شمشیر آب دار زند ، آورده اند که وقتی اسکندر میخواست که جهانگیری کند از سر حد روم رایت بر عزیمت تسخیر
عرب و عجم برافراخت و در کاب همایون بتسخیر بر و بحر عالم حرکت داد بغایت اندیشه ناک و ملول خاطر بود از ارسطالیس
حکیم پرسید که چون علامات فکر و نشان صبر بر صفحه حال و ناصیهٔ احوال او ظاهر دید گفت ای شاه جهان اسباب دولت مهیا و
آماده و حشم و خدم در موقف بندگی و فرمان برداری ایستاده خزانه معمور و مملکت موجود بخت میمون بصفت استقرار آراسته
و نهال دولت بشرف استقامت پیراسته اقبال کمر موافقت بسته و جاه و جلال بر سبیل تعالی بخدمت کاری نشسته توضیح ضمیر
انور و تفرق خاطر اظهر را سبب چیست اسکندر در جواب گفت که تامل میکنم که عرصهٔ جهان بغایت مختصر است و ساحت

روی زمین بسیار مختصر شمرده می آرم از برای اینقدر ملک سوار شده و توجه بر تصرف و تسخیر آن نموده نظم گر رای ان نکند
طول و عرض هفت اقلیم ، که من به نیت تسخیر آن سوار شوم ، هزار عالم از این گر بود هنوز کم است ، که تا بعزم تصرف بر آن
دیار شوم ، ارسطالیس فرمود که شک نیست که ایالت و حکومت این ما به از جهان لایق همت و در خور بهمت ارجمند تو است
عرصهٔ ملک ابدی را بدان ضم کن تا همچنان بضرب تیغ جهان نور ساحت سرای فانی را در قبضهٔ ضبط اقالی می آری ببرکت عدل
عالم افروز ملک سعادت باقی هم در قبضهٔ استحقاق توانی تا از این نقصان برکات ان کمال تلافی پذیرد و این اندک بسبب
ان بسیار رونق گیرد شعر ملک عقبی خواه کان خرم بود ، ذرهٔ ان نزح صد عالم بود ، جهد کن تا در میان این بنشت ،
عرصهٔ آن عالمت آید بدست ، اسکندر بدین سخن تسلی یافته بر حکیم آفرین گفت فراوان و تحسین نمود امروز شاه باز
عقل هر کاملی در هوای ثنای اسکندر جهت آن پرواز می کند که همای همتش با ستخوان ریزهٔ دنیا سر فرو نیاورد شعر
تو باز رشت همشاهی باستخوان منگر ، همای همت خود را بلند ده پرواز ، شیخ فرید الدین عطار در مثنوی فرموده نظم مرد
همت یکشتا را آرامت دهند ، هر زمانی ملک صد شاهت دهند ، هر کرا شد همت عالی پدید ، هر چه جست آن چیز شد
حالی پدید ، هر کرا یک ذره همت داده است ، کرد او خورشید از یک ذره است ، نقطهٔ هم ملک جانها همت است ،
پر و بال مرغ جانها همت است ، اهل همت مرغ جان در باختند ، سالها با سوختن در ساختن ، مرغ همت شایان
بحضرت شد قرین ، هم ز دنیا در گذشته هم ز دین ، گر تو مرد همچنین همت نه ، دور شو کاهل ولی نعمت نه ، کار
دنیا چیست بیکاری همه ، چیست بیکاری گرفتاری همه ، هست دنیا آتشی افروخته ، هر زمانی خلق دیگر سوخته ، مرد دنیا
جان و دل بر خون نهند ، صد هزاران دام دیگر گون نهند ، تا بدست آرند چون زر از حرام ، چون بدست آرد بمیرد و السلام ،
وارثان را بود آن زر حلال ، او بماند در غم زر با وبال ، ایکه صبری را بهیچی داده ، پس چنین بر هیچ دل بنهاده ،
فصل دوم در بیان جد و جهد جد سعی کردن است در تحصیل مطالب و جهد رنج بردن است در اکتساب مقاصد و مآرب جد
و جهد از خلاق ملوک جهان گیر و سلاطین کشورستان است و این صفت تابع همت می باشد هر چند سعی همت عالی تر بود
جد و جهد در طلب مقصود بیشتر واقع شود باید که مرد بلند همت از تحمل شفقت ترس چه حال از دون بیرون نیست اگر بجهد آن
مقصود بدست آید فهو المراد و اگر بحجابی توقف ماند عذر آن بنزدیک عقلا صحت و علو همت در طلب مفاخر و مآثر بر همه ضمایر

هویدا او را لایح شعر در طلب کوشم از بام و بهر بخت بلند ؛ ور بیابم عذر من افتد بزرگان را پسند حکایت در امثال حکمای هند مذکور است
که موری کمر جهدی بر میان بسته بود و از توده خاکی که آدمیان از برداشتن ان بتکلیف میسر نمیشد ذره ذره بر میداشت و بر طرف
دیگر میریخت مرغی بر وی گذر کرد شخصی دید ضعیف و نحیف پیکر بشرط تمام دست و پای میزد در نقل کردن ان خاک جد تمام و جهد مالا
کلام بجای می آورد مرغ گفت ای ضعیف نحیف پیکر این چه کار است که پیش گرفته و این چه مهم است که دران خوض کرده
مور بزبان حال گفت ده گفت مرا با یکی از قوم خود نظر است و چون طلب وصال او کردم این شرط پیش آورد که اگر سر وصال
ما داری قدم در نه و این توده خاکستر را ازین راه بردار حالا مستعد آن کار شده ام و میخواهم که بدان شرط اقدام
نمایم و از عهده ان بیرون آیم مرغ گفت این کمال که میبری بقدر آرزوی نیست این کار چرا کرده قدم در جد و جهد
پیش نهاده گفت اگر از پیش بردارم فهو المراد و الا معذور خواهد داشت شعر من طریق سعی می آرم بجا ؛ لیس للانسان الا ما سعی ؛ دامن مقصود اگر آید بکف ؛ از غم و اندوه مانم یکطرف ؛ ور نشد از جهد کار من تمام
من دران معذور باشم والسلام روایت که افریدون نژاد در مبدای ایام سلطنت که ریاحین دولت در ریاض سعادت
دمیدن داشت و ریاح شادمانی مهب کامرانی وزیدن اندیشه تسخیر بعضی از ممالک که در تصرف جمعی از ... بود
بدید آمد و از انجا گفته اند شعر کفاف نفس اگر چند گیرد ولی ؛ جهان بتیغ گرفتن ز همت عالیست ؛ این معنی را با ارکان
دولت مشورت نمود جمعی گفتند ای ملک ملک داری آراسته مبالغی تجمل خواسته بی ضرورت اغیار رفتن انگیختن
و آتش تشویر افروختن صواب نمی نماید و انچه هست تمتعی بردار و از ارتکاب مخاطره فرو گذار شعر در فواید کوش
در لذت که نیست ؛ ارزو را هیچ پایانی پدید ؛ افریدون گفت قناعت بمقتضای طبایع سر افکنده است و نشستن
در کنجی از اقتضای دیانت همت عاجز از کاروان مانده فرصت را چون خیال سحاب گذرانده است غنیمت باید شمرد و در
حصول امال از رکوب اندیشه نباید کرد چنانچه گفته اند شعر سلطنت بباید بست ؛ هر کرا رغبت تن آسانیست ؛
از مشقت کجا بر آساید ؛ هر کرا همت جهانبانیست روایت که ملکی پسر خود را بحرب خصمی فرستاده بود خبر آوردند که ملک زاده
کامکار روز در راه زره از تن بیرون میکند و در شب در یکمنزل خیمه اقامت میزند پدر بدو نوشت که ای پسر حق تعالی که عزت
را آفرید کلفت و مشقت را بدین قرین ساخت و مذلت را که خلق کرد و آرام و راحت را با او رفیق گردانید انکه عزت

رابلوک آ و ده و مذلت بر رعایا قسم پادشاه و باغ مملکت است و قسم رعیت امن و استراحت و این هر دو بخش که جمع نمیشود لاجرم
پادشاه باید که در آسایش او را وداع نماید و راحت را با رعیت گذارد و اگر این چنین نمیکند با استراحت می باید ساخت و از
عزت مملکت اعراض می باید نمود شعر لذت شاهی ترا بس راحت دیگر مجوی ؛ با وجود سلطنت سرمایه دیگر مجوی ؛ حکایة
که یعقوب لیث در بدایت حال خود را در مهالک افکندی و خطرهای کلی را مرتکب شدی و از آسایش نفس بر طرف بودی و از
کشیدن محنتها یک نفس نیاسودی با وی گفتند تو مردی را روی کردی ترا باعث برین جفا کشیدن و خود را در عرقاب مهالک افکندن
چیست گفت مرا دریغ می آید که عمر عزیز خود در صلاح من در وی صرف کنم و روی توجه در پیشه که دران شریک بسیار آورم و
جد من در انست و جهد من در آنکه خود را بمرتبه رسانم که ابنای جنس من کسی با من سر مکث نباشد گفتند که این مهم بغایت
صعب و کاری مشکل است گفت من دانستم که شربت مرگ چشیدنیست و بار فنا کشیدنی اگر در کاری بلند تلف شوم بهتر
ازین است که در مرتبه پست بمیرم لاجرم بدین جد و جهد رسید بدان منصب که رسید می باش بجد و جهد در کار و آمال طلب
دست مگذار هر چیز که دل بران گراید گر جهد کنی بدست آید چنانکه بجد و جهد بزرگی تمهیدی باید بعد این صفت که بطالت و
کسالت اساس دولت و شوکت برهم میشکند روایت آورده اند که یکی را از آل طاهر سوال کردند که سبب زوال ایالت و انتقال دولت
دولت شما چه بود جواب داد که شراب شب و خواب بامداد یعنی از کاهلی بکار ملک نپرداختیم و او کسالت جلادت بر انداختیم
سفینه اختیار ما در گرداب زوال غرق گشت و کشتی بساحل مراد نرسید شعر بنای دولت خود آنکس خراب کند ؛ که شام میخورد و
صبح گاه خواب کند فصل در موعظه بدانکه شهوت صحبت بر آدمی مسلطست و متقاضی باشد که تخم پیدا کند تا نسل منقطع نشود تا
نمودن کاری باشد از لذات سهل است و آفت این شهوات عظیم است ابلیس ملعون روزی بحضرت موسی ع آمد گفت
با هیچکس از زنان منشین بخلوت که هیچ زنان با مرد خلوت نکند من باو ملازم نباشم تا وی را فریفته نکنم سعید مسیب گوید
که هیچ پیغمبر نفرستاد خدای تعالی که ابلیس بسبب زنان از وی نا امید نشد و من بر خویشتن از هیچ چیز چنان نترسم که ازین سبب
در خانه خویش و خانه دختر خویش شوم بدانکه درین شهوت نیز افراط است و تفریط و میان افراطان بود که چنین نبود
که از فواحش شرم ندارد همگی خویش را بران دهد و چون چنین بود واجب بود شکستن ان روزه اگر چه شکسته نشود آورده اند از
یحیی پیغمبر ع پرسیدند که ابتدای زنا از کجا خیزد گفت از دیدن چشم و از شهوت و فتنه داود نبی ع از دیدن چشم افتاد

حضرت رسول صلعم فرمود نگریستن بد تر است از کردن که ابلیس ملعون تیر با زهر آب داده است هر که از بیم خدای تعالی چشم نگه دارد و یرا از آن که حلاوت در دل او بماند و از ایمان دور بماند حضرت رسول صلعم فرمود که هر که بچشم زنا کند همچنان باشد که با فرج کرده باشد و زنای چشم نگریستن است و هر که چشم نگه نتواند داشت بر وی واجب بود که شهوت حرام ریاضت دهد و علاج این شهوت روزه داشتن است و چشم از کودکان نیکو روی نگاه داشتن و هر که نتواند داشت این را آفت عظیم تر چه این خود خلل نتواند کرد و کسی یکی کودک ساده روی نگرد حرام است **روایت** کردند که شخصی گفت جوانی ساده روی دیدم و عشق او در دل من کار کرد چنانکه صبر و قرارم نماند شب و روز با آه و ناله و درد فراق بسر می بردم و گریه و زاری میکردم چنانی بیطاقت شدم که بیم هلاکت رسید روی در درگاه حق سبحانه و تعالی کردم و بنیاز تمام دعا کردم که خداوندا این درد از من بردار و آتش عشق او در دل من سرد کرد آن شبانه بخواب دیدم شخصی با من گفت که میخواهی محبت از تو بردارم گفتم بلی دست بر سینه من فرود آورد چون بیدار شدم کفایت افتاده بود و آن شور و آن درد از دل من زایل شده بود چون یک سال بگذشت باز آن شورش عشق او در دل من افتاد بغایتی که صبر و قرارم نماند و گریه و زاری از من در وجود آمد باز دعا کردم در شبانه همان شخص را دیدم گفت خواهی که درد از تو بشود گفتم خواهم گفت کردن فرا پیش دار آن شخص پیش داشتم شمشیری بر آورد و گردن مرا بزد چون بیدار شدم آن عشق از دل من بیرون شده بود چون سال دیگر برین بگذشت باز درد و سوز آن بر من پیدا شد شب و روز بیقرار و بیطاقت شده بودم باز شبانه آن شخص بخواب من آمد و بمن گفت اگر میخواهی که درد و سوز از دل بر داشته شود برو و سنت پیغمبر صلعم بجای آور و زنی بنکاح خود در آور چون بیدار شدم هم در آن روز بنکاح خود در آوردم از آن محنت و مشقت خلاص شدم **حکایت** نقل است از داد باب چند که ایشان خیرات کنند و صدقات دهند که ایشان را در آن هیچ فایده نیست و آن توانگران ارباب آلند و اهل پند و غرور و اهل ریا و ازیشان مردم بسیارند گروهی باشند که مال و زر و سیم خرج مسجد ها و رباطها و پلها کنند و کسانی باشند که از وجه کسب حرام کرده باشند و بر ایشان فریضه است که آن مالها را بصاحب مال رسانند ایشان در عمارت مسجدها خرج میکنند کار ایشان ریا باشد که مردم ایشان را گویند که فلان خوب کسی است که این نوع خیرات میکنند یا بر آه مطربان و دف و طنبور و غیران یا بمعصیت گویان کون و پندارند که کاری بزرگ کرده اند چون بحقیقت ان برسند تمامی معصیت باشد و گروهی باشند

کرمال

که مال و زر و سیم از محل حلال کسب کرده باشند ولیکن مقصود ایشان ریا باشد اگر یک دینار باشد که خرج کنند که نام خویش بر سنگی یا بر تخته نویسند تا ایشان را بستایند و تمنای ایشان کنند اگر ایشان را گویند بنام خود منویس که خدای تعالی داند او را از آن کراهیت شود و ریا و را بجای نیست که او را در قربت و همایگان محققان باشند بدین حرف کنند و بدیشان دادن فاضلتر از آن عمارت باشد به خشت خام یا پخته یا غیر آن خرج کنند گروهی باشند که مال و زر خرج کنند بر نقش و نگار مسجد ها می پندارند که کاری کرده اند حضرت رسول صلعم فرمود که چون مسجد بنگار کنند و مصحف بر یور و سیم کنند اگر خرج کنند درباره مؤمنی که خاضع و خاشع باشد و در و نور معرفت باشد بهتر از آن نقش و نگار است بحقیقت پندارند که کاری کرده اند چون بحقیقت ان برسی هیچ کاری و گروهی باشند که دوست دارند که درویشان را بر در سرای خود گرد آورند تا خبران بشهر و محلات رسد تا مردمان بدانند که او خیر و صدقات بکسانی دهد که در میان خلق مشهور باشند و غیر مستحق یا خرج حاجی کنند که در راه حج و مقصود او آن باشد که وی ثنا و شکر او گویند و خود پندارد که خیری میکند چون بحقیقت ان برسی هیچ نیست **حکایت** آورده اند که یکی با بشر حافی مشورت کرد که دو هزار درم حلال دارم بحج خواهم شد گفت بتماشا خواهی شدن یا برضای خدای تعالی کار کنی گفت بلکه برضای خدای تعالی گفت برو و کسانی که وام دارند بدیشان بده یا به یتیمی ده یا بمردی که مستحق باشد که بنور معرفت معروف باشد که راحتی بدل مؤمنی رسانیدن از صد حج فاضلتر است پس از حج اسلام گفت رغبت حج اسلام بیش می بینم در دل گفت از آنکه مال از وجه حلال بدست آورده تا بجای خود خرج کنی نفس تو قرار نگیرد چون بحقیقت ان نگری هیچ نباشد و گروهی دیگر باشند و خیال بر ایشان مستولی باشد بنحیلتی بر و نهند و گویند این زکوة فراک نمی دهند که در خدمت ایشان باشند و چون مدرس که زکوة طاعت علمای خود دهند که از در سرای نروند و گویند جای اجر ما باشد و بمستحق زکوة ندهند و بکسانی دهند که پیوسته بخدمت خواجگان باشند که روزی ایشان را شفاعت کنند و بدین مقدار زکوة عوض خواهند و صفت ایشان گویند و شکر و ثنا نیز چشم دارند و دعوی با آسمان می کنند و شب نماز کنند و بروز روزه دارند مثل آنکه ایشان کسی بود که خیر او در سر بود شخصی گوید سر من درد می کند و او دوا بر پای نهد بیماری چون زایل

شود زنبسیار خوردن علاج او شود و نه کرسنکی کشیدن واین امثال واین نحو ار باب امثال و اقوال بسیار است
واین صفت رسته ورستکاری باشند مکر انکه علم حاصل کنند صدقات قربة الی الله کنند ودوستی خاندان مصطفی و مرتضی
واهل بیت واولاد ایشان بر دل وجان بندد واز کناهان توبه کند واز ترس وخوف الهی توبه کند ومحذر باشد وشب وروز
باخدای تعالی باشد الهی بحق محمد وآل محمد کر برما بیچارکان ببخشائی ورحمت کنی یارب العالمین فصل در بیان
دخمهٔ نوشیروان حکایت دخمهٔ نوشیروان اما راویان اخبار وناقلان اثار چنین میفرمایند که روزی خلیفهٔ بغداد با
جمع بزرکان نشسته بودند از هر نوعی سخنان از روایات وحکایات میکفتند خلیفه فرمود که از احوال پادشاهان
ماتقدم یادکاری خواهم که فتوحی شود وموعظهٔ روزکار ما کردد واز جملهٔ ارکان دولت وندیمان یکی کفت پادشاهان که
بوده اند هیچ حکایتی ویادکاری بهتر از دخمهٔ نوشیروان نیست و نباشد چنانکه اندر مداین کوشکی کرده است و مجموع
عمارت ان از کج دموی ملع کردن که از دیدن آن بسیار ترحم حاصل میشود پس فرمود تا مرکبان سازکردند و عطرهای
فراوان از هر نوعی برداشتند وبطالع سعد از شهر بیرون رفتند چون بنزدیک شهر مداین رسیدند وسادات و
قضات وموالی واهالی واکابر واشراف شهر باستقبال خلیفه بیرون آمده خلیفه را باعزاز واحترام تمام بشهر آوردند
بعد از چند روز خلیفه در شهر مداین بود ودر قصر نوشیروان عادل رفت کوشکی دید بغایت عظیم که چشم هیچ آدمی
دران عصر ندیده بود وقصری بود بزرک وعجیب خلیفه هرکز ندیده بود متحیر بماند کفت سبحان الله که بیافریند وبرا و چندان
توانکری دهد ومرتبه چندین کرامت فرماید اما چه دانیم که در دنیا چندین عمارت کرده است از جهت تربت خود
دخمهٔ ساخته است و از عقل نباشد که چون بدین جایکاه رسیدیم دخمهٔ او را زیارت کنیم خلیفه انجا مقام کرد وجملهٔ
مشایخان وپیران از حد وحواندند واحوال دخمهٔ نوشیروان از ایشان پرسید جمله کفتند که از احوال دخمهٔ نوشیروان
خبر نداریم که کجاست اما در روستا پیری هست پارسا و بزرک شاید او داند خلیفه فرمود تا نامهٔ نوشتند وقاصدی
روانه کردند تا حالی بخدمت خلیفه آید قاصد رفت بدر سرای آن پیر وان پیر در سرای نبود در سرای بزد زنی بیرون
آمد سلیطه وزبان دراز بالای داشت کوی چنانکه هرکه در روی او نظاره کردی ملکدر شدی زن کفت ای مرد چه کسی
واز کجائی قاصد کفت از پیش خلیفه می آیم ونامهٔ دارم وشوهر ترا خلیفه میخواهد کفت شوهر من پیر است پیش خلیفه

نتواند آمدن وقاصد را پیش شوهر فرستاد قاصد ان پیر را دید دوتا بشده سلام کرد وکفت ای شیخ ترا خلیفه میخواند و بمهمی
باتو کار دارد شیخ کفت حالم ضعیف است اما فرمان بردارم تخوابت خت وپیش خلیفه رفت ودیکر در اخبار آمده است
که چون قاصد بطلب شیخ رفت روستائی زراعت میکرد وکاو آهن میرفت کاو آهن در زمین بند شد بزرکرا ازآن
بشکافت خم بزرکی پدید آمد بر زکر خرم شد که انچه یافتم زر سرخ است وچون سر خم باز کرد خوشهٔ کندم دید هر دانه کندم
مثل بیضهٔ مرغی چون ان بدید بر تعجب بماند وان کندم را در طبقی نهادند وپیش خلیفه بردند خلیفه در تعجب بماند
هر چند از پیران پرسیدند که این کندم در عهد کدام پادشاه رسته است کسی جواب نمیکرد چون ان پیر درآمد بخدمت
خلیفه رسید خلیفه از وی پرسید که دخمهٔ نوشیروان کجاست وطبق کندم را بوی نمودند که این کندم در عهد کدام
پادشاه بعمل آمده است کفت از احوال کندم ودخمهٔ نوشیروان خبر ندارم اما پدری دارم شاید که او داند خلیفه
کفت ای شیخ تو بدین پیری پدر داری کفت بلی دارم کفت کجاست کفت بواسطه است بدهی که آنرا جبل الجودین
خوانند خلیفه کفت تا هزار دینار زر بشیخ دادند واو باز کردید وقاصد را بجبل الجودین فرستاد چون قاصد بدانجا
رسید از خانه زنی بیرون آمد نیکوروی اما زبان سلیطه کفت کرا میطلبی کفت شوهر ترا کفت به بازار
رفته است بر در خانه بنشین تا بیاید چون ساعتی برآمد مرد کهلی درآمد وسلام کرد قاصد کفت خلیفه ترا میخواند
کفت فرمان بردارم با قاصد روانه شد بخدمت خلیفه آمد چون درآمد سلام کرد مرد کهلی بدید عجبش آمد فرمود تا
ازو پرسیدند از دخمهٔ نوشیروان واحوال کندم کفت از هیچ یک خبر ندارم اما پدری دارم شاید او خبر داشته
باشد کفت پدر تو کیست کفت مؤید یزدان پرست پس قاصد بطلب مؤید یزدان پرست روانه شد
چون بشهری که مؤید یزدان پرست بود بیامد وخانهٔ او را پرسید چون بدر خانهٔ او رسید ودر خانه بزد
وکفت مؤید یزدان پرست را خلیفه طلبیده است کفتند مؤید بشکار رفته است زمانی بنشینید تا باز آید
قاصد را بخانه بردند وطعامی حاضر ساختند تا تناول کرد ومعذرت خواهی کردند بعد از ساعتی مؤید از
ازشکار باز آمد وآهوئی بر فتراک بسته زن پیش او رفت وسر وروی ورا از خاک پاک کرد و
کفت ای آنم کرسنه آمدی ودرین دولت خوش دل باش مؤید قاصد را بدید سلام کرد وپرسید که از کجائی

مرحبا خوش آمدی چه حاجت داری گفت خلیفه بمداین آمده است و ترا میخواند گفت السمع والطاعة پس موبد
زن را گفت ای روشنائی چشم من انچه از طعام حاضر است بیاور که مهمان بخورد که مهمان هدیه ایست
که فرستاده خدا است انچه از اطعمه و اشربه بود بیاورد و آن شب از سر فراغت بسر بردند و روز دیگر بخدمت
خلیفه حاضر شدند بر خلیفه سلام کرد و دعا گفت خلیفه مرد جوانی خوب دید بغایت دریافت و در تعجب شد
پس بفرمود تا طبق گندم پیش آوردند خلیفه گفت احوال گندم میدانی که در کدام دور بوده است و دخمه
نوشیروان کجا است موبد گفت من از همه احوال با خبرم خلیفه گفت اولا احوال خود را بگوی تا تو چرا جوانی
و پدرت کهل و پسرت پیر و ضعیف موبد گفت مرا چهار صد و بیست سال عمر است و پدر من دویست و
پنجاه سال عمر دارد و پسرم صد و بیست ساله است خلیفه گفت سبب آن بگوی که از چیست موبد
گفت اول بدانکه آن پسر که پیر است و ضعیف از مال دنیا چیزی ندارد و زن بدخوی و سلیطه دارد و زبان
دارد و بدخوی و زشت روی و درشت گوی و بدزبان و ناکدبانوی آن پسرم همیشه در رنج است از آن جهت
پیر و ضعیف گشته است چنانکه حضرت رسول صلعم فرموده است که الهمّ نصف الهرم غم خوردن هم پیریست
و آن مرد کهل از دنیای چیزی ندارد اما زن سلیطه و زبان دراز دارد و دیگر نسبت کار من که جوانم الله تعالی
از مال دنیا مرا نعمت داده است و زنی دارم پارسا و نیکوروی و قانع و خدمتکار چون بیرون شوم خوشدل
باشم و چون بخانه آیم بعشرت باز آیم از این سبب جوانم و با قوتم خلیفه گفت راست گفتی احوال
گندم بگو گفت پیش از این پادشاهی بود عادل چنانکه در صحرا گرگ با میش بیکجا آب خوردندی چنین گویند
که در آن روزگار شخصی بود و زمین کسی را بخرید که در آنجا سرائی عمارت کند چون بعمارت سرای مشغول
شد خم زری پدید آمد دست بدان ننهاد و فروشنده را خبر کرد و گفت این خم زر برگیر که من زمین را خریده ام
نه خم زر فروشنده گفت من زمین را و هرچه در وی است بتو فروخته ام میان ایشان خصومت شد پیش قاضی
شدند قاضی عاجز شد پیش پادشاه شدند و احوال باز گفتند پادشاه میان صلح کرد و گفت چون هیچ کس
از شما درین خم زر تصرف نمی کنید با یکدیگر وصلت کنید و این زر بدیشان دهید پس همچنین کردند و پادشاه

ازان طمع نکرد و این گندم در عهد آن پادشاه بعمل آمده خلیفه گفت ای موبد یزدان پرست از دخمه نوشیروان عادل ما
را خبر ده که کجاست برویم و زیارت کنیم موبد گفت از اینجا تا دخمه نوشیروان عادل پنج فرسخ بود خلیفه گفت
احوال چگونه است گفت جوی آب عظیم است و از پس آن جوی آب کوهیست از سنگ خاره بالای آن کوه
هفت فرسخ است و بر سر آن کوه کوه دیگر است و گنبد سفید در میان آن سنگ خانه کرده است و آن زمین خانه
از زر سرخ و گوهرهای قیمتی درونشانده و از نور جواهر آن خانه روشن چون روز است و در آن خانه تختی
نهاده از بلور و جواهر مرصع کرده نوشیروان گفت بر صفت زنده کالی بر آن تخت نشسته و جامه پادشاهانه پوشیده
برسم خویش تاج بر سر نهاده از بلور و جواهر مرصع کرده نوشیروان چنانکه هرگز تباه نشود و از حال خویش نگردد
اما راه این کوه بیرون این کوه است چنانکه پیاده دشوار میتواند رفت خلیفه چون این سخن بشنید عزم راه
کرد انچه در کار بود با خود ببرد چون بپایان آن کوه رسید کار گران را بفرمود تا کوه را چندان بکندند که خلیفه با
خادم و موبد سواره بازوال ریاسین و با وزیرش ابوالفروس و با احمد بن داران البصری و آن شش تن بکوه
بکوه بالا شدند و داروهای خورد کرده با خود بکوه بردند و یکروز و یکشب میرفتند خلیفه با یاران چون از دور دخمه را
بدیدند پیاده شدند گفتند بزیارت چنین ملک عادل سواره نرویم بخدمت باشید چون بدر دخمه رفتند دری
دیدند از آهن آویخته و برین در نوشته که هرچه نکاری بدروی هرچه کنی همان بینی دست در نهادند
و گفتند بسم الله الرحمن الرحیم در ساعت در باز شد خلیفه با حسن سهلی و با یاران دیگر بدرون دخمه شدند
خلیفه پرده زربفت آویخته دید دست بدان پرده زد در ساعت از هم فرو ریخت چون پوسیده بود خلیفه در خانه
شد تمام زرین و سیمین دید در طاق دیوار با جواهر نهاده بود و تختی دید از بلور نهاده و نوشیروان بر آن
تخت نشسته خلیفه پنداشت که نوشیروان زنده است سر بخدمت کرد و تواضع نمود برسم خویش بر رسم سجود
بر گوشه تخت بوسه داد و در روی نوشیروان نگاه کرد هیچ رنگش تغیر ندیده بود از بس که داروها بر خویش
مالیده بود خلیفه دست بر جامها نهاد که بر وی پوشیده بود همه خاک شد خلیفه جمله جامها از تن وی بیرون
کرد پس دست جامه با خود برده بود در وی پوشانید و کافور و داروها بر وی ریخت موی روی نوشیروان

بقاعدهٔ خویش بود اما بناگوش وی سفید شده بود و عصابه بر پیشانی او بسته و چهار خط بزبان پهلوی بروی نوشته
خلیفه دران نکه کرد عجب آمدش بگریست و این آیت برخواند قوله تعالی اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَعِبْرَةً لِاُولِی الْاَبْصَارِ
خلیفه گفت ای مؤبد انچه برین عصابه نوشته است برخوان مؤبد برخواند بر خط اول نوشته که گیتی ناپایدار است با رنج
کمتر کوشی بهتر و بر خط دوم نوشته که اگر عمر صد سال باشد چون عاقبت مرگ است یک ساعت است و بر خط سیم نوشته
و بر خط این بود که دنیا را انجور بیش ازانکه دنیا ترا انجورد و بر خط چهارم نوشته بود که ان بتو دهد که کرده باشی دست
بر سینه و انگشتری در دست است و سه خط بر نگینش نوشته اول انکه بردباری و کم آزاری و نیکوکاری
اختیار کنی و بر خط دوم نوشته که بر کهتر خویش ان پسند که از مهتر خویش چشم داری و بر خط سیم نوشته که اگر همه
دنیا بگیری عاقبت مرگ است و بر دست آست لوحی زرین نهاده بود از سیم و بران نوشته فی الحال خلیفه بر
گرفت بروی نوشته بود مؤبد برخواند که بعد ازین بچندسال گذشته باشد در فلان تاریخ پادشاهی از امت حضرت
محمدی صلعم که با چند مرد ناقص بزیارت من آید و این خلیفه با خدمت تمام باشد و حق مرا شناسد پی انکه مرا با این
حقی باشد و از بزرگی خویش با من نیکوئی کند و خلعت افکند و عطرها بمن ریزد اما ناقصی با او باشد با ما خیانتی کند
دریغا که من زنده بودمی یا کسی از اهل ما زنده بودی تا حق ان ناقص بگذاردی و این خلیفه معذور دارد که تن من
من مرده است و حق گذاری نتوانم کرد از بزرگی و کرم خویش مارا معذور دارد و این خط که در زیر زانوی من
نهاده است بر آرد و انچه بروی نوشته است طلب کند و برگیرد و ازما یاد کند خلیفه چون این برخواند دست در
زیر زانوی او کرد لوحی دید از یاقوت سرخ برگرفت و خطی چند بروی نوشته بود بمؤبد داد که برخوان مؤبد برخواند
نوشته که سی گنج در فلان جایست و ده گنج جواهر است ملون و ده گنج زر سرخ و ده گنج زر سفید حلالت
که پادشاه هر است جمله برگیر و بر آد خویش خرج کن و مرا معذور دار خلیفه را عجب آمد از علم و دانش نوشیروان
ان لوح برگرفت و بیرون آمد حسن بن سهیل گفت ازین جواهر های قیمتی اگر فرمان دهی قدری برگیرم
و خرج کنم خلیفه را خشم آمد و گفت هیچ عاقل گوید اینکه تو گوئی و این کار دزدست خادم در بیرون ایستاده
بود نوسپهارا انکه میداشت گفت تو نیز برو و نوشیروان را زیارت کن خادم درون دخمه رفت نوشیروان را

بدیدوازان

بدید و ازان جامها و از جواهر با عجب بماند صد و شصت سال عمر خادم بود انگشترین نوشیروان را طمع کرد و از انگشت او
بیرون آورد و پنهان با خود داشت خلیفه وزیر را گفت آیا ناقص که باشد ذوالریاستین گفت این خادم باشد
چون خادم بیرون آمد جامه او را بجستند و انگشترین نوشیروان با او بود انگشتری را ازو بستد و در دخمه برد و در
دست نوشیروان کرد بحرمت تمام خلیفه از دخمه بیرون آمد بانگ عظیمی بسبب بانگ رعد برخاست و در بسته شد خلیفه
از کوه بزیر آمد و بفرمود تا ان راه را خراب کردند تا هر کس بدانجا نرود چون بمیان کوه آمد بفرمود تا ان جایگاه
که در لوح دیده بود بکندند خانه دید از سنگ تراشیده و بسیار صلاحهای نیکو از هر باب دران خانها نهاده و موم
گرفته تا زنگ نخورد ان جمله برگرفت و بجای دیگر رفتند زر سرخ دید نهاده و بر جای دیگر رفتند زر سرخ دید نهاده
و بر جای دیگر رسیدند جواهر دیدند بسیار و در درجها نهاده برداشتند بر میان درجها نهاده بود و لوحی بود دران جا بسیار
چیزها نوشته بود هر کرا پادشاهی نه کامرانی نه و هر کرا زر نه مروت نیز هر کرا فرزند نه خوشی نه و هر کرا این سه چیز نه
هیچ غم نه و طبقی سیمین یافتند بران نوشته بود که چون بیابی بخور و بده چون در مانی باز یابی و انچه از تو باز
ماند زیان کنی و شمالی سود نه دارد و آسیائی دیدند از زر سرخ ده سره بوزن پنجاه من و بر هر جانب چند
سخن نوشته که خویشتن شناس را از مادر دو کار را بکار روان بگذارید و پند حکما و سخن دانایان بشنوید
ناگفتنی مگوئید ناجستنی مجوئید در کارها شتاب مکنید و کارها از وقت مگذارید پس و پیش کارها نگاه
کنید بر هر کاری در خواهید شدن بیرون شدنش را بنگرید و بهرزه مردم را میازارید و حرمت همه کس را
نگاه دارید و اندر کارها مشورت کنید و تدبیر نمائید و آزموده را بنا آزموده مدهید و خود را از جوانی نیکنام
کنید و بردباری و بی آزاری پیشه کنید و خویشتن را بر آستی معروف کنید و توانگری و خورسندی و قناعت کنید و دم
بر شکسته و ریخته دگا و سوخته غم مخورید و در خانه کسان فرمان مدهید و از مکر و حیله ایمن مباشید و خویشتن را
اسیر زن مکنید سیوم بر مرگ دختران غم مخورید از دزدان عطا مپذیرید و در لاف گاه منشینید و از همه
بد و مردم بد بگریزید و ادب و خدمت پادشاهان بکنید و با مردم خسیس نادان رنج مبرید چهارم در زمین کسان
درخت منشانید و تخم و زراعت مکنید و با هر گروه مردم نا آزموده سخن مگوئید از نوکیسه وام مکنید و از پی حلال
دختر مخواهید و بر قیمت بی شرم منشینید و با مردم غماز و بد دیانت وفاداری کوش مدارید پنجم با مردم معیوب

درستی مجوئید هر کرا از ملازمت و سرانش بترسد ازو دور باشید و از هیچ کس طمع مکنید عادینه باز بینه استوار مدارید
جنک مردمان بر خویشتن مکشید و بیکناه را از خویشتن ایمن مدارید خشم بر نیم دلان بحرب مروید و بر تن ادرست
نوخواسته ایمن مباشید و پیران جهان دیده کانرا خوار مدارید و در همه کارها پیرانرا حرمت دارید و از سلطان
با حذر باشید دشمن خود را بزرک دارید و قدر خویشتن از هر کس بشناسید و با خداوندان دولت کینه مدارید
هفتم خداوندان علم و ادب را خوار مدارید و از زبان شاعر و پادشاهان بترسید و بر هیچکس افسوس مدارید
و غیبت کسان مجوئید و کار زمستان بتابستان راست کنید کار امروز بفردا مکذارید و زن بجوانی خواهید
و بیوه زن مخواهید و کارها را بهوش و دانش کنید هشتم از پس مردم بجز نیکوئی مکوئید و از خداوند بلا و محنت
عبرت کیرید و با مردم بهر کاری نیکوئی کنید و خویشتن داری و بدخوئی و بدسیرتی مکنید و چشم و زبان و دل نکاه دارید
دیان بهنکام بر از سود بیهنکام جائی که مدارا باید کردن تندی مکنید و با همه کس بشتی باشید طرحی در کارها بیش
مکنید و با سایر مردمان و مهتران نیکوئی کنید و در جنک پیش باز مشوید و در جنک جای صلح بکذارید نهم خرج بمقدار
دخل کنید و ناشمرده کار مبرید و نانهاده بر مکیرید اول درخت نو بکارید و درخت کهنه را بر کنید و پای باندازهٔ
کلیم دراز کنید و دست و زبان و دل را نکاه دارید و از کارهای ناشایسته دور باشید و اندر جای بدنام مشوید و آنچه
بر خود روا ندارید بر دیکران روا مدارید و به بد کردن فخر میارید و به نیک کردن فخر مکنید دهم هر که از مادر ابله آید
بر ورنج مبرید ابله و دیوانه و مست را پند مدهید و از زن سلیطه و ناکدبانو پرهیز کنید و بر ضعیفان رحمت کنید
و طعام و شراب تنها مخورید و زبردستان را نیکو دارید و بجوانی عیب پیری مشنوید کار پیری بجوانی مکنید ناخوانده مهمان
کس مشوید و بر سر پیران رحمت کنید و مهتران را بزرک دارید و حق مادر و پدر بزرک دارید و صلهٔ رحیم را عزیز
دارید و بر بیوکان رحمت کنید و بدروغ سوکند مخورید و آن جهان را باین جهان مدهید چون خلیفه این سخنها
بشنید از آن کنجها بیش خوشتر آمد کفت این سخنها را بر کیرید تا بکتابها درج کنیم تا موعظهٔ بنده کان خدای تعالی
باشد بفرمود تا کنجها بر داشتند و این آیت بر خواندند وَمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ و از انجا
به بغداد آمد و خادم را سیاست فرمود و حسن بن سهیل را خوار کرد و از پیش خود براند و موبد یزدانی برات
زمال و اسباب داد و توانکر کردانید و خداوندان حدیث چنین کویند که توانکری خلیفه از خزینهٔ نوشیروان

بود واین

بود واین حکایت بر موجب بعد والسلام عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى مجلس دویم در بیان رزق و برکت خداوند
ای خداوند خداوندان وای آرزو بخش آرزومندان وای منزه از خلایق وای مبرا از عوایق وای روزی دهندهٔ
همهٔ خلایق الهی ما بیچاره کانرا از حرمان سوختکان مکردان الهی ما بفضل تو خو کرده ایم و فراق تو طاقت نداریم
و در خدمت تو آرام کرفته ایم ما را بتازیانهٔ عدل رانده مکردان الهی برکت قالبهان دادهٔ تو الهی برکت سینهای
آشنایان تو الهی برکت متوکلان حضرت تو الهی برکت خواندن تو کاینات را الیک کفته الهی برکت پیرانی
که ایشانرا از آتش آزاد کردهٔ الهی برکت آن جوانانی که برایشان رحمت کردهٔ و بخشیدهٔ الهی برکت آه عاصیان
الهی برکت آن بنده کان که کارایشان بی مدت خلق بسختی باقی توئی بی فنا توئی و مستحق هر ثنا توئی اجابت
کنندهٔ هر دعا توئی الهی چو از دار فنا بدان خانهٔ پر وحشت بری و آن عتب معاینه کردار ما بما نمائی بما رحمت
کن و آنچه در نیم شبان تاریک در پس پردهٔ خفی کرده ایم از ما در کذار صمدا معبودا آنچه کردیم تو فرمودی و آنچه فرمودی
نکردیم و از کرده خود پشیمانیم الهی چون نامهٔ زندکانی از ما در کشند ما را بدوش دیکران از دروازهٔ دنیا بکارند کند
و در کور تنک بخوابانند و باز کردند بر ما رحمت کن الهی جامهٔ مصلحان پوشیده ایم مصلح نبوده ایم از ما عفو کردان
الهی چون عزیزان ناز پرورده ما را فراموش کنند بر ما رحمت کن الهی چون در حجرهٔ بی شمع مبتلا کنی ایمان
چراغ ما را الحدمان کردان الهی چون بمعاملهٔ خود می نکرم سزای همه بدیها استیم و چون در کرم تو نظاره میکنیم سزای
همه خداوندیها استی که بر ما بیچاره کان رحمت کنی و کناه ما عاصیان ببخشائی یا اله العالمین و یا خیر النا
صرین و یا ارحم الراحمین نظم الهی توئی آکه از حال من عیانست پیش تو احوال من اکر برمن نواز
کردهٔ ناپسند در لطف و احسان خود در مبند سر از جرم و عصیان ما پیش بین مبین جرم من رحمت
خویش بین کناهم بیامرز و پوشیده دار که هم ستر پوشی هم آمرزکار چنان کار دنیا و دینم بساز که از
هر دو عالم شوم بی نیاز زکسب حلالم بده توشهٔ که کیرم زخلق جهان کوشهٔ غنی کن زکنج قناعت مرا
حضوری ده از ذوق طاعت مرا زفیض ازل بخش آکهیم خلاصی ده از جهل کمراهیم بکاری که نبود
رضایت بر آن مرا باز دار و از آن بکذران نکه دار از من بد روزکار ز هر بد که باشم مراد و ردار

نگهدارم از صحبت ناکسان ۞ بصاحب دلی اهل دردی رسان ۞ مکن بر مرادجهان مایلم ۞ وز آن آرزو سرد گردان دلم ۞ بکن بر مرادجهان کامکار ۞ که خجلت برم در سرانجام کار ۞ نداند کسی جز تو بهبود من ۞ تو دانی زیان من و سود من ۞ بکار مرا صرف کن روزگار ۞ که آید مرا روز محشر بکار ۞ رفیق رهم ساز توفیق را ۞ که یابم نشان راه تحقیق را ۞ چنان کن بیاد خودم ممتنفس ۞ که ناید بغیر توام یاد کس ۞ بنور یقین ساز روشن دلم ۞ مکن یکدم از یاد خود غافلم ۞ نعت نبی علیه السلام پس از حمد خدا نعت رسول هاشمی گویم ۞ محمد آنکه وصفش گفت خدا در جملهٔ قرآن ۞ شفیع امت عاصی بروز حشر در محشر ۞ محمد آنکه بودی جبرئیلش خادم و دربان ۞ محمد آنکه در یکشب ز عرش و فرش بگذشته ۞ ثنا فرموده در حقش خدای قادر و سبحان ۞ محمد آنکه شد بهتر دنیا و هم عقبی ۞ محمد را خدا داند نداند وصف او هر کس ۞ پس از وصف رسول حق بوصف ال او گو ۞ خدا او را یدالله گفت ز روی عزة و برهان ۞ امیرالمؤمنین شیر خدا آن ساقی کوثر ۞ امیرالمؤمنین حیدر که بود او هادی خلقان ۞ علی را کس نمیداند که او سر خداوندست ۞ که در سر خدا آگه نباشد هیچ از خلقان ۞ چگونه وصف او گویم که ممسوست بذات حق ۞ همان بهتر که خاموشی کنم ای مرد با ایمان ۞ صلوات الله تعالی وسلامه علیهم اجمعین باب دویم در بیان رزق و در رشتن[?] و این باب مبنی بود بر سه فصل فصل اول در بیان رزق حق سبحانه و تعالی بندگان خود را در روزی پنج چیز بدید کرد یکی عدهٔ روزی کرد چنانکه گفت قوله تعالی اَللّٰهُ الَّذِی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ و دیگر بذیرفتکاری کرد چنانکه گفت وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهَا و دیگر فرمود قوله تعالی فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ و دیگر فرمود فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ پرسیدند بعضی حکما که حکمت در نا ارامیدن دل ازین کم آمدن روزی چیست گفت زیرا که خدای تعالی میفرماید که وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ گفت آزموده کنیم شما را بدین چیزها از برای دلها نیارامد و در دیگر آیت گفت قوله تعالی اَللّٰهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ وَیَقْدِرُ فراخ کند روزی بر آنکس که خواهد و تنگ کند بر آنکه خواهد و اگر این آزمودن دلها نیارامیدی آنگاه ثواب و عقاب نبودی نه بینی که در بهشت این آزمودگی و آرامش نباشد و دنیا سرای آزمایش است و این آزمایش

واز فوید بیجای و التقصی ۱ غ... ت ر ... جابکه ورز روی ... گفته اند بنای عقبی بر ... بنای دنیا بر ... تقولیت و بنای دنیا ... بهشت بر ... بدار اموات ... بن معاد گفت روزی

بجا نیست که گفته اند بنای عقبا بر مولیت بنای دنیا بر تقولیت و بنای بهشت بر دیدار مولیت یحیی بن معاذ گفت روزی بر سه قسمت است یکی روزیست که جستن او جهل است و آن عذابست پیش از وقت نیاید و در وقت نگذارد و روزیست که جستن او فضل است و آن قرضست در دنیا تا بدان بهشت بخرند ۞ آورده اند از حضرت سید انبیا صلعم فرمود که هیچ چیزی نیست بر روی زمین و هیچ برگی بر درخت که بر روی نوشته است بسم الله الرحمن الرحیم و این روزی فلان بن فلان و این قول عز و جل است قوله تعالی وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا یَعْلَمُهَا شعر روزی تو باز نگردد ز در ۞ کار خدا کن غم روزی مخور ۞ ابر در او شو که فراری از وست ۞ روزی از و خواه که روزی از وست ۞ عمر چو یکروز قراری نداد ۞ روزی ده ساله چه باید نهاد ۞ صورت ما را بعمل ساختند ۞ قسمت ما را ز ازل ساختند ۞ گرچه ازین خلق بسی جهد کرد ۞ بیشتر از روزی خود کس نخورد ۞ بیت از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم که فرمود که روزی بخشیده است و پرداخته اند از برای فرزند آدم بر هر سری که باشد نه به پرهیز پرهیزکار آنرا زیاده شود و نه به بدی بدکاران کم شود و دیگر آن حضرت فرمود که توانید که از مرگ بگریزید گفتند نه یا رسول الله گفت همچنین توانید که از روزی بگریزید که روزی او را دریابد چنانکه مرگ او را دریابد مصرع بشغل جهان رنج بردن چه سود ۞ که روزی بکوشش نشاید فزود ۞ از دنبال روزی چو باید دوید ۞ تو بنشین که روزی خود آید پدید روایت کردند از وهب بن منبه گفت سقایی بود در وقت حضرت سید المرسلین صلعم مردم را آب میدادی روزی بگذشت بر در رسول صلعم شنید که قوله تعالی وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهَا آن مرد گفت من ازین جانورانم که بر روی زمین اند و مشک و کوزه بر راه خدای تعالی صدقه کرد و در مسجد در آمد و بنشست و بطاعت و عبادت مشغول شد بعد از سه روز ابلیس او را گفت اکنون ترا طعام که دهد آن مرد گفت این آیت برخوان قوله تعالی وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ این آیت مجاهد گرسنگی باز داشت تا روز چهارم و میان نماز پیشین و نماز دیگر جبرئیل او را بخواب آمد و قدحی از شراب بهشت بدو داد بعد از آن بیست نه طعام خورد و نه شراب وهب گفت چنین باشد کار بندگان متوکلان قانع و صابر با خدای

عزّ و جل روایت کردند که خدای تعالی وحی فرستاد بموسی علیه السلام که من سه کار بکنم و بپسندم که روزی از
من جویند جز کار من کنند و دیگر نپسندم که برای ایشان پیدا کنم سیوم نپسندم که من روزی خواهند روایت
کردند که در توریه نوشته بود اگر بنده گوید که بار خدایا مرا روزی بده خدای تعالی گوید ترا بیافریدم و روزیت
بپذیرفتم و آفریدگاری نیست جز از من روزی دهی نیست بجز از من و خلاف کنم انچه ترا وعده کرده ام بحیلت
نگیرم و بیچ هست ترا روزی دهم روایت کردند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند یعنی چه
حکمت است که حق سبحانه و تعالی روزی بندگان مقرر نکرده بیکبار گفت از بهر پنج چیز یکی اگر جمله بدادی کسی از
وی بستاندی و دیگر او بی روزی بماندی و جای برداشتی همگی تباه شدی و بی روزی بماندی سیم اگر جمله بدادی
از خدای تعالی بی نیاز شدی و حق سبحانه و تعالی دوست میدارد نیازمندان را چهارم انکه جمله بدادی وقت اجل
خود بدانستی و زندگانی ایشان بسر شدی و زندگانی و روزی برابر بندد روایت کردند از شقیق که گفت
هزار استاد را شاگردی کردم و چند شتر از کتاب جمع کردم خدایرا در چهار چیز یافتم یکی را ایمنی روزی دویم
در اخلاص کار سیم در عداوت شیطان در آرایش مرگ روایت کردند از حاتم که مردی از حاتم پرسید که روزی
از کجا خوری گفت از خرمن رحمن که در وی نه زیاده شود و نه نقصان آن مرد گفت روزی شما از کجاست حاتم
گفت از آسمان فرود آید و روزی همچنانوران از آسمان فرود آید زیرا که خدای تعالی گفته قوله تعالی وَ
فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ گفت روزی شما از روزنه خانه فرود آید آن مرد گفت بخسبید که
روزی شما در دهان شما افتد حاتم گفت آری دو سال در گهواره خفته بودم که روزی در دهان ما افتاد آن مرد
گفت توبه کردم دیگر حاتم گفت از من پرسیدند که هیچکس را از خود بهتر دیدی گفت بلی عیال خود را گفتم من
بحج خواهم رفت نفقات از من چه خواهید تا بدهم گفت چندانکه زندگانی باشد گفتم زندگانیت بر من نیست
گفت روزیم هم بر تو نیست چون حاتم برفت زنان همسایگان از زن حاتم پرسیدند که حاتم برای شما چه
نفقه نهاد گفت حاتم را روزی خواره دانیم نه روزی دهنده روزی من و روزی حاتم بر خدای تعالی است
روایت کردند که از ابراهیم ادهم پرسیدند که تو پیشه چه داری گفت ندانم که کارگران خدایرا پیشه نباشد دیگر

معتصم را

معتصم را پرسیدند که پیشه چه داری گفت پیشه دارم که دنیا نخواهم و بجویندگان باز گذاشتم و گزیدم درین جهان
ذکر مولا و در آن جهان لطف مولا روایت کردند از بایزید بسطامی که او از پس امام نماز گزارد چون سلام
داد امام از وی پرسید که چه میخوری گفت این نماز میخواهم که از پس تو کردم و باز گو نه کنم که تو روزی ده بنده خلق را
نشناسی گفت انکه روز آورد روزی آورد و انکه جان آورد جامه آورد و انکه جهان کرد در جهان گرد آورد و پس این
غم خوردن چه کار آید شعر مدان گنجی به از گنج قناعت ۞ غنی حالت مرد این بضاعت ۞ دریغ است انکه بهر
ده درم زر ۞ که زر با خاک کردن هم برابر ۞ چو بودی گر بسر بودی ز مخلوق ۞ بسر خلوت نشین ابعبوق ۞ بودی
مرا کمتر خورش بودی و پوشش ۞ کجا بودی بمدح خلق کوشش ۞ امیدم هست همراهی مردان ۞ ازین امید
نومیدم مگردان ۞ درونم را بنور حق صفا ده ۞ دلم را بیعتی با مصطفی ده فصل دویم در پرستش خدای عز و جل بدانکه پادشاه ذو الجلال
و کریم لایزال جل جلاله و عم نواله فرموده است مر بندگان خدایرا بعبادت و پرستش چنانکه حق سبحانه و تعالی
میفرماید قوله تعالی وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا و فرمود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ
اسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ روایت کردند از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که حضرت حق تعالی فر
مود که بنده اگر فریضه از من بگذارد از عابدترین بندگانی و چون خرسندی انچه ترا روزی کرده ام توانگرترین
مردمان باشی و حضرت رسول صلعم فرمود که خدای تعالی فرموده و وحی کرد با آدم صفی علیه السلام که من علمها که در آدم
در چهار سخن است یکی مر است و یکی ترا است و سیوم میان من است چهارم میان تو و بندگان است اما انچه مرا
است مرا بیکتا فکنی بشناسی و با انچه وعده کردم ترا بدهم که با من انباز نگیری و انچه ترا است فرموده ام که بگذاری تا انچه وعده
کرده ام بدهم اما انچه میان من و تو است انست که با من بسر و زبان راست گویی از هیچ خلق باک نداری
اما انچه میان تو و بندگان است هر چه بر خود پسندی برای ایشان نیز همان پسندی یاورده اند که خدای تعالی موسی
علیه السلام گفت یا موسی من خلق خود را بشش سوی آفریدم از هر سوی از و طاعت خواهم جداگانه و از راست ایشان
کردار نیک خواهم و از چپ ایشان گذاشتن لقمه حرام و از پیش ایشان رضا بقضای حق و از پس ایشان کوتاهی امل خواهم
و از زیر ایشان دروغ و غیبت خواهد اگر از راست او را طاعت دارند و رهای بهشت برای ایشان در بندم

واگر از حب او را طاعت دارند درهای معصیت دوزخ بر روی ایشان بگشایم و از خدمت خودشان دور گردانم و اگر از
پس او را طاعت دارند بدانچه میخواهند نرسند و از امیدشان نومید گردانم و اگر از زیر او را طاعت دارند شما را پریشان
سخت گردانم روایتست که لقمان حکیم گفت پنج چیز از من آهنگ پنج چیز کرد به بند چیز در بندش کردم چشم بنگریستن
حرام آهنگ کردم او را بعبرت تها بند کردم و زبانم فضولی گفتن آهنگ کرد بذکر خدایش بند کردم و دلم آهنگ دنیا کرد
به پرهیزکاری او را بند کردم و دهانم آهنگ حرام خوردن کرد بکر سنگینش در بند کردم تنم آهنگ خواب کرد بعبادتش بند کردم
روایتست از ابوالقاسم حکیم گفت پنج چیز از زنان دو خیانتست اول چشم با شهوت دوم زبان بغیبت سیوم
گلوی با شبهت چهارم تن و دل با تهمت پنجم دست با خیانت دیگر او گفت مرا بستی بیم از حکمت بنودی و آن
دو سخن که یوسف عراقی گفته است از من بودی یکی آنکه هر که را مایه دانائیست مایه آشنائی یا آن کاریست و هر که را ایمنه نوا
نائیست بران بسته شمائیست روایتست که حسن بصری که گفت حکیمی فرزند خود را وصیت کرد به یازده کار اول اگر
خواهی که فضل نمازگزاران شب بیابی و نوازش ان باشی در خدای تعالی عاصی مشو سیوم اگر خواهی که فضل زاهدان بیابی
و نوازش ان باشی خیرخواه خلق خدای باش چهارم اگر خواهی که فضل عالمان دریابی و نوازش ان باشی آنچه خدای
تعالی و رسول خدای و ائمه معصومین گفته اند بدان عمل کن پنجم اگر خواهی که فضل غازیان بیابی و نوازش ان
باشی با هوای غلیظ ان جهاد کن ششم اگر خواهی فضل یاد کنندگان خدای تعالی یابی و نوازش ان باشی با تفکر باش
هفتم اگر خواهی فضل عارفان بیابی و نوازش ان باشی دست بر دل خود نه آنچه بر خود نه پسندی به برادر مسلمان مپسند
نهم اگر خواهی فضل صابران بیابی و نوازش یاد کردن ایشان باشی مردمان را از تن خود انصاف بده دهم اگر خواهی
عافیت هر دو جهان یابی ایمن شوی از پشیمانی خوردن بر گناهان و در کردن خدای تعالی در بامداد و شبانگاه
و گریختن از یار بد و جستن یار نیک و دوستی کن با نیکان و نیکان خدای و دوستان خدا و رسول و اهل بیت رسول
و دوستان و شیعیان حق و پیروان راه حق ایشان اند و دشمنی ایشان دشمنی خدا و رسول و ائمه است پس اگر خواهی
بهشت را دریابی و رضای خدا و رسول دوستی کن با دوستان ایشان و دشمنی کن با دشمنان ایشان تا رستگار دنیا
و آخرت باشی روایتست از کعب الاحبار گفت نوشته یافتم در توریة که حق سبحانه و تعالی میگوید یا فرزندان

آدم شما را

آدم شما را آرزومند کردم به جنت از من نپذیرفتید و شما را ترسانیدم از آتش دوزخ نترسیدید و رغبت کردم بحور
العین بدیشان رغبت نکردید و از معصیت شما را باز داشتم خود را باز نداشتید و توکل بر دنیا کردید و از حرام خوردن
و پوشیدن شما را منع کردم شما حرام خوردید و بهشت میجوئید بیکدار خدای تعالی فرمود که در دنیا نیاید مگر سختی و رنج
در بهشت در خبر است از شعبان ثوری که هر که روزگار و عمر بیازی گذراند و روزگار خود را ضایع کند بوقت جان کندن
پشیمان باشد پس ای عزیزان از گناهان توبه کنید و بخدای تعالی باز گردید تا نجات یابید فصل در ... پس ای عزیزان
بدانید که دوستی جاه و حشمت دنیا بیشتر خلایق هلاک شدند بدین سبب بسیار ظرف و عداوت و معصیتها افتادند
و چون شهوتها غالب شود راه بریده شود و دل بنفاق خیانت اخلاق آلوده شود حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فر
مود دوستی مال و جاه و نفاق در دل خلق رویاند چنانکه آب تره را رویاند و آنحضرت فرمود که حضرت امیرالمؤمنین علی
فرموده که خلایق را دو چیز هلاک کند از پی هوای نفس و دوستی دنیا از این آفت کسی که خلاصی یابد که نام نیک جوید که
ان فرمان برداری امر خدا و رسول است و قناعت کند بداده خدای تعالی و فرمود قوله تلك الدار الآخرة
نجعلها للذين لا يريدون علوا في الأرض ولا فسادا الآية فرمود که سعادت دنیا و آخرت
کسی را نهاده ایم که بدنیا بزرگی و جاه دنیا نجوید و فساد نکند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اهل بهشت
کسانی اند که ژولیده موی و ژنده پوش و جگر ریش و روی گرد آلوده کسی ایشان را بچیزی ننهد اگر در سرای امیران
شوند راه ندهند اگر طلب نکاح کنند کسی دختر بدیشان ندهد اگر سخن گویند کسی گوش بسخن ایشان نکند و در
رونهای ایشان دود آه میرود و در سینهای ایشان معرفت خویش میزند اگر نور ایشان روز قیامت قسمت کنند
بهمه خلق برسد شعر اگر خواهی شوی آگه ز خوارستان درویشان بهر تخم محبت کار در بوستان درویشان
سر و سامان درویشان مگر درویش میدانند ندانند هیچکس دیگر سر و سامان درویشان بدرویشی در
ایشان محمد فخری آوردند بسی آیت فرستاده خدا در شان درویشان امیرالمؤمنین حیدر که او شیر خدا
دیده است بعهد او در است آمد پیمان درویشان منم آن درویش میگویم که البته بر ازاقی ... که گر در درویشان
جهان بسیار میماند بدرویشان من آن درویش میگویم که گر آهی زند ناگه بلبکیش جواب آید که ای سلطان درویشان

خدا تیغ طریقت را نهاده در کف ایشان ** تو خود را در میان مفکن مشو تاوان درویشان ** نمک بر خوان در
ویشان نبخشی زهر میکردد ** نصیب حق شناس آمد نمک بر خوان درویشان ** الا ای احمد جامی بدرویشان تولا کن **
حیات جاودان یابی تو هم ارکان درویشان ** و حضرت رسول صلعم فرمود بسا کسانی که روی ایشان خاک
آلود و کهنه جامه که اگر سوگند بخدای دهند بهشت خواهند بدیشان بهشت دهند اگر از دنیا چیزی خواهند بادرنجی
بدو بدهند و حضرت امیر حمزه عرب در مسجد نشسته معاویه را دید که میگریست گفت چرا میگریی گفت از حضرت رسول
شنیدم که اندک ریا شرکست و خدای تعالی دوست دارد پرهیزکارانرا اگر غایب شود کسی ایشانرا نجوید اگر حاضر آیند
کسی ایشانرا نداند و برایشان التفات نکنند و دلهای ایشان چراغهای راه اهل هدی باشند و از همه شبها و ظلمها رسته
باشند و ابراهیم ادهم میگوید که هرکه شهرت و نام و نشان دوست میدارد در دین صادق نیست و ایوب پیغمبر ع
گفت کسان بصدق آنان بودند که نخواهند که هیچکس ایشانرا دانند و شناسند و قومی از پی آنان نروند اما بدانکه
چون دوستی مال و جاه بر دل غالب شد بیماری دل بود و باصلاح حاجت که الا بدین نفاق و ریا و دروغ و تلبیس و
عداوت و حسد و منافقه و معصیتها می کشد هیچ دوستی مال و جاه بلکه این نیز بر طبع آدمی غالب بود و کسی که مال و جاه ان قدر
حاصل کند که سلامت دین وی در آن بود کافی بود و بیش از آن نخواهد بیماری دل نبود که بحقیقت مال و
جاه را دوست نداشته باشد اگر کسی مال و جاه را دوست دارد هم اندیشه وی بخلق مستغرق بود فریفته دنیا شود
و آخرت از دست وی برود و بس اینقدر که محتاج بخلقان نباشد کافیست والله اعلم بالصواب فصل در صفت
کوه قاف و در آن چند خبر است بدانکه عبدالله سلام از حضرت محمد صلعم فرود آمد و سؤال کرد و آنحضرت خبر داد عبدالله گفت یا رسول الله
درازی این جهان چند است گفت یکروزه راه گفت یا رسول الله چگونه است گفت نه بامداد آفتاب از مشرق بر آید
و بشام بمغرب رسد و فرو رود عبدالله گفت یا رسول الله از پس کوه قاف چند زمین است گفت هفتاد زمین است
و پس از آن هفتاد کوه از نور و بعد از آن زمینی دیگر هست که معدن فرشتگان است و آنجا نه سرما و نه گرما
و درازی هر زمینی ده هزار ساله راه است و از پس آن حجابیست از تاریکی و از پس آن حجاب از باد و از پس آن
ماریست گرد عالم در آمده و گرد در می آید تا بروز قیامت و از پس آن خدای تعالی را عالم است گفت یا رسول الله

صفت کوه قاف بگو گفت بالایش پانصد ساله راه هست و گرد بر گردش هزار ساله راه هست و در گرد او هفت زمین
هست یکی از فرشتگان هست و یکی از جنیان و دد و دام هست سیوم از آن پریان چهارم از آن پرندگان پنجم و ششم
ویران است که هیچ آفریده بدانجا نرسیده و نیست و هفتم آزمایش را گفت صدقت یا رسول الله لوای حمد مرا خبر کن
گفت درازی لوای حمد هزار ساله راه است و ستونش از یاقوت سرخ و چوبش از سیم سفید و علمش از زمرد
سبز است و از آن سه زبانه است از نور آویخته یکی بمشرق و یکی بمغرب و بر آن سه سطر نوشته اول بسم الله
الرحمن الرحیم و سطر دویم نوشته الحمد لله رب العالمین و سطر سیوم نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله علیا
ولی الله و درازی هر سطر پانصد ساله راه است گفت صدقت یا رسول الله در روز قیامت لوای حمد کرا باشد آنحضرت گفت که عبدالله گفت یا رسول الله
مرا باشد چون بعرصات در آیم آن لوای مرا باشد و در پیش من میبرند گفت یا رسول الله این لوا را که بردارد گفت آن
لوا را بستر عم من و وصی من و خلیفه من علی ابن ابی طالب ع عبدالله گفت یا رسول الله لوای چنین را چون بردارد
گفت یا عبدالله بدانکه علی شیر خداست بقدر حاملان عرش و جمله فرشتگان خدای تعالی علی را زور و قوت عطا کرده
پس انکه گفت یا قوم اسمعونی اعلمونی ** حدیثی بشنوید از من ز فضل ان شه والا ** دران روزی که صحرای
قیامت میشود پیدا ** برانگیزند کل آفرینش را دران صحرا ** گروهی را کشد مالک کشان در جانب دوزخ **
گروهی را برد رضوان بسوی جنت الماوا ** ز خیل انبیا و اولیا در عرصه محشر ** کسی در جنت الفردوس پیش از
علی ننهاده او هم پا ** رحیق و سلسبیل و زنجبیل و شربت کوثر ** علی پیش از همه نوشید از هر شربت اصفا **
چو فرمود این کرامتها نبی در بازوی حیدر ** عمر برخواست کای هم خوجه دارم مشکلی بکشا ** تو فرمودی که پیش از
من ز خلقان در نیاید کس ** بسدره روضه جنت بزیر سایه طوبا ** مقدم میکنی اکنون علی را شرح آن بر گو **
نبی گفتا چنین هست این سخن من گفته ام اما ** بسوی جنت چو رو آرم لوای حمد در پیشم ** علی بر دارد از بهر مرا
تمثال لوا فردا ** عمودی از زمرد باشد اصل ان بدست او ** بر او بسته نو دسته علم از جدا حصر ** بود هر شقه در
وسعت ز مشرق تا حد مغرب ** کشیده سر فراز طارم اعلا ز استعلی ** عمر برخواست دیگر باره کای سید کجا باشد
لوای اینچنین بردن علی را قوت و یارا ** نبی گفتا که ای ابن خطاب این هم عجب نبود ** ز ستر حضرت جبار لیکن

بر تو همت اخفا بقدر قوت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل که آیت تند برکل ملایک عظم و اعلا بقدر حاملان
عرش و کرسی بلکه بالاتر بقدر رجلهٔ کروبیان عالم بالا خداداده بفضل خود علی را قوت و قدرت نکرده
هیچکس را این کمال و منزلت اعطا چون شنیدند این را مؤمنان از حضرت سید بصدق دل همی گفتند
آمنّا و صدّقنا تعالی الله زهی فضل و عطائی قادر بیچون که چندین قدر و قدرت کرده همه با تن تنها
علی را مرد عاقل چون کند با دیگری نسبت مگر آن بی بصیرت کو نداند گوهر از حصبا گرفته پرتو نور علی کونین
را لیکن ندارد بهره از خورشید رخشان دیدهٔ اعمی چو فردا در حساب آرند خیر و شرّ هر بنده شود اهل
نفاق از شومی اعمال خود رسوا که ما را ذرّه از نور خورشید عنایت بخش دران روزی که خلقان ذرّه
سان باشند نا بروا یا اله العالمین و یا خیر الناصرین مناجات بسید عالم در خاموشی و تنهائی ای خدای بی نیاز و ای
صمد کارساز ای انکه رحمت تو کارساز ما و ای کرم تو عذر پذیر ما ای داننده هر حالی و ای شنونده هر سوالی
ای علیم هر حالتی و ای سمیع هر مقالتی ای مجیب هر خواننده ای قریب هر داننده ای گیرنده مگیر ای پذیرنده
بپذیر اگر تو گیری که رهاند اگر تو نپذیری که خواند اگر بپذیری نقصانی نیست اگر بنوازی بجائی نیست الهی
غافلی کرده ایم نه کافری کرده ایم غافلانیم نه کافرانیم صمدا ببرکت متحیران جلال تو و مقهور
ان قهر تو کرم بر مای بیچارگان و گنه کاران و سیاه کاران و ضعیفان و درماندگان رحمت کن و بمغفرت سزاوار
زانی دار یا اله العالمین و یا خیر الناصرین الحمد لخالق البرایا والشکر لواهب العطایا ای نام تو صدر
کتابی آرایش فضل هر خطابی مفتاح خزانهٔ معانی عنوان صحیفهٔ امانی منشور کمال لا یزالی
طغرائی مثال بی مثالی مفتوح درس هر سخن سنج بر دل زیقین کشاده صد گنج ذات تو منزّه
از تغیّر عقل تو فتاده در تحیّر هم اوّل و بی بدایتی تو هم آخر و بی نهایتی تو سرنامهٔ نامهاست نامت
قانون نجات شد کلامت بر هر چه رقم زدی زهستی بیمنت خامه نقش بستی از علم تو نکته ایست
عالم زان دایره نقطه ایست آدم در راه تو عقل حکمت اندیش بی حس شد از حقیقت خویش
از فخر مقدسان افلاک یک ذره زبان ما عرفناک در مجلس خاص عزّت از قرب شد پیر خرد چو طفل

مکتب صنع تو ورای چرخ غبرا افراشته بر سپهر خضرا سبحان الذی زهی خداوند بی شبه و شریک و مثل و
مانند او راست کمال پادشاهی کس واقف او نشد کماهی که مشعل روز بر فروزد تا بال غراب
شب بسوزد که جامهٔ شب کند مطرّا که جلوه دهد عروس صحرا زلف تو شب است عارضت روز
شد شاهد شب چنین دلفروز اینت بمعاش رهبری کرد و آنت بلباس همبری کرد بر صفحهٔ دل
رقم روان کرد آثار کمال خود عیان کرد هر دل که ز مهر او صفا یافت از پرتو نور مصطفی یافت
نعت سید مرسلان با صد هزاران هزار صلوات بران سیدی که در صحف آدم نام او مقصی خوانند خدای
تعالی در صحف ابراهیم ع امید مید و در توریة موسی ع اخرنا قدما و در زبور داود ع اکلیلا و در کتاب عزیز
و مسیح صفیه صفیه در صحف ادریس یعنی در کتاب شعیا نور الله الذی لاصطفی در انجیل خطیبا در آسمان اوّل
عبد القائم در دوم عبد الخالق در سیوم عبد الرحیم در چهارم مصطفی در پنجم مرتضی در ششم حبیب الله در هفتم مجتبی
و در دریاها عبد الرزاق و در برها عبد الجبار و در وحوش و طیور عبد القهار در پیش جبال عبد المنعم و در پیش
جن عبد الخیر و در پیش شیاطین عبد العاصم و در پیش حوریان عبد الطاهر و در پیش بهشتیان عبد الکریم و در پیش
من و دوزخیان عبد العزیز و در پیش ملکان سوت الاول و الآخر و الظاهر و الباطن الانبیاء و الخلقاء و آخرهم
بعثا و اوّلهم ظهورهم دینا و اقربهم وعد الله و عبد الله منزلا و در کتاب پیشینیان متوکل و مختار و منصور و حاشر و
عاقب و حامد و صاحی و در پیش خلقان محمد و احمد یعنی گفت محمد کرد و ایمان برکشید و عالم همه کفر و زنگ و جود
رسول صلعم بظهور آمد کفر نیست شد و بساط توحید بگسترد قوله تعالی لیخرجکم من الظلمات الی النور
والرسول یدعوکم اسم محمد را معنی است میم مقام محمود است که عسی ان یبعثک مقاما محمودا جهارم
اوست از خدای تعالی که وما ودّعک ربّک وما قلی و میم دیگر مناجات رسول است با خدای تعالی
که فاوحی الی عبده ما اوحی و دال اشارت دولت است از آن رسول که بالدّوام والعصود
نصر من الله و فتح قریب ای رحمت الهی ای مظهر لطف پادشاهی ان خوجه که شد فلک
غلامش آرایش عرش گشت نامش ای بحر سرّ ذی الجلالی ای مهر سپهر لایزالی مهری

که بنبو و سایهٔ او ‖ بر شست کمینه پایهٔ او ‖ ای مطلع صنع آفرینش ‖ روشن بتو چشم اهل بینش ‖ ای خسرو بار
گاه تمکین ‖ کام انا املح از تو شیرین ‖ ای پایهٔ تو مقام محمود ‖ ای مایهٔ تو کلام معبود ‖ ای صدر نشین مسند
اصلی تو و دیگران همه فرع ‖ شهباز هوای قاب قوسین ‖ برشد ز تو آشیان کونین ‖ از سر تو کس نگشت
آگاه ‖ در خلوت خاص لی مع الله ‖ هر چند که آخری بمقدم ‖ شد نور تو بر همه مقدم ‖ والشمس حکایتی ز رویت
واللیل کنایتی ز مویت ‖ شاهی ز افلاک سپاه هست ‖ خلق تو عظیم و حق گواه است ‖ حیدر که ستودهٔ
الهیست ‖ در کشور شرع پادشاهیست ‖ شد سرو حدیقهٔ جلالت ‖ سر سبز بآب روی آلت ‖
هست از تو روان و بیروان شاد ‖ بر روح و روانت آفرین باد ‖ صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین

باب در بیان خاموشی و تنها نشستن

این باب مبنی بود بر سه فصل **فصل اول** بدانکه حضرت پادشاه ذو الجلال و کریم لایزال فرموده است
که نگاه داشتن زبان از دروغ و غیبت فرمود قوله تعالی و لا تقف ما لیس لک به علم یعنی مگو آنچه ندانید و در دیگر
آیت فرمود قوله تعالی ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید هیچ کفر نیست که بگوید الا که نگاه
بانیست خاصه از جهت اختیار و صلاح خویش و صلاح مسلمانان و چیزی از دنیا نخواهد من پذیرفتارم بر بهشت
روایت کردند از حضرت سید کاینات و خلاصهٔ موجودات محمد صلعم و رحمت عالمیان و مهتر و بهتر آدمیان فرمود که هر
که بمیرد بر دوستی من و بر دوستی علی و ائمهٔ معصومین او را برهاند خدای تعالی از عذاب گور و سختی روز قیامت و
او را دوست و همنشین پیغمبران گرداند در بهشت و بدهدش ثواب پیغمبران و آنحضرت فرمود که هر که علم آموزد تا بدان
علما را ترغیب جوید یا لجاجت برد و مردمان را بر خود جمع گرداند روز قیامت در دوزخ باشد **روایت** کردند که زنی پیش
حسن بصری آمد پرسید که بگو پاکی دین از چیست گفت اگر دانی بگوی زن گفت ای شیخ پاکی دین از طهارت تمام نیست
او را پاکی دین نیست و هر کرا آغاز نیست او را قوت دین نیست و هر کرا ترس خدای تعالی نیست او را نیکوئی دین نیست
و هر کرا شرم نیست او را آرایش دین نیست و هر تنی را که علم نیست چون شهریست که در وی آب نیست و هر کرا ادب
پرهیزکاری نیست چون درختیست که او را میوه نیست و تنی را که در وی شرم نیست چون دیگیست که در وی نمک نیست
و هر تنی که در وی جهد نیست چون زمینیست که او را بجز لگد کوفتن حاجت نیست آورده اند از وهب بن منبه که

ایمان گرسنه است و برهنه است و پوشش او پرهیزکاری و آرایش او شرم است و خواسته او فقر است حکیمی گفت
خدای تعالی هر بنده را سه چیز داده است اندرون سه چیز دیگر نیست صورت نیکو که در وی عقل نیست و مالی که
در وی سخاوت نیست و علمی که در وی عمل نیست **آورده اند** آورده اند که شفیق از ابو القاسم حکیم پرسید که ای استاد من عالم
بازآمد یا عابد کدام است گفت اگر بینائی بفریضهای خدای تعالی تو عالمی اگر راستگو آری و بپذیرفتگان خدای تعالی
تو عابدی و اگر پسندکاری بقضای خدای تعالی تو زاهدی دیگر فرمود که علم دو است علم شریعت و علم حقیقت
علم شریعت نجات بازار و علم حقیقت کرامت بازآرد و هم او گفت که علم با عمل کار کردن و با خلاص مردم
دلی علم جاهلست و علم بی عمل ضایع است و کاری فرونت ندیعلم کار کند چون برین دو جای خویشتن را نگاه بدارد
و این علم و حلم او را بکار بیاید **بیت** تا جان ندهی بوصل جانان نرسی ‖ و هم او گفت که چهار چیز است که مرد
را از او باید بکار دارد توانگری و بردباری و درویشی و خرسندی و خوار کنند هر کس کاری و علم یا پرهیزکاری
و هم او گفت بنده از علم منفعت یابد و از گناهان توبه کردن بعلم عافیت یابد از گفتار نصیحت یابد **آورده اند**
که حکیمی گفت که جوینده چهار چیز را از چهار چیز چاره نیست و حکیمی گفت هر که در علم آموختن ز دو تن آسانی
جوید در رنج بماند و هر که در رنج بماند صبر کند بآسانی رسد و هر که بتعجیل جوید در دل بماند و هر که در دل صبر کند بآفت آید
و هر که توانگری بتعجیل جوید اندر درویشی صبر کند بتوانگری رسد **خبر است** از حضرت سید انبیا صلعم فرمود که
خنده کم کنید آنحضرت کم خندیدی سفیان ثوری گوید از حضرت پرسیدند آنچه از آن بیشتر ترسی چیست آنحضرت
فرمود زبان خود را پس گفت بلا موکل است بسخن گفتن و گفت هر کرا خدای تعالی نگه دارد از آنچه میان
دو لب اوست و میان دو پای اوست در بهشت رود بی هیچ شبهتی و گفت بر تو باد که خاموشی که بوی غلبه کنی شیطان را
یا دنگنی و هر که دروغی بگوید بی عذری دور گردانند فرشتگان او را از بهشت و او را یکسال راه و هر آن گناه بروی نویسند و گفت
چون مؤمنی دروغی بگوید بی عذری هفتاد هزار فرشته بروی لعنت کنند و هفتاد هزار گناه بروی نویسند و کمترین گناه
چنان بوده باشد که با مادر خود زنا کرده باشد **روایت است** از عبد الله عباس که گفت دروغگوی بوی بهشت نشنود آورده اند
از لقمان حکیم مر پسر خود را وصیت کرد که هر که زبان خود را نگاه دارد و خاموشی گزیند و خود را گرامی دارد و هر که زبان خود را گرامی دارد

و زبان دراز کند تن خود را خوار کند و هر که زبان خود را نگاه دارد و خاموش شود تن خود را گرامی دارد و عزیز و اگر
تو تن خود را خوار داری کسی دیگرش عزیز و گرامی نه دارد ای فرزند عزیز چون سخن خواهی گفت بیندیش
و عاقبتش را نیکو بدانکه چنانکه تیراندازان نگرند در تیر انداختن اگر کسی تیری بر مسلمانی زند آسانتر باشد از
آنکه سخن زشتی گوید زیرا که باشد سخن زشت از وی نگذرد و تیر از وی بگذرد و زخم تیر از وی به شود و جراحت
سخن هرگز به نشود در روایت از حضرت عیسی علیه السلام فرمود که بزرگی کارها در سه چیز است در سخن گفتن
باحتیاط و در خاموشی بودن و در نگریستن هر سخنی که جز یاد حق سبحانه و تعالی نباشد لغو است و هر خاموشی
که جز تفکر است آن غفلت و هر نگریستن بجز عبرت است آن سهو است خنک آنکه سخن کردن او با پادشاه ذو الجلال
و کریم لایزال باشد و خاموشی تفکر است و نگریستن او عبرت در روایت از یحیی سفیان خاموشی آرایش است
مر عالم را و پوشش مر جاهل را وهب گفت عافیت ده بهره است یکی اندر خاموشی و دیگر نه بهره از مردمان بد
گریختن بزرگی گفت چهل سال در صحبت بودم و با رابعه قرب بیست سال از سخن این دنیا شنیدم مگر دو سخن
یکی آنکه مرا گفت مادر و پدر تو زنده اند گفت با ایشان نیک باش یکی آنکه گفت در ده تما مسجد هست پس گفتم بلی
رابعه گفت مرا با این سخن چکار است استغفار کرد پس از خاموشی بهتر چیزی نیست در خبر است از مالک دینار
گفت چون سختی بینی در دل خویش و بیشتر در دین خویش باشی و تنگی در روزی خویش جوی بدانکه گفته اند
بکار تو نیامده است و دیگر گفته که چهار سخن مگوئید و دیگر هر چه خواهید بگوئید اول دروغ مگوئید و از خداوند
خود گله مکنید و دیگر خویشتن را ستایش مکنید چهارم کسی را بد مگوئید دیگر شقیق گفت در سخن دو راه است
یکی فراخ تر و یکی تنگ تر اما آنچه فراختر است تا بدانش گفتار بینی بگوی اما آنچه تنگتر است تا از عقوبت نگفته
و بترس و مگوی دیگر حکیمی گفت هر که زبان سرش با خلق گویا است و زبان سرش با خدای تعالی گنگ است و هر که را
زبان و سرش با خدای تعالی گویا است زبان و سرش با خلق گنگ است پس سر همه نیکوییها خاموشی بود که دایم بیاد
خدای تعالی باشد دیگر حکیمی گفت زبان آتشیست سوزنده و گرگیست درنده و شیریست شکار کننده و کاردیست برنده
روایت کردند از قیس بن ساعده که در یک جایی نشسته بودند رسیدند مر یکدیگر را فرزندان آدم را چند عیب است گفت یکی

پیش از آنکه

پیش از آنکه بشماری گفته اند که هشت هزار است گفت هر که یک چیز نگاه دارد جمله عیبها بپوشاند و آن زبان است
که خاموش باشد دایم و مؤلف گوید که سر همه نیکیها خاموشی بود و از جمله طاعتها که تفکر کند در صنع الهی و خاموشی گزیند
تا بر خویشتن زیان نکند که زبان سوزنده است شعر زبانا ز دستت برنج اندرم ببرم سرت تا نبری سرم
والله اعلم و احکم فصل در بیان تنها نشستن روایت کردند از حضرت خواجه کونین و فخر عالمین محمد مصطفی صلی الله علیه و
آله و سلم که گفت بهترین طاعتها آنست که پوشیده ماند و بهترین روزها که بطاعت و عبادت بسر رود و دیگر فرمود فضل
نهاد کردار نهانی را بر کردار آشکارا هفتاد درجه افزونی داد و بنده خود را نزدیک نگرداند خدای عز و جل بچیزی بغیر
سجود کردن نهانی دیگر فرمود پنج گروه را خدای تعالی بهشت بپذیرفتکاری کرده است یکی حج کننده سوی خانه حق
سبحانه و تعالی و دیگر غزا در سبیل راه خدای تعالی و دیگر کسی که خطبه خویش ترک کند از بهر سجود و رکوع و افتادن و
چهارم عیادت بیماران کند از جهت رضای پروردگار پنجم نشستن در خانه با اهل خویش تا مردمان از وی بسلامت
باشند در روایت از حضرت امیرالمؤمنین علی ع فرمود که در آخر الزمان مردمان باشند که پادشاهان ایشان را راست نباشند
مگر به بخیلی کردن و مردمان ایشان راست نباشند مگر که متابعت شیطان و هوای نفس و خیانت کردن خنک
آنکسانی که بدان روزگار از خدای تعالی بترسند و بدان صبر کنند و بر درویشی خود خوار بسند و در ناتوانی صبر کنند
و بر دشمنی کردن مردمان نیز صبر کنند مگر کسی که دشمن باشند برضای خدای تعالی و رسول و ائمه معصومین ایشان را
دشمن دارند پس خدای تعالی ایشان را ثواب پنجاه صدیق در آخرت بدهد در خبر است از حضرت رسول صلعم که
خویشتن را دوست گردانند و بدترین خلقان اهل فسق اند از ایشان برکنار شوند و بپرهیزند از ایشان گفتند
یا رسول الله با که نشینیم گفت بدانکس که از خدای تعالی یاد دهد و سخن گفتن او علم شما را بیفزاید و بدان جهان
رغبت کند و دیگر همنشین نیک گفته اند به از تنهائی و تنهائی به از همنشین بد مثل همنشین نیک همچو عطار است
که مشک فروشد اگر بتو ندهد بویش بتو رسد و مثل همنشین بد همچو کوره زرگر است اگر نیش آتش بتو
نرسد دود و دشم گردش بتو برسد و دیگر حاتم گفت صحبت با کسی کن که از و سه چیز بتو نرسد شرم بجای حرمت
و قوت بجای طاعت و هیبت بجای معصیت و دیگر گفته اند پنج چیز حلاوت طاعت یابند گفت بچهار چیز

کفت نخوردن حلال و صحبت با نیکان و کوتاهی امل و دست باز داشتن از کناهان حاتم کفت همه سال پرهیز
بودن و بگرسنگی غنودن به بهتر از آنکه طمع بدنیا دار کردن و سفله را ستودن و جفت غم بودن و جاهل را آن
ستودن جز درد سر نبود و رنج تا دو آن اندیشه ضایع بودن است والله اعلم **فصل سیوم در موعظه** و آیت از حضرت
خواجه کاینات و خلاصه موجودات افضل و اکمل آدمیان محمد رسول الله صلعم فرمود که دنیا و هرچه در دنیاست ملعون
است و انچه برای خدای تعالی است آن مذموم است و انچه بیرون ویست آن ملعون است و دوستی دنیا سر همه
کناهان است پس بدانکه هرچه در دنیاست سه قسم است یک قسم آنست که ظاهر و باطن از دنیاست و نتواند بود که
آن برای خدای تعالی بود از جمله معصیت است که آن نیت قصد خدای را نشود و تنعم در مباحات ازین جمله بود
که آن محض دنیاست لیکن که ممکن بود بعینه از جمله دین باشد و آن بعینه ذکر و فکر است و مخالفت شهوات است
که این بعینه از سبب آخرت و دوستی خدای تعالی بود اگرچه در دنیا بود و خدای راست و اگر غرض از ان بطلب علم است
تا بدان قبول جاه حاصل شود و غرض ذکر آخرت با مردمان بچشم پارسایان نگرند و غرض دست از دنیا داشتن است
که تا بچشم زاهدی نگرند این دنیا ملعون است و مذموم است اگرچه بصورت چنان نماید که خدای راست تبارک و تعالی قسم
سیم آنست که بصورت آن خط نفس است و لیکن ممکن بود که بقصد و نیت خدای را شود و از دنیا نبود چون طعام
خوردن و قصد بدان قوام طاعت بود و عبادت و نکاه کردن چون قصد بران فرزند بود و اندک مالی طلب کردن
چون قصد بران فراغت طاعت بود و بی نیازی از سوی خلق **در دو آیت** از حضرت خواجه سید عالم صلعم فرمود
هر که که دنیا طلب کند برای لاف و تفاخر خدای را ببیند بر خویشتن بخشم اگر برای آن کند تا از خلق بی نیاز بود روز قیامت
می آید روی چون ماه شب چهارده پس دنیا آخرت حظ نفس است و در حال آخرت ابدان هیچ حاجت نیست
هرچه آخرت را بدان حاجت است چون برای آخرت باشد نه از دنیاست چنانکه ستور در راه حج از جمله زاد راه حج است
و هرچه دنیاست حق سبحانه و تعالی آنرا هوا گفت است قوله تعالی وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ
هِيَ الْمَأْوَى و در جای دیگر در پنج چیز جمع کرده است قوله تعالی اِنَّمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَ
زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ و گفت دنیا هم پنج چیز است بازی است و نشاط

وشهوتها

وشهوتها و آراستن خویشتن و بسیار جستن مال و فرزندان و بار دیگر آن نیک ذکر کردن و آن چیزها که آن پنج
چیز در روی بسته است و دیگر آیه جمع کرده است قوله تعالی زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ
الْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ گفت در دل خلق دوستی این هفت چیز آراسته اند زن و فرزند و زر و سیم و اسب و سلاح
و گاو و گوسفند و آنرا انعام گویند قوله تعالی ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا این برخورداری خلق است پس بدانکه
ازین جمله برای کار آخرت بود هم از آخرت است هر کرا تنعم و زیادت از کفایت برای آخرت نبود بلکه دنیا برست
در چیز است و مقدار ضرورتست در طعام و جامه و مسکن ان مقدار حاجتست و ورای ان مقدار زینت است و زیادت
تجمل است و آن آخر ندارد و هر که بضرورت اقتصار کرده است و هر که بدرجه اقتصار کرده است تجمل افتاد در هاویه که آخر
ندارد و هر که بقدر حاجت اقتصار کرد از خطرها خالی نیست که حاجت را دو طرف است یکی آنست که بضرورت
نزدیکتر است و یکی آنست که بتنعم نزدیک است و میان هردو درجه است که ان کمال و احتیاط توان دانست و باشد
که زیادتی بران حاجت نبود از حساب حاجت گیرد و در خطر حساب افتد و بزرگان اهل حرم بدین سبب بوده است
که بدین قدر اقتصار کردند و بالله التوفیق **شعر** بگو یا من چنین غمکین چرائی خراب از غم ز آشنائی چرا از بهر دنیا
میخوری غم کجا شد نوبت اسکندر و جم چو نبود بر زمانه اعتباری در و غمکین مشو گر هوشیاری خرد
هرچند بی در دوام نیست مخور غم زانکه دنیا جای غم نیست وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ
فصل سیوم در بیان دوستی دنیا حمد و ثنائی نامتناهی حضرت حکیمی را که حقایق آثار تریاق تو بر ارباب شفای
بیماران سموم معاصی گردانید کریمی که بمقتضای خود تشنگان بادیه غفلت بعین الحیات رضا و رحمت رسانید و
رحیمی که بکمال رافت اشتغال اغلال و اوزار از رقاب گرفتاران بادیه خجلت برداشت حلیمی که هزاران فضایح اعمال
قبایح افعال از جافیان بدکردار و عاصیان تیره روزگار چنانکه ندیم گذاشت کریما بر آه روان راه شریعت و باه
محجوبان اسرار حقیقت که بر ما بیچاره گان و گناه کاران رحمت و مغفرت ارزانی دار یا اله العالمین و یا خیر
و یا ارحم الراحمین **مناجات** الهی در طاعتم باز کن بطاعتگهم محرم راز کن مرا دیده بکشا و بکشا نقاب
که بینم جمال ترا بی حجاب ببر ظلمت دل ز آب و گلم کن از نور اسلام روشن دلم دلم ده که یابد تسلی ز تو

زبانی که خواهد تمنّی ز تو ز شهد شهادت مرا کام ده وزان جانفزا باده ام جام ده ز آب وضو ساز کن چاره ام
ببر گرد عصیان ز رخساره ام بکن دستم اندر عبادت دراز دهش پنجه از پنج وقت نماز مکن رخنه در
طاعت صف من درخت مرا بر مکن زین چمن بروزه لب طعم جویم مبند در دوزخت را بر ویم ببند
بسر چشمه زمزم برسوی وزان معصیت نامه ام را بشوی لبم کنی رکعیه ام ده قرآن وزان بلطاعتم
کن گران ببر مهر آن آزرویم ز دل که باشی تو ناراضی و من خجل امانم ده از تیره سیل شر آب مده
خانه عقل و دینم بباد مده لعل مهربتان بر دلم با آتش پرستی مکن مایلم ببیک نفس را عور دار و نه زنده
بزنجیر زلف بتانم مبند نظر سوی شاهد نیندازیم مبادا که شیطان دهد بازیم مرا نا سزا بر زبانم ز قهر
منه در دهانم ازان لقمه زهر پر از نکته خویش دهانیم ده رطب وار شیرین زبانیم ده بود نفس دیوم برون
در درون بیا هم تو ئی هم درون هم برون من ناتوان پیر و حرصم جوان چو من نیز پیرش کن و نا
توان در اوّل بران نار و آیم مدار که آخر ز عفوش کنی شرمسار مرا نور ده گرچه نارم سزاست ز من
معصیت وز تو رحمت او راست گر از دوزخم ره بجنّت بری نه جنت شود بر نه دوزخ تهی بود پر آنه
خانه دارم هوس که هم قرا نجا تو باشی و بس زیادم مروای زیاد هم بده داد من ای آد داد هم بری ا
رم از خلق مستور دار ز بیگانه و آشنا دور دار جدا دار چندان ز خویشان مرا که نه من شناسم نه ایشان مرا
مرا دین ده و کن ز دنیا غنی چو مهرم ز دور زهم روشنی چو نعمت رسانی بروز و شبم بکن از شکر
شکر شیرین لبم سزاوار شکرت زبانیم ده ولی آن زبان هم بیانیم ده مرا چشم دادی که دارم عزیز
ز بید دیدنم دیده بردوز نیز میفکن حسد بر دل من ز کس میندازد در کاسه من مگس غضب را
چو سویم فرستی سبب نخستم تحمل کن آنکه غضب بدیدم لب تشنه آب چشم نوید وزان صبر کن بر کشت
زار امید بکن چشم از دانه اشک پر که منعم شوم زان گرانمایه در باه سحرگاه کن آگهم که خاشاک
عصیان برداز رهم مبر بهر نان سوی دونان مرا مکن زیر بار زبونان مرا نکردی چو منت کشیدن
فنم منه منت خلق بر گردنم بنان حرامم میالای کام که بد تر بود آن ز آب حرام بده جا بکنج قناعت مرا

توانگر

توانگر کن از گنج طاعت مرا بخوان عوانان نشانم مده طعام از سفال سگانم مده بدرگاه میرم مبر بهر کام
دو جا بنده کی گردد یک غلام تمنا کنانم مبر پیش کس تمنا ز تو میتوان کرد و بس تهی کن ز گنج طمع سینه ام
که در سینه نبود ز کس کینه ام مترسان درین دشتم از خار و خس بترسان ز خود تا نترسم ز کس چو شد موی
روی سیاهم سفید سفیدی رو نیز دارم امید مرا جرم پیشین بکردن منه در آینده توفیق کردن مده چو من
عاجزی را چه آید بدست بتوفیق تو کرده ام هر چه هست سجل گناه مرا پیش کش خطی در رقم کرده خویش
کش گنه هم به بخش و بشویم ز دل که از یاد آن هم نباشم خجل گنه کار من عفو کردار تو سزای من این
ان سزاوار تو ز راه شریعت برونم مبر بجاه طبیعت درونم مبر در آن دم که از من بجوئی حساب
نمائی بمن کرده نا صواب کند مصطفی او شفاعت برم دهی ساغر از ساقی کوثرم فی نعت سید المرسلین صلعم
با صد هزاران هزار صلوات بیحد و درود معدود بر سلطان بارگاه نبوت و خورشید فلک رسالت سید انبیا و سند اصفیا
درّ دریای شریعت شهباز دریای حقیقت صدر نه بدر هر دو عالم خلاصه اولاد آدم ابو القاسم محمد مصطفی صلعم و محمد
و بر اهل و بیت او که سروران صفوف ولایت اند و نجوم طریقت و هدایت اند نظم بعد حمد نعت بیچونش بذات
مصطفی هیچ بلبل ساز آهنگ نوا عشق و آر دست از فتراک سلطان رسل کوته مکن تا کند نصرت
برسمند فتح و فیروزی سوار آن رسول الله که هستند عاصیان امتش از شفاعت خواهیش روز حساب
امّیدوار در شب معراج جبرئیلش عنان دار براق بسته همچون چاکران زین پوش بر کتف سوار یارب
انشب را چه قدری بود کان شب از شرف بود روشن تر ز صبح عید و ایام بهار گفت یا سید ملایک سر به بکشوده اند
در هوای گرد نعلین تو چشم انتظار رفت تا جائی که جبرئیلش ز همراهی بماند گفت یا صدر رسالت نیستم زین
بیش بار آنکه ماند اندر شب معراج جبرئیلش ز پی طفل طبعم در ره فضلش کجا آرد گذار چون ز فضل سیّد
عالم شنیدی شمّه بشنو از کرار افکن خیبر کن دلدل سوار زان شهنشاهی که خورشید فلک نام از سپهر
یافت در روز ازل از شعله تیغش قرار آن هنر پیشه مردی که در رزم چنین گشت اسلام تیغ از تاب
تیغش آشکار آن سخی طبع نکورائی که در شام و سحر داد قوت خود بمسکین او خود بر نهار خلعت

ت هیبت باید بشنو از من شمه‌ها رست از دامان پاک حیدر و آلش مدارها صلوات الله و سلامه و سلامهم علیه و علیهم
اجمعین الطیبین الطاهرین والحمد لله رب العالمین فصل در دوستی باری تعالی بدانکه خدای تعالی سه چیز را از خود
ابتدا کرد پس از بندگی چنانکه فرمود قوله تعالی ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا دیگر خوشنودی چنانکه فرمود قوله
تعالی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ و دیگر دوستی چنانکه فرمود قوله تعالی یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ روایت کر
دند از حضرت خواجه کونین و فخر عالمین محمد صلعم فرمود هر کرا سه چیز بود حلاوت ایمان بیابد یکی آنکه حق سبحانه و تعالی را
دوست دارد و رسول خدا و ائمه معصومین را دوست دارد و دیگر علم شریعت را دوست دارد و اگر آنکه او را در آتش
اندازند از دین و مذهب اثنا عشر علیهم السلام نکردد که کافر شود در روایت کرده‌اند از خواجه کاینات و خلاصه موجودات محمد العربی
الهاشمی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که از سه چیز دوری نگرفت مزه ایمان نیافت یکی پرهیزکاری که نفس خود را از
خواهش باز داری دوم تن خود را از سفاهتش باز داری سیوم نیکوئی خلق تا با مردمان مدارا کند تا از سر
این نفس نگاه داری در خبر است از حضرت رسول صلعم فرمود که هر که خدا را دوست دارد قرآن خواندن و قرآن خوانان را
و مر او اهل بیت مرا دوست دارد و مسجد و جماعت را دوست دارد که خانه خداست و مسجد را ازین سبب خانه خدا
گویند که خلقان در نماز شوند حق تعالی در اجابت بروی ایشان بگشاید و حاجت ایشان بر آورد و بیامرزد
و بپذیرد ایشان را در روز قیامت بیامرزد روایت کردند از یحیی بن معاذ که آبادانی دل در سه چیز است اول بیم و ترس خدای
تعالی دیگر امید بکرم او و دوستی خدای تعالی ترس و بیمش چندان باید که از معصیتش باز دارد و امیدش چندان
باشد که فریضه‌های خدای تعالی بگذارد و دوستیش چندان باید که خلقان عالم بر دل نکنند آورده‌اند از رابعه که فرمود
شرم دارم از خدای تعالی که او را پرستم بامید بهشت پس من مزدور باشم اگر مزدم ندهد کار نکنم و نیز شرم دارم
که خدا را پرستم از بیم دوزخ آنگاه بنده بد باشم که کار از بیم عقوبت کنم ولیکن او را پرستم که دوستش دارم و دوستی
او مرا از همه آفتها باز دارد در همه وقتها شعر ترس از خدا و میازار کس را ره رستکاری همین است و بس خدای
که بالا و پست آفریدها زبردست هر دست آفرید روایت از حضرت رسالت پناه محمد نبی صلعم که اعرابی
از آن حضرت پرسید از صفت دوستی حق تعالی که چیست آنحضرت فرمود که دوستی حق است که طاعت رسولش

خورد آید و گناه خورد بزرگ آید و گمان چنان برد که او و بدتر گناه کاری نیست اعرابی بیفتاد و از هوش برفت
چون با هوش آمد گفت پیغمبر آن آنحضرت فرمود که گذاردن امر و امید بهشت و پرهیزکاری نا کردن از نهی او و
بیم دوزخ هست و دوستی خدای تعالی کجاست و دوستی او را چهار علامت است باید که اول تن خود را باز دارد
از خدمت دوست دوم که مال خویش دریغ ندارد از دوست خویش سیوم آنکه دوستی نکند سیوم آنکه دوستی او از دوستی
کسی زیاده باشد در یک دل دو دوستی نباشد چهارم آرزومند باشد بدیدار دوست هر که را دوست دارد مدام
زبانش از ذکر او خالی نباشد روایت کردند از یحیی بن معاذ که گفت دوستی خدای تعالی سه چیز است خدمت او کردن
از کار دنیا و کلام او گزیدن از سخن مخلوق تنهائی گزیدن از میان آدمیان و از برای دوستی خدای تعالی قرآن
و دوستی رسول خدای و اهل بیت او که ائمه اثنا عشر اند صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین در روایت است از حضرت خواجه کونین و فخر
عالمین صلعم فرمود که هر کرا دوستی خدای تعالی بخشند دنیا بر دلش سرد کرد و دوست از جستن از دنیا باز دارد و خلق
را در طلب جستن او افکند آورده‌اند که لقمان حکیم فرزند خود را وصیت کرد که ای فرزند دوستی خدای تعالی سه چیز است
اول بسیار روزه داشتن و بسیار نماز کردن و بسیار صدقه دادن و دوست داشتن آن بود که بسیار رنج برد از
برای دوستی خدای تعالی روایت کردند از سهل بن عبدالله که گفت دوستی حق سبحانه و تعالی بحقیقت آنکس است
که اقتدا کند بحضرت رسول و اهل بیت او و ائمه معصومین علیهم السلام و کردارش و گفتارش و رفتارش و دیدارش همه
رضای خدای حق سبحانه و تعالی و دلیل این قول خداست قال الله تعالی قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي
يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ و چنین گفته‌اند که متابعت حضرت رسالت پناه محمدی و اهل بیت او علیه السلام بر هفت چیز است سه
بر دل و سه بر تن و یکی بمال اما آن سه چیز که بر دل است همه کافران را باسلام خواستن و همه یاران را بطاعت خواستن و
اهل کرامان را طاعت خدا و رسول خواستن اما سه که بر تن است پرهیز همه مردمان پرهیزکاری خواستن اما آنکه بمال است
همه دنیاداران را از راحت آسایش خواستن و خلقان را از خدای تعالی روزی خواستن و همه خلقان را توبه و انابت خواستن
وخلقان را از خدای تعالی روزی خواستن و همه
روایت از حضرت سید عالم صلعم فرمود که مؤمن را کاهش در حلاوت روزه و طاعت و عبادت باشد و منافق
را کاهش در خوردن و خفتن و آسایش میدان چون ستوران باشد و آن حضرت فرمود که پنج چیز در میان منافق باشد

فقر تن و پرهیزکاری و در زبان پاکی و در روی روشنائی و در دل دوستی و دین مسلمانی و آیت کردند از عون بن
عبد الله گفت مثل کافران و منافقان چون بیت افکنده در راهی گوینده از آن کلید سازیم گوینده شود گوینده از دو ریزه
گوینده از و ناودانی سازند گوینده نشود چون هیچ چیزی از آن نیاید گوینده او را بآتش بسوزانیم که سزای آتش است و مؤمن
نیکی کند و بترسد که از وی نپذیرند و منافق بد کند و نترسد که عقوبتش کنند و مؤمن مال پیش دین دارد و منافق دین
پیش مال دارد و مؤمن جائی جوید که نفقه کند و منافق بهانه جوید تا نگاه دارد و مؤمن نیکی کند و نگوید و منافق بدی کند
و بگوید و بخندد و مؤمن بکار رود و بنده رو بند و منافق بکار آرمیده امید دارد که بدرود و مؤمن بجای بلا بدعا گریزد و منافق
بافسوس دارد و مؤمن در عذر خواهی باشد و منافق در عیب جوئی مردمان باشد مؤمن در راه خدای دین کند و منافق
دین خدای در هم کند مؤمن نیکیهای کرده فراموش کند و گناهان یاد دارد و منافق نیکیها را یاد کند و گناهان را فراموش
پس ای عزیزان جهد کنید که از جمله مؤمنان پرهیزکاران باشید نه از منافقان و گمراهان و بی دینان باشید و از خدای
تعالی بترسید و از گناهان توبه کنید و در نیم شبان برخیزید و بدرگاه پادشاه ذو الجلال و کریم لایزال در آئی و آه جگر سوز
و ناله از سر سوز برآورد و چند قطره آب از چشم ببارد دیده ببارد و عذر گناهان رفته از پرورده کار جوید که آتش دنیا را آب
باران کشد و کشنده آتش دوزخ آب چشم گنه کاران و بر غمان است شعر ای خوجه دارد هر مکافات خانه ایست
هر چیز کرده بتوان می کنند زود ٭ امروز جهد کن که نکوئی بر کسی ٭ فردا اگر ز گفته پشیمان شوی چه سود ٭ ای رشته
متاب که در دل گره شود ٭ در عقده هیچ که نتوانیش گشود ٭ هر چند گفتگوی محبت دلپذیر نیست ٭ لیک القدر سمع
خود این میتوان شنود ٭ آب زمین دهر بدست تو داده اند ٭ تخمی چنان بکار بتوانیش درو ٭ فصل بود بیان
یاد کردن خدای تعالی بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی حاضر گردانید یاد کردن خود را از میان همه طاعتها و چهار چیز فرمود قوله
تعالی یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْرًا کَثِیرًا و دیگر فرمود به پیوستگی قوله تعالی فَاذْکُرُوا اللَّهَ قِیَامًا
وَقُعُودًا الی آخره چهارم ذکر وی در یاد کردن شما او را یاد کردی فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ حدیث کردند از عبد الله
عباس گفت حق سبحانه و تعالی هیچ کاری فریضه نکرد تا وقتش پدید نکرد و حدش ننهاد فرمود حق تعالی فرمود اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْرًا
کَثِیرًا و در نگاه داشتن فرمود اذْکُرُوا اللَّهَ قِیَامًا وَقُعُودًا وَعَلَی جُنُوبِهِمْ و خدای را یاد کنید اگر ایستاده

بکشید

باشید و اگر نشسته باشید و اگر خفته و هیچ عذری نماند فرزند آدم را که دور باشد از یاد خدای تعالی و همگی شک نیست در
یاد کردن خدای تعالی و گفته اند که منافق را قوت از خوردن و آشامیدن است و مؤمن را قوت از ذکر و جهد
خدای تعالی است و پرستیدن او را آیت که ابن عبد الله گفت از حضرت پرسیدند که قوت مؤمن چیست گفت
یاد کردن خدای تعالی و عام را گفت اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ یاد کنید نعمت مرا و دیگر خاص را گفت فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ
یعنی گفتند ثواب نعمتها و طاعتها از خزینه وعده کرده برحمت مرا یاد کنید در نعمت توحید تا من شما را یاد کنم در نعمت شما را
بهشت کرامت کنم و مرا یاد کنید بجماعت تا من شما را یاد کنم بفضل خود و مرا یاد کنید در دنیا تا من یاد کنم شما را در عقبی و مرا
یاد کنید در روی زمین تا من یاد کنم شما را در زیر زمین و هر که مرا یاد کند در معصیت من یاد کنم او را در بهشت ٭
آیت کردند از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود هر آن بنده که خدا را یاد کند در نهانی خدای تعالی او را یاد کند در آشکارا
و هر که یاد کند بهر کاری خدای تعالی او را یاد کند در همه مهمات و کارهای او و نیز آنحضرت فرمود که دلها زنگ گیرد گفتند
یا رسول الله زدودن آن چیست گفت خواندن کتاب خدای تعالی و بسیار یاد کردن خدای تبارک و تعالی دوست
از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم که اعرابی پرسید از رسول خدای که یا رسول الله کارهای مسلمانی بسیار است مرا راه نمای
بکاری که دست در زنم گفت بر تو باد که همیشه یاد کردن خدای تعالی و فرمود که یاد کردن خدای نشان ایمانست و بیزاری از
نفاق و نفاق حصاریست از شیطان علیه اللعنه و بنده باید که خود را از آن نگاه دارد و حضرت رسول صلعم فرمود هر که
در مسجد نشیند و دور از مردمان و بیاد کردن پادشاه کارساز و کریم بی نیاز بدل و زبان منادی از آسمان ندا می کند و می گوید
خیز برید که آمرزیده شدید و گناهان شما را به نیکیها بدل کردند دوستی کردند از حضرت موسی علیه السلام که گفت یا رب کدام
بندگان عالم تراند گفت آنکه حکم کند بر تن خویش همچنانکه حکم کنند مردمان گفت کدام توانگرتر بند گفت آنکه بداده
من که خداوندم خرسند است آیت از وهب بن منبه گفتا یافتم در بعضی کتابهای خدای تعالی که گفت یا فرزند آدم
چون مرا یاد کنی من ترا یاد کنم و چون مرا بگذاری من شما را از یاد بگذارم و در آن ساعت که تو مرا یاد کنی رحمت من برکات
و بزرگی گفته است همه چیز در یاد کردن مولاست و همه شرف در دوستی نیات است دوستی کردند از یحیی بن معاذ که گفت
بهشت عارفان ذکر خدای تعالی است عارفان از ذکر مولا سیر نشوند و مولا را نیز از وی سیری نیست و گفت بار خدایا

وبعضی گفته اند در معنی آیات

بیاد هیچ چیز خوش ندارم در دنیا مگر ذکر خداوند کریم بی نیاز و عقبی هم خوش نیست مگر بعفو کریم ذو الجلال و بهشتم خوش نیست
مگر بدیدار تو و بعضی گفته اند سه چیز از گنجهای خدای تعالی است دل خایف و زبان ذاکر و تن صابر و حکایت از ابو القاسم حکیم
گفت عزیزتر است آنکس که معصیت او را ذلیل نگردانید و دولت آنکس را که طمع او را از راه نبرد اگر دنیا خواهی شدت
و بلا و اگر از دوزخ خلاصی خواهی بترس از خدای تعالی اگر بهشت خواهی طاعت اگر شفاعت خواهی دوستی حضرت رسول صلی
علیه وآله وسلم و علی مرتضی و ائمة الهدی علیهم السلام اگر مولا خواهی زبان ذاکر دیگر فرمود هر که بدنیا نگرد چاکر دنیا گردد و هر که بعقبی
نگرد چاکر عقبی گردد و هر که بمولا نگرد دنیی و عقبی هر دو مسخر کند و هر که طلب بهشت کند بحقیقت از طاعت ماندگی نیابد و هر که دو
زخ بشناسد از ذکر خدای تعالی غافل نباشد محال است که کسی را دوست داری یادش نکنی و چون کنی مژده یادش کار بسیاری
چون مژده یاد کار آوری تمام بدو مشغول شوی و دعوی او یعنی باید و آیه بکه خدای تعالی داود علیه السلام را گفت یا داود که
مرا بشناسد و آهنگ من کند مرا جوید و هر که مرا جوید یابد و کسی را بر من نگزیند تا از همه بلاهای دنیا و آخرت ایمن گردد و حکیمی را
پرسیدند کدام طعام خوشتر است گفت یک لقمه از ذکر خدای تعالی و در دهان یقین بر خوان رضا و بر درخت معرفت خوش
تر است از همه طعامهای دنیا نقل است که حکیمی گفت شناخت سه چیز است شناخت قدرت و شناخت محبت و شناخت
قربت شناخت قدرت بیقین باز آرد و شناخت قرب بشرم باز آورد و شناخت محبت معرفت باز آرد و هم او گفت
غذا چهار است غذای تن است و غذای دل است و غذای جان است و غذای عقل غذای تن طعام و شراب و شهوت است
و غذای دل طاعت و حرمت است و غذای عقل علم و حکمت است و غذای جان دیدار بی منت است و عارفانرا شادی
نیست مگر بمعرفت او و نعمت نیست مگر بذکر خدای تعالی و هوای نفس را راحت نیست مگر بمعصیت او و جانرا راحت
نیست مگر بخدمت او و دانشش نیست مگر بکلام خداوند و حلاوتش نیست مگر بطاعت او و لذتش نیست مگر بمحبت او
و توانگریش نیست مگر بخزینه او و هم او گفت مایه ایمان ترسکاری پروردگار عالم و مایه علم فروتنیست و مایه عبادت پرهیزکا
ریست و مایه زهد کوتاهیست از امل و مایه معرفت نیازمندیست و بایزید گفت که خدای تعالی معرفت را چراغ مومنان
گردانید و محبت را شادی دل مومنان گردانید و اسلام را امیر مومنان گردانید و قرآن را مونس مومن گردانید و یقین
را توشه مومن گردانید و فقر را همراه مومن گردانید و بهشت را سرای مومن گردانید و درخت طوبی را نصیب مومن گردانید

وخوشنودی

و خوشنودی را مخزن مومن گردانید و بهشت را سرای مومن گردانید و درخت سرای طوبی را نصیب مومن گ
ردانید بحق این خصلتهای نیک را الهی نصیب مای بیچارگان گردان و همه را بجاده شریعت و طریقت و حقیقت
مستقیم گردان و دوستی محبت ائمه معصومین در دل ما ثابت (راسخ) گردان بحق محمد و آله المعصومین علیهم السلام مو
دلا همواره تسلیم رضا باش ٭ بهر حالی که باشی با خدا باش ٭ خدا را باش اگر مرد خدائی ٭ مکن بیگانگی گر
آشنائی ٭ خدا را دان خدا را خوان بهر کار ٭ خدا را گر توانی یاد مگذار ٭ چو حق باشد کسی را سربلندی ٭ تو
دل در دیگری بهر چه بندی ٭ حدیث دوزخ و جنت رها کن ٭ پرستش خاص از بهر خدا کن ٭ ترا از هر دو گیتی
برگزیده است ٭ همه آخر بهر کاریت آفریده است ٭ ز تو جز بندگی کردن نشاید ٭ گزو جز خداوندی نشاید ٭ اگر لاف زنی
همه لاف بی نون ٭ [illegible] ٭ بهر کاری مددکارت خدا بس ٭ دلیل راه دینت
مصطفی بس ٭ پس از احمد دلیل و رهنمایت ٭ علی باشد امام و پیشوایت ٭ امامان بحق اثنا عشر آن ٭
که هستند جملگی خیر البشر آن ٭ الهی بحق جمله انبیای مرسلین و اوصیای مرضیین که بر مای بیچارگان رحمت گیتی
پدران و مادران و اهل این مجلس بیامرزی بفضل و رحمت خود و حاضران و ناظران این مجلس را
بی نیاز گردان یا اله العالمین و یا خیر الناصرین ٭ [illegible] ملکا پادشاها بآب دیده مهجوران
بادیه محنت و وهیمان و بسوز سینه رنجوران بادیه محنت و هجران الهی سوختگان آتش هجرانیم بنسیم عنایت
سوختگان خود را بنواز و سرگشتگان بادیه دردیم کار ما بساز الهی رنجوران امراض عنایتیم شربتی ده و مجروحان
حرب بلائیم مرهمی نه الهی نواختگان لطف تو هرگز نمیرند و هر که انداخته قهر ترا کس ننوازد که بر گیرد ای قهاری
که سرکشان را با حکمت او نیز شان نه ای جباری که گردن آوران را پیش تو گزیرشان نه ای مقتدری که تیر تقدیر تو
بهیچ تدبیر دفع نشود و ای مدبری که رقم قلم تو هیچ آفریده محو نکرد الهی گنه کارانیم چشم بر کرم و لطف تو داریم مارا
از کرم خود نا امید مگردان الهی ما سوختگان اگرچه سزاوار سوختن هستیم تو پادشاهی عفو ترا امیدواریم و از
کرده پشیمان تو بر ما ببخشا و رحمت کن و قلم عفو در نامه اعمال خطای اهل این مجلس درکش و بیامرز بفضل و
رحمت خود یا اله العالمین و یا ارحم الراحمین ٭ ای مقصد هر امیدواری ٭ بخشنده هر گناه کاری ٭ کرباز

گناه ما گر زهست ؛ لطف و کرم تو بی کرانست ؛ یارب بصفای صبح خیزان ؛ یارب بصفای اشک ریزان ؛
یارب بدل نیاز مندان ؛ یارب بنیاز مستمندان ؛ کز سر محبتم کن آگاه ؛ بنمای سوی حقیقتم راه ؛ بفروز دلم
بنور ایمان ؛ بر من بکشا دری ز عرفان ؛ بیدار کنم ز خواب غفلت ؛ مستم مکن از شراب غفلت ؛ یارب
ز فریب نفس مکار ؛ وز جور طبیعت جفاکار ؛ گر بنده همین گناه کارست ؛ لطف و کرم تو صد هزارست ؛
از لطف و کرم ببخش ما را ؛ خطی بکنه بکش تو ما را ؛ نعت سید المرسلین [illegible] سرای دل چو معمورست مرا از پرتو
نور رش ؛ زبان آن که بکشایم بنعت خواجه لولا ؛ حبیب حضرت عزت محمد آنکه او یکشب ؛ گذشت از عرش و از کرسی
رسیدش تا باو ادنی ؛ محمد آنکه او مه را باشارة کرد بر گردون ؛ دو نیمه شد مه تابان که معجز بد شب یلدا ؛ قرین نور و با
رحمت امین و آحد حدت ؛ شفیق و مشفق امت امام مسجد الاقصی ؛ سراسر دفتر و دیوان بنعتش چون بیارایم ؛
پس آنکه مدح و آمادش در آن دیوان کنم طغرا ؛ ز بر دستی که در میدان اگر او روی بنمودی ؛ ز تیغ او دلیر افتادی
لرزه بر اعضا ؛ عطا بخشی که گر سایل ازو نانی طلب کردی ؛ دو صد اشتر ببخشیدی بیک سایل نگفتی لا ؛ نزاده مادر
گیتی بمثل او یکی دیگر ؛ سخی طبعی جوانمردی ملوک آیین ملک آسا ؛ علی مرتضی و اولیا دانم شهنشاهی ؛ که میراث عرب دارند
بخاک پای بوسش استعلا ؛ نبی الله را ابن عم رسول الله را همدم ؛ حبیب الله را محرم رجال الله را مولا ؛ ایا احمد زیکنور آمده
اندر دم اول ؛ باخر گفت پیغمبر علی روح است در اعضا ؛ دو سلطانند در دنیا و دو سرور آرند در عقبی ؛ دو بحر اند از
یکی گوهر دو گوهر از یکی دریا ؛ یکی حامی شرع دین یکی ساقی یوم الدین ؛ یکی ماه و پروین یکی یس یکی طه ؛ یکی شاه
شریعت دان یکی ماه طریقت دان ؛ یکی سر حقیقت دان یکی خوان ساقی فردا ؛ ز آدم تا دم خاتم ز جد و باب معصومند
ز خاتم تا دم محشر مبرا اند از فحشا ؛ امام از نسل ایشان دان که جز ایشان نمی شاید ؛ نه در دنیا نه در عقبی امام و پیشوای ما ؛
بمداحی اولاد پیمبر چون کمر بستم ؛ بلطف مرتضی دارم ز هر دو کون استغنا ؛ طمع دارم من از ایزد که فردا در دم محشر ؛
گناهم را ببخشاید برد تا جنت الماوا ؛ شراب شهد و انگبین و شربت کوثر ؛ ز دست ساقی کوثر بیابم ساغر صهبا ؛
وصلی الله علی خیر خلقه محمد المصطفی و امام علی المرتضی و ائمة الهدی صلوات الله تعالی و سلامه علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین
[illegible] در عهد و وفا داری و این باب مشتمل است بر سه فصل فصل اول [illegible] بدانکه وفا و عهد کار جوانمردان است

وصاحب

وصاحب کمالان است و حسن عهد از خصال بندگان ستوده حال خداوند است هر عهد آرایش از خال وفا باید مرغ دل
هیچکس کردن از رشتهٔ محبت او شاید حق سبحانه و تعالی فرمود قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اوفوا با
العقود یعنی ای مؤمنان وفا کنید بعهد من یعنی عهدی که با من بندید تا وفا کنم بعهد های شما که با یکدیگر بندید
و جای دیگر میفرماید قوله تعالی و اوفوا بالعهد اوف بعهدکم و وفا کنید بعهد من یعنی عهدی که با من بندید
تا وفا کنم بعهد های شما جزای خیر در عوض آن بشما دهم در حدیث آمده است که لا دین لمن لا عهد له کمال
دین نیست کسی را که رعایت عهد نکند شعر نیست بر مردم صاحب نظر ؛ خدمتی از عهد پسندیده تر آورده اند
که حضرت اسمعیل علی نبینا و علیه السلام با دوستی همراه افتاد آن دوست او بدر خانه خود رسید حضرت اسمعیل ع
گفت همراهی من ترا دوست میدارم وعده کن با من درین موضع بنشین تا من بخانه خود دروم و مهمی که دارم بسازم
فی الحال بیرون آیم حضرت اسمعیل ع وعده کرد که اینجا بنشیند او بخانه در آمد و او را مهمی کلی افتاد و اسمعیل ع
فراموش کرد و بیچاره کار خود مشغول شد و خانه او را راهی دیگر داشت از آنجا بیرون رفت بعد از سه روز بر آن
موضع باز آمد اسمعیل ع را دید بر در خانه نشسته گفت ای ثمرهٔ شجرهٔ خلت وای پسر پدر ملت اینجا چه نشسته
گفت از آن روز که مرا بوعده اینجا نشاندی نشسته ام و دیده انتظار بر راه معاونت تو نهاده ام گفت
چون من نیامدم تو چرا نرفتی گفت با تو عهد کرده بودم روا نداشتم که خلاف وعده کنم اگر تو مدتها نمی آمدی من
از سر این کوی نمیرفتم لاجرم حق سبحانه و تعالی در کلام خود او را بدین نوع صفت کرده است قوله تعالی کان
صادق الوعد او پیغمبر درست گوی درست عهد خلق پسندیده و وفادار شعر از عهده عهد اگر برون آید مرد ؛
از هر چه گمان بری فزون آید مرد حکایت [illegible] صالحین آمده است خواجه پادشاه غلام خدا ترس داشت ناگاه مرد بیمار شد و
عهد کرد با خدای تعالی که ازین بیماری شفا یابم این غلام را آزاد کنم الله تعالی او را شفا داد دل در غلام بسته بود
او را آزاد نکرد و دیگر بیمار شد غلام را گفت برو و طبیب را بیاور تا مرا علاج کند بیرون رفت و در آمد که طبیب گفت
که خواجه را بگو که او مخالفت من میکند و بدانچه میگوید وفا نمیکند من او را علاج نمی کنم خواجه متنبه شد که چه میگوید
گفت طبیب را بگوی که از مخالفت باز گشتم و از نقض عهد توبه کردم و بعد ازین شعر گر سر برود از سر پیمان نروم ؛

غلام گفت ای خوجه طبیب می گوید تو صفت وفایش آری ما نیز شربت شفا ارزانی داریم فی الحال خوجه غلام را آ
زاد کرد شفا یافت شعر اگر بعهد محبت وفا کنی ناصح ما زروی لطف و کرامت وفا کند با تو آورده اند که پادشاهی را
مهمی صعب پیش آمد عهد کرد که اگر پادشاه عالم را مهم من بر طور آه من بر آید هر نقدی که مرا در خزینه باشد بفقرا و
مساکین قسمت نمایم پادشاه ذو الجلال بزودی و خوبی مهم او را کفایت کرد پادشاه بعهد خود وفا نمود همت بگمـ
ـاشت خازنان را طلبید فرمود تا نقود خزینه را حساب کنند بعد از حساب مبلغی کلی آمد ارکان دولت گفتند ای ملک این مقدار
مال بایشان شاید دادن که لشکری برگ و نوا چی مانند پادشاه گفت من عهد کرده ام که این همه نقود را بدرویشان
و مستحقان رسانم علما نقود را نوشتند که ملازمان ملوک نیز و العاملین علیها از جمله مستحقان اند ملوک و ملک
درین قصه متحیر شدند ملک بر قرفه نشسته بود دیوانه را دید که از وی گذر کرد فرمود که آن دیوانه را نزد من آورید تا
درین باب با او مشورتی نمایم دیوانه را آواز کردند ملک گفت ای دیوانه من عهد با خدای تعالی بسته بودم که مهم من
ساخته گردد هر نقودی که در خزینه دارم تصدق نمایم این زمان مهم من کفایت شد و مال بسیار است و امرا هم با
تفاق راضی نمی شوند سپاهیان باستحقاق آن ثابت می کنند تو چه میگوئی دیوانه گفت ملک در وقت عهد کر
دن نذر میکردی که مال بدرویشان دهم سپاهیان را در خاطر گذرانیدی ملک گفت نه یکی از و کلا گفت ای دیوانه
مال بسیار است و بیحد و سپاهی بی برگ و نوا روی از انکس بر تافت و گفت ای ملک تو با انکس که نذر و عهد کردی
کاری داری یا نه اگر ترا با انکس دیگر کار خواهد بود بعهد وفا کن اگر با او دیگر کار نداری و محتاج او نخواهی شد
هر چه خواهی کن پادشاه بگریست و هم مال و نقود را بمساکین گذاشت شعر چو محتاج خواهی شد آخر بدو ما متاب از
وفاداری خویش رو ما وفاداری آیین شاهنشهیست ما غم خویش خوردن ز کار آگهیست ما و حسن عهد
از هیچکس چنان خوب نمی نماید که از سلاطین زیرا که سخن ایشان بهمه کس میرسد و احوال ایشان بهمه مجامع
جمع گفته میشود و مجموع خلق بر عهد و پیمان ایشان اطلاع می یابند و عظ در اوصای هوشنگ آورده اند که هوشنگ
فرزند خود را گفت نقض عهد و خلاف وعده اجتناب کن که شماتت آن زود میرسد شعر دست وفا در کمر عهد کن ما
تا نشوی عهد شکن جهد کن ما ملوک را آنچه از عهده عهد سلطنت بیرون آمدن از جمله لوازم است آنچه اقوی اسباب

در تعریف احوال ظالم و تفحص حالات مظلوم مبالغه بسیار میکرد و رنج بیحد می کشید روزی جمعی از ندیمان گفتند که شما را آ
مبالغه بسیاری می نماید و از خرمی و تماشا می مانید گفت وعده خود را خلاف نمی توانم کرد گفتند پادشاهی در ذات
خود وعده است و بر ذمت پادشاه لازمست که باین وعده وفا کند و وفا آنست که داد مظلوم از ظالم بستاند که بدین
طریق نزول و خلاف وعده کرده باشد نظم خلاف وعده نیاید ز اهل دولت دین آورده اند که پادشاه از حکیم سوال کرد کدام صفت
مرد را عزیز میکرداند گفت بوعده وفا کردن یکی از فضایل عهد وفا آنست که بقای جهان بدان بسته زیرا که مدار
عالم بر سلطنت است و مدار سلطنت بر لشکر و ملوک عالم و خزائن خود را بر حشم خود بدان امید صرف میکنند که بهنگام خروج
دشمن وفا نمایند اگر رسم وفا بر افتد بر هیچکس از سپاهیان اعتماد نماند و ارکان ملک خلل پذیرد و دیگر در سود او معامله
و زراعت و تجارت بسبب عهد و عهد واقع است اگر بوفا نرسد فسق و نظام عالم محو و نابود کردد و پس از وفاداری روی
بر نباید تافت و بصحبت وفاداران بباید شتافت شعر میل کسی کن که وفا پیت کند ما جان هدف تیر بلا پیت کند ما
بهر چنین دوست که جانی بود ما دوستی جان ز گرانی بود ما جان گرانمایه بجهان یار نیست ما هیچ نیرزد که وفادار
نیست ما یار توان یافت بکیتی بسی ما لیک وفادار نیاید کسی ما صحبت انکس که بصدق و صفاست ما آ
ن او گیر که اهل وفاست حکایت در تاریخ ولایت خراسان مذکور است که در آن وقت که یعقوب به نیشابور
رسید محمد طاهر حاکم انجا بود با او یاغی شد و او شهر را محاصره کرد ارکان دولت محمد طاهر پنهانی کتابها به یعقوب فرستاده
بودند و در ان اظهار خلوص و مبالغها نموده مگر ابراهیم حاجب که هیچ کتابت نکرده بود و کس نفرستاده بود بنده و اوان
وهلا چون یعقوب به نیشابور رسیده رعایا و حشم را در ضبط ایالت خود در آورده ابراهیم حاجب را طلب کرد و گفت چگونه
چگونه بود که همه یاران تو بما کتابتها نوشتند و یاری ایشان موافقت نکردی گفت ای ملک مرا با تو سابقه معرفتی نبود که
تجدید ان عهد کردی نیز از محمد طاهر شکایتی نداشتم که طریق مخالفت او سپردمی از خود رخصت ان نیافتم که حق پرورش
انعام او بشکنم و عهد و پیمان بر طرف نهادمی شعر من نه انم که سر خط وفا بر دارم ما ور چه سازند جدا چون قلم
از بند ما یعقوب گفت تو لایق آنی که ترا تربیت کنند و مستحق ان هم که ترا تمشیت دهند من نه انم که سر
از خط وفا بر دارم ما کسی که حق آشنا نمیداد از و نقلید ببرد ما کسی که نیت وفایش بدو ملکن نبود ما ز حسن عهد

حالانزو تو عهد نشوده گفت

بعالم اگر علم کردی ‌‌ لوای رفعت تو بگذرد ز چرخ بلند والله اعلم والحکم بالصواب فصل در موعظه قال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم لا تزال یدالله علی امتی مالم یفعلوا ثلاثه مالم یوقر خیارها اشرارها
وابرارها فجارها مالم تمل قراءها الی امرائها فاذا فعلوا ذلک وسلط الله علیهم الجبابرة
روایت از صدر و بدر انبیا محمد رسول الله صلعم می فرماید همیشه عصمت آفریدگار و نصرت پروردگار با امت
من باشد که تا سه کار نکنند یکی آنکه بزرگ ایشان را بتجیل نکنند و صلحای ایشان و فاسقان ایشان را بزرگ دارند
و عالمان و اهل زهد ایشان با میران ایشان نکنند و با ایشان صحبت بدارند چون این سه کار کنند حق سبحانه
و تعالی جباران و ستمکاران را بر ایشان گمارد تا بدانی که هرچه از امروز وقت بما میرسد از شومی معاملت بد
ماست چنانکه در خبر است که متکبری از وآلیان خود بر نیت ایشان دشنام میدهد که ان هم از شامت نیکو
شوید تا نیکوان را در شما کارند چنانکه در شهر اصحاب کهف چون دست از فرمان خدای داشتند و بار سالی
ایشان و با مرای وقت میکردند خدای عزوجل ظالمی را بر ایشان گماشت چنانکه خبر دادیم قوله تعالی ام
حسبت ان اصحاب الکهف در زمان علی فترة من الرسل که انار انبیا مندرس شده بود آن
معجزات متلاشی شده و سراپردهٔ شریعت را اختلال بدید آمده در هر گوشه بساط ضلالت گسترده
بودند جباری علم ظلم نصب کرده و محرابها از اولیا خالی شده ناگاه از بارگاه جلال پرتو توفیق بر دل چند
کس تافت تا هر یک از ایشان راه راست یافت تا روزی ملک بر تخت نشسته بود تاج بر سر نهاده و کمر
پادشاهی بر میان بسته و بر سریر سروری بر سرور تکیه زده و خدم و خیل و حشم دست پیش گرفته و بخدمت ایستاده
که ناگاه خبر با بیل باور رسید تا گربه در زیر تخت بانگی کرد چنانکه متغیر شد و تاج ملک از سرش افتاد دل آن
جوانمردان در بر بجوشید و سر ایشان بخروش آمد گفت تا کی دوستی حق را متواری کنیم و تا کی راه
ضلالت را متابعت کنیم حلقهٔ مهر ایمان در گوش کردند قدم در بادیهٔ طلب نهادند و قصد کعبهٔ وصل
کردند و ردای احرام اسلام در کتف کشیدند و روی بدرگاه الله تعالی آوردند گفتند ای قدوس ما را
از دقیانوس نگاه دار چون در راه ناجنسی با خود دیدند خواستند که زحمت اغیار منقطع شود

روی بایشان آوردند که شبان و سگ ع را بشد شبان موافقت کرد ایشان شبان گفتند که سگ را دور کن
گفت ای عزیزان مدتیست که بر آستانهٔ ما پاسبانی کرده است شرم میدارم که او را برانم و از خود دور گردانم اگر جنابت
که سگی چند روز خدمت شبانی کند روا نمی دارد که او را از خود دور کند بندهٔ مومن که در درگاه پادشاه ذوالجلال و کریم
لایزال بنده گی و خدمت کرده باشد هم روا ندارد که از رحمت خویش مهجور گرداند و در نفس بازپسین از خودش محروم
کند یکی از ایشان بانگ بر سگ زد و باز نگشت دیگری بازگشت و او را بر درختی بست و برفتند سگ از درد بنالید و
آهی برکشید و گفت سالهاست تا بدوستی از دوستان تو صحبت آشته ام طاقت فراق ندارم در حالی آن
ان سگ را زبان گویا شد و آواز داد که ای جوانان والله لقد عرفتموه عرفته قبل ان چرا مرا نمی برید گفتند
تو از جنس ما نیستی گفت ای عزیزان عزیزی که شما او را میجویید هم از جنس شما نیست و شما را نمی آید شما مرا چرا
می رانید گفتند ما او را ای شناسیم و تو چه شناسی گفت شما او را میجویید و من مدتیست که خسته و مهربان اویم
و من با شما لایق باشم تا اگر کاری افتد نگاه بانی کنم و اگر شما بخسبید پاسبانی کنیم و بنشینید چاکری کنم اگر بار آرید
حمالی کنم سگی حق نانی و استخوانی فرو نمیگذارد و پنجاه سال است که نعمت حق سبحانه و تعالی خورده و یک شکر نگفته
و نمی ترسی که خدای تعالی فردای قیامت فرو گذارد و دست پس خدای عزوجل بر آن جوانان ثنا گفت و ایشان را بنام
فتوت خواند قوله تعالی اذ اوی الفتیة الی الکهف فقالوا ربنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا
رشدا چون ما و اگر فتند و فراز آمدند آن جوانان بغار کوه رفتند و گفتند ای آفریدگار ما را از پردهٔ خود رحمتی
یعنی ما را بر اسلام نگاه دار و کار ما بساز ما را در کار ما توانایی و مخرجی ارزانی دار بدانکه فتوت هشت چیز است
و وفاداری و راستی و امانت و سخاوت و تواضع و نصیحت و توبه و هدایت و بروایت دیگر جوانمردی آن باشد که در
عطا شاکر بود و در بلا صابر بود و در وقت قدرت بر دشمن غافر بود حکایت آورده اند روزی حاجی در
مسجد مدینه آمد خواست که بخسبد همیانی داشت در میان وی هزار دینار آن همیان را بخانه فرستاد و بخفت چون
بیدار شد دست در میان نهاد همیان را ندید و فراموش شده بود که بخانه فرستاده است نگاه کرد در مسجد حضرت
امام جعفر صادق ع را دید نشسته او را نشناخت دست در دامن آنحضرت زد که همیان من را تو گشاده حضرت

سالها
[illegible]

امام جعفر صادق علیه السلام گفت زر چند بوده گفت هزار دینار آنحضرت حاجب را گفت برو و دو هزار دینار
برکشید و بوی داد چون حاجب بخانه خود رفت همیاز ابدیه قصه با یاران خود بگفت و معلوم شدش که آنحضرت
بوده بیامد و عذر خواست و گفت اگر سخاوت علم از خاندان شما مشهور است زر باز آورده ام مرا بحل کنید که خطا کر
ده ام آنحضرت فرمود هرچه داده ایم باز نستانیم پس نستانیدن اولیتر زیرا که آفرید کار ایمان داده باز نستاند
خداوندا بحرمت منزلت اثناعشر علیه السلام که بر ما بیچارگان و گناهکاران و حاضران این مجلس را از شفاعت
و مرتبت خود
سید انبیا با نصیب گردان و همه را بفضل و کرم خود ابر ما بیچارگان و مارا بمراد برسان و همه را از خواب غفلت بیدا
ری و هشیاری ده و دل همه را بمعرفت ایمان آراسته گردان و جمله مرادات و مقصودات ما حاصل گردان
یا اله العالمین و یا خیر الناصرین و یا ارحم الراحمین باب سی و نهم در بیان عدالت و منادمت و نصیحت حدائق و ثنای اتم حضرت
ودودی را که صفای مودت و وفای محبت را تاج و طوق جانهای شیفتگان عکس جمال و مفتاح ذوق سوختگان
سحاب جلال ساخت رئوفی که مخموران درد فراق و مهجوران نور اشتیاق با قداح افراح شراب افضال و صال بنواخت
لطیفی که لطایف جود و ش ناقصان ظلمت خاک را بتوالی رشاش کرم در ذروه کمال بخشید جمیلی که از ساقی کوس انوار
جمالش مهجوران بادیه هجران و رنجوران زاویه احزان شربت وصال رسید و اظهار آثار نفس رحمانی ساکنان
عرصه وجود را بار عام داد با مطار اسرار حقایق عرفانی و الهام خطوط شهود را آرام داد که بر ما بیچارگان رحمت
کنی بفضل و کرم خود و لطف بیعد همراه این ضعیفان و بینوای کنه کاران یا اله العالمین و یا خیر الناصرین
خداوندا چو غفار الذنوبی ؛ که بخشی و ستار العیوبی ؛ بلطف خود گناهم را ببخشی ؛ ابروی من دری از لطف
بگشای ؛ مکن از جرم عصیان شرمسارم ؛ مرا این شرمساری بس که دارم ؛ مرا تا جان بود از جرم و عصیان
پشیمانم پشیمانم پشیمان ؛ من بیچاره با این روسیاهی ؛ نیم نومید از لطف الهی ؛ ز روی لطف جانا یارم
ز مشکل غم بر خورداری ام ده ؛ دلم چون لاله پر خون چند باشم ؛ بداغ هجر محزون چند باشم ؛ چو لاله چند باشم داغ
بر دل ؛ بصحرای ندامت پای در گل ؛ ز باد لطف خود پرورد گارا ؛ شگفتی ده دل امید را ؛ مرا جز ناله یار
نیست شبها ؛ انیس و غمگساری نیست شبها ؛ چو مقصود از تو این امید دارم ؛ که چون دونان ز رنج آور آرام ؛

خداوندا بحق دوستانت ؛ بحق جمله پیغمبرانت ؛ ز نور خویش گردان روسفیدم ؛ که از لطفت جز این
امید دارم ؛ در نعت پیغمبر صلعم صلوات زاکیات و درود وافیات بر صاحب لوای کوثر و مقتدای اهل محشر بحر علم
توحید بدر فلک تحقیق سید انبیا و خلاصه اولیا ماه یثرب و بطحا امین گنج اوحی سید المرسلین و خاتم
النبیین و شفیع المذنبین و فارس یوم بدر و حنین سید سادات و منبع سعادات یعنی ابو القاسم محمد
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بر آل و اولاد او صلوات الله علیهم اجمعین نظم بعد توحید حضرت یزدان ؛
نکته در مدیح خواجه زبان ؛ خواجه کاینات رحمت حق ؛ منبع جود و معدن احسان ؛ منزل وحی و صاحب
تنزیل ؛ ماحی کفر و آمر ایمان ؛ مقتدای بشر رسول امین ؛ زبده دهر و زبده دوران ؛ منکشف بر ضمیر انور
او ؛ همه اسرار آشکار و نهان ؛ آورنده برون ز حق باطل ؛ کرده حق روی بخلق عیان ؛ داده اقرار بر نبوت
او ؛ جمله کاینات پیر و جوان ؛ بعد احمد امام و هادی خلق ؛ نیست غیر از علی یقین میدان ؛ عارف سر من
عرف بیقین ؛ واقف از رمز سر کون و مکان ؛ ایکه بر گرد ذیل عصمت تو ؛ ننشسته غباری از عصیان ؛
با همه انبیا بوی همبر ؛ با محمد دو غالب و یکجان ؛ مثل تو گر نبود نبی باشد ؛ فاش میگویم این سخن نه نهان ؛ غرقه بحر جحیم
هم دست ما گیر از ره احسان ؛ بر نبی و ولی صلوات و سلام ؛ باد بر آل او و خویشان ؛ صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین باب چهلم در بیان عدالت و منادمت و این باب مشتمل است بر سه فصل فصل اول در بیان عدالت بدانکه عدل شحنه
ایست ملک آرای و لمعه ایست نور افزای ظلمات زدای پادشاه ذو الجلال و کریم لایزال بندگان را بدین صفت
فرمود و قوله تعالی حیث قال الله یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ عدل آنست که داد مظلومان دهند
و احسان آنکه مرهمی راحتی بر جگر مجروحان نهند حدیث آمده است که یک ساعت عدل پادشاه در پله میزان طاعت
راجح است از عبادت شصت ساله زیرا که نتیجه طاعت جز بعامل نرسد و فایده عدل بخاص و عام و خورد و بزرگ
واصل گردد و مناجح ارباب دین و دولت و مصالح اصحاب ملک و ملت ببرکت آن قایم و منتظم شود و
ثواب عدل از حد و قیاس افزونست از خیر قیاس بیرون آورده اند که یکی از سلاطین را داعیه شد که حج خانه
خدای تعالی بگذارد و بقدم حرکت طواف حریم عزت بجای آورد بمزید صفا اجابت دعا از اشباه و اکفا ممتاز

وسر افراز کردد شعر هست طواف حرم کردکار ٭ در دو جهان واسطهٔ اقتدار ٭ و اشراف مملکت و ارکان دولت
بموقف عرض رسانیدند که ای ملک شرط اداء حج امنیت طریقت و سلاطین را دشمن بسیار باشد اگر با خیل و حشم
عزیمت نماید تهیهٔ ایشان درین راه دشوار و از تعذر تمام آن و اگر منفرد آید با اندک ملازمی توجه نماید خطرات
کلی متصور است دیگر آنکه سلطان در بلاد حکم جان دارد و در چه وقتی که سایهٔ دولتش از سر رعایا دور شود هرج
و مرج پدید آید و تمام مهمات خواص و عوام از سلک انتظام بیرون رود سلطان فرمود پس چون این سفر میسر نمی
شود چگونه کنم که ثواب حج دریابم و از میامن این طاعت بهره مند گردم گفتند درین ولایت درویشی هست که مدتها
مجاورت حرم کعبه کرده و شصت حج با شرایط بجای آورده حالا در گوشهٔ عزلت نشسته است و در آمد و شد بر مردمان
بسته شعر کشته زغوغای خلایق ستوه ٭ پای کشیده است بدامان کوه ٭ شاید که ثواب حج از او توان خرید و از
موهبت آن تجلی کامل ثواب آن رسید پادشاه از صدق و عقیدتی که با اهل الله داشت بخدمت درویش شتافته
در اثنای سخن گفت مرا آرزوی حجی از ضمیر سر بر زده است و ارکان ملک و ملت صلاح در توقف می بینند و استماع
افتاده که ترا حج بسیار است چه شود اگر ثواب یک حج بمن فروشی تا تو بنوائی رسی و من بنوای رسم درویش گفت من
ثواب همه حجها بتو میفروشم شاه پرسید هر حجی بچند مقرر میفرمائی گفت هر گامی که برداشته ام حجی بتمامی دنیا
و هر چه در روی است سلطان گفت از دنیا و از متاع دنیا من اندکی را تصرف دارم و این بهای یکقدم نمی شاید
پس حجی چگونه توانم خرید برین تقدیر بر همه حجها از خیال چون توان کذرانید درویش گفت ثمن همه حجهای من
در پیش تو آسان است پادشاه گفت چگونه درویش گفت در قضیهٔ مظلومی که عدل کنی و یک ساعت بهم آن
خواهی بپردازی ثواب آن بمن بخش تا من ثواب شصت حج بتو بخشم هنوز مرا حرفه در آن خواهد بود درین
ثواب پس معلوم شد که سلطان را بعد از اقامت فرایض حج و سنن آن هیچ طاعتی واجب تر از اشتغال بمصالح
بندگان خدای نگریستن نیست چه اگر حمایت عدالت نباشد ارباب شوکت و قوت دمار از ضعیفان
بر آورند چون ضعفا هلاک شوند اقویا بر جای نمانند و معیشت خلایق بهمدیگر باز بسته اند و انتظام احوال مردم
بی عدل ممکن نیست شعر عدل نوریست کز و ملک منور کردد ٭ وز نسیمش همه آفاق معطر کردد ٭ عدل پیش آر و

مرآة دل درویش بر آر ٭ تا ترا هر چه مراد است میسر کردد ٭ و از فضیلت عدالت همین یک نکته بس است که
عادل محبوب همه مردان است اگر چه عدل را فایده بدیشان لاحق نشده باشد و مصداق این حال مقیاس این مقال
قصهٔ نوشیروان عادل و حجاج ظالم است با وجود آنکه نوشیروان کافر بود و آتش پرست و حجاج بر فراش اسلام زاده
و صحابه و تابعین را دیده و هرگاه نوشیروان را یاد کنند بر او آفرین کنند بسبب عدل او و چون ذکر حجاج کذرد بر و نفرین
کویند بواسطهٔ ظلم او شعر داد گری شرط جهان داریست ٭ دولت باقی ز کم آزاریست ٭ مملکت از عدل شود پایدار
کار تو از عدل تو گیرد قرار ٭ هر که درین خانه شبی داد کرد ٭ خانهٔ فردای خود آباد کرد در خبر است که عبدالله طاهر پسر خود را گفت
ایا دولت درین خاندان تا کی ماند پسر در جواب گفت مادام که بساط عدل و فراش انصاف در دیوان گسترده باشد
شعر تا پای پادشاه بود در بساط عدل ٭ بر فرق او نهاده بود تاج سروری ٭ چون دست زد بهتین تقلب برون کند
باشد نصیب کردن او طوق مدبری ٭ در اخبار آمده است که پادشاه سایهٔ لطف خداست در روی زمین که پناه
میگیرد هر مظلومی مقرر است که هر کرا از آفتاب رنجی رسد جهت استراحت بپناه سایه رود که عبارت از پادشاه است التجا
نماید تا از کلف بیداد ظالمان ببرکت ان از ظل ظلیل امن و امان و آسایش و آرامش یابد در مثنوی گفته است شعر
شاه عادل سایهٔ لطف حق است ٭ هر که دارد عدل لطف مطلق است ٭ خلق را در سایهٔ خود جای ده ٭ وز
شرف بر فرق کردون پای نه ٭ که حکما گفته اند که عدل سویت نگاه داشتن است میان خلق یعنی گروهی را
بر گروهی مسلط نسازد و هر طایفه را در پایهٔ او نگاه دارد و خدام و سلاطین در اصل چهار گروه اند اول اهل
چون شمشیر و لشکریان بمثابهٔ آتش اند دوم اهل قلم چون وزرا و کتاب و این طایفه بمنزلهٔ هوا اند سیوم اهل معامله
چون تجار و محترفات و اینها بمثابهٔ آب چهارم اهل زراعت و ایشان بمثابهٔ خاک اند پس همچنانکه یکی از ارکان چهار گونه
بر دیگری غلبه کند مزاج خلق تباه شود و تغلب یک گروه از این اصناف چهار گانه مزاج ملک روی به تباهی آورد و صلاح
عالم و نظام امور بنی آدم منقطع و منتظم کردد شعر هر یکی را ز خلق مرتبه ایست ٭ بیش از ین و بیش یافته
تعیین ٭ هر کسی را بجای خود بنشان ٭ پس بدولت بجای خود بنشین ٭ و یکی از فضیلت عدالت آنست
که حاکم در اجرای پادشاه عالم تصرف نمی کند وارد است که یکی از علما در مجلس یکی از خلفا حدیثی روایت کرد که شخص

پادشاهان عادل در قبر متغیر نشوند و اجزای ایشان از یکدیگر نمی ریزد و خلیفه فرمود که مرا در صدق حدیث حضرت نبوی
صلی الله علیه و آله و سلم شایبه و ریبی نیست اما داعیه دارم که نوشیروان را ببینم که فی الواقع نظر عدل او بر زبان
معجز بیان حضرت رسالت پناه محمدی صلعم گذشته که من متولد گشتم در زمان ملک عادل پس عزیمت مداین
کرد چون رسید گفت تا لحد نوشیروان را بکشایند و بدانجا درآمد و ویرا دید تازه در خاک خفته چنانکه شخصی در خواب بوده
باشد و سه انگشتری در دست داشت بر نگین هر یک پندی نوشته اول آنکه با دوست و دشمن مدارا کن دوم بی
مشورت خردمندان در کارها شروع منمائید سیوم رعایت فرومایگان آرید و در روایت دیگر آمده که لوح از زر بر
سر او نهاده بود و بر آن لوح نوشته که هر که خواهد که ملک وی پاینده شود و بوصف عدل خود را بیاراید
خلیفه فرمود تا آن پندها را بنوشتند و خاک بعطر آلوده بر سرش پوشیدند و آورده اند که یکی از ندمای
خلیفه در آن خرابه اجازت میطلبید و بعد از رخصت فرمود که عدل را خاصیتی هست که بعد از وفات جسد را خاک از
کافر عادل باز میدارد اگر عادل بسعادت اسلام مستعد باشد چه عجب که در عقبی جسد او را آتش از وی باز دارند خلیفه این
سخن را پسندید و فرمود تا در ذیل و تاریخ ثبت کردند شعر عدل در دنیا نکونامت کند / در قیامت نیک فرجامت کند
اندرین عالم معظم سازدت / چون بدان عالم رسی بنوازدت / و از جمله ارکان دولت و عدل ایشان
اصغای کلام دادخواه است یعنی گوش بسخن مظلومان کردن و روی عاطفت بساختن مهمات ایشان
آوردن از آنکه بسیار گویند و بتنگ نیایند زیرا که پادشاهان حکم طبیب دارند و مظلوم بمثابه بیمار است مریض
میخواهد که تمام احوال پیش طبیب گوید پس اگر طبیب تمام سخن بیمار گوش نکند چگونه بر حال او مطلع گردد و به
تشخیص آن و علاج او کی قادر گردد شعر تو طبیبی و منت بیمارم / حال خود از تو چه پنهان دارم / و در اخبار آمده که روزی
یکی با بزرگی حال خود باز گفت گوش بدان نکرد دیگر باره باز گفت التفات نکرد سیوم باره عرض کرد گفت
چند دردسر دهی گفت از سر تو این دردسر کجا برم آن بزرگ را خوش آمد و حاجتش را روا کرد شعر سر برآوردی
بدولت پای مردی کن بلطف / دست کس را که ز دست حوادث افتاد کار او دست گیر / و نقلست که یکی از سلطان
بزرگی را پرسید که چه میگوئید هر چیز را زکوة است زکوة سلطنت چیست جواب داد که زکوة پادشاهی

و جوانمردی است که اگر مظلومی دادخواهی نماید متظلم را که حاجت خود عرض کند سخن او را اصغا فرمایند و با او بمدارا
و مواسا سخن کند و جواب درشت باز ندهد و از سخن گفتن با فقرا و ضعفا عار ندارد که مکالمه با مردان از خصایل
بزرگان است در خبر است که سلیمان علی نبینا و علیه السلام در موکب سلطنت با شرف نبوت سخن موری ضعیف
استماع فرمود شعر نظر کردن بدرویشان منافی بزرگان نیست / سلیمان با همه حشمت نظرها بود با مورش / آورده اند
که پادشاهی بود در دار الملک چین بزیور علم و عدل آراسته و نهال جانش بصفت نصفت پیراسته بودی
ستم را از زبان عدل او سوداز و با خدا آرای صبح خلق خوشنود از وی ناگاه آفتی بحس سامعهٔ او راه یافت و
گرانی در گوش او پدید آمد ارکان دولت را جمع کرد و چنان زار بگریست که جمله حاضران بحال او زار زار بگریستن
و از برای تسلی او حیلتها انگیختند و تدبیرها کردند ملک فرمود که شما پندارید که بر قوت سمع میگریم چه میدانم که عاقبت
کار قصور و فتور که بقوی و حس و خواهش راه خواهد یافت پس بر بطلان چنین چیز مرد خردمند چگونه اندوهگین
شود اما گریهٔ من برای آنست که ناگاه مظلومی دادخواهی بر درگاه من فریاد کند و صدای استغاثهٔ او بگوش من نرسد
و نا محروم باز میگردد و من عند الله مؤاخذ باشم اما درین باب فکری کرده ام بفرمائید که درین بار منادی کنند
که غیر از دادخواه کسی جامهٔ سرخ نپوشند تا بدان علامت بر حال مظلومان اطلاع و آواز ایشان از راه رأی یابم
داد مظلومان بده مقصود محرومان بر آر / تا دین و دنیایت بدین داد و دهش معمور باد / و بسیار بوده که بیک داد
که کرده اند بفریاد مظلومی رسیده اند و از عقوبت دنیا و عقبی راه نجات یافته چنانکه در خبر آمده است که سلطان
ملکشاه روزی بر کنار زنده رود شکار میکرد و در آن زمان جهت استراحت در مرغزاری فرود آمد از ملازمان
او غلامی که حاجب خاص او بود بدهی رسید گاوی دید که بر کنار جوی میچرید بفرمود تا آن گاو را بگرفتند و بکشتند و قدری
گوشت از وی کباب کرد و آن گاو از آن عجوزه بود که چهار یتیم داشت و معیشت او از شیر او حاصل میشد چون از
واقعه خبردار گشت از خود بیخبر شد و بعد از زمانی که بحال خود باز آمد برخاست و بر پلی که گذرگاه سلطان بود برفت و
منتظر نشست کوکبهٔ دولت ملکشاهی برسید عجوزه برجست و عنان مرکب سلطان بگرفت همان غلام حاجب تازیانه
برآورد و خواست که بزند و منع کند سلطان گفت بگذار که مظلوم مینماید تا بدانم که تظلم او چیست و دادخواهی او از دست

کیست پس روی بپیرزن آورد که سخن کوی پیرزن در دم زبان بگشاد که ای پسر الب ارسلان اگر داد من بر سر پل ندهٔ
رود ندهی بعزت جلال احدیت که بر سر پل صراط داد خود از تو بستانم اندیشه کن که بر سر این پل داد من خواهی داد یا بر سر
آن پل پس ازین دو سر پل کدام اختیار میکنی ؂ انصاف خود و داد من امروز بده ٭ تا بدهی باز آن که بستانندت
سلطان از هیبت این سخن پیاده شد و گفت زنهار ای مادر من طاقت آن سر پل ندارم بر گوی تا بر تو که ستم کرده است
تا داد تو از و بستانم پیرزن گفت ای ملک همین غلام که بنزدیک تو ایستاده است و تازیانهٔ عقوبت بر سر من کشیده
و چشمهٔ عیشش مرا مکدر ساخته است گاوی که معیشت من و عیالان من از شیر او مهیا شدی او بکشته و کباب
کرده سلطان ملکشاه بفرمود تا غلام را سیاست کردند و عقوبت فرمود و بعوض یک گاو هفتاد گاو ماده از مال حلالی
پادشاه بدادند و عذرخواهی پیرزن کرد و از انجا روان شد بعد از چندگاه ملک وفات کرد پیرزن هنوز در حیات بود
چون سلطان را در قبر بنهادند و خلایق از سر خاک او رفتند در نیم شبی آمد بر سر قبر سلطان و گفت الهی این بندهٔ تو که
درین خاک است وقتی که من درمانده بودم دست مرا بگرفت و حالا او درمانده است تو بکرم و لطف دستش بگیر و من
بیچاره بودم از مظلومیت خود بر من بخشود این زمان او بیچاره است تو بخالقیت خود برو ببخشای دعا کرد و برفت
یکی از عباد وقت سلطان را در خواب دید پرسید که حق تعالی با تو چه کرد گفت اگر دعای آن پیرزن دادخواه نبودی من
نرسیدی از چنگال عقاب عقوبت خلاصی ممکن نبود ؂ گفت که برهیدم ز آن زال پیر ٭ گر بدعایم نشدی دستگیر
بی نظر رحمت پادشاه ٭ حال من مخزده بودی تباه ٭ داد من او را بدعا ره نمود ٭ فیض دعالیش در رحمت کشود ٭
رکن دیگر محافظت حکم او بالای همه حکمها بیت هر کس از حکم پادشاه ذوالجلال کریم لایزال نه پیچد هیچکس از حکم او سر بپیچد
؂ هر جا که پادشاه و سلاطین و سروراست ٭ محکوم آستان در کبریای اوست ٭ آورده‌اند که یکی از خلفا کسی گناه بزرگ کرده بود و فرار
نمود برادر او را گرفتند و پیش خلیفه آوردند حکم کرد که برادر خود را حاضر گردان و اگر نه ترا بقتل رسانند آن شخص گفت ای
خلیفه اگر عامل تو خواهد که کسی را بکشد و تو بدان نشان فرستی که فلان کس را بگذار آن عامل او را گذارد یا نه گفت بلی
بگذارد پس گفت من حکمی دارم از پادشاهی که بعنایت اکرم آن پادشاه مرا بگذاری گفت حکم تو کدام است این آیت
برخواند قوله تعالی وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ یعنی هیچکس را بگناه دیگری نگیرند خلیفه متأثر شده بگذاشت

وکفت اورا

الحق بی زاری کرد بر همه ز شرع [illegible]
و در ختم و رضا [illegible]

آن که رابود

وگفت او را بگذارید که حکم او را محکوم نشان مبرم آورده است که اِنِ الْحُکْمُ اِلَّا لِلّٰهِ وَهُوَ خَیْرُ الْحَاکِمِیْنَ ؂
حکمی کز آن در بار کبریا بود ٭ بالاتر از مقولهٔ چون و چرا بود ٭ حکمی که صادر است ز دیوان لم یزل ٭ خود مرد را مخالفت
در خور است ٭ که عمر بن لیث یکی را بسخن غرض محبوس ساخت مادر آنکس عرضداشتی نوشته بر سر راه عمر بن لیث آمده و بایستاد
و چون برسید بتعجیل پیرزن کاغذ باز کرد که بدست عمرو دهد مرکب تند بود در رسید و عمر متغیر شد تا آن ضعیفه را دور
کردند و از اینجا در گذشت باز عجوزه بر سر راه آمد و بایستاد تا عمر بازگشت پیش آمد و تظلم نمود عمر پرسید که عجوزه کیست
گفتند مادر فلان محبوس است عمر از و متغیر شده روی بگردانید و بدو ملتفت نشد پیرزن گفت ملکا حکم تو
در بارهٔ فرزند بیگناه من چیست گفت آنکه او را صد چوب بزنند و رویش سیاه کنند و گرد شهرش بگردانند و ندا
کنند که هر که در سلطان عاصی شود سزای او اینست گفت این حکم تو میکنی گفت آری من حکم می کنم گفت حق
سبحانه و تعالی کجا شد که هر حکم خواهی کنی از هیبت این سخن لرزه بر اعضای عمر افتاد و از هوش برفت چون
بهوش آمد بفرمود تا محبوس را از زندان بیرون آوردند و خلعت خاص خود در و پوشید و بر مرکب خودش
سوار کرد و گفت او را در شهر و بازار بگردانند و بگویند و منادی کنند که هر حکم که خدای تعالی کند عمر لیث
که باشد که خلاف آن کند یا در خاطر گذراند ؂ او حاکم است و ما همه محکوم امر او ٭ ما را چه اعتبار بود حکم حکم اوست ٭
رکن دیگر خواص خلوص نیت است در باب رعیت و بر نیکوخواهی ایشان مایل بودن چه نیت شاه در هر
باب اثری تمام است اگر نیت عدل کند برکت بر جمعیت نتیجه دهد اگر نعوذ بالله خلاف این باشد برکت از همه محصول
او برود و عقد جمعیت او و رعیت گسسته شود شیخ مصلح الدین سعدی این معنی را در سلک نظم کشیده ؂ در آن
کوش تا هر چه نیت کنی ٭ نظر بر صلاح رعیت کنی ٭ که سلطان اگر نیت بد کند ٭ مهم جهانی بهم بر زند ٭
سکندر که بر عالمی حکم داشت ٭ در آن دم که میرفت گیتی گذاشت ٭ میسر نبودش که از عالمی ٭ ستانند مهلت
دهندش دمی ٭ آورده‌اند ٭ که پادشاه قباد روزی در شکار از لشکر دور افتاده و هوا گرم شد و از تشنگی بی طاقت
گشت و هر طرف نگریست و سایه و سر چشمه می طلبید از دور سیاهی در نظرش آمد مرکب بدان طرف راند دید خیمه
در میان بادیه زده و پیرزنی با دختری در سایهٔ آن نشسته بودند چون قباد برسید آن زن از خیمه بیرون

دوید و عنانش بگرفت و فرود آورد و ما حضری که داشت حاضر کرد سلطان ما حضر تناول کرد و آبی بیاشامید و خواب
برو غلبه کرد چون از خواب آگاه شد روز بیگاه شده بود شب همانجا بماند و اقامت کرد در شب نگاهی گاوی از
صحرا در آمد و دختر پیره زن او را بدوشید شیر بسیار حاصل شد چنانچه قباد عجب بماند بخود گفت اینجا عجب آن
در صحرا نشسته‌اند تا بسر آرایشان کسی مطلع نشود هر روز چندین شیر از گاوی میگیرند اگر در هفته یکروز بسلطان
دهند مال ایشان را نقصانی نمیرسد و خزانه را توفیری میباشد نیت کرد که چون بشهر رود آن مواضعه را بر رعیت
نهند چون صباح شد دختر گاو را بدوشید فریاد برآورد که ای مادر پادشاه نیت بد در دل گذرانیده و ظلم اندیشه کرده دعا
کن تا ازین نیت بد بگردد پادشاه قباد متعجب بماند پیره زن گفت این گاو هر صباح شیر بسیار میداد امروز قدری شیر بیش
ندارد هر گاه که پادشاه نیت ظلم در دل گذراند حق تعالی برکت از میانه برآرد سلطان گفت راست گفتی چنین است و
آن نیت از دل بیرون کرد گفت برو بر سر گاو پس دختر برفت و یکبار دیگر گاو را بدوشید شیر بسیار بدوشید بار دیگر
پیش مادر دوید و گفت مژده باد ترا و نیکو نیتی پادشاه بدو رسانید و ازینجاست که گفته‌اند ملک عادل بهتر است از ابر
بارنده و آفتاب تابنده و حکیم فردوسی فرماید شعر هر آنکه گذر ابر بهاران بود ؛ ز اندیشهٔ شهریاران بود ؛ چو برگردد
اندیشهٔ پادشاه ؛ نیاید ز رحمت نمی از آله ؛ چو عادل بود شه ز سختی منال ؛ که عدلش بهست از فراخی سال
در همین سال روایت کردند از بهرام گور که وقتی در هوای گرم بباغی رسید بیرون صحرا از شهر بیرون چون بدر باغ آمد
پیره مردی که باغبان بود آنجا حاضر بود گفت ای پیر اندرین باغ انار هست گفت آری گفت قدحی آب انار بیاور پیر بدرون
باغ رفت فی الحال قدحی پر از آب انار بیرون آورد بهرام درکشید گفت ای پیر هر سال ازین باغ چند حاصل میکنی
گفت سیصد دینار گفت چند خراج میدهی گفت پادشاه ما از درخت خراج نمی‌گیرد و از زراعت عشری میگیرد بهرام
با خود اندیشه اندیشید که در مملکت من باغ بسیار است و در هر باغ درخت بسیار و بیشمار اگر از حاصل ده یکی بدیوان
بدهند مبلغی حاصل میشود و رعیت را چندانی زیانی نمیرسد بعد ازین بفرمایم تا خراج از محصول باغات نیز بگیرند
پس باغبان را گفت قدحی دیگر آب انار بیاور پیر برفت بعد از وقت بسیار آب انار بیاورد بهرام گفت ای
پیر آن نوبت زود بیامدی این نوبت مرا انتظار دادی و برابر آن آب کم آوردی پیر بدانست که او بهرام است

گفت ای

گفت ای جوان گناه از من نیست از پادشاه است که درین وقت نیت خود را تغییر داده است و اندیشهٔ
بد کرده لاجرم برکت از میوه بیرون رفته من نوبت اول از یک انار آن همه آب گرفتم و این نوبت از ده انار
برابر آن حاصل نشد بهرام ازین سخن متاثر شده آن اندیشهٔ ناصواب از دل بیرون کرد و گفت ای پیر مقدار آن
آب دیگر از باغ بیرون آور آن پیر بدرون باغ رفت و زود بیرون آمد چنان قدحی پر از آب یک انار بدست
بهرام داده است گفت ای پیر عجب حالیست که باز پادشاه نیت ظلم را تغییر داده فی الحال اثر برکت ظاهر شد
از یک انار این همه آب بعمل آمد بهرام صورت واقعه با پیر بگفت و این سخن از آن پادشاه دولتمند بماند تا سلاطین بر صحیفهٔ روزگار
ازین سخن پند برند و نیت خیر بر حال رعیت مصروف دارند شعر هر شاه که او نیت خود راست کند ؛ باید
ز خدا هم آنچه درخواست کند ؛ حکما فرموده‌اند که عدل خوبترین فضیلت است و ظلم زشت‌ترین رذیلت و نتیجهٔ عدل
بقای سلطنت و وسعت مملکت است و معموری خزائن و آبادانی قریه و مداین و ثمرهٔ ظلم زوال مملکت است
و خرابی ممالک آورده‌اند که در وصایای هوشنگ بن سیامک مذکور است که پسر خود را فرمود که ای پسر آیت
ظلم را معطوس و رایت جور را منکوس و از ناوک آه مظلومان و ستم رسیدگان و نالهٔ محرومان محنت کشیده به
پرهیز که بزرگان گفته‌اند شعر پیره زن گر کند بآه سحر ؛ آنچه یک نکند صد هزار تیر و تبر ؛ سوء خاصیت و وخامت
عاقبت ظلم اندیشه کن که جور سبب تغییر دولت و تبدیل نعمت است در طلب مال مناقشه منمای که باشد بیشهٔ
شک و غائلهٔ شبهت خرابی مملکت است شعر از رعیت شهی که مایه ربود ؛ بیخ دیوار کند و بام اندود ؛ ارباب
حکمت درین باب مثلی پرداخته‌اند و اهل ظاهر آن را حکایتی ساخته‌اند آورده‌اند که سلطان محمود غزنوی ارکان
دولت خود را گفت که کسی را پیدا کنید که ابله ترین مردمان باشد حکما و ندما و زیردستان خود را و خوش طبعان را
باکناف و اطراف فرستادند ایشان متوجه شدند باستعلام چنین کس مشغول بودند در استکشاف جهال و احمق
و احوال آن مبالغه نمودند باخر شخصی را دیدند بر شاخ درختی نشسته و تبری در زیر آن شاخ میزد تا گسیخته گردد و
معلوم بود که گران شاخ بگسلد هر آینه آن شخص از سر آن شاخ درخت بر زمین افتد اگر هزار جان داشته باشد
یکی را بسلامت نبرد همه اتفاق که این کس ابله ترین مردمان است او را گرفته بنزد سلطان آوردند و صورت
نمودند

حال بموقف عرض رسانیدند سلطان فرمود که ابله تماست الا که ابلهترین خلقان هست گفتند که حضرت سلطان
بیان فرماید گفت حاکم ظالم که بجور رعیت خود را براندازد و خود را بدین واسطه منکوب سازند و بریشان حال گرداند
مثل کسیست که بر سر درخت ایستاده و بیخش را ببرند چنانکه گفته اند نظم رعیت چو بیخست و سلطان درخت ۞
درخت ای پسر باشدش بیخ سخت ۞ تبر برین آن درختی مزن ۞ که بالای شخص گرفتی وطن ۞ که چون
سست گردید بیخ درخت ۞ ز پا اندر آید بیک باد سخت ۞ کسی کو جفا و ستم میکند ۞ یقین دان که او بیخ خود
میکند آورده اند که در امالی خواجه امام خطیب مدنی مذکور است که در شقه سمرقند ظالمی بود که خلایق از جفای او
در عذاب و از تعدی پی تهدیدش در شکنجه عقاب بودند چون شکایت ظلم و عدوان بدرگاه آفریدگار و پا
شاه بنده نواز بسیار رسید شبی در غرفه بر تخت خفته بود تیری از هوا در آمد و بر سینه او چنان خورد که از
پشتش بگذشت فی الحال هلاک شد چنانکه گفته اند شعر از هر کرانه تیر دعا کرده ام روان ۞ شاید کزان میانه
یکی کارگر شود ۞ علی الصباح آن تیر از سینه او برکشیدند بر آن نوشته بودند تَبتَغي وَلا تَبتَغي لِلهامِ يَنتَظِر وَنَفَذَ
وَفي الأَضلاعِ یعنی ستم کنند برای ستمکاران تیرها مقرر است که در اعضا زودتر از سوزن فرو میرود و بزرگی
این معنی را برین سیاق نظم کرده است شعر هان ای نهاده تیر جفا در کمان ظلم ۞ اندیشه کن ز ناوک دلدوز
در کمین ۞ گر تیر تو ز جوشن فولاد بگذرد ۞ پیکان آه بگذرد از کوه آهنین ۞ و حکیم خاقانی چه زیبا گفته است
شعر بترس از تیر باران ضعیفان در کمین شب ۞ که هر که ضعف نالانتر قویتر زخم پیکانش ۞ بترس از
آه مظلومی که پیدا است خون بارد ۞ تو خوش خفته ببالین تو آید سیل بارانش

فصل دویم در مشورت و تدبیر

بدانکه پادشاه ذو الجلال کریم بیمثال حکیم لایزال حبیب و برگزیده خود را می فرماید که شاورهم فی الامر یعنی
مشورت کنید با اصحاب خود در کاری که واقع خواهد شد و بزرگان گفته اند که حضرت رسالت پناه محمدی صلعم
با آنکه از همه خلقان داناتر بود و توجه وحی الهی استظهار کلی داشت حق سبحانه و تعالی او را بمشورت فرمود تا
در میان ایشان و امت سنتی شود و بعد از وی چه در مشورت فواید بسیار است یکی آنکه کارها را بصلاح و نیکویی نزدیک
گردانند و دیگر کسی که بمشورت کاری کند اگر نیکو نیاید زبان طعن بروی بگشایند اگر بعد از مشورت کار را هیچ

فایده

فایده و نتیجه نباشد او را معذور دارند دیگر آنکه دانش شخصی باطراف و آحاد و جوانب احاطه نمی تواند کرد چون جمعی باشند
و همتها بر گمارند هر یک را چیزی بخاطر رسد و از آنچه که صواب باشد بر همه لازم و ظاهر گردد پس بر اهل احتیاط لازم است که بر
مقتضای لا صَوابَ مَعَ تَرْكِ المَشْوَرَةِ و در هر کاری که پیش آید و در مهمی که روی نماید بمشورت عقلا شروع نکند
و مشورت را در حل مشکلات حاکم عدل و تمیز شناسد و یقین داند که تدبیر چندین عقل از تدبیر یک عقل صایبتر و
پر فایده تر خواهد بود و در مشورت را چرا البته مگر مذهب عقل را پیروند ارباب حکمت درین باب گفته اند خیرة
مِنَ الواحِدِ و چون در حدوث واقعات و وقوع حادثات از مشورت گزیر نیست با اهل حکمت و اصحاب تجربه
و مردم دور اندیش و پیران عاقبت بین واقع شود که تدبیر این طایفه صایبست و تتبع تدبیر صایب کردن واجب بود
بهرام گور پسر خود را وصیت کرد که در امور ملک مشاورت کن با خردمندان که تدبیر با صواب چون صید است بدست یک کس
نیاید اگر جماعتی باشند از دست ایشان بیرون نرود و در حادثه صعبی که پیش آید بتدبیرش از پیش توان برد تدبیر را
بچیز دیگر نسبت مکن که آنچه بتدبیر میسر شود به شمشیر بر نشود و شمشیر مثل تدبیر نباشد نظم کارها راست کند عاقل کامل بسخن
که بصد لشکر جرار میسر نشود ۞ دیگر حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة و السلام در مشورت فرموده است
لا صَوابَ مَعَ تَرْكِ المَشْوَرَةِ نظم در همه کار مشورت باید ۞ مشورت کار بسته بگشاید ۞ گر تو در کار مشورت نکنی ۞
نادره باشد ار نکو آید آورده اند که سلطان روم را با عزیز مصر مخالفت افتاد و لشکر کشیده قصد یکدیگر کردند در لشکر رومیان کسی بود
که هر صورت که حادث شدی عزیز مصر بسخن او اعتماد کرده بود و این سخن بقیصر رسید مطلقا بدو التفات نکرد و بروی نکس نهاد و
تا مصاف و رزم نزدیک رسید قیصر او را بخواند و در پیش خود بمهمی مشغول ساخت و در اثنای آن حال سران لشکر و امرا و سپاه خود را
طلبید و گفت امرا و عزیز و خاصان بارگاه بمن نامها نوشته و سوگند خورده اند که چون صف مصاف راست شود عزیز را بسته پیش
من آورند شما از آن فارغ دارید و بقوت تمام روی بکارزار آرید آن مرد چون این سخن شنید متحیر شد از پیش قیصر بیرون آمد
در حال آن معنی را نوشته بعزیز فرستاد عزیز چون این حال را معلوم کرد بترسید و این حال را توقف مصلحت ندید مصاف ناکرده
روی بگریز نهاد و قیصر در عقب او لشکر فرستاد و تمامی تبه و اموال ایشان بدست آورده بدین یک تدبیر سپاه عظیم را منهزم ساخته
نظم هر که بی تدبیر کاری کرد ملک از دست داد ۞ ملک اگر خواهی بنای ملک بر تدبیر کن ۞ بهر تدبیر ممالک لشکر و خیل و حشم

جمله در کار است لیکن از همه تدبیر بهتر آورده‌اند که یکی از ملوک حکیمی را گفت تدبیر بهتر است یا شجاعت حکیم جواب داد که
شجاعت بمثابهٔ تیغ است و رای بمنزلهٔ دست قوی که آنرا کار فرماید هر کرا دست بی تیغ باشد کاری تواند کرد اما تیغ
را اگر دست نباشد ضایع است بزرگان درین باب نکته گفته اند که الرّایه فی الشّجاعة الشّجعان عرض رسید
بهترین رایها و صایب ترین تدبیرها کدام است گفت آنکه فتنه را فرونشاند بر ملوک لازم است حسب المقدور در تسکین
فتنه کوشش نماید نقل است که ملک بطاطله را مهمی پیش آمد و صورت آن حال بدین منوال بود که دشمنی عظیم از خراسان
قصد ملک بطاطله کرد او نیز لشکر عظیم ترتیب داده روی بدفع دشمن آورد ارکان دولت ملک ملاحظهٔ عاقبت
کرده و طریقهٔ پیش بینی پیش گرفته نامها بدشمن ملک نوشتند و اخلاص و اختصاص ظاهر کردند دشمن ملک را خوش آمد
و همه مکاتبات ایشانرا در خریطه نهاد و مهر کرد و بخزینه دار سپرد قضا را بوقت مصاف ملک بطاطله غالب شد و دشمن
روی بهزیمت نهاد خزانهٔ او بدست ملک افتاد بعد از عرض بعضی خزینه و آن خریطه ظاهر شد که بدشمن او نوشته بودند
ملک را معلوم شد که در آن خریطه چیست سر باز نکرده همچنان بمهر او گذاشت و با خود گفت که اگر این مکاتبات را
بخوانم بالضروره بارکان خود بد باید شد و ایشان نیز که معلوم کنند این خلل از من هراسان خواهند شد از برای دفع ضرر خود
قصد من کنند و آتش فتنه بالا گیرد و تسکین آن بغایت مشکل بود در حال مقربان خاص درگاه خود را بخواند و آن خریطه
بدیشان نمود و گفت این نامهاست که بزرگان لشکر ما از برای عاقبت اندیشی نوشته اند بخصم ما و او همه را درین خریطه کرده
و مهر بر آن نهاده و حالا بمهر اوست که بدست من افتاده است و ضد آن احتیاجی در کردن من باشد اگر سر این خریطه را بگشایم
و مطالعه کرده و دانسته که درین نامها چه چیز است و چه نوشته و نامهای کیانند نبود تا آتش برافروختند و آن خریطه را با مکتوبات
بسوختند چون ارکان ملک آن لطف و مکرمت بدیدند همه بقوا آردل باز آمدند و در متابعت یکدل شدند بدین رای
رای ستوده جمله مطیع فرمان شدند نظم بتدبیر کاری توان ساختن ؛ که نتوان بر تیغ و سنان ساختن ؛ ملک تکیه بر
گنج و تیغ و سپاه ؛ ز فرزانگان رای تدبیر خواه ؛ و گفته اند که هر کس از اصاغر و اکابر که امین و معتمد باشد مشاورت
باید کرد که خرد آنرا چیزی بخاطر رسد که بزرگانرا نرسد و هیچکس مشورت زیان نکند آورده اند که یکی از علما دختری
داشت پس جمیله جمله معارف شهر در صدد خواستگاری او بودند آن عالم متحیر بود که بکدام یک از ایشان بدهد از همسایگی

اوکبری

او کبری بود عالم او را طلبید و گفت مرا دختریست و خلق او را خطبه میکنند تو درین باب چه می بینی کبر گفت من مردی ام از
دین و ایمان بیگانه چه لایق مشورت شمایم این سخن را از من میرسید اگرچه بیگانه ام اما مرد امینی و بزرگان گفته اند
و مبالغه کرده اند که با مردم امین مشورت باید کرد چنانکه گفته اند المُستَشارُ مُؤتَمَنٌ حالا آنچه تو هر چه خواهی گفت
من در پی آن خواهم رفت گبر گفت در تزویج کفاءت شرط است در مذهب مسلمانان بدین مذهبی باشد و در
روش ما اهل مال و نسب نزدیک اهل روزگار بمال و جاه و طلب نمایم عالم را ازین سخن بسیار خوش آمد و گفت
درین باب خوب گفتی که دین پیر هم را حجت او را غلام مبارک نام بود و پیر هم میخواست حجت گیرد غلام بغایت عالم و متدین
عالم گفت من هیچ کس را از مبارک در دین داری تر نمی بینم دختر خود را باو داد و بعد از چند گاهی مبارک را خدای تعالی فرزند
کرامت کرد عبدالله نام نهاد که فاضل اهل اسلام و زاهد اهل زمانه و عارف یگانه بود شعر و هیچ از مشورت نیست کار ارباب
خرد ؛ مشورت ابیش کار اهل دولت گفته اند ؛ پس بر سلاطین لازم است که عقده که پیش آید بسرانگشت تدبیر بگشایند
و هر خللی که از حوادث ایام بر آید غنیمت مشاورت و مواظبت اصابت تدارک و تلافی نماید نظم برآئی لشکر برانگیختن
بشمشیری یکی باده تو آن کشت ؛ مشو مغرور بر عقل و دانش خویش ؛ بنه آیینهٔ تدبیر در پیش ؛ مدد خواه از خردمندان
آگاه ؛ که تا یابی سوی مقصود خود راه ؛ و هم درین باب گفته اند نظم چنین است آیین کار جهان ؛ بیک تن نگردد
مدار جهان ؛ کارهای مشاورت نکنی ؛ تا در آن سود بیکرانه کنی ؛ هرچه آن بمشورت سازی ؛ جزم میدان
که آن زیان نکنی فصل در موعظه منظوم کهی تخته یابم از و گاه تخت ؛ زمانی به نیک و زمانی به سخت ؛ کهی تن در آهن
کهی در حریر ؛ کهی تنگ تابوت و گاهی سریر ؛ چه نزهت یا هر نشیبی فراز ؛ که خندید روزی که نگریست باز ؛ بسا شب که دل
از خنده از بهر خویش ؛ بشب خنده را روز گریه به پیش ؛ بسا دو که خنده خندان بود ؛ غم و گریه بر دل دو چندان
بود ؛ بر آن گریه خندد دل روزگار ؛ که روزی بخندید نگریست زار ؛ چو دشمن بمیرد ترا خنده چیست ؛ که هم دوست
بر تو خواهد گریست ؛ شب تیره را گرد روشن بماه ؛ که مشعل بود شب روانرا براه ؛ چنان کاسمان روشن از اختر است ؛
زمین روشن از نور پیغمبر است ؛ اگر ره روی راه ایمان بجوی ؛ برآی جز از راه ایمان مپوی ؛ اگر دوست او
شنائی بود ؛ بدان در کهت آشنائی بود ؛ شبی تیره در پیش و راه دراز ؛ چراغی برافروز و کاری بساز ؛ از اینجا

ترا راه گورست پیش ، ببر توشهٔ گور همراه خویش ، شب گور اگر گور روشن بود ، بچشم تو آن گور گلشن بود ،
چنین شب که روزش قیامت بود ، چو روشن نباشد ندامت بود ، خدایا چو روزم بدان شب رسد ، روا نه آ
دم سرد بر لب رسد ، نهنگ اجل چون برآورد زور ، ز دریا رفت کشتی بگرداب گور ، ز هر چیز نامد که آمد پسند ،
بجنس و بجنس بیش و دردمند ، بیا ای که کارت همه سرسریست ، سرت را هوای جهان داوریست ، نخفتند
شاهان بیدار بخت ، ببستند بر دیگران تاج و تخت ، چو باید بتاجی سرافراختن ، که مرگ از سرت خواهد
انداختن ، گر ایوان بدین طاق مینا کشی ، سرت از ثری تا ثریا کشی ، مشو فتنه چندین برین نوعروس
فسونش ببین باز از آن فسوس ، دل از عشوهٔ مهرش آزاد کن ، ز بد مهریش اندکی یاد کن ، جهان سر بسر
گر بهارست و باغ ، بهارش خزان گردد و باغ داغ ، چرا دل کنی خوش برین بوستان ، که پرداخته ماند بی دوستان ،
چرا سرکشی همچو شمشاد ، نمی آیدت دهرهٔ دهر یاد ، چو گل چند پوشی بصد حیله تن ، فراموش کردی همانا
کفن ، ره راستان جوی اگر راستی ، رها کن طریق کم و کاستی ، خداوندا ببرکات نو آختگان درگاه
جبروت و مشتاقان درگاه ملکوت و بحق آن دوستی و محبت حبیب بارگاه عظمت و بمنزلت ولی
با کرامت و بحق قدر ائمهٔ اثنی عشر علیه السلام که بر ما بیچارگان و مادران و پدران حاضران این مجلس بکرم لطف
بیغایت ببخشایی و بجنت رسانی یا اله العالمین ویا خیر الناصرین برحمتک یا ارحم الراحمین باب سیوم در بیان
شناختن نفس خود و نفس شیطان شکر و سپاس آن صانعی را که حدایق ریاض موجودات را از بیدا ظلمت آباد عدم
بصحرای وجود آورد و تخم ارادت را در مزرعهٔ بوستان غیب ترتیب فرمود تا از آن تخم شجرهٔ انسانی سر برآورد و شاخ
کرم را نمو داد تا جمال با کمال انسان را بزینت حسن ایمان بزیور کمال عرفان بیاراست و خلعت مطرز مروت و
طلعت انوار خورشید فتوت را خال جمال او ساخت و آب حیوان کیمیای خزانهٔ قدم و نتیجهٔ وجود ذات اکرم در شجرهٔ
هذا البحر اعظم بود بیواسطه بغایت بدل وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي در شجرهٔ وجود آدم و شکوفه از آن از غصن خلعت
خلیل فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ بشکفانید و لطایف ثمرهٔ آن شکوفه در حدیقهٔ بستان سید انبیا بکمال
رسانید و حقایق شراب طهور آن ثمره در دارو خانهٔ صدر خاتم رسول بالیقین اسرار قوله تعالی فَأَوْحَى إِلَى

عبده

عَبْدِهِ مَا أَوْحَى تصفیه داد و جرعهٔ از آن شراب بواسطه شرب ولایت ساقی کوثر بحال مستسقیان امت محمد رسانید
المناجات نخستین چو در جنبش آمد قلم ، بنام جهان آفرین زد رقم ، خدائی که بر تختهٔ کاینات ، قلم زد بهستی و
مرگ و حیات ، چو بر آفرینش رقم میکشید ، چنانچه ببایید قلم میکشید ، چو بر گرد نامش برآمد قلم ، ز خجلت
سر افکند زیر قدم ، قلم خط بفرمان او باز داد ، بجای قدم در رهش سر نهاد ، درین ره قلم چون ز سر پای ساخت ،
دو سر یافت چون از رهش سر نتافت ، زبان قلم را قلم در کشم ، سخن را بلا اعلم بر کشم ، زمانی برین سقف
مینا روم ، چو عیسی درین دیر خضرا روم ، در آفرینش بجویم باز ، ز پنهان او برگشایم راز ، ببینیم کین چرخ
گوهر نگار ، بگردنگی برچه دارد مدار ، که افراشت این خرگه نیلوفری ، سراپردهٔ گلشن اخضری ، برین هفت ایوان
افراشته ، خط مهر و مه را که بنگاشته ، که افروخت این مشعل آبگون ، که افراخت این قبهٔ بی ستون ،
سپاهی چو مشکین علم برکشید ، بنقش سفیدی رقم درکشید ، نگه کن کنون تا ببالا و پست ، طراز بلندی و
پستی که بست ، خداوند خانندهٔ رهنمای ، خداوند اندیشه و وهم و رای ، شب و روز خورشید و ماه آفرید ، سپهر و
سفید و سیاه آفرید ، برآرندهٔ خیمهٔ بی ستون ، نگارندهٔ طارم نیلگون ، شبستان چشم ترا نور داد ، چو در
ظلمت آباد تن جان نهاد ، درو مشعل از نور ایمان نهاد ، چنین هفت مشعل مدور کشید ، نه جدول گرفت و
نه مسطر کشید ، ز مه آینه در رخ شام داشت ، ز خورشید مشعل برین بام داشت ، ز شب سرمه در چشم ناهید کرد ،
فلک را برخسارش امید کرد ، سر زلف شب را بهم تاب داد ، لب شب چراغی بمه تاب داد ، چه میگوئی
از مشعل اختران ، چراغ زمین اند پیغمبران ، الهی عاقبت همهٔ بندگان امت محمد صلعم بخیر و خوبی مبدل گردان
و برحمت خود ارزانی داری یا اله العالمین ویا خیر الناصرین و نعت سید المرسلین صلعم با صد هزاران هزار درود
بیشمار و صلوات بیشمار بر سید کاینات و خلاصهٔ موجودات ماه آسمان مروت آفتاب فلک نبوت سلطان سریر
رسالت خورشید برج سیادت امام انبیا سالار اصفیا سید اولیا در دریای شریعت سر اسرار حقیقت یعنی
ابو القاسم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و بر اهل و بیت عظام او که سفینهٔ نجات غرق شدگان دریای طبیعت اند
و خزانهٔ اسرار علوم شریعت اند علیه السلام نعت بزرگوار خدایا بذات بیچگونت ، بحق عرش و کرسی و لوح و قلمان ،

بافتاب و بماه و بحق لیل و نهار ؛ بحق ارض و سما و بزینت رضوان ؛ بحق ناز و نعیم بحق کوثر و جام ؛ بحق حور و قصور و
بطوبی و غلمان ؛ بحق مصحف و زبور و بحرمت انجیل ؛ بحق عزت توریة و برکت قرآن ؛ بحق جملهٔ پیغمبران آن بر
برحقّت ؛ بحق احمد مرسل گزین کون و مکان ؛ بحق شاه ولایت علی عالی قدر ؛ که هست پایهٔ قدرش فزون
تر از کیوان ؛ بحق حرمت خیر النسا شبر و شبیر ؛ بحق عابد و باقر بحق صادق دان ؛ بحق عسکری و مهدی آن شه
دوران ؛ بحق چارده معصوم کز کرم بگذر ؛ ز هر خطا که بکردیم ما کنه کاران ؛ بحق احمد و حیدر که چون شود محشر
برآورند سر از خاک جملهٔ خلقان ؛ چو سر ز خاک زنی با خمار محشر مرا ؛ ز دست ساقی کوثر شراب وصل چشان ؛
بآب روی علی تو بفضل مسکین ؛ ببخش از کرم خود گناه ما سگان ؛ بحق آل علی و ولی فرزندان آن ؛ علیهم السلام

باب در بیان شناختن نفس خود و نفس شیطان و موعظه و این باب مبنی بود بر سه فصل فصل اول در بیان خود
شناسی بدانکه نفسها چهار است یکی نفس اماره دوم نفس لوامه سیم نفس ملهمه و چهارم نفس مطمئنه چنانکه حق سبحانه
و تعالی در کتاب کریم خود فرموده و نفس اماره را یاد کرده است در سورهٔ یوسف علیه السلام فرمود قوله تعالی و
ما ابرئ نفسی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ اما نفس لوامه را یاد کرده فرموده قوله تعالی لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ اما نفس
مطمئنه را یاد کرده یا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ و چنین گفته اند علما در معنی این سه آیت
که اماره تن است لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ و لوامه دل است و مطمئنه جان است و بعضی گفته اند اماره نفس ظالم است
و لوامه نفس مقتصد است و مطمئنه نفس سابق است و بعضی گفته اند اماره در دنیا و لوامه در قیامت و مطمئنه در
بهشت اما سهیل گفت که اماره تن شهوت است و لوامه تن غضب است و مطمئنه تن معرفت است واسطی گوید
تن همه تاریکیست و چراغ او سر است و همیشه هر کرا سر نیست در تاریکیست و بدانکه شناختن تن اول بنده
که بنده اول شناسد و اختلاف کند نیک بخت دنیا و آخرت گردد چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود قَدْ أَفْلَحَ مَنْ
زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا و فیروز آمد که خود را پاکیزه کرد آند بتوحید و این عطا گفت حق
تعالی تن را آفریده است نه از بهر طاعت او و بنده را فرموده است بنگاهداشتن ادب و تن همی رود طبع
خویش در میدان مخالفت و بنده را باز میدارد بجهت خویش از بدی معاملات و حکیمی گفت خود

رادیناری گردانیدم دانکی از حسد و دانکی طمع و دانکی امل و دانکی بدخوئی خورنده است و خسبنده است و شتاب
کننده است و مانندهٔ ابلیس است و فرعون و کودکان و زنان و دیوانگان و مستان بجهت ماننده ابلیس اند
زیرا که بر آدم حسد بردند مانندهٔ فرعون بلندی جستند بخدای تعالی کردند دعوی و مانند کودکان که بسیار خورند و مانند زنان
خویشتن را آراسته مانند دیوانگان بخندیدن بسیار و رفتن بی ادب مانند مستان و کویند بی سببی خشم
گیرند روایت کردند از بایزید بسطامی که تن خود را گفتم که تو کیستی کاشکی ترا بشناختمی تن گفت من عارفم گفتم
عارف را علامتها بود حرمت تعظیم و شکر و محبت ترا ازین هیچ نیست سروری دنیا و خوار داشتن پس دیگر
گفت عابدم گفتم عابد را علامتهاست و ترا ازین نیست از حلاوت طاعت و از سردی معصیت و آراستگی حرمت جواب
نیافت گفت من خلقی از خلق خدای و هم او گفت که در خواب دیدم که گفتمی خداوندا چکنم که بتو رسم جواب آمد که تن بگذار
حکیمی گفت دست باز داشتم از دنیا علامت زاهد آنست و دست باز داشتن از تن علامت عارفانست والله اعلم
در خبر است که احمد حرم گفت هزار و هفتصد سال تا در اش گردی کردم از هوای تن نرستم تا از یار بد پرهیز نکردم سلامتی
دنیا نیافتم پرسیدند از یحیی بن معاذ که دوستی خدای تعالی بچه یافتی گفت بدشمنی تن گفته اند مقصود سه است
یکی کعبه دوم بهشت سیوم دوستی خدای تعالی و هر که خواهد حق تعالی را بیابد از هوای تن بباید گذشت و گفته اند
با تن محبت مکن مگر بمخالفت دنیا و بکبر صحبت مکن مگر بزهادت و با دیو صحبت مکن بعداوت و با خلق صحبت
مکن مگر بنصیحت و با خدای تعالی صحبت مکن مگر بموافقت پرسیدند از چند دردی که تن دارد چیست گفت چون
از هوای تن مخالفت کنی از وی دوی باشد و نضر انصاری گفت زندان تو تن است چون از تن بیرون آمدی در
راحت افتادی هرچند که با او باشی در زندان و در بلائی یحیی گفت ان مرد را سعادتست که خصم وی عاقل است و خصم را
عقل نیست ان تن من است که او همی فروشد نعمت جاودانه را بشهوتی که یک ساعت بود نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ
شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ فصل دوم در بیان شناختن دشمن خود بدانکه حق سبحانه
و تعالی آدم را خبر داد بدشمنی شیطان و بفرمود ما را بدشمنی داشتن او و دیگر گفت مر آدم را و حوا را علیه السلام قوله
تعالی أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ و فرمود که شما را

نهی کردم از خوردن این درخت و گفتم شما را دیو شیطان دشمن است و او را دشمن گیرید و در آیت دیگر گفت قوله تعالی
أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ بر شما فرمودم یا فرزند آدم که
شما شیطان را طاعت مدارید که شما را دشمن است در آشکارا و نهان و در چهارم آیت فرمود يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ
الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ یا فرزند آدم باز ندارد شما را ان دیو و باز دارد شما را از بهشت چنانکه
بیرون آورد مادر و پدر شما را از بهشت یحیی بن معاذ گفت دشمن آدم سه است تن و دنیا و شیطان اما پاسبان تن است
باز داشتن از آرزوها ست و پاسبان دنیا زهد است و پاسبان دیو شیطان خوشنودی خدای تعالی است و علما
[که فرزندان آدم]
گفته اند که از شیطان چون رهند اگر در خشم شود در سرش شوم اگر به باد در آیم در دلش بنشینم روایت از عبدالله عباس
فرمود قوله تعالی مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ گفت دیویست در دل آدمی که چون غافل گردد و خدای تعالی
را فراموش کند وسوسه کند چون خدا را یاد کند خاموش گردد و در دل بند و دیو شیطان است و دو فرشته مقرب
هستند نام دیو آن یکی وسواس خوانند و دیگر را خناس و نام فرشته [مقرب] الهام است چون بنده معصیت کند خدا را فراموش
کند این دیوان شاد گردند و آن فرشته که بر دلها است غمناک و اندوهگین گردد و ضعیف گردد و جهد کند تا خدای
تعالی توفیق دهدش تا بنده از ان معصیت برگردد و در طاعتش آورد تا وسواس و خناس ضعیف گردد نقل است
از کعب الاخبار که مؤمن را سه حصار است یکی یاد کردن خدای تعالی دوم قرآن خواندن سیوم سجده بردن برای
رضای خدای تعالی و پرستیدن او و گفته اند که شیطان بدل عارفان و زاهدان کار نکند جواب آورد که دزد در خانه چکند
که هیچ کالا نبود و جنید گفت خطاب چهار است یکی از خدای تعالی که بنده را به بیداری خوانند و یکی آن فرشته است که
بنده را بطاعت خوانند سیوم انکه تن بنده را بشهوت خوانند و ان شیطان است چهارم بنده را بعداوت خوانند و دیگر عا
ابلیس را بدید او را گفت تو فرزند آدم را بچه گمراه کنی گفت به سه چیز یکی به بخیلی دیگر بگزیری و تیزی و دیگر بمستی و اگر
از ینها چاره نکنم من از وی نا امید گردم در خبر است که حضرت موسی علیه السلام ابلیس را بدید گفت یا موسی از خدای
تعالی مرا توبه خواه تا من سه چیز ترا بیاموزم که از آن بدتر گناه نیست موسی علیه السلام گفت قبول کردم توبهٔ ابلیس از
خدای تعالی خواست ندا آمد که بگویش توبهٔ تو آنست که گور آدم را سجده کنی ابلیس گفت من آدم را زنده سجده

نکردم

[چه گونه]
نکردم بمرده کی گورش را سجده کنم موسی علیه السلام گفت اکنون آن سه کار چیست گفت دور باش از تیزی و تندی که من با اهل
خود بر وی بخندیم و افسوس کنیم دوم دور باش از زنان که من دامی که در دنیا نهادم بزرگتر از زنان و نیز مرد ...
قوی تر از زنان روایت که عیسی علیه السلام شبانی را در بیابانی با گوسفندان بدید او را گفت چرا در شهر نیائی
و علم نیاموزی گفت من علم آموخته ام گفت که بگوی گفت که یکی تا طاعت یابم معصیت نکنم دیگر تا خدای
تعالی را یابم او را پرستش کنم دیگر تا حلال یابم حرام نخورم دیگر تا نصیحت یابم حسد نبرم دیگر تا عیب خویش بینم
عیب دیگران نکنم دیگر تا بدیو دشمنی یابم با آدمی دشمنی نکنم دیگر تا راست یابم دروغ نگویم عیسی علیه السلام گفت
همه علمها آموخته و الله اعلم فصل فی … روایت از حضرت خواجهٔ کونین و فخر عالمین محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم پرسید از جبرئیل علیه السلام چه ثواب باشد پدری را که فرزند خود را علم آموزد و قرآن بیاموزد گفت چنان باشد
که هزار حج کرده باشد و بیست هزار عمره بجای آورده باشد و ده هزار غزا کرده باشد و ده هزار مؤمن متقی را سیر کرده
باشد و جامه پوشانیده باشد و بهر حرفی ده هزار حسنه در نامهٔ اعمال وی ثبت کنند و ده هزار بدی از دیوان اعمال او
محو کنند و چون آن مادر و پدر را در گور نهند آن قرآن نور و روشنائی دهد تا نامهٔ نیکی او گران بار شود و از صراط
چون برق بگذرانند و آن نور از وی جدا نشود تا وی را به بهشت رسانند زیاده از آنکه تمنای او باشد بدو دهند
در خبر است از حضرت سید انبیا صلعم فرمود هر که از دنیا برود و یک ورق بگذارد از قرآن یا حدیثی نوشته بجای
بگذارد که بر آن ذکر خدای تعالی نوشته باشد فردای قیامت همه کس را آفتاب ایستاده باشند و آن ورقها که او
نوشته یا فرموده باشد که نوشته باشند مانند سپری بر بالای سر وی بدارند تا آفتاب بر وی هیچ گزندی نرساند و
هر که قرآن نتواند خواندن در قرآن نگاه کند خدای تبارک و تعالی روشنائی چشم او را زیاده گرداند و ثواب عبادت
یک سال او را بنویسند و حضرت رسول صلعم فرمود که هر که در قرآن نگرد اگر چه نتواند خواندن عبادتست و در مسجد نشستن
اگر چه نماز نکند عبادتست اگر چنانکه حدیث دنیا نکند و منتظر نماز باشد و در روی مادر و پدر از سر شفقت نگرد عبادتست
و نظر در روی استادان کردن عبادتست و نظر در روی محبان و شیعیان ما کردن عبادتست و سلام برادر
مؤمن کردن عبادتست حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید بالای هر عبادتی عبادتیست و دوستی ما

و دوستی اهل بیت و دوستی شیعیان ما بالای همه عبادتهاست و حضرت رسول صلعم فرمود که هیچ روزی نگذرد که
فرشته ندا کند یا اهل گورستان شما را آرزو از چیست و جواب دهند از زیر آن خاک ایشان بزبان حال و
دل دردناک گویند که ما حسد برایشان می بریم که بمسجد ها نشسته اند و ذکر و طاعت خدای تعالی میکنند در دنیا گاه بنماز
و گاه بروزه و گاه بصدقه مشغول می باشند ما را بدیشان رشک می آید پس ای عزیز من بدانکه خدای تعالی آمرزش
و رحمت بر نیکوکاران دهد قوله تعالی اِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ در خبر است که
حضرت امام زین العابدین علیه السلام در عبادت تن خود را چنان زار و نزار کرده بود که استخوانهای پای
و پهلوی او نمایان شده بود گفتند یا ابن رسول الله و آنکه رحمت خدای تعالی در حق شما بیشمار است از بهر چه این همه رنج و
سختی بر خویشتن نهادی گفت پادشاه ذو الجلال و کریم بی زوال میگوید که رحمت من نزد نیکوکاران است
حضرت رسول الله چندان نماز و عبادت کرده بود که هر دو پای مبارکش آماس کرده بود جبرئیل امین گفت یا رسول الله
تن خود را هلاک کردی جواب داد از آنکه بنده نیکوکار باشم روزی بفاطمه زهرا علیها السلام گفت ای فرزند عزیز من
طاعت کن مبین که پدر تو ام مراد کر بطاعت کردن فرستاده اند تا نگوئی که من بشرف پدرم که پیغمبر است بقیامت
نشوم فردای قیامت نسب نپرسید قوله تعالی فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ و حضرت
فاطمه زهرا چندان نماز گذارد که هر دو پایش آماس کرده بود و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام چون در نماز
بودی از ترس خدای تعالی سینه مبارکش چنان جوشیده که دیگ بر سر آتش جوش شد پس ای عزیز من این غفلت
که ما را بروه است شب و روز بدنیا مشغول گشته ایم و از کار آخرت دور گشته ایم و بلهو و نشاط و بازی مشغول گشته
و دل خود را بخطام مال دنیا برآمیخته روایت است از عبد الله مسعود که ابلیس بدبخت شد از سبب پنج چیز اول آنکه بگناه خود مقر
نماید دوم از گناه پشیمان نشد سیوم خویشتن را ملامت نکرد چهارم آهنگ توبه نکرد پنجم از رحمت خدای تعالی نومید
شد حضرت آدم علیه السلام که اصطفا یافت خدای تعالی او را برگزید از پنج چیز بود اول چون گناه کرد و گفت
رَبَّنَا ظَلَمْنَا میگفت دوم از گناه پشیمان شد سیوم تن خود را ملامت کرد چهارم توبه کرد پنجم از رحمت خدای
نومید نشد اکنون ای فرزند آدم تو همه روز بمعصیت مشغول شده و از دین بیخبر و بدنیا مشغول گشته و در بند آن شده

حرص و شهوت

حرص و شهوت سرشته شده آورده اند که احمد قیس می گوید که چهار چیز بچهار چیز نیرزد همه نعمت دنیا بغم خوردن نیرزد
و همه شیرینی بتلخی جان کندن نیرزد و همه شادی دنیا بعجب و شمار آخرت نیرزد و بزرگان دین گفته اند که
اصل توحید چهار است یکی شناختن دنیا بفنا دوم آخر بعقبی سیوم شناختن تن بفنا چهارم شناختن خدای تعالی
بنزرگی بزرگی را گفتند این منزلت بچه یافتی گفت بچهار چیز اول باید آنچه برخواستم به تن خود نگاه کردم دانستم
که بنده ام و بنده را جز خدمت کردن چاره نباشد قوله تعالی اِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا
آتِي الرَّحْمٰنِ عَبْدًا دوم چون نگاه کردم دنیا را سرای عاریتی یافتم که با کسی نمانده است از وی دست بداشتم
قوله تعالی وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ سیوم مال فرزندان را دشمن دانستم دست از ایشان
بداشتم قوله تعالی اِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ چهارم در کلام خدای تعالی
نگاه کردم بهشت جایگاه متقیان و مطیعان یافتم و دوزخ جایگاه عاصیان یافتم دست از معصیت برداشتم قوله
تعالی ~~اِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ~~ اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ بزرگی گوید طلب بهشت کردن بی طاعت
گناه است و چشم داشتن بشفاعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بی آنکه آنچه فرموده است بجای آوردن نجات است
و امید داشتن برحمت خدای تعالی بی آنکه امر او را بجای آوردن از جمله نادانیست و او را آنچه گوید مؤمن طاعت
بسیار کند و کم گوید و منافق کم طاعت کند و بسیار گوید بزرگان گفته اند از جمله چهار کس مباش یکی آنکه بهوا خود
رای ستاید دوم نکوهش معصیت می کند و در معصیت آویخته باشد سیوم ابلیس را لعنت می کند و در سر با او آمیخته
چهارم دنیا را ستایش می کند که دنیا خریده و دین فروخته باشد در خبر است که یحیی رازی میگوید که رزق روزی را فرموده
اند تا ترا طلب کند و ترا گفته اند که خداوند خود را طلب کنی و تو همه روز در طلب او می باشی که او طلب می کند تو را شغل
جهان رنج بردن چه سود ها که روزی بکوشش نشاید فزود ها ز دنبال روزی چه باید دوید ها تو بنشین که روزی
خود آید پدید آورده اند که چون بنده گناهی بکند بر وی ننویسند تا آنکه پنج شود و چون حسنه نیکو بکند آن پنج گناه او
محو کنند و پنج حسنه در دیوان اعمال وی بنویسند ابلیس فریاد برآورد هر چند جهد میکنم او بحسنه باطل می کند
پس ای مؤمنان توبه کنید از گناه بد و بدرگاه حق سبحانه و تعالی رجوع کنید تا برحمت و مغفرت حق تعالی

واصل شو بدالهی بحق محمد نبی و علی ولی و فاطمه بنت نبی و حسن و حسین سبط نبی صلوات الله علیهم اجمعین که
بر ماهی بیچارگان و گناه کاران و بر مادران و پدران و حاضران این مجلس از صغیر و کبیر رحمت کنی یا اله العالمین
و یا ارحم الراحمین **باب بیست و سیم در بیان شناختن دنیا و خرسندی بقضاء الحمید** شکر و سپاس مر واجب الو
جودی را که انتظام عالم وجود از و یافت و بکمال قدرت آدم خاکی را از کتم عدم بصحرای عدم وجود در آورد و ای قاهری
که همه فرزندان آدم را شربت مرگ همه مقهور میگرداند و ای رازقی که همه خلق عالم بقدرت رزق میگرداند و ای
قادری که از چوب خشک میوه تر میدهد و ای صانعی که از قطره آب جوان نی بیند قدرت خلق میگرداند الهی
بحق ذات بیمثال خود و بحق وحدانیت و صمدانیت کمال الوهیت خود که عقل هیچ کس بدان نرسد و راه
نبرد و بحق ستری که در سرار الوهیت خود مخفی داری و کسی را بدو اطلاع نیست که بر جمیع مومنین و مومنات
و بر جمیع گناه کاران امت محمد رحمت کنی و بیامرزی یا اله العالمین المنشی سخن چون بدانش بود رهنمای ٭ بلندی
بذیرد ز نام خدای ٭ خداوند بخشنده دادگر ٭ نگارنده انجم ماه و خور ٭ به اندیشه نزدیک و از دیده دور ٭
چراغ دل و دیده و دیده نور ٭ دلی را که نور روشنائی بود ٭ بدو دولت آشنائی بود ٭ شبی دوست را محرم راز کرد ٭
در آشنائی بدو باز کرد ٭ چو شمع تجلی از و بر فروخت ٭ چو پروانه روح الامین پر بسوخت ٭ گهی یونسی را بماهی
دهد ٭ بیوسف گهی پادشاهی دهد ٭ زمانی بخاک افکند بنده ٭ که از خاک بر آرد افکنده ٭ که آتش گلستان
کند بر خلیل ٭ گهی سنگ بارد باصحاب فیل ٭ گهی پشه را مغز پیلی دهد ٭ چو خواهد که او را لیلی دهد ٭ گهی عنکبوتی
کند پرده دار ٭ نگه دارد از چشم اغیار و یار ٭ گهی دست بنهیش بلا تقربی ٭ بر آدم کند دور باش عصی ٭ سلیمان
از و تاج و تخت و زمین ٭ بانگشترین یاقوت زیر نگین ٭ محمد گهی قدس را عود داد ٭ ترنم سرای بر آو داود ٭
گهی با شبانی شود راز گوی ٭ خوش آن شبانی کز رشته راز جوی ٭ گهی شبه عیسی بترسا دهد ٭ پناهش در آن لیلا در خزرا
دهد ٭ خدایا تو دانی که وهم و خیال ٭ بدرگاه وصفت نیابد مجال ٭ نگنجد بیان تو اندر بیان ٭ نیابد نشان تو هر
بی نشان ٭ جل جلاله و عم نواله **فی نعت النبی صلی الله** با صد هزاران هزار تحف و تحیات و افتیات بران سید رسل هادی
سبل و آن شافع سر پل و آن فرمان کنی که قفل صدر ایوان رسالت و بدر آسمان جلالت خورشید فلک آیت

شمع شبستان

شمع شبستان ضلالت سید سادات و منبع سعادات کشیده بارگاه کبریا برگزیده خدا شمع جمع انبیا
خوجه هر دو سرا یعنی ابو القاسم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم **نظم** زهی مکه احرام و یثرب حرم ٭ چو بیت الحرام
روضات محترم ٭ بلند افسر شرع شاها توئی ٭ سرافراز یس و طه توئی ٭ فلک قبه طارم قدرت ٭ زمین
مفرش مسند صدرت ٭ ز تاج لعمرک سرت تاج دار ٭ ز خلقت نسیم سحر مشک بار ٭ لوای تو فتح بجم یافته ٭
ز انا فتحنا رقم یافته ٭ رخت نوبهار فرستادگان ٭ قدت سرو بستان ازادگان ٭ لبت منبع چشمه آب کش ٭
خضر بر کنار لبت جرعه نوش ٭ در اول توئی مقتدائی همه ٭ پس از انبیا پیشوای همه ٭ تو موجود بودی و آدم نبود ٭
تو بودی و نامی ز عالم نبود ٭ تو بودی و افلاک و کونین نه ٭ سراپرده قاب و قوسین نه ٭ همه آفرینش طفیل تو اند ٭
تو سر خیلی و جمله خیل تو اند ٭ تو آب حیاتی و من خاک تو ٭ بجان بنده سرو آزاد تو ٭ برین خاک چون آب اگر
بگذری ٭ چو خاکم بزیر قدم بسپری ٭ ز نعلین تو تاج باید بسرم ٭ ز منجوق مه بگذرد افسرم ٭ گر آئی چو خورشید
اندر نظر ٭ بر آرم برفعت بخورشید سر ٭ اگر دولتت رهنمائی کند ٭ گدائی درت پادشاهی کند ٭ گدا چون
تو شاهی گدائی چو من ٭ نوائی برد بینوائی چو من ٭ شگفتم نیاید ز اکرام تو ٭ که عامست بر عالم انعام تو ٭
بلطفی که داری ز بهر خدای ٭ در قهر در بند و لطفی نمای ٭ مطیعان ز طاعات اعمال خویش ٭ بامید نیکوئی حال
خویش ٭ مرا گر چه پیش از گنه پیشه نیست ٭ چو پیش تو ره یابم اندیشه نیست ٭ رهی را بدرگاه اگر ره دست
ز لطف تو این چشم دارد رهی ٭ کرم در پذیری غلامی کنم ٭ بنام تو این نامه نامی کنم ٭ اگر از گنه نامه ام پاک نیست ٭
چو نام تو بر روی بود باک نیست ٭ بلی نامه را از سیاهی چه غم ٭ چو باشد ز نام تو بر وی رقم ٭ چو بر نامه نام محمد بود ٭
بتایید سرمد موید بود ٭ تو دانی که مدحت سرائی توام ٭ ستاینده خاک پای توام **فی ذکر دوازده امام علیهم السلام**
قادر آیا رب بحق گرد نعلین نبی ٭ تو بیامرز اهل روزگار ٭ یا بحق شهنشاهی که مردان رهش ٭ بر سر گرد
بیابان چرخ دارند افتخار ٭ یا بحق گوهر دریای عصمت فاطمه ٭ مادر شبیر و شبر شاه زوج ذو الفقار ٭ یا بحق
قرة العین نبی یعنی حسن ٭ آنکه زهر کین چشید از دشمنان مغتاز ٭ یا بحق تشنه گرد آب دشت کربلا ٭
بیکس اندر بحر کین افتاده دور از دیار ٭ یا بحق سرور عباد زین العابدین ٭ آن علی نامی حسن خلق حسین یادگار ٭

یا بحق باقران مجموعهٔ علم اکه ۴ انکه مجموع علوم دهر بود ش یادکار ۴ یا بحق صدق صادق انکه جعفر نام اوست ۴ جار
حد قلعهٔ دین کشت از وی استوار ۴ یا بحق حرمت موسی کاظم یا اکه ۴ ان قتیل کمرهان دون پلید نابکار ۴ یا بحق
حرمت شاه خراسان انکه او ۴ نور چشم عالم هم نهان و اشکار ۴ یا بحق نام فرزند رضا یعنی تقی ۴ نور چشم متقی و شمع
جمع روزکار ۴ یا بحق انکه خورشید از سپهر چارمین ۴ جون نقیبان فلک ذکر تقی سازد شعار ۴ یا بحق عسکری شاه کش
مردان دین ۴ انکه بخت لشکر اسلام از وشد استوار ۴ حافظا یارب بحق مهدی اخر زمان ۴ انکه باشد در کفش
از امر ایزد ذو الفقار ۴ یا بحق خاندان طیبین طاهرین ۴ جرم ما را یارب از لطف کریمت درگذار ۴
مانده در بحر گناهم غرقه از سر تا قدم ۴ هم بدین شادم که هستم مرتضی را دوستدار ۴ از نسیم رحمت عامت
برون اید مکر ۴ کشتی اعمالم از کرداب عصیان بر کنار ۴ اندران ساعت که مرغ روحم از زندان تن ۴ بر فراز اشیان
لامکان از دکذار ۴ بر زبانم دار برپا دعا تا دعا ۴ تا بدین امید کردم روز محشر رستکار ۴ صلوات الله علی نبینا محمد
واله اجمعین باب در بیان شناختن دنیا و خرسندی بقضا و موعظ و این باب مشتمل است بر سه فصل فصل اول در بیان شناختن
دنیا بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی دنیا را بده نام نکوهیده خواند تا بنده کان خدای تعالی در وی رغبت
نکنند و رغبت در ان نکنند یکی قلیل خواند قوله تعالی قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ دویم نیست شده خواند قوله تعالی مَا
عِندَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ سیوم دیگر فتنه است قوله تعالی وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور چهارم غرورش خواند
پنجم لعبش خواند ششم لهوش خواند هفتم زینتش خواند هشتم تفاخرش خواند و فرمود قوله تعالی انما الحیوة
الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال والاولاد و گفته اند که این دنیا بازیست چون با
زی کودکان و لهو است چون لهو جوانان و آرایش است چون ارایش خواتین و نازش است
چون نازش دهقانان و بسیار اندوختن است چون بسیار اندوختن سلاطین یعنی زود بآخر رسد و نابدید شود
روایت از حضرت خواجه کونین و فخر عالمین صلعم بزغاله دید افتاده و مردار شده و بخواری بر روی زمین
افتاده یاران را گفت خوار است این بزغاله بدین مردار گفتند بلی یا رسول الله از خواریش بیفکنده اند گفت
دنیا در نزد خدای تعالی خوارتر است ازین بزغاله بر خداوندش و حضرت صلعم فرمود که این جهان او دشمن
کریستی

کریستن و میانه اش بجان کردیدن است و آخرش بفنا رسیدن است و آنحضرت فرمود اگر دنیا را
بنزد خدای تعالی چند پشه قیمت بودی هیچ کافر را شربت آب ندادی و آنحضرت فرمود بهترین شما
بنزد حق سبحانه و تعالی زاهدترین شماست و در دنیا زاهدتر آنست که راغب تر است بدنیا روایت
کردند از ابراهیم ادهم گفت زهد سه چیز است زهدیست فریضه و زهدیست فضیله و زهدیست سلامت
در شبها گفته اند زهد سه حرفست شناختن دنیا و بگذشتن از آرزوی بهشت و جستن او و حرمت داشتن
مولا و ادب نگاهداشتن با او و گفته اند زهد سه حرفست زا ترک کردن زنا و ها ترک کردن لهو
و دال ترک کردن دنیا دیگر جنید گفت زهد سه حرف است یکی دست باز داشتن از حرام و آن زهد
عام است دوم دست باز داشتن از بسیاری مال و آن زهد خاص است سیوم دست باز داشتن از
انچه ترا از خدای تعالی باز دارد و آن زهد عارفانست دیگر سفیان ثوری گفت که زهد کوتاهی
امل است نه قرص خوردنست و نه پشمینه پوشیدن دیگر راهب را گفتند دوستی دنیا از چه باشد گفت
که زهد کوتاهی امل گفت دوستی دنیا از عقل و دل آرمیدن بود به یافتن آرزوها گفت پس چگونه باشد و
چگونه کنم گفت بشنوی که مراحدی بود داورده اند که حکما نسبت کرده اند دنیا را به هفت چیز تا بیابی که بهیچ کس وفا
نکند میغ تابستان ماند که آبی بسبزه نارسد و بدان ماند که کسی در خواب بدو شادی رسیده باشد یا فرح
در خود ببیند چون بیدار شود چیزی نیابد و حسرت خوردن خفته در خواب یا غایبانه محبوبی را در خواب
بوسه دهد یا در خواب ببیند که الوان طعامها میخورد چون بیدار شود سیری در خود نبیند روایت از حضرت
رسالت پناه محمدی صلعم که در شب معراج چون بخداوند خود رسید در غم امتان و کنه کاران خود بود زار زار
میگریست هم بدعا مشغول شد قوله تعالی غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ تا از حق سبحانه و تعالی
ندا آمد که ای محمد چندین غم امت چه میخوری من خدای پاک و تو رسول پاک در میان دو رحمت پاک
آمرزیدن این مشت خاک سهل است همه را بیامرزیدم از برای این غمناک مباش حضرت رسول صلعم فرمود
که خداوندا خوشنود نباشم در قیامت تا یکی از مخلصان من در آتش باشد لَا أَرْضَى وَاحِدٌ مِنْ أُمَّتِي

بالنّار با این همه تضرّع و زاری که آنحضرت از برای امتان در حالتی که بود امّتی میگفت شما نیز امتید و دعوی امتی او میکنید
از گناهان صغیره و کبیره خود را نگاه دارید وجد و جهد بکنید و از خدای تبارک و تعالی دور مباشید و براز و نیاز سوزناک
جانکداز مشغول شوید و از معصیت پشیمان و دل خود را شکسته دارید که حق تعالی میفرماید که با خسته دلانم و دوست
میدارم بندهٔ را که ذکر من میکند و من ثواب‌ش میدهم و مرا بخواند باه سوزناک من او را جواب میدهم حضرت خداوند
ذوالجلال و کریم بیزوال با خواجهٔ کاینات خطاب کرد که یا محمّد دو نعمت با امّتان تو کرده ام که اگر جبرئیل و میکاییل گردی
ب منتها که مرا با ایشان بودی یکی آنکه اگر مومنی مرا یاد کند من او را در میان ملاء الاعلی یاد کنم و او را بیامرزم قال الله
تعالی وَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ اگر مرا براه برخواند و حاجت خواهد حاجت او را روا کنم قوله تعالی فَاسْتَجَبْ لَكُمْ
بخوانید مرا تا اجابت کنم و بخوانید مرا تا ببخشم و خدای تبارک و تعالی میفرماید که بندهٔ گنه کار که باه و ناله مرا بخواند
من دوست میدارم که در خزینهٔ من جز رحمت چیزی نیست الا حاجت دنیا وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنتُمُ الْفُقَرَاءُ
خدای غنی بر اطلاق است و مستغنی بر اتفاق

فصل دویم در پسندکاری بقضا

روایت کرده اند از حضرت رسالت پناه
صلعم فرمود که سعادت مرد راست خیر خواستن از خدای تعالی و پسندکاری نکردن آنچه بقضا تقدیر کرده است و
دیگر حضرت حق سبحانه و تعالی تقدیر و قسمت بنا نهاده است به بخشایش از آتش دوزخ و مردی بیامد نزدیک
خواجهٔ عالم صلعم که فراموش کنم آنحضرت فرمود که یک چیز مکن که از همه رستی خدای را تهمت مکن و شرک میار
روایت کردند از موسی ع گفت بار خدایا تهمت چه باشد گفت کسی را که من قضا و تقدیری کرده باشم و رزق
و روزی بدو رسانم وی از من بهتر خواهد و بدین و دنیائی مرا تهمت کند و نپسندد و پندارد که من بخیلی از و باز داشتم
از آنچه او از من خواهد **روایت** کردند از حضرت سید کاینات صلعم فرمود که خدای تعالی بنده را خبر میدهد و او خشنود باشد
بدانچه بدو قسمت کرده ام و آنحضرت در غزا بود او را سنگی بر روی مبارک زدند و روی‌ش شکست سر بر آورد و گفت بارخدا
تو دانائی بر کل احوالم حق تعالی این آیت فرستاد فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا گفت به پسند قضا را که ناچار است بتو
میرسد که از تو غافل نیستم **روایت** کردند که در بنی اسرائیل از حضرت موسی ع درخواستند تا با خدای تعالی بگوید که ای
دعا دی فرماید که او بدان عبادت از ایشان خوشنود باشد حق سبحانه و تعالی خطاب کرد یا موسی که خوشنود باشند

ازمن

از من آنچه قضا کرده ام که نزدیک من عبادت است و تقدیر و قسمت بر شما تا من از شما خوشنود باشم که ازین بزرگتر
عبادتی نیست و از خورسندی کردن گفت بارخدایا کدام بندهٔ تو توانگرتر است گفت آنکه بقسمت من پسندکارتر باشند **آورده اند** آورده اند که موسی علیه السلام خطبه خواند نیکو و همه ثنای واجب الوجود بجای آورد و قوم‌ش را
خوش آمد پرسیدند از موسی که از تو داناتر کسی هست گفت نه حق تعالی وحی کرد بموسی ع که مرا از آدمیان کسی است
که از تو داناتر است موسی ع گفت بارخدایا مرا توریت دادی و در وی همه علم است با من سخن گفتی حق تعالی
گفت یا موسی بندهٔ هست از بندگان من که او را پیغمبری دادم و بقومی فرستادم و آن قوم او را بگرفتند و دستها و
پایهایش ببریدند و هر چه ایشان بریده بودند من باز دادم و دیگر باره فرستادم برفت و گفت پسندیدم تن
خود را آنچه تو مرا پسندی گفت خداوندا چنانکه تو گفتی قوله تعالی إِنِّي أَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ من نترسم که مرا
بکشند **در خبر است** از حضرت سید کاینات صلعم فرمود که خدای تعالی بموسی ع وحی کرد که از بندگان کسی هست که
دوستی من از دل او بیرون نشود اگر او را پاره پاره کنند موسی ع گفت بارخدایا آنکس در روزگار من هست
گفت هست در فلان شهر موسی بیامد بدان شهر مردی را دید انگشتهایش افتاده و اندامش مجروح گشته
و زرد آب از وی میرفت و او میگفت بارخدایا هر چه خواهی بکن با من الا زبانم بگذار تا ترا یاد کنم بدان
بعزّت و جلال تو که ترا فراموش نکنم موسی گفت ای مرد مبتلا جواب داد که من در ستم خدای را می‌شناسم
گفت موسی را شناسی گفت از خدای تعالی درخواسته ام تا او را بمن نماید گفت منم موسی گفت خوش
و طربا بدیدار کلیم الله موسی گفت حاجتی هست ترا در دنیا گفت بلی یک شربت آب که سه روز است که آب
نخورده ام موسی رفت تا آب آورد چون باز آمد آن مرد مرده بود گفت بارخدایا بندهٔ از بندگان تو تو
ترا چنین دوست دارد و ترا شکر کند و تو او را بدین حال از دنیا بیرون بری با آرزوی شربت آبی و نه‌هی
حق تعالی گفت یا موسی این مرتبهٔ عاصیان بود بیک شربت آب از و باز گرفتم بمرتبهٔ نیکانش رسانیدم تو
که موسی سر علم ما را غیدانی او را غسل ده و دفن‌ش کن که فرشتگان چشم بتو دارند موسی او را دفن کرد
تعجب کرد در صنع خدای تعالی **روایت** کردند از حضرت موسی علیه السلام بگذشت مبتلائی دید

برگرد او درآمده و کودکان را گرد برگرد او درآمده بودند و او را می زدند و او لبها جنبانید عیسی ع بایستاد که او کودکان را
دشنام میدهد نیک نزدیک فراز رفت میگفت اگر تو مرا با آتش بسوزانی گران بر کرم خویش داری و سبکی هرگز روی از
دوستی تو نگردانم اگر هزار بارم بکشند و پاره پاره سازند که جز دوستی تو نیفزایم عیسی ع گفت بارخدایا این سختی و بلا بدین
مرد بدید آمده است و این چند روز این مرد با این سختی چنین خوشنود و خورسند گشته است ندا آمد که تو از وی بپرس تا
(داری / از وی سوال کرد) از او دوست که جانت بستانم و به بهشت رسانم و عافیت دهم یا در بلا بگذارم عیسی علیه السلام که کدام چیز از این هر دو
دوست تر داری آن مرد جواب باز داد و گفت یا عیسی تو با خدای تبارک و تعالی بگوی که تو کدام دوست تر داری
که دوستی ترا خلاف نکنم پرسیدند از عیسی ع که کدام چیز فاضلتر نزد خدای تعالی جواب داد که خوشنودی خدای عز و جل
و در دوستی چنانکه در کلام خویشتن گفته قوله تعالی رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وحق سبحانه و تعالی از ایشان
در این جهان خوشنود است و لیکن ترا در آن جهان خوشنود کرداند از کرم خویش **آورده اند** از وهب بن منبه فرمود که در زبور دا
ود علیه السلام خوانده ام که بر صراط گذشتن که دلیر باشد گفت آنکه پسندکارتر باشد بحکم خداوند جهان ما دام زیستن بر
باشد بذکر خدای تعالی **در خبر است** از ابراهیم بنده ای خرید و او را گفت تو چه خوری گفت آنچه تو دهی گفت تو چه پوشی
گفت آنچه تو در پوشانی گفت چه نام داری گفت آنچه تو خوانی گفت چه کار کنی گفت آنچه تو فرمایی گفت هیچ آرزوت
هست برمن گفت بنده را آرزو از خداوند خویش آرزو چه پیش از آنکه خداوندش دارد ابراهیم ادهم عتاب
کرد با تن خود گفت با تن در عمر خویش یک ساعت چنین بوده با خداوند خویش که این بنده با من **روایت** که
پرسیدند از یحیی بن معاذ گفت که عیش بنده کی خوش کرد و گفت چون بنده پای بر جایگاه بندگی نهد
گفتند پایگاه بندگی چیست گفت آنکه گوید خداوندا اگر بدهی بستانم و اگر ندهی پسندکارم و هر که پسندکاری کند
در قضای خدای تعالی درست دلیش بیفزاید و در دو جهان از وی پسندد و چون داند که بنده خدای تعالی از او
خشنود است چون کوشش داشتن بقضای خدای تعالی راضی باشد و خدای عز و جل نیز از او راضی و خشنود
ابوالقاسم گفت فاضلترین همه کارها دو چیز است یکی در خدمتش تدبیر نکنی و در قسمتش هم او گفت بنده که
پسندکاری کنی و در هستی پرستکاری و در قسمتش حیرت بهی **فصل در موعظه** (منظومه) خوشتر است

عمر دریغا

عمر دریغا که جاودانی نیست ٭ پس اعتماد برین پنج روز فانی نیست ٭ درخت قد صنوبر خرام انسان را مدام رونق
نوباوه جوانی نیست ٭ گلست خرم و خندان و تازه و خوشبوی ٭ دل ثبات امیدش چنانکه دانی نیست ٭
مدام پرورشش اندر کنار مادر دهر ٭ طمع مکن که در و بوی مهربانی نیست ٭ مباش غره و غافل چو عیش سرد پرش ٭ که
در طبیعت این گرگ کهنه بانی نیست ٭ چه حاجتست عیان را از استماع بیان ٭ که بیوفائی دور فلک نهانی نیست ٭
کدام باد بهاری وزید در عالم ٭ که باز در عقبش آفت خزانی نیست ٭ اگر ممالک روی زمین بدست آری ٭ بهای
مهلت یکروز زندگانی نیست ٭ دل ای رفیق درین کاروان سرای مبند ٭ که جای ساختن ایام کاروانی نیست ٭
جهان ز دست بدادند دوستان خدای ٭ که پای بند عیان جز جهان ستانی (نیست) ٭ نگاه دار زبان تا بدوزخت نبرند ٭
که از زبان بتر اندر جهان زیانی نیست ٭ تو علم آرو عمل کن بدو که مردانرا ٭ رهی سلیم تر از کوی بی نشانی نیست ٭
مکن که حیف بود دوست بر تو داآزردن ٭ علی الخصوص همان دوست را که ثانی نیست ٭ کف نیاز بدرگاه بی نیاز
برآر ٭ که کار مرد خدا جز خدای خوانی نیست ٭ بدین صفت که در آفاق شعرهای ترا ٭ برند دجله آتش برین روانیست ٭
مگو هر آنکه دعوی زور آوری کند باید ٭ بسر برد که سعادت به پهلوانی نیست ٭ زمین بتیغ بلاغت گرفت سعدی هم ٭
سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست **روایت** کنند از حضرت خواجه کاینات و خلاصه موجودات افضل و اکمل عالمیان
مهتر و بهتر آدمیان محمد رسول الله صلعم فرمود که پادشاه ذو الجلال و کریم بی زوال با بندگان خود رحمت و مغفرت
همراه کند چون بنده را در گور نهند فرزندان بنیاز پرورده و خویشان و یاران و محبان روی از و بگردانند و او
را در آن خاک لحد بگذارند بی یاد و بی مونس آن بیچاره در حال خود درمانده ملک تعالی فرشته بفرستد تا گوید
خدای تعالی ترا بشارت میدهد به بهشت و درجات بهشت در برابر چشم او بدارند و گویند ملک تعالی میگوید ای
بنده من اگر اهل دنیا از تو روی بگردانیدند من که خداوندم از تو عنایت نگردانم دل مشغول مدار و حضرت رسالت پناه
محمد صلعم فرمود که القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران یعنی قبر روضه ایست از روضهای بهشت و چون بد
کردار بود گوییه یا کنده از کندهای دوزخ و عذاب گورا کون و دیگر فرمود اول منزل من منازل آخرة گور است
منزلیست از منزلهای قیامت **در خبر است** از حضرت خواجه عالم که روزی بر دو گور بگذشت و گفت اهل این گورها

در عذاب‌اند و آنحضرت بگریه در آمد و گفت ای یاران بدانید که گناهان بزرگ دارند یکی آنکه خود را از نجاست بول نگاه نداشته
است و یکی دیگر سخن‌چینی کرده تا بعذاب گرفتار شدند پس آنحضرت چوبی برداشت و بدو پاره کرد و یک نیمه بگور روی فرو
برد و نیمهٔ دیگر بگور دیگر و در حال سبز شدند و برگ برآوردند حضرت رسول صلعم فرمود که خداوند تعالی بشفاعت
عقوبت از ایشان برداشت روایت از رابعه العدویه برگوری بگذشت ان گور را بگچ می اندودند گفت چرا چنین می
کنند گفتند تا گور روی روشن باشد رابعه گفت تا گور روی او روشن نشد گفت سبحان الله گوری که درون او روشن
باشد نه بیرون او آورده‌اند که صحابه میرفتند چون بکوفه رسیدند علیای مجنون را دید برنی نشسته و رشتهٔ لجام او ساخته
و کودکان از پس او میدویدند او بانگ میکرد و می گفت دور باشید تا اسب من شما را لگد نزند هارون پرسید که
این کیست گفتند دیوانه است گفت او را بنزدیک من آورید چنانکه نترسد ملازمی رفت و علیا را
گفت هارون ترا میخواند نزدیک وی آمد و سلام کرد و بایستاد و هارون نگریست و گوشکهای وی را دید
و از جانب دیگر گورستان ملاحظه نمود گفت یا هارون هذه قصورهم و هذه قبورهم اینک گوشکهای ایشان و اینک گورستان
آبادان هارون بگریست و گفت زیاده کن گفت شنیدم از حضرت رسول صلعم که گفت من رزق الله مالا و
جمالا و سلطانا فانفق فی من ماله و اعف من جماله و عدل فی سلطانه کتب الله له من الابرار هر که را خدای تعالی مال دهد
و جمال دهد و امر او سلطنت او آن مال خویش نفقه کند در خیرات براه خدای تعالی و جمال خویش با پارسایی و در سلطنت
خویش عادل بود خدای تعالی نام او را در دیوان نیکوکاران نویسد هارون فرمود که ده هزار دینار بوی دهند
تا وام خویش بگذارد علیا گفت یا هارون حق با خداوندان ده حق وی خویش بگذارد و از
گردن خویش ازاد کن که مرا بمال تو حاجت نیست و روی از و بگردانید و بگریخت هارون
گفت هر که در راه خدای تعالی گریز و چنین بود چنانکه حضرت حق سبحانه و تعالی فرمود ففروا الی
الله خداوندا پادشاها بی نیازا العزت عظمت کبریای تو که بر ما بیچارگان و گناهکاران بنظر
لطف و شفقت نگر و از جرم گناهکاران است بحق رسول الله صلعم بگذر و در بهشت مومنین و مومنات و مادران و پدر
دان این مجلس المغفرت خویش بیامرز و بحق باله العالمین و یا خیر الناصرین باب هشتم و شصتم در بیان قطاع الطریق المجید

الحمد لله

الحمد لله منشی الصور و منبت الشجر و مفرح الثمر و کل فرد بشر و انزل علی سیدنا البشر
انا اعطیناک الکوثر فاذ نحمده الذاکرون و بعد من دیوان فضله الخاسرون قل یا ایها
الکافرون مرج البحرین عذبا و اجاجا و جعل القمر نورا و سراجا اذا جاء نصر الله والفتح
و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا فالق النوی و الحب و خالق الجد و
الاب تبت یدا ابی لهب و تب تعظم بکبریائه و تفرد و خضع کل جبار لهیبته و سجد
یحتاج الی جنود و مدد قل هو الله احد الله الصمد جمع فرق و اخرس و انطق
و تنزه عن الملق قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق جل عن تمثیل القیاس و عن
ادراک الحواس و تعالی منزه عن الامثال و الاجناس قل اعوذ برب الناس ملک
الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و نشهد ان محمدا عبده و رسوله و نشهد ان علیا ولیه و وصی رسوله الی
آخره المناجات نخست آفرین آفریننده راست ۞ که هست آفرین آفریننده راست ۞ خداوند بخشندهٔ دادگر ۞
نگارندهٔ انجم و ماه و خور ۞ خدایی که گوهر زکان آفرید ۞ خرد را جو جز رده دان آفرید ۞ رواق سپهر از کف دود
کرد ۞ همه پیش طاقش زر اندود کرد ۞ چو شب را شبستان ما بین نهاد ۞ ز قندیل مه شمع زرین نهاد ۞ بپوشید
جعد شبان سیاه ۞ ببلبل سر آغوش گل زیر ماه ۞ فراز سر ترک مه روی ملک ۞ ز دیبا بر دجه ترکیتی فروز ۞ چو هندوی شب را
سیه پوش کرد ۞ ز ماه نوش حلقه در گوش کرد ۞ چو اندازهٔ روز و شب راست کرد ۞ گهی شب فزود و گهی روز کاست ۞
شب و روز در عین آرایش‌اند ۞ چو کاهش پذیرنده در افزایش‌اند ۞ زمین را بگسترد بر روی آب ۞ ز لرزندگی
می‌نمود اضطراب ۞ ز کوه گران سنگ بستش ستون ۞ و زان یافت این ربع مسکون سکون ۞ شکوه
گرانی از و یافت کوه ۞ که در زیر بالش زمین شد ستوه ۞ زمین را بمسمار سنگین بدوخت ۞ چراغ شب از
اختران برفروخت ۞ خور و خواب و آرام و خفت آفرید ۞ زن و یار و فرزند و جفت آفرید ۞ در بستهٔ عاشقان باز
کرد ۞ شب تیره پردهٔ راز کرد ۞ شبها تو برخیز و بگشای راز ۞ بنه روی بر روی خاک نیاز ۞ سرا پردهٔ جاه بالین بلین
کری

خداوندی بپادشاهش ببین ؛ چو رفتی بدرگاه لطفش فراز ؛ بیاید ترا لطف او پیش باز ؛ نه حاجب نه دستور و نه پیشکارها
که مانع شود اندر آن پیش کار ؛ اگر رهروی زود در راه دهند ؛ چو در روی پناهی پناهت دهند ؛ تو آن را بدان کو بدآید ترا ؛
چو او را بخوانی بخواند ترا ؛ بدین دولت ار باشدت بختیار ؛ زهی مرد دولت زهی بختیار ؛ فی نعت سید المرسلین
صلعم زبعد حمد حق و نعت مصطفی گویم ؛ محمد آنکه حق خواندش گهی یس گهی طه ؛ شه ملک عرب
سلطان اقلیم عجم شاه ؛ که از قدر جلال آمد امین کنج ما اوحی ؛ طبیب علت امت ادیب فاعل بدعت ؛
خطیب منبر و ملت امام مسجد الاقصی ؛ ز عرش و فرش بگذشته بشب ام پایه قدرش ؛ ز ایزد یافته تشریف سبحان
الذی اسرا ؛ زبعد نعت سلطان رسل مدح شهی گویم ؛ که جبرئیل امین مدحش بعرش او لا فتا گفتا ؛ امیر المؤمنین
حیدر علی ابن ابی طالب ؛ امام شرق و مغرب امیر و الی والا ؛ نشستن بر سر و بر دین پس از احمد رسد او را ؛
که باشد از همه کس در همه چیز اعلم اولی ؛ علی را بیش وای خویش دانند بعد پیغمبر ؛ کسی اگو بنیالوده است مادر دامن از و اتقی
فحش ؛ زبان چون قاصر است از شرح اوصاف کمال او ؛ همان بهتر که خاموشی گزینم اندرین طوعا ؛ خداوندا بحق ذات
بی شبه و مثال تو ؛ بدان پاکان که با نفس و هوا پیکت هست در هیجا ؛ بحق مصطفی و مرتضی و هر دو سبطش
بزین العابدین و باقر شهان دین استغنا ؛ بحق صادق و کاظم بمعصوم ستمدیده ؛ که سلطان خراسان است شاه
کوشه بالا ؛ بآسر از تقی و جاه و مقدار نقی یا رب ؛ بحق عسکر و عزت مهدی خلق است ؛ که جمع حاضران را از کرم بخشی
تو ای قیوم ؛ بحب مرتضی و مصطفی بخشی گناهان را ؛ الهی بحق جاه و منزلت جمیع انبیاء مرسلین و اولیای و حسینی که بر ما
بیچارگان و درماندگان رحمت کنی و ببخشایی و بحجت رسانی یا اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین باب در بیان دفع اشرار
و دزدان و این مبنی بود بر دو فصل فصل اول در بیان دفع اشرار بدانکه چنانکه میل بمصاحبت اخیار و ابرار واجب است اجتناب
و احتراز از مجالست فجار و اشرار هم لازمست چو صحبت بحسب خاصیت موثر میباشد پس همچنانکه از همنشینی نیکان
فواید کلی بحصول می پیوندد و از اختلاط بدان نصایح نالایق ظهور می یابد صحبت نیکان سبب مزید دولت و منزلت و مخا
لطت بدان موجب ملال و ندامت است شعر با دولتیان نشین که خاری ؛ در صحبت گل شود بهاری ؛
با هر که معاینت منشین ؛ کز سرکه گشت کام شیرین ؛ و اشرار بر دو قسم اند یکی واجب الدفع و یکی واجب المنع

اما انها

اما انها که دفع ایشان سبب دفع مسلمانان است و صلاح کلی در نابودن ایشانست سه گروه اند اول دزدان
و دفع کردن ایشان بر ذمت صاحب ولایت لازمست حکایت در وصیت هوشنگ این بوده که ای
فرزند باید که ارباب فسق را مالیده و مر جور و آزار و شر ضعفا را منکوب و مقهور و ضرر دزدان و راه زنان
و طرفان جابر از ره گذریان دور سازی تا راهها ایمن گردد و تجار را از اطراف و جوانب بولایت تو تردد
نمایند و انواع امتعه و رخوت جهت خرید و فروخت بهم آید و این معنی سبب رفاهیت خلق گردد شعر تا
نکوشی بعدالت نشوی ؛ هرگز از ملک سلطنت شادان ؛ راهها را ز دزد ایمن دار ؛ گر تو خواهی ممالک آبادان ؛
حکایت از ابو حمزه عربی روایت کردند در کتاب جواهر الاماره که ایشان گفته اند وقتی در جاهلیت به تجارت جانب
مداین میرفتم و چهل جامه از برد یمانی با من بود چون بحوالی مداین رسیدم دزدان سر راه بر من گرفتند و مرا غارت
کردند و بردهای مرا بردند من بصد محنت خود را بمداین رسانیدم و بدادخواه بدرگاه نوشیروان چون حضرت
نظام ملک بسمع نوشیروان رسید بر کماهی حال من اطلاع یافت حاجبی را فرستاد و تا مرا بوثاق رسانند و فرود آورند
گفت اینجا باش تا دزدان را طلب کنیم و بردهای ترا باز ستانند من در وثاق می بودم هر روز از مطبخ خاص
خوانچه طعام ملوکانه می آوردند و پیش من می نهادند و من هر روز بدرگاه کسری میرفتم و نظاره میکردم مملکت داری
و رعیت پروری نظر میکردم بعد از چهل روز ~~باینکه دزدان را بدست آرند و رخت تو به تو رسانیده و این~~
~~چهل تنکه سرخ بر روی و در آنجا نوشته که چهل روز ...~~ که بوثاق آمدم و جامهای برد را
دیدم نهاده و دسته بریده و کاغذی و چهل تنکه سرخ در وی و در آنجا نوشته که چهل روز باید که دزدان را بدست آرند
و رخت تو بتو رسید و این چهل تنکه مزد چهل روزه است که انتظار بردی چون بولایت خود رسی باید که از ما
شکایت نکنی از این حکایت معلوم میشود که ملوک رفیع مقدار آنحضرت بدانسته اند در دفع دزدان و راه زنان
اهتمام بسیار داشتند پس والی عادل باید که راههای مسلمانان از خوف دزدان و راه زنان و لصوص سیارت
ایمن سازد و هر که متعرض مسلمانی گردد او را در هنگام بنکال عقوبت عبرت دیگران گرداند تا تنبیه دیگران شود شعر برکت
دزد و سر راه زن ؛ که ایمن شود راه هر مرد و زن ؛ چو شد راه ایمن شود کاروان ؛ ز بهر تجارت بهر سو روان ؛ و دزدان

پس دگر نفع باشد خلق ❊ دمادم بسودای شتابند خلق ❊ نشود شهر معمور و ده نیز هم ❊ ز آیینه دل زداینده غم ❊ رند خونریز را
و اوباش فتنه انگیز که در بلاد دیگر راه زنی و شوخ چشمی دست تعرض بمال و فرزند مردم دراز کنند و کسی بجهت حفظ مال خود متعرض حال
ایشان نگردد جز صاحب قدرت را بر ایشان دست نباشد پس دفع ایشان ضرورست در اخبار آمده است که در
شهر حلب رندان و اوباش بسیار شدند مردم از دست ایشان بتنگ آمدند نزد سلطان مصر بداد خواهی آمدند سلطان
حاکمی مصلح نام فرستاد تا بدفع رندان و اوباش اشتغال نماید مصلح بیامد بعضی از آن معتمدان سیاست کرد
آن جماعت متنبه شدند و از کاری که میکردند باز نه ایستادند حال بدان رسیدند و کار بدانجا
رسید که آنجا که ملک در مسجد جامع نماز گذاردی در پیش محراب او نوشته که ای مصلح ما را مرنجانی و ما از آن
جمله ایم که اگر ملکی را بکشند ده تن دیگر سر بر آرند و کشتن را فخر خود میدانند و از آن هیچ عاری ندارند شعر
ما عاشقیم کشته شدن اعتبار ماست ❊ شمشیر عشق بر سر سنگ مزار ماست ❊ بی زخم تیغ عشق ز عالم نمیرویم ❊
بیرون شدن ز معرکه بی زخم عار ماست ❊ یکی که تو از کشتن ما به تنگ آیی و ما از کشتن خود به تنگ نیاییم مصلح
که این خط برخواند دانست که با ایشان از در حیله و تدبیر باید آمد فرمود تا در زیر آن خط ایشان
بنوشتند که ما مردی و مردانگی شما را دانستیم و یکدلی و یک جهتی شما را معلوم کردیم از آنجا که گفته اند شعر در
سپه بازی و سربازی شما را مثل نیست ❊ بر چنین یاران یکدل آفرین باد آفرین ❊ حالا هر چه رفت پشیمانیم و در مقام
عذرخواهی در آمده و در صدد تقویت و تربیت ایشانیم والسلام حضار مجلس ازین جواب متعجب شدند و
خلفاء و ملاء در تعریف ایشان مشغول شدند تا آن روز دیگر از نوادرست از حبس و قید کوتاه کرد و دیگر روز اعیان و اشراف
شهر به نزدیک وی آمدند درخواستند که در باب اوباش سخن گویند و او بر ایشان سبقت گرفت و فرمود که
ای عزیزان ما از کشتن این جوانان پشیمانیم و بغایت حیف است مردم چالاک و دلیر کشتن چه در هر قرنی ازین
طایفه اندک پیدا می شوند من امروز بدیشان محتاجم که قلعه روم باغی شده اند و مراد و دفع ایشان مردان کار آمدنی می باید
اگر شما از هوا داری منید جماعتی که سردار و پیشوای آن قوم اند به نزد من می آورید تا بنظر تربیت ملحوظ تقویت محظوظ سازم شعر ازین
نامداران با هوش و فرهنگ ❊ کسی را که بینم سزاوار جنگ ❊ دهم جوشن و مرکب و مغفر و تیغ ❊ بگردون گردان رسانم سرش ❊ اکابر جلب کنند سرکار دیگر کار
ایشان بر سر ... از پی کسب و کار رفتند ... و از سلطنت

بیامد

سیاست شما گوشه گرفته اند مصلح فرمود تا ایشانرا طلبیدند و تعظیم بسیار و تلطف بیشمار و خلعت و نعمت بسیار دا
رد و جامه داری خود بدان پیر داد و بولی درگاه خود بفرزندان او داد و از آن آنی داشت و همه را خلعت داد بعنایت
بعنایت و بعاطفت بی نهایت بهره مند گردانید و بعد از چند روز که خاطر ایشان اطمینان یافته ایمن شدند
مصلح فرمود مرا جمعی مردان خونخوار پیشه احتیاج است تا ایشانرا تربیت کنم پیر و فرزندان او بغایت خوشدل و
شادمان بیرون آمدند و از هر اطراف و جوانب سیصد و شصت تیم جرار و رند خونخوار در هم کشیدند و نزد والی
در دند فرمود که تا ایشانرا فردا بیاورند که تا خلعت مهیا شده باشد و هم در زمان و در زمان فرمود تا خیاطانرا طلبیدند
سیصد و شصت جامه بتکلف بریدند و بدوختند ملازمان درگاه و پیرا از اعیان شهر و ولایت و رعایا همه در کار
او حیران بماندند که او را سلطان مصر بدفع ایشان فرستاده و او بخلاف امر سلطان است و دست ایشانرا قوی
میدارد شعر بجای خار گلبن می نشانند ❊ بجای زهر شکر میچشانند ❊ اما چون شب در آمد سیصد و شصت مرد بیگانه فرزانه
کار دیده مقرر کرد که سلاح پوشیده در جامه خانه منتظر ایستاده باشند چون رندان بدانجا در آیند هر یک یکی را بقتل
رسانند روز دیگر آن جماعت آمدند و دست بوس کردند اشارت کردند که بجامه خانه روند و خلعت بپوشند و
بیرون آیند و صف خدمت در کشند و کمر ملازمت بر میان هوا داری ببندند چون در آمدند بجامه خانه همان بود
که بقتل رسیدند همان پیر را با چهار پسر کشتند و سرهای آن قوم بی سرانجام را بر نیزها کردند و گرد شهر بگردانیدند
و عرصه آن شهر و ولایت از خس وجود ایشان پاک شد شعر بداندیش مردم سر افکنده به ❊ درخت بد از بیخ بر کنده
به ❊ ستمکار دل آزار کم زیرکی از ظلم ظلمات یوم القیامة در مانده قصد مال مسلمانان کند و از تهدید الا لعنة الله
علی الظالمین نه اندیشد نه از عقوبت خدای ترسد و نه از سیاست سلطان باک ندارد و دفع چنین کسی بر پادشاه
واجب است تا اثر شآمت او بمملکت نرسد و نتیجه وخامت عاقبت او در آن ولایت ظاهر نکند که خاتمت
ظلم وخیم است و جزای ظلم عذاب الیم شعر کار ظالم ملک ویران کردن است ❊ عالمی را دیده گریان کرده است ❊
ای نهاده تیر ظلم اندر کمان ❊ نی ز شمشیر بلا یابی امان ❊ اما قسم دوم واجب المنع اند طایفه باشند بصفتهای
ناستوده و سیرتهای ناپسندیده موصوف و هر آینه مقالات و ملاقات ایشان اهل دولت را زیانی دارد و یکی

ازان سخن چینان باشند که باخبار دروغ و راست میان جمعی کردفتنه انگیزند و دوستان را با یکدیگر دشمن سازند در خبر
آمده است که سخن چین را در قرآن مجید فاسق خوانده است انجا که فرمود قوله تعالی جاءکم فاسق بنبا
بزرگان گفته اند که چون کسی نزد تو خبری می آرد که فلان ترا چیزی گفت و بجای تو چنین کرد البته سخن ترا هم در نزد
غیری خواهد گفتن ازو ایمن مشو که غیبت تو خواهد شعر هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد بیگمان عیب تو هم با
دگران خواهد گفت ؛ بر تو شش چیز واجب است اول انکه او را راست گوی نه دانی که حق سبحانه و تعالی او را راست
گوی نخوانده است و فاسق گفته و سخن فاسق راست نباشد دوم انکه او را منع کنی از نمیمه که ان منکر است و نهی منکر
واجب است سیم او را دشمن داری از بهر انکه او را خدای تعالی دشمن میدارد چنانچه در اخبار آمده است که دشمن
ترین شما آنها اند که سخن چینند میان دوستان دشمنی می افکنند چهارم ببرادر مسلمان گمان بد برند که بعضی گمان
بوبال کشد پنجم تجسس آن چیز نکنی تجسس منهی عیب است ششم هرچه سخن چین گوید چنان نکنی و اصل خود آن
است که سخن چین را نزد خود راه ندهی و مطلق سخن او گوش نکنی ؛ سخن چین را مده در نزد خود جای ؛
که در یکدم کند صد فتنه بر پای ؛ سخن چین را مکن در نزد خود رای ؛ که بد گوید ترا هم در سرانجام حکایت یکی از
خواجگان اصفهان بندهٔ میخرید و فروشنده گفت این غلام عیبی دارد که سخن چین است خرنده گفت
چه خواهد شد او را بخرید روزی چند برآمد این غلام کد بانو را گفت که خواجهٔ من ترا دوست نمی دارد و میخواهد زن
دیگر بخواهد خواست کد بانو ازین سخن متغیر و ازین خبر متاثر شد غلام دید که سخن او کارگر آمد تیر تدبیر فساد او
بهدف نه رسید گفت میخواهی که ترا دوست دارد گفت آری میخواهم غلام گفت من طلسمی میدانم و افسونی
جهت محبت یاد دارم چون خواجه بخسبد استرهٔ تیز بردار و از موی زیر محاسن او قدری بازکن و بمن ده تا افسون
کنم زن برین عزیمت راسخ شد گفت البته امروز چنین کنم پس غلام نزدیک خواجه آمد و گفت ای خواجه حق نان
و نمک در میان است و من چیزی شنوده ام و ترا آگاه میسازم تا از خود غافل نشوی خواجه گفت آن چه چیز است
غلام گفت زن تو دوستی دارد و قصد هلاک تو کرده است اگر خواهی که راستی سخن من بدانی چون بخانه روی خود
را بخواب بر ساز تا بنگری که چه خواهد کرد مرد بخانه رفت و طعامی تناول فرموده و تکیه کرده و خود را بر نهاده بخواب

دیدهٔ تصو

دیدهٔ تصویر کشیده زن پنداشت که خواجه در خواب است استره بدست بگرفت و آمد و محاسن خواجه بالا گرفت تا موی
چند ببرد آشفته خواجه دیده باز کرد و آن حال مشاهده نمود و پنداشت که قصد کشتن او دارد در جست و دست زن بگرفت
و از دست وی استره بستد و سرش باز برید اولیای زن را خبر شد خواجه را بگرفتند و بقصاص بکشتند بشومی
سخن چینی خان و مان آن عزیز خراب شد شعر میان دو کس جنگ چون آتش است ؛ سخن چین بدبخت
هیزم کش است ؛ سیه چاه مردم دران بسته پای ؛ به از فتنه بردن ز جای بجای ؛ دیگر غمازانند
دیدار ایشان نادیدنی و گفتار ایشان ناشنیدنی است شعر ندیدم ز غماز سرگشته تر ؛ نگون طالع و
بخت برگشته تر ؛ در اخبار آمده است که غماز حلال زاده نباشد حکایت در بنی اسرائیل خشک سالی پدید آمد
و آثار قحط ظاهر باشد و حضرت موسی ع بنالید و با اشراف بنی اسرائیل باستسقا بیرون رفتند چهار شنبه روز
تا دیگر چهار شنبه دعا کردند اثر اجابت پدید نیامد موسی ع بنالید که الهی چند شبانروز است که دعا کرده ایم
و مستجاب نمی شود خطاب آمد که اگر چهل شبانه روز دعا کنی بعز اجابت نخواهد رسید زیرا که درین قوم غماز
زیست که بشومی او نمی گذارد که اجابت شود و مستجاب گردد موسی ع گفت بار خدایا با من بگوی که آن غماز
کدام است تا او را توبه دهیم ندا رسید که من غماز را دشمن میدارم چگونه غمازی کنم تو تمام قوم خود را بگو تا از غمازی
توبه کنند موسی ع بفرمود تا همه قوم از غمازی توبه کردند حق سبحانه و تعالی باران داد سلاطین و سر
فرازان مطلقا گوش بسخن غماز نکرده اند و این جماعت را دشمن داشته اند در اخبار امرا آمده که پادشاهی
یکی را تربیت میکرد و گفت اگر خواهی روز و روزگار تو نیک باشد و ساعت بساعت مرتبهٔ تو بیفزاید در
نزد من از همه مقربان مقرب تر باشی باید که سه کار نکنی اول دروغ نگویی که در چشم مردم خوار و بیمقدار باشی
دوم مرا در پیش من ستایش نکنی که من خود را به از توی شناسم سفاهت نکنی و از غمازی بر حذر باشی
و بد چشمی و غیبت رعیت پیش من نگویی چون من بد ایشان بشنوم با ایشان بد شوم و جز بدی من نگو
یند و چون خشم من ظاهر شود ترسان شوند و التجا بدیگری برند و رعیت بشنوند خایف گردند و پادشاه
دیگر طلب کنند و خلل کلی بمن راه یابد شعر ز غماز عالم برآید بهم ؛ خلل راه یابد بخیل حشم ؛ ز غماز گرد جهان

سر نگون باد که ناپاک جان است تیره روان ؛ چو غمّاز را دیدی اندر جهان ؛ بتیغ سیاست ببرّش زبان ؛ یکی از ملازمان انوشیروان آن عادل گفت اگر بتحقیق این سخن راست است ترا بسبب غمّازی دشمن خواهم گرفت و اگر بر عقوبت ترا خواهم کرد و اگر توبه کنی از تو درخواهم گذرانید گفت نه توبه کردم نوشیروان گفت من نیز عقوبت کردم شعر هر که غمّازی کند نزدیک شاه ؛ هم بنزد شاه گردد روسیاه ؛ عالمی در آتش و دود اندازو ؛ نی خدا و خلق خشنود اندازو ؛ در خبر است که یکی از غمز قصّه نوشت بمعتصم خلیفه که فلانکس از معارف مرده است و ازو مال خطیر مانده و یک پسر طفل آرد اگر فرمان شود تا کفاف طفل نگاه دارد و باقی بخزانه رساند بقرض چون طفل بزرگ شود تسلیم کند حالا خزانه را رفعتی و توفیری میباشد معتصم بر پشت رقعه بعربی جوابی نوشت که ترجمهٔ او اینست که متوفّی را خدا بیامرزد و بر مال میراث خوار برکت کناد و بنیات خیر پرورش دهاد و غمّاز بلعنت خدای گرفتار باد شعر شو غمّاز کس نزدیک شاهان ؛ بترس از سوز آه بیگناهان ؛ که آه بیگناهان آن سخت گیرد ؛ بسی کس را ز تخت بخت گیرد ؛ گروه صاحب غرضانند در هرچه شروع کنند و گویند غرض داشته اند از روی اخلاص و هواداری سخن بعرض رسانند حکایت هوشنگ در وصایا فرموده که از متابعت و موافقت اصحاب غرض دامن اعتراض و اعراض درباید پیچید که صاحب غرضان از سر دعوی بی معنی لاف زنند و جواهر حسنات را در رشتهٔ سیّئات کشیده و فعل جمیل و کردار نیکو را در کسوت قبیح و صورت زشت باز نماید شعر مده راه صاحب غرض پیش خویش ؛ ز صاحب غرض میشود سینه ریش ؛ که او جمله نیرنگ و صاحب فن است ؛ برون دوست آرد درون دشمن است ؛ چون معلوم شد که غرض گویان بند و یری که تدبیر نام کرده اند و بدی را نیکوئی در گذار می کنند و خوبی را زشتی در می شمارند پس بی تحقیق سخن ایشان را حکم نباید فرمود و در محض کلام این قوم مبالغهٔ تمام باید شعر چو ارباب غرض لب برگشایند ؛ نکوئی را بزشتی در نمایند ؛ بکلّی تا سخن روشن نگردد ؛ کسی باید که پیرامن نگردد ؛ نقل است که اسکندر پرسید از ارسطو که ملازمت کدام ملوک طایفه موافق اند و کدام گروه لایق حکیم فرمود که لایق خدمت سلاطین کسیست که امین باشد نه خاین زیرا که اقامت سبب عزّت است و خیانت موجب مذلّت و رباید قانع باشد نه طامع که قناعت گنجینهٔ بیکران است

طمع رنجیب

و طمع رنجیب بی پایان شعر قانع بزرگوار بود ؛ طامع البتّه خار و زار بود ؛ دیگر باید که نیکوگوی باشد نه غیبت جوی که آدمی به نیکوگوئی همه جا محبوب و مقبولست و بعیب جوئی دم زند که نزد همه کس مردود و مخذولست و باید که کارکننده باشد نه لاف زننده که مرد مصاف محترم است و صاحب لاف و گزاف متّهم و موافق باشد نه منافق که نتیجهٔ وفاق مهر و وفاست و ثمرهٔ نفاق جور و جفا و بر طریق سنّت باشد نه بر راه بدعت و قاعدهٔ سنّت آدمی را بروضهٔ جنّت کشد و داعی بدعت را بهاویهٔ ظلمت و شقاوت افکند باید که ملوک صفت طایفه را در خدمت خود نگذارد و راه ندهد اوّل حسود را که زهر حسد بهیچ حال علاج نپذیرد و رنج حسود هیچ دارو دوا نگیرد شعر حسد رنجیست سوزنده گر و آتش بجان افتد ؛ چو جای جان که از حسّاد آتش در جهان افتد ؛ و عاملهٔ حسد از جملهٔ مفاسد عاویه بدان سبب که نفس حسود بغایت خبیثست و او نام اصحاب نفوس خبیثه را در زوال نعمت اثری باشد وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ یعنی پناه آرید بخدا از ضرر حسود آمده است که حسد حسنات بنده می خورد یعنی ناچیز میگرداند چنانچه آتش هیزم را فی النفس الامر خوارترین صفتی و ذلیل ترین خصلتی است و اصلا از حسد و حقارت همّت خسّت طبیعت در وجود آید که نتایج جهل اند و از اینجاست که اظهار این صفت بر نقصان عقل دلیل روشن است نه بینی که حسود از راحت غیری در مشقّت باشد شعر درین غصّه جان میدهد مردکی ؛ که بهره چرا دارد وجود آن یکی ؛ ازین هر ساعت شربت زهرآلودهٔ غم و غصّه تجرّع میکند و هر جا کسی پای نجات بر زمین می نهد او دست حسرت بر سر می زند که کفی للحسود حسرة شعر حسود را حسد اولیست اندرین عالم ؛ که در عنا و غم و رنج آردش هر دم حکایت در باب هلاک حسود بحسد او حکایت آورده اند که در زمان اسکندر جانوری پدید آمد که هر کرا چشم بر وی افتادی فی الحال هلاک شدی اسکندر هرچند از حکما چاره جوئی کرد هیچکس چارهٔ این بلا ندانست و دفع این بلا بهیچ نوعی نتوانست و بآخر ارسطاطالیس بعد از تأمّل بسیار فرمود که چارهٔ انگیختم و تدبیر کردم که این مندفع گردد و این آفت که از خلق منقطع گردد فرمود تا آیینه ساختند بمقدار آنکه آدمی در پس آن مخفی تواند بود و گردونی ترتیب دادند آیینه را بر پشت گردون بست و خود در پس آیینه بر گردون نشست و گردون را روی بجای که جانور بود روانه کرد جانور که آواز آدمی شنید بدان طرف متوجّه شد نظرش بر آن آیینه افتاد و صورت خود را دید چون نزدیک گردون رسید

بیفتاد و بمرد اسکندر را از ان حال اعلام کردند متعجب شد و از حکیم پرسید که درین کار که کردی چه حکمت بود گفت ای ملک این
جانور بعد چندین سال در عالم از قدرت الهی بواسطهٔ بخارات متعفنه که در زمین محبوس بوده موجود شده و در چشم او زهر
قاتل است که نظرش بهر چه افتد فی الحال هلاک میشود و من آیینه پیش وی بردم تا چون نظرش بر آیینه افتاد و عکس آن
نظر هم بدو راجع شد و اسرار در وی سرایت کرد و بمرد اسکندر حکیم تحسین کرد و این تعبیه حال حسود است که شر
حسد او بدو راجع شود که اَلنَّارُ تَأْكُلُ نَفْسَهَا اِنْ لَمْ تَجِدْ مَا تَأْكُلُهُ آتش که هیچ نیابد خود خود را میخورد تا هیچ نماند
دیگر انکه در خدمت ملازمت ملوک بنشیند کسیست که بخیل ممسک باشد چون بخیل مرد را خلق متعرض است چنانچه سخاوت
پوشنده عیبهاست بخل نیز پوشنده هنرهاست شعر مرد هر چند در هنر کوشد بخل این جمله را فرو ریزد نظم زلئیمان تیره
دل بگریز ورکریمان پاک جان آویز نقلست که در جامع الحکایات آورده اند که سلاطین باید که مردم بخیل را
ملازم خود نسازد که از خجالت ایشان خجالت کشد چنانچه منقولست که عمر بن لیث جشنی ساخته بود و محفلی آراسته
و رسولان از اطراف و جوانب رسیده بودند و هم دران مجلس جمع آمده بودند مجموع اسباب ضیافت ترتیب
مهیا بود جز میوه ها که اندک و بسیار بنظر رنمی آمد عمر بن لیث وکیل را گفت میوه بسیار آر وکیل برفت و اندک آورد
عمر رنجیده گفت برو و میوه بیاور گفت متعفن و پوسیده مانده اگر گویی بروم و بیاورم عمر بسیار خجل شد
و او را از وکالت بیرون نموده بارها می گفت ان ممسک مرا خجالت فرمود که هرگز تدارک ان نمی توانم
کرد شعر نزدیک کابر هنر ورها عیبی بنود ز بخل بدتر نظم دیگر از انجاعت که لایق ملازمت نیستند مردم دون
همت و سفله اند خدمت ایشان نشاید چرا که همت سلاطین عالی باید پس باید مردد ونرا دور ساخت گفته اند
از بخیل ممسک بدتر باشد زیرا که بخیل انست که کرم نیارد با کسی اما خود از مال خود بهره آرد و ممسک انکه نخورد
و با کس هم کرم نکند و سفله انکه نخورد و کرم نکند و نخواهد که کسی را نیز کرم کند آورده اند که پادشاهی بود بغایت جواد
و بخشنده روزی با یکی از نزدیکان خود گفت که مرا آرزوست که هزار هزار دینار بیکی بخشم تو چه میگوئی
گفت این مقدار بسیار است و این مبلغ را به پانصد کس باید داد و بخشید گفت نصف این بخشم چون
باشد گفت هنوز بسیار است گفت ثلثی توان بخشید گفت ان هم زیاده باشد گفت ار ربعی

چلوئی گفت هنوز کثیر و آرد القصه بر عشر قرار داد که صد هزار درهم باشد گفت اگر چه بسیار است بیک کس می
توان بخشید پادشاه فرمود که ای بیدولت من میخواستم که این مبلغ بتو بخشم خود را ازین محروم کردی و مرا از
سخاوت باز داشتی او بتضرع در آمد که ای ملک خطا کردم شما از کرم خود بگذرید گفت تو سفله لایق عقوبت
نه لایق عطیت هم خود را زیان کردی و هم مرا و زیان من است اگر مقدار این زر بخشیدمی بسخاوت علم
عالم شدمی از وارصیت من تا انقراض عالم کرم من باقی ماندی و زیان تو انست که از حد ازین مبلغ
محروم ماندی اکنون برو و صد هزار دینار بخشش که بران قرار داده برگیر و دیگر در مجلس چنین سفلکی
مکن نظم سفله نخواهد دگری را بکام خس نگذارد مگسی را بجام شعر سفله زرو بود و روسیاه نظم خاک سیه
بر سر هر سفله باد دیگر از انجاعت غیبت گرانند که نام هر کس در میان آید خواهد که مساوی چیزی باز گوید
ان اگر واقع است غیبت باشد اگر غیر واقع است هم بهتان باشد و هم در خبر آمده است که عقوبت غیبت
از عقوبت زنا بدتر است و سخت تر باشد و حضرت ملک متعال در قرآن فرموده است که باید بعضی از شما
بعضی را غیبت نکند آیا دوست دارید که گوشت برادر مؤمن بخورید و این از غایت تهدید است و از انجا
معلوم میشود که غیبت کران مردار خوار باشند و هر کرا انچه انسانیت باشد از مرده پرهیز دارد و از مردار خوار
بگریزد شعر از غیبت مردمان بپرهیز نظم و ز مردم عیب جوی بگریز حکایت از جملهٔ پیغمبران مرسل یکی را در خواب دید
نمودند که چون بر خیزی در فلان بامداد و در فلان صحرا گذری کن و نخستین چیزی که ترا پیش آید ۲
پنهان کن سیوم که پیش آید نگه دار چهارم را نا امید مگردان پنجم چیزی که در نظر آید از و بگریز چون بامداد شد
دران صحرا که نموده بودند روان شد اول چیزی که پیش آمد کوهی بلند و سیاه رنگ بود پیغمبر متحیر شد که این
لقمه را چون توان خورد اما گفت چون حکم خداوند است ازان چاره نیست بطرف کوه روان شد که انرا
تناول کند چون نزدیک رسید دید که کوهی بدان عظمت لقمه خورد شد آنرا برداشت و بخورد شیرین تر از
انگبین و خوشبوتر از مشک شکر خدای تعالی بجای آورد و از انجا پیشتر رفت طشتی زرین دید براه
افکنده و آن طشت را دران حفر پنهان کرد و خاک سیه بران ریخت و هنوز دو قدم نرفته بود

بخورد دوم چیزی که پنهان بکن

کتابخانهٔ آستانهٔ قدس

آن طشت را دید بر روی زمین است دیگر باره پنهان کرد باز آشکار آمد سیوم نوبت در اخفای آن مبالغه
نمود باز ظاهر شد پیغمبر با خود گفت مرا گفته بودند که پنهان کن من کار خود کردم و آنچه فرموده بودند بجای
آوردم از آنجا در گذشت مرغی دید از بازی هراسان شده می پرید گفت یا نبی الله مرا پنهان کن دشمن
در قفای من است آن پیغمبر او را در گریبان خود پنهان کرد فی الحال باز خشم آلود و گرسنه برسید گفت یا نبی الله
امروز همه روز در طلب این صید بودم و صید من پناه بتو آورد و من بغایت گرسنه بودم مرا نومید مگردان
از روزی من پیغمبر با خود گفت مرا گفته اند نگه دار و این را نومید مگردان چکنم کارد برکشید و قدری از ران
خود ببرید و پیش باز نهاد و باز گوشت را برداشت و مرغ را بگذاشت پیغمبر رفت مرداری دید افکنده و
گنده شده از وی بگریخت اما چون شب درآمد پیغمبر مناجات کرد الهی آنچه فرمودی بجای آوردم حکمت
این معلوم گردان ندا رسید که آن کوه عظیم دیدی که یک لقمه شد و آن را خوردی آن خشم است که عظیم می نماید
چون فرو خوری شیرین تر از همه شربتها باشد دوم آن طشت زرین که هرچند پنهان کردی ظاهر شد آن
خیر است هرچند کسی خواهد که نیکی را مخفی سازد البته ظاهر شود سیوم معنیش آنست که چون از کسی چیزی
طلبند جهد کند تا حاجات او را روا گرداند پنجم آن مردار که دیدی گنده غیبت بود و هیچکس را غیبت مکنید و
زینهار که از غیبت بگریزید که غیبت کردار نیکی را باطل کند شعر مران غیبت هیچکس بر زبان ۶ که طاعت ز
غیبت فتد در زیان ۶ بهر غیبتی طاعتی کم شود ۶ ز غیبت گری کار در هم شود ۶ صحبت ملوک باید که
که از لوث غیبت گرو بهتان گو پاک باشد چنانچه گفته اند غیبت حرام است و عذاب غیبت کننده
و شنونده برابر است شعر گوش و زبان در ره غیبت منه ۶ از بد کس گوش و زبان پاک به ۶
[ک]سانی که سزاوار درگاه ملوک نباشند مردم ناحق شناس و غدار ناسپاس اند که حقوق
[و]لی نعمت نشناسند و شکر منعم را بکفران مبدل سازند و همیشه جماعتی که اهل این کار
[با]شند این جماعت منکوب و مخذول و مقهور باشند و از دلهای آشنا و بیگانه دور باشند
[..]ت ایشان هرگز هرگز پایدار باشد و نه دولت ایشان برقرار باشد و همیدا

شنیدن غیبت [illegible]

کسی گوی

[illegible]

شعر
کسی کو می کند نعمت فراموش ۶ از و کردن فراموشی صواب است ۶ و زان کو حق نمک اند به پرهیز ۶ که روح
از صحبت او در عذاب است ۶ و گفته اند که سر تیغ زبان که در حق گذاری کند باشد او را بزبان تیغ سر باید داد شعر حق
نان و نمک تبه کردن ۶ بشکند مرد را سر و گردن ۶ با ولی نعمت ار بد آید ۶ کر سپهر است سرنگون آید ۶ حق
شناسی بزرگوار بود ۶ ناسپاس نه نیک کار بود دیگر دروغ گویان که کذب پیش هیچکس پسندیده نیست و مرد
دروغ گوی نزد سلطان بسیار بی ادب و بی روی باشد شعر میفروز هرگز چراغ دروغ ۶ [illegible] بی فروغ است
بس بی فروغ ۶ تو از کذب تعظیم حرمت مجوی ۶ کز آن آب او می شود آب جوی دیگر مردمان بسیار گوی بر
ایشان سخن نیز لایق خدمت نباشد زیرا که بسیار گوی را قدری نماند و در خبر است که در سخن بسیار گفتن چرخی
باشد مطعون شود و مجنون یعنی دیوانه و در مثلی آمده است که بسیار گوی بیهوده گوی باشد حکایت حواریان با حضرت
عیسی علیه السلام گفتند ما را پندی ده که چون بدان کار کنیم به بهشت رویم عیسی علیه السلام فرمود که هرگز سخن مگوئید گفتند این
صورت میسر نمیشود گفت چون سخن گوئید چیزی بسیار مگوئید که بسیار گفتن دل را تیره سازد شعر ابلهی کو حرف
زر میکند ۶ حرف گفتار کی کرمی کند ۶ چند زپاس سخن افتی برنج ۶ پاس سخن دار که اینست گنج ۶ گفتن بیفایده
ترک حیات ۶ قول موحد صفت انبیاست ۶ هرچه بهنگام نگوید کسی ۶ خامشیش از گفت نکوتر بسی ۶ نی همه
گفتار را انسان خوش است ۶ هرچه پسندیده بود آن خوش است آورده اند که سه پادشاه در مجلس نوشیروان
حاضر بودند قیصر روم خاقان چین دارای هند نوشیروان فرمود که قرنها باید که چنین مجلسی دست دهد بیائید
تا یک سخن بگوئیم که سخن پادشاهان پادشاه سخنست و دریغ باشد که این اجماع بتفرقه انجامد و اثری
ازین بر صفحهٔ روزگار نماند شعر درین سرای کهن خوی کن بگوش سخن ۶ که بهتر از سخن خوب یادگاری نیست ۶
ایشان اشاره بکسری کردند که اول افتتاح فرماید نوشیروان از دریای فکر در آبدار براورد و
گوهر شاهوار بر طبق بیان نهاد و گفت بر سخن گفته هرگز پشیمان نبوده ام و بر بعضی سخنان که گفته ند
بسیار ندامت خورده ام و قیصر روم در خزانهٔ خیال نظر فرموده این نقد تمام عیار نثار مجلس نه
یار نموده که آنچه نگفتم توانستم که بگویم و آنچه گفتم بر روان قادر نبودم یعنی پیر سخن

جدا شده است قدرت آن دارم که هرگاه خواهم بنه آرم اما چون از کمان تقدیر بیرون رفت بازش نتوانستم کرد اینه
خاقان چین نافهٔ سر بمهر بیان گشاده بر آنکه این شمیمه مشام حضار مجلس سلطنت را معطر ساخت که چون سخن نگویم زیر
دست و من برو غالبم و چون گفته شد من زیر دست اویم و بر و چیره نتوانم شد یعنی عروس سخن در پس پرده
فکر است شاطه مشیت را اختیاری باقیست اگر خواهد بر سر نطقش جلوه دهد و اگر خواهد در نقاب عدمش بدارد اما
چون از پس حجاب بیرون آید پرده از جمال بر دارد دیگرش بخلوت خانه خفا نتوان فرستاد و دار آی هندارزمی
گفتار خود این گل خوشبوی و این ریحان دلجوی چیده نزهتگاه فصاحت آورد که کلمه که بلفت در می آید منهج ثواب است
یا در معرض خطا اگر صواب است قابل در عهدهٔ آن می ماند تا از عهده آن بیرون تواند آمدن یا نی و اگر خطا است هیچ فایده
ندارد پس در هر دو حال خاموشی اولیست نظم به پیری رسیدم در اقصای یونان ؛ بدو گفتم ای آنکه با عقل
و هوشی ؛ از مردم چه بهتر بهر حال گفتا ؛ خموشی خموشی خموشی خموشی ؛ نظر کردم بچشم عقل و دانش ؛ ندیدم به ز خاموشی
خصالی ؛ بگویم لب ببند و دیده بردوز ؛ ولیکن هر مقالی را مقالی ؛ پس ای عزیزان سخن باندازه باید گفتن
تا در سر زبان نروی شعر سخن بسیار دانی اندکی گوی ؛ یکی را صد مگو صد را یکی گوی ؛ کسی کو سخن در زبان داشتی
نگفتی که سر در زبان داشتی ؛ چو خواهی که باشی سر اندر امان ؛ نگه دار هر جا که باشی زبان فصل در موعظه و بیان منظوم
ای که سال از چهل در گذشت ؛ بس بر گذشت بی سر گذشت ؛ جوانی گذر کرد و پیری رسید ؛ سخن جامه بر روی سنبل
کشید ؛ خزان گرمی باغ را سرد کرد ؛ گل سرخ را لاله زرد کرد ؛ صبا غنچه را خار در دل شکست ؛ سهی سرو را در چمن کرد پست ؛
سموم آتشی نیستی بر فروخت ؛ بداغ چمن لاله را دل بسوخت ؛ جوانا به پیرانه سر گوشه گیر ؛ که نیکو نباشد جوانی ز پیر ؛ ز
عشرت فرو شوی دست امید ؛ چو بینی که موی سیه شد سفید ؛ بهنگام پیری جوانی مکن ؛ سبک روح گشتی گرانی مکن ؛
جوانی رها کن بنوزادگی ؛ که از پیر ناید جز افتادگی ؛ برون رو که سیماب گون گشت موی ؛ گریزند یاران چو
سیماب ازوی ؛ چو خرم بود سایهٔ سرو بن ؛ که آید بجای درخت کهن ؛ جوانا چو سال اندر آید به بیست ؛ ز
گویدت چون تو کیست ؛ چو از سی گذشت سال از آزاده مرد ؛ بر انگیز دل از سر و ازاده گرد ؛ چو از سی
مانه بغرب و نیش پر و بال ؛ چو سال اندر آید به پنجاه و شصت ؛ بکنج مصیبت بباید نشست ؛
زشصت

ز شصت او رساند بهفتاد سال ؛ وز انجا گذشتن نیابد مجال ؛ همین پنبه افکنده در مغز هوش ؛ که گفت ای
سر آیندهٔ تیز هوش ؛ چو دوران چرخ از نود هم بسی ؛ ز هفتاد بر تر ندیدم کسی ؛ بپای بسر برده عمر عزیز ؛ ز بیرون
انچه مانده است نیز ؛ جوانی بکردار خوابست خوش ؛ تو در خواب با عجب و شادی بکش ؛ سحر که چو بگریزد از خواب بیهوش ؛ از چشم
نیابی نشانی از آن چشم خواب ؛ چو خوابت به بر داین شب دیر باز ؛ کنون روز بیداری آید بناز ؛ سر از
خواب بردار و بیدار باش ؛ نه هنگام مستیست هوشیار باش ؛ همه همگنان کار خود ساختند ؛ به پرداختند
انچه پرداختند ؛ تو اکنون که هست بدست اختیار ؛ خرد بخت داری هم بخت یار ؛ بر اندیش لختی ز هنگام
خویش ؛ بپرداز کار سر انجام خویش ؛ حکیم الجهان کشت زاری نهاد ؛ ز بهر تو آنرا شماری نهاد ؛ اگرت
خرمنی هست فردا بکار ؛ بکش رنج و امروز تخمی بکار ؛ درین کشت زار انکه تخمی نکاشت ؛ بگاه درودن
بری برنداشت ؛ ازین کشتن آسان توان یافت سود ؛ بکار انچه آسان توانی درود ؛ زمین مزرع سبز
فردای توست ؛ درختی بر آور که زیبای توست ؛ چو هر دانه روید از کشت زار ؛ مکار انچه انجا نیاید بکار ؛
جهان سال و مه در پی کار تست ؛ سزای مکافات کردار تست ؛ چو هر کرده است بر جای خویش ؛ مکن
بد که نیکت نیاید به پیش ؛ ازین داستان پند گیر و خرد ؛ کجا انکه بد کرد و نیکی برد ؛ کنوش هوش بپس آر و
بکش بی کوشش ؛ کز و بهره باید خداوند هوش ؛ صمدا معبودا بحق پاکان درگاه تو و لبر سینه گداختگان
هیبت تو که بر مای بیچارگان بیامرزی و ببخشائی از لطف و کرم خود و حاضران این مجلس را از صغار و کبار
رحمت رسان و از ورطهای پر خطر بگذران یا اله العالمین و یا ارحم الراحمین باب سی و نهم در بیان دریغ
خوردن بر دنیا و یقین گشتن که انس الحمد لله الذی روح ارواح العارفین بنسیم انسه وروض اسرا
رهم فی ریاض قدرته وسقاهم شربة محبته فسکرواهم الی انبساط قربه فسکروا
قطعهم عن الخلایق فادرکوا فقیر الحقایق قاموا علی منزل الصفا واستقاموا علی
الصدق والوفاء احمده حمدا من استانس معه فی الدنیا وتوسل الی رضاه فی العقبی
واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له شهادة عنه معبوده

بِوَحْدَانِيَّتِهِ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّهُ وَوَصِيُّ رَسُولِهِ
وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيِّ ابْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى ابْنِ جَعْفَرٍ
وَعَلِيِّ ابْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ وَعَلِيِّ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ وَمُحَمَّدِ ابْنِ الْحَسَنِ و
صاحب الزّمان صلوآت الله علیه و علیهم اجمعین الطیّبین الطّاهرین المناجات الهی خنده ام نالکی بخش
سرشکم را جگر پرکالی بخش نفس را جلوهٔ آه و جگر ده هوس را چهرهٔ راه سوز ده بجز عشق از همه وحیت و
اعجاز از و غار تکر دلرا به پرداز دلم را عندلیب آوازه کرد آن کل داغم با آتش تازه کرد آن می شوقم ده
از پیمانهٔ عشق که چون شد از لبم بتخانهٔ عشق با آتش آب ده تیغ زبانم که جز حمدت نروید از بیانم به
نخل آتشم ده خامهٔ چند که آرایم بنامت نامهٔ چند بکیر از لطف بس با جامه دستم که طفلم خامه بر کاغذ
شکستم کلامم را بعزت ده خطابی بلند افسر کنی امّ الکتابی بپای انداز حمدت کار حمدت زبان با
دل پرند اندر پرند هست ولی پای که از کل ناز دارد کجی پروای پای انداز دارد من و حمدت زبانرا خاک
بر سر ادب را درع طاعت خاک در بر سزاوار ثنایت چون منی هست که حمد من ثنایت چون منی هست
زبانرا باز هم بیکانه نطقم فصاحت زاده دلوانه نطقم من و یارای حمد از من نیاید که پاس شعله از خرمن
نیاید خداوندا دلم افسردن آموخت نظر در دیدن از دل بردنم سوخت مجال این دل افسرده بنگر
دل پروانه ده یا سمندر یا اله العالمین و یا خیر النّاصرین فی نعت سیّد کائنات صلعم صد هزاران هزار صلوات
زاکیات و تحف تحیّات و افیات بروح پاک سیّد ولد آدم مهتر و بهتر عالم خوجهٔ لولاک لما خلقت الافلاک
برگزیدهٔ سبحان الّذی اسری شفیع امتان عاصی بر و زجر امحترم کعبه و بطحی امین کنج ما اوحی سلطان بار
گاه اله طبیب علّت درد و گناه شهباز بلند پرواز انا سیّد ولد آدم محرم اسرار حرم پیشوای انبیا چراغ اصفیا
ابوالقاسم محمّد رسول الله صلعم نظم بعد حمد خدا بر رسول و آل بگو درود و آفر صلوآت بجد و پی مر محمّد عربی شهسوار
مرتبه از جمله انبیا برتر حمید و حامد و محمود هم ابوالقاسم شفیع خلق و سوار براق هم منبر
... بصورت بشریّت درین سرای دو در ولی ز آدم خاکی نشان نبود هنوز

که بد رسول خدا پیشوای اهل بشر و صلی الله علیه و آله و سلّم فی منقبت علی علیه السلام خصوصًا بر آن امام معصوم وصیّ رسول زوج
بتول تاجدار هل اتی تشریف پوش هل لا فتی واقف اسرار قل کفی امین مصطفا اسد الله الغالب و مظهر
العجایب سلطان اولیا الله فی المشارق و المغارب امیر المؤمنین و امام المتّقین ابوالحسنین علی ابن ابی
طالب علیه الصّلوٰة و السّلام نظم مه برج شرف مهر سپهر حشمت و دولت محیط علم و دانش اصل بود
آدم و حوّا ولی ایزد و لی داور امیر المؤمنین حیدر که ذاتش را نداند کس را بجز یکتای بیهمتا علی شاه سلیمان
جاه اخضر و عیسی دم که بود از دانش و برهان دلیل معجز موسی هزاران سال اگر اوصاف او کویند
جن و انس الکی از صد هزاران وصف او نارند در ابیات مدح حیدر صفدر بر آوردم چو غواصان
بسی در های بی معنی ز بحر طبع کوهر زا ز بهر وصف او زیبد حدیث اینچنین کفتن ز بهر مدح او شاید
کلام اینچنین زیبا الهی اندر آن ساعت که جان ما رسد بر لب بحب مصطفی و مرتضی بخشی کناهان را خداوند
خداوندا بحق مصطفی و حیدر صفدر بحق شبّر و شبیر و نور دیدهٔ زهرا بحق عابد و باقر بحق جعفر و صادق بحق
کعبهٔ هفتم امام اولیا موسی بسلطان خراسان و بحق روضهٔ پاکش که یک طوف رهش مقدار حجّ ماز
از ره معنی باعزاز تقی و هم نقی سلطان دین یارب بحق عسکری لشکرکش دین شافع فردا بحق عصمت
مهدی امام قایم برحق که بر ذات شریفش ختم خواهد کشت این معنا بحق آب وی عابدان کز شرابش
معنی از شوق وصلت از کون و مکان بودند بی پروا که ما را در دم رفتن نصیب ایمان کامل کن
بحق ذات بیچون خودای دارندهٔ اشیا درین مجلس محبّان که یکر نکند با حیدر برآری از ره بخشش
بدنیا کام یک یک را باب ... در بیان دریغ ... و این باب مشتمل است بر چهار فصل ...
... دریغ ... روایتست از حضرت خوجهٔ کونین و فخر عالمین صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود که دریغ خوردن بر
دنیا و هر که دنیا جوید هزار سال از بهشت دور باشد و با دوزخ نزدیک کردد و فرمود دریغ خوردن بطاعتی
که از وی رفته باشد هزار سال براه بهشت نزدیک شود دیکر فرمود حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
که چهار چیز علامت بدبختی بود خشکی چشمی که در و آب نباشد و سختی دل که در و رحم نباشد

دوستی دنیا باشد و حضرت رسول صلعم فرمود بندهٔ روز قیامت بیاورند که فریضهای خدای تعالی کرده باشد و دشمنی دنیا داشته باشد او را به بهشت فرمایند و دیگری را بیاورند که فریضهای خدای تعالی نکرده باشد و دوستی دنیا داشته باشد او را بدوزخ فرمایند و ندا کنند بر سر خلقان که بدانید که این فلان بن فلان است که دوست داشته به آنچه خدای تعالی دشمن داشته است و آن دوستی دنیا و پیروی شیطان است ایشانرا با شیطان بدوزخ فرمایند

روایت کردند از حضرت عیسی علیه السلام مردی را دید خفته گفت ای مرد خدای چرا برنخیزی و خدای را نپرستی آن مرد گفت من خدای را پرستیده ام بدوستر عبادتی عیسی علیه السلام گفت بچه عبادت گفت دنیا را با اهل دنیا گذاشته ام عیسی علیه السلام گفت بخسب که تو از جملهٔ عبادت کنندگانی مردی دیگر عیسی علیه السلام را گفت یا روح الله مرا علم بیاموز تا خدایم دوست گیرد عیسی گفت چه عبادت کردهٔ گفت دنیا را با اهل دنیا گذاشته ام عیسی گفت بخسب گفت یا روح الله تو بر سر آب همی روی ما چرا نمی توانیم رفتن عیسی علیه السلام گفت شما درهم و دینار را دوست دارید گفتند آری در خبرست از سفیان ثوری گفت هیچکس درین زمانه مال جمع نکنند مگر پنج طایفه یکی بخیل سخت دل و دیگری حریص غالب دیگر کسی که براه هوای نفس رود و از پرهیزکاری دور باشد و فراموش کردن آن جهان دیگر رضای هوای شیطان جستن و پیروی آن کردن از جهان

روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مؤمنی که بمیرد و او را بر جنازه نهند چون او را بر دارند مردهٔ آواز کند باواز بلند چنانکه بشنوند آواز وی جملهٔ فرشتگان گوید یا برادران من یا فرزندان من یا دوستان من یا همسایگان من هزار زینهار که مرا به بینید که دنیا با من چه کرد شما عبرت گیرید انچه جمع کردند بوارثان بگذاشتند و ایشان از گناهان هیچ برنداشتند حق سبحانه و تعالی در روز قیامت با من عتاب کند و شما مرا بمنکر و نکیر سپارید و هیچکس با من یاری نکند بجز حق جل و علی کسی نیز آن

فصل در بیان یقین بدانکه یقین بر سه رویست و خدای تعالی هر سه را در قرآن یاد کرده است یکی علم الیقین [illegible] قین سیم حق الیقین و آن دوستانراست و گفته اند که علم الیقین مخلصانراست و [illegible] ست و حق الیقین دوستانراست و گفته اند که علم الیقین اهل مجاهده راست

وعین

و عین الیقین اهل مراتب راست و حق الیقین اهل مشاهده راست و گفته اند علم الیقین در دنیاست و عین الیقین در عقبی است حق الیقین از پس مرگست و گفته اند علم الیقین مؤمنانراست در دنیا و کافرانرا نیست و عین الیقین در عقبی و کافرانراست زیرا که مؤمنان باور همی دارند بدل خویش درین جهان بخبر کردن و خدای تعالی او را نادیده خبر کرد و خدای تعالی او را پرستی آورده زیرا که منافق و کافر باور ندارد تا بچشم و سر نه بیند در قیامت چنانکه خدای تعالی فرمود مؤمنانرا قوله تعالی الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ و کافرانرا فرمود قوله تعالی رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا و اما حق الیقین همه راست چنانکه خدای تعالی فرمود قوله تعالی وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ الی آخره و وعدهٔ خدای تعالی حق است چنانچه گفت هو الحق الیقین فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ اما از جهت اخبار روایت کرده اند از خواجهٔ عالم و سرور بنی آدم صلعم فرمود که از حضرت جبرئیل علیه السلام پرسیدم که تفسیر یقین چیست گفت چنانکه بایدوی طاعت همی کند یقین داند که خدای تعالی همی داند و همی کند بداند که هر چه به بنده رسد همه بقضای اوست و از خویشتن نتواند گردانید انکه ترا رسیده است بخویشتن نتوان رسانید در نقل است از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که صلاح امتان در زهد است و در یقین و فساد ایشان در بخل و در آرزوی امل و آنحضرت فرمودی ترسم از امت خویش از حقیقت یقین و پرسیدند از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از یقین گفت یقین آنست که تهمت نکنی خداوند خویش را از انچه بتو رسد و از حضرت عیسی ع پرسیدند که تو بر سر آب بچه روی گفت بایمان و یقین گفتند ما را نیز ایمان و یقین گفت پس بروید گفتند نمی توانیم گفت از چه بود شما را که نتوانید رفتن گفتند همی ترسیم از موج دریا گفت چرا نترسید از خداوند موج دریا تا در عافیت باشید و گفته اند یقین دو است یکی در روزی و دیگر در آمرزش و این هر دو در یقین عظیم است و گفته اند علم خویش بیقین پیوند و یقین را بیم پیوند و اخلاص را بمشاهده پیوند و از جملهٔ اولیا باش در نقل است که ذو النون گفت سه چیز علامت یقین نگریستن بخدای عز و جل در همه کارها و بازگشتن بدو از همه چیزها و یاری خواستن از وی بهمه چیزها روایت از بزرگی گفت در بادیه غلامی را دیدم در غایت خوردی و ضعیفی من او را سلام کردم گفتم کجا خواهی رفتن گفت تا خانهٔ خدای تعالی گفتم تو خوردی و قلم مطلقیت بر تو نرسیده است گفت ای شیخ دیدم که ملک الموت کوچکتر از مرا جان بستد [illegible]

بستاند گفتم راه دورست و پایهای تو خورد است گفت بر من است پا نهادن و خدای تعالی است رسانیدن آورده اند
که دو مرد در بیابانی میرفتند یکی گفت آیا خدای تعالی تواند که درین بیابان روزی ما را مهیا کند یکی گفت بلی تواند
و او قادر است و توانا دیگری گفت درین بیابان چگونه روزی بما دهد هر دو درین فکر بخسپیدند فرشته از آسمان فرود
آمد و گوسفندی بکشت و بریان کرد و آن مرد را بیدار کرد که از خدای تعالی روزی خواسته بود گفت برخیز که خدای تعالی ترا
روزی فرستاد مرد گفت یار من خفته است او را بیدار کنم فرشته بگذاشتش گفت بگذارش تا بخسپد که خدای تعالی
انجا چگونه روزی دهد شعر روزی تو باز نگردد ز در بکار خدا کن غم روزی مخور بیا بر در او شو که فرازی ده اوست آن ابی
از و خواه که روزی ده اوست گر چه همه خلق بسی جهد کرد بیش از روزی خود کس نخورد فصل در نصیحت و نکوهش روایت کرده
از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای عزیزان یکدیگر را دشمن مدارید و از یکدیگر مبرید و از
بندگان خدای باشید و دوست و برادر هم باشید و حق سبحانه و تعالی فرموده است حلال نیست بعد از سه روز که ببرید
از یکدیگر و سخن نیکو بگوئید و فرمود که هر آن مومنی ابتدای سلام کند در بهشت آرند پیش از آنکه بروی سلام کنند روایت
از حضرت خواجه عالم صلعم که گفت مر ایوب انصاری را که ترا راه نمایم بر صدقه که خدای تعالی دوست دارد و او آنست که
که میان مسلمانان صلح اندازد و آشتی دهد با یکدیگر که از و وحشتی افتاده باشد و میان ایشان وحشتی و دشمنی باشد
وحسد باشد و دیگر آنکه حضرت فرمود حسد نیست مگر دو تن یکی آنکه قرآن داند و هر روز خواند و دیگر آنکه مال دارد و از حلال
هر روز خیری کند برضای خدای تعالی بعیالان خویش از حلال روایت از حضرت رسول صلعم که خبر داد از موسی علیه السلام
که خدای تعالی نزدیک گرداند بمناجات مردی را دید در سایهٔ عرش گفت یا رب این چه شخص است گفت این کیست
که بر مردمان حسد نبردی و سخن چینی نکردی در خبر است از محمد کعب اگر توانید دست از سه چیز بدارید تا حق سبحانه و تعالی از
شما خوشنود شود بر کسی بیداد مکن و ستم جایز مدار که خدای تعالی میفرماید اِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ و دیگر عهد مشکن
که خدای تعالی میفرماید یَكْسِبْ اِثْمًا فَاِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ لِيَثْمِ آنکه بکسی مکر و کیدی مکن که خدای تعالی
فرماید وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ اِلَّا بِاَهْلِهِ روایت کنند که در روزگار موسی علیه السلام دو برادر بودند یکی از
ایشان بغایت صالح و زاهد بودند و از مال دنیائی محروم بودند یک پیراهن داشتند هرگاه

بخدمت پیغمبر آمدندی یک برادر از برهنگی در تنور نشستی و یکی آن پیراهن پوشیدی و بخدمت آمدی روزی
حمزه آمد و ملزه در خانه بود موسی علیه السلام سوال کرد که از چه سبب برادر آن هر دو هر روز باتفاق نمی آیید حمزه
جواب نداد تا روز دیگر که ملزه آمد موسی علیه السلام سوال کرد و ازو پرسید که از چه سبب شما هر دو برادر بایکدیگر
نمی آیید جواب داد که بواسطهٔ آنکه ما هر دو یک پیراهن داریم و اگر آن برادر بپوشد من هم برهنه بمانم و نمی توانم آمد
یا کلیم الله شما یک پیراهن صدقه کنید تا ما باتفاق بیائیم موسی علیه السلام گفت بیک پیراهن قناعت و صبر کنید
و در عبادت خدای تعالی کوشش نمائید القصه قبول نکردند موسی علیه السلام فرمود که هرگاه که گلهٔ گوسفند از در خانهٔ
شما بگذرد یک گوسفند بگیر و گرد خانه برآور و بعد از آن بیرون کن القصه چون صبح شد مردمان شهر گوسفندان
بگله میبردند ملزه یک گوسفند و در خانه برد و گله بان را خبر شد بخانهٔ ملزه درآمد دید که گوسفند گرد خانه در آورده است
و بدر خانه رسیده و میخواهد از خانه بیرون کند گله بان با ملزه نزاع کرد که از چه سبب گوسفند مرا دزدیده ملزه در
جواب گفت که اگر دزدیدمی باز نیاوردمی این گوسفند را بفرمان موسی علیه السلام گرفته ام که گرد خانه برآورم
گله بان را بغایت رحمت آمد آن گوسفند با نه گوسفند دیگر بملزه داد و بدو بخشید چون یکسال برآمد بیست راس
شد القصه بگله شد آن دو برادر از طاعت باز ماندند بواسطهٔ آنکه در صحرا گرفتار روغن و کشک و پشم بودند القصه
از خدمت موسی علیه السلام باز ماندند بواسطهٔ رسید که برادر آنرا بجهت طاعت باهم نزاع شد حمزه گفت اگر
ترا طاعت نیست بجهت مال مرا بر جاست ملزه گفت از طاعت و پیغمبر بیزارم که بخدمت روی آورم حق سبحانه
و تعالی این آیت فرستاد که اِنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ مقصود آنکه اگر آن برادر آنرا اموال
نبودی آن یک پیراهن بودی از طاعت و عبادت حق سبحانه و تعالی باز نماندی پس ای عزیزان محبت دنیا او را
بلعنت رسانید پس برکت دنیا عبادت است و دریغ خوردن که چرا طاعت از من فوت شد والله اعلم و
احکم روایت که روزی عبدالله مبارک با گبری براه میرفت نام وی ماهیار گفت آن بیست و چهار حرف که
شیش چیز دروغ میشود عبدالله گفت بگو که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ وَبَعْدَهُ
وَلِيُّ اللهِ ماهیار گفت این نیکوست ولیکن می گویند که آن بیست و چهار حرف که

میشود عبد الله گفت ان شش کدام است گفت اول انکه میگوئید که روزی بتقدیر خدا آیست و به بنده میرساند و من
شمارا می بینم که بروزی که از بیرور دکار شما بر شماست ایمن نمی باشید و بسبب روزی بر خود جبر و جفای نهید و جهد و
کوشش می کنید دوم انکه شما می گوئید که هر که نماز بامداد بکند و همچنان روی بقبله بجای نماز بنشیند و ذکر خدای تعالی
بکند که آفتاب بر آید اندر یک ساعت چندان مزد و ثواب بیابد که بمکه باشد و حج کرده باشد و چندین درم و دینار
بصدقه داده باشد و چندین بنده آزاد کرده باشد و چندین گرسنه را سیر کرده باشد و چندین برهنه را جامه
پوشیده باشد و دیگر من بینم شمارا که چون نماز میگذارید و زود از مسجد بیرون می آیید و پندارید که اگر دیرتر بیرون آیید
روزی شما کم شود سیم شما میگوئید که درویشی میراث پیغمبران است و کم شغلی کمتر حسد باشد بوقت مرگ
و روز قیامت حساب کمتر باشد و من هیچکس را نمی بینم که جهد کنید از توانگری بدرویشی نه از توانگران و نه از
از درویشان الا که جهد کنید از درویشی بتوانگری چهارم شما می گوئید که بیماری هدیه خدای تعالی است و کفارت
گناهان است و میگوئید که یک روزه تب کفارت یک ساله گناه است و من می بینم که چون یکی از شما بیمار شد زود دستها
بدعا بر میدارد و درویشان را صدقه می دهید تا خدای تعالی او را شفائی دهد پنجم شما میگوئید که مرگ حق است و حکم خدای
تعالی است و بر حکم خدای تعالی راضی بودن واجب است و می بینم که هر گاه که یکی از شما بمیرد شما جامه مدرید و خاک
بر سر میکنید و در خانه سیاه می کنید و بر خدای خویش عصیان میکنید ششم انکه شما می گوئید که ثواب درجات حق تعالی
در رنج و مشقت تکلیف است که حق تعالی به بندگان خود کرده است و عطا و بخشش نیست و هر کس که تمکین دارد و
تکلیف بجای آورد بهشت جاودانه او راست من شمارا می بینم پشت بر واجبات کردید و ترک فرمان حق تعالی
کرده و بمنهی اندر شده و پیوسته با دروغ و غیبت و فسق و هرزه گفتن مشغول گشته و خدای را آزرده و بر نفس خویش
بیداد کرده و ظلم تا لاجرم جاوید در دوزخ و عذاب بمانید عبد الله گفت یا ماهیار تو مردی سخت دانا و پرهیزکاری من
محتاجم مرا پندی ده ماهیار گفت یا عبد الله زاهد دین دار کینه دار نبود و دنیا دوست دوست خدای تعالی نبود
[...] زیاده کن گفت یاز آمد چون در میان مردم باشی زبان نگاهدار از هر چه بکار است نیاید و چون طعام
[...] شبه و چون در خانهٔ مردم باشی زبان نگاهدار و چشم را نگاهدار عبد الله گفت زیاد

کن گفت

کن گفت سه پند از من نگاه دار و سه دیگر را اگر میخواهی نگاه هدار اول دروغ مگوی اگر راست گوئی
بگوی و اگر نه خواهی مگوی دوم مخور حلال خواهی بخور و خواهی مخور سیم گناه مکن توبه خواهی بکن و خواهی مکن عبد الله
گفت زیاده کن گفت هفت چیز هفت چیز ببرد اول حسد بیاید ثواب حسنات نماز ببرد دوم غیبت بیاید
و ثواب روزه ببرد سیوم روی ریا بیاید و ثواب صدقه ببرد چهارم منت بیاید و ثواب زکواة ببرد پنجم طمع
بیاید و ثواب جهاد ببرد ششم کبر بیاید و ثواب تواضع ببرد هفتم دروغ بیاید و ثواب راستی ببرد عبد الله گفت
یا دانا پند زیاده کن گفت یاز آمد سخن نیکو هر چند افزایم نیکوتر باشد اما هیچ سخن از ان نیکوتر نباشد که گویم
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ عَلِیًّا وَلِیُّ اللّٰه عبد الله گفت کدام گناه است که بالای ان گناه نیست
گفت عاصی شدن بر مادر و پدر و معلم و ایشان را رنج رسانیدن گفت کدام جهاد است که بالای ان جهاد نیست
گفت جهاد بر نفس خود و خصمی کردن شیطان ان پیر چون این پند ها بشنید شکر خدای تعالی بجای آورده گفت
مرا این تمام است که علم اولین و آخرین از لب و دندان گوهر بار خوجه عالم و پیشوای بنی آدم محمد مصطفی صلی الله علیه و
آله و سلم شنیدم و الله اعلم بالصواب فصل در بیان موعظ جابر بن عبد الله روایت کند که شنیدم سمعت النبی صلی الله
علیه و آله و سلم مَنْ لَا یَرْحَمُ النَّاسَ لَا یَرْحَمُ اللّٰهُ تَعَالَی هر انکس که بر مردم رحمت و شفقت نکند خدای عز و جل بر
وی رحمت نکند عبد الله گوید که حضرت محمد رسول الله صلعم فرمودی که مردی بسبب سگی در بهشت رفت
گفتند چگونه یا رسول الله فرمود مردی در گرمای گرم بر کنار چاهی بر گذشت سگی را دید از تشنگی زبان بکنار
چاه بر آورده و مرد دستار از سر بر گرفت و فرو کرد و از چاه آب بر آورد و بان سگ داد حق تعالی وی را بیامرزید
و از گناهش در گذشت و عفو کرد و بهشت بوی داد که بر سگ رحمت نمود حسن بصری روایت کند که رسول فرمود
کرامت من بهشت را نه بنماز و نه بروزه بسیار یابند لیکن بسببهای رحمت و سخاوت و شفقت بر مسلمانان
و فرمود که بر مسلمان شش خصلت واجب است اگر یکی بجای بگذارد و حق این بگذاشته بود اول
بخواند اجابت کند دوم چون بیمار بود پرسش کند سیوم چون بهم رسند سلام کنند چهارم
نصیحت کند پنجم چون عطسه آید بعد از اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ یَرْحَمُکَ اللّٰهُ بگوید ششم چون

روایت کنند که خدای تعالی بموسی علیه السلام وحی کرد که دانی ترا از بهر چه برسالت فرستاده ام و برگزیده ام گفت الهی
تو عالمتری برحمتی که برخلقان میبری باز ندا آمد یا موسی شبان شعیب بودی بزغاله از میان گوسفندان بیرون آمد
و بر کوه رفت از پس وی برفتی و مانده گشتی و چون ویرا دریافتی در کنارش گرفتی و دست بپشت وی مالیدی و
میگفتی ای فقیر خود را مانده کردی و مرا رنجور کردی و با مادرش رسانیدی بال رحمت و شفقت که بآفریده کردی ترا
برگزیدم و کرامت بتو کردم آورده اند که سفیان روزی در بصره میرفت در دست کودکی بلبلی را دید که پایهاء بریسمان
بسته گفت این بلبل را میفروشی گفت می فروشم درمی بوی داد و بلبل را بگشت دور ها کرد چنین گفتند که بلبل
هر روز نوبتی بوی آمدی و بر بام خانه او چیزی خواندی و باز رفتی و شب بخانه سفیان آمدی چون سفیان را وفات
رسید بلبل بر سر گور وی آمد و بانگ کرد و زاری نمود و روز سیم بیامد و خویشتن را بر گور بزد و زار بنالید تا جان
بداد و همه خلائق بتعجب آمدند ویرا هم آنجا یکجاه دفن کردند از جهت شفقت سفیان آورده اند که روزی رسول صلعم
در مسجد نشسته بود مردی از در مسجد در آمد و دو رکعت نماز بگذارد و ترتیب و رکوع و سجود تمام و خشوع تمام برداخت
بیرون رفت مردی دیگر آمد و نماز کرد بخلل رسول صلعم فرمود که ان اول کسی که نماز گذارد بترتیب از وی قبول
نیست و نماز این پسین قبول است گفتند چگونه یا رسول الله گفت ان اولین نماز از برای ما کرد که ما نشسته بودیم
کردار بنده میبرند
بریا بود و این بی ریا بود و ایزد تعالی طاعت با ریا قبول نکند روایت که رسول صلعم فرمود که کرام الکاتبین کردار بد را بد
میدارند و حقیر می بینند و کرام الکاتبین عمل بنده دیگر را نه بینند حقیر و اندک برند بدانجا که حکم خدایست ندا آید از
خدای تعالی که یا ملایک حکم خدای تعالی است که نام این بنده در علیین بنویسید که بنده من این عمل را با خلاص کرده است و
برضای من که خداوندم درین خبر دلیل است که اندک طاعت با خلاص بهتر است از بسیاری که بی اخلاص بود و خدای تعالی
[...]ن کرداند دلیل برین آیت که خدای تعالی فرمود وَإِن تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِن لَّدُنْهُ
[...]ا و طاعت بسیار که بی اخلاص بود بهاء منثورا شود روایت کنند که حمزة بن الجلیل گفت که حضرت رسول
[...]نین که کردار بنده از بندگان خدای تعالی به بینند با یمان آراسته و بنماز و روزه و حج ملایک آن
[...]که باشد پس عمل این بنده میبرند نزد باری تعالی جل جلاله ندا آید که یا ملایک باز گردید این عمل

بروی

بروی وی زنید من که خداوندم ازین عمل بیزارم یا ملایک شما در کردار نظری کنید و از ان خبر ندارید که وی در حیت
من عالم الاسرارم و درین عمل هیچ اخلاص نمی بینم و عمل بی اخلاص نمی پذیرم یا ملایک نام این بنده در میان دوزخ
یان نویسند آورده اند که عبد الله عباس گوید که حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که خدای تعالی چون بهشت را بیافرید
چیزها در وی بیافرید که هیچ چشمی ندیده است و بخاطر هیچ کس نگذشته است پس ندا رسید از خدای به بهشت که سخن گوی بهشت
گفت قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ و گفت من حرامم بر همه مرائیان و حاسدان و بخیلان حضرت امیر المؤمنین ع مرائی را سه علا
مت است اول چون تنها بود کاهل بود بطاعت و چون پیش مردمان بود بنشاط بود و چون مردم او را ثنا گویند زیادت کند
آورده اند که حلیله بن محمد گوید که مجاور کعبه بودم و موی سرم دراز شده بود پیش سر تراش رفتم بحکم فراست دانستم که وی از اهل
خیر است پیش رفتم و گفتم موی سرم باز کن از برای رضای خدای عز و جل گفت منت دارم و پیش وی دنیا داری نشسته بود
که سر وی می تراشید او را برانگیخت و برانشاند و موی سرم باز کرد و پس کاغذی پیچیده پاره زر در روی من داد و گفت این
بستان و نفقه کن و چون از وی بستدم و برفتم با خویشتن گفتم و وعده کردم که اول چیزی که مرا فتوح دهد باستاد حجام دهم
چون در حرم شدم مردی را دیدم که مرا طلب میکرد و گفت یا ابا القاسم کجا میروی گفتم خیر است گفت این صره زر را بستان من
چون نگاه کردم صد دینار زر در انجا بود و گفت که فلان دوست فرستاد انرا بستدم و خرم شدم و آمدم پیش استاد حجام و
گفتم سلام علیک گفت علیک السلام حاجتی هست گفتم آری و این صره بوی دادم گفت این چیست گفتم من با خدای
خود عهد کرده بودم که اول چیزی که بر فتوح بمن رسد بتو دهم گفت أَمَا تَسْتَحِي مِنْ رَبِّكَ شرم نداری از خدای خویش
که تو مرا گفتی از بهر خدای سرم بتراش و اکنون مرا میگوئی که مزد خویش بستان هرگز دیدی کسی که از برای رضای تعالی کاری
بکند و انگه مزد از کس بگیرد و آن صره زر را نپذیرفت من در وی تعجب ماندم و اخلاص از وی بیاموختم روایت
از محمد سماک گفت دیدم که حاسد ظالم است و محسود مظلوم و اصل این از آدم است و باز حضرت رسول الله گفت پنج
تن بر پنج تن حسد بردند و حاسدان مقهور گشتند چنانکه خدا محسود را منصور داشته و نخستین از ابلیس بود و محسود
آدم صفی ع منصور گشت و قومش حاسد بودند مقهور گشتند چنانکه خدای تعالی میگوید وَتَحَرَّاهُ [...]
دیگر یوسف پیغمبر ع محسود منصور گشت و جهودان حاسد بودند مقهور گشتند چنانکه او را

و دیگری بر بسیاری زنان چنانکه خدای تعالی میفرماید يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ دیگر گفته
نبوّت در نسل اسحق بود و در نسل اسمعیل نبود عزیز را بنبوّت چه کار است و خدای تعالی ایشان را مقهور گردانید و فرمود
قوله تعالی وَآتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ما دادیم آل ابراهیم را کتاب و موسی را
توریة و داود را زبور و پیغمبری و پادشاهی مر سلیمان را (روایت) از وهب بن منبه گفت حاسد بر سه علامت بود چون
حاضر بود چاپلوسی کند و چون غایب بود غیبت کند و چون کسی را مصیبتی رسد شادی کند و گفته که هر که کینه برادر مسلمان دارد
او را دین نبود و غیبت کننده و عابد نبود اصمعی گفت اعرابی را دیدم صد و بیست ساله گفتم بچه عمر دراز است گفت از حسد دست
باز داشتم تا چندین برستم (روایت) کرده‌اند که ابلیس بدر سرای فرعون آمد و در نزد فرعون گفت تو کیستی ابلیس گفت اگر تو
خدای بودی بدانستی که بر در خانهٔ تو کیست فرعون گفت یا ملعون ابلیس گفت روا بود که ملعون بملعون در آید و در پیش
فرعون طشتی دید مکلّل و با قیمت فرعون گفت ای ملعون مرا طشتی چنین باشد چگونه خدا نباشم ابلیس بخندید و ناپدید شد
و در زمان بیامد و هفت هشت طشت به از آن بیاورد و در حال یکی بر گردن فرعون زد و گفت اگر خواهی تا شب هزار از این
بیاورم مرا بندگی قبول نمی‌کنند تو با این یک طشت دعوی خدائی میکنی و ناپدید شد فرعون را عجب آمد و آرزو شد بلطف
آواز داد ابلیس حاضر شد گفت بر پشت زمین هیچکس را شناسی از ما و قوم ما بهتر گفت بلی حاسد آن از ما بدتر اند زیرا که
مرا دوستی بود هر چه فرمودم مرا فرمان می‌برد هر چه میگفتم حق تو بر من است و آنچه از من حاجتی بخواه گفت مرا همسایه
ایست و او را گاوی هست آن گاو او را بکش گفتم بیا تا پنج گاو بتو دهم از برای یک گاو او و گفت آن نخواهم و آن گاو را
کشته خواهم بدانستم که حاسدان از ما بدترند و گفته‌اند که سه حاسد بیکجای گرد آمدند یکی گفت من نخواهم که هیچکس بجای
کسی نیکوئی کند دیگری گفت اگر یکی را صد سال عمر باشد و در طاعت و عبادت براه خدای تعالی صرف کند و خدای تعالی
در عوض او بقدر رشته در دنیا و آخرت نیکوئی کند بوی من او را نتوانم دید سیم گفت من نخواهم که حق سبحانه و تعالی
مرزد اگر چه من دران میانه باشم پس ای عزیزان جهد کنید تا از بندگان نیکوکار باشید و از کبر و حسد و
... دور باشید و پیروی شیطان و هوای نفس مروید که شما را از برای آن آفریده‌اند تا بندگی و طاعت او
... تعالی گویا گردانید (ورده) که ابراهیم خواص گفت در بصره بودم و در بازار میرفتم غلامی

رادیدم

را دیدم میفروختند و دلّال میگفت اگر میخرید این غلام سه عیب دارد یکی آنکه شب نخسبد دیگر روز هیچ نخورد سیوم خا
موش بود مگر بناچار سخن گوید ابراهیم گفت بنزدیک غلام شدم گفتم ای غلام در من رغبت داری گفت او داند
چنانکه خواهد کند گفتم ای غلام ترا عارف می‌بینم گفت اگر تو عارف شناختی بخریدن من مشغول نبودی ابراهیم گفت
تنم گروی آگاه است پس رفتم با خداوند وی گفتم این غلام بچند گفت بچندانکه تو خواهی که او دیوانه است و هیچ او
دیوانه را نخرند مگر دیوانه گفت متحیّر شدم از گفتار وی گفتم ای جوانمرد مرا کجا شناختی که نیز همان راه رفته‌ام که تو میروی
و تو را بوقت اسحار بدان درگاه مختار بکشف اسرار می‌بینم ای جوانمرد چون چنین است این غلام مرا چرا میفروشی گفت از
غیرت که وقت مناجات من با پادشاه مناجات میکنم حق سبحانه و تعالی با او مناجات میکند و من نمیتوانم دید که منزلت
او بلندتر از منزلت من باشد گفتم اکنون بمن فروش بهر چه دارم گفت فروختم من هر چه داشتم پیش او آوردم و غلام
را دست گرفتم و گفتم الهی پادشاها پروردگارا این غلام را آزاد کردم بهر رضای تو که پادشاه عالمی غلام روی بمن کرد و گفت
اگر مرا آزاد کردی من نیز ترا آزاد کردم از آتش دوزخ پس گفت دست بمن ده دست بوی دادم گفت چشم فرا گیر فرا گرفتم
سه گام بادی بر داشتم گفت چشم بگشای چشم بگشادم خود را در کعبه دیدم غلام از چشم من غایب شد ندانم که بر
آسمان شد یا بر زمین فرو شد (روایتست) از حضرت رسالت پناه محمّدی صلعم فرمود که اشتیاق حق سبحانه و تعالی بقومیست
بعضی آنند که به بهشت مشتاق اند و بعضی آنند که بهشت بدیدار ایشان مشتاق است و فرمود که بهشت مشتاق چهار
کس است اول بحضرت امیرالمؤمنین ع و بفاطمهٔ زهرا ع و امام حسن مجتبی ع و امام حسین ع و پیروان و محبّان و شیعیان
خصوصاً مقداد اسود و عمّار یاسر و سلمان فارسی پس ای مؤمنان دوستی اهل بیت رسول و ائمّهٔ معصومین را بر
میان جان ببندید تا نجات دو جهانی بیابید که نجات دنیا و آخرت در دوستی ایشان است والله اعلم (فصل در موعظه)
جهان را برون از جفا کار نیست ،، که دوران گیتی وفادار نیست ،، کدامین گل آمد بدین تازه باغ ،، که چون لاله بر دل
نه بنشش داغ ،، که در بر گرفت این دلارام را ،، که با او نه برهم زد آرام را ،، که آمیخت با این نوآیین عروس ،، که از
وی نه بنبند هزاران فسوس ،، که بر گلبن شادی آورد دست ،، که خار غم آخر دلش را نخست ،، که نوشید از این جام
یک جرعه می ،، که بینم خمارش نباشد ز پی ،، که بر فرش این خیمه بنشست راست ،، که آخر بتیمار از وی ...

که بر و آدی را و بکش و رست که دست اجل پای او را ببست برفتند فرزانکان مهان همه رخت بر داشتند از جهان

جهان سیر نا دیده بکذاشتند که پندار بود آنچه پنداشتند ادلا رشب روان بر لبها دیده بار سحر که سر از خواب

نوشین بر آر چرا چون بنفشه سر افکنده چو کل دیده بکشا اکر زنده سحر که رخ از خواب نوشین بشوی سوی خواب

کاه عزیزان بپوی قد سرو آزاد کانرا ببین کیارسته از خاکشان بر زمین معنبر خط زلف مشکین یار سر آر

بهم بر زده مور و مار شده سروهای سهی چون خلال اهمان بدرهای مهین چون هلال بهار عذار پری پیکران

خزان اجل برده بر هر کران خرامنده شمشاد را بر چمن نه نرکس نه سنبل نه کل نه سمن بیا ای که ای عمر پایان رسید

شب عمر را روز هجران رسید چنین ای برادر که آهسته اند که تا بنکری رخت بر بسته اند مرا روزکار جوانی نماند

نشاط دل و شادمانی نماند اثر کرد پیری افتادکی دریغا جوانی و نوزادکی نشاط از نهاد از دل من کریخت

که عنبر دم کرد کافور بیخت کل سرخ من لاله زرد شد تنور تمنای من سرد شد کرفتم یکی راه دشوار پیش

نه بر قدر اندازه کار خویش بیابان دراز است و رهوار لنک اجل با شتابست و جا با درنک چو سرمایه استطاعت

نماند بدست اندرم جز قناعت نماند برین عمر کوتاه دست دراز بترسم که مانم ز مقصود باز خدایا بتوفیق

یاریم ده درین دیر جا یک سوار یم ده ز دیوان خود و جواد را آرمن بده انچه دانی سزاوار من حوالت بکم اهتمام

مکن مقیم درایین وانم مکن دلم تازه کردان بعمر دراز بنوعی که کوته بود دست آز همای مرا پر توفیق ده

هوای مرا فر تحقیق ده مکر کین بیابان بپایان رسد مر این نامه را خط بعنوان رسد بار اله العالمین این

بیچارکان درکاه تو و کنه کاران مقهور قهر تو همه را بر جاده شرع مصطفوی قایم مقام ساز و حاضران این مجلس و نا

ظران این محفل را و مادران و پدران حاضر و غایب را بدرجه فروح و ریحان و جنت نعیم برسانی و بلطف و کرم خود

ببخشائی و بیامرزی یا اله العالمین و یا ارحم الراحمین والسلام علی من اتبع الهدی باب چهلم در بیان مجان و شعوان

الذ توحید حمد بیغایت و شکر بی نهایت پادشاهی را که محبان خاندانرا بخلعت محبت و کسوت نبوت که سبب سفید

و سرخ روی عقبی است سرافراز عالم ساخت و صلوات الهی و تسلیمات نامتناهی نثار حضرت رسالت

... مهر دو نیم ایکمال بشارت نظام علی شیعتکم هم الفائزون بنواخت و بر آل طیبین و

عترت معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که پی لای ایشان بدرجات بهشت توان شتافت و از

درکات دوزخ نجات توان یافت المناجات خدایا تو لی اکر از حال من عیانست پیش تو احوال من ز فیض

ازل بخش آکاهیم خلاصی ده از جهل و کمراهیم ز کاری که نبود رضایت در آن مرا باز دار و ز من بکذران

نکه دار از من بد روزکار ز هر بد که باشد از آن دور دار چنان کار دنیا و دینم بساز که از هر دو عالم

شوم بی نیاز ز کسب حلالم بده توشه که کیرم ز خلق جهان کوشه غنی کن ز کنج قناعت مرا حضوری

ده از ذوق طاعت مرا نکه دارم از صحبت ناکسان بصاحبدلان اهل دردی رسان مکن بر مراد

جهان مایلم درین آرزو سر دکر دان دلم مکن بر مراد جهان کامکار که خجلت برم در سرانجام کار

نداند کسی جز تو بهبود من تو دانی زیان من و سود من بکاری مرا صرف کن روزکار که آید مرا روز محشر

بکار رفیق رهم ساز توفیق را که یابم نشان راه تحقیق را چنان کن بیاد خودت همنفس که ناید بغیر

توام یاد کس بنور یقین ساز روشن دلم مکن یکدم از یاد خود غافلم بروی در معرفت باز کن درون خلوتم

محرم راز کن ز جام محبت رسان سا غرم از آن باده ده مستی دیکرم چنان ساز مایل بعقبی مرا که نبود

تمنای دنیی مرا اجل کر زند چاک پیراهنم نکیرد غبار جهان دامنم چو تیغ اجل رخنه در جان کند عزرائیل

آهنک ایمان کند تو باشی نکه دار ایمان من ز رحمت کنی رحم بر جان من دران حالم از لطف یاری دهی

وز آن محنتم رستکاری دهی چو در تنکنای لحد جا کنم در آن وحشت آباد ماوا کنم ز رحمت فکن یک نظر سوی

من در لطف بکشای بر روی من نویدی ده از لطف و بخشایشم که باشد در آن خواب آسایشم

چنان قوتم ده در آن اضطراب شود بر من آسان سوال و جواب چو خلق جهان رو بحشر کنند سر از خاک

هر سوی روی آورند ز کرمای محشر در آن اضطراب شود سنک آب از تف آفتاب کرفتار عصیان ز

بخت سیاه سیه کرده رخ را ز کرد کناه نباشد در آن عرصه پر ملال پناهی بجز سایه ذوالجلال چو میزان عدل

آید اندر میان که کرد دکم و بیش هر کس عیان بفضل خدای صانع ذوالمنن مرا سایه لطف بر سر فکن

بود هم مرا کوههای کناه که از پیش او کوه باشد چو کاه چه باشد که از رحمت بیکران کنی ...

از آن منزل پر ز خوف و خلل ۞ که پران شود نامهای عمل ۞ بود ار چنان نامهٔ من سیاه ۞ که نتوان در و شد بکردن
گناه ۞ بابر کرم نامه ام بشوی ۞ وزان شدت ار شویم بده آب روی ۞ چو از دوزخ آتش علم برکشد ۞ که خلق جهانرا
بدم در کشد ۞ بزن آب از لطف بر آتشم ۞ وزان آتش آور برون بیغشم ۞ چو بر روی دوزخ نماید صراط ۞ بر افتان
در آیند خلق بساط ۞ بباریکی از موی باریک تر ۞ ز دود شب هجر تاریک تر ۞ چو شب های تاریک هجران سیاه ۞ چو
دود دل عاشقان جان گداز ۞ ز شمشیر برنده برنده تر ۞ زبانه زنده چو نار و سقر ۞ نگیری اگر دست من وای من ۞ بقعر
جهنم بود جای من ۞ چو پاکان گذر بر صراط افکنند ۞ مرا هم باقبال ان سروران ۞ ازان ورطهٔ پر خطر بگذران ۞
وز انجا چو پاکان فرخ سرشت ۞ در آور بانعام خود در بهشت ۞ خدایا مگیرم بدین ماجرا ۞ من و این تمنا کجا تا کجا ۞
بغیر از تو کس را چه یارای ان ۞ که گوید چنین کن ترا یا چنان ۞ الهی بحق امامان دین ۞ منازل شناسان راه
یقین ۞ بحق شهیدان بحر و هول ۞ بدلهای صافی نهان زیر گل ۞ بحق قبول دل مقبلان ۞ بآیینهٔ صاف
روشن دلان ۞ باب رخ خاکساران عشق ۞ بدرد دل بیقراران عشق ۞ که رحمت کنی بر همه خاص و عام ۞ قلم در کشی خطا
جهانرا تمام ۞ نمائی رهی را بدیشان چنان ۞ که باشد نجات تمامی در آن ۞ بتخصیص اهل سرگشته را ۞ سیه نامهٔ
بخت برگشته را ۞ که عمری بغفلت تلف کرده است ۞ بجهل و ضلالت بسر برده است ۞ بیامرزیش با همه زشتی ۞
خط عفو در نامه اش در کشی فی نعت منقبت نبی و ولی علیهما السلام چون در بیان کار تکلم کنی دلا ۞ اول بنام حضرت بیچون
کن ابتدا ۞ ان خالقی که هر دو جهان را انشا کرد ۞ در خاک پای سید کونین مصطفی ۞ بعد از ثنای ایزد و نعت نبی
بجوان ان ۞ این مطلع ولایت سلطان اولیا ۞ ان مطلع و لایت و آن مقطع ولا ۞ شاه نجف امام اسد الله مرتضی
ان شاه با ولایت و با عز و با شرف ۞ ان شهسوار دین اسد الله ابو العلا ۞ ان سرفراز مملکت لو کشف علی
ان هادی ره حق و ان مهدی هدی ۞ ای دل اگر نجات طلب میکنی یقین ۞ غیر از علی و آل علی نیست رهنما گر ره
بسوی مرتضوی میکنی طلب ۞ اول ز جان بیا و بزهرا کن اقتدا ۞ از جان و دل شناس حسن را امام دین ۞
[illegible]ن شاه شهیدان کربلا ۞ زین العباد باقر و صادق شناس امام ۞ موسی کاظم است و دگر هشتمین رضا
[illegible]که تا رسی ۞ با عسکری پاک بمهدی پادشا ۞ یارب الهی بر جمیع مؤمنین و مؤمنات ۞

و بر ما ی بیچارگان رحمت کن و بیامرز یا اله العالمین و یا خیر الناصرین فصلی در بیان محبان شیعیان بدانکه شیعیان پاک
اصل ایشان پاکست زیرا که ایشان از فضلهٔ طینت پاک حضرت رسالت پناه محمدی صلعم مخلوق شده اند چنانکه
حضرت شیخ مفید رحمة الله در کتاب ارشاد آورده که جابر بن عبد الله گفت شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و
سلم با حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام میفرمود الا ابشرک الا اعطاک الا ابشرک یعنی که پادشاه
عالم ابتدا بنور کرد مارا آفرید یعنی شاد گردانم ترا یا عطا کردانم ترا یا بشارت دهم ترا پس حضرت امیر المؤمنین
گفت بلی یا رسول الله فرمود بتحقیق که مخلوق شده ایم من و تو از یک نور و طینت و یک خاک آفریده شدیم پس
زیاده ماند از ان طینت زیادتی پس خلق کرد خدای تعالی از آن زیادتی طینت ما کل شیعیان را پس چون روز قیامت
شود بخوانند مردم آنرا بنام مردان ان ابن ان تا ولد الزنا معلوم شود مگر شیعیان ما ولد الزنا نمی باشند گواه پاکی ارتست و
لای شاهی دو آن یکی بر کمال معایش حلالی هست گواه دوم در کتاب تهذیب آورده که حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام فرموده اند که در وقتی که با زنان صحبت کنید بسم الله الرحمن الرحیم بگوئید تا شیطان از شما
دور شود زیرا که گاه هست که شیطان در بعضی نطفهها شرکت میکند شخصی گفت بلی یا ابن رسول الله چنین است
پس بچه معلوم توان کرد که کس از نطفهٔ پدر است یا نطفهٔ شیطان ان حضرت گفت که بر دوستی و دشمنی ما معلوم
میشود یعنی هر که شیعهٔ ماست از نطفهٔ پدر راست و هر که با ما دشمنی آرد از نطفهٔ شیطان است و ولد الزنا است
سیم جرم وجود مدعی از ظلم مادر است بلکه از خطای مادر او خاک بر کرد دیگر درشان زائران امام حسین ع در کتاب
مصابیح در روز عرفه که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که خدای تعالی روز عرفه را بر جانب زائران امام
حسین ع نظر اندازد و بعد از ان بنجات حاجیان احتمال دارد که باشد نظر اندازد و بعد فصل در بعضی مهربانی
و شفقت که حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیه السلام با شیعهٔ خود نموده اند چنانکه
در کتاب بشارة المصطفی لشیعة المرتضی آورده که حضرت خواجهٔ عالم صلعم با شادی و فرح تمام بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام آمده که چون حضرت امیر المؤمنین ع آنحضرت را بدان فرح بدید فرمود یا رسول الله من هرگز
ترا بدین خوشحالی ندیدم سبب آن شادی چیست آنحضرت فرمود که آمده ام تا ترا بشارت ا

این زمان جبرئیل بر من نازل شد گفت برو نیز د امیر المؤمنین و بشارت ده او را بدانکه شیعهٔ او از صالحان است
پس چون امیر المؤمنین این کلام فرح آمیز شنید از سید انام بر زمین افتاد و خدا را سجده کرد و شکر بجای آورد
پس سر مبارک از سجده برداشت و هر دو کف احسان بجانب آسمان برداشت و فرمود که خداوندا گواه باش که من
نیز نصف حسنات خود را بشیعهٔ خود بخشیدم چون حضرت بتول عذرا فاطمهٔ زهرا علیها السلام از شاه ولایت این سخن شنید
فرمود ای پدر بزرگوار گواه باش که من نیز نصف حسنات خود را بشیعهٔ علی مرتضی بخشیدم و ان نور دیدهٔ سید کونین
یعنی امام حسن و امام حسین علیه السلام از پدر بزرگوار و مادر عالی مقدار خود ان شنیدند فرمودند بار خدایا گواه
باش که نصف حسنات خود را بشیعهٔ خود بخشیدیم پس چون حضرت سید المرسلین صلعم از آل عبا ان شفقت نسبت
بشیعیان مرتضی علی ع بحر شفاعت موج زن کردید فرمود که خداوندا گواه باش که من نیز نصف حسنات
خود را بشیعیان مرتضی علی ع بخشیدم پس جبرئیل از حضرت رب جلیل نزول کرد و گفت یا رسول الله خدای تعالی
میفرماید که شما از من کریمتر نیستید پس بدانید من که خداوندم بتحقیق بخشیدم و آمرزیدم جمیع گناهان شیعهٔ
علی ابن ابی طالب ع و حسنات و فضایل ایشان زیاده از آنست که شمه از ان توان گفت یکی از حسنات
علی علیه السلام مبارزت خندق است که حضرت رسول صلعم فرمود که مبارزت مرتضی علی علیه السلام بعمر بن
عبد ود وَأَفْضَلُ مِنْ عَمَلِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ یعنی مبارزت و جنگ امیر المؤمنین ع با عمر بن
عبد ود در روز خندق بهتر از عمل همهٔ امت من تا روز قیامت و هم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
فرمود لَوْ أَنَّ الْأَشْجَارَ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرَ مِدَادٌ وَالْجِنَّ حُسَّابٌ وَالْإِنْسَ كُتَّابٌ مَا
أَحْصَوْا فَضَائِلَ عَلِيٍّ مرتضی علیه السلام یعنی اگر همهٔ درختهای عالم قلم شود و دریاها مداد و
همهٔ جنیان حساب کننده و همهٔ خلقان کتابت کنند از عهدهٔ حساب و شمار فضایل علی ابن ابی طالب علیه السلام
…ان نتوانند آمدن فصل در بیان دوستی اهل بیت دوستی و دوستان ایشان نعمتیست که از ان بزرگتر نعمتی نیست
…ت خواجهٔ کاینات و خلاصهٔ موجودات صلی الله علیه و آله و سلم بشکر انهٔ این نعمت سجدها فرموده
…س رحمة الله نقل کردند که روزی با حضرت خواجهٔ عالم در سفر همراه بودیم ناگاه حضرت

رسالت پناه

رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم پنج سجده بجای آورد که ان سجدها قیام و رکوع نبود گفتم یا رسول الله این سجدها را سبب چه
بود فرمود که جبرئیل ع آمد گفت خدایت سلام میرساند و میگوید من علی ابن ابی طالب را دوست میدارم ان سجده با شکر انه
آن بود که کردم چون سر برآوردم جبرئیل ع گفت حضرت خیر النساء فاطمهٔ زهرا علیها السلام را دوست میدارم سجدهٔ دیگر کردم
چون سر برآوردم گفت خداوند ذو الجلال میفرماید دوستان ایشانرا دوست میدارم سجدهٔ دیگر کردم چون سر برآوردم گفت حق
تعالی دوستان دوستان ایشانرا دوست میدارم سجدهٔ دیگر و شکر خدای بجای آوردم تو بدین مژده که جان فشانم روا است
که این مژده آسایش جان ماست و در کتاب مصابیح القلوب مولانا حسن شیعی رحمة الله آورده است که ای مؤمنان
بشارت عظیم است اگر پایهٔ مرتبهٔ دوستان ایشان ندارید باری از دوستان دوستان ایشانید آورده اند که مرد صالحی در خواب
دید که قیامت شده است و خلق را در موقف سیاست باز داشته و فرشته را دیدم که صحیفه در دست دارد گفت این صحیفه
چیست گفت این صحیفه ایست که نام دوستان امیر المؤمنین ع در انجا نوشته است بوی نمود نام خود در انجا ندید گفت مرا پایه
و مرتبهٔ ان نیست که نام من در بین میان دوستان مرتضی علی باشد اما در آخر این صحیفه که من دوستان دوستان ایشانرا
دوست میدارم پس خطاب عزت در رسید که چون این بنده از روی نیاز این سخن را ادا کرد نام او را در اول صحیفه بنویس که
از جملهٔ دوستان ماست و ما را نیز اگر دعوی دوستی ایشان و متابعت و پیروی ایشان است که قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ
ما دعوی میتوانیم کرد که دوستان و دوستان دوستان ایشانرا دوست میداریم ای که توام
گفت هندوی توام هندوی هندوی توام فصل در بیان وفاداری سلمان بدانکه وفا و محبت ایشان چنان است که اگر ایشانرا
ذره ذره کنند ذره در محبت ایشان قصوری پیدا نشود و اگر مال تمام عالم بدشمنان ایشان دهی که ذره عداوت ایشان
کم نشود چنانکه در نهج البلاغه آورده اند که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي
هٰذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجُمْلَتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي یعنی اگر بزنم
دماغ مؤمن را بدین شمشیر خود بانکه دشمن دارد مرا دشمن ندارد و اگر بریزم دنیا را با تمامی اموال و اسبابش بر منافق برانکه دوست
دارد مرا دوست ندارد مرا و هم امیر المؤمنین ع فرمود که اگر دوست ما را و دوستان دوست ما را پاره پاره سازند دوستی
ما از و جدا نشود و در کتاب اسماء الرجال ابن داود آورده است که حضرت امیر المؤمنین ع میثم

فرمود یا میثم چه خواهی کرد در وقتی که عبید الله علیه اللعنة والنار گوید از من که علی ام برگرد گفت معاذ الله که از تو برگردم پس آنحضرت
فرمود که ترا خواهد کشت و خواهد آویخت میثم گفت والله که در دوستی شما کشته شدن در راه خدا سهل است و اندک
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود پس تو همراه من خواهی بود و در درجهٔ بهشت در روز قیامت و چون عبید الله زیاد علیه
اللعنة میثم را طلبید گفت من ترا می‌کشم گفت مولای من خبر داده که مرا خواهی کشت پس میثم دعا بنیاد کرد و مدح و ثنای علی
ابن ابی طالب علیه السلام و مردمان را بر دوستی آنحضرت همی خواند تا جان در راه او نثار کرد ذرّهٔ باک نداشت رحمة الله علیه
شعر وصفت عاشق صادق بحقیقت آنست || که گرش سر برود از سر پیمان نرود فصل در بیان آنکه شیعیان و محبّان حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام اند از برای خدای تعالی دوست میباید داشت چنانکه شیخ شهید رحمة الله علیه در چهل حدیث آورده
است که حضرت خواجهٔ کاینات محمّد مصطفی صلعم فرمود یکروز اصحاب خود بعضی را که ای بنده کان خدای دوستی خدای تعالی نمیتوان
یافت مگر بدین وصیله که دوستی کنید برای خدای تعالی و دشمنی کنید برای خدای تعالی که دوستی و دشمنی ایشان از برای اینست گفت
کیست دوستان خدای تا او را دوست داریم و کیست دشمن خدای تعالی تا او را دشمن داریم پس حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلّم اشارت
بجانب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کرد و گفت آیا تو میبینی این را گفت بلی یا رسول الله پس فرمود وَلِيُّ هٰذَا وَلِيُّ اللّٰهِ
فَوَالِيهِ وَعَدُوُّ هٰذَا عَدُوُّ اللّٰهِ فَعَادِيهِ یعنی دوست علیّ ولی الله دوست خدای تعالی است پس دوست دارید دوست
علیّ مرتضی را و دشمن دارید دشمن علی را و دوست دارید دوست علی را اگرچه قاتل پدر و فرزند تو بوده باشد و دوستی امیر المؤمنین
آنست که با دشمنان او دشمن باشی چنانکه در نهج البلاغه آورده اند که حضرت شاه ولایت فرمود که دوستان سه اند و دشمنان
سه اما دوستان اوّل دوست تو است و دوست دوم دوست دوست تو سیوم دشمن دشمن تست اما دشمنان اوّل دشمن
تست دوم دشمن دوست تست سیوم دوست دشمن تست و هم در نهج البلاغه آورده اند که در وصیتی که حضرت امیر المؤمنین ع
با امام حسین علیه السلام نوشته آورده که زینهار دوستی نکنی با دشمن دوست خود اگر چنین کنی دشمنی کرده باشی با دوستان خود
و مولانا بیدلی چنین فرموده شعر نیست محبّان شاه مردان را || که با مخالف او دشمنند از دل و جان || باید ز دشمنان علی دوستی
نکه || دم از محبّت میزنی زهی بهتان || درین معنی سیّد راضی سبزواری فرموده شعر با خارجی که بادیه و زندگی حرام
داشتها مزن || انگشت در کف تو چرا پنج آفرید یعنی بجز بدامن آل عبا مزن || از خارجی مدار دم تیغ کین

دریغ

دریغ || یا دم مزن ز دوستی شه اولیا مزن || لحال فارسی است شعر و حسرتا اگر که نکیرند دست ما || کاه سر احمد و گاه جز آعلی ||
دانرا که بد نجات که دانند براه دین || هم پیش او محمّد و هم پیشوا علی || از جان محب آل عبا شو که تا شود || حشر تو با محمّد و نشر تو
با علی || میکویم از میان دل و جان بروز و شب || پیوسته یا محمّد و همواره یا علی || کوری چشم خارجی و ناصبی مراست || هم
مقتدا محمّد و هم رهنما علی || هم صاحب شفاعت و هم صدر بخشش است || هر کنه محمّد و بر هر خطا علی فصل در بیان آنکه برآور
حاجت شیعیان چه مقدار ثواب دارد و در کتاب عدة الداعی آورده اند که ابن عباس رحمة الله گفت با حضرت امام
حسین علیه السلام در مسجد حرام بود و حضرت امام حسین علیه السلام معتکف بود در طواف خانهٔ کعبه بودیم که شخصی از شیعه
آمده گفت یا ابن رسول الله فلانکس بر من قرض دارد اگر تو آیند قرض مرا ادا کنید حضرت امام حسین ع فرمود بربّ این
خانه که پیش من تمام اموال خود را در راه خدای تعالی تصدق نموده چنانکه هیچ از آن نمانده پس آن مرد شیعه گفت اگر
مصلحت حضرت امام حسین ع باشد از و مهلت خواهد از آن قرض خواه من که مرا تهدید میدهد بحبس ابن عباس
گوید چون حضرت امام حسین ع این سخن شنید طواف را قطع کرد همراه آن مرد برفت که مهلت خواهد ابن عباس گفت
یا ابن رسول الله فراموش کردی معتکف بودی امام حسین ع گفت فراموش نکردم ولیکن شنیدم از پدر بزرگوار خود که گفته
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلّم شنید که هر که برآورد حاجت برادر مؤمن را مثل کسی باشد که خدای تعالی را هزار سال
عبادت کرده باشد همه شب بنماز بر خواسته باشد شعر برآور حاجت درویش مسکین || اگر خواهی ثواب بی نهایت ||
که هر کس کو برآرد حاجت کس || همین دارد خدا آیش در نهایت و هم در کتاب عُدَّةُ الدَّاعِي آورده که ابراهیم
تمیمی گفت که با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام طواف خانهٔ کعبه میکردیم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود
آیا خبر دهم ترا که چیست ثواب درین طواف گفتم بلی یا ابن رسول الله جان فدای تو باد خبر ده مرا که هر که بیاید بسوی این
این خانه در وقتی که عارف باشد بحق این خانه پس از طواف بر گرد این خانه بر آید هفت بار و دو رکعت نماز بگذارد
در مقام ابراهیم بنویسد خدای تعالی از برای او ثواب ده هزار حسنه و برآرد برای او ده هزار درجه فرمود اما خبر دهم
بچیزی که بهتر ازین باشد گفتم بلی یا ابن رسول الله جان من فدای تو باد فرمود که هر که حاجت برادر مؤمن
مثل کسی باشد که این خانه را ده بار طواف کرده باشد و او را ده هزار حسنه نویسند و ده هزار درجه

همه را با نجاح حاجت مؤمنان موقوف دارد انشاء الله تعالی در بیان انکه هرکه در طریق محبت اهل البیت اطهار رو اولاد ابرار
ایشان از سر تحقیق و راستی قدم اخلاص نهاده است اعتصام بحبل المتین استوار ساخته و از خدای تعالی همیشه عزت و نصرت
دوستان و مذلت و نکبت دشمنان خواسته اگر بصورت بنا بر ضرورت از غلبه دوستی استانه ملک شاهان غایبست اما
بمعنی از دل و جان بخدمت حاضر هست و این معنی از کلام فرخ انجام امیر المؤمنین علی علیه السلام ظاهر است چنانکه در نهج
البلاغه آورده که در وقتی که خدای تعالی حضرت امیر المؤمنین ع ظفر داد بر اصحاب جمل که طلحه و زبیر و عایشه بودند
و در انجا شخصی از دوستان گفت یا امیر المؤمنین من دوست میدارم که برادر من فلان اینجا حاضر بودی تا بدیدی که خدای
تعالی چه ستمکار النصرت داد بر دشمنان حضرت امیر المؤمنین ع فرمود هوی اخیك معنا ایا میل برادر تو با ماست بالنظر
پس فرمود بتحقیق اینجا حاضراند بعد از ان فرمود لقد شهدنا فی عسکرنا هذا اقوام فی اصلاب الرجال
و ارحام النساء یعنی بتحقیق که حاضراند درین لشکر ما قومی که هنوز در پشتهای پدر و مادر خویش اند و در کتاب نصیحة الکرام
آورده ابن امامه گوید روزی در خدمت حضرت خواجه عالم نشسته بودیم که انحضرت فرمود که یکی از اهل بهشت خواهد آمد و سوال
خواهد کرد آن چیزی که خواهد ضرور و مهم اوست چون لحظه بگذشت اعرابی پیدا شد بر شتری نشسته و شتر را بخوابانید و در مسجد
آمد و سلام کرد و حضرت رسول صلعم گفت علیک السلام و ما نیز جواب دادیم اعرابی گفت کدام از شما رسول است گفتیم این حضرت
است رسول خدای پس اعرابی رو بسوی رسول خدا کرد و گفت یا رسول الله من دیشب همه شب این آیت میخواندم که و اعتصموا
بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا آمدم تا از شما بپرسم که حبل المتین کدام است که خدای تعالی فرموده است که دست
در وی زنید و از پیروی او متفرق و پراکنده مشوید و بر مردمان فرض کرده است که دست در وی زنند حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم سر در پیش افکند و سر برداشت و گفت ای عزیزان و ای اعرابی بدانید و آگاه باشید که حبل الله را بشما
... پس دست مبارک بر پهلوی حضرت امیر المؤمنین ع نهاد و گفت اینست حبل المتین که خلق را واجبست که دست در وی زنند
... بدو چو بینید که حق با اوست پس اعرابی از انجا بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و هر دو کتف مبارک وی بگرفت و گفت
... خدا ترا گواه میگیرم که من دست در حبل المتین تو زدم چنانکه فرمودی خلق را که دست در وی زنند و تمسک بدو
... و ولی من گردان پس اعرابی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را وداع کرد و باز گردید عمر انجا حاضر بود

نتر سد همی مرد ناکرده کار لبش ناپدید آید از پشت دست تنوری چنین گرم نانی نبست بدانی که غله برداشتن کسی
بود تخم ناکاشتن بدانکه حضرت خواجه عالم و سرور نبی آدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی علیه السلام
فرمود یا امیر المؤمنین ترا وصیت میکنم و شیعیان و محبان ترا که بدان کار کنند و بعمل آرند تا رستگار دنیا و آخرت باشند و
هر آن بنده که این وصیت را بعمل آرد نیک باشد جای او در بهشت یا امیر المؤمنین طلب کن از خدای تعالی مال حلال که طلب کر
دن مال حلال بر مؤمن و مؤمنه فریضه است یا امیر المؤمنین مؤمن را سه علامتست نماز گذاردن و روزه داشتن و صدقه
... و احسان نمودن یا علی مرد ستمکار را سه علامتست بر زیر دستان ستم و غضب کردن و چون دست دهد مال مسلمانان
بردن بناحق و باک نداشتن یا امیر المؤمنین بدخوی را سه علامتست چون نزدیک تو آید چاپلوسی کند و چون غایب شود
غیبت تو گوید چون ترا مصیبتی پیش آید شاد شود یا امیر المؤمنین منافق را سه علامتست پرهیزکاری کردن و حریص
بودن بر علم چنانکه شیر بر پستان نزود او نیز بر سر گناه نرود یا شاه ولایت عاقل را سه علامت هست خوار داشتن دنیا
و رنج خلقان کشیدن و چون بلا رسد بران صبر کردن یا امیر المؤمنین مرد احمق را سه علامتست آسان گرفتن فرمانهای
خدای تعالی و سخن بیهوده گفتن و بیهوده در پس افکندن از طاعتهای خدای تعالی یا امیر المؤمنین نیکبخت
را سه علامت هست دور افتادن از معصیت و خوردن قوة از وجه حلال نشستن و برخواستن با علما و نماز پنج
وقت بجماعت گذاردن یا امیر المؤمنین بدبخت را سه علامت هست دور افتادن از علما و نماز تنها گذاردن
و خوردن قوة از وجه حرام یا امیر المؤمنین بدکار سه علامت دارد میان خود و میان خدای تعالی عمل صالح
کند و دین خود را بعمل صالح کوشش نکند مردمان را همان پسندد که خود را پسندد یا مرتضی علی سخت دل را سه علا
مت بود بر ضعیفان و زیردستان رحم نکند و باندک چیزی قناعت نکند و پند و نصیحت او را سود ندارد یا امیر المؤمنین
نادان را سه علامت است نافرمانی خدای تعالی و رنجانیدن همسایگان و بدکردن بد نشست و برخواست
کردن یا امیر المؤمنین مخلصان را سه علامت است دشمن مال دنیا باشد و دشمن دار کسی که ا...
و ثنا گوید او را خوش نماید کسی را که سخن بیهوده گوید یا امیر المؤمنین دانا را سه علامت
گفتن و پرهیز کردن از حرام و از همه کس خود را کمتر دیدن یا امیر المؤمنین جوانمرد را

بدشمن قادر عفو کند و زکوة مال خود را بدهد و صدقه دادن را دوست دارد یا امیرالمؤمنین بخیل را سه علامت است
ترس از گرسنگی و ترس از سؤال مردم و چون بمرد مال را سه مرحبا گوید و شرم ندارد یا امیرالمؤمنین دوست
را سه علامت است مال خود را پیش مال تو دارد و نفس خود را پیش نفس تو دارد و قبض روح خود پیش تر
از قبض روح تو خواهد و راز ترا پنهان دارد یا امیرالمؤمنین کافر را سه علامت است شک در دین خدای تعالی
... نیمی با بندگان خدای تعالی کردن و غافل در طاعت خدای تعالی بودن یا امیرالمؤمنین آمرزیده را
سه علامت است ترس از خدای تعالی و ترس از رسول خدای و ترس از روز قیامت

بهترین مردمان بنزدیک حق سبحانه و تعالی و حضرت سید المرسلین ...
هدی صلوات الله وعلیهم اجمعین انکسانی اند که منفعت رسانند اند در عباد و تنها بنده گان را چنانچه حق سبحانه
و تعالی و رسول صلعم فرموده است و بدترین مردم انکسانند که عمر ایشان دراز باشد و دایم بفسق و فجور مشغول باشند
و عمل بد از ایشان صادر شود یا امیرالمؤمنین دشمن ترین مردمان بنزدیک خدای تعالی آنست که مردمان گویند
در روی نیکوئی هست و خدای تعالی داند که در وی نیکوئی نیست ظاهر او نیک است و باطن او بد است یا امیر
المؤمنین هر که در راه خدای تعالی دوستی در دین کند غنیمت است و در آخرت بشارت که خدای ...
تعالی بحضرت خواجه عالم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است و وحی فرستاده که من در میان ...
دوستی و برادری آفریدم تو نیز در میان امت دوستی و برادری نه تا یکدیگر را دوست دارند و برادر باشند یا امیر
المؤمنین پنج چیز دل را عبر آند بسیار خوردن و خواب کردن بسیار و قوت از حرام خوردن و ایمان ...
دور گردانیدن یا امیرالمؤمنین پنج چیز دل را سخت گردانند اول طعام بر سر سیری خوردن دوم ظلم
بر مسلمانان کردن سیوم ترک فریضهای حضرت حق سبحانه و تعالی کردن ...
... آب بر دست چپ خوردن پنجم بر زیردستان رحم ناکردن یا امیرالمؤمنین پنج چیز را
... مذکور خواهد و باید که بانچه فرموده شد عمل نمایند تا رستگاری دنیا ...
... دنیا و آخرت ... چه خدا و رسول فرموده عمل بآن نمایند و آن ...

۳۱۵۵ ۱۳۴۲

مگردان تهی دستم از لعل و در ببده در شبم قطرهٔ اشک و سوز وزان کوکبم کن شب تیره روز مدارم بپایش کس بهر کام که بهر تو بس در
نمازم قیام بهر کس تواضع مکن پیشه ام ببر جز برکوعت ز اندیشه ام سرم را بخدمت مزن پیش کس که سجده ترا میتوان کرد و بس
درم گر بلطفم نمائی و بس مخستم کرم بخش و انکه زپس چنان کن بیاد خودم همنفس که ناید بغیر توام یاد کس نزیبد دلم
گر طریق ثواب عنان عنایت ز من بر متاب چو من کس گنه کار و بیچاره نیست پشیمانم اکنون ولی چاره نیست تنم
در سجده ام در پی بندگی نه رو بر زمینم ز شرمندگی درونم صراحی صفت از حرام چه حاصل مرا از سجود و قیام ز وسواس
شیطان دلم در عتاب ز یاد تو اش چون کنم بهره یاب بگردان مرا از چه افزون گناه چه حاصل که سازم روانش تباه
ببین عذر من وز بدم دستگیر از آن در گذر روز بدم در پذیر گیاهی که او را نیست اعتمید ز باران رحمت مکن نا امید
گناه از من و وز تو رحمت سزاست که از بنده این لایق آن از خداست گنه کرده آن عمر بر کرده ام تو رحمت کن از
من گنه کرده ام گنه کارم از لطف امیدوار که هم جرم بخشی هم آمرزگار درونم ز نیش گنه ریش بین مبین جرم من
رحمت خویش بین گنه بیحد و انتها کرده ام غلط این که عمری خطا کرده ام چو اشک ندامت بروز شمار گناهی که کردم
بروی میار چو پرسی ز من کرده ام ناصواب در آموز پیش از سؤالم جواب بر آن کارم امروز کن کامکار که فردا
ز عصیان که کردم من سینه ریش نگیری ز من باز احسان خویش بشغلی کنی در جهان مایلم که از وی رضایت شود
حاصلم نمائی ره شرع پیغمبرم کنی پیرو ساقی کوثرم الهی بحق رسول امین چراغ شبستان راه یقین بحق شهی کا
ولیا را سزا است که معراج او دوش پیغمبر است بذات کریم و کریمی ذات بحق محمد علیه الصلوة که از لطف خویشم
مکن ناامید ز رحمت رسان قاسمی را نوید فی نعت نبی گهرریزی کلک سحرآزمای ز نعت محمد رسول خدای
سپهر وفا بحر احسان و علم جهان کرم کوه انصاف و حلم محمد که رشح بقا جام اوست جهان روشن از پرتو نام اوست
بود میم او چشمهٔ آفتاب وزان چشمه پاید فلک نور و تاب بیاض وی از عین رخشنده گی بود خوشتر از چشمهٔ
زندگی ز سر حلقهٔ میم او تا بپای دها نیست گویا بحمد خدای ز حالش که دارا بود صد فتوح مدار حیاتست انجام روح
پس از جای او میم عنبر سرشت بود غنچهٔ هشت باغ بهشت قدمگاه او تاج دین پروران وز و دیده سرمه
گران درین صفحهٔ لاجورد انچه هست بآرایش نام او نقش بست نهان عز و اقبال در رشت او

رسول عرب شاه امّی لقب وکیل عجم رهنمای عرب ازو حجّت دین مکمّل شده بمهر نبوت مسجّل شده بهشت برین لالهٔ باغ اوست
جهان روشن از نور او راغ اوست باکرام خاص وبفضل عمیم شفاعت گر روز امید وبیم چراغی که شد دیده را عین نور
چو نوری کزو چشم بد باد دور در انگشت او خاتم سروری قوی پشتش از مهر پیغمبری هزار آفرین بر جمال چنین جمالش ز نور
جهان آفرین بگویش سلیمان ز فرخندگی بود خاتمش حلقهٔ بندگی ازو عرش را زینت زین بود دو ابروی او قاب
قوسین بود سحاب کرم رحمت کردگار که رحمت بران ابر دریا نثار سواد خضر جعد پرتاب اوست زلال لقا لعل
سیر آب اوست اگر یاد خلقش نبودی دلیل بجیدی گل نارش آتش خلیل خلیل از رخش شرم بسیار داشت که او
نور روی شعلهٔ نار داشت مسیحا گر از آسمان در گذشت محمد ز کون و مکان در گذشت از آن شد مسیحا بچرخ برین
که بر درگهش رو نهد بر زمین اگر تا وفت سوی تجلّی و طور شد از طلعتش آسمان کوه طور ز معراج او تا بمعراج این
تفاوت بود ز آسمان تا زمین کلیم ارشد و بهره از نخل یافت باقبال او نخل از جا شتافت چه غبغبش دید و روی چو ماه
که یوسف بزلف سیه شد بچاه شتربان او صالح ناقه دار کمند از ارادت بدوش از مهار حیات از خضر آب حیوان دهد
لبش و ز نفس سنگ را جان دهد ازو تا بیونس بسی راه بود رسید او بماهی واین ماه بود لم چشمهٔ کوثر از جام اوست براث
رشحی را انعام اوست چو شمشیر او شعله زد در عرب فتاد آتش دین ابر بولهب چنان خان اسلام ازو شد بلند
که کسری درایوان کسری فکند دو ابروش پیوسته محراب بود لب چو آب ولیش عنان تاب بود یتیمی که پروردش ام الکتاب
شد از علم ودین حاصلش چند باب از آنش لشد لوح مکتب پسند که از لوح محفوظ شد بهره مند بلوح ارشد بد
قلم زان چه غم که اورا طفیل است لوح وقلم نبود احتیاجش بتعلیم کس که آموزگارش خدا بود وبس نبوتش
از آن سایه گر نور بود ازو ظلمت آب و گل دور بود بیفتاد از آن بر زمین سایه اش که بر عرش بود اشرف پایه اش
چه غم عاصیان را ز عذر گناه که باشد شفیعی چنین عذرخواه چنین عذرخواهش ز عصیان چه باک بنوح از خطرهای
طوفان چه باک [منقبت علی ولی الله علیه السلام] قلم چنان در سخن کن علم که حدت خیزد ز لوح و قلم جهان کن براز گوهر شاهوار
[illegible] ولدل سوار امام زاضمان وضمانرا امام وصی پیمبر علیه السلام خلیلی که نار ازل نور اوست
طور اوست امیر عرب شهریار عجم وصی نبی شهسوار حرم از آن قبله شد کعبه گاه سجود

که انجا

که انجا علی آمد اندر وجود ز ناف زمین نافه شد ناپدید که اطراف عالم ز عطرش پدید ملک را شد آدم از آن قبله گاه که تابنده
بود از رخش نور شاه باو داده بیچون بروز الست بغیر از نبوت دگر هرچه هست نبودی اگر خاتم انبیا نبودی نبود جز
شه اولیا دلش پر ز الهام رب جلیل چه غم گر نیامد بدو جبرئیل چه باک ار شدی پای او عرش سای همین بس که دوش نبی
گردجای مسیح ار بلند آمد از چرخ بند علی شد ز کتف نبی بهره مند بجای رسانید از قدر پای که از دست قدرت بر
ستش خدای سر اولیا شاه مردان علیست وصی نبی شیر یزدان علیست نباشد کسی از خفی وجلی سزای امامت
بغیر از علی علی شهر علم و نبی را درست ز خاک درش عرش را افسر است خدا را نبی و علی را وصیت علی با خدا و
خدا با علیست اگر مشکلی گردد ت منجلی ز ناد علی جوی یا د علی بود نامهٔ فتح در مشت او کلید در خیبر انگشت او
بجیدان شرف چشمهٔ کوثرش بود قطرهٔ از می کوثرش نجف گوهر آستان ور آصدف بود گوهرش در پاک نجف
نجف چون حرم کعبهٔ عالمست درش قبله گاه بنی آدمست کلید در خلد در مشت او نگین یدالله در انگشت او طفیل
قدوش ریاض نعیم بر و منکشف حال خلد و جحیم بفرمان حق روز و شب کردگار بود حکم او حکم پروردگار خضر تشنهٔ
فیض انعام اوست می زندگی جرعهٔ جام اوست زلال خضر گرچه جان پرور است لم چشمهٔ ساقی کوثر است بپر
رفته خاک درش جبرئیل زده آب از چشمهٔ سلسبیل اگر سلسبیل است اگر کوثر است سبیل ره آل پیغمبر است فروغی
که خورشید انور گرفت ز رخسار آل پیمبر گرفت چمن را کمال از کمال علیست جمال گل از رنگ آل علیست پدر هرچه
هست از خفی وجلی طفیل علی دان و آل علی دو سلطان که فخر نبی آمدند جهان را سر و سرور عالم اند حسین و حسن آن
دو فرخ سرشت دو نخل گلستان باغ بهشت دو سرو سرافراز باغ دلند دو مهر اند و نور مه و انجم اند دو چشمند در چشم
جان مردمند دو صبح سعادت ز روشن دلی یکی چون نبی و یکی چون ولی از ایشان بود کار دین را نظام بایشان بود
دین وملت تمام الهی بشاهی که دین پرور است که سردار دین دین است و دین پرور است بحق محسن رهنمای
زمن دلیل خلایق بوجه حسن بحق حسین آن اسیر بلا گل گلشن روضهٔ کربلا بزین العبا دگرامی سپاه که شد
نوح کشتی بحر نجات بپاکی باقر امام انام بسمی محمد علیه السلام بصدق رضائی که با صادق است که
صفا سابق است بموسی کاظم امام سلیم که بود از تجلی حق چون کلیم بحق رضا کعبهٔ مستمیر

زمین ۞ بحق نقیبن سرور اتقیا ۞ طفیل رسش تارم کبریا ۞ بحق نقی قدوة المتقین ۞ امام بحق قطب دنیا و دین ۞
بحق حسن رهنمای بشر ۞ بمهدی که بر راه او ناآیست ۞ اگر چشم دشمن و گر چشم دوست ۞ اگزین هشت چار اختر برج دین
منازل شناسان راه یقین ۞ بـ زانچنان کار دنیا مرا ۞ که حاصل شود خوب عقبی مرا ۞ ز اعدای ایشان مرا دور دار ۞
مرا از محبان ایشان شمار ۞ الهی بحق چهارده معصوم پاک که بر ما و حاضران این مجلس رحمت کنی و ببخشی یا اله
العالمین و یا خیر الناصرین **فصل در بیان وصیت نامه سید کائنات** صلعم بدانکه این وصیت نامه رسیده از سید عالم و سرور بنی
آدم شهباز دور زمان فاتح مقام سلیمان ناصر اهل ایمان رهنمای دو جهان محمد مصطفی علیه التحیة و الثنا چنین روایت
میکند اسمعیل بن محمد مصری که من در مسجد مدینه حضرت رسول بطواف و طاعت و عبادت مشغول بودم که ناگاه
خواب بر آورد ربود جمال با کمال حضرت رسالت پناه محمدی صلعم را دیدم که هر دو دست برداشته بود و دعا میکرد و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در پیش آن حضرت دستها برداشته و بر عمامه خود نهاده و حضرت امام حسن و امام حسین با
محبان و شیعیان و دوستان حاضر بودند تا ساعتی که آن حضرت از دعا فارغ و نظر بر اهل مجلس انداخت ناگاه
نظر مبارکش بر من افتاد سلام کردم خواستم که باز گردم آنحضرت فرمود که ساعتی توقف کن نظر بسوی حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام کرد و گفت یا امیر المؤمنین ع وصیت نامه بنویس بر امتان من تا که در دنیا بودم غم شما داشتم و در
آخرت نیز غم شما دارم الله اکبر از تهدید خدای بترسید و توبه کنید از افعالهای بد و باز درگاه حق سبحانه و تعالی
گردید که هر شب دوشنبه و پنجشنبه فرشتگان عملهای شما را باسمان برند و جمله فرشتگان می گردانند و بپیش من
عرضه می کنند و می گویند یا رسول الله امتان تو چه کارها می کنند در پیش فرشتگان از خجالت سر بر نمی توانم آورد اینک
نزدیک شده که قیامت برسد و در توبه بسته گردد و بر پادشاهان نیز واجب است امر معروف و نهی از منکر کنند بلکه
ایشان نیز بفسق و فجور و ظلم دست تطاول دراز کرده‌اند وای بر بدکاران وای بر ظالمان وای بر نوحه گران وای بر مجرمان
وای بر گناه کاران وای بر بخیلان وای بر جاهلان وای بر بی نمازان وای بر زانیان وای بر ربا خوارگان وای بر
…یان وای بر قمار بازان از بهر خدا توبه کنید و از گناهان پشیمان شوید و بر پدر و مادر عاق مشوید دست
و رحم و شفقت از فقیران کم مکنید و دایم بطاعت و عبادت کوشش نمائید ای امتان بی وفا

درمیان شما هفت صفت پیدا شده اول آنکه بی نماز بسیار شده اند دوم قرآن چنانکه شرط است نمی خوانند سیم ربا میکنند
چهارم ربا می خورند پنجم زنا می کنند ششم الحیاء من الایمان حیا از میان شما کم شده است هفتم رحم و شفقت از میان شما
کم شده است و مردان و زنان با یکدیگر رحم و شفقت از میان شما کم شده در عوض نیکی بدی میکنند نمی بینند کسی بخت فیروز را
که فردا کنند کار امروز را لاو حضرت رسول صلعم فرمود ای امتان شرم بدارید از خدای تعالی که سخت از عملهای بد شما ننگم
و سخت ازین کارها عجب مانده ام و از ناخوشی این کارها که باسمانها می برند و شب و روز شرمساری میبرم زینهار صد هزار
زینهار ای امتان بی وفا خانم کار خود بجز نید و دور زمان باخر رسیده است و برکت از میان مردمان بیرون رفته است
و شفقت در دلها نمانده است امیران و حاکمان دست ظلم و تطاول دراز کرده اند و علما و قضات بعلم عمل نمی کنند و سخن
حق از ظالمان باز گرفته اند و در میان شما علامتها پیدا شده است و از شومی ظالمان و جاهلان ایمنی و رفاهیت از میان
شما برطرف شده است و امر معروف و نهی از منکر بار برداشته اند و نمی کنند از آن واسطه دعای شما قبول نمی شود که روز بفسق
و فجور مشغول شده اید از آن سبب دوستی آخرت از میان شما برخاسته است و از آخرت محروم خواهید شد ای امتان توبه
کنید و از گناهان پشیمان شوید و روی بدرگاه پروردگار عالم کنید و خلق آزاری مکنید تا بدوزخ گرفتار نشوید و جملگی بجمع
مال دنیا مشغول شده اید از آن سبب دوستی آخرت از میان شما برخاسته است و از آخرت محروم مانید و ترک نماز و روزه
و طاعات و عبادات و دست خداپرستی داشته و پیوسته بهوای نفس و شیطان پیروی کرده اید و زکوة و خیرات بمستحق
نمی رسانید و خمس آل محمد نمی دهید و آل مرا خوار میدارید و حق ایشان نمی رسانید و خیرات بدیشان نمی دهید از آن سبب بلاها
نازل و خشکیها و بی برکتیها بشما رسیده است ای امتان حق مادران و پدران بجای آورید اگر کسی با کسی جنگ و خصومتی کرده اید
حلیتی طلبید و کینه هیچ برادر مسلمان در دل مگیرید که دنیا باخر رسیده است ع این وصیت از من بشما رسیده از من که رسول
ای امتان توبه کنید و بخدای باز گردید شب دهم شهر شعبان المعظم بود که این وصیت نامه بدست اسمعیل بن محمد مصری رسید
است از مرقد منور پر نور سلطان انبیا صلعم بر حریر سفید نوشته اسمعیل گوید چون از خواب برآمدم این وصیت نامه بر حریر سفید
نوشته بود بر دست خود بدیدم و دعا کردم تا همه کس ازین بهره مند باشند روز دهم شعبان بود که این و
منبر حضرت رسالت پناه محمدی صلعم خواندند و بعد از آن سواد یا بر داشتند و بهر شهری و دیاری

بصره و شام و یکی بیمن و طایف و دیکری بروم و روماتـه و یکی به بصره و بغداد و تبریز و عراق و عراقین و خراسان و
هندوستان و هرجای که دیار اسلام بود و باید که این وصیت نامه را شهر بشهر و ده بده برسانند و باید که علما و صالحان
و خطیبان این وصیت نامه را بر بالای منبرها و مسجدها بخوانند و بر همه کس روشن کردد و تکبیر نکنند و چنان خوانند که
همه کس بشنوند و بهمه شهرها و دهها و محلتها برسانند و در عمل آرند اسمعیل کوید یا الله العظیم ثم یا الله العظیم
در انوقت حضرت سید کاینات صلعم دست چپ بر سینهٔ مبارک میزد و از دیده آب میریخت و می کفت ای اسمعیل
این وصیت نامه را پنهان مکنید و بر امتان من برسانید و بکوئید که غافل مباشید بیاد خدای تعالی و یک لحظه و یک لمحه
از یاد حق تعالی غافل مشوید که هان قیامت نزدیک رسید و توبه و استغفار کنید و از کناهان بپرهیزید اکر از من این وصیت
نامه پنهان کنید در قیامت شما را شفاعت نکنم و هر آن مؤمنی که این وصیت نامهٔ من با امتان من رساند در حق ایشان
دعا بسیار است اَللّٰهُمَّ اَجِرْنَا مِنَ النَّارِ السَّالِمِیْنَ وَمِنَ نَاصِرِ الظَّالِمِیْنَ
روایت کرده اند از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم که آنشب که از معراج باز آمد انچه دیده بود از عجایبها با حضرت فاطمهٔ
زهرا علیه السلام می کفت که ای فرزند عزیز من انچه دیده ام در دوزخ از عقوبتها و عذابهای کوناکون از زنان و مردان اکر
بکویم تو طاقت شنیدن آن نداری یا فاطمهٔ زهرا طاعت خدای تعالی و طاعت من که رسولم و طاعت شوهر خود نکاه دارید
که هر کدام از ینها خللی افتد امید رستکاری نبود ای فرزند در دوزخ ماری دیدم که هزار نیش دارد و بهر نیشی هزار قطره زهر دارد
اکر یک قطره از آن زهر در عالم افتد هیچ طعامی و شرابی نباشد الا که همه تلخ کردد و پر زهر شود و آن مار و کژدمان آن شخصان را در
دهن بکیرند و میخایند و بدان زهر با ایشان می نالند و فریاد و ناله می کنند چنانکه اهل دوزخ از فریاد ایشان در عذاب اند
خود فراموش کردندی از جبرئیل علیه السلام پرسیدم کفت مردی بود که بنامحرم بسیار نکریستی و قول خدا و رسول خدا را غلط پنداشتی
و وعظ و نصیحت آخرت را التفات نکردی یا فاطمه هر که راضی شو که اهل وی با مر شرع نکند و ویرا راه خدای تعالی نخوانند از آن
ضعیف تر باشد که مورچهٔ در عرصات یا فاطمه بر تو که بی رضای شوهر نفسی نزنی تا فردای قیامت رسواترین خلق نباشی یا
...فت آسمان و هفت زمین آفرید است و مرا نبوت کرامت کرده که اکر جملهٔ طاعات و عبادات که خدا
...ای آوری که رضای شوهر در آن نباشد فردای قیامت در زنجیرهای آتشین کشند انکه در میان

خلایق کردانند و کوزهٔ آتشین هر لحظه بر سر وی کوبند و مردمان از هیبت او بلرزند و با فغان و ناله در آیند یا فاطمه باید که حرمت
شوهر همچو حرمت رسول خدای داری و بدست و زبان ویرا نرنجانی و بی رضائی شوهر آب بسردی نخوری که بعزت و جلال خدای
تعالی که فردای قیامت مثل آن آب حمیم و زرد آب دوزخیان را بچشید یا فاطمه بر شوهر خود شرمکین باش و باحیا و کستاخ
مشو که کستاخی شوهر رسوائی آخرت باشد یا فاطمه یک ادب نفس آنست که در روی حلال خود تازه روی باشی و خوشخوی
و بردبار و با تواضع و خوش کفتار هر وقت که وی در تو نکرد تو در اعضای وی نکری چون چشم از تو بردارد تو در روی
وی که آیینهٔ بهتر از روی نبود و آیینهٔ زن بهتر از روی شوهر نباشد یا فاطمه هر که یک بار کاری بی رضای شوهر خود
کند بعوض آن هزار مراد وی بر نیاورند در سخت ترین روزی که آنرا عرصات کویند یا فاطمه تو خود را از نامحرم نکاه
دار و پرهیز یا فاطمه در دوزخ زنان را دیدم بعذاب کوناکون از برادرم جبرئیل پرسیدم مرا از ایشان خبر داد زنی
را دیدم بموی آویخته و آتش بکرد او در آمده و او فریاد و فغان میکرد کفتم چه کناه دارد کفت وی موی خود از نامحرم
نکاه نداشته است زنی را دیدم به پستانها در آویخته کفت آن زنی بود که بی اجازت شوهر از خانه بیرون رفته بود هر آن
بود زنی را دیدم بموی آویخته و آتش بکرد وی در آمده و او فریاد و فغان میکرد کفتم چه کناه دارد کفت وی موی خود
از نامحرم نکاه نداشته است زنی را دیدم دستها و پایها بهم بسته و آن زن زنی بود فرزندی داشت که خود را از حیض
و جنابت پاک نکرده بود و زانیه بود و زنی را دیدم در تابوت آتشین و فریاد میکرد و آن زنی بود فرزندی داشت
از حرام و شوهر را کفت از آن توست و زنی را دیدم روی خود را در دهن خود میخایید و آن زنی بود که قوادی کردی
میان دو حرام و عذاب او سخت ترین عذابها از خلق بود یا فاطمه زنی را دیدم با عذابهای دردناک و در میان آتش فریاد
میکرد و آتش در شکم او نمایان بودی و آن زنی بود که با شوهر خود مخالفت کردی بامداد و شبانکاه بدو لعنت کنند و
فرشتکان که در میان زمین و آسمان باشند و لعنت خدای از و منقطع نشود یا فاطمه هر زنی که شوهر خود را منت
نهد و کوید که من هرکز از تو هیچ خیری ندیده ام حرام کرداند بروی خدای تعالی طعامهای بهشت را و بنویسند بروی
بعدد هر موی که بر تن وی بود کواهی یا فاطمه هر زنی که بی اجازت شوهر از سرای خود بیرون رود بهر دری
بر دارد از بهر وی خانهٔ بنا کنند در دوزخ و لعنت کنند بروی هر چه آفتاب بر وی تابد یا فاطمه هر

کتابخانهٔ آستانهٔ قدس

خدای تعالی دری از درهای دوزخ بروی او بگشاید و نه پذیرند از وی نماز و روزه اگر بمیرد و شوهر از وی نراضی نباشد جای وی در
دوزخ باشد و میان گوشت و پوست وی خدای تعالی پر گردانند از کژدمان و ماران یا فاطمه هر زنی که فرمان شوهر نبرد عاصی بود
و خدای تعالی بنظر رحمت در وی نگاه نکند اگر بمیرد و شوهر از وی راضی نباشد مقام وی در دوزخ باشد بعد آبهای دردناک یا
فاطمه زنی که لعنت کند شوهر خود را ویرا در آسمان ملعونه نام نهند و گناه وی بیشتر بود از ریگ بیابان و هیچ نیکی از وی نپذیرند
یا فاطمه هر زنی که شوهر خود را برای نفقه تکلیف نماید و شوهرش طاقت آن نداشته باشد هرگز برحمت خدای تعالی نرسد و از
شفاعت من بی نصیب باشد یا فاطمه هر زنی که شوهر خود را برنجاند بمعنی آنکه او را طلاق دهد و شوهر را از آن اکراه بود اگر همه
مال دنیا از آن وی باشد و بصدقه دهد خدای تعالی او را نپذیرد و هر طاعتی که کرده باشد ثواب آن شوهرش را باشد و
او را در آن هیچ نصیبی نباشد و نفس وی خدای آتش دوزخ باشد یا فاطمه اگر روا بودی سجده کردن بجز خدای تعالی
را من حکم کردمی تا زنان شوهر خود را سجده کردندی یا فاطمه آن زنی که شوهر از و راضی باشد جای او بهشت جاودانه باشد
یا فاطمه خوشنودی شوهر بهتر است از نماز شب و روزه هم ساله یا فاطمه طعام پختن برای شوهر بهتر بود از بنده آزاد کردن
از فرزند مثل فرزند اسمعیل ع یا فاطمه شربتی آب بشوهر دادن بهتر بود از عبادت یکساله یا فاطمه زنان امت مرا بگو تا
ازین گناهان بپرهیزند و توبه کنند تا از عذاب آخرت و عقوبتها بر حذر باشند و خدای تعالی از کرم لطف بی غایت
گناهان ایشان را عفو گرداند الهی از گناه جمیع گناهکاران امت محمد مصطفی صلعم درگذرانی و از کرم بی‌نهایت ببخشائی
و بیامرزی و بجنت رسانی و حاضران این مجلس را بعنایت الطاف الهی بانصیب گردانی یا اله العالمین و یا خیر الله
صرین گزیری بچاه اندر افتاده بود که از هول او شیر نر ماده بود همه شب ز فریاد و ناله نخفت یکی بر سرش کوفت
سنگی و گفت تو هرگز رسیدی بفریاد کس که میخواهی امروز فریادرس همه تخم نامردمی کاشتی ببین لاجرم
آنچه برداشتی درخت زقوم ار بجان آفرین مپندار هرگز که بر خوری رطب ناورد چوب جز زهربار چو تخم افگنی
چشم دار کرم کن ز بر خاشم کین آوری که عالم بزیر نگین آوری خدا را بدان بنده بخشایش است
[illegible]ش در آسایش است کسی نیک بیند بهر دو سرای که نیکی نماید بخلق و خدای بروز قیامت
را شفیع شاه مردان نهند بدرگاه حق منزلت آن نهند یکی یارب خالق و شرمسار

برند

در عقب اعرابی رفت چون اعرابی خواست که برشتر نشیند عمر گفت بتو حاجتی دارم گفت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حق
تو شنیدم که فرمود که مردی از اهل بهشت خواهد آمد و میخواهم که در حق من دعائی کنی اعرابی گفت حمد و ثنا مر خدایرا که مرا ممنون گردانید از
بهر آنکه از اهل بهشت گشتم که دست در حبل المتین زدم که حضرت امیر المومنین علی علیه السلام است و او در پیش شماست
و تو از من دعا میخواهی مصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال بیا باز گرد و دست در وزن و از و درخواه تا از برای تو دعا کند و او
مائه با ملی گوید من و حضرت رسول سوال عمر و جواب اعرابی را شنیدیم پس اعرابی که هرگز پیغمبر را ندیده و چون حق را بشناخت
از اهل بهشت شده و امثال آنها که در خدمت حضرت پیغمبر صلعم سالها بوده اند و از حق ناشناسی خود از اهل جهنم شدند شعر
گرفته پرتو نور علی کونین را لیکن ندارد بهره از خورشید تابان دیدهٔ اعما ورده اند که اویس قرنی بخدمت حضرت رسالت پناه
محمدی صلی الله علیه و آله و سلم نرسیده بود اما در محبت ثابت قدم بود و او را از آن شرف حاصل شد که حضرت امیر المومنین
علی علیه السلام فرمود شنیدم از حضرت سید عالم صلعم که بعدد قبیلهٔ ربیعه و مضر مردم بشفاعت اویس در بهشت درآیند
روایت کرده اند که شخصی ابن عباس را گفت خوش حال شما که حضرت پیغمبر را دیدید و در مجلس او حاضر شدید ابن عباس گفت
آنکسانی که حضرت پیغمبر را دیده بودند بوی ایمان آورده اند ایمان ایشان قوی تر است و خدای تعالی در قرآن مدح
ایشان گفته است قوله تعالی اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ مراد یک نی که ایمان آورده اند کسانی اند که در زمان
غیبت صاحب الزمان باشند و انتظار ظهور او کشند بهترین همه طایفه اند که در زمان ما بوده اند پس حضرت محمد مصطفی
و علی مرتضی علیهما السلام شیعهٔ اهل البیت شب و روز در محبت ایشان ثابت قدم باید بود و دست در حبل المتین
باید زد تا رسته باشی شعر جان و دلم فدای تو یا مرتضی علی صد جان فدای رای تو یا مرتضی علی شد پادشاه هر دو
جهان از سر یقین هر کس که شد گدای تو یا مرتضی علی سر آنم بمصطفی شب معراج روز قدر نبود کسی ورای تو یا مرتضی علی
هر مشکلی ز غیر فتد در جهان مرا حل میکند ولای تو یا مرتضی علی تا جان بود مرا من بیچاره هم ز صدق در سر بود هوای تو یا
مرتضی علی طوطی طبع من شده شکر فشان بدهر تا گفته ام ثنای تو یا مرتضی علی هر جا که روی مباش بی یاد علی تا شاد
شوی ز غم بخوان ناد علی روزی که برای حاجتی در مانی همت طلب از علی و اولاد علی الهی بحق سید کونین محمد
صلی الله علیه و آله و سلم و بحق شاه ولایت علی مرتضی و بحق حرمت ائمة الهدی صلوات الله تعالی و سلامه علیهم الی

کتابخانه آستانه قدس

اجمعین وبحق حرمت سادات عالیشان وعالمان وعابدان وزاهدان وشیعیان ودوستان ومحبان خاندان امیرالمؤمنین علی
علیه السلام که دیدار صاحب الزمان محمد مهدی ابن حسن العسکری علیهما السلام را نصیب ما بیچارگان ودرماندگان گردان وبنظر عنایت
منظوران امام الانام سید الانس والجان گردان بحرمت سری که در اسرار کمال الهیست خود مخفی داری اگر عقل وضمیر کس بآن نرسد که
برمای کنه کاران ونامه سیاهان ودرماندگان وبیچارگان رحمت ومغفرت ارزانی گردانی وبکرم لطف خود ببخشی ودعفو کنی یا اله العالمین
ویا خیر الناصرین فصل در موعظه منظومه جهانرا چنین هست آیین وساز که هر روز گردد دگرگونه باز نماند بکس جاودان تاج وتخت بجا که افکند
سوی تخته ز تخت که آمد که فرجام او نیست مرگ درین باغ نه بار ماند نه برگ دو روزه تماشای بستان وباغ نیرزد بصد سال
تیمار وداغ مزن تکیه بر تخت دولت بناز که بر تخته میبایدت خفت باز فراخای ایوان فیروزه رنگ همانا نیرزد بتابوت
تنگ فزونی آی ازین توسن تیز گام که هرگز نخواهد شدن با تو رام بعیش خوش عمر شیرین مناز که زشتت کند تلخی مرگ باز
درازای امید کوتاه کن بنومیدی اندیشه راه کن که رت نیست کوتاه راه امل ببر در دراز است راه اجل سرت گرچه سر
مایه سروریست دریغا که این سروری سرسریست بهار تو نوروز عالم پس است دریغا که باد خزان از پس است گرت کاخ آرد
بسی فر زیب دریغا که داری عنان در نشیب حصاری که آباد کردی بگنج دریغا که بر باد ماند برنج چراغ تو پیرایه روشنیست زیا
دش دریغا که نا ایمنیست جهان چون چراغیست مردم فریب تو پروانه زیر وآنه ناشکیب نجوید کسی روشنی زان چراغ که پر
وآنه کانرا بسوزد بداغ چراغ تو آیین مختار بس همین رسم وآیین ترا کار بس محمد چراغ فرستادگان سهی سروی
از باغ آزادگان پس از انبیا پیشوای امم بجز داوری همنای هم درودی چو گیسوی او مشکبار بیایی بابرو زشمار
الهی بحق سر وسینه محمد مصطفی وبحق سر اسرار مرتضی وبحق قدر ومنزلت ائمة الهدی صلوات الله علیهم اجمعین که برمای بیچارگان
وحاضران این مجلس رحمت کنی یا اله العالمین ویا خیر الناصرین باب چهل ویکم در بیان وصیت وختم کتاب که بهجة
المناجات
خداوندی چون خدائی ترا هست براقلیم جان پادشاهی ترا هست تعالی الله ای از تو بود اهم وجود تو اصل وجود اهم ترا
ازین وازان دانمت ندانمت چه تا چنان خوانمت بصر ده بسر جلالت نبرد خرد ره بکنه کمالت نبرد ثنائی زمن
من دیر نیست تو ئیست واستی ده غیر نیست خدایا چو کردی جهان منزلم ز باران رحمت سرشتی گلم چشاندی زشهد
مرا نمودی طریق عبادت مرا بگوی تا بان رفتنم جامه ده مرا خانه جز کنج مسجد مده بکن دستم از دانه سبحه پر

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد

ملکردان

فصل

بازبینی شد
۱۳۵۴ خ
بازبینی شد
۱۳۷۱ ش

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد